جلد سوم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد سوم

گفتگو با

موسی موسوی اصفهانی، نصرت الله امینی، صادق امیرعزیزی

فهرست

موسی موسوی اصفهانی ۵

نصرت الله امینی ۱۴۹

صادق امیرعزیزی ۴۸۴

مصاحبه با موسی موسوی اصفهانی

نوه سید ابوالحسن اصفهانی، روحانی و مرجع شیعه

نماینده لنجان در مجلس شورای ملی

استاد دانشگاه بغداد

فعال مخالف شاه

روایت کننده : آقای دکتر موسی موسوی اصفهانی

تاریخ مصاحبه : ۱۵ مه ۱۹۸۵

محل مصاحبه : سانتا مونیکا - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : شهلا حائری

نوار شماره : ۱

خاطرات دکتر موسی موسوی اصفهانی - لوس آنجلس ۱۵ مه ۱۹۸۵ ، مصاحبه کننده شهلا حائری .

س - دکتر موسی موسوی اصفهانی ، من میخواهم که از شما خواهش بکنم یک کمی راجع به سوابق خانوادگی پدری خودتان بطور خلاصه توضیح بدهید و از سابقه خانوادگی تان خوب است که شروع بکنید .

ج - جد من مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود که درحدود یکصد سال پیش از اصفهان به عراق به نجف هجرت کرد ودرحوزه علمیه نجف مشغول تحصیل شد وبعد یکی از مراجع بزرگ عالم تشیع شد که میگویند درتاریخ ۱۲۰۰ یا ۱۳۰۰ ساله تشیع موردی به زعامت ایشان نیامده بود برای اینکه مدت ۲۵ سال تقریبا" ریاست مطلق شیعه را بدون رقیب وبدون اینکه کسی با او درزعامت وریاست شرکت بکند بعهده داشت . درجنگ استقلال عراق برعلیه انگلیس ها شرکت کرد درسال ۱۹۲۰ ویکی از پایه گذاران استقلال عراق بود . .

س - پدرتان .

ج - جدم ، مرحوم آسید ابوالحسن . ویکبار هم باز برعلیه انگلیس ها درعراق در سال ۱۹۴۱ نیز فتوا داد که درآن درگیری که بین عراق وانگلیس ها دست داد ومعروف

شد به انقلاب رشیدعالی درآنجا نیزمرحوم جدم آسید ابوالحسن ازکسانی بود که شرکت کرددرآن مبارزه برعلیه انگلیس ها . درا ثرمبارزه با انگلیس ها درعراق یکبار با باقی علمای اعلام ، علمای اسلام که درنجف بودندبه ایران تبعیدشدند سال ۱۹۲۱ میلادی که مدت یکسال درایران بودند. ایشان درگیری هائی هم با پهلوی داشت با پدرمحمدرضا شاه ومخصوصا " وقتی که پهلوی درایران مشغول استبداد درا عمالی بودکه به عنف میخواست مردم راوادار بکندکه به یک سلسله ازکارهائی که درنظرا وجنبه اصلاحی داشت اما درحقیقت یک کارهائی بودکه همه اش توأم با استبدادودیکتاتوری و ضغط وفشار بود ایشان با اوخیلی درگیری مفصلی داشت وبرعلیه اونامه هائی نوشت وتاجائی که درحقیقت رژیم پهلوی را ایشان میخواست یعنی میتوانست .. به مرحله ای رسیدکه ممکن بودرژیم پهلوی را تهدیدبه سقوط بکندکه البته شرایط واوضاع روز درایران اجازه نمیداد والا ایشان حاضربودکه برای اسقاط رژیم پهلوی بزرگ که با استبداد داشت درسنین او اخرسلطنتش درایران حکومت میکرد وا ردمبارزه عملی وجدی بشود. ایشان درنجف که بود ریاست حوزه علمیه نجف وکربلا وکاظمین وسامره و مشاهد مشرفه رابعهده داشت وتأمین زندگانی درحدود بیست هزارنفرازطلاب علوم دینی و محصلین دانشگاههای دینی رابعهده گرفته بود که درروقت خودش شاید بودجه ی ماهانه ایشان معادله میکردوبرابری میکردبا بودجه بعض ازحکومتها که البته این بودجه همه اش ازمسلمانهای شیعیان جهان که مقلد ایشان بودند به نجف میرسید و ایشان این اموال رابعنوان ماهانه وبعنوان اجاره خانه وبعنوان مساعدات دیگر بین این بیست هزارمحصل علوم دینی که درعراق بودند یا درایران بودند، درقم،در خراسان ، دراصفهان ، درتهران ، درتمام حوزه های علمیه عالم تشیع تقسیم میکرد. ایشان درسال ۱۹۴۶ درکاظمین نزدیک شهربغداد وفات کرد وجنازه ی ایشان را از کاظمین تا نجف که ۱۵۰ میل است مردم سردوش بردند واین تشییع درحدود سه روزبطول انجامید ومیگویند که این بزرگترین تشییعی بودکه عراق به خودش دیده بود واولین

باردرتاریخ تشیع عراق زنها هم درتشییع شرکت کردند که میگویند درحدود صدهزارزن درپشت سرجنازه به سرمیزدندونوحه سرائی میکردند. این مختصری است ازتاریخ زندگی ومرجعیت مرحوم جد من آسیدابوالحسن که ایشان بعدازخودش هم آقای بروجردی را معین کردکه همه میدانیم آقای بروجردی هم درقم دارای خیلی مقام عالی وارجمندی بودوایشان هم یکی ازبزرگترین زعمای عالم تشیع بودوتعیین آقای بروجردی را مرحوم جدم .. جدم بودکه مرحوم بروجردی راتعیین کردند برای اینکه ایشان میگفتند من دردیگران وآن مراجعی که درجاهای دیگرهستندبه قدسیت وبه پاکی و به سعه اطلاع وبه روشن ضمیری آقای بروجردی کسی راسراغ ندارم . درهرصورت ، این زندگی مرحوم جدم آسید ابوالحسن بود.

پدرم هم مرحوم سیدحسن که پسربزرگ ایشان بوددرسال ۱۹۳۰ درحالی که درپشت سر جدم یعنی پدرش مشغول نمازگزاری بود یکنفرآمدوایشان راکشت وسرش رامثل گوسفند باکاردجداکرد. البته این کسی که این کارراکرد درظاهردرلباس طلبه گی بودو درلباس روحانیت بود وسببش هم ا . بودکه آمده بود یک پولی میخواست یک کمکی میخواست بیش ازآنچه درآن ایام معمول بودبه طلبه ها میکردند که مرحوم پدرم به اوگفته بودکه شما باید بروید وبه خود آقا مراجعه کنید دراین چیزی که میخواهید برای اینکه این مساعده وکمکی راکه شما میخواهید جزء برنامه مساعده های جاری نیست واواین موضوع رامیگویند بهانه کردوآمدپدرم رادرسرنمازکشت . لاکن بعدها معلوم شد کهاین آدم راانگلیس ها فرستاده بودند برای اینکه چنین جنایتی را مرتکب بشود وسببش هم این بودکه درآن ایام درسال ۱۹۳۰ عراق که هنوز تحت وصایت انگلیس ها بود انگلیس ها میخواستند یک معاهده ای باعراق ببندند که درظاهرش بنفع عراق است لاکن درحقیقت یک معاهده استعماری بود که یک اختیارات بسیاری رابه انگلیس ها میداد وچون انگلیس ها میدانستندکه بستن این معاهده درشرایط آنروز کار بسیارمشکلی است برای اینکه مردم عراق ممکنست قیام بکنندوبازمرجعیت ممکن است

قیام بکند ومانع بشوند ازاینکه‌چنین معاهده‌ای را با انگلیس‌ها ببندند لذا این حادثه‌را آفریدند تا مردم عراق که‌درتحت‌تأثیر این حادثه‌قرارگرفته بودند وتمام ذکروفکرشان را این حادثه بخودش مشغول کرده‌بود کشتن پدرم چون پسرمرجع بزرگ عالم تشیع وپسرمرجع بزرگ عالم اسلامی عراق بود عراق رابحرکت‌آورد وتقریبا " عراق درمدت‌چهل روز درعزاداری وشلوغ تمام ارکان وشئون مملکت‌درهم ریخت‌در اثر این حادثه . درهمان ایامی که عراق درهم ریخته بودووضعش‌شلوغ وپلوغ شده بود دراثرکشته‌شدن پدرم ومردم مشغول بودند به‌این حادثه مشغول بودند درهمان ایام انگلیس‌ها این معاهده‌را با عراق درانگلستان ب‌نماینده دولت‌عراق درانگلستان انجام دادند ومردم عراق رانگذاشتند اطلا" متوجه این معاهده‌بشوند برای اینکه مردم را سرگرم کرده‌بودندبه این حادثه کشته شدن پسرمرجع تقلید عالم اسلام وعالم تشیع . البته چون این شخص‌هم درظاهرعمامه‌به‌سر داشت‌و ازطلبه‌های حوزه علمیه نجف‌بود لذا مرحوم جدم هم قاتل را بخشید وبه محکمه برداشت نوشت‌که من چون مرجع عالم اسلام هستم ومرجع یعنی کسی است‌که پدرتمام افراد امت‌است‌برای من فرقی نمیکندکه حالا کی پسرم راکشته ، تمام بمنزله پسرمن هستند وتمام بمنزله فرزندمن هستندولذا من ازکسی شکایتی درمحکمه ندارم ودرحقیقت‌قاتل را بخشید مرحوم جدم واین عمل تابه‌امروزکه ازآن حادثه پنجاه‌واندی سال میگذرد هنوز مورد استشهاد است ، موردصحبت‌کسانی است‌که‌آن حادثه‌را بخاطردارندوآن حادثه رایاددارند یا این موضوعی است‌که درتمام کتابهائی که‌زندگانی مرحوم جدمان رانوشته به‌آن اشاره میکنندکه‌نشان دهنده‌یک علو اخلاق ویک‌بزرگواری اخلاقی است که‌یک مردی یک پسربزرگش را بکشند بعدازقاتل صرفنظربکندواورا ببخشد مخصوصا " وقتی مقایسه‌میکنند امروزبااعمالی که‌ازخمینی سرمیزندکه‌یک پیرمردی هم بنام‌زعامت‌دینی بنام رهبرعالم اسلام چهل هزارآدم یا سی هزارآدم کشته که غالب‌اینها مسلمان بودند گناهی ندارند جزاینکه‌مثلا" فرض کن یک " مرگ‌برخمینی " گفتند یا بارژیم اومخالفت

کردند وقتی این دوتا را با هم مقایسه میکنند این خودش باعث این میشود که درحقیقت یک دفاعی از روحانیت است که میگویندروحانیت حقیقی اوبوده که قاتل پسرخودش را بخشید واین روحانیت دروغینی است ، این روحانیتی است که آمده است برای اینکه به روحانیت لطمه بزندوبه اسلام لطمه بزند. درهرصورت ، اینهم حادثه مرحوم کشته شدن پدرمن بود. من بعدازکشته شدن پدرم بعدازهفت ماه متولد شدم چون آنوقت من درشکم مادرم بودم . البته سرپرستی مرا مرحوم جدم آسید ابوالحسن بعهده گرفته بودوبنابراین میتوانم بگویم که خوب خیلی مواظب بودکه ازنظرتحصیل و ازنظردرس واینها یک مقداری جنبه های جدی بخودم گرفته باشم . من شاید سنم در حدودبیست سال بودکه درنجف توانستم به درجه اجتهاد برسم که تحصیلات فقه واصول وزبان عربی اینها را تکمیل کردم . بعدازآن به تهران رفتم ، درسن بیست سالگی .

س - یادتان میآیدچه سالی بود؟

ج - درسال ۱۹۵۳ به تهران رفتم ، درسال ۱۹۵۵ دانشگاه تهران به من دکترای درحقوق اسلامی داد بعدازاینکه به مدارک علمی من رسیدگی کرد که تمام ازحوزه نجف صادر شده بود وبه آن تحصیلات equivalent دکترای درحقوق اسلامی داد. بعدازآن درسال ۱۹۵۶ به فرانسه رفتم وازدانشگاه ادبیات سوربن مافوق لیسانس درادب وزبان فرانسه گرفتم . درسال ۱۹۵۹ دکترا درفلسفه گرفتم که موضوع تز منهم مقارنه بین صدرالدین شیرازی ، که یکی ازبزرگترین فلاسفه قرن دهم هجری است ، ودکارت فیلسوف بزرگ فرانسوی است که معاصرصدرالدین است بود. درسال ۱۹۵۹ بعدازگرفتن دکترای فلسفه به تهران برگشتم . دردانشکده تجارت اقتصاداسلامی درس میدادم . در سال ۱۹۶۱ تا ۶۳ ، ۶۴ دوبار به نمایندگی مجلس ازاصفهان انتخاب شدم . در۱۹۶۴ ودر حکومت علم مخالفت باشاه به یک مرحله جدی رسید . من ایران راترک کردم رفتم به قاهره . درقاهره باعبدالناصر ملاقات کردم بااودرباره تشکیل یک حکومت با یک هیئت مرکزی ایران آزاد درقاهره مذاکراتی کردم وبرای اولین باردرآن سال درسال

۱۹۶۴ که درقاهره بودم حزب جمهوری اسلامی را من اعلام کردم که بایستی حزب جمهوری اسلامی درایران تشکیل بشود وهم اکنون هم شاید بسیاری ازبروشورهائی که در آنوقت ما تنظیم کردیم وچاپ کردیم دراختیارمان باشد ، نمیدانم، هست که باید پیدا کنم میتوانم بعنوان وثیقه تاریخی تقدیم کنم .

س - خیلی متشکر .

ج - البته عبدالناصر میگفت که چون شاه آن ایام به سعیدرمضان که یکی ازدشمنان سرسخت عبدالناصر بود پناهندگی سیاسی داده بود ودرایران بود بوسیله ملک حسین پادشاه اردن پیغام داده بود که اگرچنانچه دکترموسی درقاهره کمیته ایران آزاد را تشکیل بدهد یا حکومت ایران آزاد را تشکیل بدهند ما نیزبه سعید رمضان درتهران اجازه خواهیم داد که آنها هم مصرآزاد یا حکومت مصرآزاد را درتهران تشکیل بدهند . لذا عبدالناصر میگفت اگراینکار بشود برای ما مشکلاتی ایجادخواهدکرد . اما عبدالناصرحاضر بودکه آزادیخواهانی که دراروپا هستند آنها را درقاهره جمع بکندوبه آنها رادیو ایران آزادی بدهد که ازآن رادیوبا مردم ایران صحبت کنند بهمین منظورمن به اروپا سفرکردم با ابوالحسن بنی صدرکه آنوقت درپاریس بود صحبت کردم . اوحاضرشدکه با یک عده ای ازهمکاران خودش درآنوقت بیایدبه قاهره . .

س - معذرت میخواهم ، این سال ۱۹۶۵ است ؟

ج - ۱۹۶۵ است . بیایدبه قاهره وتشکیلات رادیوایران آزاد قاهره را درزیرنظربگیرد مشروط به اینکه عبدالناصرازخوزستان بعنوان خوزستان عربی صحبت نکند ، این شرط آبوالحسن وتمام یارانی بودکه درپاریس ما ملاقاتشان کردیم . درعین حال با آقای ناصرخان قشقائی که درآنوقت درپاریس بود صحبت کردم اوهم حاضرشدکه بیاید به قاهره ویک جناح نظامی برای تشکیلات ایران آزاد قراربدهد . بعدکه من به قاهره برگشتیم درهمان سال وبا عبدالناصرصحبت کردم عبدالناصرموافقت نکرد برای اینکه معتقدبودکه اولیدرجهان عرب است وخوزستان عربی یکی ازوظائف اصلی رسالت اورا تشکیل میدهد

ونمیتوانند از این صرفنظربکنند . لذا دیگرمنهم تنها که نمیتوانستم درقا هره بمانم چون رفقا همه دراروپا بودند لذا آمدم به عراق . در ۱۹۶۵ که آمدم به عراق بعد از چندماهی خمینی آمدوتا سال ۱۹۶۸ که حکومت بعث هنوزقدرت را بدست نگرفته بود ما درعراق بودیم اقداماتی برعلیه رژیم شاه کم وبیش داشتیم اما چون حکومتهای عراق درآن وقت با ایران روابط حسنه ای داشتند زیاد نمیتوانستیم اظهاروجودبکنیم . بعدکه حکومت بعث سرکارآمدوروابط شان با ایران وبا شاه بهم خورد البته ما توانستیم فعالیت زیادتری داشته باشیم ومخصوصا " من مدت دوسال ازرادیوی بغداد تحت عنوان " جمهوریخواهان ایرانی چه میخواهندوچه میگویند " سخنرانی میکردم شایددرحدودپنجاه سخنرانی دراطراف این موضوع من در سالهای ۶۹ و۷۰ و۷۱ ازرادیو بغداد داشتم . که البته بعدکه روابط عراق وایران دوباره خوب شد وقرارداد الجزایر آمدکه ما دیگر نتوانستیم دوباره دررادیوی بغداد صحبت بکنیم چون اینها جزء شرایط با رژیم شاه بود اما البته خوب ما بی فعالیت نبودیم برای اینکه من درآن ایام هم یک روزنامه ای را منتشرمیکردم درعراق بعنوان روزنامه "نهضت روحانیت" که شایدیکدوره از آن را من به ها رواردادم وآنجا میتوانید شما پیدا بکنید درهمان کتابخانه Center For Middle Eastern Studies من فکرمیکنم نودونه درصدیادم هست که یک دوره از این روزنامه مرا که در ۳۰ شماره است که هفتگی بود من آنجا دروقتی که درهاروارد برای recherche scientifique بودم به کتابخانه دادم چون فکرمیکردم اینها یک روزی ممکن است وثائق تاریخی بشود . البته ازسال ۱۹۶۸ من دردانشگاه بصره مشغول تدریس شدم برای یکی دوماهی که بعددربصره که بودم ساواک شاه مراترورکرد که یک گلوله به پشتم خورد ، یک گلوله بدستم خورد وبا من یک استادی بودکه درآن حادثه کشته شد .

س - استاد؟

ج - استاددانشگاه . بعدآن ضارب وقاتل که مرا زده بود وآنها راکشته بود آنجا مردم بصره

دیدندکه سوارفولکس واگن کنسولگری سفارت ایران دربصره شدندوفرارکردند رفتندبه کنسولگری که فرداتظاهرات شد تمام شهرتعطیل شد وتمام کنسولگری ایران دربصره را محاصره کردند شیشه هایش راشکستند میخواستند آتش بزنند که البته دولت نگذاشت واینها .

س - چه کسی بودآن استاددیگر که باشما بود ؟

ج - اسمش عبدالرزاق مسلم .استاددانشگاه فلسفه بنام عبدالرزاق مسلم بوددر این حادثه کشته شد .

س - ۱۹۶۸ ؟

ج- ۱۹۶۸ .بعدازآن آمدم به دانشگاه بغدادمنتقل شدم تاسال ۱۹۷۹ که به ریاست مجلس High Islamic Council of America درلوس آنجلس انتخاب شدم دراین مدت تقریبا " همیشه دربغداد دردانشکده ادبیات و section of philosophy قسمت فلسفه مشغول تدریس فلسفه بودم وکتابهائی به اسم " از کندی تا ابن رشد " درفلسفه تألیف کردم بزبان عربی که این کتاب الان دردانشگاه بغداد ولیبی واردن - بعنوان کتاب دانشگاهی درسال چهارم دانشگاه ادبیات فلسفه تدریس میشود . پنج شش کتاب دیگردرفلسفه تألیف کردم . لازم نیست اسم هایش را بگویم ؟

س - اگرمایلید بفرمائید .

ج - بله ."سهروردی تا شیرازی" ، " قواعد فلسفی " و" فلاسفه اروپا " ،" شیرازی و آراء فلسفی او" . بعد دوکتاب سیاسی هم دارم یکی " ایران درربع قرن " یکی هم " انقلاب محنت بار " یک کتاب سومی هم هست که عنقریب چاپ خواهدشد بنام " جمهوری دوم " . البته دراین مدتی که من دربغدادبودم چندین دانشگاه هم ازمن دعوت کردکه برای دادن بعضی ازکنفرانس های اسلامی یا برای تدریس موادفلسفه اسلامی برای دوسه ماهی به این دانشگاهها سفرکردم ، یکی دانشگاه لیبی بود درطرابلس که سه چهارماه آنجا بودم . یکی دانشگاه هاله درآلمان شرقی بودکه به آنجا رفتم یکی دوماهی آنجا بودم .بعدها رواردآمدم برای recherche scientifique درسال ۱۹۷۷ ،

به UCLA آمدم شش ماه اینجا بودم درسال ۷۸ وکتابهای خطی را عکس برداری میکردم کتابهائی که درباره قضایای اسلامی وکتابهائی که درباره فلسفه بودو توانستم یک لیست بسیار مهمی ازکتابهائی که کسی ازآنها اطلاع نداشت وواقعاً " جنبه‌ی بسیار مهم علمی یا اثری یا تاریخی داشت عکس برداری کنیم ویک قراردادی بین دانشگاههای UCLA ودانشگاه بغداد منعقدکردیم که بتوانند هردو از کتابهای خطی همدیگرعکس برداری کنندو اطلاعات حاصل کنند. این خلاصه‌ای است از شرح حال من.

س- البته ما برمیگردیم به این تاریخی که از کارخودتان ومشاغل خودتان دادید، ولی قبل از اینکه به آن سئوالها برسیم من میخواهم خواهش کنم که یک کمی راجع به سوابق خانوادگی مادری خودتان هم توضیح بدهید وقبل از اینکه بازبه آن سئوال برسیم میخواهم لطفاً " بگوئید که چندتا خواهروبرادرداريد؟

ج- مادرمن اتفاقاً " هم یکی ازدخترمرحوم آسید عبدالحسین حجت است که یکی از علما وزعمای بسیارمعروف عراق است وایشان ازیک خانواده‌ای هستندکه درحدود چهارصد سال است، پانصدسال است درکربلا همیشه دارای زعامت های روحانی وزعامت های اسلامی بودند. حتی جدمادری من کسی است که دردویست سال پیش حصارکشید دور شهرکربلا برای اینکه کربلا همیشه مورد دستبرد دزدها قرارمیگرفت ودرآن وقت در دویست سال پیش سیصدهزارلیره طلا که الان میشود درحدود سی میلیون دلاربقیمت امروز پول جمع آوری کرداز عالم اسلام، آن مقدارمردبانفوذی بود، وسورکربلا راکشید تا مورد دستبرد دزدها واینها قرارنگیرد. ایشان خودشان یکی ازمجتهدین بود، یکی از مراجع بودوبازهم یکی اززعمای انقلاب بودوازکسانی بودکه درجنگهای انقلاب ضد انگلیس شرکت کرده بود بنام مرحوم سیدعبدالحسین حجت طباطبائی وفامیل طباطبائی ازفامیل های خیلی معروفی هستندکه درعراق سالهاست زندگی میکنندوزعامت سیاسی وحتی زعامت روحانی داشتند. بعضی ازاینها وزیربودند دراوائل انقلاب بعضی از

اینها در مجلس بودند، نماینده مجلس بودند. اینها شخصیت های خیلی معروفی هستند. مادرم دختر مرحوم سیدعبدالحسین است و این خانواده مادری منهم از کربلاست. کربلا هم تا نجف چهل مایل بیشتر فاصله ندارد که یکی از شهرهای مقدس عراق است که مزار حضرت امام حسین نوه پیغمبر در آنجا قرار گرفته که سالی میلیونها نفر از اطراف جهان برای زیارت حضرت امام حسین به کربلا مشرف میشوند.

س- وقتی که پدرتان را کشتند مادرتان شما را حامله بودند، بچه ی دیگر قبل از شما داشتند؟

ج- بله قبل از من یک خواهر بود. من فقط یک خواهردارم از خودم بزرگتر که الان در تهران زندگی میکند و شوهردارد و هفت تا هم بچه دارد که دوتاش دختر است و پنج تا پسر.

س- البته خیلی این سئوالی که میخواهم بکنم شما قبلا" یک مقداری راجع به آن توضیح دادید ولی اگر فکر میکنید که چیزدیگری مانده است که مایلید به آن اضافه کنید خواهش میکنم به آن اضافه کنید. میخواستم که راجع به تاریخ و محل تولدخودتان یک مقداری صحبت کنید.

ج- من در دوازده ۱۹۳۰ در نجف که یکی از شهرهای مذهبی عراق است و مرقد حضرت علی ابن ابی طالب امام اول شیعیان در آنجا قرار دارد متولد شدم و نجف یک شهری است که در کنار شهرهای عربستان واقع شده..

س- شما همانجا بزرگ شدید؟

ج- بله من آنجا. من تا بیست سالگی در آنجا بودم. بعد از بیست سالگی دیگر به ایران آمدم و در تهران بودم تا سال ۱۹۶۴ که در این بین هم شش سالش در فرانسه برای تحصیل بودم و بعد دیگر دوباره از ایران آمدم بیرون.

س- وقتی که رفتید به ایران مادر و تمام خانواده تان..

ج- تمام بله آنوقت من ازدواج کرده بودم. خانم بود و دخترم مها و حسن هردو در نجف متولد شده بودند با من بودند. سومین بچه ام فاطمه بود که در تهران متولد شد در سال

۱۹۵۵. که سه تا بچه دارم یکی مها یکی حسن . مهادکتر است الان که الان آنجا است .
دکترمها که کبیره است .
س - اینجا هستند؟
ج - آن پشت است الان صدایش را اگر میشنوید. آنها هم بچه هایش هستند ، حسین وسارا .
یکی هم حسن است که الان درمیشیگان دارد دکترای هندسه میگذراند، یکی هم فاطمه
است اینجا که ماجستر است درکمپیوتر .
س - خوب ، لطفا" ،باز این یک مقداری شما درفحوای صحبتتان گفتید ولی راجع به
سوابق اداری خودتان یعنی شما تاریخ کارهایتان رادادید ولی دلم میخواهد که راجع
به سوابق اداری خودتان . اززمانی که آغاز به یک کاراداری کردید..
ج - من هیچ کاراداری نداشتم . من اولین کارم این بود که نماینده مجلس
شدم برای مدت ۳ سال که نماینده مجلس بودم. بعدهم ازسال ۱۹۶۸ استاددانشگاه بغداد
شدم وهنوزهم استاددانشگاه بغدادهستم تا این لحظه . اگراستاددانشگاه راکاراداری
بدانید پس من استاددانشگاهم برای اینکه همین الان هم که من اینجا هستم با زبا
موافقت دانشگاه بغداد آمدم یعنی relation من با دانشگاه بغداد قطع
نشده هروقت بخواهم برگردم آنجا استادم هنوز، کرسی من آنجا هست .
س - پس شما تنها کاراداری که درایران داشتید آنموقعی بوده که نمایندگی ..
ج - نمایندگی مجلس واستاددانشگاه .
س - نماینده مجلس ازاصفهان ؟
ج - ازاصفهان .
س - ممکن است یک مقداری راجع به آن توضیح بدهید، آن زمانی که ازاصفهان .. شما
وقتی که برگشتید ازعراق به ایران دراصفهان ..
ج - نه من وقتی برگشتم ازعراق به ایران درتهران بودم. برگشتم من سه سال تهران
بودم بعدرفتم به فرانسه . پنج شش سال فرانسه بودم که دکترا گرفتم واینها دوباره

سال ۱۹۵۹ برگشتم به تهران همش تهران بودم. سال ۶۰ وکیل شدم تا سال ۱۹۶۴ تومجلس بودیم که بعددیگر..

س ـ بله یعنی دلم میخواهدیک مقداری توضیح بدهیدراجع به آن سالهائی که نماینده مجلس شدیدوفعالیتهائی که تومجلس میکردید؟

ج ـ فعالیتهای مادرمجلس، اتفاقاً" مجالس مازیادطولانی نبود برای اینکه مجلس مادوبارش منحل شد، یک بارش استعفاکردیم ، یکبارش منحل شد یعنی بیش ازیکسال یکسال ونیم طول نکشید مجموعه اش ، هی دربینش انتخابات بود. اما فعالیت من شخصاً" من همیشه یک تزداشتم وآن تزاین بوده که "صددرصد"این حرفی است که ولتر زده ، "باآنچه که میگوئی مخالف هستم لکن حاضرم جان خودم رابدهم تاتوبتوانی عقیده خودت راباآزادی بیان کنی". این مفهوم است ازآزادی . تمام فعالیتهای مادرمحور آزادی دورمیزده . من ازجوانی شاید دراثراینکه زیادبفرانسه رفتم وآنجا تحصیلات کردم یادراثرعوامل دیگری است که نمیدانم بدانم چیست خیلی به آزادی علاقمندم و برای من زجرو استبدادوفشارغیرقابل تحمل است . من گاهی دربعضی ازمصاحبه های مطبوعاتیم گفتم من ازمملکتی که خودم درآن دیکتاتورباشم بدم میآید. من ازخودم اگردیکتاتورومستبدباشم بدم میآید. بااستبدادوبادیکتاتوری خیلی بدم اصلاً" معتقدم خدابشرراآزادآفریده وباید بشرآزادزندگی کند. معتقدم که بشردریک زمان معینی دراین دنیا زندگی است . ازعدم آمده بعدمیرودبه یک سرنوشتی که نمیداند این زمان کوچکی که دراین دنیا هست بایدآزادباشد، این زمان راهم بخواهد درقیدو دربندبسر ببرد این معنایش اینست یعنی همیشه بشربدبخت باشد وعلت اینکه فعالیتهای ما درایران همیشه من درسیاست درایران که بودم تمامش فعالیتهائی بودکه برای آزادی بود. من درمجلس که بودم برعلیه استبدادشاه صحبت میکردم . باامینی که آمد سرکاربااوسخت مبارزه کردم..

س ـ آن زمانش..

ج ـ بله امینی که آمد سخت با او مبارزه کردم . با علم سخت مبارزه کردم برای اینکه تمام اینها مستبد بودند دیکتاتور بودند و ما معتقد بودیم که ایران یعنی هیچ انسانی کرامت انسانی مغایرت دارد با اینکه استبداد را تحمل بکند و آدم باید تو دهن استبدادگو بزنند .

س ـ شما آن زمانی که نماینده شدید یعنی سالهای ۶۱ تا ۶۳ و ۶۴ یک زمانی است که تقریباً " ایران یک مقداری آزادی سیاسی نسبی داشت .

ج ـ نسبی داشت .

س ـ یعنی آن موقعی است که تازه جریانات مصدق تمام شده بود و یک مقدار . .

ج ـ ۶۱ خیلی از جریان مصدق گذشته بود . آزادی نسبیش کم بود برای اینکه اولش در زمان اقبال بود که آزادی نبود زیاد اما بالاخره مردم حرف میزدند برای اینکه باز میتوانستیم صحبت کنیم وهمان باعث شد که مجلس اول استعفا کرد چون انتخاباتش درست نبود . بعد دوباره شریف امامی آمد انتخابات را کرد که دوباره ما آمدیم به مجلس با شریف امامی مبارزه میکردیم . بعد امینی آمد مجلس را منحل کرد . بعد البته ما هم در مجلس نبودیم اما با امینی مبارزه میکردیم برای اینکه باز او هم دیکتاتوری میکرد ، با اینکه الان با هم خیلی رفیق ودوست هستیم اما خوب مبارزات سیاسی بود . بعد علم آمد که با او سخت مبارزه کردیم . ۱۵ خرداد شد که باز در آنجا یک عده ی زیادی کشته شدند باز آنهم یکی . .

س ـ شما آن موقعی که ۱۵ خرداد شد در اصفهان بودید؟

ج ـ من در ایران بودم . من همش در تهران بودم در اصفهان نبودم نماینده اصفهان بودم اما من نماینده لنجان بودم که یکی از توابع اصفهان است . من در تهران بودم همیشه .

س ـ یعنی یادتان هست آن خاطرات ؟

ج ـ بله ، من یکی از علل اینکه با شاه بهم زدم برای خاطر ۱۵ خرداد بود . یکی از علل اینکه بین ما و شاه بهم خورد موضوع ۱۵ خرداد بود برای اینکه ۱۵ خرداد علم آمد

گفت، "عبدالناصر دویست هزار دلار داده و ۱۵ خرداد را بار آورده." من رفتم شاه را دیدم رفتم به او گفتم که همان روز ۱۶ خرداد که .. به او گفتم که اولاً" اگر بنا بود عبدالناصر دویست هزار دلار بدهد از مصر و یک همچین انقلاب بیست هزار کشته ای درست کند خوب اگر یک میلیون دلار میداد چه میشد؟ و انگهی این عیب است که علم بیاید و بی لیاقتی خودش را گردن عبدالناصر بیاندازد. سومش این است که شما الان درگیری پیدا کردید با روحانیت صد و پنجاه هزار روحانی در ایران هست. اینها همه اهل این مملکتند. شما حق ندارید که با تمام بهم بزنید. و چهارم اینست که مملکت باید آزاد باشد. اینکه صدای مردم را با گلوله بخواهید خفه بکنید نتیجه اش همین میشود. گفت، "چه کار بکنم؟" گفتم علم را روانه کن برود به خانه و گناه را بیاندازگردن علم که ... گفت، "نه، اگر علم را من بخواهم روانه کنم برود به خانه مردم بعد میگویند که خودت باید بروی." گفتم نه مردم نمیگویند اگر گفتند خودت برو آنوقت دوباره میتوانی زور و فشار و اینها را استعمال بکنید. به مردم آزادی بدهید تا آزادی نباشد.. اگر بخواهی بمانی باید آزادی بدهی اگر میخواهی از بین بروی خوب همین راه همین است برای اینکه این راه محال است. و بعد برایش این مثل را گفتم. گفتم میگویند هرچیزی از نازک شدن پاره میشود اما ظلم از کلفت شدن پاره میشود و این ظلمی که دارد به این مملکت وارد میشود در اثر استبداد این خیلی کلفت شده، این دیگر پاره خواهد شد. و این باعث شد که بعد که ما آمدیم بیرون گفته بود به دوستانش، یادم میآید همانوقت هم دکتر اقبال به من گفت بعد که شاه گفته است، "فلانی آمد اینجا تمام حرفهائی که دشمن ها میزدند شخصاً" به من گفت و اینها." نتوانست تحمل بکند نصایح مرا و این باعث شد که البته بین ما روابط مان دیگر خیلی تاریک شد بطوری که دیگر ما همدیگر را ملاقات نکردیم و بعد بجائی رسید که مبارزه ما با شاه خیلی علنی شد. بعد دیدم در ایران دیگر نمیشود مبارزه کرد برای اینکه یا میگیرد آدم را میکشد یا میبرد زندان و مبارزه باید در دو محور ادامه پیدا کند یکی در داخل یکی در خارج. بهتر اینست که من خارج را اداره کنم برای اینکه

برای خارج بهتر میتوانم صحبت کنم این بود که از ایران آمدم بیرون .
س - شما قبل از این ملاقات تان با شاه با شاه باز هم ملاقات کردید؟
ج - ده بار ، شاید بیست بار . من همیشه با او ملاقات میکردم ودرهرملاقاتی دراطراف این صحبت میکردم که بایستی تعدیل در وضع سیاست خودش بدهد .
س - شما تحت چه عنوانی با شاه ملاقات میکردید؟
ج - من برای اینکه وکیل مجلس بودم . دوم بعنوان اینکه نوه ی یک مرجع بسیار بزرگی بودم از عالم تشیع ،در ایران مرحوم آسیدابوالحسین جدمن خیلی ارزش داشت وهنوز دارد ، بعنوان یک آیت الله زاده با ارزش وبعنوان یک نماینده مجلس بعنوان یک آدمی که درسیاست وارداست ویک آدمی که حرفش را میزندو بعنوان یک آدمی که مخالف است که بایدبیایندبه او بگویند صحبت کنند . برای اینکه هی ما را میطلبید . مثلاً" من یادم هست من دولت را استیضاح کرده بودم طلبیدکه میخواهم ترا ببینم . گفتم آقا من دولت را استیضاح کردم فردا من نمیتوانم بیایم . رئیس دفترش گیتی به من تلفن کرد گفت ، " نه خیلی بداست نمیشود شاه کسی را بطلبد ." گفتم آقا من ساعت ۱۰ باید مجلس باشم دولت را استیضاح کردم . گفت ،" نه ، شما ساعت نه بیا تا نه ونیم ملاقات تمام میشود ." من رفتم نه آنجا تا دوبعدازظهر مرا توکاخ نگه داشتند . هی آمد گفت که شاه مشغول است بعدآمدگفت که شاه سفیرآمریکا بدون اجازه آمده شاه را دارد ملاقات میکنند ، سفیری بودچی پین که خیلی هم سفیرگستاخی بود ،گفت این آمده ،بدون وعده میآید همیشه والان هم بدون وعده آمده داردبا شاه ملاقات میکند . خلاصه ما را از ساعت نه تا ساعت دو بعدازظهرنشاندندآنجا که مانع شدندمن بروم به مجلس درحقیقت هیچی ساعت دوهم آمدگفت که دیگرشاه رفت وقت نهارش است عصربیائید به کاخ سعدآباد . یعنی آنروز نتوانستیم ما عصررفتیم البته دیدیمش اما صبح تا دوهمینطورما رانشانده بودتوکاخ اختصاصی نگذاشت به مجلس برویم برای اینکه استیضاح بکنیم . خوب ، چون ما یک آدمی بودیم که حرف میزدیم ومخالفت میکردیم هی این ما را میطلبیدکه با ما صحبت کند

شاید بتوانند ما را موافق اعمال خودش بکند اما خوب فایده نداشت برای اینکه ما مخالفت شخصی با او نداشتیم. اصلاً" مخالفت ما نداشتیم شخصاً" با او، اصلاً" مخالفت ما با شاه و خمینی یک مخالفت است فرق برای ما ندارد. دیکتاتور میخواهد شاه باشد خمینی باشد هر کسی با شد دیکتاتور است، برای ما منصب و آدم مطرح نیست عمل مطرح است. عملش چون عمل استبدادی بود با او مبارزه میکردیم.

س- یعنی من دلم میخواهد یک ذره بیشتر توضیح بدهید راجع به این ملاقاتهایتان با شاه اگر خاطراتی دارید این مثلاً" یکی بود که گفتید، ولی وقتی میرفتید پیش شاه چه جور با او برخورد میکردید؟ شما حرفهایتان را خیلی راحت میزدید؟

ج- بله، خیلی،خیلی. من یگانه کسی بودم که به او اصلاً" شما میگفتیم همیشه. ده بار هم به او گفته بودم که مرا ببخش اگر اعلیحضرت نمیتوانم همیشه بگویم برای اینکه عادت نکردم.

س- آنوقت او چه طور با شما برخورد میکرد؟

ج- خیلی مودب، نه در معاملاتش خیلی مودب بود، حتی شاید من یگانه کسی بودم که غیر از... برای اینکه او همیشه افرادی را که ملاقات میکرد ایستاده ملاقات میکرد حتی رئیس الوزرا را ایستاده. با من میآمد می نشست. بعد برای ما چای میآورد خیلی احترام میکرد و بعد خیلی مودب بود. درتمام گفتگوهای تندی که با او میکردم هیچوقت از حالت ادب خارج نمیشد. البته منهم خلاف ادب که صحبت نمیکردم. اما تند که صحبت میکردم گوش میداد، میشنید. خوب گاهی موافقت نمیکرد میگفت این جور نیست اما ظاهرش خیلی مودب بود. شاه یک آدم مودبی بود درمجالس خیلی مودب بود، خیلی اتیکت میدانست خیلی پروتوکل بلد بود. از این نظر واقعاً"، الان مرد و رفت ما هم با او خیلی مبارزه کردیم و او هم میخواست ما را بکشد و بیست سال ما آواره بودیم اما واقعیات را باید گفت. آدم مودبی بود. اما درعمل نه. حالا عوامل چه بود؟ من نمیدانم. مثلاً" همان وقتی که امینی سرکار آمده بود ما با امینی مبارزه میکردیم. بعد یک روزی ما را خواست. رفتیم آنجا

که "امینی آمده شکایت میکند که شما با او مبارزه میکنید." گفتم آقا امینی ما بعنوان قانون اساسی داریم قانون اساسی را تعطیل کرده. شما حافظ قانون اساسی هستید صحبت نمیکنید خوب بگذارید ما صحبت کنیم . شما فامیل امینی که نیستید. گفت، "نه آمریکائی ها فشار آوردند که ما کمکش بکنیم وا ینها." گفتم خوب آن یک چیز بین شما و آمریکا ما هم چون میدانیم آمریکائی ها فشار آوردند لذا داریم با امینی مبارزه میکنیم. وانتهی اینجا سرزمین آمریکا که نیست، بگذارید ما خودمان حرفهایمان را بزنیم. شما مداخله نکن، شما بگذارید ما کارمان را بکنیم. این تمام نمیشود برای اینکه امروز شما از من میخواهید فردا از دیگری میخواهید. بعد میگویند که شاه دارد مداخله میکند در مبارزه هائی که بر علیه استبداد امینی دارد میشود، این مناسب شما نیست. خوب البته قبول نمیکرد میگفت، "نه، باید مهلت بدهید که ما ببینیم چکار میتوانیم بکنیم و من باید قضیه را خودم با آمریکائی ها حل بکنم به این کیفیت نیست."

س- یعنی صریحاً" به شما میگفت من باید قضیه را با آمریکائی ها..

ج- بله میگفت، "آمریکائی به من فشار آورده شما وقتی به امینی زیاد حمله میکنید امینی هی میآید به من شکایت میدهد من تحت فشارم." گفتم خوب به من مربوط نیست It's your business این کار شما و امینی است. ما وظیفه مان اینست که با امینی. ولذا یادم هست وقتی میخواستم دوره هفدهم وکیل بشوم رفتم به اصفهان آن افرادی که به من رای میدادند آمدند گفتند که یکی از افرادی که اینجا دارد بر علیه شما فعالیت میکند کنسول آمریکا است.

س- کی بود کنسول آمریکا؟

ج- نمیدانم یادم نیست. گفتم به چه مناسبت؟ گفتند او اینجا هی دارد میدود نه اینکه ما با امینی مبارزه کرده بودیم..

س- کنسول آمریکا در اصفهان؟

ج- در اصفهان بله. دیگر البته دولت شاه هم نگذاشته یعنی کسانی که بر علیه ما مبارزه کردند شاه بود و کنسول آمریکا بود و ساواک. آخر ببینید شما، این چه مملکتی است؟ وقتی

کاربه اینجا برسد دریک مملکتی کنسول آمریکا بیاید بخواهد مخالفت بکند با نمایندگی یک فردی ، این استقلال نیست . خوب این کشور . . بعد آن منصور میخواست سرکار بیاورد . منصور یک بچه‌ی مزخرفی بود من اورا میشناختم . ده بار رفتم به او گفتم آقا این منصور یک آدم بچه‌ای است این بدرد این کار نمیخورد ، این نمیشود بیاید رئیس الوزرا یک مملکتی بکنید که یکروزی مثل حاج میرزا آغاسی یا مثل امیرکبیر یا مثل قوام السلطنه یا مثل مصدق با تمام آن معایبی ، البته مصدق را من برایش احترام قائلم اما چون عوامفریب بود ، مردعوامفریبی بود . ارزش خودش را مصدق از نظر من از نظر عوام فریبی داد . من مصدق را خیلی احترام میکردم تا روزی که رفت توی مجلس ایستاد گفت ، " خواب دیدم که یک سیدنورانی آمده گفته بروبا انگلیس ها بجنگ . " تو مجلس اگریادتان . .

س - (؟)

ج - بله آمد ایستاد توی مجلس وگفت "من خواب دیدم که یک سیدنورانی گفته برو بجنگ و انگلیس ها را شکست میدهی . " که مرحوم آشتیانی زاده ایستاد . .

س - چه موقع ؟

ج - درسال ۵۱ وقتی که نخست وزیربود که مرحوم آشتیانی زاده ایستاد گفت ، " آقای دکترمصدق ، خواب که انحصاری نیست . توخواب دیدی سیدنورانی گفت که بروبا انگلیسها بجنگ منهم خواب دیدم سید نورانی گفت تومرد کذاب ودروغگوئی هستی . " من همان وقت واقعا " مصدق درنظرم سقوط کرد برای اینکه یک آدمی که . . این واقعا " اگرخواب دیده این حرف را میزند که این دیوانه است کسی که با خواب بخواهد با انگلیس بجنگد باید بردش دارالمجانین . اگرهم دروغ میگوید حق ندارد با افکار عمومی مردم اینجور بازی کند و آدم عوامفریب باشد . همان ایام من بکلی مصدق از نظرم سقوط کرد وبا همان مصدق مشغول مبارزه شدم . مصدق میخواست مرا بگیرد زندان کند درسال ۳۲ خوشبختانه من تهران نبودم .

س - مصدق که درمصدرکارنبود .

ج - مصدق وقتی که رئیس الوزرا بود در ۲۸ مرداد.

س - ۱۹۵۳.

ج - در ۵۲ که مصدق .. چهار روز بین ۲۵ و ۲۸ مرداد من اتفاقاً " آن ایام ایران بودم آمده بودم به عراق میخواست مرا بگیرد زندان کند که رفته بود اشتباهی عیوی مرا بگیرد گفته بودند آقا اونیست اونجف است . چون سخت مشغول مبارزه برعلیه مصدق شدم فقط روی همین که دیدم این آدم مرددما گوژ بیمعنی است . وهمان ایام هم گفتم گفتم آقا اگر چرچیل میرفت توی پارلمان انگلیس میایستاد میگفت من خواب دیدم که عیسی به من گفته بروبا آلمان با هیتلر بجنگ پیروز میشوی میبردندش دارالمجانین مردیکه را . میگفتند آقا جنگ با هیتلر با خواب عیسی این با هم مربوط نیست ، تو باید پتانسیل وضعت را بررسی کنی اگر قدرت داری بجنگی بروبجنگ اگرنه بتمرگ خانه .

س - شما صرفاً " بخاطر اینکه گفت من خواب دیدم با او مخالفت کردید؟

ج - بله ،بله صرفاً " برای همین . برای اینکه دیدم یک آدم دروغگوئی است یا احمق یک همچو مردسیاستمداری که رهبری ملی را بعهده دارد حق ندارد احمق باشد و حق ندارد دماگوژ باشد . یکی از این دو حال است دیگر یا خیلی خراست که این حق ندارد رهبری ملت بکند باید برود توخانه بتمرگد ، این خطرناک است . یا عوامفریب است رهبر باید شجاع باشد ، رهبر باید ازخودگذشتگی داشته باشد ، رهبر باید وقتی که مصالح خودش را درخطر میبیند در راه مصالح ملی فدا بکند نه اینکه بیاید با خوابهای چرت و پرت عوام را بخواهد تحریک بکند ، عوام ارزشی ندارند . خدا بیامرزد سنائی در هزار سال پیش گفت : ازپی ردوقبول عامه خود را خرمکن چون نباشد کارعامه جزخری وخرخری آدمی که برای عامه خر میشود خودش خر است ، نباید انسان کریم ، انسان شریف ، انسان آزاده ،انسان ارزنده نبایستی این مقدار پست باشد که درفکر این باشد که دو میلیون عوام چه میخواهند . اینها عوامند ، اینها خرند ، عوام نمیفهمند . من بیایم خودم را بیاورم با عوام پائین وهرچه اودلش میخواهد بگویم که بعد برای من هورا بکشد ، هزار سال هورا

نکشد اصلاً" ارزش ندارد اینجورعوام ازنظرمن . مملکت عوام ارزش ندارد، مملکت دانشمند ارزش دارد . یک رهبرباید فکرش بالاترازاین باشد . پیغمبر اکرم وقتی میآیندبه او میگویندد ست ازرسالت بردار ما به تونصف اموال عرب را میدهیم یا تو را پادشاه جزیرةالعرب میکنیم میگوید والله اگرآفتاب رادردست راست من قراربدهید وماه را دردست چپ من قراربدهید من ازاین ایده‌ای که دارم صرفنظرنمیکنم ، ایده برای من مقدس ولوکشته بشوم یا شما دنیا را به من بدهیدکه ازآن صرفنظربکنم . این معنای رهبراست . رهبرباید دنیا درنظرش ارزش نداشته باشد وقتی فکردارد . رفتیم به موضوعات دیگر ببخشید میخواستم خودم را یعنی بدانیداین نشاندهنده فکرمن است منحنی فکری من است . فکرمن همیشه این بودکه یک آدم آزاده بایستی بازور با دماگوژی با عوامفریبی با مهملات با خزعبلات ، من با خزعبلات دینی هم ، تالفم . من دربرابرخیلی ازافکارخرافی دینی میایستم واین مشکلات همیشه برای من پیدا میکند .

س - هنوزبرای من جالب است که با راولی که شما شاه رادیدید شما رفتید سراغش یا او . .

ج - نه ، اول اودعوت میکرد . آخرما اولاً" درایران که بودیم تمام اعیاد وچهارعید پنج عید بزرگ بود مثل عید نوروز ، عید غدیر ، عید مبعث ، عید ولادت پیغمبر اینها دعوت میکردازما ، ما هم میرفتیم با روحانیون چون من نوه مرحوم آسید ابوالحسن بودم . بعدهم سالی چهاربارا ورا . .

س - پس شما با اعضای مجلس نمیرفتید .

ج - نه ، نه . من حتی درایامی که درچیز بودم وقتی میرفتم با مجلس نمیرفتم با روحانیون میرفتم . میرفتیم آنجا می نشستیم چای میخوردیم با او یعنی ، هرسال چهار پنج بار با او ملاقات نشسته داشتیم .

س - خوب شما ملاقات تکی کردید ؟

ج - این نه این ملاقاتهای عمومی بود . بعددربین هم ملاقاتهای تکی . ملاقاتهای تکی

گاهی اومیفرستاد گاهی من میخواستم . ووقتی که میرفتیم درملاقاتهای عمومی که با روحانیت بود راجع به کلیات صحبت میکردیم ، راجع به اسلام وراجع به این قضایای کلی پروتوکل، میدانید ؟ اما درملاقاتهائی که او میخواست ازمن یا من میخواستم ازاو درقضایای عمومی صحبت میکردیم . راجع به سیاست مملکت راجع به .. مثلاً" دروقت pact من یادم هست رفتم ملاقاتش کردم با اینکه من آنوقت نماینده مجلس نبودم من یک آدم عادی بودم خیلی جوان هم بودم .

س - به چه عنوان شما را قبول میکرد ؟

ج - اصلاً" بعنوان اینکه من نوه آسید ابوالحسن بودم یک روحانی یک روحانی زاده میرفتم با او صحبت میکردم . من اولین بار رسال ۵۱ پذیرفت یعنی مرا با روحانیون درجه یک دعوت کرد . من ازسال ۱۹۵۱ تا ۶۴ که درایران بودم ، حتی قبل ازاینکه از ایران بیایم به یک ماه من جزء آن روحانیون عالیقدرمیرفتم به ملاقاتش . هرسال پنج باررما را دعوت میکرد با اینکه ما مخالف شدیدبا او بودیم معذالک دعوت میکرد ، یادت هست هی ماشین میآمددر خانه ما را میبرد . ما یگانه افرادی بودیم که یعنی ممتازبودیم ماشین برایمان میفرستادندواینها . یعنی ما با روحانیون میرفتیم همیشه . آنوقت آنجا لباس منهم روحانی بودکه البته این را نداشتم .

س - آهان ، نمیدانستم . لباس روحانیت میپوشیدید ؟

ج - بله ، همیشه .

س - پس به این ترتیب . بعدوقتی هم که نماینده مجلس شدید

ج - بله همش با لباس روحانی . اینجا که میآیم ، همین الان که کنفرانسها میروم آن لباس ..

س - روحانیت میپوشید .

ج - بله .

س - برای اینکه این برای من مهم است که ببینم که شاه چه جوری با نمایندگان مجلس با کسانی که فکرمیکردصاحبنظرهستند ..

ج ـ بله ،نه با ما بیش از نمایندگان شاید ما امتیاز زیادتر از نمایندگان داشتیم، نمایندگانش را راه نمیداد.

س ـ آنوقت شما ملاقاتهایتان را با او خیلی ..

ج ـ خیلی صریح،خیلی صریح میگفتم خیلی گوش هم میداد عمل نمیکرد. خیلی مودب هم بود.

س ـ پس به چه مرحله رسیدکه فکرکردید برای جانتان خطردارد؟

ج ـ آهان ، به مرحله ای رسیدکه دیگرباید با او مبارزه میکردیم باید برش میداشتیم فایده نداشت برای مملکت . یقین داشتیم این سلطنت مضراست برای مملکت ، به مرحله ای رسیدکه دیگرحرف گوش نمیکرددیگر "To be or not to be. That's the question." بقا ووجود مطرح بوددرایران نمیشد سلطنت بدردنمیخورد.

س ـ این عقیده گروهی بود یا یک ..

ج ـ عقیده شخصی خودم بود، نه عقیده ی خودم بود عده ای هم طرفدارداشتم . اصلاً" من ازاول با سلطنت موافق نبودم اصلا" سلطنت را مسخره میدانم . اصولا" درمغزم میگویم سلطنت یک چیز مهملی است که یک آدمی بیاید پادشاه بشود بعدظل الله بشود، بعدهرغلطی میخواهدبکند. بعدحالا خودش پادشاه کره الاغش دیگرچرا ؟ خوب یک زنی میگیرد یک بچه ای برایش میشوددیگر . لذا معروف است که وقتی پهلوی را میخواستند پادشاه کنند آقای کاشانی رحمه الله علیه که بافامیلش هم خیلی سوابق دارد، به او گفتندکه پهلوی میخواهدپادشاه بشود وقانون اساسی دراعقاب اوسلطنت راگذاشته . گفت ،" خودش بشود، کره خرش چرا ؟" که معروف است این خبربه پهلوی رسید وپهلوی به آقای کاشانی اهانت کرددریک مجلس ، اهانت رسمی کرد. البته نه به این عنوان که این حرف را زدی یک بهانه ای گرفت وبه او اهانت کرد. یعنی چه؟ اصلا" سلطنت چیز مزخرفی است . خوب سلطنت یک آدم غیرمسئول .. اگرمسئول است که مسئول ارثی نمیشود اگرغیرمسئول است این غیرمسئول سرسبدجامعه بشودکه چه؟ پس من با سلطنت اصلا"مخالفم

اصلا" با سلطنت انگلستان مخالفم ، سلطنت سوئیس هم مخالفم. جامعه جامعه تکافو است ، یکی بیاید مردم را انتخاب بکنند هشت سال نه سال بماند ، اگر خوب است چهارسال بماند چهارسال بعد بماند نشد ولش کنند برود دیگر. اما بنده پادشاه اعلیحضرت والاحضرت بچه، نوه این مزخرف است اینها .

س ـ ببینم شما وقتی رفتید به قاهره ، آنوقت وقتی که از ایران رفتید به قاهره ، شخصا" بعنوان یک مذهبی رفتید سراغ ناصر؟

ج ـ بله ، من شخصا" رفتم آنجا عبدالناصر پدر مرا میشناخت ، سوابق داشت بعد و زیر جنگ سابق او با ما خیلی دوست بود درکنفرانس اسلامی که من نماینده ایران بودم در کنفرانس اسلامی سال ۱۹۵۴ که در قدس تشکیل شد من نماینده ایران بودم و نماینده آقای کاشانی بودم با او خیلی دوست بودم و او ما را میشناخت . بنابراین بوسیله او تماس گرفتم با عبدالناصر و رفتم او را ملاقات کردم . عبدالناصر هم ما را کاملا" میشناخت او اسم مرا میدانست .

س ـ بعد آنوقت با او راجع به اوضاع ایران صحبت کردید؟

ج ـ بله رفتم ملاقاتش کردم . دو جلسه ، هر جلسه ای دو ساعت .

س ـ چیزی از خاطراتتان در ذهنتان هست ؟

ج ـ همان خاطرات اینست که من به او پیشنهادخودم را گفتم او موافق بود او معتقد بود که ایران میتواند کمک بکند منتها پیشنهادات من همین بود که عرض کردم که یک دولت ایران آزاد در مصر تشکیل بشود یا یک کمیته ایران آزاد. او گفت اینها را نمیتوانم بهمان دلیلی که عرض کردم فقط میتوانم رادیو را در اختیار شما بگذارم. خوب من تنها هم که نمیتوانستم . البته من سه چهار تا نطق کردم از رادیو قاهره یادم رفت بگویم ، خیلی نطق های تندی بر علیه شاه کردم. البته من تنها که نمیتوانستم رادیو را اداره کنم لذا این شد که بروم به پاریس و با بنی صدر صحبت کنم و عده ای از دوستان چون با بنی صدر سوابق فامیلی داشتیم، سابقه خانوادگی داشتیم . پدرش آقای بنی صدر شاگرد مرحوم

جدمن آسید ابوالحسن بود. بعدخودش با من دوست بود، خودش که زندان بود من رفتم اورا نجات دادم من اورا به اروپا فرستادم چون درزمان شاه بنی صدرزندان بود من رفتم با شاه صحبت کردم اورا آزادش کردیم برای خاطرپدرش ومن باعث شدم که به او جازه دادند پاسپورت دادند بیاید به اروپا که آمدوماندودیگربرنگشت تا وقتی که با خمینی برگشت. تازه با او ما دوست بودیم ازبچگی. سابقه ما با بنی صدر چهل سال برمیگردداز وقتی که او درکلاس سوم متوسطه بود درهمدان ما میرفتیم بخانه آنها واردمیشدیم درتابستان خانه مرحوم پدرش. او یک جوانی بودکه درمدرسه متوسطه بودودرهمانوقت هم گاهی صحبت این میکردکه دلش میخواست رئیس جمهوربشودو من یادم هست که کتکش میزدم گاهی برای همین حرفهائی که میزد. البته کتک دوستانه نه کتک.. چون این مزخرفات، چون این حرفها را درآنوقت ما مزخرف تلقی میکردیم ازیک بچه سیزده‌چهارده‌ساله که میگفت من میخواهم رئیس جمهوروا ینها بشوم واین بودکه دیگرنتوانستیم درمصر یعنی نگرفت آن سیاست ما با عبدالناصر.

س - بعدوقتی که رفتیدبه پاریس آنجا بغیرازبنی صدروناصرخان قشقائی دیگرچه کسانی بودندآنجا؟

ج - درایامی که رفتم پاریس قطب زاده هم بودرحمة الله علیه البته با قطب زاده هم صحبت کردم، قطب زاده آنوقت عقیده اش این بودکه با هرچه بنی صدرتصمیم بگیرد چون آنوقت با بنی صدرهمکاری میکرد.

س - یعنی آنجا منظورتان تشکیل یک حکومت خارج ازایران بود؟

ج - نه، اینها بیایندبه قاهره بنی صدروتمام افرادش ورادیوی فارسی قاهره رازیر نظربگیرندومشغول برنامه ریزی بشوندوازرادیوفارسی صحبت کنند با مردم ایران واینها. اینها هم حاضر شدندبیایند منتها شرط شان این بود.

س - من میخواهم برگردم به آن بازملاقاتهای شما با شاه چونکه خیلی جالب است که اینهمه ملاقات کردیدبا شاه. چون که شما بعنوان یک روحانی بیشتربا شاه ملاقات می - کردید..

ج - آقای مثلاً یکی از قضایائی که با شاه این بود، توکتاب "ایران در ربع قرن" هست آخر من یادم میرود مال ۳۰ سال پیش است، راجع به عراق بود. یادم میآید من یک سفری کردم به عراق درزمان عبدالکریم قاسم روابط خیلی بد بود. رئیس شورای انقلاب را که آنوقت یک مردی بود بنام ،رئیس شورای انقلاب عراق غیراز عبدالکریم قاسم که، رئیس شورای انقلاب عراق اسمش یادم رفت اورا ملاقات کردم بعداسمش اگر یادم آمد به شما میگویم ، به من گفت ،" ما دلمان میخواهد روابط با ایران خوب باشد وما باشاه صحبت کردیم ." آقای احمد ربیعی ، مارشال نجیب ربیعی ، نه نجیب نه مارشال ربیعی ، نجیب نه یک چیزدیگراسمش بود مارشال ربیعی درسال ۱۹۶۰ مارشال ربیعی که رئیس شورای انقلاب عراق بود. رفتم آنجا درعراق رفته بودم برای زیارت ،اودعوت کرد ازما رفتیم با او ملاقات کردیم . گفت ،" ما میخواهیم روابط مان با عراق خیلی خوب باشد وبنا بود یک .. دولت عراق ازما دعوت کرد که یک کمیسیونی بفرستیم ازوزرا ازشخصیت های عالیرتبه بروند به ایران . بعداسامی اینها هم معین شدواعلام کردیم که اینها فردا میخواهند بروند به تهران . گفت شب سفیر آمد گفت که دولت ایران دعوت را پس خوانده . خوب ، این اهانت است به ما که بیایند ما را دعوت بکنند بعد ما توروزنامه هایمان تلویزیونمان بگوئیم . واین باعث شد که روابط مان . بعدکه من برگشتم رفتم شاه رادیدم . گفتم من با مارشال ربیعی صحبت کردم یعنی دعوت کرد ازمن واین اعتراضش بود، آخراین راست است همچین چیزی واقعاً "؟ گفت ،" بله ." گفتم خوب پس چرا اینکارراکردید؟ گفت ،" برای اینکه روزنامه هایشان به ما بدمیگفتند ." گفتم خوب این روزنامه ها همان روزی که اینها خواستندبیایندبدمیگفتندبه شما یا قبل ازآن بدمیگفتند؟ اگرهمان روزبدمیگفتند این فاصله اینقدر این امکان ندارد همانروزبه شما بدمیگفتند همانروزبه شما خبررسیده همانروزشما دعوت را پس خواندید . اگرقبلاً" بدمیگفتند پس شما خبرداشتیدکه این روزنامه اینها به شما بدمیگفتند . تازه شما اینها رادعوت کرده بودیدکه بیایندانیجا که روزنامه ها

دیگر بد نگویید ور وابط خوب باشد . اگر روابط خوب بود که شما دعوت نمیکردید از اینها . اصلاً" این کمیسیون حسن نیت بود که داشت میآمد . شما دعوت میکنید از اینها که بیایند بعد در روز آخر به اینها میگوئید نیا شید برای اینکه ..

س - خودشاه دعوت کرد؟

ج - بله ،یعنی دولت ایران بعد شاه دستور داده بود . با کمال صراحت گفتم این باعث اهانت است شما اهانت میکنید به یک دولت همسایه تان . بعداً و هم همینجور میشود که باعث میشود که بیشتر هی بد بگویند و attack به شما بکنند و بیشتر تمام وسائل اعلامی و وسائل خبری خودش را برعلیه شما یکسره بیاندازد . از این صحبت ها من با او میکردم و قبول میکرد . البته همیشه هر وقت مجاب میشد جواب نمیداد . اینجوری میکرد یک نگاه اینجوری میکرد یا سرش را حرکت میداد . بحث زیاد نمیکرد یک کلمه میگفت ،" نه " من جوابش .. یک موضوعی را میگفت نه من جوابش میدادم دیگر وارد دیگر و مگو نمیشد سکوت میکرد یعنی حرف را تمام میکرد . صرفه نمیکرد که وارد مجادله بشود ، مجادلاتش کوتاه بود طول نمیداد یعنی میگفت نه من میگفتم اینجور نیست دیگر قطع میکرد میرفت سر چیز دیگر . یا گاهی اصلاً" مجلس را قطع میکرد یا میشد میگفت ،" خوب دیگر ،حالا باز هم را میبینیم ." یعنی باز هم را میبینیم یعنی دیگر مجلس تمام شد .

روایت‌کننده : آقای دکتر موسی موسوی اصفهانی

تاریخ مصاحبه : ۱۵ مه ۱۹۸۵

محل مصاحبه : سانتا مونیکا ـ کالیفرنیا

مصاحبه کننده : شهلا حائری

نوار شماره : ۲

س ـ هیچوقت شاه سعی کرد که از شما که یک روحانی بودید ودرمسائل سیاسی هم صاحب‌نظر بودید از نفوذ شما استفاده کند ومذهبیون را تحت تأثیر قرار بدهد ؟ یعنی از شما بعنوان ..

ج ـ نه ، هیچ . اصلاً" او با مذهب ضد بود ، او اصلاً" معتقد نبود که مذهب را بایستی با آن کنار بیاید معتقد بود که مذهب را بایستی همیشه مجزای از سیاست ودور از سیاست داشت .

س ـ ممکن است یک کم راجع به خاطراتتان در سالهای ۱۹۶۳ یعنی آن شورش ۱۵ خرداد یا انقلاب ۱۵ خرداد یا تظاهرات ۱۵ خرداد صحبت بکنید؟ چیزی درخاطرتان هست ؟ شما درایران بودید درآنموقع ؟

ج ـ من درایران بودم.

س ـ ممکن است یک مقداری راجع به آن صحبت بکنید؟ یعنی وقایعی که درنظرتان هست وقایعی که ختم شد به ..

ج ـ نه وقایع همین بود که خمینی ودارودسته وآقای شریعتمداری وتمام روحانیون خمینی تنها نبود وآقای قمی اینها داشتند مخالفت میکردند با اصلاحات ارضی شاه وبا چیزهائی که بعنوان اصلاحات ارضی وحقوق دادن به زنها واین حرفهائی که بعنوان مدرنیزه کردن ایران مطرح کرده بود ودرحقیقت میدانید مردم مهیای انقلاب بودند مردم

ناراضی بودند، اینها همش بهانه بود. از اعمال شاه از خانواده شاه از سوء استفاده‌ها از نظر اقتصادی این بود که وقتی خمینی وآقای قمی وآقای محلاتی وشصت نفردیگر از روحانیون تهران راگرفت خوب مردم شورش کردند. شورش کردند که او هم مردم را به مسلسل بست بعد ۶ ماه حکومت نظامی درتهران وجاهای دیگر اعلام شدکه درحدود ده - پانزده‌هزار نفرآدم کشته‌شد، اساس کار این بود.

س - شما خودتان آنموقع در....

ج - من خودم درایران بودم. من خودم درتهران بودم، درجریان نه‌من درتهران بودم.

س - شما درتظاهرات سیاسی شرکت نکردید؟

ج - نه هیچی. من درتهران بودم فقط روز۱۶ خرداد رفتم شاه رادیدم، روز۱۵خرداد رفتم علا رادیدم که وزیردربار بود. علا وزیردربار به‌من گفت، " متأسفانه شاه بحرفهای من گوش نمیدهدومرا بعنوان یک فسیل دردربار.. خیال میکندمن یک فسیلی هستم عقل وچیزی ندارم وحرفهای مراگوش نمیدهد." شما مرا بردید به‌خاطرات ۱۵ خرداد. "شما خودت بیا باشاه صحبت کن من نمیتوانم با شاه صحبت کنم." برای اینکه رای ما این بودکه علم استعفاکند وگناه‌راگردن علم شاه بیاندازدکه روزی بودکه‌کشت وکشتارهنوزادامه‌داشت. بعدازهمان منزلش‌دردزاشیب رفت باشاه تلفن کرد گفت،" دکترموسی اینجاست ومیخواهدبیاید شما راببیند." جواب دادکه‌شاه خیلی مشغول است ازکاخ اختصاصی گفتندشاه نمیتواند کسی راببپذیرد. ازآنجا پاشدم رفتم‌منزل عباس مسعودی، خدا رحمتش‌کند همسایه بود، با او صحبت کردم. عباس مسعودی گفت،" همین الان به‌ما خبردادندکه ۴۰۰ نفرازورامین کفن پوش آمدند اینها راکشتند درراه وفلان واینها واحتمال داردکه خمینی رااعدام بکنندشاه. خمینی وآقای قمی و محلاتی واین آقایان راهمه اعدام کنند." من آنوقت به عباس مسعودی گفتم که‌شاه دهنش می چاد. این عبارتم بود، گفتم دهنش میچاد مگرمیتواند اینقدر ازمراجع را اعدام بکند؟اینها رازندان کرده اینجوربهم خورده‌ایران که معلوم شد عباس مسعودی

همبعضی از این حرفها راشا بدبه‌شاه زده‌بود. بعدآمدم تلفن کردم به سپهبداویسی. من با اویسی آشنا بودم اوشده‌بود معاون فرماندارنظامی تهران. پیدایش نکردم بخانمش تلفن کردم، با خانمش من دوست بودم، گفتم یک کاری کن من بروم غلامعلی را شب ببینم. بعدیکساعت بعدتلفن کردگفت، "درفرمانداری نظامی منتظرشماست." تمام اینها در ۱۵ خرداد. شب رفتم سراغ غلامعلی اویسی. خدابیامرزدش آنجا آمد تویک اتاقی‌نشستیم گفتم کااین علم، به علم خیلی تندی کردم فحش‌دادم به‌علم گفتم این مردحقیراست این مرد جنایت‌کرده‌ویکی باعث‌فساد این علم شده درست است شاه‌مقصراست اما تمام تقصیراساسی گردن علم است. من خیلی تندی میکردم اومیگفت، "یواش‌صحبت‌کن این نصیری اینجا نشسته ممکن است‌حرفهای شما رابشنود." گفتم خوب بگذارنصیری هم بشنود. گفت، "من الان میروم با شاه این حرفهای شما راامشب میزنم." وماتمام نقشه‌مان این بودکه شاه بیا بدبیرون ودولت را منحل کندوگناه‌راگردن دولت بیاندازد وازروحانیت وملت عذرخواهی بکندویک راه وسطی برای اینکه جمع وجوربکند اوضاع رادرپیش بگیرد.

س - شما بعنوان چه capacity میرفتید..

ج - بعنوان نماینده‌سابق، بعنوان یک روحانی زاده، بعنوان یک روحانی، بعنوان یکنفرکه‌مسئول شئون مملکت است که‌مملکت درخطربوددیگر. شب رفتم خانه دیدمساعت ۱۰ شب علم تلفن میکند به‌فرانسه به‌من گفت:

Enfin, j'ai audience, j'ai parlé avec sa majesté impériale

بعدگفت: "فردا صبح شما بروملاقاتش‌کن." صبح رفتم آنجا درکاخ اختصاصی اکبر هم آنجا بود، نمیدانم مرده‌یا هست..

س - علی اکبرسیاسی؟

ج - نه، محسن اکبر. نه محسن اکبر محمداکبرکه رئیس دفترش بود. دیدم آنجا هست ایستاده. رفت وآمد گفت، "اعلیحضرت خیلی مشغول است وفلان اما خوب ۵ دقیقه

بیایدببیند" که ا جته بیش از ۵ دقیقه و اینها طول کشید. رفتم آنجا دیدم بله با آستین کوتاه پوشیده است پیراهن آستین کوتاه چون زدوچیزهنوزادامه داشت درشهرها هی تلفن میآمد بها ومیگفتندکه‌چه‌میشود . این بودکه این صحبت ها را بها وکردم. شما بایستی که علم بزرگترین نالیاقتی را بخرج داده گفته دویست وپنجاه‌هزاردلار دویست هزاردلار عبدالناصرخرج کرده ، انقلاب راکردن عبدالناصرانداخته خوب اگرعبدالناصر یک میلیون خرج میکرد چه‌میشد؟ شما سازمان دارید، قشون دارید چه‌داری این بعد خیلی بداست که‌آدم گناه‌راگردن یک دولتی بیاندازد. آخراین چه‌دولتی است که عبدالناصراز ۳۰۰۰ مایل میتواندیک‌همچین انقلابی راه‌بیاندازد؟ این اصلاً" خود همین دلیل است برمحکومیت علم است . من همین پیشنهادها راکردم که‌علم برودوشما حدوسطی رابگیرید .گفت "اگرعلم‌برود میگویند توهم بایدبروی ،مرا میخواهند ." گفتم نه آنوقت ممکن است که‌راه‌حلی پیداکرد شما رانمیخواهند . حتی من پیشنهادکردم من حاضرم بروم زندان با این علمای اعلام ،با این مراجع مثل حاج حسن قمی با خمینی با محلاتی یا دیگران چون اینها همه‌با ما دوست بودند صحبت بکنم وراه‌حلی پیداکنم. که البته نخواستندوبعدهم .. همان باعث شدکه اصلاً" روابط ما ن بطورکلی‌باشاه تیره‌شد اما البته بعدازآن ملاقات خصوصی ملاقات عمومی دوسه‌بار از من دعوت‌کرد ملاقات عمومی میرفتم میدیدمش اما خوب‌روابط خیلی تاریک‌بود .

س - یعنی وقتی شما‌بها واین پیشنهادراکردیدکه حاضریدبرویدتوزندان وبا ..

ج - هیچی ، گفت نه ، گفت‌نخیر. قبول نکرد نه گفت نخیربهیچوجه .

س - ممکن است‌که‌یک مقداری راجع به خاطرات‌تان وقتی که‌درعراق رفتید وخمینی واردعراق شد راجع به آن شرایطی که درآنموقع درعراق جمع بود صحبت‌بکنید؟

ج- خوب‌خمینی را البته من ازایران می شناختم. من سی سال است‌سی وچهارپنج سال است‌خمینی را میشناسم حتی درتهران هم درسال ۱۹۵۵ که‌من خانه‌ام درخیابان خانقاه بودیک روزنهارخانه من آمده که همین خانم من یادم میآید آنروز برایش جوجه‌کباب

درست کرد. بله ۱۹۵۵ اوبودوآقای آقا مرتضی حائری بود پدرزن آقا مصطفی پسر ش پسرآقای حائری بود آغا محمدحسین حائری پسرش مصطفی بود تنها رآمدند زیرزمینی یعنی با اوآشنا بودم گاهی هم قم که میرفتم منزل ما میآمد دیدنی با من به‌خانه‌اش میرفتم گاهی میآمدبه‌اما مزاده قاسم درتابستانها دیدنش میرفتم با اوآشنا بودم. بعدکه‌به‌عراق آمد ما هم نجف بودیم خبرکردند آمده به‌کاظمین خوب ازترکیه یکسال تبعیدبوددرترکیه. یکسالش‌تمام شدوفرستادندش به‌عراق. آمدبه بغداد به کاظمین به‌ما خبرکردند ما رفتیم به‌استقبالش. یعنی یکشب‌کاظمین بودیم روز بعد رفتیم به سامره به زیارت‌امامین درسامره. میدانید سامره یک شهرمذهبی است که‌درآنجا دوتا امام مدفون است، فاصله بین کاظمین وبین سامره درحدود ۰۶مایل است. این اولین روزی بودکه‌من دراین مرد یک اخلاق بسیارکثیفی دیدم ومیتوانم بگویم که ازهمان لحظه، خدا شاهدودانا است، من نسبت به خمینی اصلا" همان باعث یعنی انزجاری،درخودم حس‌کردم. این اولین لحظه‌ای بودکه روابط قلبی من با او چرکین شد وبعدبه‌جاهای خیلی تاریک رسیدکه‌الان به‌اینجاها رسیده اما البته درخود عراق هم که‌بود من با اوروابطم گاهی خیلی تاریک میشد با اینکه گاهی کمک به‌اومیکردم‌اما گاهی روابطمان‌تاریک میشدبطوریکه من یک سال دوسال اورا نمیدیدم. این اولین باری بودکه‌من ازاویک اخلاق خیلی کثیفی دیدم وآن عبارت‌ازاین بودکه ما میخواستیم برویم به سامره چندتا ماشین تهیه کرده‌بودند چون یک عده‌ای هم ازنجف آمده‌بودندبرای استقبال او، یک عده هم دوستانی داشت‌که آمده بودند. درماشینی که‌میخواستیم برویم اینجورشد ، تصادفا" بودالبته‌شاید که جلوی ماشین آقا شیخ اسدالله خلخالی که یکی ازعلما یکی ازشخصیتهای‌محترم نماینده‌اوبود درنجف وخیلی به‌اوخدمت‌هم کرده‌بود وخدمت‌میکرد سالها رفیق ۵۰ ساله اوهم بود این درجلو ماشین نشست البته ماشین تاکسی ماشین خصوصی هم نبود هفت‌هشت‌تا تاکسی آورده‌بودندکه برویم به‌سامره. عقب ماشین خودش‌نشسته بود طرف دست

راست من دست چپ دروسط یک آقائی بود بنام آشیخ محمدصادقی . این شیخ محمد صادقی یک طلبه‌ای بود یک واعظی بود که درراه خمینی خیلی جان کنده‌بود، خیلی فداکاری کرده‌بود، حتی رفته بودبه‌مکه به حجاز اعلامیه‌های خمینی را پخش کرده‌بود اوراگرفته‌بودند وزندان کرده‌بودند میخواستند اعدام کنند بعد نجات پیدا کرده‌بود خوب ازرفقای خیلی نزدیک خمینی بود دیگروجان کنده‌بود برای خمینی . این بین من وخمینی نشسته بود. خمینی یک مقداری که ماشین ازدروازه کاظمین رفت بیرون شاید یک پنج دقیقه ده‌دقیقه ده‌مایل گفت به‌آشیخ اسدالله‌که‌جلونشسته بود ،" بهاین شوفربگوکه‌ماشین را بایستاندومصطفی درآن ماشین عقبی است "،پسرش‌تو یک ماشین دیگرسواربود،" بیاید اینجاکمر مرا بمالد من کمردرددارم کمرم گاهی دردمیگیرد."

صادقی گفت ،" خوب ، من کمرشما را میمالم ." گفت ،" نه آقامصطفی میداند." خوب ماشین مصطفی راایستاندندو مصطفی آمد پائین . من دست چپ بودم دیگر، من رفتم پائین به‌مصطفی گفتم برو بنشین کمر حاج آقاپت رابمال من جای توسوارمیشوم. ماآمدیم تو ماشین آقامصطفی سوارشدیم . آمدیم سامره من بکلی ذهنم خالی بود خوب کمرش دردمیکند خواسته پسرش بیاید کمرش رابمالددیگر، این خیلی طبیعی است دیگر. بعدسامره‌که‌رسیدیم سرنهار دیگرکسی نبود همه رفته‌بودند مادونفر بعدازنهارنشسته‌بودیم چای میخوردیم گفت ،" شماچراازماشین رفتید جایت رادادی به‌آقامصطفی ؟" گفتم برای اینکه‌آقا آقامصطفی آمدمیخواست‌کمرشما رابمالددیگر جا نبود خوب من رفتم جای اوسواربشوم حالا آن شیخ وسط نشسته بود، من دم دربودم رفتم پائین دیگر چیزی نیست . گفت ،" نه ، من اصلا" غرضم این بودکه آن آشیخ راازماشین پائین کنیم ." خیلی این آدم درنظرمن اصلا" خداشاهداست ازهمانجا یک روح کوچک شد یعنی یک مردی درسن هفتاد سالگی آنوقت البته اینقدرپست که یک آشیخی که‌برایش اینقدرزحمت‌کشیده توحاضرنباشی این مثلا" ۵۰ مایل باتوسوارماشین بشود. تازه‌چیزی نبود آخرتوکی هستی ؟ چه‌هستی ؟ خوب سوار

با توبشود یا نشود. این بودکه روحیه این آدم درنظرمن ، ببین مردخیلی خودخواهی است. بعددیگرآمدیم به‌نجف واین درنظرمن یک مقداری سقوط پیدا کرد. معذالک برای او گرفتاری ومشکلات گاهی پیدا میشد خوب ماکمکش میکردیم .حتی یکبارپسرش آمد گفت ،" پدرم ازنظرمالی درمضیقه‌است ." من نامه‌نوشتم به یک آقائی هست درکویت سید عباس مهری که‌ازعلمای کویت است وازرفقای خمینی است .نوشتم کمک مالی به‌این بکنید، این آدم همین الان زنده‌است وشاهداست .کویت اوراتبعید کرد خارج کردیعنی فرستادبه‌ایران بیرونش کرد ایرانی است چون ، سیدعباس مهری ، آیت الله سید عباس مهری اودرا ثرتوصیه من کمک مالی کردبه‌خمینی یعنی کمکش میکردیم .بعد اطرافیانش این بچه مچه‌ها اینها میآمدند ازایران فرارمیکردند اینجا سفارش میکردیم دولت عراق به‌اینها پاسپورت میداد اینها رااززندان درمیآوردیم .این روابط... یعنی کمکش میکردم من همیشه. البته روابط مان بعدبهم خوردبرای اینکه یکروزی مصطفی آمدپهلوی من ، اینها هست توکتاب من وخمینی هست . اینها رابگویم باز یا لازم نیست ؟

س ـ هرطورکه‌شما مایلید. یک مقدارش رابفرمائید خواهش میکنم چونکه کتابتان به عربی است یا بفارسی ؟

ج ـ کتاب " انقلاب محنت بار " اصلا" یک فصلی دارد"من وخمینی "

س ـ بله میدانم.

ج ـ همه‌اینها هست توش تمام حالا یک مقداریش راتکرارمیکنم.

س ـ بله‌یک مقداریش رابگوئید بعدمنهم یکی دوتاسئوال میکنم . شماخواهش میکنم بفرمائید.

ج ـ بله علت اینکه روابطمان بهم خورد این بودکه یکروزی مصطفی آمد به‌بغداد گفت ،" مامیخواهیم یک مجله‌ای مادرکنیم بنام " نهضت روحانیت " وشمابیا برویم ازدولت عراق اجازه‌بگیریم که‌این مجله رامامادرکنیم واطرافیان پدرمن در انتشار این مجله همکاری میکنند." ماهم رفتیم ازوزارت‌های تابعه وازآن مسئولین

شهود پناهندگان این اجازه را برای خمینی گرفتیم . مجله هم صادر شد . بعد دو هفته گذشت دیدم یکروزی آن شیخی هست کروبی ، شیخ حسن کروبی برادر این مهدی کروبی که الان رئیس بنیاد شهید است آمد گفت ، " آقای خمینی شما را میخواهد ." رفتم آنجا . گفت ، " این روزنامه را که شما آمدید بعنوان " نهضت روحانیت " اجازه اش را گرفتید این اسمش را میخواهیم عوض کنیم ." گفتم اسمش را چرا عوض کنید؟ گفت ، " برای اینکه من رهبر روحانیت هستم و این مثل اینکه مجله منست من نمیخواهم مجله داشته باشم ." گفتم آقا اولا" یک برنامه ای هست در رادیو بغداد که آنرا من خودم برایت درست کردم بنام " نهضت روحانیت " و یک سیدی است دعائی هر روز میرود آنجا از قبیل شما صحبت میکند . پس او را چه میگوئید شما ؟ گفت ، " آن هواست ، حرف توهواست اما این نوشته میشود . این نوشته غیر از حرف توهواست ." گفتم که دوم اینکه مصطفی آمد با من صحبت کرد لابد با شما قبلا" هم صحبت کرده بود . گفت ، " آره مصطفی به من نگفته بود صحبت ها را کرده . بهرحال اسمش را عوض کنید ." گفتم حالا من اسمش را حاضر نیستم عوض کنم برای اینکه این رفتیم زحمت کشیدیم مجله اسمش درآمده ودوباره منتشر شده . این عیب است اصلا" وانگهی دوباره بیا بروبه دولت بگو که اسمش را میخواهند عوض کنند ، آخر نمیگوید که شما بچه هستید .

س ـ میگفت اسمش را چه بگذارید؟

ج ـ اسمش جمهوریت یادم نیست یک اسم دیگر . اصلا" وارد آن نشدیم من اصلا" .. شاید گفت جمهوریت اما درست یادم نیست اصلا" من با او وارد بحث نشدم که اسمش را چه بگذاریم گفتم این اسم نمیشود که عوض بشود . گفت ، " نه ، آخر من رهبر روحانیت هستم ." گفتم نه غیر از شما هم هستند دیگران شما تنها نیستید شما بیخود میگوئید من هستم . هی رنگش هم البته سیاه شد وفلان و از این حرف گرفته شد . گفت ، " بهر صورت اگر عوض نکنید من میگویم بچه ها رفقای ما همکاری نکنند ." گفتم نکنند دیگران همکاری میکنند . و این باعث شد که آمدیم به خانه . بعد هم همین کروبی دوباره آمد که آقا نهی کرده که دیگر در این مجله شرکت نکنیم وممکن است چیزی

بنویسندبرعلیه این مجله که بگویند به ما هم منتسب نیست . گفتم بگواگرچیزی بر علیه مجله نوشتی من آبرویت را توی همین مجله میبرم . تمام فضائح اعمالت را خواهم نوشت که توبودی فرستادی خواهش کردی فلان ازاین حرفها اما خوب شما ها اقدام نکنید آزادیخواهان دیگرهستند درعراق که آنها .. وهمینجورهم شد آنها دیگر نیامدندوما دادیم به دیگران آزادیخواهان دیگری بودندکه اداره کردند مجله را که ۲۹ شماره اش هم آمدبیرون که عرض کردم شایدرها روا ردبا شدمن دادم .

س - نهضت ؟

ج - روحانیت .این رودکه رابطه مان بهم خوردمن دیگربا اوتماسی نگرفتم بکلی دیگر .تا جائی که گاهی به اومیرسیدم تو مجالس حتی سلام وعلیک هم نداشتیم. تا پسرش مرد من در دانشگاه بودم که تلفن کرد نماینده اش ازنجف گفت ،" آقا مصطفی فوت کرد." گفتم ای بابا . با ما خیلی رفیق بود پسرش مصطفی خیلی متاثرشدم . بعدگفت ،" آقای خمینی سلام میرساند میگوید که ..." این را میخواستند توی رواق حضرت امیردفن کنند آنجا ممنوع بود." یعنی شورای عالی انقلاب قانون گذرانده بودکه آنجا کسی را دفن نکنند. گفت ،" میخواهند آنجا دفن کنندواستاندار نجف آمده گفته محال است ولذا ایشان میگوید الان من درمحنت هستم درفلان هستم به دکترموسی بگوئیدکه خواهش مرا به رئیس جمهوربرسانند." خوب منهم با اینکه روابطم سه چهارسال ترک بود آمدم حالا پسرمرده است وخواهش میکند وازنظراخلاقی دیدم که دیگرحالا با اینکه خودم والده ام فوت کرده بود فاتحه والده من نیامد یعنی جا داشت که من اصلا" جواب رد بدهم اما معذالک تلفن کردم به وزیراوقاف وگفتم که این خمینی پسرش فوت کرده است وچنین خواهشی میکند شما وزیر اوقاف هستید خواهش میکنم که خواهش او را به رئیس جمهوربرسانید. بهرصورت بعدا زده ساعت وزیراوقاف تلفن کردکه من خواهش اورا به آقای رئیس جمهوررساندم ایشان موافقت کردوتلفنا " به نجف دستوردادیم که پسرش را آنجائی که میخواهد دفن کنند." که البته شب من رفتم نجف حسین پسرآقا مصطفی آمدتشکرکرد، خودش تشکرزیادکرد وقتی من رفتم آنجا

خیلی اظهارات منتنا ن کرد ازمن ازحکومت عراق . این بود دیگرروابط مابعدهم بعد از این حادثه دوسه سالی نماند بیش از یکسال نماندکه آمدبه فرانسه ونوفل لوشاتو که البته آنجا من رفتم یکی دوبار دیدمش . آنچه که میتوانم بگویم که خمینی قبل از اینکه بقدرت برسد خوب خیلی فرق داشت با وقتی که بقدرت رسید . اصلاً دوآدم است .من بعدازاینکه بقدرت رسید اورادرقم دیدم دیدم اصلاً یک آدم دیگری است . اینقدر دیدم عوض شده که اصلاً خیال کردم دیوانه شده ، خدا شاهداست لذا پسرش راکه بعد دیدم احمد ازاو پرسیدم که آقا وضع روحیش چطوراست ؟ حافظه اش چطوراست ؟ گفت ، " هیچ حافظه اش هیچ." بعدگفت ،" من آقا ، آقا من ."

س - ولی بعنوان دونفرکه هردوتایتان مخالف حکومت شاه بودید آیا هیچگونه با هم جلسات سیاسی داشتید؟

ج - خیلی ، گاهی مینشستیم صحبت میکردیم ایامی که هنوزروابطمان بهم نخورده بود صحبت میکردیم اعلامیه هائی که مثلاً ما مینوشتیم میدادیم میخواند. اصلاً برنامه مرا ازرادیوهمیشه گوش میداد حتی دستورداده بودکه برایش tape چیزکنند.

س - بر.

ج - بله چون آن ساعتی که برنامه من پخش میشد خودش میرفت بحرم نماز، دستور داده بودکه برایش پرکنند نوارکه بشنود یعنی نوار بگیرندازآن که بشنود. صحبت میکردیم گاهی .

س - فعالیتهایتان را باهم تنظیم میکردید؟

ج - تااندازه ای ، نه تنظیم همکاری نداشتیم گاهی می نشستیم یک صحبتهائی میکردیم که چه باید بشود چون اختلاف زیاد بود. خمینی کسی بودکه میخواست دستور بدهد من یک آدمی بودم که اصلاً مخالف این حرفها بودم. خود مصطفی یکوقتی به من گفت . گفت ،" من به حاج آقا پدرم گفتم که دکترموسوی کسی نیست که بشود کنترلش کرد ، تاآن مقداری که معتقداست انجام میدهد تاآن مقداری که معتقدنیست

دیگرمحال است حرف گوش کند." لذا همکاری ما با او این بودکه من کمکش میکردم گاهی مشکلاتی برایش پیش میآمد گرفتاری برای دوستانش برای اطرافیانش خوب من کمکش میکردم. گاهی می نشستیم یک صحبتهائی میکردیم با هم ، خیلی کم نه زیاد.

س ـ نحوه فعالیتهایتان فرق داشت؟

ج ـ بله ما خودمان مشغول بودیم من روزنامه صادرمیکردم ، نطق یا مصاحبه‌های مطبوعاتی میکردم یاکتاب مینوشتم. نه با هم وانگهی من بغدادبودم اونجف بود مخصوصا " آن سه چهارسال اخیرکه اصلا" روابطی با او نداشتیم .

س ـ بعدوقتی که رفت پاریس وشما رفتید نوفل لوشاتو دیدیدآنجا چه‌نوع صحبتهائی بود؟

ج ـ آنوقت هم خیلی عادی بود، آنوقت هم باززیاد فرق نکرده‌بود. مثلا" صحبت این شدکه اگر،مثلا" یکی ازحرفها ، صحبت این بودکه شاه اگربدام بیافتد گیرش بیاورند چه‌حکمی بایددرباره او صادرکرد؟ آخرشاه میدانید دویست سیصدآدم یا هزارآدم کشته بود ازنظرقضائی چه‌محکومیتی ؟گفت ،" هیچی ." گفت ،" شاه راچه‌کارمیشود کرد؟خودش که‌آدم نکشته دستورداده . آن کسانی که‌کشتند بایدبکشند."

س ـ خمینی میگفت؟

ج ـ بله . خدا شاهداست . گفت ،" شاه راکاری نمیشود کرد مسبب که محکومیت ندارد. مباشر.." یعنی اینجورصحبت میکرد. شاهی که‌مثلا" ازنظرما آدمکش وفلان وجنایتکاربود میگفت ،" نه ،نمیشود کاریش‌کرد ازنظرقضائی وقانونی وازنظر اسلامی ." یکدفعه اینجورازکاردرآمد. یعنی حرفهایش غیراز.. همان حرفهائی بودکه میزددر نوفل لوشاتوکه ماحکومت نمیکنیم ، نمیخواهیم حکومت بکنیم ، ما به خانه‌ها برمیگردیم ماسرتیپ‌ها ولشکری ها رااعدام نمیکنیم . این همین حرفهائی که‌میزد این عادت کرده‌بود به‌اینکه دروغ هی بگوید تا مردم رافریب بدهد. حتی این هم برخلاف عقیده‌اش بود شاید.

س ـ این حرفها راتوی پاریس زدبا شما؟

ج ـ بله این حرف درنوفل لوشاتو است . درنوفل لوشاتو دراتاق خانه اش این حرف را به من زد . گفت ، " شاه را هیچ کاری نمیشود کرد .شاه را کاری نمیشود کرد ازنظر قضائی ازنظر اسلامی چون مباشر که نیست ، مباشر را باید مجازات کرد مسبب دستور داده . "

س ـ وقتی که رفت ایران شما رفتید آنجا هم دیدید اورا ؟

ج ـ بله مفصل با او صحبت کردم راجع به خیلی از اعمال زشتی که کمیته ها میکنند ، راجع به روابط با عراق خیلی با او صحبت کردم .

س ـ آن مدتی که بعد از انقلاب رفتید ایران آنموقع مصدر کاری بودید ؟

ج ـ نه دیگر . اورفت به ایران من درعراق بودم بعد از ۴ ماه من رفتم به تهران .

س ـ آنوقت درآن مدت که درتهران بودید ، تقریبا " یکسال بعد از انقلاب

ج ـ نه ،من درتهران که بودم مصدرکاری نبودم نه ، بودم اما درتهران بودم . همین بودیم . کاندیدشدیم برای ریاست جمهور نگذاشتند . برای مجلس نگذاشت خراب کرد انتخابات مان را .

س ـ کی کرد ؟

ج ـ خمینی . نگذاشت .

س ـ یعنی به شما گفت ؟

ج ـ بله ،بله . مثلا" فرستاد تهدید به قتل کرد .

س ـ چرا ؟

ج ـ اطرافیانش آمدند گفتند می کشیمت اگر حتی بروی تو مجلس .

س ـ چرا ؟

ج ـ خوب نمیخواستند ،میدانستند مخالفشان هستیم .

س ـ یعنی آنموقع مخالفت کرده بودید ؟

ج ـ بله ،همان مخالفت هائی که درعراق داشتیم اینها درنظرشان مجسم بود میدانستند .

من یادم هست این دربیمارستان قلب خوابیده بود،بیمارستان رضائی قلب ، من رفتم آنجا دیدنش . دم دراتاقش ایستاده بود سکرترش حسن صانعی . حسن صانعی که خیلی نزدیک است به او واقرب‌ناس به او وست . آن ایام من کاندیدا انتخابات مجلس بودم ازاصفهان ووکیل هم شده بودم تقریبا " بعدآنها بهم زدند

س - این دوباره بعداز..

ج - بله ،بله وزیرکشوربهم زد بدستورخمینی انتخابات ، بهم زدانتخابات را اصلا" باطل کردانتخابات مرا وخیلی خوشحالم الحمدالله برای اینکه .. صانعی گفت ،"بله حضرتعالی هم درزمان شاه وکیل بودید هم دراین زمان ." توسلی که سکرتردوم خمینی است وهم خیلی نزدیک است باآقای خمینی گفت ،" آشیخ حسن چرا این حرفها را میزنی ، دکترموسی ۲۰ سال باشاه مبارزه کرده بعدگلوله خورده بعدوکیل طبیعی مردم ، جدش راا حترام میکنند خودش .." گفت ،" بله ، اما خداشاهداست این اگر قدرت دستش بیافتد اول سری راکه میبرد سرآقای خمینی است ." این دم دراتاق خمینی اوخوابیده بود درده متری ما . که بعدمن خندیدم بهاوگفتم حسن صانعی خدازبانت راببرد. همان ایام شیخ صادق خلخالی آمدخانه من گفت ، من گاردداشتم ،" شما گاردت رااضافه کن برای اینکه این تندروها ممکن است شما رابکشند اگربه مجلس بروید."

س - یعنی آنجا شما چه جوری مخالفت خودتان رابیان میکردید؟

ج - من برای اینکه خودم را اولا" چون سوابق مبارزه داشتیم ، مالازم نبودبه خمینی خودمان راببندیم مابعنوان اینکه خمینی اطرافیانش بدهستند بهشتی فاسداست اکبررفسنجانی فاسداست ، مهدوی فاسداست . به خودش البته کاری نداشتیم ماتمام اطرافیان خودش راهمین جورپشت سرهم مورد attack قرارمیدادیم . مثلا" یادم میآیدکه من رفتم درانتخابات ، آنجاکه محل حوزه انتخابیه ام ، داشتم نطق میکردم بیست هزارجمعیت بود ، یکی پاشدگفت ،" شمادرزمان شاه وکیل بودید حالا چطور

میخواهیدوکیل بشوید؟"

بله مثلا" آنجا یکی بلندشد بعدمن همان بیست هزارجمعیت . گفتم آقا ما که زمان شاه وکیل بودیم یک سال دوسال آنهم که همش مخالفت با شاه میکردیم اما الان رئیس شورای انقلاب شما کسی است که هنوزحقوق بگیرزمان شاه است وآن بهشتی است که معاون خانم پارسا بوده درقضایای فرهنگی وهنوزحقوق زمان شاه زادارد میگیرد ،بیست سال است خدمتگزاررژیم شاه بوده . خوب میدانید این حرفها خیلی سنگین بود برایشان دیگر . با اعمال زشتی که میکردند ، همینطورمخالفت این کارهای کمیته ها ، کارهای انقلابها کارهای.. خیلی مبارزه میکردیم حرف میزدیم .

س ـ چه مدت درایران بودید؟

ج ـ یکسال .

س ـ یعنی فعالیت انتخاباتی که میکردیدآنجا نمایندگی خودتان رااعلام کرده بودید باکسانی که مجبوربودید فعالیت کنید..

ج ـ نه ،من رفتم برنده شدم . وزارت کشورباطل کرد انتخابات مجلس نمایندگی مرا .

س ـ دلیلشان چه بود؟

ج ـ هیچی ،گفتندکه انتخابات درست نیست .

س ـ شما بعدازاینکه این جریان اتفاق افتاد نرفتید باخمینی صحبت بکنید؟

ج ـ ابدا "، اصلا" آمدم بیرون خیلی خوشحال بودم، دیگرنمیخواستم من ایران بمانم .

س ـ دیگربعدازآن نماندید؟

ج ـ من همیشه به این خانم میگفتیم، میگفتم دعاکن که انشاءالله ما موفق نشویم که برویم ازایران بیرون برای اینکه اگرموفق میشدم مسئولیت سنگین بود نمیخواستم بمانم چون میدانستم که ایران فایده ندارد . میدانستم بایدیک جای دیگری پیدا کرد برای مبارزه وصحبت کردن . رفتم آنجا راجع به روابط باکشورهای عربی ، راجع به روابط با عراق با او صحبت کردم گفتم این روابطی که با عراق دارید ، قبل ازاینکه بروم

صدام حسین را دیده‌بودم با او صحبت کرده‌بودم، او گفته بودکه‌ما حاضریم با اینها روابط خوب داشته باشیم رفتم با او صحبت کردم درهمان ملاقات. گفتم این روابطی راکه‌شما با عراق دارید خیلی به نتایج بدی خواهدکشیدومن به‌شما قول میدهم که‌اگر گوش بکنیدما حاضریم که روابط خوبی با عراق داشته باشید.

س ـ این چه‌سالی بود؟

ج ـ همان بعدازانقلاب.

س ـ یعنی درست سال دقیق یادتان هست؟

ج ـ چهارماه بعدازانقلاب.

س ـ این هنوزجنگ ایران وعراق شروع نشده‌بود؟

ج ـ نخیر، بعدازیکسال ونیم دوسال شروع شد. بعدگفتم شما چرابا این کشورهای همسایه خلیج دشمنی میکنی؟ آخرچرا به‌اینها اینقدربدمیگوئی. گفت، "اینها آخر پایگاه ملی ندارند من چطوربا اینها دست اینها را بفشارم. اینها مردمشان ازاینها بیزارند." گفتم حافظ اسددرسوریه وقذافی درلیبی پایگاه اساسی دارد شما دست آنها را میفشاری؟ سرش راانداخت پائین رنگش شدسیاه مثل.. بله بعدبا آقای شریعتمدار صحبت کردم. یکروز داریوش فروهروزیرکاربودآمدمنزل ما گفت، "آقا بیخودسعی نکن برای روابط عراق وایران برای اینکه‌صحبت های شما رادرکابینه در دولت مطرح کردیم مهندس بازرگان گفت‌که بایستی ما روابط خوب با عراق داشته باشیم حرفهای فلانی درست است و خمینی مرا طلبید فورا" به‌قم رفتم آنجا. گفت بله‌شنیدم بازرگان میگویدکه‌بایستی با عراق روابط خوب داشته باشیم. به بازرگان بگو اگردست صدام حسین را بفشاری من دستت راقطع میکنم."

س ـ آقای خمینی به‌شما گفت‌که به‌بازرگان بگوئید؟

ج ـ نه، به‌داریوش فروهر بله.

س ـ شما با بازرگان ..

ج ـ نه من بازرگان را ندیدم، شخصا" ندیدم. دیدمش من بازرگان را دربیمارستان قلب که آمده بود دیدن آقای خمینی دیدم که البته آنروزهم با ویک نزاع مفصلی، که با ویک گفتگوی خیلی مفصلی داشتیم آن ایام. گفتگوی سیاسی کردیم خیلی بتندی کشید در آن جلسه اما در این موضوع من ندیده بودمش نه.

س ـ بعد بعد از اینکه برگشتید به عراق ودرآنجا ساکن شدید..

ج ـ کی دیگر؟ بنده که آمدم به آمریکا.

س ـ بعد از ایران مستقیم آمدید به آمریکا؟

ج ـ بلد آمدم به آمریکا دیگر چون من آنوقت رئیس مجلس بودم انتخاب شده بودم اینجا قبل از اینکه بروم به ایران منتها در این بین البته چهارسفر رفتم به عراق بدعوت وزارت اوقاف عراق. در این چهار سفردریکبار چهارده سخنرانی، دریکبار پنجاه سخنرانی دریکبار سی سخنرانی دریکبار هشت سخنرانی رادیوئی تلویزیونی برعلیه رژیم خمینی از رادیو بغداد میکردم.

س ـ هیچ contact ای دولت خمینی سعی کرده است با شما اینجا برقرار بکند؟

ج ـ نه، هیچ. contact ای ندارد برای اینکه ما همه را میشناسیم، با آنها من یک اختلافات، یعنی اینها همه را من خدمت کردم وحق گردنشان دارم یعنی با آنها روابط آشنائی است یعنی میشناسند مرا. ما درپاریس که بودیم شیخ صادق خلخالی همین جلاد نوفل لوشاتو که من میرفتم میگفت، "ترا بخدا مرا ببرپاریس من اینجا خسته شدم یک غذای گرم به من بده." چون آنجا گوشت واینها نمیخوردند ما میآوردیمش با خودمان پاریس، یک رستوران مسلمانی بود غذا میخورد بعد میآمد اتاق من میخوابید، روی تخت هم نمی تمرگید با اینکه اتاق من تخت داشت یعنی برایش یک تخت اضافه میزدند توهتل، پرنس دوگال بودم یک جائی، نمیخوابید روی ماکت میخوابید میگفت برای اینکه رفقای من درزندان هستند ومن چطورروی تخت بخوابم. اینها را من میشناسم یعنی با من اینجوری بودند روی ماکت میخوابید دراتاق من. با اینها آشنا هستم

میدانندکه‌سیستم فکری قابل التحام نیست ،دوجورفکرمیکنیم اصلا".

س - شماآنموقعی که‌خلخالی راتوپاریس میدیدید ازنظرفکری با اومخالف بودید؟

ج - آنوقت اینها هیچکدام عملشان ظاهرنشده‌بود. یعنی اینها را ما میشناختیم وهیچ فکرنمیکردیم اینها قدرت بدست بگیرندواصلا" فکرنمیکردیم این حکومت قدرت بدست بگیرد فکرنمیکردیم اینها سرکاربیایند. یک عده‌ای بودیم که مبارزه‌میکردیم شاه ساقط بشود بعدمملکت دموکراسی بشود هرکسی بالاخره دررژیم دموکراسی اگرملت انتخابش کردیک حقی داشته باشد. اصلا" این حرفها نبود. بعدبودکه‌اینها آمدندقدرت را بدست گرفتندوقدرت راازمردم دزدیدند ومشغول این اعمال زشت شدند. یکروزآمد منزل ما شیخ صادق خلخالی این خانم میخواست بیرونش کند. درتهران بودیم رفته بودیم بیمارستان قلب گفتندتنها رمیآئیم آنجا شیخ صادق و حسین خمینی وشیخ فضل الله‌محلاتی یعنی با اینها ما روابط اینجوری داشتیم . آمدند گفتیم بیائید. آمدیم خانه ازایشان پرسیدم چه‌تنها رداریم ؟ خوب یادم هست گفت ،" باقلا پلو. کی آمده‌اینجا ؟ " گفتیم شیخ صادق خلخالی یک چندنفرهستندوپاسدارهم دارندوبرای نهار... گفت ،" این شیخ پدرسوخته جلادرابیرون کن من نهاربه‌این نمیدهم این آدمکش چیست آوردی ؟ بیرونش کن ."

س - آنموقع شروع کرده بود آدم کشتن ؟

ج - بله بعدازاینهم بود. بیرونش کن اصلا". رفتم گفتم شیخ پدرسوخته‌پاشوبرو بیرون برای اینکه خانم میگوید به‌تونهارحاضرنیست بدهدوتوجلادوآدمکش هستی و گفته اگرتواینجابمانی میخواهدازخانه برود بیرون . گفت ،" نه خوب بگذارما بکشیمش بعدمیبریم جنازه‌اش رابیرون ." آمدم گفتم این پدرسوختمیکشدت نهار به‌این بده زهرماربکند. که علنی این جوربودند با اینها . ما با اینها روابط خیلی دوستانه وصمیمی ، اینکه مصطفی پسرش مثلا" هرشب تاصبح بنشینیم جلسه‌داشته‌باشیم صحبت بکنیم درنجف یادربغداد قبل ازآن سه چهارسالی که روابطم با خمینی تیره‌وتار

بشود. با مصطفی ما واقعا" دوست بودیم . واوبا پدرش خیلی اختلاف داشت درخیلی ازکارها وعده‌ای معتقدهستندکه مصطفی راا حمدکشت .

س - پسرخمینی ؟

ج - بله ،بله .این یک قضیه‌ای است که من دراین کتاب اخیرم هم نوشتم یکی ازاسرار است . برای اینکه مصطفی خمینی درسالهای اخیری که خمینی درنجف بود معتقدبودکه پدرش نبایددرسیاست زیادمداخله بکند، مصطفی ، معتقدبودپدرش به یک مرحله‌ای از مرجعیت رسیده وسنش شده ۷۰ ، ۷۵ ودرنجف است وآقاست ووجوهات برایش می‌آید خوب است دیگربهمین قناعت بکند. یکعده‌ای بودندازبچه‌ها داغ وتند بچه منتظری وامثال منتظری واحمد. اینهاآمده‌بودندنجف واینها راآقا مصطفی کنترل میکرد میگفت اینها حق ندارند با پدرم تماس بگیرند. هیچکس ازاینها حق ندارد پدرم راتنها ببیند،هر کاری دارندبیایندبه‌من بگویند حتی احمدبرادرش رامنع کرده‌بودازاینکه‌دربارۀ اینها با خمینی صحبت بکند. مثلا" نطق های خمینی ، گاهی نطق میکردسالی یکبارودوبار بر علیه‌رژیم شاه‌واینهاکه تویش‌کلمات تندبود راجع به‌اشرف‌راجع به‌شمس راجع به برادرهاکه‌اینها دزدند اینها هروئین‌قاچاق میکنند، شاه‌دزداست . تمام اینهارا میزد مصطفی قبل ازاینکه‌منتشربشود. میگفت ،" یک مرجع نباید این کلمات زشت وچاروادری راازخودش . باید‌لغت وزبان مرجع زبان یک زبان منزهی باشد وبکلی کنترل کرده بود حتی پسرمنتظری راکه آمده‌بود نجف نمیگذاشت برود خمینی راببیند تاجائی که‌سکرتر خمینی که‌یک پیرمرد ۷۰ ساله‌ای بودکه ۳۰ سال با خمینی بود یکبارپسرمنتظری رابدون اجازه‌مصطفی راه‌داد برودخمینی راببیند همین محمدکه بعدبه درگ رفت کشته‌شد این سکرتررا که‌اسمش شیخ عبد علی اصفهانی بودوهنوززنده‌است ازنجف بیرون کرد آقا مصطفی . گفت ،" نه ،اصلا" بروید نمانید اینجا ." بیرونش کرد. یکی ازافرادی که آن ایامها زموردغضب آقا مصطفی قرارگرفته بودمحموددعائی بود. این محموددعائی که‌الان نماینده‌است ورئیس اطلاعات .. مصطفی این راگذاشت که رئیس برنامه‌نهضت روحانیت خمینی بشوددررادیوفارسی بغداد وررادیونهضت روحانیت رااداره‌میکردو

حرفهای خمینی را میخواند. درآن ایام یک مردی بنام ژنرال پناهیان که وزیر جنگ پیشه‌وری بود درزمانی که پیشه‌وری آذربایجان را اشغال کرده‌بود بعداینها پناهنده به‌روسیه‌بودندواز آژانس روسها بود این آمدبه‌بغداد پناهنده‌شد. اینهم تشکیلاتی داشت خبربه‌مصطفی رسیدکه‌محموددعائی با این محمودپناهیان آژان شوروی وکمونیست همکاری میکند. لذا محموددعائی رابیرون کرداز نهضت روحانیت رادیو وازخانه پدر طردش کرد. معلوم شدکه‌این محموددعائی کمونیست است این نوکر.. آخراین معنا نداردکه‌یک آدمی نهضت روحانیت رااداره‌کندامابرودجزء باندمحمودپناهیان کمونیست وچپی باشددیگر. آنهم چپی که‌معروف بودکه‌جاسوس شوروی است. این محمودپناهیان راهم بعد بیرونش کردنداز بغداد امّاتاآن ایامی که بوداین محموددعائی بااوهمکاری میکرد. این شدکه‌مصطفی این رابیرون کرد. البته‌بعداین آمدبه‌مصطفی هی تقاضای ملاقات میکردوخانه‌خمینی هم که‌راهش نمیدادندمحمودرا. شب‌آخری که‌مصطفی مرد این آخرین کسی بودکه‌میرودبه‌منزل مصطفی وبرای اوحلوا میبرد.

س ــ محموددعائی.

ج ــ محموددعائی. مصطفی آنشب‌شام نمیخورد فقط حلوای محموددعائی رامیخورد. بعد میبینند تو رختخوابش مرده‌که صفراکلفت‌آقامصطفی اولی که‌دیده‌بود آقامصطفی مرده زده‌بودکه‌آقارا محموددعائی چیزخور کرد. خانم مصطفی مادرحسین هم بوسیله حسین میفرستدپهلوی خمینی میگوید من یقین دارم که‌محموددعائی شوهرم راکشته بگذارید که‌جسد مصطفی راکالبدشکافی بکنند ببینندکه... خمینی میگوید،" اولا" این کار حرام است دراسلام. دومش اینکه تازه‌مابفهمیم چکارمیتوانیم بکنیم؟ کی میتواند ثابت کندکه‌حالا محموداین کارراکرده؟" احمدهم دراین کارمداخله میکندوباحسین دعوا میکند که‌این حرفهاچیست؟ آبروی ما بیشترمیرود چه‌فایده‌دارد داداش که زنده‌نمیشودبااین کارها. وبهرحال نمیگذارند جنازه‌راکالبدشکافی بکنندوقضیه‌لوث میشود. بعدازمرگ مصطفی بچه‌ها دوباره آمدنددورخمینی راگرفتندوخمینی راوادار به

مبارزه‌کردند، اعلامیه‌های تند. احمدهمه‌کاره‌شد لذا علت اینکه‌حسین خمینی الان بـــا احمدبداست وباجدش بداست وروابط شان بداست اینست که‌حسین وما درحسین معتقدندکـــه احمدخبرداشته ازمرگ مصطفی یابعدازاینکه فهمیده‌نگذاشته موضوع منتشربشود قضیه‌را لوث‌کرده برای اینکه کسی که‌استفاده‌بردازمرگ مصطفی احمدبود که‌افراد بچه‌هـــا را دوباره‌وارددستگاه پدرکرد وپدررادوباره‌حرکت‌داد وکاررابه‌اینجا رساند ولذا همیشـه حسین میگوید، میگوید،" آرزوی من اینست‌که‌راه‌عراق بازبشود بروم عراق وبطلبـم که‌جنازه‌بابایم رادربیاورند کالبدشکافی کنندکه‌بفهمیم چه‌کسی کشته‌اورا. "

س- الان حسین درایران است.

ج- درایران است وضدباجدش است. باجدش روابطش خوب نیست وبااحمدهم روابطش خوب نیست. برای همین که‌اینها عقیده‌شان اینست که پدررااحمدکشته. اصلاً" چیزخانوادگی است.

س- دوتابرادربودندمگر؟

ج- دوتا، احمدکوچیکه‌بود. اینهم قضایائی است که‌ازجائی نشنیدید؟

س- نخیر، خیلی عجیب است. خیلی جالب است.

ج- بله بعدازمرگ مصطفی بودکه‌دوباره خمینی آمدروی کار.

س- شما احمدراشخصاً" می شناسید؟

ج- احمد نه، آنوقت‌که‌ما بودیم یک بچه‌مدرســـه‌ای بود بعدآمده‌بودآنجا خیلـــی بی ارزش‌کسی نبود.

هنوزهم بی ارزش‌است.

س- درزمانی که‌شما وخمینی هردودرعراق بودید علمائی که‌درآنموقع درعراق بودنـــد دربغداد و

درنجف‌بله. این علما رابطه‌شان چطوربود؟

ج- خیلی بد. اولاً" خمینی که‌آمد اول آقای حکیم مرجع تقلیدبودکه‌اوباآقای خمینی

خیلی بدبودبرای اینکه اوباشاه همکاری میکردوپیرهایش جواسیس شاه بودندوهمین باقر حکیم که الان سخنگوی شورای انقلاب عراق است این خودش اصلاً جاسوس ساواک شاه بود پول میگرفتندواینها اصلاً خمینی رااهانت میکردند حتی توجالس بها واحترام نمیکردند اهانتش میکردند. افرادحزب دعوه که الان اینها گل سرسبدخمینی هستند اینها همه با ایران مربوط بودند، اینها همه برعلیه خمینی قیام میکردندتونجف، ضدش بودند. پس اولاً اینها بدبودندبا خمینی برای اینکه دستگاه شاه بودند. بعدحکیم مرد. آقای خوئی هم با خمینی بدبود برای اینکه رقابت داشتندوباعمال خمینی هم بدبود اصلاً آقای خوئی به اطرافیان خمینی شهریه نمیداد میگفت اینها اشرارند. به این سی چهل نفری که خودشان را مجاهدین مینا میدند، همین بچه هائی که بعدازمرگ مصطفی حکومت بر خمینی را قبضه کردند آمدندوخمینی رادرقبضه گرفتند این بچه ها. به اینها اصلاً حقوق ماهانه نمیداد با اینکه آقای خوئی به تمام درنجف حقوق ماهانه میدادبه اینها نمیداد میگفت اینها اشرارندومن نمیتوانم ازحقوق شرعی وحقوق سهم امام به اینها پول بذهم.

س - مرجع تقلیددرآنموقع خوئی بود.

ج - خوئی بود،خمینی هم یک مقداری. پس خوئی هم بدبودبا خمینی. اما خوب خمینی بوددرنجف اوهم خوب یک تشکیلاتی داشت پس مراجع نجف با اوبدبودند. قم هم که با اوخوب نبودند. آقای شریعتمداری که با اوخوب نبود، آقای گلپایگانی وآقای نجفی با اوخوب نبودند. البته بعدآقای شریعتمدارراکه به این روزسیاه انداخت. آن دونفر هم دیگرتسلیم شدندازباب تقیه واینها دارندهمکاری میکنندبا او. والا اصلاً مراجع روحانی با اوخوب نیستند هیچکدامشان با او خوب نیستند.

س - اگرمراجع روحانی با اوخوب نبودند مثلاً آقای روحانی موافق آیت الله خمینی نبود هیچگونه صحبتی کرد؟ هیچگونه مطلبی نوشت؟

ج - کی؟

س - آیت الله خوئی.

ج - آیت الله خوئی چیزی برعلیه اونتوشت اماعملاً با اوخوب نبودند، تأیید

نمیکردکارهایش را . الان آقای قمی چقدردارد مینویسد برعلیه او. آقای طباطبائی قمی درمشهدکه‌دارد‌مینویسد. بیش‌ازاین چکاربکنند. یا آقای شریعتمدارکه‌دراشر مخالفت بااین روزنشست .

س ـ آقای خمینی واحتمالا" دیگرمراجع تقلیدبودجه‌شان راازکجا بدست میآورند؟

ج ـ سهم امام . شما میدانیدکه آخرشیعه معتقداست‌که‌یک پنجم دخل نـــت دخـــل صافی یک پنجمش سهم امام وسهم سادات است‌که نصفش راباید‌بدهندبه‌سادات یعنی اولادپیغمبرکه‌فقیرند نصفش راهم بدهندبه‌نماینده‌گان امام زمان که‌این امام زمان هم غائب است . نماینده‌امام زمان کی هاهستند؟ همـــین هاهستند دیگر، خوب پول را میدهنددست اینها دیگر. این یک مالیات مذهبی است بعبارتی که‌بتوانندغرب بفهمد بایدبگوئیم شیعه‌یک مالیات مذهبی درمیآوردازعوایدش‌که‌این مالیات مذهبی یک پنجم عوایدخالصش است‌واین بدست روحانیون درجه یک بایدبدهد، بدست آیت اللـه‌ها بایـــد بدهد. این جور

س ـ یعنی آیت اللـه‌خمینی ازدولت عراق پول نمیگرفت ؟

ج ـ نه‌نمیگرفت . خوب اطرافیانش شاید میگرفتند اماخودش شخصا "نه ،مثل پاپ ، پاپ ازکجابودجه‌اش‌اداره‌میشود؟ همین اوقاف ، موقوفات کلیسا ، تبرعات . تبرعـــات مذهبی اسمش‌است چون این برای غرب سهم امام واینهانمیفهمند . تبرعات مذهبـــی اسم فرق میکند . الان مگرپاپ بودجه‌اش‌کم است ؟ ثروت‌واتیکان امروز ۵ میلیـــارد دلار ثروت پاپ است ، ۵ میلیارد .این ازکجاجمع شده تبرعات‌است مردم میدهنـــد دیگر، پول میفرستندبرای واتیکان تبرعات مذهبی است . اینجابعنوان موقوفـــه است یابعنوان tax است ، تبرعه مذهبی است . اصلا" تبرعـــه مذهبی است‌اسمش اینست .

س ـ آنوقت این آقایان که‌مثلا" ....

ج ـ جدمـــن خوب‌که بودجه‌اش بودجه دولت‌بود تبرعه‌است . جدشما مرحوم حـــاج زین العابدین مازندرانی بودجه روحانیت‌داشت‌دیگر، ازرجال مشروطه‌هم اســـت

میلیونها پول ، هزاران پول . مثلا" ازهند ایشان درهند خیلی .. تبرعــات مذهبی بودمیدهنددست اودیگر. میخواهندمردم پول بفرستندبه فقرا خودشان که نمی شناسنـد یکی یکی ، میگویندمیدهیم دست این ، این به فقرا میرساندواینها اغلبا " هم میرساندند، میدانید؟ نوددرصدپولها میرفت به فقرا میرسید. لذا اینها غالبا " میمیرند فقیروجد من که بودجه اش بودجه دولت بود وقتی مرد با زربع میلیون دینارمقروض بود که البته بعدادادند قرضــش . اینها میدهند پولها را چون اگرندهند به آنها نمیرسد. یا مـردم ازاینها میروندمیگیرند. اطرافی ها دارند، فقرادارند میدهند دیگر، ریاست اســت دیگــر .

س ـ بله ، آخریک مدتی این مسئله بودکه امکان داردکه خمینی ازاینوروآنور..

ج ـ نه ، شخصا " که ازعراق نمیگرفت امــا اطرافیانش میگرفتند کمک میکردند. حــالا یک پولهای محرمانه ، سیاستهای خارجی دراختیاربعدخمینی یا احدگذاشتندبرای انقلاب اینها را ممکن است ما نمیدانیم .

س ـ این طلبه‌های برجسته دوروبرخمینی چه‌کسانی بودند؟

ج ـ هیچکس ، یک آدم حسابی دوراین آدم نبود. تمام اشراردورش بودند یــــک آدم حسابی حاضرنبودبا خمینی همکاری بکند .

س ـ هیچکدام ازآن اسمها یادتان هست ؟

ج ـ هیچ ، کسی نبود آدم حسابی نداشت . البته بودندیک سه چهارنفری مثل آن آسید عباس یزدی یا مثلا" همین شــــیخ رضوانی ، اما اینها هم بازچیزهائی نبودند، بودندیک عده‌ای تونجف که اینها جزء چیزهای استفتاء ش بــودند یعنی چیزهای علمــی نه‌جزء کارهای سیاسی اش . خوب ، میرفتندآنجا می نشستند یک چندنفری بودنــــد دوسه‌تا یش یادم هست . اما نه اکثرا " اینهائی که‌دورش بودند همین بچه مچه‌هــــا بودندکه اینها هم بعدا زمرگ آقا مصطفی آمدندواینجور..

س ـ پس تا آن زمان که آقا مصطفی بود کسان برجسته‌تری دورش بودند یا آن زمان هــم کسی ..

ج - نه، برجسته هیچوقت نبود. برجسته همان افرادی بودند، هفت هشت نفری بودند از طلبه‌های فاضل نجف می‌آمدند راجع به کارهای فقهی، مسائل فقهی صحبت میکردند. کارهای سیاسی همیشه بچه‌ها دورش بودند واین بچه‌ها هم بعداز مرگ مصطفی کنترل را به دست گرفتند. قبل از مرگ مصطفی مصطفی همه‌کاره بود ومصطفی نمیگذاشت پدرش وارد کارهای حادسیاسی بشود چون معتقدبود پدرش به مرجعیت رسیده ومرجعیت همین کافیش است. بماندتونجف ساکت وآرام. مرجعیت بکند پول برایش می‌آید پول بدهد مثل باقی مراجع، واردکشمکش سیاسی زیادنشود.

س - زمانی که خمینی درعراق بود هیچ سعی شدکه ازطرف دولت شاه، یعنی تاآنجائی که‌شما اطلاع دارید، سعی شدکه این رابطرف خودشان جلب کنند، نرم بکنند باا وصحبت بکنند؟ هیچ اطلاع دست اولی دارید؟

ج - نه. میدانم که دولت شاه دوسه بارطلبیدش ازدولت عراق که تسلیمش کنند که قبول نکردند. بعدازصلح الجزایر میگفتند این رابیرونش کنید بیاید پهلوی ما، تسلیمش کنیدبه‌ما. قبول نکرد دولت عراق.

س - ولی هیچ رابطه مستقیمی باخودش نبود؟

ج - نه، من خبرندارم نه که‌بفرستند ازاوبخواهندکه‌همکاری بکند؟ نه.

روایت‌کننده : آقای دکترموسی موسوی اصفهانی
تاریخ مصاحبه : ۱۷ ژوئن ۱۹۸۵
محل مصاحبه : سانتا مانیکا ـ کالیفرنیا
مصاحبه کننده : شهلا حائری
نوارشماره : ۲

خاطرات دکترموسی موسوی روز ۱۷ ژوئن ۱۹۸۵ درسانتا مانیکا ـ کالیفرنیا ، قسمت دوم مصاحبه کننده شهلا حائری .

س ـ آقای دکترموسی من میخواهم ازشما خواهش‌کنم که‌راجع به‌سیستم مدرسه‌ای که‌شما درعراق درآنموقع تحصیل میکردید توضیح بدهید؟ چه‌مراحلی را طی کردید ؟ وچه کورسهائی را انتخاب کردید؟

ج ـ سیستم مدرسه نجف‌آنوقت ، که‌همین الان هم داثراست درمدارس روحانی این است که فرق داردبا این سیستم هائی که‌درمراحل ، چه‌ازنظرمراحل ابتدائی چه ازنظر مراحل ثانوی چه‌ازمراحل دانشگاهی فرق میکندبا این سیستم مدرنی که‌امروزدائر است . مدارس‌دینی نجف ازدروس‌راکه‌افتتاح میکردند عبارت‌بودازادبیات فارسی ، ادبیات عربی ، نحو ، صرف ، منطق یک مقداری فلسفه . این درمراحل اولی بودکه میشد به‌آن گفت مثلاً" درمدارس‌ابتدائی ومتوسطه اگربخواهیم‌مقارنه بکنیم .بعد میرفت به‌مرحله دوم که مرحله فقه بود اصول بود تفسیر بود علم رجال بودکه به حدیث به‌آن میگویندوبعدمیرفت به مرحله‌سوم که مرحله دانشگاهی بودکه‌به آن می ـ گفتند درس‌خارج که همین جوردرسهائی است‌که استادبدون اینکه کتاب معینی را تدریس بکند وچه‌بسا شباهت داردبه‌همان recherche scientifique ای که امروز در

دانشگاههای دنیا هست. یا این میزگرد مباحثه که استاد مینشیند وموضوع درس مشخص است چیه، فرض کنید یا فقه است یا اصول است یا فلسفه است یا تفسیر است لاکن کتاب مشخصی را تدریس نمیکند. نظامی نیست درس بلکه او ازدهها یا صدها کتاب یک مواضعی را خودش انتخاب میکند وبه شاگردها تدریس میکند مثل شبیه کنفرانس فرض کنید اسمش را بگذارید کنفرانس هر روزه وخود شاگردها دیگر موظفندکه اولا" آن درس را بعد بروند خانه بنویسند وبروند مصادرش را پیدا کنند وبعددر اطراف آن بحث هم اظهارنظر کنند. مجموع این مراحل درحدود ۱۵ سال طول میکشید ازمرحله ابتدائی ثانوی وآن مرحله ثالث که مرحله درس خارج بود که اصطلاحش هم اینست ازنظر مدارس مذهبی این جوربه آن میگویند. میگویند اینکه به آن میگویند مقدمات که خودش چهار پنج سال است بعد به آن میگویند سطوح، سطح که آن خودش باز پنج شش سال است. بعدهم میگویند که خارج که آنهم خودش پنج شش سال است. یعنی ۱۵ سال مجموعا" شاید طول بکشد. مقدمات که همان مقدمات ورودبه سطح است. غرضشان ازسطوح درس - دادن کتابهای منهجی است یعنی کتاب فقه، کتاب اصول، کتاب فلسفه، کتاب تفسیر خودکتاب را بازمیکنند درس میدهند یعنی مصدرهست دردرس. این مرحله دوم است. البته مرحله اول که مقدمات آن چهار پنج ساله، پنج شش ساله که مقدمه نحو است وصرف ومنطق وحساب وریاضیات حتی من یادم میآید تحلیل اوقلیدوس راهم تدریس میکردند. البته درسها خیلی فشرده است ودرهمین ۱۵ سال است که در حقیقت انسان میتواندخودش را مهیا بکند برای اینکه واردیک مرحله بسیارعالی بشود ازاختصاصات علوم اسلامی. بعدآن سطح که آن تمام میشود که همان خواندن کتاب وشرح وتفسیرکتاب است واردمرحله خارج میشودکه عرض کردم آن مثل کنفرانس است که استادمیآید درس میدهد بدون اینکه کتابی دردستش باشد ومواضع ومطالب خودش رااز کتابهای مختلف جمع میکند وشاگردباید آن درسها را بنویسد وبرود مصادر را پیدا بکند. وقتی میرسدشاگردبه مرحله ای که میتواند خودش آرائی داشته باشددرفقه و

دراصول اسلامی ، دراحکام اسلامی درشریعت اسلامی این را به آن میگویند مرحله اجتهاد. اجتهاد یعنی دکترین . دکتر ازنظرمعنای فرانسویش هم دکتریعنی رأی. دکترین آیزنهاور یعنی رأی آیزنهاور که معروف بود دکترین آیزنهاور. مجتهد یعنی کسی که خودش رأی داشته باشد، میرسد به مرحله رأی که به آن میگویند با صطلاح فقهی هم به آن میگویند استنباط . استنباط یعنی چه؟ یعنی میتواندکه آراء خودش را ازلابلای مواضع استنباط بکند واین درتمام علوم است یعنی چیزی نیست که فقط درعلوم اسلامی باشد همین الان مجتهدین هستنددرطب اجتهاد میکنند خودش میآید کتابها را میخواند میگوید بنظرمن این مرض منشاءاش این است ، اختلاف پیدا میکند میآید درفیزیک درشیمی درتمام منابع هست اینهائی که میبینید اختراع میکنند. اختراع چیست؟ اختراع اینست که میآید اجتهاد میکند میگوید اینکارا گربا این کاربشود اینجوری درمیآید. اینها همین اختراعات ، اختراعات اجتهاد است . منتها درعلوم طبیعی اجتهاد جنبه عملی دارد یعنی وقتی آدم میآید اجتهادی میکند نتیجه اش این میشود که هواپیما میسازد یا موشک میسازد یا بمب اتم میسازد اما درعلوم اسلامی وقتی میآید اختراع میکند نه رأی میدهد فقط حالا یکی میآید بداجتهاد میکند مثل خمینی ملعون اجتهاد میکند ولایت فقیه را ومملکت را بدبخت میکند یکی میآید نه اجتهاد میکند میگوید ولایت فقیه اصلاً دروغ است وهمین اختلاف بین خمینی وبین تمام فقها وبا مجتهدین همین است که خمینی میگوید من عقیده ام اینست ولایت فقیه هست دردین اسلام ودرمذهب شیعه وتمام فقهای اسلامی میگویند نه تواجتهادت بیخود است وهمچین چیزی اصلاً وجودندارد. خوب این مراحل را من درنجف تمام کردم بعداجازه اجتهاد را هم گرفتم وبعدآمدم به ایران دیگر. البته ایران بودکه به من equivalent دا دروی تحصیلات عراق وروی آن اجتهادی که داشتم که آنرا بعنوان دکترای درحقوق اسلامی شناخت . درآن ایام دانشگاه تهران هنوزکامل نبود برای اینکه بسیاری ازتیترهای دکترا درآن نبود وآن ایامی که ما درتهران بودیم درسال ۵۵ تا ۶۰، ۶۴

از آن آدمها نبودند عالیخانی اینها نبودند اصلا" مثل اینکه رئیس دانشگاه آنوقت دکترفرهاد بود، کی بود؟ درست هم یادم نیست، من آنچه را خیلی شبیه تحصیلات علمی نجف میدیدم درپاریس میدیدم. پاریس خیلی تحصیلاتش مخصوصا" درهمان (؟) که گاهی ما میرفتیم آنجا درس آقای کربن خدا رحمتش کند یا کالژ دوفرانس که ماسینیون گاهی میآمد آنجا اینها خیلی شبیه همان به آن میگویند "درسهای آزاد" که بعربی هم به آن میگویند "طلقات حر" خیلی شبیه همان درسهای نجف است. البته درمشهد اینجوراجتماعات با درمساجد میشد یا درمدارس. در هرمدرسه ای یک مدرسی داشت که مثل کنفرانس به آن میگویند آنجاجمع میشدند واستادمیآمد آن بالا میرفت مینشست ودرس میداد این خیلی شبیه همین یعنی درخاطره من مجسم میکرد وضع تحصیلی درنجف را مخصوصا" اینکه آنجا درمراحل عالی دیگرسال واینها مطرح نبود. میدیدیم که یکی ده سال بیست سال سی سال میماند برای اینکه اختصاص را تکمیل بکندوهمین معنا هم دراروپا درفرانسه مخصوصا" هست که recherche scientifique هست که میآید میماند سی سال چهل سال پنجاه سال میماند که مثلا" زبان آرامی را بخواهدتکمیل بکند، یا بخواهد زبان گریک را تکمیل بکندیا بخواهدفلسفه ملا صدرا را تکمیل بکند. این تقریبا" یک همچین شباهتی است بین ..

س - شما فرمودیددرآن قسمت مرحله سوم که "خارج" به آن میگفتید استادمیآمد نظریات ومطالبی را ازبین کتابهای دیگرانتخاب کرده بودبیان میکرد. آیا اساتید نظریات بخصوصی را ...

ج - بله ،بله. مثلا" آنجا هراستادی یک مدرسه ای خودش داشت.

س - آیا این اساتیدبا هم فرقی همداشتند ازنظر.. یعنی تعابیری که میکردند ازفقه؟

ج - تعابیریکی است اصطلاحات که عوض نمیشود. اما ازنظرآرا خیلی فرق داشتند مثلا" مدرسه مرحوم، البته ماکه به آنها نرسیدیم آنها خیلی پیش ازما بودند مابچه بودیم وقتی آنها فوت کردند، مثلا" مدرسه مرحوم آمیرزا حسین نائینی دراصول خودش یا مدرسه

آقا ضیاء عراقی فرق میکرد. با آشیخ محمدحسین اصفهانی خوب مدرسه‌اش فرق میکرد یا جدما آسید ابوالحسن مثلاً" خودش درفقه یک مدرسه مخصوصی داشت لذا معروف به فقاهت بودکه فرق میکرد با دیگران .

س - یعنی همین از نظر عقیدتی اینها با هم فرق داشتند؟

ج - نه عقیده نه ، از نظر ، عقیده که یک عقیده بود ، مدرسه اصولی وفقهی که بعضی ها عقیده داشتندکه مثلاً" احکام فقهی را باید روی این کیفیت اصولی . آخر میدانید چون استنباط فقه روی مدارک اصولی است ، این مفصل است حالا بخشش دراین مدارس اینها با همدیگرفرق میکردند وهرکدام یک اصطلاحات مخصوص داشتند هرکدام یک تعابیر مخصوص داشتند ، هرکدام یک چیز جدیدی شاید اختراع میکردند یعنی به آن میرسیدند درهمان مراحل فکری خودشان . شما برای اینکه ببینید استنباط احکام اسلامی که به آن میگویند اجتهاد این یک مقداریش روی موازین عقلی است که آن موازین عقلی استکه اسمش را اصول گذاشتند اصول الفقه یعنی باید با موازین عقلی سنجش بکنند واستنباط احکام را بکنند . دراین قضایای اصولی ما میدیدیم که ، اصول فقه به آن میگویند ، اینجا خیلی مدارس با همدیگر اختلاف پیدا میکرد یعنی هرکدام یک مدرسه‌ای داشتند مثلاً" مدرسه مرحوم آخوندخراسانی خودش یک مدرسه‌ای بودبرای خودش . بعداز همین مدارس استکه منشعب میشود اخباری ها پیدا شدند ، شیخی ها پیدا شدند . اخباری ها معتقدندکه اصلاً" اصول لازم نیست یعنی دلائل عقلی لازم نیست درفقه بکاربرود فقط همان احکام را میبینیم . شیخی ها پیدا شدندکه حرفهای دیگرمیزنند . پس بهرحال هر کدام ازاینها دارای یک مدرسه مخصوصی بودند یانماینده یک مدرسه مخصوصی بودند برای کیفیت رسیدن به معانی احادیث واخبارفقهی .

س - آنوقت رابطه این اساتیدی که هرکدامشان یک مدرسه مخصوصی داشتند چه بود؟ آیا رابطه علمی بود؟ رابطه دوستی بود؟

ج ـ نه اینها همه با هم بودند توی یک مدرسه. چرا رابطه دوستی داشتند دیگر، چیزی نبودکه با هم ..

س ـ آن اختلافی که ممکن است علما ..

ج ـ نخیر ،نخیر، همچین اختلافی نبود. اختلاف فکری آنجوری نبود فقط درکیفیت تدریس بود. همین اختلافی که الان دردانشگاهها ممکن است پیدا بشود بین علما. یکی میگوید این سیستم را من میخواهم یکی میگوید آن سیستم را من میخواهم.

س ـ شاید این راقبلاً گفتید من خاطرم نمیآید. برای اولین بار چه سالی شما به ایران تشریف آوردید؟

ج ـ ۵۳.

س ـ ۱۹۵۳. بعددرچه فواصلی به ایران میآمدید؟ قبل از اینکه ایران را بعنوان کشور محل اقامت تان انتخاب کنید؟

ج ـ ما همیشه چون عراق گرم بود ما همیشه از پانزده شانزده سالگی هرسال میآمدیم به ایران تابستانها میآمدیم ایران غالباً.

س ـ یعنی پس قبل از ۵۳ هم به ایران آمدید.

ج ـ هرسال تابستان ما میآمدیم ایران .

س ـ ولی ۵۳ ایران را بعنوان کشورمحل اقامت تان انتخاب کردید.

ج ـ بله دیگرآمدیم بله ،بله.

س ـ بازمیگویم ممکن است این سئوال تکراری باشد ولی وقتی که به ایران آمدید یعنی موقعی که کاملاً آمدید به ایران بخاطرتحصیل آمدید؟ چرا ایران را بعنوان محل اقامت خودتان انتخاب کردید؟

ج ـ نه دیگر ،تمام شده بود تحصیلاتمان درعراق. آمدیم برای اینکه ایران راخوب مملکتی بودکه هم ازنظرهوا عراق گرم بود هم ازنظرماجای طبیعی مان ایران بوددیگر بایدمیآمدیم به ایران. درست است درنجف متولدشده بودیم اما کشورطبیعی، ازنظرما کشورطبیعی ایران بود وآمدیم به ایران.

س - کشورطبیعی یعنی منظورتان

ج - کشورخودمان بوددیگر. بالاخره انسان که درعراق که بود ایران کشورما بوددیگر از نظرواقعی وناسیونالیته . درست است من حالا ناسیونالیته عراقی هم دارم امابالاخره انسان احساس میکردکه کشورطبیعی اش ایران است .

س - شما فرمودیدکه درسال ۱۹۵۳ به ایران آمدید ولی مثل اینکه درمصاحبه قبلی گفتید اولین ملاقاتتان باشاه ۱۹۵۱ بود.

ج - بله ، ما آنوقت درایران بودیم بعنوان آمده بودیم تابستان . تابستان بودمیآمدیم آنوقت زمان مصدق بود.

س - بله ،میخواستم بپرسم که وقتی که درزمان مصدق

ج - نه بودم. من میآمدم ما همیشه میآمدیم . ما هرسال ازسال ۴۶ ، ۴۷ که دیگرسن من خیلی جوان بود هرسال میآمدیم. آن ایام مصدق بودومن آمده بودم ایران بودم ومن شاه رادیدم دریک اجتماع خیلی مفصلی که شرحش را دادم. یعنی من سال ۵۰،۵۱ ، ۵۲،۵۳ - همیشه تابستانهایش درایران بودم وشاید بعضی زمستانهایش هم میآمدم یعنی غالباً " امابالاخره برمیگشتم به عراق . ۵۳ بود که دیگربرنگشتیم آمدیم.

س - باما دروخانواده .

ج - بله .

س - ازاین وقایعی راکه حالا میخواهم خدمتتان عرض کنم جزئیاتی راکه اگربخاطر داریدخواهش میکنیم توضیحی درموردش ذکربکنید. ترورژنرال رزم آرا ؟

ج - من نجف بودم . من نجف بودکه رزم آرا را شنیدم ترورکردندومن نجف بودم.

س - سی ام تیر ۱۹۵۲ ؟

ج - هم بازنجف بودم ، اخبارش را ازرادیومی شنیدیم.

س - مخالفت بین آیت الله کاشانی ومصدق ؟

ج - آن مقدارش را من ایران بودم ومن ازکسانی بودم که بعدبه آیت الله کاشانی خیلی

کمک کردم برعلیه مصدق آمدم نجف و از علمای نجف نامه ای گرفتم و به روزنامه ها و به مصدق که چرا اینقدر اهانت به آقای کاشانی میکنید. آخر روزنامه ها خیلی اهانت می - کردند به آقای کاشانی درآنوقت. فحش میدادند، حرفهای بد میزدند خلاصه ما خیلی کمک کردیم به آقای کاشانی برای اینکه من جوان بودم.

س - چه نوع تهمتی به آیت الله کاشانی میزدند؟

ج - فحش میدادند که این جوجه استوکس است، نوکر انگلیس است. از این حرفها شی که میدادند تو روزنامه های ایران. استوکس بود آمده بود به ایران برای اینکه قضیه نفت را حل کند با انگلیس ها، وزیر خزانه داری بود نمیدانم چه بود. خوب، آقای کاشانی هم با مصدق چیز میکرد بعدهی فحش میدادند روزنامه های طرفدار مصدق. یک روزنامه ای بود که کریم پورشیرازی رئیسش بود، یادم رفت اسمش. بله به هر حال یک اسم عجیبی داشت. فحش های عجیب و غریبی میدادند جوجه استوکس ونمیدانم از این فحش های بد و بیراه که ما رفتیم نجف با علما و مراجع صحبت کردیم گفتیم آقا نمیشود این مرد روحانی را این مقدار بدگوئی از او بشود. بله، وادار کردیم نامه هائی نوشتند. چه به مصدق نامه نوشتند، چه به روزنامه ها نوشتند. روزنامه هایش را هم فرستادیم مطرح شد.

س - به کدام یک از علما؟

ج - تمام، تمام علمای وقت. آقای شاهرودی یادم میآید رفتم نوشت. آقای آسیدعبدالهادی شیرازی خدا رحمتش کند نامه نوشت، آسیدمحمدحسین کاشف الغطاء نامه مفصلی نوشت. عرض میشود که آمیرزا آقای اصطهباناتی، آسید جمال گلپایگانی اینها علمای وقت بودند. یگانه کسی که نامه ننوشت فقط آسیدمحسن حکیم بود که حاضر نشد اما مابقی تمام نامه های خیلی مفصلی نوشتند چه به مصدق و چه به آقای بروجردی که در آنوقت مرجع اعلای شیعه بود و اظهار انزجار و تنفر کردند از این فحش هائی که به آقای کاشانی و به روحانیت داده میشود.

س - راجع به ۹ اسفند ۱۳۳۱ موقعی که شاه اعلام کرد که دارد ایران را ترک میکند؟
ج - آهان من ایران بودم. من ایران بودم و اتفاقاً " همان روز آقای کاشانی را دیدم به من گفت، خدا رحمتش کند،" که آمدند مرا وادار کردند نامه‌ای به شاه نوشتم و این نامه را وقتی به شاه مینوشتم مثل اینکه تمام کوههای دنیا را روی دوشم گذاشته بودند."
س - چــــرا؟
ج - نمیخواست به شاه نامه بنویسد که ایران را ترک نکن، خوب با شاه روابطش خوب نبود زیاد. اما میگفت مصدق کاری کرد که مرا، یعنی کار بجائی رسید که مجبور بودم که بردارم نامه بنویسم به شاه و اعلیحضرت به او خطاب کنم و از او خواهش کنم کــه ایران را ترک نکند.
س - یعنی ترجیح میداد که شاه باشد در مقابل مصدق؟
ج - بله، اما سخت بود برایش که بیاید از او نامه‌ای بنویسد یا مثلاً " یک نسبت .. میگفت، " مثل اینکه کوههای دنیا را سر دوش من گذاشته بودند." این عبارت هنوز یادم هست.
س - راجع به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؟
ج - من نجف بودم.
س - موقعی که شما تحصیل را در دانشگاه تهران شروع کردید آتمسفر دانشگاه تهران چگونه بود؟ یعنی از نظر سیاسی؟ از نظر فکری در چه سطحی؟ اگر بخواهیم یک مقایسه‌ای بین دانشگاه تهران و دانشگاه بغداد بکنیم دانشگاه تهران را چگونه تعریف میکنید؟
ج - من به شما گفتم از دانشگاه تهران دکترا دارم تحصیل من نکردم آنجا به آن معنا من فقط درس میدادم آنجا.
س - همان منظورم آتمسفرش است.
ج - آتمسفر دانشگاه در آن ایام والله مراحلش فرق میکرد. یک مقدارش که قبل از درست ... در آن دوسه سالی که من درس میدادم مصدقی ها خیلی نفوذ داشتند، جبهه ملی خیلی نفوذ داشت در دانشگاه بچه‌ها و یگانه قدرت حاکم بر دانشگاه‌ها جبهه ملــی و بچه‌های طرفدار ان مصدق بودند در آن ایام، واصلاً " یک مقداری هم کمونیست ها خیلی کم

واشری ازمجاهدین وازفدائیان خلق وازاین حرفهائی که بعداً آمدند ودانشگاهها را بتصرف گرفتند نبود درآن ایام . آنوقت قدرت دست مصدقی ها بود، بچه ها ومخصوصاً " چون اساتید هم بسیاری ازآنها ازطرفداران مصدق بودند یکنوع اتحادی هم همیشه بین ، یعنی یک cooperation ای بین محصلین وبین اساتید بود وآنوقت اصلاً" رل اساسی دانشگاه را مصدقی ها بعهده داشتند وجوانهــــای طرفــدار مصدق . واصلاً" غیرازمصدق وجبهه ملی هیچ صحبتی نبود بعداین حرفها شدکه آنوقت دیگرما نبودیم ایران بعداز۴۶ که من آمدم ایران بعدشنیدم دیگرمجاهدین پیداشدند وآنها بردانشگاه حکومت میکنند . پــس درآن ایامی که ما بودیم آتمسفردست آزادیخواهانی بودکه تمام درتحت لوای آقای دکتر مصدق رحمه الله مشغول ... بله چه جوانها وحتی چه اساتیدواعتصابات زیادمیشد اینهــا را هم زیادزندان میکردند اما معذالک قدرت دست اینها بود هروقت میخواستند اعتصاب میکردند یعنی دانشگاه را دردست داشتندولذا دولت هم خیلی ازآنها ملاحظه میکرد حتــی معروف است قضیه دکتراقبال که آمدبکروزی دردانشکده دندانسازی بود چه بود کــه ماشینش را همین بچه ها آتش زدند وتف بصورتش انداختندواهانتش کردند بعدازاینکه از نخست وزیری افتاده بود .

س - آنموقع که رئیس دانشگاه نبود .

ج - نخیر، رئیس دانشگاه نبود ازریاست وزرا استعفا کرده بود، وزیردربار بود شایــد یاهنوزنشده بود آمــد به دندانپزشکی جمع شدندبچه ها ماشینش راآتش زدند واهانتش کردند وخلاصه نفوذزیادی داشتند درتمام دانشگاهها . اصلاً" حرکت حرکت جبهه ملـــی بودتاآن ایامی که ما بودیم حتی دربازار حتی درکوچه وخیابان حتی درسرابردانشگاههای ایران . ما میدانستیم که حرکت حرکت جبهه ملی و..

س - ازنظرعلمی وفرهنگی دانشگاه تهران ودانشگاه بغدادراچگونه مقایسه میکنیــد شمــا ؟

ج - والله فرق میکند . ازنظرعلوم انسانی ..ببینید چون علوم انسانی دوقسم است :

یک ، علومی استکه ریشه‌اش ریشه‌های اسلامی وعربی است . این علوم انسانی اسلامی
چون ریشه‌اش عربی است یک موطن طبیعی اش دانشگاه بغداد وکشورهای عربی است
یعنی هرمقداری ، فرض‌کنید ، ادبیات عربی تفسیر ، نحو ، اصول ، فقه ، هرمقدارهم که
یک دانشکده‌ای بخواهددرآن متبحربشود مثل آنجائی نیست‌که‌موطن اینکاربوده چون
موطن این دروس‌اسلامی انسانی چون درکشورهای عربی بوده لذا موطن اصلیش واساسش
درآنجا قویتراز یک کشوراجنبی است . یعنی هرمقداربخواهد ایران قوی بشود درعلوم
انسانی که‌ریشه‌های عربی دارد محال است‌برسدبه پای عراق یا مصر برای اینکه‌موطنش
آنجا بوده . پس‌ازاین نظر دانشگاههای عراق ازنظرعلوم انسانی اسلامی قویتراز ،
شکی درآن نیست ، ایران است . ازنظرعلوم صرفه ، دانشکده‌های عراقی زودتر از
دانشکده‌های ایران تأسیس شده‌وبعدسیستم انگلیسی بوده وچون زودترتأسیس شده
وسیستم انگلیسی بوده‌خیلی پیشرفته‌تراز مثلا" فرض‌کنید دانشکده‌طب . دانشکده طب
عراق پنجاه‌سال است‌سابقه‌دارد وانگلیس‌ها تاسیس‌کردند . غیرازدانشکده طب ایران
است‌که اخیرا" تاسیس‌شده باید طب‌هم بفارسی درس‌میدادند یعنی خیلی عریق تر
است‌ومیدانید دانشگاههای عریق

س - عریق منظورتان

ج - یعنی essential اش‌قویتراست‌یعنی ، ریشه بیشتردارد یعنی ریشه دارتر
است‌دیگر هرچه‌قویترباشد . پس‌میشود گفت‌که دانشکده‌های علمی که‌در عراق خیلی
زودترازایران تاسیس‌شده قویترازدانشکده‌هائی است‌که‌درایران بعدا" تاسیس‌شده
برای اینکه ریشه‌اش عمیق‌تراست‌ودرسیستم های انگلیسی تأسیس‌شده وتشکیل شده .
البته این راهم باید گفت‌که درآنوقت‌که من دارم صحبت میکنم هنوزدانشکده‌ها
زیادنبوددرایران ، تازه‌داشتند دانشکده‌ها رادرست میکردند امابا مقارنه با .. دوتا
دانشگاه بیشتردرتمام ایران نبود که یکی اصفهان بود یکی تهران . تهران هم که
دکترا نمیتوانست‌بدهد آنوقت ، ازاین نظرنمیشود گفت‌دانشگاههای عمیقی نبودند

هردوتایشان امااز نظرعلوم انسانی واسلامی برای اینکه عراق زبانش عربی است و زودترمیتوانند استیعاب کنند بایدبیشترپیشرفته‌تربود ازنظردانشکده‌های علمی که آنوقت هندسه بودوطب بیشترازاین دیگرنبود چیزی . این دوتاهم مال عراق خیلی قویتربود برای اینکه عراق راانگلیس‌ها درست کرده‌بودند واساتید دانشکده طب همه‌انگلیسی بودند وتحصیل تمامش بزبان انگلیسی بود وکسانی که اشراف داشتندبراین دانشکده‌ها مخصوصاً" بردانشکده‌طب انگلیسی بودند این بودکه‌ازاین نظرطب عراق وهندسه عراق خیلی پیشرفته‌تربود ومعروف بود درمنطقه میگفتند این بهترین طب است .

س - علوم صرفه یعنی چه؟

ج - یعنی علوم غیرانسانی دیگر. یعنی علوم تکنیکال . technical صرف یعنی

س - با " ث " است یابا " صاد"؟

ج - با صاد، صاد، ر، ف ، صرف .

س - آیا شمادرفعالیتهای سیاسی درفرانسه شرکت میکردید؟

ج - هیچ،نه ،من وقتی که‌سال ۶۴ دیگرباشاه بریدم‌ورفتم بفرانسه آنوقت‌دیگر بله با همان بنی صدرواینها . من فعالیت‌سیاسی ام ضدشاه بود لاکن درهیچ فعالیتهای چیزی نداشتم من هیچ فعالیت‌حزبی نداشتم. نه باجبهه‌ملی ، نه بادیگران ، نه‌بادیگران خودم قائمه‌به‌شخص‌بودم میگفتم من خودم داعیه‌دارم هرکس‌میخواهدبیاید با من، نه من بادیگران . علتی که‌باخمینی هم بهم زدیم همین بود بااینکه این مقداربه او محبت‌کردیم وخدمت‌کردیم برای اینکه‌ازاول من معتقدبودم مابیرونبودیم میگفتیم ماخودمان فکری داریم میخواهید شمابیائید پیروما بشوید یاباهم همکاری کنیم.،من نمیروم‌پیروی کنم ازنه جبهه‌ملی ، نه دیگران ، نه دیگران . ماخودمان یک‌فکری داریم .،این فکررااگرمیخواهید... این بودکه نشد دیگر نشد نمیتوانستیم همکاری بکنیم با ، دیگران نمیآمدند همکاری بکنند ماهم باکسی همکاری نمیکردیم لـــذا

خودمان تنها میماندیم . خوب ، تا آنجائی که مصالح ، یعنی تا آنجائی که آن هدف مشترک بودکه ضدشاه بودیم با همدیگر اما بعدش دیگر بازجدائی میافتاد .

س ـ شما این ناصرپاکدامن وامیرپیشداد وعلینقی عالیخانی را میشناختید ؟

ج ـ نه . دکترعالیخانی کەوزیراقتصادچیز ؟

س ـ بله .

ج ـ من یکبار رفتەبودم شاه را ببینم درکاخ مرمر یک جوانی آنجاآمدەبود، خدا رحمتش کند امام جمعەهم یادم میآید آنروزبود، گفت این راآوردندا ینجا بعنوان کفیل وزیراقتصاد معرفیش کنند امام جمعەباهم صحبت میکردیم قبل ازاینکه شاه را ببینیم، این درسال ۶۰ ، ۶۱ دیگرهیچگونه آشنائی ندارم. آهان بعدشنیدم کەچیز شد اوعضوساواک بود . .

س ـ نمیدانم شما میدانید .

ج ـ بله ، ساواک بود دکترعالیخانی برای اینکه من ازبختیاربعدها ، خدارحمتش کند، کەآمده بودبغداد شنیدم گفت ، " این عضومن بود ." گفت ، " عالیخانی عضوساواک بود کارهاي اقتصادی ساواک را ." بعدوزیرشدبعد، بعدشد رئیس دانشگاه وفلان .

س ـ آیا شاه هیچگونه تماس اساسی ، تماس خیلی دقیق با علما داشت ؟ تماس خیلی وسیع ، تماس شخصی با علما داشت یا نه ؟

ج ـ شاه با یک عدەازروحانیون که دوست بود این شکی درآن نیست . شاه اولا" خودش آدم معتقدی بود یعنی آدم بی دینی نبود واقعا " معتقدبود حالا مردورفت ما هم با او . . یعنی واقعا " عقیدەداشت به روحانیت وبەدین منتهاآن عقاید پیرزن ها نه آن عقیده اسلام واقعی . با یک عدەازروحانیون هم رفیق بود اما با روحانیونی که با سیاستش مخالفت نمیکردند .

س ـ کدام بودنداین روحانیون ؟

ج ـ فرض کنیدمثلا . . روحانی درجه دو وسه .

س ـ هیچکدامشان بخاطرتان هست ؟

ج ـ بله ، فرض‌کنیدکه‌آقای میرزا عبدالله تهرانی ، فرض‌کنید آسیدفخرالدین جزایری فرض‌کنید آشیخ بهاءالدین نوری اینهائی که طبقه دو بودند. باآقای بهبهانی خوب رفیق بودزیاد گاهی . اماگاهی هم چون مصالح سیاسی .ببینید آن روحانیونی که‌درسیاست مداخله میکردند ما سه قسم‌روحانی درایران داریم. یک عده روحانیونی هستندکه‌اینها اصلاً" مداخله‌ای درسیاست ندارند. اینها هیچی . نه‌شاه به‌اینها کارداشت ونه‌اینها به‌شاه‌کارداشتند. یک عده روحانیون درجه دوئی بودندکه‌اینها درسیاست مداخله میکردند اماهمیشه تابع دولت بودند، بادولت همکاری میکردند و ارتزاق میکردند، اینهاخیلی زیادبودند اینها البته باشاه رفیق بودند همیشه فرض‌کن امام جمعه‌تهران ، آشیخ بهاءالدین ، حاج میرزا عبدالله درشهرستانها زیادبودند یعنی چهل درصدازآخوندهاکه‌اینها درسیاست مداخله میکردند اما تابع دولت بودند کارهای روحانیت رامیکردند بادولت هم رفیق بودند، به شاه هم دعامیکردند، شاه راهم میرفتندملاقات میکردند پول مول هم میگرفتند اینهم یک عده‌ای .

یک عده‌هم آن روحانیونی بودندکه‌درجه یک بودند ومرجعیت داشتند اینها روابط شاه با اینهادرنوسان بود نه درسیاست مداخله میکردند گاهی خوب‌بود گاهی بدبود .

مثلاً" فرض‌کنیدباآقای بهبهانی . آقای بهبهانی خوب مرجع نبود امایکی ازروحانیون درجه‌یک تهران بوددیگر. گاهی شاه با این خیلی روابطش خوب‌بود . وقتی پسرش رامیفرستاد‌به‌مجلس‌وکیل میشد ، وقتی که شاه نمیگذاشت پسرش‌وکیل بشود روابط بهم میخورد. آقای بروجردی خوب مرجع اعلای شیعه‌بوددیگر. اوکه به‌شاه محتاج نبود اماگاهی درکارهای سیاسی شاه‌میخواست یک‌کاری بکند مثل تقسیم اراضی وغیره که‌آقای بروجردی درابتدا یک نامه‌ای نوشت وبه‌مجلس‌واورامسکوت گذاشت اگربه‌تاریخ مراجعه‌کنید. این وقتی که‌اینها یک کارهائی میخواست شاه بکند ومثلاً" آقای بروجردی میایستاد ضدش‌بود خوب‌روابط شان تاریک میشد امادوباره وقتی که‌یک اصلاح میشد بینشان دوباره روابط برمیگشت . آنچه‌که‌میتوانم بگویم اینست‌که تا

قبل ازخمینی همین بیست سال اخیر اصلاً" صحبت اینکه شاه برود برای روحانیت مطرح نبود. یعنی روحانیت درفکراینکه شاه برود نبود ومعتقدبودکه شاه باید بماند نـــه ازنظراینکه شاه را دوست داشت ازنظراینکه معتقدبود اگربرود کمونیست میشـــودو آذربایجان درنظرش بودوفلان وازاین حرفها ولذا خود خمینی هم درنامه هائی که بـــه شاه مینوشت درابتدای امر اعلیحضرت خطاب میکرد خودش میگفت مـا خیال نداریم کـه برعلیه سلطنت قیام بکنیم . پس تاقبل ازپیدایش خمینی اصولاً" شاه مخالف آنجوری که با سلطنت کسی روحانی بدباشد نبود حتـی آقای کاشانی . آقای کاشانی رابااینکه شاه دوسه بارزندان بردواینها مثلاً" آقای کاشانی روابطش با کاشانی گاهی خیلـــی خوب بود مثلاً" وقتی مریض شد آقای کاشانی شاه دیدنش رفت امادرعین حال درسه سال پیشش هم شاه اورازندان انداخته بود. پس با رجال روحانی سیاسی روابط شاه درنوسان بود یعنی گاهی خوب بود گاهی بدبود. باروحانیونی که فقط ارتزاق میکردند ازشاه ومخالفت اورا نمیکردند روابطش خوب بود کمک به آنها میداد. روحانیونی که اصـــلاً" مداخله درسیاست نداشتند خوب شاه به آنها کاری نداشت . پس به این کیفیت مـــا میتوانیم روحانیت ووضع روحانیت رانسبت به شاه مشخص بکنیم.

س - آیـا هرگزشاه با آیت الله بروجردی ...

ج - اما اصولاً" این را عرض کنم که اصولاً" خودشاه ازاینکه آخوندهادرسیاست مداخلـــه بکنندواین حرفها را زیاد مخالف بود، نمیخواست که روحانیون درسیاست مداخله بکنند یا اینکــه مثلاً" پست سیاسی داشته باشند . معتقدبودکه روحانیـــت بایستی درسیاســت مداخله نکند این عقیده اش بود. بفرمائید.

س - آیا هرگزبا آیت الله بروجردی یا با آیت الله بهبهانی ملاقات کرد؟

ج - بله زیاد، اما منزل آقای بروجری که منزل آقای بروجردی رفت وقتی مریض بودبله رفت آنجا . قبل ازآنهم وقتی که میرفت به قم یکی دوسه باردرحرم حضرت معصومـــه با آقای بروجردی ملاقات کرد. با آقای بهبهانی سلام میرفت . آقای بهبهانی تاقبل از

مصدق تا سال ۱۹۵۰ سلام میرفت آقای بهبهانی . البته وقتی که ما سلام میرفتیم دیگر بهبهانی نمیآمد اما قبل از آن میرفت وروابط داشتند . بهبهانی کسی بودکه وقتی که رفت روز نهم اسفند رفت به کاخ مانع مسافرت شاه شد آقای بهبهانی ، وقتی ولیعهد بدنیا آمد رفت به بیمارستان شهادتین درگوش ولیعهدخواند . نه روابطشان با آقای بهبهانی خوب بود اما گاهی هم تیره میشد . مثلا" قبل از این حوادث به چندسال روابط شان خیلی بدشده بود برای اینکه جعفررا نگذاشتندوکیل بشود . بعداز این حوادث بازبدشدبرای اینکه نگذاشتند جعفروکیل بشود .

س - جعفربهبهانی .

ج - پسرش بله . یعنی نوسان داشت آقای بهبهانی روی ..

س - بغیراز آیت الله بروجردی دیگرآیت الله ها وعلما پیش شاه میرفتند ولی شاه خودش رفت پیش آقای بروجردی .

ج - بروجردی . خوب بروجردی را نمیشودبا دیگران مقایسه کرد چون او مرجع اعلا تقلید بود ، دیگران مرجعیت که نداشتند .

س - برای اولین بار چه موقع با دکتراقبال آشنا شدید؟

ج - من اقبال را از سال ۱۹۵۴ ، ۵۵ میشناختم که رئیس دانشگاه بود .

س - آیا هیچ با او ملاقات داشتید؟

ج - همیشه وقتی رئیس الوزرا بود دائما" تا وقتی من ایران بودم . خیلی آدم خوبی بودخدا رحمتش کند .

س - چگونه ؟ ممکن است یک مقدار توضیح راجع به ملاقاتهایتان بدهید؟

ج - آدم خوبی بود دکتراقبال . آدمی بودراستگو بود دروغگونبود دزدنبود خدمتگزار بود منتها نسبت به شاه خیلی ضعیف بود .

س - دراین ملاقاتهائی که با دکتراقبال داشتید راجع به وقایع ایران صحبت میکردید؟

ج - هیچی ، او اصلا" ازسیاست صحبت نمیکرد هرچه بود دست شاه بود . نه ، ما چون رئیس -

الوزرا بودمیرفتیم گرفتاریهای مردم راحل میکردیم باکارهای منطقه‌را میگفتیم کارهای حوزه‌انتخابی مان را میگفتیم، مشکلات اصفهان را میگفتیم. نه، اوکارسیاست صحبت‌نمیکرد. اصلاً" رجال ایران تا شاه بود درسیاست‌مداخله‌نمیکردند، میدانید؟ نوکربودند. هرچه‌میشد به‌اومیگفتی میگفت‌بابا چه‌میگوید؟ بروبابا را ببین.

س - چه‌به‌اوخطاب میکردند؟

ج - بابا.

س - بابا میگفتند؟

ج - بله.

س - بابا میگفتند یا پدرمیگفتند؟

ج - بابا. یکوقتی یادم هست‌گفت، " من زیادعلاقمندنیستم به‌این کرسی هرکه‌میخواهد بفرماید." گفتم بنده‌هستم بفرمائید حاضرم الان بیایم جای شمابنشینم. گفت، "برو سعدآباد،به‌بابا بگو." گفتم پس به‌شما مربوط نیست. بله،گفتم من هستم دیگر شوخی میکردیم. آخروقتی کسی میگوید من حاضرم بفرمائید دیگرنباید بگوید بابا را ببین. یادم میآید، خدا رحمتش‌کند، گفت، " باشاه‌سواربودیم توماشین ۱۲۰میرآندومن خیلی ناراحت‌بودم." گفتم ازچه‌ناراحت‌بودی؟ گفت، " ازاینکه مبادا تصادفی بشود

س - شاه‌خودش میراند؟

ج - بله،گفت، " میآمدیم ازکرج.."، نمیدانم ازکجا، " وفکرمیکردم اگرشاه ازبین برود چه‌خواهدشد؟" خوب حرفهایش‌که‌تمام شد گفتم هیچی نمیشد بیخودناراحت‌بودی دوهزاروپانصدسال ایران شاه نداشته، میلیونهاهمسال بی شاه‌بوده هیچی نمیشد بیخود. گفت، " هیچی نمیشد؟" گفتم بله هیچی نمیشد. این همینطوربه‌اطرافش‌نگاه کرد این بقدری مستبع بودند اینهاازشاه میترسیدند که حتی تواتاق نخست‌وزیری این حرف‌گران برایش آمد گفت، " هیچی نمیشد؟" گفتم هیچی نمیشد بیخودناراحت..

س - یعنی میترسید اتاقش

ج ـ نمیدانم، یا اتاقش مثلا" حرفها را نشنوند یا اصلا" عادت نکرده بود همچین چیزی را . البته به‌شاه یقین دارم نگفت چون عکس‌العملی بعدما از شاه ندیدیم اما خلاصه اینجوربودند اینها ، بیچاره آدم خوبی بود ما دکترا قبال خدابیامرزدش .

س ـ ولی خوب وقتی شما مشکلات مردم را پیش ایشان ..

ج ـ حل میکرد . کمکاری نبود ما به او بگوئیم انجام ندهد . به یادندارم کاری به او میـ گفتیم برای مردم انجام نمیداد مگرچیزی که دستش نبود ، چیزی که دستش نبود میگفت این دست من نیست دست با باست .

س ـ چه قبیل مشکلاتی را با او درمیان میگذاشتید؟

ج ـ کارمملکت ، این زندانی است آزادیش کن ، آن گرفتاری دارد ، این مظلوم شده به او کارش را بدهند . برق ندارد منطقه ، آب ندارد ، بیمارستان درست کنند . این کارهای اجتماعی دیگر .

س ـ ولی آخراین مثل یک سیستم قدیمی است

ج ـ بله ایران سیستمش ..

س ـ آخرموسساتی است برای جواب دادن به این

ج ـ هیچی . میدانید هنوز ایـــــن حرفها نیســـت درایران . موسساتی نیست درایران . دموکراسی که نیست . بیوکراسی ودموکراســی اروپائی که درایران نیست همه‌چیزدست نخست وزیرودست وزرا است . البته الان هم همینطوراست .

س ـ مشکلات مردم بیشتراز

ج ـ بله ، این شهردار بداست آقا عوضش کن . شهردار را مردم باید انتخاب کنند انتخاباتی نبودشهردار . آقا این فرماندار بداست عوضش کن ، فرماندارهای مزخرف میفرستادنــد یعنی استاندار با مردم بدی میکند آقا عوض کنید .

س ـ خودا قبال هم نمیگفت به‌شما که من مسئول این کارها نیستم؟

ج ـ نخیر ، همه این کارها .. سیستم اینجوربود . اصلا" سیستم راشاه خراب کرده بود .

شاه کاری کرده بودکه همه کارهای بزرگ باید بخودش بگویند. اصلاً" این تمام بلاها ، مثل الان ، سیستم اینجوربودکه کارهای بزرگ را باید شاه خودش تصمیم بگیرد لذا نخست وزیر نمیتوانست تصمیم بگیرد. کارهای کوچک راباید نخست وزیرتصمیم بگیرد. من یادم هست وقتی که امینی آمدرئیس الوزرا مقتدرشد اعلان کرده بودکسی که میخواهد برود اروپا وخارج بخواهدبشودباید من شخصاً" بگویم به او پاسپورت بدهند. یکروزرفتم دیدمش گفتم تواگردریک مملکت دموکراسی بودی این اعلان را میکردی میبردندت دارالمجانین . گفتم ، خدا شاهداست ، میگفتند دیوانه شده . آخرنخست وزیری که میخواهد پاسپورت بدهد باید بردش دارالمجانین . آخرمردتوچه کاره ای ؟ توآمدی مملکت را اصلاح کنی ازورشکستگی نجات بدهی آخربه توچه ربط دارد؟ درمملکتی که همه چیزش دست دولت است اینکه الان شما میگوئید دولتها میتوانند پنج میلیون راه بیاندازند وبا اینکه آن پنج میلیون با دولتها دشمن هستند سرش اینست که همه کاردست دولت است . یعنی امروزیکی میخواهدشهرداربشود میرود پهلوی رئیس الوزرا ، این میخواهدفرماندارسشودمیرود پهلوی رئیس الوزرا ، یکی اموالش راقاچاق میگیرند توفرودگاه میرودپهلوی رئیس الوزرا ، یکی ، نمیدانم ، پسرش رازندان میکنندمیرود پهلوی رئیس الوزرا . برای چه؟ برای اینکه آن کسی که زندانش میکنند جنبه سیاسی دارد جنبه قانونی ندارد پس باید برفت رئیس الوزرا رادید. یا آن کسی راهم که از نظردزدی وجنایت میگیرندش بازچون رئیس الوزرا نفوذی دروزرات دادگستری دارد میروند سراغش . آن کسی که میخواهد کاربه او بدهند کاربه او ونمیدهند میرودپهلوی رئیس الوزرا . تمام کارها دست رئیس الوزرا ووزرا است این را شما ببینید. یکروزی خودا قبال میگفت . گفتم شما ساختید گفتم این مملکت نیست . میگفت ، " نودونه درصدازافرادي که میآیند اینجا به من مراجعه میکنند کارهاشی دارندکه به من مربوط نیست ولی لاکن درعین حال به من مربوط است ." یعنی آنجا که ما میرفتیم مثلاً" تمامش این بود. آقا چیزعجیبی است برق من بیست تا برق برای

روحانیون گرفتم ازعلا که رئیس الوزرا بود، برق . آخراین مسخره است . آقا این مملکت نیست .اینجا یک کشورهائی است عقب افتاده وهی بیخودخودشان هم میخواهندبگویند که ما میرسیم یکی ازعللی که شاه به این روزرسید اینست که آمدهی چرت وپرت و مزخرف گفت . گفت ،" ما سال ۸۲ میرسیم ژاپن وما اقتصادمان بزرگترین اقتصاددنیاست ." مملکتی که هفتاد درصدش آب نداشت بخورد، نصف مملکتش ازفقروبدبختی داشت اینها آقا یا خرند یا خودشان را بهخریت میزنند. ممالک ما بیچاره است ازاین نظر. من خودم خجالت میکشیدم.. یعنی ، درایران که عادی است اما وقتی خودم فکرمیکردم آخراین کارها بهرئیس الوزرا مربوط نیست . یا یک آقائی یادم میآید میخواست برودبهاروپا این پول نداشت برود. به رئیس الوزرا گفتم آقا بهاین بلیط هواپیما بگو بدهند.

س - کی بود معذرت میخواهم؟

ج - یکی ، یک آقای روحانی هنوزهم هست . گفتم آقا این میخواهد برودبها وبگوئید بلیط رفتن وآمدن بدهند. بعد گفت به اوندادند. یکبارديگررفتيم دیدیمش که آقا این رئیس دفترت امرترا.

س - اجرا نمیکرد.

ج - آخرشما را ببینید، شما را بخدا ببینید . که رئیس دفتررا طلبید فحش داد. گفتم آقا این تا بخواهد... گفت ،" بله من یادم رفته ." گفتم خوب هرچه من بهاین آقا میگویم اصلا" میگوید که همچین چیزی شما دستورندادید اصلا" . این دروغ هم بتو میگوید الان ، جلوی رئیس دفتربها وگفتم. خوب مردیکهداشت کورمیشد ، چشمش آب سیاه آوردهبود. خوب برای بلیط هواپیما باید رفت یک رئیس الوزرائی را دیدکه .. و امثال این خیلی زیاد. یک دهی بود یادم میآید ما اجارهکردهبودیم درهمدان . صاحب ملک اجارهدادهبود، هم آمده بود بازآنجا نشسته بود. خوب ،میگفتیم به فرماندار میگفت این مردیکه متنفذ است دستژاندارمری است.بهژاندارم میگفتیم میگفت آقا این متنفذ است . رفتیم رئیس الوزرا را دیدیم آقا اینجا چندتا متنفذ

تو این مملکت هست؟ شاه، تو این مردیکه پدرسوخته‌چی آمده ملکی را که ما اجاره کردیم. رئیس‌الوزرا تلفن کرد که مردیکه را بیاندازید زندان بیرونش کردند. آخر ببینید برای تصرف یک دانه ملک قانونی باید بروند رئیس‌الوزرا را ببینند. وضع مملکت اینجور بود، الان هم اینجوراست. تا جامعه عقب است همینطور خواهد ماند.

س - میخواهم برگردم بفعالیتهای انتخاباتی خودتان درلینجان؟ ممکن است خاطرات خودتان را یک کمی توضیح بدهید درمورد انتخابات تان ازکاندیدکردن خودتان وانتخابات خودتان؟

ج - آخرلینجان آنجا منطقه‌ای بودکه مرحوم جدم آسید ابوالحسن متولدشده.

س - آهان پس لینجان محل تولد جدتان است.

ج - بله. آنجا هنوزقبرجدما مرحوم سیدعبدالحمید مزاراست درسوک آنجا مزاراست همین الان که ما اینجا نشستیم آنجا بره میبرند وشمع میبرند واینها. آخرمنطقه طبیعی ما بوددیگر. من یادم هست درانتخابات من یک مردی دیدم پی پا. گفت، "۱۸ کیلومتر راه آمده‌ام که رأی بدهم به‌شما." عقیده داشتند دیگر، معتقدبودند. نه جای طبیعی ما بود.

س - چطورشدکه به‌کاندیدکردن خودتان علاقمندشدید؟

ج - خوب، من همیشه این حرفها دیگربودتوسرم که آدم برود کارهای سیاسی بکند که بتواند اصلاح بکند مملکت را.

س - فکرمیکنید آن نواده آسید ابوالحسن بودن موثربود دراین تصمیم گیری؟

ج - یقینا". خوب روحانیت هنوزهرچه به‌سرمملکت داردمیآید ازروحانیت است. شما چرا این حرف را میزنید؟ اصلا" بدبختی مملکت ازاین است. مثلا" اگرخمینی معمم نبودوروحانی نبود خوب دهنش میچاشیدکه ولایت فقیه بگوید. توتوربه میانداختنش جلوی سگ. یک جامعه‌ای است تحت تاثیر دین وتحت تاثیر. البته توه آسیدابوالحسن هم .. همین الان هم همینجوراست. همین الان هم من بروم آنجا دست وپا را میبوسند

همین الان قبرجدما مزاراست ، همین الان قسم میخورندبه‌سرجدما . دین قوی است درجامعه شما چه‌میگوئید . دین خیلی قوی است ونفوذ داردونمیشود کاریش کرد .

س - چیزی ازخاطرات انتخاباتی خودتان درخاطرتان هست ؟ خاطراتی که فعالیت‌های انتخابی کردید درآن زمانی که‌خودتان ..

ج - نه‌دیگر ، هی میرفتیم آنجا مردم جمع میشدند ده‌پانزده‌هزارنفربرایشان صحبت میکردیم . یادم میآیدیکی ازرقبای ماآنجا ، رقبای ما آمده‌بود آنوقت پنج میلیون تومان آورده‌بودکه آرا رابخرد پنج میلیون تومان و هیچی من رفتم منبر گفتم من به‌شما دستورمیدهم که‌این آدم آمده آرا رابخرد واین برخلاف موازین اسلامی است رای خریدن ، این راهرجاپیدایش‌کردید بکشید من بهشت میبرمتان . مرتیکه فرار کرد .

س - کی بود ؟

ج - یک دکترچهرازی نام ، عموزاده‌ما هم بود اما خوب ازدور . آمده‌بود پنج میلیون آورده‌بود . میدانید دهاتی هستنددیگر . چون اول آمدپولها رابه‌من بدهد آمد گفت این پولها چنداست دومیلیونش‌را شما بگیر . بیخودنگرفتیم میرفتیم کنار . راحت ، بیخود . آخرمیدانید دومیلیون تومان میشد .

س - بله . ازکجااینهمه‌پول آورده‌بود ؟

ج - میلیاردربود او طبیب‌بود ، طبیب‌بود میلیادر بود آمده‌بود بیمارستان داشت هتل داشت

س - اوهم اینجانی بود ؟

ج - بله . عموزاده‌های بالای چیزمابود . متهم هم بودبه‌بهائیت وازاین حرفها . آمد گفتم آقا پول چیه ، این قضایای اجتماعی راکه باپول نمیشود . بعدگفت میروم‌همه اینها راخرج میکنم .

س - چرا شما میخواستید که‌کاندیدبشوید ، انتخاب بشوید ؟

ج - گفتم من میخواهم کارهای سیاسی دیگر تومغزما بودکه واردسیاست بشویم دیگر.
س - برای بهبود..
ج - بله. سیاست خودش، اصلا" کرم سیاست بقول امینی وابنکه خوب یک کاری است. که بعدگفتم آقا پولت رابردار برو. گفت نه رفت آنجا وکاری کردکه آرا را بخرد. میدانید عوام، میخواهم نفوذمذهبی رابگویم. من رفتم منبر چندهزار بودند گفتم این مردیکه آمده اینجا آرا رابخرد واین مهدورالدم است اصلا" بکشیدش هرجا دیدیدش وخانه اش راآتش بزنید. رفتندبکشندش فرارکردرفت. بعدیادم میآید وقتی آمدم بهایران دکتراقبال گفت، "آقا چه کارکردی این را؟" گفتم آقا خوب آن مردیکه آمده باپنج میلیون، من پنج میلیون ندارم. اوباچیزی آمدکه من ندارم، بجنگ من باچیزی آمدکه من نداشتم منهم بجنگ اوباچیزی رفتم که اونداشت. اوبا سلاح پول آمد من باسلاح دین. اینقدرخندید. اوقوی تربود فرارکرد یک کلمه گفتم بکشید مردیکه را، این مهدورالدم است منهم میبرمتان بهشت. فرارکرد.
س - شما همینطوربه آنها گفتیدمیبرمتان به بهشت؟
ج - رو منبر ده هزارنفر بیست هزارنفر گفتم بکشید این آمده خیانت داردمیکند باپول میخواهد.
س - یعنی مردم واقعا" شما راباورکردندکه میگوئید...
ج - بله، عوام است باورکردن چیه؟ عوام است. پس اینهاکه اینهمه میروندکشته میشوند میلیونها میروند بهشت چیست شما چه میگوئید؟ اینکه الان دارد میرود بچه حالا ببینید شما این عکس؟ این ۱۰ ساله ۱۵، ساله ۲۰، ساله میروند یا حضرت عباس میخواهیم برویم شهادت. خوب، این پدرسوخته گفته آمدند مردم میآیند آنجا. خود خمینی گفتند ازما میخواهندکه دعاکنیم که شهیدبشوند نه اینکه دعاکنیدکه پیروزبشوند. میگوید میآیند ازما میخواهندکه دعاکنید شهید بشویم نه پیروزبشویم. خودپدرسگ داردا ین را میگوید جامعه الاغی است، خوب یک جامعه نادان. اگرنبودکه محال بود بتواند این خمینی ۵ سال بجنگد. خوب چیزی نیست واقعا" عقیده اش اینست که میرودبهشت

دیگر بکشیدش . رفت میکشتندش میـ[illegible] را . دین قوی است . همین جا هم قوی است خیال نکنید . شما روز یکشنبه بروببین چه کارهائی میکنند اینها . واین کمونیست ها همین جوری . کمونیستها هم که میگویند دین افیون است ، تریاک شعوب است وبا دین مبارزه میکنند ، دین را برمیدارند اما بازجایش یک چیز دیگر میگذارند لنین را میگذارند همان را میگذارند . مگرکمونیست ها کم مبارزه میکنند درباره عقیده شان ، این کارهائی که میبینید کمونیستها میکنند درالسالوادور ودرجاهای دیگر واینقدر خودشان را به کشتن میدهند روی عقیده است دیگر . اینها بیخود میگویند که . . .نه این روی عقیده است. منتها متدین روی اسلام وبهشت این روی عقیده روی کارل مارکس ، روی لنین ، روی ایده . پس این عقیده در بشر هست . این بشرگرفتار عقاید خودش است خیلی مشکل است بشر به یک مرحله ای از تکامل برسد که بکلی این حرفها را فراموش کنند وایده آلیست بشود بتمام معنای کلمه . لذا همه معتقدند هنوزهم ایران معتقد است ، نود درصد .

س ـ چه افرادی ازطرفداران شما بودند ازمتنفذین ؟

ج ـ تمام . متنفذین همه بودند . گداها هم بیچاره ها ،هم دهاقین هم میلیاردرها .

س ـ مال خود لنجان ؟

ج ـ تمام ،تمام . تمام آن ثروتمندان درجه یک دورما بودند ، پابرهنه ها هم دورما بودند . برای اینکه آن ثروتمندان خوب میدانستند این کمونیست نیست بدردمیخورد ، پابرهنه ها وبی عقیده هم میگفت این مرددین ما را حفظ میکند . همانی که باعث شد خمینی را آوردند بعدا بنجوراز کار درآمد .

س ـ بغیرازدکترچهرازی چه کسان دیگری مخالف شما بودند ؟

ج ـ دیگرهیچکس ، بغیرا وهم برگشت رفت .

س ـ پس او خیلی دراقلیت بود .

ج ـ بله ، او اهل لنجان بود . او اگرمن از آن راه نمیآمدم پیش میبرد برای اینکه

پول داشت یعنی شهرش آنجا بود متولد بوددر آنجا . پدرش ، جدش .

س ـ تا چه اندازه بنظر شما انتخابات دموکراتیک بود؟

ج ـ پنج درصد . من خودم بخصوص نه ، رای ام قلابی نبود برای اینکه من یک وضع استثنائی داشتم . واقعا " مردم به من رای میدادند ولذا دفعه سوم شاه نگذاشت دیگر نگذاشت با تمام قوا نگذاشت گفت محال است ، اگر میگذاشت من میشدم . یک پنج شش تا ده تا وکیل دیگر شاید در آن دویست و پنجاه نفر بودیم که رای طبیعی داشتند . مابقی تمام فرمایشی . بودند یک پنج شش نفر ، ده نفر میشدیم . یک روزی نشستیم حساب کردیم که چه کسانی هستیم توی مجلس که آرا مان طبیعی است یعنی واقعا " .. این ده تا هفت تا هشت تا ده تا بود که واقعا " رای داشتند .

س ـ در سراسر ایران ؟

ج ـ در سراسر ایران .

س ـ تا چه اندازه دولت سعی میکرد دخالت بکند؟

ج ـ همه اش تمام . آن افرادی هم که رای طبیعی داشتند درمیآورد چون مطمئن بود از آنها لذا وقتی ما مخالفت کردیم شاه میگفت تعجب من از فلانی است که تعجب میکنم که چرا اینجوری ردبا ما مخالفت میکنند با اینکه ما مطمئن بودیم از او . آن افرادی هم که زمینه طبیعی داشتند دولت حرف نمیزد از آنها مطمئن بود اگر میدید زمینه طبیعی دارند وبا دولت بد هستند نمیگذاشت . مثل حالا دیگر ، الان هم همینجور .

س ـ در دفتر مجلس اسم شما بنام دکتر موسی آیت الله زاده اصفهانی ثبت شده .چه موقع شما این اسم را به الموسوی ..

ج ـ همان موسوی است دکتر موسی موسوی آیت الله زاده اصفهانی که آیت الله زاده ـ اصفهانیش بزرگ است دیگر . موسی موسوی .

س ـ پس توهمان دفتر مجلس هم الموسوی 'ست ؟

ج ـ بله دکتر موسوی است اصلا" . دکتر موسی موسوی . جدمن ابوالحسن الموسوی است

دیگر. اصلا" ما موسوی هستیم آن آیت الله زاده یک چیز بیخودی است درآوردند چون پسر آیت الله موسوی .

س - بله، موسوی ها زیادند.

ج - بله، آخر آیت الله هم زیاد است. من خودم از آن افرادی هستم که از آیت الله زاده خیلی اصلا" عصبانی میشوم از این القاب آیت الله زاده. که آدم هی خودش را ..

س - شما خودتان به درجه اجتهاد رسیدید.

ج - نه، آیت الله زاده یعنی زاده آیت الله. یعنی آدم خودش را انتساب بدهد به آیت الله، خودش آدم باید آیت الله باشد. مثلا" دکترزاده به آدم بگویند یا مثلا" تاجرزاده بگویند. خوب خود آدم باید تاجر باشد یا طبیب زاده . مثلا" این زاده ..

س - شما قائــــــــم به شخص هستید.

ج - بله، اصولا" زاده همین چیزها ست.

س - چرا شما و دیگر نمایندگان از مجلس استعفا کردید؟

ج - ما استعفا نکردیم شاه گفت.

س - آها ن پس او گفت.

ج - بله گفت حتما" باید استعفا کنید. هرچه گفتیم نه ما وکیلیم. گفت "نخیــر، استعفا نکنید به زور از شما میگیریم."

س - چرا شاه گفت استعفا کنید؟

ج - خوب برای اینکه شاه گفته بود انتخابات آزاد است. بعد تمام روزنامه هـــا نوشتند که این انتخابات هفتـــاد درصدش تقلبــــی است. گفت آبروی من میــــرود این اسمش این بود اما درحقیقت یک عـــده آزادیخواهان آمده بودند آنجا نمیخواست اینها باشند که یکعده از چیز مصدق آمده بود، اللهیار صالح آمده بود نمیخواست اینها باشند. اسمش این بود که چون ما را ستکوبه مردم گفتیم انتخابات آزاد است وانتخابات همش آزاد نبود. اما درحقیقت این بود اللهیار صالح بود و اینها جبهه ملی آمده بودند یک عده ای. این میخواست اصلا" نباشد دیدکه نه مجلس یک مجلسی است که افــــراد

مخالف تویش زیاد آمدند. هیچ، گفت استعفا بدهید بزور.

س- آیا این درست است که یکی از نمایندگان اصفهان بنام امیرکیوان استعفا نکرد؟

ج- بله، بله رئیس کارگرها بود هنوز اینجاست. میخواهید شماره‌اش را هم بدهم با او تلفن کنید.

س- حالا میتوانید بگذارید بعدا" که بمن لطف کنید.

ج- بله اینجاست، او در فلوریداست. بله او نماینده کارگرها بود استعفا نکرد.

س - پس خواهش میکنم بفرمائید که..

ج- امیرکیوان هیچی یک آدم کارگری بود، یک آدم بیسوادی بود. یک آدم بیسواد وخودساخته. بیسواد یعنی شاید امضاء و اینها یش هم بزحمت بلد باشد. خوب استعفا نکرد گفت برای چه استعفا بکنم برای اینکه میدانست وکیل هم نمیشود استعفا نکرد.

س- پس چه‌جور وکیل شده بود؟ انتصابی بود؟

ج- نه، انتخابش کردند، واقعا" انتخاباتش کردند برای اینکه کارگرها با او بودند اما بعد میدانست که دفعه دوم دیگر فرمایشی است و دیگر نمیگذارند بیاید بیرون استعفا نکرد ماند همینجور.

س- ولی خوب بیرونش کردند؟ چطور شد؟

ج- هیچی، ولش کردند. دفعه دوم میخواست بیاید مجلس بعنوان اینکه من وکیل اول هستم راهش ندادند. یعنی وقتی که انتخابات تجدید شد و یکی دیگر جای او انتخاب شده آمده بود میگفت من وکیلم، این جای من بیخود آمده راهش ندادند.

س- یعنی چه سروصدائی به پا کرده

ج- هیچی، نه بی ارزش بود اصلا" قانونی نبود که بتواند برود، محکمه‌ای نبود که آنجا بروند دیوان کشور. قانونی نبود آخر آنجا، قانون شاه بود، کشور استبدادی. یک خرده برای اروپائی ها مشکل است که درک کنند چه در کشورهای استبدادی میگذرد. من گاهی میگویم، میگویم وقتی مثلا" میشنوید خمینی سی هزار آدم کشته

با اینقدر در زندانها یا کسی جرات ندارد حرف بزند. این کارهائی که میشود واینجا کم منعکس میشود دلیلش اینست که این امم نمیتوانند درک کنند، اصلا" فکرش را نمیکنند خیال میکنند دروغ است وچون خیال میکنند افسانه است لذا میگویند زیادبه آن اعتنا نمیکنند. نمیتوانند درک کنند عجب واقعا" یک مملکتی است که آدم اگرمثلا" رأی سیاسی داشته باشد می کشتندش؟ اصلا" نمیتوانند درک کنندکه آقا واقعا" دریک مملکتی ۰۰۰ر۴۰ آدم کشتند چون رأی سیاسی دارد آنوقت درمملکتی که زندان سیاسی ندارد وبه رئیس جمهورش اینجورفحش میدهند، یک مملکتی هم هست که اگریک کلمه حرف بگویندکه شاه آقا بداست می کشتندش، ناخن های آدم را می کشند. یک مملکتی هست که آدم مثلا" اگرچادر سرش نگذارند می کشند، یک مملکتی هست که توخانه آدم باید یواش صحبت کند. نمیتوانند درک کنندکه لذا باید صحبت قانون میشود که خوب قانون عجب مگرقانون نیست؟ خوب این مردیکه که استعفا نداد رفت به قانون شکایت کند چه قانونی؟

س - تا چه میزان آقای شریف امامی با علما رابطه داشت؟ یعنی رابطه اش با علما چگونه بود؟

ج - خیلی کمتر از دکتر اقبال، هیچی. رابطه آنجوری نداشت. رابطه با علما را هویدا باب کرد که من نبودم. شنیدم اوبا علما خیلی رابطه پیدا کرده بودوپولشان را می - داد والا تا قبل اززمان شریف امامی رابطه آنجوری نداشت یک رابطه عادی. اما رابطه ای که همیشه بین روحانیت وبین دولت بود که مثلا" یک روحانی تقاضائی بکنند ودولت ازاو بپذیرد یا یک تلفنی بکند جواب بدهد. چیزفوق العاده ای نبودشریف امامی

س - ولی خودش ..

ج - با اینکه خودش آخوندزاده است. پدرش منشی امام جمعه خوئی بود. پدرش شریف - العلما منشی امام جمعه خوئی بود. منشی بود یعنی معممی بود

س - عمامه ای.

ج - عمامه ای بله نه اینکه روحانی آنجوری.

روایت‌کننده : آقای دکتر موسی موسوی اصفهانی

تاریخ مصاحبه : ۱۷ ژوئن ۱۹۸۵

محل مصاحبه : سانتا مانیکا ـ کالیفرنیا

مصاحبه کننده : شهلا حائری

نوار شماره : ۴

س ـ بعنوان یک نماینده مجلس خاطره‌انگیزترین تجربیاتتان چه‌بوده؟

ج ـ این بودکه ما میخواستیم دولت را بخاطر،این خیلی لطیف بود، میخواستیم ما دولت، وقتی چیزش را تقدیم میکردبه مجلس ..

س ـ اعتبارش را .

ج ـ نه ،نه برنامه خودش را دولت شریف امامی من بعنوان مخالف اسم نوشته‌بودم و میخواستم سخت .ویادم میآیدکه ساعت ده هم مجلس تشکیل میشد که‌گیتی به‌من تلفن کردکه شاه‌میخواهدشما راببینند ساعت ۹ صبح ، نه ونیم. گفتم آقای گیتی ماآنجا اسم نوشتیم وبعنوان مخالف هم میخواهم صحبت‌کنم ومیدانیدآنجا نوبتی است آدم ـ نوبتش‌برود دیگردوباره . گفت، " آقا ، این چه‌حرفی است اولین باری است‌که این حرف را ما می شنویم شاه یکی رااحضارمیکند عذرمیآورد". گفتم آقا این صحبت احضارنیست خوب این رابگذارش وقت‌دست‌توست بگذارش ..

س ـ کی بود این آقای ..

ج ـ گیتی ، گیتی رئیس‌تشریفات‌بود. گفت نه ایشان گفته‌وشما ۹ بیائید ما یک‌کاری میکنیم که قبل از ۱۰ برسی . هیچی ماهم رفتیم آنجا ۹ رفتیم . رفتیم آنجا نشستیم . نه‌ونیم شد ، ده شد، ده‌ونیم شد ، یازده‌شد. بعدهی آمد گفت، " آقا

ببخشید این کاری شده برای اعلیحضرت." بعدآمد گفت،" این چیپیــــن سفیرآمریکا این همیشه بی خبرمیآ یدپهلوی شاه ، این آمده بی خبرووقت شاه راگرفته. خلاصـــه آنروزتا یک ونیم ما رانشاندند آنجا. بعدهم آمد گفت،" هیچی ، دیگراعلیحضرت خسته شدورفت. دیگرازساعت ۳ بیا شید به کاخ سعدآباد." آن درشهربود کاخ اختصاصی. البته سه ونیم من رفتم دیدمش درسعدآبادآنوقت سه ونیم چهار، این ولیعهد هــم بچه بود ۲ ساله بود بغل آن پرستارفرانسوی اش با اوفرانسه صحبت میکرد. هیچی ،بعد ما فهمیدیم تمام این بازی بودکه ما رابیاورند اینجابنشانند که آنجا مخالفت نکنیم چون میدانست اگربگوید حرفش راگوش نمیکنیم. هیچی ، چون بعدهم که دیدمش حرفـــی نداشــت بزند حرفهای که مجلس چیست وفلان،" شما چرا مخالفت میخواهید بکنید؟" گفتم برای اینکه یکی ازلوازم دموکراسی مخالفت است

س - مخالفت تان چه بود شما ؟

ج - هیچی ، ما مخالفت نکرده بودیم میگفت اصلا" چرا با برنامه میخواهی مخالفت کنی صحبت کنید شما.

س - یعنی شما یک پیشنهادا تی را ..

ج - نه ، تازه دولت تشکیل شده بود برنامه اش راداده بود اما برنامه اش مزخـــرف بود میخواستیم ازش انتقــــاد کنیم میگفت شما چرا میخواهید؟ گفتم خوب ایــن حرفهای بیخودمیزنند باید مخالفت کرد. دردموکراسی بی مخالفت معنا ندارد شمـــا چرا اینقدرحساس هستید نسبت به مخالفین؟ واانگهی اگرکسانی که مخالف بردولـــت هستند با سلطنت ضدنباشند، خوب آنوقت هم واقعا" ما با سلطنت ضدنبودیم به آن معنا الان گذشت ورفت ، بهتراست برای شما که مخالفین دولت ضدسلطنت نباشند، نگذاریـــد مخالفین دولت مخالف سلطنت هم باشند این خوب نیست برای شما. ماکه مخالـــف سلطنت نیستیم ما با دولت بدهستیم شما چـــرا ازدولت اینقدر حمایت میکنید ؟

س - چه برنامه های بخصوصی را شما با آن مخالفت داشتید؟

ج - من یادم نیست، الان این حادثه مال بیست‌وپنج بله بیست‌وهفت شش‌سال است دولت برنامه‌ای داده‌بودکه من بعنوان مخالف اسم نویسی کرده‌بودم خیلی چیزها بود من یادم نیست راجع به فرهنگش بود، راجع به بهداشتش بود، راجع به راه بود، خیلی خیلی چیزها بودکه بودجه‌های اینها را کم گذاشته بود. یک چیزمزخرفی بود آن برنامه‌ای راکه‌داده‌بود.

س - ولی خودتان برنامه‌پیشنهادی داشتید؟

ج - بله، من یادم نیست الان چه‌بود آخرمیدانید من برنامه‌داشتم میخواستم صحبت کنم پنج ساعت‌وقت میخواستم صحبت‌کنم نگذاشت ما رانشاندند آنجا. آخرشما رابخدا این مجلس شد

س - این ازقبیل فهمیده‌بودمثل اینکه شما میخواهید...

ج - اعلان شده‌بود بله ازهفته‌پیش‌که مخالفین کی هستندکه یکی من بودم. ما راکشید آنجا که‌صحبت نکنیم.

س - بعنوان یک نماینده مجلس‌تلخ ترین خاطره‌تان چیست؟ یعنی تلخ ترین خاطره تجربه‌تان ازمجلس چیست؟اساساً رویهمرفته مثلاً" درزمانی که‌نماینده مجلس‌بودید؟

ج - تلخ که نمیشود گفت اما مضحک. مثلاً" یادم هست یک آدمی را وکیل کرده‌بودند واین سپهبد علی‌کیا درآن کمیسیونی که‌مارسیدگی میکردیم حمایت میکرداز این وکیل وهیچ یک ازشرایط قانونیش این کامل نبود. یکی ازوکلا که با سپهبد علی کیا همکاری میکرد توی همان کمیسیون ما بود گفت،" تیمسارفرمودند که‌این باید‌تصویب بشود." گفتم تیمسارکیست؟ گفت،" تیمسارعلی کیا." گفتم گه خوردتیمسارعلی کیا، بلندشوبروبیرون ازاینجا مردیکه." وببخشید... عصبانی گفتم بلندشوبروبیرون ازاینجا، اهانت میکنی به‌ما؟ مگرما اینجا آمدیم حرفهای سپهبدعلی کیا راگوش‌بکنیم که‌فرمودند تصویب بشود، بلندشوبرو بیرون ازاینجا. باقی هم دیدندحق با منست گفتند آقا بله اهانت‌کردی بیرونش

کردیم آن آدم را . بعدرفتم به علا تلفن کردم وگفتم این مر تیکه آمده اینجا میگوید که‌سپهبدکیا من فحش‌دادم به سپهبدکیا بروبه‌شاه بگوکه اینجا خلاصه مجلس شوراست یا مجلس سپهبدکیاست ؟ بعدازیکساعت علا تلفن کردکه من به شاه گفتم شاه خوشحال شد گفت ،" خوب‌کرد فلانی ." برگشتم دوباره کمیسیون تشکیل شده‌بود به کمیسیون گفتم که‌من الان قضیه رابه‌شاه رساندم وشاه جواب داد،" خیلی خوب‌کاری کردید ." خلاصه آن مردیکه رابیرونش‌کردیم . نمیدانم کی بود. ازخاطرات‌خیلی تندمابود که یعنی میخواهم بگویم مجلس اینجوری بود نه‌به‌آن معنا دیگرخاطره چیزی نداریم‌که، جزهمین مداخلات ..

س - یعنی اصول مجلس روی بازهم همانطورکه شماخودتان گفتید روی قوانینی میگشت یا روی همینطورروابط شخصی و ..

ج - فرق میکرد، فرق میکرد. چیزهای مهم باشاه ، چیزهای کوچولو نه میگذشت دیگرواقعا "

س - آخربقول معروف میگویند مجلس ما یک rubber stamp مجلس بود یعنی بله قربان بله قربان بود.

ج - نه ،نه آخرببینید فرق میکرد. یک مجلسی بودکه یک‌چیزهای مهمی بود قراردادهای مهم که خوب‌بایدشاه دستوربدهد اماقضایای کوچولو، خیلی قضایای کوچک زیاداست نه دیگر مینشستندواقعا " میدیدندکه چه باید کرد.

س - یکی ازلوایحی که ..

ج - بله ،بله لوایحی میآمد واقعا " رسیدگی میشد ازاین نظر.

س - یعنی آن کانالهای قانونیش‌را ..

ج - بله، سیاست‌کلی رانه ، سیاست‌کلی مهم. سیاست‌کلی راباید شاه دستورمیدادند چیزهای مهم را قراردادهای مهم را . آن چیزهای کوچولورانه دیگر تصویب میکردیم میرفت .

س ـ تا چه حدودی امینی و علم با علما رابطه داشتند وقتی که نخست وزیر بود؟

ج ـ امینی خیلی زیاد، امینی اصلاً" خودش معروف است به آخوندبازی است از بس با آخوندها رفیق است. علم هیچی علم خیلی با آخوندها بد بود چون مخصوصاً" بعدش ۱۵ خرداد. بعد از ۱۵ خرداد دیگر روابط با آخوندها خیلی بد شد تا اندازه‌ای بعد دوباره هویدا آمد روابط را اصلاح کرد تا اندازه‌ای چون در ۱۵ خرداد تقریباً" تمام روحانیون با شاه روابطشان بد شد. بعد که خمینی را بیرون کردند و یک دو سه سالی گذشت هویدا آمد و دوباره اینها را خرید. بسیاریشان را پول داد، بسیاریشان را نزدیک کرد به شاه.

س ـ آنطور که یادم هست در مصاحبه قبلی خودتان گفتید که در واقعه ۱۵ خرداد بین ده تا پانزده هزار نفر کشته شدند در حالیکه دولت یک آمار دیگر داد گفت بین چند صد نفر کشته شدند؟

ج ـ ما والله آمارکه من یادم هست در آن روز عصری منزل عباس مسعودی بودم رفته بودیم در منزلش در همان الهیه آنجاها بالاتر از قلهک نشسته بودیم صحبت میکردیم که چه باید کرد و اینها مملکت وضعش بد است تلفن خواستندش. رفت و برگشت آمد گفت، " میگویند الان در حدود ۴۵۰ نفر از ورامین کفن پوش میآمدند تمام اینها را بستند به مسلسل همه را کشتند." من آنجا بودم که این خبر را بهاو دادند. یک قلم فقط ۴۵۰ نفر کشتند در ورامین. خوب، دیگر این حرفها ئی بود که میزدند. خوب میدانید احصائیه که نیست. مثل همین احصائیه‌ای که خمینی میدهد میگوید هشتاد هزار نفر در انقلاب ایران کشته شد. وقتی خواست خودش کتاب درست بکند وصورت شهدا را بگذارد به اصطلاح خودش ویک کتابی درست کنند به مردم اعلام کردند که بیائید کسانی که در انقلاب کشته شده افرادشان صورتشان را بیاورند و مدارک بیاورند و اینها دوهزار و خرده‌ای مراجعه کردند از هشتاد هزار نفر که میگویند. خوب مبالغات همیشه هست این چیزی بود که همیشه میگفتند چون در بازار خیلی کشتند در شهرهای دیگر خیلی کشتند این احصائیه‌ای بود که مردم میدادند نه دولت یعنی مردم میگفتند این قدر

آنهائی که اظهاراطلاع میکردند والا من نه به چیزقانونیم رفتم ونه بهتشریحقانونی .

س - ولی این ... خودآقای عباس مسعودی ...

ج - این ۴۵۰ نفرمن آنجا بودم به اوتلفن کردند چون رئیس روزنامه اطلاعات بوددیگر گفتند میآمدند چهارصدوخردهای ، چهارصدوپنجاه نفر کفن پوشازورامین این قشون ، ارتش آخرآنوقت حکومت نظامی اعلان کرده بود ، به اینها گفتندبرگردید گوش نکردند همهرا بستندبهمسلسل وهمه راآنجاانباشته کردندرویهم دیگر اجسادشان را .

س - حتما " اطلاع داریدکه دراین جریان ۱۵ خرداد اینطورگفته شدهکه آیت الله شریعتمداری بااعطا مقام آیت اللهی بهآیت الله خمینی جان خمینی راحفظ کرد .

ج - اینها حرفاست اعطا مقام ، اینها یک حرفی است . اعطا مقام چیست ؟ هر کسی کهبه یک مرحلهای ازروحانیت برسد به اوآیت الله میگویند . اینها یک حرفهائی است درمیآورند . آقای خمینی واردمبارزه که شدبعدرساله نوشت بعنوان مرجع وارد شد دیگران هم گفتند بله مرجع است . همانطوریکه خمینی میگفت آنها مرجع هستند آنها هم میگفتند خمینی مرجع است . کسی بهکسی لقبی اعطا نمیکنددرمرجعیت ومرجعیت تقلید شیعه این نیست که این چهارتا روحانی بیایند بگویند یک مرجعی بگویداین مرجعیت داردیا این لقبآیت الله دارد . مردم روحانیون ازشهرها یکی دوتا صدتا پنجاه تادویست تاجمع میشوند دوریکی میگویند این آیت الله است .

س - باید یک رسالهای بنویسد ؟

ج - یک رسالهای بنویسد مردم قبولش بکنند روحانیون دورشجمع بشوند . خوب تمام این شرایط راداشت خمینی . یک حرفهائی میزنند اینها .

س - اینها ادعائی استکه ..

ج - ادعائی است حالا ممکن استکه بگویندکهبله آقای شریعتمدار مثلا" تأیید کرد اینکه ایشان هم مرجع است نهاینکه به اومرجعیت داد ، تأیید کرد ، تأیید نمیکرد چهکارمیتوانست بکند؟ مردی بود واردمبارزه شدهبود وبعنوان آیت الله

چون آیت‌الله هم میگفتند ویک عده‌هم دورش بودند. لقب دادند، به مرجعیت لقب نمیدهدیک کسی اصلا".

س- درمرحله اول مصاحبه‌تان شما چیپین سفیر آمریکا راگفتید آدم گستاخی است ممکن است یک کمی راجع به اوتوضیح دهید؟

ج- نه اوباشاه بود من نمی شناختمش که، باشاه خیلی روابطش بدبود میآمد به شاه اهانت میکرد یا مثلا" همان روزی که من عرض‌کردم آنجا بودم بیخبرآمده‌بود به‌شاه فحش میداد یا مثلا" توی مجالس به رجال سیاسی ایران که‌میرسید به شاه خیلی بد میگفت. باشاه‌روابطش‌خیلی بدبود. بعدشاه آمدباآیزنهاورصحبت‌کرد بیرونش کرد عوضش کرد.

س- یعنی آدم گستاخی بود؟ یعنی بعنوان یک سفیر

ج- بله، بله آدم گستاخی بود. البته من ندیده‌بودمش که، میگفتند که‌یک‌آدمی است خیلی به شاه. همان آمریکائی معامله میکرد دیگر مثلا" بنشینندواینجور بازی کندباچیزش، باکلید ماشینش ونمیدانم ازاین آمریکائی کابوی. کابوی میدانید که‌اعتنائی به‌آن تشریفات سلطنتی نداشته باشد واینها خیلی مقید. بعدهم خوب آمریکاحکومت میکرد درایران، شاه راهم آنهاآورده‌بودند خوب‌دیگربرایشان ارزشی نداشت دیگر. میدانستندچه‌خبراست، رژیم فاسدی است‌آنها حمایتش میکننددیگر. خوب مثل نوکردیگر آدم که‌به نوکراحترام نمیکند. اصلا" بیخود انتظارداشت شاه احترامش بکنند. میدانست‌که اونوکرآنهاست وهرچه‌آنها میگویند دستورمیدهند، دیگر همچین کسی رادیگراحترام نمیکنند. نه واقعا"، یک سفیری که بداند یک شاهی دست‌نشانده‌آنهاست وهرچه‌بگویند انجام میدهد. برایش‌ارزشی ندارد، شاهی نبود که برود ازمملکت‌صحبت‌کندو وطن دوست باشد. داشتندمیدیدندکه هرچه‌میخواهد برایشان انجام میدهد.

س- آیا هیچوقت‌خودشاه‌هم هیچوقت‌این رابیان کردکه فکربکنند چیپین آدم بی ادبی است یاگستاخی است؟

ج ـ نه، ما شخصاً "که از او نشنیدیم ما میدانستیم درسیاست ایران وارد ـ بودیم میدانستیم چیپین اینطوراست وبعد آمد اینجا وبیرونش کرد آمدصحبت کردبا..

س ـ شاه بیرونش کرد؟

ج ـ با آیزنهاور. بله قبل ازاینکه کندی بیاید سرکار.

س ـ درسالهای ۱۹۶۰ ـ ۱۹۵۰ تا چه‌حدودی سفارت آمریکا با علما رابطه داشت؟

ج ـ نمیدانم. درچه‌سالهائی؟

س ـ سالهای ۱۹۶۰+ ۱۹۵۰ یعنی درعرض آن دهه..

ج ـ نمیدانم. ما درایران که‌بودیم هیچ صحبت تماسی بین آمریکا وروحانیون هیچ احساس نمیکردیم.

س ـ یعنی هیچ رابطه‌ای سفارت آمریکا نداشت؟

ج ـ ما نمیدانستیم حالا بود با بعضی نمیدانم. ما نمیدانستیم. با آقای بهبهانی تماسی داشتندنمیدانم.

س ـ صحبتی بین علمای آنوقت نبود؟

ج ـ نه، ما هیچ این احساس نبود. بعدتوی اسنادسفارت آمریکا یک چیزهائی درآمد مال بعدها اما ما اینها را هیچ نمیدانستیم. آمریکا هرچه‌میخواست ازراه شاه وساواک میکرد با روحانیون تماس میگرفت دیگرلازم نبود.. نمیدانم من خبرندارم.

س ـ درمرحله اول مصاحبه شماگفتید که‌درآزادکردن بنی صدراززندان نقشی داشتید ممکن است بفرمائید چگونه‌این کارانجام شد؟

ج ـ آخراومحصل بود بنی صدر، رئیس جبهه‌ملی بچه‌ها بود محصلین در.. زندانش کرده بودند پدرش هم ازروحانیون بودکه‌با ما خیلی رفیق بود. من رفتم با پاکروان صحبت کردم، آنوقت رئیس سازمان امنیت بود، گفت این حرفهای عجیب وغریبی میزنند میگوید شاه باید برودوفلان وازاین حرفها، خیلی حرفهای گنده‌میزنند. گفتم آخر بچه‌است دیگرحالا، این محصل ودانشجواست بچه‌ها ازاین حرفها میزنند حالا اگرکسی

گفت شاه برود شاه نباید برود. ولش کن بیاید بیرون وبفرست برود اروپا . و همینجورهم شد گفت با شاه صحبت میکنم . با شاه صحبت کردوبعد گفت آزادمیشود به پدر [illegible] خبرکردیم که ما صحبت کردیم. من مجلس بودم آنوقت یا مجلس تازه تمام شده بود [illegible] بله که مجلس بودم نمیتوانم تاریخش را درست بگویم.
بهرحال آمدبیرون فرستادیمش اروپا ، پاریس .

س ـ بخاطرپدرش اینکارراکردیدشما ؟

ج ـ بله ، پدرش خودش یکی ازروحانیون بود با ما دوست بود با خودش هم ما رفیق بودیم ازبچگی، ما میرفتیم خانه اینها واردمیشدیم همدان ، ازسال بله من این راچهارده پانزده ساله بودمیشناختمش مدرسه میرفت وکتاب بینوایان میخواندوحرفهای زیاد میزد.

س ـ یعنی ازآن زمان هم بنی صدرمیگفت شاه باید برود؟

ج ـ ازهمان ایام میگفت من شاه باید بشوم وفلان وحرفهای گنده‌گنده میزد. اما خوب بچه بود اما ازجوانی خودش سرپرشوری داشت .

س ـ ازسال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷ که دکترصفی الله وحیدی نماینده شهرلنجان بودممکن است توضیح بدهیدچه‌جوری این ..

ج ـ من نمیدانم آنوقت اصلا" نمیدانم من دیگرخارج بودم.

س ـ درسال ۱۹۶۴ شماتشریف آوردید به قاهره ، چطورشدکه این تصمیم راگرفتید که به‌قاهره بروید؟

ج ـ آخربرای اینکه جائی نبودبرای اینکه مابرویم برعلیه رژیم شاه صحبت کنیم چون آنجا رادیو داشت ، تشکیلات داشت . بعدهم گفتیم میرویم آنجا با بچه‌ها صحبت میکنیم ، میرویم آنجا با عبدالناصرصحبت کنیم بلکه بتوانیم یک ایران آزادی تشکیل بدهیم‌که تفاصیلش راآنوقت گفتم.

س ـ نظرات عبدالناصرراجع به‌ایران وشاه چه‌بود؟

ج ـ خیلی با شاه بدبود.

س ـ چرا با شاه اینقدربدبود؟

ج ـ برای اینکه اسرائیل، میگفت با اسرائیل همکاری میکنند. خودش یک آدم آنتریکانی بود با آمریکاهم بدبود سیاست آمریکاهم درایران بود، عبدالناصرهم یک آدم ناراحتی بود، درتمام منطقه میخواهدحرف داشته باشد.

س ـ واقعا" عقاید

ج ـ بله ، دریمن برعلیه عبدالناصربود قشون ایران یعنی آنجاکمک میکردبه امام بدر برعلیه جنگ یمنی که عبدالناصر. درهرجا عبدالناصردست داشت این شاه برعلیه اش بوددیگر لذا بدبودند باهمدیگر. دریمن ، درجنوب درعدن وجاهای دیگرخلاصه هرجا عبدالناصریک کاری میکردشاه وبالعکس. اودریمن خیلی کمک میکرد شاه، امامیون .

س ـ چه‌کسانی بودند امامیون ؟

ج ـ امام‌بدردیگر. امام بدروتشکیلاتش .

س ـ دریمن .

ج ـ بله . عبدالناصرباجمهوری هابودکه جنگ میکرد حدود شصت هزارقشون داشت ، آنوقت شاه کمک میکردبه امام بدروتشکیلاتش . پول میداد واسلحه میداد این کمک برعلیه عبدالناصربود. جاهای دیگرهمین جور هرجا عبدالناصرمیخواست یک نقشه‌ای داشته باشد شاه یک موشی میدواند.

س ـ این چطورشدکه‌شما هما نموقع به بغدادبرنگشتید ورفتید به قاهره؟

ج ـ بغداد روابط نمیگذاشت فعالیت زیادبشود آنوقت چون روابط تقریبا" خوب بود، خوب‌نبود امانمیگذاشت چون همسایه بود.

س ـ یعنی شمابانظریات سیاسی بود که ایران را ترک کردید؟

ج ـ بله، بله . رفتیم که یک‌جائی دیدیم درایران که نمیگذارند اینها گفتیم

ازیک جائی باید شروع کرد، رفتیم.

س ـ آیا هرگزعبدالناصرراجع به مصدق حرفی زد؟

ج ـ نه هیچی.

س ـ هیچ نظری راجع به مصدق نداشت؟

ج ـ نه. عبدالناصرمیگفت من ایرانی هستم چون زنش ایرانی است. عبدالناصرمثلا" بمن میگفت که دوسه بارشاه ازمن دعوت کردبروم به ایران نرفتم. حتی یکبار ازکنفرانس باندونگ که برمیگشتم سفیرش دکترعبده آمدمرا دیدگفت که فقط میگوید، " درفرودگاه بیا پائین آنجا همدیگررا ببینیم." گفتم نه چون من زنم ایرانی است وایرانی هستم، ازیکی پرسیدندکه اهل کجا هستی گفت هنوززن نگرفتم این متل را هم بلدبود، لذا من اینجورمیگفت جواب دادم که کافی نیست که یکساعت باشاه درفرودگاه صحبت کنم باید بطورمفصل بروم به ایران. یک چندبار دعوتش کرده بود.

س ـ شاه دعوتش کرده بود؟

ج ـ بله، نپذیرفت. میگفت چندبارمرا دعوت کرد نپذیرفت یکی هم همین بودکه حتی دعوت کرد یکساعت درفرودگاه مهرآباد بنشینم بااوصحبت کنم حاضرنشدم. اتفاقا" این را هم بعدمن ازدکترعبده پرسیدم گفت، "راست است."

س ـ چرا حاضرنشد؟

ج ـ حاضرنبودبا شاه بدبود.

س ـ ازسخنرانی هائی که شما در رادیوبغداد میکردید ممکن است که آدم یک کپی بدست بیاورد، آدم یک گونه رشته ازآن بدست بیاورد؟ ازسخنرانی هائی که دربغداد میکردید؟

ج ـ آخراینها چندتاست: یکی درزمان شاه است، یکی درزمان خمینی است، کدام؟

س ـ همه آن. چطورمیشودکه

ج ـ مال زمان خمینی هست، مال زمان شاه نه چون ۱۵ سال پیش است.

س ـ یعنی برای آرکایو دانشگاه هاروارد.

ج - اما مال الانش هست یعنی مال .. یکی هم دارد اینها را پیاده میکند اینجاست اینهاست دارد پیاده میکند.

س - تحت چه قراردادی شما دررادیو بغداد شرکت کردید از آن ابتدای زمان شاه وبعد درزمان ..

ج - قرارداد؟

س - آره ، آیا contract بودبا آنها؟ قراردادبود با آنها؟

ج - نه ، هیچی همینطورالکی میرفتیم صحبت میکردیم قراردادنبود میگفتیم می - خواهیم بیائیم صحبت کنیم .

س - دولت بغدادسعی نمیکرد هیچگونه نفوذی داشته باشد؟

ج - نه ،نه . چون آنها سیاست کلی شان که نباید بهاوحمله کرد که ما کارنداشتیم راجع به کارخودمان نه برنامه فارسی داشتند میگفتیم که

س - این را بعدا" یک کپی میکنم.

ج - مفصل است خیلی همه آنرا باید کپی کنید. خیلی است صدتا سخنرانی است هشتاد تا . این هی نه دیگربرنامه فارسی داشتندمیگفتیم ما میآئیم آنجا صحبت میکنیم میرفتیم آنجا سئوال وجواب میکردند. همین الان هم همینجوراست که من میروم مصاحبه است دیگر سئوال - جواب .

س - یعنی صرفا" شما وارد رادیوبغداد میشدیدوتبلیغ . هیچ چیزی ازطریق دولت ..

ج - هیچی ، نه .آن قسمت فارسی تلفن میکردم که ما آمدیم میآئیم آنجا مصاحبه میکنیم . خوب ، میدانستندکه ما وضعمان جوری است که ازسیاست دولت عراق

س - مسئول ایرانیش الان کیست آنجا ؟

ج - یک نفری است بنام عبدالامیر رئیس بخش فارسی است . سالهاست که همان بوده . قراردادوکنترات آنجوری نبود میرفتیم ما متورع بودیم یعنی میرفتیم همین طوری صحبت میکردیم . خودمان هم میگفتیم به آنهاکه ما آمدیم فلان روزبیائید. گاهی

سئوالات را خودم به آنها میگفتم اصلا". اینها نمیدانستندچه بپرسند میگفتم این سئوال را بکنید ، این سئوال را بکنید . سئوالات را من خودم وضع میکردم گاهی یعنی هفتادددرصدسئوالات را من‌وضع میکردم چون میدانید آن رئیس بخش‌فارسی زیادا طلاع ازداخل ایران نداشت بقدری که‌من دارم . میگفتم این سئوال را بکن بعد

س - خودزادیو بغداد این افرادی که مسئول برنامه‌های دیگربودند یا مسئول خود برنامه هیچ نظری ، سئوالی چیزی ازشما نمیکردند؟

ج - نه دیگر. نه خودش میپرسید چرا . آخریک سئوالاتی را هم که البته تنظیم میکردند یک مقداری هم خودم میگفتم چیزهائی که آنها به‌ذهنشان نمیپرسید راجع به‌ایران میگفتم آقا این سئوال را هم بکنیدکه‌من بتوانم دراطرافش‌صحبت بکنم این موضوع روزاست .

س - سئوالی است‌که شما میخواهید که من ازشما بپرسم ؟

ج - نه . نخیر نه چیزی ندارم .

س -. ممکن است‌که یک مقایسه ای ازاوضاع واحوال شیعیان عراق تحت‌حکومتهای مختلف‌عراق بفرمائید؟ یعنی حکومت بعدازکودتا بعدازبرانداختن حکومت مشروطه حکومتهای مختلفی روی کارآمدند. اوضاع واحوال شیعیان عراق چه‌جوری تغییرکرد تحت‌این حکومت ؟

ج - آخرشیعه فرق میکندبعنوان شیعه کل یعنی آن هشتاد هفتاد پنجاه‌درصدی یا شصت‌درصدی که شیعه‌هستند؟

س - همان دیگر..

ج - آنها هستندهیچی .

س - چه policy ها ، چه‌برنامه‌هائی این ..

ج - آن شیعه‌ها .. آخریک ملت‌شیعه عراق دارای سه گروه‌طائفی است کردکه‌سنی هستند وسنی ها وشیعه‌ها عراقی‌ها .اینها هستند اینها چیزی نیست اینهاکسی به آنهاکاری ندارد تأثیری دروضع اینها نکرده . اینکه‌می شنوند هی شیعه درعراق این ایرانی هائی

هستندکه عراقی شدند اینها همیشه تاندانس ایرانیت داشتند. اینها هستندکه همیشه گرفتارحوادث میشوند اینها هم زیادند میگوئیم دویست هزار، سیصدهزاربودند، اینها ایرانی بودند آمدند درعراق ماندند. اینهاتاندانس شان ایرانی است یعنی فکر ایران هستند مثلا" بهشما بگویم یعنی چه،ایرانی اند.درایامی که من با شاه مخالف بودم دررادیو وتلویزیون بغدادصحبت میکردم همین عراقی هائی که اصل شان ایرانی است اینها با ما بدبودند فحش میدادند بدبودند گروهی بودند میگفتند ،" این چرا به ایران بد میگوید." همین ها با خمینی هم بدبودند همین ها برای اینکه خمینی چرا با شاه بد است وآمد. خوب اوراق دنیا برگشت شاهی رفت وخمینی رفت جای شاه . بعدما باز با خمینی هم درهمان تلویزیون ورادیوبدمیگفتیم همان افرادبا زبا ما بدبودندکه چرا برعلیه خمینی صحبت میکنیم، متوجه شدید خیلی عجیب است این .

س - یعنی برایشان ایران مطرح است .

ج - ایران مطرح است ،برایش خمینی مطرح نیست همین ها . خوب اینها را بیرون کرد عراق دیگر.

س - منظورحرفتان چیست ؟ یعنی آبروی ..

ج - ایرانی است دیگردوست دارد مملکتش را یا نمیدانم معتقدبه شاه است یا شیعه است میگوید اشهدان علی ولی اللهآنجا میگویند. نمیدانم چهافکار هزارتا ، ایران برایش مطرح است وتشکیلات ایران با صطلاح هرچه هست درآنجا مهم نیست . بیرونشان کرد.

س - چرا ؟ همین بخاطراینکه .. این ایرانیها راچرا دولت عراق اخراج کرد؟

ج - همین ، روی این کهاینها تاندانس، یرانی دارند. بعدهم درحالت جنگ است میگوید اینها ممکن است خرابکاری کنند. شاید من وشما هم بودیم بیرون میکردیم.

س - یعنی شما فکرمیکنید اینها یک همچین لیاقتی را داشتند؟

ج - نه . بعضی هایشان ممکن است اما ازنظرسیاست کلی نه . خوب دولتی درحالت جنگ است یک گروه زیادی درمملکتش باشندکه آنها مخالف با اوهستند یا آنها موافق مملکتی هستندکه باآنها میجنگد ممکن است اشکالاتی برایش درست کنند. چرا نه ؟

س - تمام ایرانی های مقیم عراق را اخراج کرد؟

ج - تقریبا" نه تمام اما عده‌ی زیادشان که اینجوری بودند. توی آنها البته خوب قاطی هم‌میشوددیگر میدانید وقتی انسان یک کار..

س - یعنی میدانید مثلا" کارگروهی است مثل فرض‌کنیداینجاکه‌درمورد زمان جنگ دوم ژاپنی ها راگرفتند، همه‌راگرفتند گذاشتند توی کمپ های دوروبر آیا همین کاررا دولت عراق با ایرانیها..

ج - این کارشد درآمریکا؟ من نمیدانستم.

س - بله. ژاپنی ها راتایک مدتی، حتی آنهائی که citizen بودند شهروند آمریکا بودند.

ج - عجب، من نمیدانستم این را. درجنگ جهانی دوم؟

س - بله. نه، شاید جنگ جهانی دوم یا بعدازجریان Pearl Harbor یک همچین واقعه‌ای اتفاق افتاد. نه‌میخواهم ببینم که‌آیادولت عراق هم یکدفعه catagorically گروهی همه ایرانی ها راگفت..

ج - بله، تقریبا" تقریبا". آنهاکه اصل است.

س - آنوقت تحت‌چه‌شرایطی؟ فقط اینها راگفت بروید هیچگونه اسباب هایشان اینها را نمیتوانستندببرند؟

ج - فرق میکرد. نه اسباب چرا میبردند. پولشان رابعضی میبردند، بعضی ها را همین جوری. دیگربسته بود به‌شانس‌شان.

س - دول قبلی چطور؟ درموقعی که روابط با ایران خوب‌نبود.

ج - آنوقت خوب‌نبود. من ازبچگی یادم میآید ایرانی ها راازعراق بیرون میکردند، این عرب‌وعجم همیشه بوده، این همیشه. من بچه‌بودم کوچولومیدیدم عجم ها رادارند بیرون میکنند. بچه‌بودم من یاسین هاشمی قانون حصر محصر، یعنی حصرکار به عراقی گذراند که هیچ ایرانی حق ندارد مداخله بکند. این مشکل همیشه بود دوتاهمسایه‌هستنددیگر. منتهی بعدازخمینی خیلی شدید شدبه این مراحل رسید.

س ـ کدام یک از این رهبران دولت اسلامی ، دولت اسلامی جدید، چه اینهائی که درحال حاضردرقدرت هستند چه آنهائی که دراوائل انقلاب درقدرت بودند کدام یک از اینها درزمانی که آیت الله خمینی درتبعیدبودبه ملاقات او درعراق آمدند؟

ج ـ هیچکدام . هیچکس ملاقاتش نکرد. همان وقتی که درعراق بود با رئیس جمهورعراق ورهبران سیاسی عراق روابط داشت اما نه اینکه دیدنش میرفتند.

س ـ نه، مال دولت اسلامی ایران را میگویم الان مثلا" بنی صدرواین افرادی که در قدرت درایران هستند.

ج ـ آهان.

س ـ خامنه‌ای ، نمیدانم بازرگان ..

ج ـ بازرگان که به عراق نیامد امابنی صدرکه همیشه میآمد، یزدی میآمد اینها همه میآمدند نجف میدیدندش. هرکدام از اینها توانسته بود به نجف بیاید آن شیخ اکبر رفسنجانی ، اینها همیشه میآمدند میدیدندش، میآمدند به عراق زیارت، آن بهشتی . منتظری البته نه چون زندان بود، طالقانی زندان بود. آنهائی که آزاد بودند میتوانستندبیایند خارج ازایران میآمدند گاهی میدیدندش

س ـ دراین ملاقاتهائی که انجام شد آیا شما هم هیچ شرکت داشتید؟

ج ـ هیچ نه ، هیچ.

س ـ آنها شخصا" به ملاقات شما میآمدند؟

ج ـ نه. جزبنی صدر. خوب بعضی ها راکه باآنها رفیق بودیم. مثلا" بعضی ازاینها خانه آقا مصطفی خمینی میدیدیم. بنی صدرچرا میآمدمنزل ما واردمیشد گاهی . اما آن ما بقی نه . بعضی ها را میدیدیم خانه آقا مصطفی آنجا. چون من بغدادبودم غالبا" من اینها رانمی شناختم اصلا" غالبشان رانمی شناختم اینهائی که الان سرکار هستند مثل شیخ اکبررفسنجانی ، آن خامنه‌ای ونمیدانم بهشتی اینها را من اصلا" نمی شناختم.

س ـ توروزنامه‌ها ..

ج ـ صحبت هائی است دیگر من خودم هم یادم میرود. بعد یک کپی به ما میدهید از این آهان ؟

س ـ حتما" بله برایتان میفرستیم. میفرمودید راجع به این افرادی که میآمدند.

ج ـ نه من اینها را نمی دیدم آنجا. میدانستم آمدند اما نمیدیدم. گاهی که نجف میرفتم آن شیخ زاده خلخالی را دوسه بار خانه ی آقا مصطفی دیدم. یکعده ای اینها مردمان گمنامی بودند کسی نبودند یک مشت طلبه روضه خوان کلاش یعنی کسی نبود که آدم درفکرباشد اینها را ببیند، اصلا" یک مشت مردمان نوکر. کسی نبودند آخر اینها بعد.. همین الان کسی نیستند.

س ـ بنی صدر ولی یک موقعی شما گفتید میرفت خمینی را میدید.

ج ـ بنی صدر بله چندین آمد ومیآمد منزل من واردمیشد. بنی صدر برای اینکه دراروپا بود تشکیلات جبهه ملی زیرنظرش بود.

س ـ ولی هم جبهه ملی بود هم مذهبی بود.

ج ـ مذهبی آنجوری بله دیگر جبهه ملی بودنداینها، جبهه ملی مذهبی بودند.

س ـ بله، یکی ازاحزاب..

ج ـ بله مذهبی بودند جبهه ملی. بعدخمینی آمد جبهه ملی راازخودش دورکرد والا ـ جبهه ملی همه با خمینی بودند. اوآمد گفت، " ملی گرائی با اسلام مخالفت میکند."

س ـ کدامیک ازمخالفین شاه باآیت الله خمینی درعراق ملاقات کرد؟

ج ـ مخالف یعنی چطور؟ مخالف سیاسی ؟

س ـ بله.

ج ـ سپهبد تیموربختیار ملاقات کرد.

س ـ قصدش ازاین ملاقات هیچ اطلاع دارید؟

ج ـ آمده بود عراق مانده بود خوب میخواست آقای خمینی راهم ببیند. من بودم در آن ملاقات اما صحبت سیاسی زیادنشد، نه دیگر. من نمیدانم کسی راجزهمین بچه مچه هائی

که اطرافیان خودش بودند.

س - نه منظورم مخالفین سرشناس شاه است.

ج - جزسپهبدتیمورمن کسی را نمیدانم.

س - ازرهبران جدیدوقدیم‌دولت اسلامی که درحال حاضردرایران حکومت میکنند کدامیک ازآنها باآیت‌الله خمینی رابطه فامیلی دارند؟

ج - من نمیدانم ومن فکرنمیکنم کسی ازاینها باستثنای مادق طباطبائی که همه‌خبر دارند رابطه‌ی فامیلی داشته باشد برخلاف آنچه‌میگویندکه اکبررفسنجانی ، منتظری اینها همه. آنچه‌من میدانم هیچکدام ازاینها رابطه فامیلی با ،ازاین رهبران ، خمینی ندارند. با برادرهایش واینها من نمیدانم. نه ندارند برای اینکه یک زن که‌بیشترنداردا وهم سه چهارتا دختردارد، دامادهایش را میشناسیم ، پسرش هم که آن مصطفی را میدانیم. نه من ..

س - ممکن است لطفا " درمورد سازمان ژنرال محمود پناهیان درعراق توضیح بدهید؟

ج - اوکمونیست بود پدرسوخته آمده بود آنجا. بعدازبختیارآمده بود آنجا ومدتی ماندویک تشکیلاتی هم داشت بعدهم رفت بیرونش‌کردند رفت.

س - کمونیست یعنی وابسته به‌شوروی بود؟

ج - بله، چیز بوددیگر وزیرجنگ پیشه‌وری بود دراشغال آذربایجان بعدفراری بود درشوروی بود آنجا پناهنده‌بود بعدهم آمدبه عراق. یک مدتی هم آنجا ماندویک تشکیلاتی دادوبعدهم بیرونش‌کردندرفت، عراق بیرونش‌کرد گفت برو.

س - چه‌نوع تشکیلاتی؟ برعلیه دولت ایران.

ج - بله، یک عده کمونیستها راآورده‌بودوبا همان اطرافیان ،با همان محموددعائی اینها همکاری میکرد خمینی.

س - یعنی کمونیست‌بودولی با اطرافیان خمینی اینها همکاری میکرد؟

ج - بله، یعنی اطرافیان خمینی بااوهمکاری میکردند مثل محموددعائی واینها.

محموددعائی بالخصوص . لذا میگویند اوکمونیست است.محموددعائی . من یکبار دیدم او را . بعدهم یک عده ای همراه خود آورده بود از همان کمونیستهای ایران که درشوروی بودند . یک مدتی ماندبغداد وبعدهم بیرونش کردند . بعداز قرارداد الجزایر ۱۹۷۸ گفتندبفرمائید .

س ـ شاه از آنها خواست ؟

ج ـ خوب نه دیگر قرارداد این بودکه برعلیه شاه کارهای چیزی درعراق صورت نگیرد . بیرونش کردند چون دیدند کمونیست است بدرد . . نمیتوانست اوکاری درایران بکند ملت ایران کمونیست که نبود . آمد آنجا یک مدتی .

س ـ بعداز پیروان آیت الله خمینی چه کسانی روزنامه " نهضت روحانیون " را منتشر میکردند ؟

ج ـ ما همینجوراینجا صحبت میکنیم نمیدانیم آنجا حرفها یمان صبط میشود . نه ، گذشت نه . آخرگفتیم " کمونیست پدرسوخته ای بود " . خیلی مرد پدرسوخته ای بود . من یکبار دیدم اینقدرازاو ، یک مرد خونخواری دیدمش .

س ـ چطور ؟ ممکن است توضیح بدهید ؟

ج ـ نه هیچ . یکبار دیدمش دیدم که اولا" مغزش خیلی کوچک است بعددیدم یک آدم احمقی بنظرم آمد . هیچی بعددفعه دومی که میخواست ملاقات کند گفتم وقت ندارم اصلا" . گفتم بروگمشو مردیکه . هرچه فرستادمیخواست ملاقات کند دیگربه اووقت ندادم گفتم بروگمشو .

س ـ میخواست با شما همکاری کند ؟

ج ـ بله ، میخواست صحبت کند یا همکاری کند یا ملاقات کند اصلا" گفتم ملاقاتت نمی ـ کنم چه برسد . . من کمونیست که نیستم . بهرحال دیگرندیدیمش .

س ـ پس چطوربادوروبران آیت الله خمینی . .

ج ـ محموددعائی کمونیست بوددیگرلذا یکی ازدلائلی که ما میآوریم که کمونیستها رلی داشتنددرتشکیلات آمدن خمینی سرکار همین بودن امثال محموددعائی است

با کمونیستها . بفرمائید .

س ـ یک خرده میتوانید . .

ج ـ نه تمام شد .

س ـ بعداز پیروان آیت الله خمینی چه‌کسانی روزنامه " نهضت روحانیت " راچاپ میکردند؟

ج ـ "نهضت روحانیت " را ماگرفتیم موافقتش را ازدولت که طرفداران خمینی اداره ـ کنندگان . . دوشماره‌اش را آنها بیرون دادند بعدما اداره‌میکردیم . ازدوشماره ببعد تا ۳۰ من اداره میکردم ، من ویک عده‌ای درنجف .

س ـ مثل اینکه‌از خاطرم رفت‌که چراآیت الله خمینی مخالفت‌کرد؟

ج ـ اسمش را میخواست عوض‌کنند که‌من حاضرنشدم؟

س ـ چرا ؟ با نهضت . .

ج ـ میگفت " نهضت روحانیت " به اسم من تمام میشود ، من رهبر روحانی هستم .گفتم نه خیلی غیرازشما هم هستند روحانی ، شما تنها رهبرروحانیت‌نیستید دیگران هم هستند . گفت ،" نه ." بعددیگرنگذاشت‌اطرافیانش‌بیایندهمکاری بکنند .

(؟) علل مخالفت ما با خمینی همین بودکه‌دیگرروابطمان قطع شد اصلا" مدتی سه چهارسال اصلا" دیگر با اوهیچ، حتی میدیدمش‌تو راه مثلا" با اوسلام وعلیک هم نداشتیم .

س ـ یعنی صرفا " مخالفتش روی اسم بود؟

ج ـ اسم بود .

س ـ یا نهضت‌بود؟

ج ـ بله روحانیت .

س ـ الان چون نهضت، روحانیت درایران . .

ج ـ درآنوقت میگفت ،" من نمیخواهم روزنامه داشته باشم ." گفتم خوب‌یک برنامه رادیوئی هست‌اینجا به‌اسم شما . گفت ، " آن درهواست این نوشته‌است ." این افکار

احمقانه.

س - آیا بنظرشما هیچ رابطه‌ای بین اخوان المسلمین وفدائیان اسلام وجوددارد؟

ج - فکرا" بله اما عملا" نمیدانم هردویک جورهستند، تروریست هستند.

س - همکاریهائی باهم میکنند؟

ج - بله، همکاری نمیدانم اما تروریست هستند اینها دیگر، مبدا یکی است. مبدا کشتن به‌اسم اسلام ویا ترورکردن بندگان خدا به‌اسم اسلام.

س - ممکن است یک مقایسه‌ای بین صدام حسین وشاه بعنوان دوتا رهبربکنید؟

ج - اصلا" نمیشود مقایسه کرد، اینها دوجورآدم هستند.

س - شما صدام حسین را چه‌جورمیدانید؟

ج - صدام حسین یک آدم خودساخته‌ای است که ازبطن اجتماع پاشده، ازتوده مردم برخاسته. حالا داردحکومت میکند بدردمردم هم میرسدضمنا". یک تلفنی داردکه همه میتوانند همیشه بااوصحبت کنند. هرعصرازساعت ۵ تا ۱۲ شب تمام افرادرا میپذیرد. هرفردی ازافرادمملکت میتواندبرود اورا ملاقات بکند.

س - درحال حاضر؟

ج - درحال حاضر حتی درجنگ. یک شماره دارد به‌اوتلفن کن میگوید من فلانم میخواهم ببینمت میگوید فلان ساعت بیا. تمام ملت میروند اورا ملاقات میکنند بدردشان میرسد. خوب، البته حکومت درعراق حکومت دموکراسی سوئیس هیچوقت آمریکا نمی - تواندباشد ازنظرجامعه‌عراقی امابالاخره درآنجا یک رژیمی است که بدردمردم‌میخورد یعنی کاردارد میکندبرای مردم، میرود خانه‌های مردم میرود اینجا میرود آنجا میرود. الان هم همین جور شاید هزاران خانه را میرود شخصا" بازرسی‌میکند. خانهٔ فقیر خانه بیچاره. تو دهات به‌این تلویزیون بده به آن یخچال بده به آن چه بده، به‌آن چه‌بده. این کارهای اینجوری دارد این را نمیشود مقایسه کردباشاهی که اصلا" دوجورند دوجور مردمند دوجورملت است، دوجورسیستم است نمیشود مقایسه

کردبین شاه و.. دوجورآدم هستند.
س ـ یعنی ازاین نظرکه شماگفتید همـــــه تصمیم های مهم راشاه میگرفت درایران هر کسی باید به بابا باید
ج ـ خوب بله، معلوم. تمـــــام کشورهائی که درآن دموکراسی به آن معنای غربی وجود نداردهمان بالا باید بگیرد. درمصرهم حسنی مبارک آن تصمیمات بالا را میگیرد. در سوریه هم حافظ اسدمیگیرد، درسعودیه هم ملک فهد میگیرد. اینجوراست یا نیست؟ تصمیمات مهم معلوم است.صدام حسین میگیرد. اما ازنظرسیستم کاردرعراق دزدی نیست درعراق یک وزیرنمیتواند دزدی کند، یک مدیرکل نمیتواندددزدی کند میآورندش تـو تلویزیون. دزدی نیست ابدا". دررژیم شاه همش دزدی بـود. اصلا" کســـــی زن صدام حسین را نمیبیند بچه هایش را نمیدانند چه کسانی هستند اینها، نمیآیند تـــو مردم. درایران تمامش ۲۴ ساعت اعلیحضرت والاحضرت ، پیشکارا علیحضرت تمـــام روز. نمیشود مقایسه کرد اصلا" دوجورند. عراق این هیئت حاکمه عراق یعنی صدام ـ حسین اینها بـــدو هستند. بـــدو یعنی اینها مردمانی هستندکه ازچیز جامعه بر ـ خاسته اند ازآن قبائل هستند، قبیله هستند اینها وقبیله خودش یک اخلاق خاصی دارد یعنی اینها بسیط به آن میگویند ساده یک مردمانی هستند ساده. این مـــادرش ۲ سال پیش مرد تاآن آخرین روزی که مرد خودش ظرفهایش را می شست وخودش لباسهایش را. بختیارگفت من کرارا" میرفتیم مهمان صدام حسین بود میرفتندبه آن تیکریت
س ـ صدام حسین
ج ـ بله،میرفتند توآن خانه ای که مادرش بود. میگفت،" این مادربیچاره اش،سی نفر چهل نفربودیم غذا برای همه درست میکرد."
س ـ همین بختیارکه الان توی ..
ج ـ نه،که فوت کرد تیمساربختیارکه مهمان عراق بودوبعدکشتندش آنجا. ســـاواک فرستادکشتندش .بعله میگفت آنجا خودمادر صدام حسین غذا درست میکردوخودش مـی ـ

فرستادرختخوابها یمان رابرایمان میانداختندتواتاقها . زندگانی اینجوری بـــدو یعنی مردمانی که توی صحرا بزرگ میشوند یا توی شهرهائی که با طبیعت بزرگ میشونـــد مردمان دهاتی . به آن میگوئیم دهاتی و این حالت دهاتیگری که آن بساطت اســـت و سادگی است اینها حفظ کردند. نمیشود مقایسه کرد باکسی که میگوید،" کورش آرام بخواب من چشمم بیدار است." میگوید ،" من تاریخ ۲۶۰۰ ساله مــــــدون دارم نه دوجورسیستم کاراست اصلا" .

س - باقرصـــدرکی بود وچرا اعدام شد؟

ج - باقرصدریکی ازروحانیون نجف بود ویک مردمـــی هم طرفدارداشت وخمینی کـــه درعراق که بود با خمینی بدبود روابطش اینها اصلا" ضدخمینی بودند. حزب دعـــوه واینها که میگویند رهبریش راداشت ، من نمیدانم تاچه اندازه واقعا" رهبرایـــن حزب بود اما میدانم حزب دعوه درعراق که بود .خمینی میگفت ،" اینها حزب شیطـــان هستند." که الان با آنها همکاری میکند. بعدکه خمینی آمد به ایران این با خمینـــی بناکردهمکاری بکند. بعدتلگرافات خمینی به او میفرستادواوبه .. دولت عراق طلبیدش گفت ،" توعراقی هستی یا ایرانی ؟" گفت ،" من عراقی هستم." گفت ،" این مردیکـه ایرانی است وتوبااوهمکاری داری میکنی یا تبری بکن ازاویانه." گفت ، " تبری نمیکنم." اوراکشتند. خیلی ، خیلی .. گفت توکجائی هستی ؟ توایرانی هستی یا عراقی ؟ گفت ،" من عراقی ." گفت ،" پس چراداری برعلیه من با یک دولتی کـه رئیس یک دولتی که ضدمن است همکاری میکنی ؟" این واقعا" .. آخرمیدانیـــــد درکشورهای .. تواهل عراقی ، پاسپورتت هم عراقی است ناسیونال عراقی. آن مردیکه ایرانیست میخواهدمراواژگون کند توبااوعلنی همکاری میکنی تلگراف بهم میزنید این چیست ؟ گفت ،" بله، ماروابط روحی داریم." روابط روحی دارید بفرمائید.

س - چطور وقتی اگراین رابه آن حزب شیطان لقب داده بود بعدا" باآن همکاری کرده بـــود؟

ج ـ خوب مصالح است دیگر، سیاست .

س ـ سیاست ؟

ج ـ سیاست خمینی الان اینست که ازاینها استفاده کندبرعلیه عراق .

س ـ چون که باقرصدربانفوذبود درعراق ؟

ج ـ باقرصدررا کشتند . بعدیک حزب دعوه ای هست که آن حزب عراقی است ، خوب ازآنها استفاده میکند ازآنها تروریست میفرستدبه عراق یک کارهائی میکند .

س ـ نه ، میخواهم ببینم وقتی که شخصا" باباقرصدراینقدرمخالف بود ..

ج ـ درعراق که بود چون اینها همه باشاه رفیق بودند . خمینی درعراق که بود سید محسن حکیم باشاه رفیق بود ، بچه‌های سید محسن حکیم نوکرشاه بودند ، حزب دعوه نوکرساواک بود ولذا خمینی هم ضدشاه بود باخمینی بدبودند . بعدکه خمینی بقدرت رسیداینها دوباره رفتندسراغ خمینی اما خوب اینها ضدعراق هم که بودند . خمینی گفت حالا نوکرشاه بودند بودند حالا که بدردما میخورند بگذاراز ایشان استفاده کنیم بر علیه عراق .

س ـ توی اینها ازشیعیان ایرانی زیادهست توی اینها ؟

ج ـ هستند .

س ـ یعنی فکرمیکنیدبیشترشان شیعیان ایرانی باشند یا شیعیان عراقی باشند؟

ج ـ ایرانی هست ، عراقی هست . نمیدانم من درست افرادش را امامیدانم ازهردو هست تویشان .

س ـ اینطورمیگویندکه باقرصدرکسی بودکه این ایده ولایت فقیه‌را به‌خمینی ..

ج ـ نه ،نخیر اینجوری نیست . چنین فکری راهم نداشت باقرصدر. یک آرائی داردبرای خودش اما ولایت‌فقیه‌را خودآن مردیکه در۳۰ سال پیش درکشف‌الاسرار نوشته .

س ـ یعنی تو نوشته‌های باقرصدرچیزی دراین مورد ..

ج ـ نه به‌او ومربوط نیست . آنها درفکراصلا" که‌حکومت را دردست بگیرندوحکومت اسلامی

همین حرفهائی که جامعه اسلامی به آن گرفتار شده واسلام بری است از ... اصلا" دراسلام حکومت نیست کجا هست حکومت؟ چون پیغمبربود مدینه چهارتا عرب شاخ شکسته نشسته بودند آنجا. نه، والله کجا حکومت بود؟ کجا این نظام .. این نظامی که الان در ایران هست که رئیس جمهوروفلان که این نظام یونانی است، غربی است. دراسلام یکی از قصاص دیات که اینها بدرد روز نمیخورد. دیگرنظامی نیست دراسلام، حکومتی دراسلام نیست، من نمیدانم.

س - پس این ولایت فقیه ایده خمینی است؟

ج - هیچی، بله همین.

س - قبل ازاوهم کسانی بودند.

ج - بعضی ها بودند این حرف را میزدند بعدخمینی آمد گفت اینجور.

س - پس باقرصدر از این نظرهیچ نفوذی نداشت؟

ج - نه هیچی.

س - این گروههائی که اسمشان را میخوانم یا کشورها چه دستی یا چه نقشی درفعالیتهای ضدشاهی در ایران داشتند؟ لیبی.

ج - لیبی خوب با شاه بدبود از راه منتظری میگویند خیلی با او همکاری میکرد. پسر محمدمنتظری.

س - پول میداد؟

ج - بله یقینا".

س - یعنی از راه یک شخصی پول میفرستاد؟

ج - خوب محمدمنتظری، محمدمنتظری با آنها همکاری میکرد والان خودمنتظری قبل از شاه وبعدازشاه همیشه اینها جزء عمال لیبی بودند.

س - شاه میدانست این را؟

ج - نمیدانم، لابد میدانست. اگرنمیدانست که حبس نمیکرد منتظری را. نمیدانم من نمیدانم.

س ـ دولت سوریه ؟

ج ـ سوریه هم چرا ضدشاه بود. صادق قطب‌زاده را او پاسپورت داد. من یادم هست ۲۰ سال پیش وقتی پاسپورت صادق قطب‌زاده را گرفت ایرانی ها شاه گفت چیز کردند آمد به من پاسپورت نشان داد گفت، " سوریه‌ای ها به من پاسپورت دادند." حافظ اسد و تشکیلاتش ضدشاه بودند.

س ـ چرا اینها ضدشاه بودند؟

ج ـ نمیدانم. همین کار یهودی و اسرائیل و اینها. اما بعد که روابطشان خوب شد کمک میکرد به حافظ اسد در اواخر.

س ـ شاه کمک میکرد؟

ج ـ بله اواخر قبل از اینکه از بین برود.

س ـ چرا تغییر عقیده داد؟ تغییر policy داد؟

ج ـ لابد حافظ اسد روابطش با اسرائیل خوب شد، نمیدانم.

س ـ (؟)

ج ـ تغییر سیاسی دیگر. بله.

س ـ با فلسطینی ها چطور؟ PLO

ج ـ بدبود. برای اینکه عده‌ای از همین افرادی که همین الان در ایران هستند همین تشکیلات ... خیلی ها هستند که اینها میرفتند پهلوی فلسطینی ها تمرینات نظامی می ـ دادند.

س ـ همین، میخواهم بدانم چه نوع کمکهای نظامی و

ج ـ نمیدانم چه کمک. من واقعا " هیچی نمیدانم برای اینکه وارد این کار نبودم اما میدانم که عده‌ای از اینها میرفتند فلسطین اینها را به ایشان تمرینات نظامی میدادند.

س ـ کسی از این افراد در خاطرتان هست؟

ج - یادم نیست، زیادمی شنیدم یادم نیست. میدانمخیلی پیش است. میدانم بودند میدانم همکاری داشتند.

س - درسال ۱۹۷۸ رادیو میهن پرستان درلیبی شروع بهپخش برنامههای ضدشاهی کرد. هیچ درخاطرتان هست چهکسانی دراین برنامه

ج - نه، نمیدانم نمیدانم.

س - بعدازانقلاب چطورشدکه شما ۴ ماه صبرکردیدتابهایران بروید؟

ج - آخرپاسپورت مرانمیدادند. آخرایرانی بود پاسپورت قدیم من بعدمن عراقی هم بودم دیگر. آن پاسپورت ایرانی من مدتش تمام شدهبود رفتم گفتم عوض کنید بـــه کنسولگری گفت بایداز ایران دستوربخواهیم. بهآنها گفتند ندهید، خمینی گفـــت ندهید. بعدمن به بنی صدرتلفن کردم گفتم کهاگراین پاسپورت راتجدیدنکنید مـــن باهمان پاسپورت قدیم میآیم وتوی فرودگاه یک مصاحبه میکنم برعلیه خمینی وبرعلیه همهتان، پدرتان رادرمیآورم. اینهم حرف شد؟ من نمیخواستم بهایران بروم. گفت باهمان قدیم بیا. گفتم آخراین قدیم چرا؟ چون من خواستم باید مدهنددیگر والا میتوانم بیایم ومیآیم درهمانجا یک مصاحبه میکنم برعلیهتان. پاسپورت ارزش نداشت بایدعوض بشود بعدروی آن بنویسندکهمن میتوانم سفرکنم، عراق اجازه موافقت سفر بدهد. نمیداد. عجب مردیکه بی حیائی است این خمینی.

س - یعنی صریحا" دستوردادکه به شما..

ج - جواب ندا .یگر بله. تلگراف زدند جواب نیامد بعدفهمیدیم که جواب نداده یعنی ندهیددیگر. اینکه میگویم گفت نه، تلگراف زد کنسولگری کهفلانی میخواهدپاسپورتش راعوض کندمیخواهدبیاید ایران جواب بهاوندادند.

س - بعدکهبهبنی صدراین راگفتید..

ج - بله، بعدمعلوم شد.. بعدرفتم گفتند ازقم بوده دیگر. بعدهم سنجابی بهمـــن گفت وزیرخارجه بعدهاکه دیدمش. گفت،" بهمامربوط نبود این کار ازقم یکنفـر

دروزارتخارجه بودکه او همه این حرفها را کنترل میکرد.

س - بعد از ۱۵ سال که شما به ایران برگشتید اولین مشاهداتتان از ایران چه بود؟

ج - ازچه نظر؟

س - ازهرنظر، ازنظرسیاسی

ج - سیاسی که واژگون شده بود اما ازنظرعمران ایران آباد بود وقتی من رفتم.

س - همین.

ج - ایران خیلی ع .شده بود. مثلاً" تهران عوض شده بود، شهرستانها تا اندازه زیادی - عوض شده بود.

س - چه احساسی داشتید؟ چه جورفکرکردید وقتی این تغییرات را دیدید؟

ج- خوب میدیدم که خیلی آبادی کمتراز آنست که من توقع داشتم.

س - کمتر؟

ج - خیلی، برای اینکه یک مملکتی که چهل میلیارد پول نفتش بود تهران یک مقداری پیش رفته بود، شهرستانها پیشرفت کرده بودند اما دهاتش تماماً باقی مانده بود آن وضع قدیم خودش. ترقی بود خیلی کمتراز آنچه.. یعنی آنچه که من درعراق میدیدم در عرض این ۱۵ سال شده صدبرابر آن بود که در ایران میدیدم. خوب فرق کرده بود تهران درآن ۱۵ سال یا شهرستانها بعضی هایشان فرق کرده بود. اما دهات همانطورعقب افتاده بود.

س - یعنی عراق پیشرفته تراز ایران شده بود؟

ج - خیلی، این ۱۵ سال خیلی بیشترپیشرفت کرد از ایران. ایران با آنهمه مداخل نفتی که داشت باید خیلی آباد میشد. من رفتم دیدم تهران فرق کرده، خیلی. رفتم به جنوب تهران دیدم هیچ فرق نکرده هنوزمحله حلبی آباد هست. خیلی متاثر بودم همان غارها بود. رفتم اصفهان دیدم اصفهان خیلی فرق کرده شهرش. رفتم دهات دیدم که همانجورهست، هنوزمردم بی آب وبی برق وبی تلفن وبی راه. دیدم که در ایران

ظاهرش پیش رفته ولذا تقسیم کردم درهمانوقت که سی درصدمردم ایران وضعشان خوب شده بیست درصداززندگی متوسط برخوردارند پنجاه درصدهیچی ندارند. درزمانی که ما بودیم هفتاددرصدهیچی نداشتند امابعدکه من رفتم دیدم نه بیست درصد چیزدارشدند. این هست دراین کتاب جدیدم که دادم به چاپ "جمهوری دوم".

س ـ بله، این هنوزدرنیامده ولی من آن یکی کتابتان رافرستادم برای دانشگاه هاروارد "انقلاب محنت بار".

ج ـ آهان، عربی اش راهم بەشمادادم؟

س ـ بله، عربی اش راهم دادید من هردوتایشان رابا یک پست فرستادم.

ج ـ عربی دادم بەشما؟

س ـ عربی اش یادم نمیآید فقط یک کپی دادید.

ج ـ میخواهید یک عربی هم بەشما بدهم.

س ـ اگرلطف کنید بعدازاین.

ج ـ پس یادم بیاورید اینجا هست چون بدرد. بااینکه فرستاده آقای ویلسون اما معذالک من بەشما میدهم.

س ـ بله، من آن کتابی راکه دادید با یک پست فرستادم

ج ـ دوتا میدهم عربی یکی بدهید به مرکز دراسات شرق یعنی Center For Middle East یکی هم بدهیدبەخوددانشکده.

س ـ شما وقتی کەدرایران بودید گاردمحافظت داشتید برای ..

ج ـ این ایام اخیر؟

س ـ بله. چرا؟

ج ـ خوب برای اینکه خرتو خربود خوب میآمدند میزدند. من خودم گاردمرا انتخاب کردم، ازفامیلهایم بودند. دوسه تاداشتیم ازفامیل توکمیته بود گفتم بیایند فرستادمشان گارد.

س ـ یعنی واقعا" شما احساس میکردید که جانتان درخطراست؟

ج ـ احتمالا" دیگر خوب بله چه‌میدانیم صدتا حکومت بود من چه‌میدانم . وقتی برگشتم به‌ایران ازنظرسیاسی صدجورحکومت بود، حکومت مرکزی هم که نبود کمیته بودوآن بودوآن بودوهمه‌بودند. آدم نمیدانست که کی دشمنش است وکی دوستش است خوب گفتیم یک گاردی هم باشددیگر.

س ـ آیا هیچ احساسی داشتیدکه‌ممکن است دولت اسلامی بخواهدآزاری به شما، رساند؟

ج ـ آخردولتی نبودآنجا ، صدتا دولت بود توافرادشان بودندکسانی که با ما خیلی بدبودندچرا ؟

س ـ چه‌کسانی بودند؟

ج ـ همان بهشتی ومنتظری وخودخمینی واینها . اما تا اندازه‌ای که‌بخواهندبکشندواینها نه فکرنمیکنم درآن ایام حالا دراین فکربودند.

س ـ شما بعدازاینکه‌به‌ایران برگشتیدبا آیت‌الله خمینی ملاقاتی نکردید؟

ج ـ چرا ، مفصل یکساعت درقم.

س ـ درخاطرم نیست که‌دفعه قبل راجع به آن صحبت کردید.

ج ـ خیلی صحبت کردم،راجع به ریاست جمهوربا او صحبت کردم، راجع به روابط عراق صحبت کردم. خیلی صحبت کردم . هست توکتابم دیگر.

س ـ خوب بفرمائید چه‌میگفتند یعنی با درنظرگرفتن سابقه‌ای که‌شما داشتید ومخالفتی که‌با شما داشتند چطورشما را پذیرفتندوصحبت کردند؟

ج ـ اولا" من وقتی دیدمش دیدم مسخ شده، آن آدمی نیست که درپاریس بود، آخر من اورا پاریس هم دیده‌بودم. دیدم اصلا" عوض شده شکلش ووضعش وحرفهایش بطوری که‌اصلا" فکرکردم این آدم مشاعر اش را ازدست داده لذا بعدکه احمدپسرش را دیدم گفتم که بابایت حافظه‌اش چطوراست؟ گفت ،" هیچی ، آقا من ، من آقا ." صحبت کردم ـ راجع به روابط عراق . دیدم نه راجع به عراق خیلی بدبین است ومیخواهد .. حاضر به‌صلح نیست نمیخواهد روابط خوب بشود. راجع به‌کشورهای منطقه صحبت کردم ،دیدم

که روابطش خوب نیست نمیخواهد. گفتم آقا شما چرا اینقدربا این کشورهای منطقه بد هستید؟ گفت، "آقا اینها دولتهائی هستندکه مردم با اینها روابطشان خوب نیست ومردم توقع دارندکه ما با مردم باشیم." گفتم سوریه ولیبی که شما با آنها روابط تان خوب است مردمشان حکامشان را دوست دارند؟ که ساکت شد سرش را انداخت پائین مثل.. گفتم میخواهی رئیس جمهورشوی آقا دراین فکرنباش، درفکرحکومت کردن نیافتی شما اگرحکومت نکنی مثل گاندی همه احترامت میکنند. بخواهی حکومت بکنی رئیس جمهوربشوی. میشوی مثل یک رئیس جمهورعادی یا مثل یک حاکم عادی ومردم توقعات دارندهمیشه ازحاکم درایران چون آدم نمیتواند توقعات همه رابربیاورد بااوبد میشوند یاحاکم درایران نمیتواندد موکرات باشد همیشه یک کارهائی میکند ظلم میشود پای توتمام میشود. خلاصه این خیلی حرف زدم به او. گفت،" نه." گاهی هم نوچ میکردمثل بچه است مثل بچه‌ها. گاهی وقتی میگوید نه نمیگوید نخیر اینجورمیکنند واللـه، عین بچه‌ها نیزاینجورمیکنند.

س ـ بعدآنوقت رئیس جمهوربنی صدربود یا خمینی؟

ج ـ هیچ رئیس جمهورآنوقت نبود؟

س ـ هنوزنبود. دولت موقت بازرگان..

ج ـ بازرگان بود.

س ـ اینطورگفته میشودکه دلیل جنگ ایران وعراق وخصومت آیت اللـه خمینی باصدام یک حس انتقامشخصی است چون که‌صدام آیت اللـه خمینی رااز عراق بیرون کرد بعدازاینکه شاه ازاوخواست. آیاتاچه‌اندازه‌این..

ج ـ یک مقداری این است یک مقداری هم اینست که‌خوب خمینی میداندکه صدام نمیگذارد اوبرسد به منطقه، اگرصدام وعراق نبود اوشاید الان رسیده‌بودبه‌کویت ونمیدانم ابوظبی واینجاها، آدم توسعه‌طلبی است دیگر عراق نمیگذارد دیگر، مانعش است اساس اینست فکرمیکنم. جنگ بزرگترازخمینی است پشتش تشکیلات جهانی است اینهم

هست دیگر. اقتصاد جهانی میخواهد نفت پائین بیاید، میخواهد اسلحه ها فروش برود، این قضایای جهانی اینجور نیست که یک آدم بتواند بجنگد، توی آن خیلی حسابها هست. من جنگ را بزرگتر از خمینی وجمهوری اسلامی میبینم درایران . حجمش بیش از خمینی است، حجم جهانی دارد.

س - آیا واقعاً" فکرمیکنید که دولت اسلامی ایران این امید را داردکه وسعت طلبی داشته باشد؟

ج - امیدکه بله اما خوب محال است نمیگذارند.

س - یا امکانش را دارد ؟

ج - امکانش راکه اصلاً" ندارد. امیدش را دارد اما محال است پدرش را درمیآورند درآوردند الان متشتت کردند رفت ایرانی نیست دیگر.

س - باکدام یک ازگروهها وافرادی که دراینجا میخواهم شما سمپاتی یا همکاری داشتید؟ بازرگان ؟

ج - همکاری نه اما ما کمکش میکردیم، من خوشم میآمد ازنهضت آزادی

س - درحال حاضرهیچ رابطه ای ندارید؟

ج - نه هیچ ، فقط درتهران یکبار دیدمش اما ما خوب کمکش میکردیم درهمان روزنامه " نهضت روحانیت " خیلی ازش کمک میکردیم. خوب یک آدمی است دیگر، یک آدم سالم احمق بیحال .

س - چرا ؟

ج - بیحال است دیگر، مردنیست که وارد میدان بشود.

س - فعلاً"درحال حاضرکه ..

ج - حرف میزنددیگر. همان ایام که نخست وزیربودا گرمردانه میآمد تو میدان نمیگذاشت این کارها بشود.

س - فکرمیکنیددرحال حاضردارد جبران میکند؟

ج - نمیدانم ، انشاالله.

س- یعنی تنها چیزی که درحاضردرایران مانده

ج - بله. این یگانه‌کسی است که میتواند این جمهوری اسلامی را ازمرگ نجات بدهـــد یگانه‌کسی است که میتواند سرنوشت خمینی را عوض کند اگر رئیس جمهوربگذارندبشود، و اینها میروند ازبین با فضاحت اما اگراین بیاید سرکار ممکن است یک مقداری .. نمیدانم چه‌کارخواهدکرد؟ یا میآید دوباره یک مقداری بیاورندش سرکاردوباره، اینها جان بگیرند دوباره بگذارندش‌کنار. نمیدانم بهرحال.

روایت کننده : آقای دکتر موسوی اصفهانی

تاریخ مصاحبه : ۱۷ ژوئن ۱۹۸۰

محل مصاحبه : سانتا مانیکا - کالیفرنیا

مصاحبه کننده : شهلا حائری

نوار شماره : ۵

س - در روزنامه " نهضت روحانیت " درعراق راجع به بازرگان چیز مینوشتید؟

ج - بله ، من همیشه ازاو مینوشتم آنجا ، محاکماتش را مینوشتم .

س - درطرفداری ازبازرگان ؟

ج - نه محاکماتش را ، محاکمات مهندس بازرگان را . آخرمحاکمه اش کرده بودند . این هست این اگرپیدایش کنید توی .. من دادم یک نسخه از این به آن قسم فارسی

س - " نهضت روحانیت " ؟

ج - بله . یک دوره از این روزنامه دادم به همان قسم فارسی Center For Middle East Studies ویادم میآید آن آدمی که ازمن گرفته بود میگفت "این را چرا میدهی به ما ؟ این به چه دردما میخورد؟" آن ایام در ده ... گفتم آقا این شما اینجا راجع به ایران وراجع به مشرق مطالعاتی دارید این یک دوره از روزنامه هائی است که یکروزی ممکن است از آن نسخه ای در دنیا پیدا نشود ویادم میآید جلد سیاه دارد .

س - خوب من میروم پیدا میکنم .

ج - " نهضت روحانیت " از اول تا آن بیست وهشت هست من دادم به همان آقائی که درهمان Center For Middle East Studies یک آدم بلندی هم بود . اصلا" میگفت

این را میدهی به ما که چه؟

س ـ ایرانی بودند؟

ج ـ نه، آمریکائی بود. میگفت این به چه‌دردما میخورد یا مثلاً ما .. حالا خودش نگه داشت یا فرستادبرای کتابخانه ها روارد. آخرمیدانید یک کتابخانه هم آنجا دارد. بهرحال هست آنجا شما اگرنگاه کنید درژورنال نهضت روحانیت یک دوره‌اش هست آنجا. من دادم حتماً هم نیانداخته توی garbage

س ـ نخیر، نخیر.

ج ـ اما یادم میآید با من مباحثه میکردکه، What can we do with this? بگذارآنجا توجه‌کارداری. تعجب‌هم میکرد چون یادم نمیرود هیچوقت. من دارم یک چیزی میدهم به یک کتابخانه‌ای اومیگویدکه چرابه‌ما میدهی.

س ـ آیت‌الله بهشتی؟

ج ـ اورا من نمیشناختم هیچ. گفتم هیچ نمیشناختم.

س ـ آقای بهشتی راگفتید نمیشناختید؟ معذرت میخواهم فکرکردم گفتید میشناسم. آقای سنجابی؟

ج ـ نه، من سنجابی راآشنا با اونیستم فقط بعدها یکبارتنها ربودیم منزل یکی از دوستان با اوملاقات کردم که‌همان صحبت ها را عرض‌کردم میکرد.

س ـ یادم نیست، کدام صحبت ها؟

ج ـ راجع به همان ایامی که‌من میخواستم بیایم وزیرخارجه بود. گفتم ما میخواستیم بیائیم وتلگراف زدند جواب‌نیامد گفت‌به‌ما مربوط نبود این دروزارت‌خارجه یکنفر ازقم بود که‌اوهمیشه این کارها رازیرنظرداشت.

س ـ ولی ازنظرفکری با اوسمپاتی نداشتید یا ازنظرهمکاری؟

ج ـ نه هیچ.

س ـ توجبهه‌ملی؟

ج ـ نخیر.

س ـ فروهر؟

ج ـ فروهرهم چرا دوسه بار ملاقاتش کردم درتهران . همکاری آنجوری نداشتیم ولی دو سه بار ملاقاتش کردم .

س ـ تحت چه شرایطی بود؟

ج ـ وزیربود ، هیچی میرفتیم صحبت میکردیم . یک آدم متلونی است . آخرکسی بودکه خیلی آخرمیدانید او پان ـ ایرانیست است بعدآنجوری یکدفعه خط عوض کرد شد امام وجمهوری اسلامی . این افراد زیاددرنظرمن .. یک آدمی است دیگربهرحال نمیدانم کجاست الان ؟ چه میکند؟

س ـ نمیدانم . شما قبل ازانقلاب بعدازانقلاب دیدیداورا ؟

ج ـ من بعدازانقلاب دیدم اورا ولی دوسه بار ملاقاتش کردم درتهران .

س ـ عقیده اش چه بود؟ برخوردی با هم داشتید؟

ج ـ نه هیچوقت . بدنبود صحبتهائی میکردیم چیزی نبود صحبت های سیاسی .

س ـ اوهم معتقدبه انقلاب اسلامی بود؟

ج ـ راجع به عراق صحبت میکردیم میگفت ، " میخواستیم ما با عراق روابط مان را ـ مهندس بازرگان میخواست روابط را با عراق خوب کند خمینی مرا طلبید گفت برو به بازرگان بگو اگردست صدام حسین رافشاربدهی دستت را میبرم ."

س ـ چطورشدکه ازایران آمدبیرون ؟

ج ـ آمد بیرون زندانش کردند . نمیدانم چه شد لذا پرسیدم نمیدانم .

س ـ حزب خلق مسلمان ؟

ج ـ حزب آقای شریعتمداری ؟

س ـ درست مطمئن نیستم .

ج ـ بله اگرآن است نمیشناسم . من فقط آن رئیسش علیزاده راکه رئیسش بود دربیمارستان دیدم . رفته بودم دیدن یک آقائی اوهم آنجابود . نه ، ازآنها هیچ خبری ندارم نمی شناسم هیچ .

س - با مجاهدین ؟

ج - هیچ . ولی افرادشان میآیند سراغ من می بینمشان اما با آنها چیزی ندارم.

س - اینجا میآیند سراغ شما ؟

ج - بله ، میبینمشان همه جا هستند میآیندگاهی ..

س - تقاضای کمک مالی میکنند؟

ج - مثلا" ، میآیند یک تقاضاهائی دارند اما با آنها چیزی ندارم .

س - ولی بدون درنظرگرفتن مسائل سیاسی باکدامیکی ازاین افراد یاگروهها بیشتر سمپاتی فکری دارید؟

ج - من والله سمپاتیم ازچیز خوشم میآید ، ازتشکیلات دکتربختیار. برای اینکه یک آدمی است تشکیلاتی دارد بالاخره آزادی است سوابقی دارد مردمان مجربی هستند اینها بچه مچه هستند اینها نمیدانم چه کارمیکنند بعدکه کار دستشان بیافتد، تندهستند دیگر. خوب اینها واقعا" ایران یک خرده استقرارلازم دارد وعقل دیگر کافی است احساسات . جوان احساساتی است دیگر. مثلا" بخواهدآدم ایران رابدهد دست آقای مسعودرجوی من نمیدانم چه کارمیکند. این الان ایران دستش نیست اینقدر کشت وکشتارمیکند. البته خوب است این پدرسوخته ها ازبین ببرد خمینی را اما زمامداری . زمامداری تعقل لازم دارد کافی است . من ازکسانی هستم که به دکتر بختیار، اصلا" ندیدم تابحال بختیاررا هیچ بااوملاقات نکردم امالرهم است البته نمیگویم صددرصد نواقصی هم البته شاید داشته باشد آدم بی نقص هم که دردنیا پیدا نمیشود، من خوشم میآید ازبختیار اگربتواند. یعنی اگرمن نیرو داشته باشم حکومت رابتوانم عوض کنم میدهم دست بختیار. البته باآنها همکاری آنجوری ندارم فقط این ایده است . تو کتابم نوشتم من که حتی وقتی برای ریاست وزرا رسید من با بنی صدر پنجاه دقیقه صحبت کردم که آقا یک کاری بکنید بختیار بماند این میتواند ایران رانجات بدهد. بعدکه پاریس بودم خودم وسیله صلح بودم

بین او وخمینی که نشد، توی کتاب با زهست .

س ـ چطور؟ یعنی وسیله ای که بودید بین او وخمینی ؟

ج ـ مفصل آنجا هست بخوانید دیگر. میخواستم بلکه روابطشان را درست کنم حاضر نبود خمینی . یعنی اوفرستاد بختیار فرستاد عباسقلی را فرستاد با دکتر اعتبار را که من صحبت کردم یکی دوبار با خمینی دیدم حاضر نیست ول کردم . به بنی صدر گفتم تو دیگر این کار را تعقیب کن .

س ـ بنی صدر چه بود عقیده اش نسبت به بختیار؟

ج ـ خوب نبود با بختیار. او هم آن ایام دیگر با اینکه روابط شان خیلی خوب بود اما آن ایام بکلی داشت کم کم با بختیار روابطش تاریک شده بود حالا سببش چیست من نمیدانم چون دیدم که روی خوشی نشان نداد به اینکار گفت ،" خود بختیار هم تلفن کرده از من خواسته همچین چیزی را ، امانه وفلان ." اینها دیگر میدانستند حاکم دارند میشوند حاضر نبودند بگذارند بختیار بماند یا یکی که بوئی از رژیم شاه داشته سرکار بیاید . اینجور فکر میکنم .

س ـ آیا هیچ سمپاتی یا همکاری با مقدم مراغه ای داشتید؟

ج ـ نه ، من یکی دوبار دیدمش مقدم مراغه ای را . یادم هم نیست کجا ها دیدمش . یعنی نمیدانم کجا هاست الان . بله نمیدانم . دیدمش ، می شناسمش خوب امانه . آخرین بار کجا دیدمش ؟ بله تهران شاید دیدمش آخرین بار منزل یکی از .. بله تهران دیدمش . نخیر ، مقدم مراغه ای چیزی نیست . اینها وا ماندگان هستند ، وا ماندگان سیاست . مجاهدین مردمی هستند ، حرکت دارند ، از خوف مجاهدین خمینی آب نمیخورد آب خوش از گلـویش پائین نمیرود . نمیشود مقایسه کرد اینها را ، در اینکه مردند شکی نیست ، در اینکه مبارزند شکی نیست ، در اینکه فداکاری کردند شکی نیست ، در اینکه ایران را لرزاندند شکی نیست . یکی میگفت ، میگفت اگر من قدرت داشته باشم مجاهدین را کمک میکنم اما حکومت را بعد میگویم بدهند به بختیار. اینها مردند

ازنظرحرکت دادن خوب هستند اما ازنظرحکومت کردن دوچیزاست . آخرمیدانید آدم — وقتی میخواهدبجنگد قشون بایدشجاع باشد مرد باشد قشون شجاع لازم دارد . امابعد که‌جنگ تمام شددیگرآن قشون بد دردنمیخورد، قشون باید بنشیند توخانه دیگر، باید سیاست بیاید سرکار. من معتقدم کااین مجاهدین مرحله جنگی‌فنای رژیم راممکن است تشکیل بدهند قوی هستند. میزنند،میروندتووکشته هم میشوند وازبین میبرند . اماوقتی تمام شد خمینی دیگراین نمیتواند بیاید حکومت کند که این سیستم کافی است ایران . چقدرکشته بدهد؟ چقدراعدام ، اعدام ، اعدام ،اعدام ، اعدام. تو این کتاب " جمهوری دوم " هست که اعدام درایران برداشته میشود. عرض کردم این کتاب کتاب چیزاست دیگر، مثل اینکه کتاب ..

س — آیندگان .

ج — آینده‌است ، آینده‌ای است که شده که درآنجاحکم اعدام رابرمیدارند. بعدبا آن رهبرکه مصاحبه میکنند میگوید آقاکافی است ،آقا ۲۵۰۰ سال این مملکت اعدام دید نتیجه هم نبرد خوب بگذارید ۵۰ سال هم بدون اعدام ببینیم به کجامیرسیم . بکش بکش ، بکش ، بکش . بچه‌راآدم میخواهدبزرگ کند اینقدر جانش درمیآید. اولا ددارید شما ؟

س — نخیر .

ج — ندارید؟ حالا انشاالله اولادگیرت میآید آقااینقدرزحمت دارد بکن ۱۸ سال بکش ۱۸ سال بکش که‌آخرچی ؟ که آقااین مثلا" گفت " مرگ برخمینی " این گفت فلان ، خیلی سخت است نمیدانم چه‌هستند این وحوش هستند خداشاهداست این نظامهای ما ، بشرنیستند اه اه اه .

س — آیاهرگزخلخالی ویادیگران به‌شماگفتند چرا افرادی نظیرنصیری ویادیگررهبران رژیم شاه بدون محاکمه‌اعدام شدند؟ هیچ صحبتی خلخالی هرگزباشماکرد؟

ج — محاکمه که‌کرد .

س — ولی نصیری راکه محاکمه نکردند .

ج - چرا، همانجا یک محاکمه کوچکی کردند کشتندش.

س - این حتی محاکمه اسلامی هم نبود.

ج - چرا، یک دوساعتی به آنها محاکمه کردند، یک سه چهارساعتی محاکمه کردند. ولی خوب نصیری که ساواک بود ازنظرهردولت انقلابی میآمد می کشت اورا اما خوب هزاران نفررا کشتندکه اینها نباید اصلاً محاکمه میشدند نباید کشته میشدند. نه، محاکمه کوچکی کردند. محاکمه‌ای نبود اینها میگفتند بایستی ما مخالفین را ازبین ببریم. خلخالی گفت، "آن سپهبد ربیعی مردمن فقط اورا دیدم. دوتا مرددیدم دراینها، یکی سپهبد ربیعی،" نیروی هوائی بود نمیدانم چه‌بود، " یکی پاکروان. ربیعی گفت آقا چرا اینقدرمعطل میکنی میپرسی ازما،" همین است که با نصیری کشتش فکر میکنم همین توی محاکمه،" گفت آقا اینقدرسئوال وجواب نکن. ما اگرقدرت دستمان میآمد شماها را میکشتیم معطل تان نمیکردیم. حالا هم شما قدرت دارید باید ما را بکشیددیگر وقت را معطل میکنید تومیخواهی ما را بکشی بکش دیگر. این راکردید آن راکردید این حرفهای بچه‌ها است. گفت باکمال شجاعت." یکی هم گفت سپهبد پاکروان را دیدم. گفت باکمال شجاعت گفت،" ابدا " هرچه‌درزمان قدرت من شده است که‌درسازمان بودم من انجام‌دادم. تمام مسئولیت با منست وباشاه نیست." آخر میدانید آنوقت شاهی هم نبودوازبین رفته. گفت،" تمام را من انجام دادم روی ایمان به‌مملکت ومسئول من هستم وهیچ افرادمن مسئول نیستند." گفت،" خوشم آمد ازاین مرد."

س - خلخالی گفت؟

ج - بله. گفت،" دومردمن دیدم یکی ربیعی یکی.." من ازخودخلخالی شنیدم.

س - اینها را خلخالی محاکمه‌کرد؟

ج - بله. محاکمه‌نیست سئوال جوابی کردند کشتند دیگر.

س - همان دیگر.

ج ـ بله مثل هویدا . هویدا را اصلا" وقتی بردند بیرون خیال کردآزادشده .

س ـ بله میفرمودید . راجع به ..

ج ـ بله همین دیگرتمام شد .

س ـ درمورد هویدا چه ؟

ج ـ هیچی ، هویدا را گفت برد بیرون آن غفاری کشتش اصلا' به محاکمه هم نرسید .

س ـ هادی غفاری .

ج ـ گفت ،" بفرمائید بیرون کارتان دارم ." وقتی بردش خیال کرد که آزادشده ، گفت ،" عجب ، واقعا " من عدالت جمهوری اسلامی راالان فهمیدم ." بردش آن پشت زد کشتش .

س ـ کی گفت ؟ این را خلخالی گفت ؟

ج ـ بله ،بله . هادی غفاری زدکشتش .

س ـ هیچ صحبتی مثلا" مفصل درمورداینها میکرد ؟

ج ـ نه ، من نمیپرسیدم زیاد . همین چیزهائی که میگفت گاهی ، من نمیپرسیدم چون همه را خودش توروزنامه ها ،میگفت این چرت وپرت ها را من ازیک . میگفت پول زیاد حاضرشدبه من بدهد میلیونها ، میلیاردها .

س ـ یعنی برای اینکه آزادبشودهویدا ؟

ج ـ بله ، حالا راست میگفت یانه دیگرچی . دروغ هم که همه زیادمیگویند .

س ـ ولی خوب چونکه درمورد ربیعی وپاکروان آن حرفها را زده بود شایددرمورد ..

ج ـ خوب بله ، حالا ممکن است یکی دریک چیزی راست بگوید دریک چیزی .. هیچ دلیل نیست این آدم ..

س ـ یعنی شما فکرمیکنید ازهویدا بعید بودکه طلب بخشش بکند ؟

ج ـ نه ، حاضربودپول زیاد به شیخ صادق بدهد . میگفت میلیونها میخواست به من بدهد ، پانصدمیلیون .. یادم نیست یک مبلغ خیلی زیادی که من اوراآزادش کنم . که

خوب گفتم احمق این را میگرفتی اگر واقعاً " مخلص بودی میدادی برای بدبختی های مملکت این پول ، او را هم میگذاشتند یکجا حبس ابد . چه فایده دارد حالا بکشند هویدا را . این صحبت هائی است که یادم نمیماند آدم یک حرفهائی میزند .

س ـ واقعاً " خلخالی یک نفرت شخصی از این افراد داشت ؟

ج ـ سیستم دوتا بود دیگر . نه دیگر خوب او هم زندان بوده ، تبعید بوده ، کتک خورده از اینها ، مخالفند دیگر . حالا یکنفر هم بیاید سرکار ضدخمینی باشد اینها را بگیرد میکشد دیگر اگر آنجوری بیاید سرکار روزور . ممکن است هم با آنها هم تماسی نداشته باشد اما نفرت بوده دیگر . خوب افرادی که نفرت داشتند نسبت به رژیم شاه خوب این هویدای بهائی ۱۳ سال نخست وزیر ، آنهمه کارها در زمانش شده دیگر هست نفرت ها هست . مثلاً" نفرت ها وقتی تجلی میکند که آدم قدرت داشته باشد . یعنی همین الان شما ممکن است نسبت به عده ای نفرت داشته باشید اما نمیدانید وقتی قدرت دستت آمد میگوئی پدرسوخته حالا حسابش را برس . یعنی الان آن نفرتی را که شما نسبت به شیخ اکبر رفسنجانی ممکن است داری خیلی کمتر از آن وقتی است که رئیس محکمه ای بشوی که شیخ اکبر را میخواهی محاکمه بکنی . برای اینکه آنوقت پرونده جلویت میآید و تمام آنکارها را میبینید ویکدفعه ۱۵ سال نفرت متراکم میشود در دل آدم و یکدفعه تصمیم میگیرد .

س ـ چه مقایسه ای بین انتخابات مجلس در زمان شریف امامی و انتخابات در ..

ج ـ هیچی ، همش فرمایشی است .

س ـ هم مال زمان حاضر

ج ـ بله ، با این فرق که این دوره اوباش بیشتر بود تا آنوقت ، باز آنجا چهارتا آدم حسابی بود در آن ایام ، اینها یک آدم حسابی هم توی اینها نیست . بله ، حالا با استثنای آقای بازرگان .

س ـ چه موقع ایران را ترک کردید ؟

ج ـ من شاید ۵ سال .

س - ۱۹۸۰؟

ج - بله . کی انقلاب شد؟ ۷۹ ؟

س - ۱۹۷۹ بله .

ج - بله من ۲ ژوئن ۱۹۸۰ ، عجب چه روزگار میگذرد مثل اینکه دیروز بود .

س - درست میشود ۵ سال .

ج - ۵ سال و ۲ ماه بله

س - نه ، ۵ سال است امروز ۱۷ ژوئن است .

ج - ببخشید ، ۲۰ مه .

س - ممکن است یک توضیحی درمورد تاریخ وفعالیتهای مجلس عالی اسلامی کالیفرنیا بدهید درمقامی که درحال حاضر هستید؟

ج - آهان این مجلس برای این تشکیل شد که در اینجا یک تشکیلات اساسی درست کنند بعنوان اولا" مسجد وسالن کنفرانس وکتابخانه اینها که این از یکطرف که ویکی یک سانتری درست کند برای علوم اسلامی یعنی Center For Islamic Studies این اصل برنامه است که متاسفانه همه آن الان خیلی کند دارد پیش روی میکند برای اینکه افرادی که باید همکاری بکنند با ما یک عده شان اینجا نیستند یک عده شان هم بایستی که امکانات زیادی لازم دارد که این امکانات باید از منطقه خلیج بشود که الان آنجا جنگ زده است وما دستمان بسته است .

س - کی این مجلس بنا شد این ..

ج - این از ۷۸ تاسیس شد بله ، که همینطور الان خیلی ضعیف فعالیت دارد منتها انتظار اعضایش اینست که ببینیم وضع منطقه اگر آرام بشود یک سفرهائی بکنند بتوانند اعضاء پیدا بکنند بتوانند کمکهائی بگیرند ، برنامه هائی داشته باشند .

س - چندتا عضو درحال حاضر دارد؟

ج - عضو رسمی اش که پانزده تا است اما خیلی صدتا دویست تا همینطور میآیند عضویت

می طلبند .

س ـ مثلا" افرادشهریه ..

ج ـ نه ،بعضی هاکمکهائی میکنندبرای اداه اش .

س ـ هیچ درسی برنامه ای چیزی این center نـدارد؟

ج ـ نه‌ندارد هنوز، نه نداردهنوز. ندارد برای اینکه جاندارد اینها موقت است همه آن . جائی باید خریده‌بشود جائی باید درست‌بشود .

س ـ یعنی همه اینها امیدش هست ؟

ج ـ پـروژه‌اسـت ، plan است .

س ـ یعنی ازوقتی که این مجلس‌تاسیس‌شده ، این موسسه پایه‌گذاری شده هیچ برنامه ای برای مردم نداشته ؟

ج ـ برنامه اش‌خیلی کم بوده برای اینکه اساس آن کاری که‌ما داشتیم آنقدروسیع است‌که کارهای کوچک راندارد اقدام میکند. مسجداساسی یک سالن کنفرانس ، یک کتابخانه مفصل ، یک دانشکده‌ای بسازد. خوب‌میدانید این کارها کاربزرگی است دیگر آنوقت این بیاید وقتش را نمیگذراند توی آن برنامه کوچولو، کاربزرگ هم نمیشود لذاآدم هم ازکارکوچک میماند هم ازکاربزرگ .

س ـ حالا شما این همینطورادامه دارد تا ..

ج ـ تاببینیم انشاالله بله . سفری بایدبکنیم باید آن بعضی اعضاء نیستنداینجا باید بیایند رفتند سعودیه آنجا مشغول یک کارهای پردخلی برای خودشان پیداکردند ول کردند یکعده‌ای خلیج هستند بایدآنها راببینیم، ببینیم به کجا میرسید باخداسته

س ـ اگرشمادرمقام رهبری درقدرت‌بودید فرض‌کنید درحال حاضردرایران ورژیم عوض میشد چه عکس‌العملی بااین رهبران جدید میکردید؟ اعدامشان میکردید؟

ج ـ نه‌والله ، میگذاشتمشان ، همانطورکه توی کتابم نوشتم، توی چیزهای اجباری دیگربااعدام خسته شدم. من اگرقدرت‌دستم بیاید اینها را .. یعنی آخراین باز

این دوجورمیشود. یک وقت هست قدرت دست آدم میآید بعنوان استبداد یکوقت قدرت دست آدم میآید بعنوان دموکراسی. اگردموکراسی باشدکه من هیچ کاره ام. درحکومت استبدادباشد فرض کنید حالا آمدیم انقلاب شد گفتند شما هم هرچه بگوئید ما گوش میکنیم من دیگرنمیکشم خسته شدم چه فایده دارد. وانگهی چی اینها راآدم اعدام بکند برای چهل هزارآدم چهارتاآدم اعدام بکند. اصلا" عدالت نیست. خمینی چهل هزارآدم ـ کشته یک روح کثیف یک آدم را آدم برای چهل هزارروح بگیرد. نه، اینهارا باید گذاشت یک کمپ اجباری درست کردآنجا، اردوگاههای کار گذاشت شان آنجا تا زنده هستند خودش کافی شان است اینها را نبایدکشت کاربکنند. خمینی راکاربکنند ظرف بشورند، غذا بپزد آن یکی لباس بشورد، برو آبریزگاه پاک کند، توآلت پاک کنند. این کارها را به آنها بدهند تا وقتی بمیرند. شیخ اکبررفسنجانی اینها مجرمین جنگ. چیست کشتن یک چیزی میزنی راحت میشود میرود تق تق. بگذارش آنجا اولا" اعدام نمیکنی بعدهم هست بعدازه۱ سال ۱۵ سال هرروز هزاربارمیمیرد وزنده میشود. کافیست خونریزی. اینهاآرزوست. توکتابم "جمهوری دوم" کهایده وآرزوست البته ایده های خودم رانوشتم لذا مسئولیت باخودم است درآنجا هم نوشتم که اینها را بایدگذاشت درهمان اردوگاه اجباری تازنده هستند کاربکنند بعدهم که مردند چالشان کنند برود.

س ـ دکترموسی میخواهم ازشما سئوال بکنم راجع به این افرادی که اسم شان را ـ برایتان میخوانم اگرخاطراتی درذهن تان هست خواهش میکنم بیان بفرمائید و نظریاتی که راجع به این افراددارید. شخص اول آیت الله کاشانی است، سیدمحمد..

ج ـ حاج سیدابوالقاسم.

س ـ حاج سیدابوالقاسم بله.

ج ـ خوب آیت الله کاشانی یک مردمبارزی بودکه همه میشناسندش دیگر. باانگلیس ها درعراق جنگید بعدآمد درایران. انگلیس ها چندبارزندانش بردند وقتی که ایران

اشغال بود. بعدشاه دوسه بارزندانش کرد ازسران نهضت ملی بودونفت را ملی کرد. بعد با مصدق مبارزه کرد بعدهم دیگرفوت کردورفت.

س ـ ازتجربیات شخصی خودتان که با اوداشتید ممکن است یکی دوتا بیان کنید؟

ج ـ مردخوبی بود آقای کاشانی منتها آدم ساده ای بود بچه هایش تحت تاثیرش قرار میدادند. خیلی ساده بودوخیلی زود تحت تاثیرقرارمیگرفت.

س ـ شما شخصا" با اوملاقات داشتید؟

ج ـ خیلی زیاد اصلا" خیلی دوست بودیم خیلی. آدم ساده ای بود آدم وخیلی زودمیشد اوراتحت تاثیر قرارداد. آدم وطنپرستی بود آدم مخلصی بود با انگلیس ها هم خیلی بدبود اما یک آدمی بودکه زودمیشد تحت تاثیرش قرارداد وبچه ها خیلی دراونفوذداشتند.

س ـ بچه های خودش.

ج ـ بله.

س ـ دراین ملاقاتهائی که داشتید هیچ صحبت هائی راجع به اوضاع ایران واوضاع ..

ج ـ همش کارسیاسی بود. یک آدمی بودکه راجع به ایران صحبت میکرددیگرهمش، مشغول مبارزه بود آقای کاشانی همیشه. همیشه با حکومتهای وقت طرف بود، همیشه با حکومتهای وقت..

س ـ دلیل اینکه این سئوال رامیکنم اینستکه میخواهم ببینم که یکی ازخاطراتی که خودتان با او داریدبخاطرتان هست؟ یعنی صحبتی که کردید، مطلبی که درذهنتان مانده؟

ج ـ همه چیز، من یادم هست ۱۰ سال با اومربوط بودم، همه چیز. مثلا" یادم هست یک وقتی گفت،" به من گفتند بیا شاه بشو گفتم نه."

س ـ کی به اوگفت؟

ج ـ همان ایامی که شاه ضعیف بودومصدق قدرت داشت. آن ایامی که کاشانی قدرت داشت. گفت،" ده بار به من میگویند بیا شاه بشو، من سلطنت نمیخواهم."

س ـ کی به اومیگفت؟

ج ـ اطرافیانش. یک آدم اینجوری بود یک آدمی نبودکه..

س ـ علما میگفتند؟

ج ـ اطرافیان داشت خودش، اطرافیان داشت تشکیلات داشت. کاشانی یک آدم عادی که نبود میگفت، " میآیندبه من پیشنهادمیکنندبیا شاه بشو ومن میتوانم شاه بشوم من نمیخواهم سلطنت، من میخواهم همین طلبه باشم وخدمت بکنم." ازاین جورحرفها.

س ـ نواب صفوی ؟

ج ـ آدم دیوانه خونخوار.

س ـ شخصا" ملاقاتش کردید؟

ج ـ کاملا" میدیدمش. نجف طلبه بودمی شناختمش. بعددراردن من درکنفرانسی بودم اوآمدآنجا. درتهران یکی دوبارخانه من آمده،بود کمک میخواست.

س ـ شما راجع به عقایدوافکارش؟

ج ـ هیچی، عقایدافراطی آدمکش. خودش سفیه بود، آدم غیرطبیعی بود.

س ـ دربرخوردهائی که بااوداشتید؟

ج ـ هیچی ،خیلی باملاحظه میآمد به اومیگفتم این کارها صحیح نیست نصیحت میکردم گوش نمیکرد. گفتم این حرفها چیست میزنی اصلا" چون نجف طلبه بود آنوقت ایامی که مابودیم.

س ـ یعنی باآقای خمینی همین الان ؟

ج ـ باآقای خمینی ... نه نجف اه.. مال چهل سال پیش میگویم ماجوان بودیم بچه بودیم این نجف بودمی شناختمش، دیده بودمش توشط کوفه میرفتیم شناکنیم اومیآمد آنجا شنا میکرد. یکی ازبستگانش را ما می شناختیم بوسیله آن بستگانش یک طلبه‌ای بودآنجا بعدهم .. آنوقت معروف نبودکه چیه ازآنوقت می شناختمش. بعدشد نواب صفوی. بعدمیآمددوسه بارخانه من آمد کمک میخواست حتی ازما ومن میگفتم که این کارهای تو صحیح نیست این افکاری که داری خوب آدم متحمس و

عنیفی بود.

س - چه میگفت وقتی راجع به..

ج - آدمی بودکه اسلام میگفت همه‌چیز اسلام است وبایداسلام پیش‌برود باکشتن، با زور، تروریست، اسلام بازور. حکومت اسلامی، پیاده‌کردن اسلام صددرصد وچون حکومتها قبول نمیکردند بایدبازورحکومت راگرفت. زورهم که نداشتند دست‌به ترور میزدند.

س - وقتی که‌شما باعقیده‌اش مخالفت کردید..

ج - هیچی، هیچی میگفت نخیراین درست است.

س - اوعقیده‌خودش راتحمیل میکرد.

ج - بله، صحبت میکردیم حالا ازمن که نمیخواست‌که بااوهمکاری کنم میآمد می - گفت ماکمک میخواهیم وفلان. به‌ما کمک کنید. گفتم چه‌کمکی به‌توبکنیم. من اصلا" مخالف بااین طرزتفکیر تروری هستم واصلا" معتقدنیستم به‌اینکه اسلام حکومت دارد. نیست همچین چیزی. نیست جاهل هستند اینها، اینها جاهل های متعصبی هستند که یکی ازآنها ابن ملجم بودکه‌علی ابن ابی طالب راکشت یکی هم اینها هستند. تمام این بلاهائی که‌دردنیا میشود ازدست‌تروریست ها همین است دیگر، اینجورفکرمیکنند همین جوربه عنف به‌فشاروبه زور.

س - مظفربقائی؟

ج - مظفربقائی رامن آشناهستم امانه اینکه.. ایده‌اش راکه‌همه‌میدانند اویک آدم حزب‌کارگران داردواینها. یک آدم خیلی پاکی است نمیدانم زنده‌است‌یانه، یک آدم پاکی بود، یک آدم درستی بود ویک‌آدم سرسختی بود ودرایده‌های خودش خیلی نترس خیلی شجاع.

س - برخوردشخصی بااوداشتید؟

ج - چرا، میدیدمش منزل آقای کاشانی میدیدیم ویادرمجالس میدیدمش خیلی پیش

بیست وهفت هشت سال پیش . یک مرد باکاراکتری بود اگرهست خدا سلامتش بکذارد شاید هم باشد اما مریض است .

س ـ عباس مسعودی ؟

ج ـ یک روزنامه‌نگاری بود مصلحت‌طلب هرچه شاه به اومیگفت انجام میداد. تمام همش این بودکه اطلاعات بهترین روزنامه‌ایران بشودو همین هم شد. چیزی نبود کاراکتری نداشت ، کاراکترش فقط این بودکه مصالح خودش وروزنامه‌اش را پیش ببرد سناتوربشود برادرهایش وکیل بشوند. چیزی نبود معامله‌گربود کاسب .

س ـ دربرخوردهای شخصی که بااوداشتید هیچ خاطره‌ای دارید؟

ج ـ هیچی ، هیچی خاطراتی نیست عباس مسعودی .اینهاکسی نیستندکه خاطره..

س ـ یعنی خاطره‌ای که‌شما ممکن است .

ج ـ چیزی نیست ، هیچی چیزی نیستند. همین افرادعادی هستند.

س ـ بله ، ولی یادم میآید که گفتید درجریانات ۱۵ خرداد

ج ـ بله ،چون روزنامه‌نگاربود ، رفتیم خانه‌اش ، اوباشاه رفیق بود میخواستیم مثلا" برود باشاه صحبت‌کندکه راهی برای اسکات این خونریزی پیدا بشود. همین افرادعادی .

س ـ ژنرال تیموربختیار؟

ج ـ سپهبدتیموربختیارکه‌معروف بوددیگر رئیس سازمان امنیت بودوبعدمعاون نخست‌وزیربودوبعدهما زمبازین شاه شدوآمدبه‌عراق وبعدمنهم درعراق بودم وبااوآشنا بودیم رفیق بودیم میرفتیم میآمدیم . یک مردباکاراکتری بود، مردراستگوئی بود مردی بودکه میشد به او اعتماد کرد بااینکه نظامی واقعا" سن سیرددیده بود، در سن سیرتحصیلاتش راکرده‌بود.

س ـ چراباشاه مخالفت‌کرد؟

ج ـ ازکارانداختنش ، رتبه‌های ژنرالی اش راگرفت ، اختلافات‌خصوصی پیدا میشود

بعدمیافتدبه اختلاف سیاسی . میدانیددرایران غالب اختلافات سیاسی اول ازاختلافات شخصی شروع میشود.

س ـ درملاقاتی کەگفتید اوباآیت‌الله خمینی داشت وشما هم حضورداشتیدممکن است یک مقداری توضیح بدهید؟

ج ـ نه هیچ عادی بود خیلی کورتوازی هیچ صحبت‌سیاسی نشد احوالپرسی .

س ـ چراآمد آیت‌الله خمینی راببیند؟

ج ـ خوب اودرعراق بود خمینی هم درنجف‌بود میخواست ملاقاتی بکندکه بگویندبختیار هم باآقای خمینی روابط دارد. خوب‌بود برایش‌دیگر. آن ایام هم خمینی اسم داشت ، عنوان داشت‌وجهه داشت .

س ـ دکترعلی امینی ؟

ج ـ اورامیشناسم سی سال است‌میشناسمش . دکترامینی یک‌آدم سیاستمدار پرجرف است . بله هست‌دیگر. چه‌بگویم راجع به امینی هست .

س ـ خاطراتی کەدرذهن دارید؟

ج ـ خاطرات‌زیاد. رئیس‌الوزرا بوده ،مبارزه‌بااوکردیم.

س ـ چه‌مبارزه‌ای ؟

ج ـ خوب‌وقتی که نخست‌وزیرشد مجلس‌راتعطیل کرد بااومبارزات‌کردیم ، مبارزه‌های زیاددداشتیم بااو. یک‌آدمی است ، آدمی است‌که آنچه‌میتوان گفت امین است ، آدم دزدی نیست‌ودلش‌میخواهدکه برای مملکت‌کاربکندوقابل تفاهم است .

س ـ ولی ازمبارزاتی که بااوداشتید دروقتی که

ج ـ مابااومبارزه‌میکردیم چون مجلس‌راتعطیل کرده‌بود وانتخابات‌نمیکرد میگفتیم توقانون اساسی راتعطیل کردی ، سروصدامیکردیم توروزنامه .

س ـ شخصا" میرفتید پیش‌او بااوراجع بەاین

ج ـ چرا ، شخصا" میرفتیم ، اجتماعات‌میکردیم ، وکلای قدیم راجمع میکردیم.

روزنامه‌ها برعلیه‌اش مینوشتیم مفصل خیلی زیاد است آن تفاصیلش . چون با هرکدام ازاینها یک عالمی است اگر من بخواهم بگویم آن خودش هفتاد من کاغذ میشود این که تمامی ندارد .

س - یک مقدار توضیح دهید .

ج - نه ، چون ۳۰ سال روابط با یکی .

س - خوب یک مقدار . .

ج - حالا ما رفیقیم ، ۳۰ سال . ۳۰ سال که خیلی نوسان داشته . گاهی مخالفت سیاسی گاهی همکاری ، گاهی کمکش میکردیم .

س - مطالبی راکه با او موافق بودید چه بود؟

ج - همین ایام خمینی فرض‌کنید . خوب ، آرامان تقریبا " موافق بوده اینکه باید مبارزه کرد با خمینی .

س - ولی آن زمانی که نخست وزیربودوداریران حکومت میکرد؟

ج - نه مخالفت‌کردیم برای اینکه خیلی کارهای قانون اساسی را تعطیل کرد ، حرف زیادزد کارهای بیمعنی زیادکرد . مفصل است آن دیگرتاریخ میشود خیلی با او مبارزه کردیم .

س - دکترمهدی بازرگان ؟

ج - نه ، من یکبار دیدمش فقط درهمان بیمارستان . دیدن خمینی رفته‌بودیم او هم آمدآنجا . وقتی که خمینی دربیمارستان قلب بستری بود ما رفته بودیم دیدن خمینی آقای بازرگان هم آمـــد آنجا یک یکساعتی آنجا صحبت میکردیم .

س - اسدالله علم ؟

ج- رئیس الوزرا بود او مردرفت حالا دیگر . اوهیچی پیشخدمت شاه بود . پیشخدمتی بود نوکر مثل همین میرحسین موسوی نسبت به‌خمینی . خودش پدرش شوکت الملک یک آدمی بود ، آقازاده‌بود اما اودیدیم نوکر است بی ارزشی که تحصیلاتش را دانشکده

کشاورزی را دیده‌بود. تمام سرمایه‌اش این بودکه رفیق شاه است. چیزی نبود. وقتی که رئیس‌الوزرا شدمن به‌شاه پیغام دادم‌که بزرگترین اهانت را به ملت ایران کردیدکه این را نخست‌وزیرکردید.

س - چرا؟

ج - این مال ریاست‌الوزرا نبود.، این پسره‌پیشخدمت بود مال نخست‌وزیری نبود مثل میرحسین موسوی. اینها نخست‌وزیرنیستند اینجا پیشخدمت هستند. وقتی آدم پیشخدمت‌خودش را نخست‌وزیربکند مثل کی است آن کالیگولا استکه‌اسب خودش را صدراعظم کرددررم؟

س - کالیگولا

ج - آهان مثل کالیگولاست، همچین هستنداینها.

س - شما دراین نامه‌هائی که‌به‌شاه مینوشتید صرفا" بعنوان یک نماینده مجلس یایک شهروندخصوصی نامه‌مینوشتند؟ تحت چه‌عنوانی به‌شاه..

ج - نه ازکجا؟

س - این نامه‌ای که‌فرمودید الان به شاه نوشتید.

ج - پیغام دادم نه نامه‌ننوشتم تومجالس صحبت میکردیم.

س - به‌کی پیغام دادید؟

ج - نشسته‌بودیم، آن رفقایش‌بودند آنجا. درایران میدانیدکه اجتماعات زیاد میشوددیگر. بحث هستند دیگرمی نشینیم هرروز یک جا میرویم. سناتورهست، وکیل هست وکیل گذشته هست، رفقای شاه‌هستند، بهبودی هست. یادم نیست زیاد میدانید این اجتماعات. گفتم آقابه‌شاه بگوئید که بزرگترین اهانت است به ملت‌ایران. یا همینجوری گفتم بزرگترین اهانت به‌مردم ایران شده‌است‌که این مردیکه را رئیس‌الوزرا کردید. گفتم درتاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران همچین اهانتی به‌ملت‌ایران نشده این حرف را زدم.

س - چرابرداشت شخصی تان ازعلم..

ج - آدم پیشخدمتی بود، آدم بی ارزشی بود nothing .

س - ولی اینطورکه معلوم است شاه خیلی بهاو تکیه داشت ازنظرفکری و کـــاری

ج - هیچوقت ، هیچ کاره بود هرچه‌بود شاه بود. اوراآوردکه خودش‌حکومت‌کنـــد .
این اصلا" رئیس‌الوزرائی نبود .

س - احمدآرامش ؟ ببخشید بفرمائید .

ج - وقتی که منصوررا کشتند هویدا گفت :

من و دل گـــرفداشدیم چه‌باک　　　　　　غرض‌ازاندرمیـــان سلامـــت‌اوســت

اینها که چیزی نبودند. آرامش یک آدمی بود وزیر بود بعدباشاه‌مبارزه کرد بعداعلام جمهوریت‌کرد گرفتندکشتنداورا ، زندانش‌کردند کشتندش .

س - شما چه‌جورمی شناختید اورا ؟

ج - دوست‌ما بود، میدیدیمش‌زیاد درمجالس‌میدیدیمش خیلی آدم تندی بود .

س - ازلحاظ حزبی درچه‌مرحله‌ای بود؟

ج - حزب‌نبود نه . خوب‌تشکیلاتی داشت‌ضدشاه بود. خواهرشریف‌امامی هم زنش‌بـــود ویک آدمی بود خدا رحمتش‌کند. چندبارزندانش‌کردند بعدوادارکردند زن ازاوطـــلاق گرفت ، شریف‌امامی وادارکردخواهرش‌را . بعدهم کشتندش‌دیگردربیمارستان بلائی سرش آوردند مرد . زندانش‌کردند.. بهرحال مردنه‌اینکه حالا کشتن رسمی گفتند سمـــی نمیدانم بلائی کاری سرش‌آوردندکه مرد یاازبس‌فشاربه‌اوآوردندکه‌مرد .

س - شما توی خودجلساتی که‌خودش ترتیب‌میداد

ج- منزلش‌رفتم یکی دوبار یاتوی اجتماعات‌منزل دوستان نه آنجورتشکیلات‌آنجـوری نه اومصاحبه میکردگاهی ، خبرنگاران راجمع میکردیک‌چیزهائی میگفت که‌بایدایران جمهوری بشود یاتلگرافاتی میزداینجاوآنجا . حالا یادم نیست‌تفاصیلش چون برگشت‌به ۲۵ سال عقب‌است . اینها هرچه‌میپرسید مال ۲۵ سال پیش‌است چیزی است‌که خیلی تـو حافظه‌ها باید بگردم آن لاها را .

س - امیدوارم که این خاطره‌هابرگردد، بعضی هایشان خوب‌باشد. ناصرخان قشقائی ؟

ج ـ آهان خدا رحمتش کند . ناصرخان اینجا بوددیگر درلاس وگاس بود میدیدیمش ، دوستمان بود . خوب ، بعدهم آمدایران دیدمش بعدازانقلاب ، مبارزه‌کرده‌بودباشاه سالهـــا درتبعید بود . بعددرزمان این حکومت برگشت به‌ایران . روابطش دوباره باخمینی بهم خورد که میدانید جنگید ، پسرش عبدالله درهمانجا فوت کرد درهمان قضایای درایام جنگ پارتیزانی که با دولت داشت . خودش هم فرارکردآمداینجا وبعدهم برادرش را کشتنـــد .

س ـ شما اینجا با ایشان ملاقات کردید؟

ج ـ همیشه میدیدمش ، بله برگشت دیدمش . درتهران دیدمش قبلا" میدیدیمش درایامی که با شاه مخالف بود . مردی بود ، خدا رحمتش کند ، خوب گاهی هم دروغ میگفت .

س ـ درچه موردی ؟

ج ـ دروغ میگفت گاهی دیگر که‌سیاستمدارنباید دروغ بگوید متاسفانه .

س ـ شما ذائقه‌ما را تحریک میکنید بعد

ج ـ نمیدانم حوادث زیاداست ، خلاف مثلا" بگوید . میدانید درسیاست این نقصش بود خدا رحمتش کند حالا که دروغ میگفت گاهی .

س ـ هیچکدام ازآن دروغ ها درخاطرتان هست ؟

ج ـ بله حالا مرد دیگر .

س ـ خوب بگوئید حالا یک موردی را .

ج ـ نه یادم نیست تفاصیل میدانم خلاف میگفت زیاد . مثلا" یادم میآید عجیب است یکوقتی توروزنامه‌درایران نوشته‌بود ، " دکترموسی به‌من گفت بیا به‌عراق ماهرچـــه میخواهی به‌تومیدهیم بعدمن شرط کردم که‌خوزستان را چرا عربی میگویند عربستان آنها نگویند ." آهان ، "من گفتم نه تاسیاست عراق نسبت به‌خوزستان واضح نشده .." ایـــن مال زمان شاه . تمامش دروغ بود اصلا" نه من به اوگفتم بیا نه‌گفتم بیا کمکـــت میکنیم نه همچین حرفی زد . خودش چسبیده‌بودکه من میخواهم بیایم عراق . دروغ هیچی توروزنامه نوشته‌بود علنی توی تهران که‌من بودم . بعدرفقا گفتند تکذیبـــش

کن . گفتم حالا پیرمرددلش به این خوش است که یک چیزی برداشته نوشته اسم ما را هم برده . با ما خیلی دوست بود ادعائی نداریم ولش کنید .

س ـ ولی آمدعراق آنوقت پیش شما ؟

ج ـ نیامد اصلا" نخیر . ایامی که ما عراق بودیم وبختیار بود وآن حرفها بود خودش گفت ، " میخواهم بیایم ." گفتیم بیا . بعدتوروزنامه نوشته بودکه ، خاطراتش را ، آره دکتر موسی گفت بیا عراق ما را دعوت کردوگفت بیائید اینجا وهمه چیزبه شما میدهند مـــن شروطی کردم . تمامش دروغ همش خلاف واقع . خلاصه ازاین چیزها داشت زیاد خدا رحمتش کند . خوب یک کارهای دیگرهم بودکه حالا رفت مرددیگر ولش کنیم بیچاره را .

س ـ ولی بعنوان یک رهبر . .

ج ـ نه رهبرنبود . اگر رهبربودکه فرارنمیکردبیاید . میماندآنجا وبا داشتن آنهمـــه امکانات . نه بعنوان رهبرنبود .

س ـ واقعا" مابین قبیله قشقائی طرفدارزیاددا شت ؟

ج ـ البته خان بوددیگر ، پسرا میرصولت الدوله بود نه دیگر یقینا" خوب خان مهـــم است . اما رهبرکه بتواند اداره کند . خوب یک مقداری هم جنگید امانتوانست تاآ غـــر چیز رهبری یک چیزدیگری است . مردی بود بهرحال خیلی زحمت کشیدبیچاره ، نه ایـــن راهم باید ازانصاف دورنداریم ، خیلی . عمری را به بیچارگی گذراندو ۳۰ سال تبعید خیلی جان کنـد واقعا" اینها هم هست . حالا آدم باید . . بله ۳۰ سال . خوب می ـ توانست بیاید ایران وبسازد ونوکرباشد . حاضرنشد وزندگانی تبعیدی وبدبختی ،خیلی بیچارگی کشید تحمل کرد . خدا رحمتش کند .

س ـ داریوش فروهر؟

ج ـ نه ، من اورافقط همان دوسه باردیدمش دوباردیدمش وقتی که وزیربود .

س ـ چه جورآدمی بود ؟

ج ـ یک آدم احمق .

س ـ ازنظرسیاسی یا . .

ج ـ بله ازهرنظر. چیزی نیست که آدم بتواندفکرکندکه یک مردی بود که تفکر.. آخر میدانید آدم یکنفرهست که مثلا" میگوید این آدمی است فکری دارد، کاراکتری دارد خوب مثلا" امینی حالا یک فکری داردیک کاراکتری است یک آدمی است آدم عادی نیست. میشود گفت علم باامینی مقایسه زمین تاآسمان است یک آدمی است. این نه هیچ است.

س ـ یعنی برداشت شخصی تان از

ج ـ یک آدم عادی. آدم عادی که وزیرشده عادی آخراین افرادعادی هستند. اینها اکثرشان افرادعادی هستند، افرادعادی چیزی نیست که آدم.. یعنی عادی.

س ـ امام موسی صدر؟

ج ـ بله، امام موسی خوب یک آدمی بود خدارحمتش کند. امام موسی راازبچگی می ـ شناسم من. رفت لبنان وکارهائی کرددرلبنان وحرکت دادشیعه را. درلبنان خوب خدماتی کردواقعا"، شیعه راازآن گمنامی آوردبیرون. منتها یک آدمی بود خدا رحمتش کند خیلی خودخواه بود وروی همان حس خودخواهی وجاه طلبی دست زدبه یک کارهائی که نباید میزدوهمان مشکلات برایش درست کرد. مثلا" همان شاخه امل درست کردوکارهای تروریست وفلان که بعدازقذافی پول گرفت وبعدرفت مهمان قذافی شدوآنجا دیگر قذافی، نمیدانم، سربه نیستش کرد چه کارش کرد. تجاوزازحدود کرد یعنی میدانید تجاوزازرهبری کرد نماند دررهبری. رهبری باعنف ورهبری باکارهای پارتیزانی این مال رهبری روحانی نیست، این مال یاسرعرفات است، حالا هم که نمیدانیم کجاست چه شده.

س ـ بین موسی صدرونواب صفوی شما

ج ـ نه خیلی فرق است زمین تاآسمان. اصلا" نمیشود مقایسه کرد اما خوب موسی صدر دراواخرهمین کارها راداشت میکرددیگر یک عده ای راداشت تربیت میکردوفلان برای کارهای نظامی وهمین امل رااوپایه گذاری کرد. خوب، یک آدم روحانی

که رهبری دارد میکند باید همش رهبری روحی باشد و دیگران این کارها را بکنند نه اینکه خودش شخصا ". بعد آن پولها را میگرفت از اینجا و آنجا . از قذافی پولها را گرفت که ، از قراری که میگویند حالا که ما خبر نداریم .

س - ولی شما شخصا " ملاقاتش کردید؟

ج - بله ، بزرگ شدم با او اصلا" ، صدبار آقا موسی دیگر .

س - پسر باقر صدر است ؟

ج - نخیر ، عموزاده هستند . بله با هم اصلا" خیلی دوره هستند . خواهر آقا موسی زن آقا سیدباقر صدر است . پسر نیست نه سنش هم شاید از آقا سیدباقر بزرگتر باشد .

س - ولی با گروه آیت الله خمینی اینها هم در تماس هستند .

ج - شاگرد خمینی بود . بعد روابطش خوب نبود بعد دوباره خوب شد . در نوسان بود اصلا" سیاست در کار را وخیلی بازی میکرد رل داشت . با شاه بود یکوقتی بعد با شاه بهم زد دوباره ..

س - ژنرال غلامعلی اویسی ؟

ج - من غلامعلی را میشناسم از وقتی که رئیس گارد بود ، رئیس گارد شاه بود یکوقتی رئیس گارد سلطنتی بود ، بعد معاون فرماندار نظامی بود در قضیه پانزدهم خرداد . بعد دیگر من ندیدمش تا او اخر که آمده بود بیرون ، در همین اروپا دیدمش دو سه بار . یک آدم متدینی بود معتقد به شاه بود یک سرباز شجاعی بود وخوب این کارا کترش بود دیگر اما خوب برای بقا سلطنت هم هرچه میتوانست میکشت و کشت .

س - یعنی معتقد به سلطنت بود ؟

ج - بله ، معتقد بود و حاضر بود همه کار بکند برای بقا سلطنت .

س - شما از ملاقاتهائی که داشتید شخصا " چیزی در خاطرتان هست ؟

ج - نه ، همین یادم میآید در پانزدهم خرداد که من او را ملاقات کردم گفت ، " ما تا میلیون هم شده آدم میکشیم که شاه بماند ." در وقتی که رفتم با او ملاقات کردم که

یک کاری بکندکه‌بلکه این ۱۵ خرداد خاتمه‌پیدا کندوعلم‌بلکه استعفا کند وگناه‌گردن علم بیافتد آنوقت اوفرماندارنظامی بودکه‌من خیلی با تندی هم با او صحبت کردم، گفت، " نه ما تا نیم میلیون نفرمیکشیم‌که شاه‌بماند". نیم میلیون دومیلیون یک چیززیادی . یک سرباز اینجوری بود.

س- شما دراین ملاقاتی که‌با او داشتید که‌گفتید تندی هم کردید هیچ نگران نبودید که‌شما خودتان

ج- نخیر، نخیر، نه دوست ما بود. نه‌شاید همان حرفها را بعدرفت‌به شاه زد ویکی از عللی که‌ما با شاه بعدروابطمان بهم خورد همین بود. نه ،به‌من چه‌کاربکند. تندی به اوکه‌نبود به‌علم بود اماخوب به‌سیستم بود نه‌چیزی نداشت دوست ما بود خدا رحمتش‌کند.

س- یعنی شما برای جان خودتان نگران نبودید؟

ج - نخیر، نگرانی نداشتم . چه‌کارمیکردندمرا ؟ مرا نصیحت میکردند.

س- آیت الله خوانساری ؟

ج - آقای خوانساری یکی ازمراجع ایران بود بعددرتهران بود آدم خیلی خوبی بود خیلی کم حرف‌بود. من درسش هم رفته‌بودم . مداخله درسیاست‌نمیکرد ولی یک پسری داشت‌که او وبعدباشاه‌وآنها همکاری میکرد اما خودش مردخیلی بزرگواری بود استاد آقای خمینی بود. درسن ۹۸ سالگی هم فوت‌کرد.

س- یکی ازپرعمرترین ایرانی بود.

ج- بله یکی ازپرعمرترین .. یک‌آدم قوی بود تاآخرین ایام ..

س- امام جمعه تهران ، حسن امامی ؟

ج - حسن امامی هیچی خوب‌امام جمعه‌دکترامامی قاضی بود بعدعمویش‌که‌مرد عمامه سرش‌گذاشتند امام جمعه تهران شد بعدهم سناتورشد ویکی ازآخوندهای درباری بود استاددانشگاه هم بود. عادی کسی نبود.

س- درملاقاتهائی که با او داشتید

ج- عادی ، یک‌آدم عادی . ملاقات‌آخرآدم خیلی ملاقات ... آخراین افراد عادی هستند

درافرادعادی چیزی نیست که آدم ملاقاتهایش را رویش تکیه کند. یعنی وقتی آدم با چوئن لای ونهرو ملاقات میکند یا ناصر توی ذهنش می سپارد. امثال اینهاکه هرروزاما م جمعه آدم میدید، هرروز توکوچه وبازار. کسی نبود خدارحمتش کند آدم شیرینی بود لطیف بود می نشستیم صحبت میکردیم . کسی نبودند اینها . اکثراینهاکسانی نبودند عادی هستند لذاآدم نسبت به آنها indifferent است میدانید؟ خوب هست .

س ـ آیت الله خمینی ؟

ج ـ اوکه بله ، اوواویلاست . اوحالا آدمی است ، توهمین صحبتها هست " من و خمینی " درکتابم هست . بخوانید فصل من وخمینی را .

س ـ حالا اگرمایل باشید چند

ج ـ نه دیگر آنهاراگفتم دیگر، تکرارمیشود وآن کامل راگفتم چون نوشتم بافکر نوشتم .

س ـ میخواهید فقط بطورمختصر impression خودتان را ، برداشتتان راازشخصیت اوبگوئید؟

ج ـ دوتاآدم است خمینی یکی قبل ازحکومت یک آدم مبارزخشک سرسخت که ظاهرش هم بدنبود . سه تاخمینی است یکی قبل ازاینکه وارد مبارزه بشودکه آن ایام قم که آدم خوش مجلس شوخ آن ایام خانه ماآمده نهارهم خورده . یکی هم درایام مبارزه است که خوب یک آدم مبارزی که حرفهائی میزند معتدل وحرفهای حسابی ویکی هم بعد است یک جنایتکارخونخواری که باحالت جنون دارد افرادرانابودمیکند . سه تاآدم است سه جور شخصیت است ، سه حالت پیداکرده . الانش که خونخوارومهدم وویران کننده هیچی برایش مطرح نیست . قبل ازاینکه به حکومت برسد یک آدم مبارزی که خوب یک حرفهائی میزد منتها سرسختی هم میکرد. قبل ازاینکه واردمبارزه بشودکه درقم بود یک طلبه خوش مجلس خوش معشری که بنشیند صحبت کند شوخی هم داشته باشد گاهی ومعتدل آدم ازمجلسش یعنی خوشش میآید شوخی ، مزاح فلان . میدانید طلبه ها ، روحانیون

فقط همین است که بنشینند در مجلس شان صحبتی کنند مزاحی کنند شوخی بکنند حرفی بزنند یک مجلسی است دیگر. اینجور نبود که بنشینند اینجورا خمها را توهم بکنند مثل اینکه الان وقتی آدم می بیندش در تلویزیون .

س - این تصویر همه ی ما از جلسات طلاب همین خشک بودن و گفتگوهای علمی و مذهبی ..

ج - نه،نه اینجور نه یعنی قبل از اینکه وارد مبارزه بشود بیست سال بیست و پنج سال پیش یک آدمی بود که خیلی خوش مجلس و خیلی نکته سنج . نه اینجور نبود این یکدفعه بعدکه مبارزه کرد دیگر همچین شد خیلی خشک و عبوس تا اندازه ای که البته آنهم سببش را نوشتم تو کتاب از مصطفی پرسیدم سببش را . بعدهم که دیگر هیچی تبدیل شد به یک وحشی درنده .

س - سبب عبوسی اش چیست ؟

ج - از بس دیگر عبوس شده عادت کرده اول اینجور نبود .

س - طبیعت ثانی شده ؟

ج - بله .

س - آیت الله شریعتمداری ؟

ج - آیت الله شریعتمداری را من خیلی وقت است میشناسم . یک مرد بسیار پاک دلی است ، مرد خوبی است مرد مهربانی است اما ضعیف است قوی نیست . اگر قوی بود در همین حوادث اخیر خوب ایستادگی میکرد .

س - آیت الله طالقانی ؟

ج - آیت الله طالقانی یک مرد مبارزی بود . آن ایامی که ما در تهران بودیم یک طلبه عادی بود منتها مبارزه میکرد . بعدهم دیگر همش زندان بود ، در تمام ایامی که من در خارج بودم او زندان بود خیلی هم در زندان اذیتش کردند اما یک آدم معتدلی بود نسبتاً " . چه بسا اگر بود جلوی خیلی از کارها را میگرفت .

س - ولی شما فکر میکنید که آیت الله طالقانی واقعاً " سکته کرد؟ فوت کرد؟

ج ـ ممکن است . فکرنمیکنم کشتندا ورا ، پیربودوکسالت داشت وخیلی هم ز جروشکنجه دیده بوددرزندگیش .

س ـ یعنی فکرمیکنید ازنظرفکری میتوانست یک ..

ج ـ سدی بود حالا اگرهم حالا نمیتوانست سدی بود . میتوانست تعدیل ، بعنوان تعدیل

س ـ آیت الله زنجانی ؟

ج ـ اومردخیلی بزرگواری بود خدا رحمتش کند . ازبنیانگزاران مقاومت ملی "بود و " نهضت آزادی " مردپاکی بود ، مرددرستی بود خوب مردی بود خدا رحمتش کند . خیلی زندان وزجرکشیددرزمان شاه ، خیلی آدم با استقامتی بود . پسرش الان هست دکترفریددراینديانا .

س ـ شما درتهران به ملاقاتش رفتید ؟

ج ـ همیشه ، من اینجا رفتم دیدنش ازاینجا . طیاره سوارشدم رفتم ۴٫۰۰۰ مایل دیدمش خیلی مردبزرگواری بود .

س ـ آیت الله اردبیلی ؟

ج ـ هیچی ، سیدکلاش روضه‌خوانی بود . ما خانه عارضی شیرازی مهمان بودیم شبها گاهی دعوت میکردمیرفتیم آنجا میدیدیم یک سیدنشسته . میگفتم آقا این را بلندشوبیرونش کن آخرچرا اینجانشستی ؟ یواش به اومیگفتم ، میخواهیم بنشینیم صحبت کنیم . میدانیدیک آدم ناباب بود . هیچی ، میگفت بفرمائید بیرون پنج تومان کف دستش میگذاشت میگفت بفرمائید بیرون . عجیب اند اینها ، یک آدم خیلی بی ارزش خیلی بی ارزش

س ـ چرا ناباب بود ؟

ج ـ خیلی ، آخراین یک سیدروضه‌خوانی بود مزاحم نشسته بود ماهم میرفتیم آنجا آقای رفقا میخواستیم بنشینیم دیگر . آخریک آدم ناباب تویک مجلس .. کرارا " به عارضی که منزلش مهمان بودیم میگفتم آقا این را بیرون کن ازاینجا ، این آدم نابابی

است من حوصله‌اش را ندارم . ده‌تومان پنج تومان میدادبه‌او میرفت بیرون .

س - پس چطور آیت الله شده بود؟

ج - بله خوب خمینی آیت الله‌کرداورا نه‌اینکه آیت الله‌شد،روضه‌خوان . اینها همه روضه‌خوان هستندنه‌اینکه روحانی . روضه‌خوان میدانیدکه‌چیست ؟

س - بله .

ج - روضه‌خوان . اینها تویشان روحانی نیست . یعنی جدت‌آشیخ باقرروحانی بود،اینها روحانی نیستندیعنی طلبه بود درس‌خوانده‌بود ملا شده‌بود آقای شیخ باقر درس هم میداد . اینها طلبه‌نیستند اینها روضه‌خوان بودند . مثل ابراهیم ابطحی نژاد اگر یادتان نباشد یادتان البته‌نیست یک روضه‌خوان . خامنه‌ای روضه‌خوان ، شیخ اکبر رفسنجانی روضه‌خوان ، اردبیلی روضه‌خوان . یعنی میرفتند تودهات روضه‌میخواندند بعضی هایشان هم برایشان منقل میگذاشتند تریاک میکشیدند بعدا " آخرماهی صد تومان دویست‌تومان کف دستشان میگذاشتند . اینها روحانی نیست . روحانی منتظری است ، ملائی است درس هم خوانده‌تا اندازه‌ای . اینها همه روضه‌خوان . اینکه بی حیا هستند مال اینست‌که روضه‌خوان هستند ، روضه خوان وقیح میشود،برای اینکه روضه خوان چکارمیکند؟ آرتیست‌است میرود آن بالا امام حسین اینجورکشته‌شد ، یزید اینجورکرد . سن درمیآورد بازی میکند این آدم وقیح میشوداصولا" .این کارهائی که آن بالای منبرمیکنندامام حسین روز عاشورا . این مال یک آدم عادی نیست . اینها باید رل بازی کنند برای اینکه‌مردم رابگریانند . این خودش یک‌کاری است این روضه‌خوانی است . واینها هم الان رل بازی میکنند منتها یکیش‌تو مجلس ، یکیش تورئیس‌جمهوری . اینها روضه‌خوان هستند اینهاکسی نیستند . این مردیکه روضه‌خوان است کریم اردبیلی . خودخمینی بچگیش‌روضه‌خوان بوده درجوانی . این وقاحتش‌هم مال همین است میرفته دهات ،والله ، روضه‌خوانی میکرده .منتها بعدالبته دیگرول کرده‌وشده طلبه وبعدشده‌روحانی وبعدشده .. چون فرق است‌بین روحانی وبین روضه خوان .

س - چه‌فرقی است ؟

ج - روضه‌خوان فقط روضه میخواند این درجا های دیگر نیست این فقط درشیعه است خطیب است میآید صحبت میکند برای مردم یک پولی هم به او میدهند .

س - یعنی آن مراحل درسی را نخوانده .

ج - بله هیچی . مراحل درسی نخوانده ، روحانیت نخوانده فقط رفته کشتن امام حسین را یاد .. چطورکشتند ، کی کشته ، چرا کشتند بعدهم یک خرده شعروفلان و از اینجا وآنجا مردم را بگریاند برود منبروبعدهم دعا کند بیاید پائین . لذا روضه‌خوان ارزشی ندارد روضه‌خوان . ولـــذا الان بخواهند به یک روحانی فحش بدهند میگویند این روضه خوان است یعنی بیسواد است . اینها روضه‌خوان هستند . عبدالکریم موسوی اردبیلی روضه - خوان است کسی نیست شده رئیس دیوان عالی کشور خمینی آورده برای اینکه غیراز او کسی پیدا نمیکرد .

س - آخرخمینی چطورمیتوانست او را آیت الله کند ؟

ج - نمیتواند برای اینکه کسی حاضرنیست کاری برای او انجام بدهد . اینکه میبینید دیکتاتورها به پست متوسل میشوند اینست . یا خودشاه اینکارهائی که میخواست بدست علم بکند یا آزموده محال بود بتواند به‌دست سردارفاخربکند ، محال بود یا دست صدرالاشراف یا دست هیچی افرادحسابی حاضرنیستنداینکارها را بکنند . هرمقدارحاضر نیستند شرف دارند اخلاق دارند فضیلت دارند . همیشه دیکتاتوربه پست متوسل میشود برای کارهای پست دیکتاتور . این پست است ، این به‌پست متوسل میشوند . شما یـــک دیکتاتورپیداکن که‌اطرافش افرادشریف باشند محال است ، خیلی کم است . نمیشود چون آدم باشرافت که‌نمیآید . محکمه شیخ صادق لازم است که‌اینقدربکشد ، لاجـــوردی لازم است ، شیخ اکبررفسنجانی لازم است که رئیس مجلس بشود تا بتواند منویـــات خمینی را پیاده‌کند . افرادحسابی حاضرنیستند عقل دارند ، منطق دارند میبیننـــد درست نیست ، نابودی است تلاشی است متلاشی میشود کشور گوش نمیکنند . پس یـــک

افرادی میآورند که زبان حالشان این باشد : با وجود تو من آواز نباید که منم.
هرچه تو میگوئی همان است. مثل بیت بقول عربها کالمیت بین ایدی الغسال
مثل مرده‌ای که میدهند بدست مرده‌شور اراده‌ای ندارد هرچه مرده‌شور است بدبخت
بخواهد با او رفتار کند میتواند.
س - پس چطور آیت‌الله خمینی این را آیت‌الله کرده؟ میتوانسته بگوید تو آیت‌الله ...
ج - به او آیت‌الله که نمیگوید او مردم میگویند. خمینی او را آیت‌الله نکرده، فقط حجت‌الاسلام مینویسد. هیچکدام اینها را حتی منتظری را آیت‌الله خطاب نمیکند خمینی.
س - چرا؟
ج - خوب، آن مقامی است که مال مراجع است، اینها را آیت‌الله .. مردم میگویند خوب بهمه آیت‌الله میگویند دیگر، آن دائرش روزنامه مینویسد آیت‌الله، خمینی نه در نامه مینویسد حجت‌الاسلام.
س - پایان جلسه دوم، دکتر موسوی از شما خیلی تشکر میکنیم، مرسی.

مصاحبه با نصرت الله امینی

ریاست بازرسی نخست وزیری در زمان دکتر مصدق

شهردار تهران

وکیل شخصی دکتر مصدق

فعال سیاسی ملی گرا

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی

تاریخ : ۱۱ مه ۱۹۸۳

محل : شهرآناندل - ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوار شماره : ۱

مصاحبه با جناب آقای نصرت اله امینی درشهرآناندل - ویرجینیا ۱۱ مه ۱۹۸۳ .

س - آقای امینی قبل ازاینکه بپردازیم به گفتگوراجع به رویدادهای سیاسی ایران وخاطرات شما میخواستم ازحضورتان تقاضاکنم که یک شرح مختصری بفرمائید راجع به سوابق فامیلی وتحصیلی وهمچنین آغازکارسیاسی شما .

ج - امروزهمانطوریکه فرمودید تاریخ میلادی راگفتید من خیلی میل دارم‌که چون ما ایرانی هستیم تاریخ فارسی رامن مقدم بگذارم وبگویم امروز بیست ویکم اردیبهشت ۱۳۶۲ است وخوشبختانه امروزمصادف باروزمبعث هم است‌که ازنظرما مسلمانها بسیار روزمبارکی است واینستکه این مصاحبه درروزمبعث و۲۱ اردیبهشت باجنابعالی انجام میپذیرد. من در۱۲۹۵ در اراک‌که آنموقع بنام سلطان آباد نامیده میشد متولدشدم ، تحصیلات ابتدائی ام رادرهمان شهرانجام دادم وتاکلاس دوم متوسطه دراراک بودم ولی بعدچون دیگردراراک کلاسهای بالاتری نبودمن به‌تهران آمدم ودرمدرسه دارالفنون که آنموقع یکی ازبهترین مدارس متوسطه ایران بودواردشدم کلاس نهم راآنجا به پایان رساندم وبعدواردقسمت ادبی همان دارالفنون شدم . معلمین مابسیاردانشمندبودندکه بعدا "همه‌ی آنها به استادی دانشگاه رسیدند ازقبیل استادجلال الدین همائی

فاضل تونی ، بهمنیار ، دکترعلی اکبرسیاسی اینها معلمین ما بودند ونصراله فلسفی ، در۱۳۱۴ من ازدارالفنون فارغ التحصیل شدم ووارد دانشکده‌ی حقوق شدم که آنموقع دانشکده‌ی حقوق درخیابان لاله زاربود.
درهمان حال که من واردانشکده‌ی حقوق شدم چون مدرسه حقوق نصف روزه بود نصف روزهم بنده واردادگستری شدم.آنموقع رسم بود که شاگردان مدرسه حقوق میرفتندبعنوان استاژیه یا بقول آنموقع ازنظرکارداری دون اشل دردادگستری واردمیشدندکه کاریادبگیرند هم علمی رادر دانشکده فرابگیرند هم عملی رادردادگستری زیردست قضاتی که بودند وکارکشته بودند . بنده از۱۳۱۴ هم واردادگستری شدم هم مدرسه حقوق .
در۱۳۱۷ من مدرسه حقوق راتمام کردم آنموقع رئیس مدرسه حقوق علامه‌دهخدا بود که البته درمدرسه کمترمیآمد ومشغول تدوین لغتنامه‌اش بود ، مرحوم دکترسیدعلی شایگان دانشکده رااداره میکردند واساتیدبسیاردانشمندی هم بودندازقبیل آقای دکترسنجابی ، خود آقای دکترشایگان ومرحوم شیخ محمد عبده‌بروجردی که بماحقوق مدنی درس میداد وآیت اله‌زاده‌ی مازندرانی واساتیددیگری که حالااسمشان .... وبعدعده‌ای معلمین فرانسوی داشتیم ازقبیل پرفسورفوبنتاناک. Loi Civile Comparée درس میداد ودرهرحال مدرسه حقوق رابنده در۱۳۱۷ تمام کردم وبه نظام رفتم به دانشکده‌ی افسری برای خدمت نظام ، دوسال هم خدمت نظام طول کشید در۱۳۱۹ که خدمت نظام پایان یافت بنده واردادگستری شدم رسماً " بعنوان قاضی ، ومدتی دراداره‌ی نظارت آنموقع بودم وبعداً " دادستان ثبت کل شدم که سالهااین مقام راداشتم تادادگاهی تشکیل شدبه‌اسم دادگاه مبارزه باگرانفروشی بنده رئیس آن دادگاه شدم ولی بعداً یک ماءموریت مهمی پیش آمدکه من به خوزستان رفتم ازطرف دیوان کیفروبازرسی

کل کشوربرای کشف یک جرائمی وبعـــدشدم معاون اداره‌ی بازرسی وزارت دادگستری که سالها دراین سمت بودم، بعدا" رئیس اداره‌ی سرپرستـــی صغارشدم که ازاینکارهم من بسیار بسیار بسیار راضی بودم چـــون مستقیما" میتوانستم خدمتی بکنم به اشخاص محجور وصغیر . درخـــلال بودن دراداره سرپرستی قانونی ازمجلس گذشت به‌اسم قانون بنـــد "جیم" معروف بود داستان بند " جیم " بنده راآقای سروری که به بنده علاقه‌ای داشت وایشان رئیس این هیئت هفت نفری شده بودند بنده رابعنوان رئیس دفتراننتخاب کردند وچون این کارخیلی خیلی محرمانه میبایست باشـــد آقایان آشناهای ما دوستان توقع داشتندکه من اسرارآنجا رابه آنهـــا بدهم ونمیدادم این بودکه موردغضب وزیردادگستری وقت که خودش بند"ب" شده بود، معاون اوهم بند "جیم " فلان که حالانمیخواهم اسم ببـــرم واقع شدم وبنده راازآن پست اداره‌ی سرپرستی برداشـــت و مستشاراستیناف رئیس کتابخانه‌ی وزارت دادگستری کردکه من خیلی ازآن کارهم راضی بودم. یادم هست که وقتی رئیس اداره سرپرستی بودم من این آیه‌ی قـــرآن را کـــه ولاتقربـــوا مال الیتیم الی بالتی هی احسن این راشعاراین اداره قرارداده بودم وبالای سرخودم نوشته بودم و روی قیم نامه‌ها هم چـــاپ کرده بودم . ووقتی رئیس کتابخانه شدم یکی ازقضات عالیمقام دادگستری آمدپهلوی من وگفت خب فلانکس اینجا چی میخواهی شعاربنویســـی چـــون آنجا نوشته بودی ولاتقربوا مال الیتیم الی بالتی هی احســـن. اطاق کتابخانه وزارت دادگستری دربالاترین طبقه‌اش بودومشرف بودبرایـــن پارک شهر . گفتم که اینجا میخواهم بنویسم که "خوش تراز این گوشـــه پادشاه ندارد" برای اینکه ارباب رجوعی نداشتم وفقط سروکارم باکتـــاب بود ولی خب دیری نپائیدکا بینه رزم‌آرا سقوط کردبا رزم آراکشته شـــد

ودرحدود. ا ل میکنم ۱۵ اسفند۲۹ بود وعلاء نخست وزیرشد وآقای امیرعلائی وزیردادگستری شد ومرحوم دکترسمیعی معاون بودکه با بنده خیلی دوست بود وبنده رادعوت کردبعنوان رئیس دفتروزارتی . مدتی رئیس دفتر وزارتی بودم تاآنجاهم کارهائی پیش آمدازقبیل شورای انتخابات وباز توی شورای انتخابات من شرکت داشتم به اتفاق عده ای ازقضات وباز کاردیگری بودکه شورای نخست وزیری نامیده میشدکه معاونین وزارتخانه ها قبل ازاینکه تصویب نامه ها بمرحله ی تصویب درهیئت برسد آنجا مطرح میکردند. مرحوم آقای دکترمصدق که نخست وزیرشدندمن اولش همان رئیس دفتروزارت دادگستری بودم وکارهائی که مربوط به این شوراها بودبه نظرایشان میرساندم . من به مرحوم آقای دکترمصدق ازسالیان درازارادت میورزیدم وعشق میورزیدم ، اولین بارمن ایشان راازطریق مطبوعات ومخصوصاً " مجله ی آینده ونطق های ایشان درمجلس موءسسان که مخالف با تغییر رژیم بودندبااینکه خودشان مردآزادیخواهی بودند میگفتندکه من همچنانکه همه میدانند فکرمیکنم که این تغییررژیم به نفع مملکت نباشدزیرا سردارسپه میخواهدهم نخست وزیرباشد هم بعدپادشاه باشد وقدرت دست بگیرد واین طلاح مملکت نیست. به خاندان قاجارهم علاقه ای نداشت بااینکه مادراوازقاجاریه بود همیشه مخالف بودودرتمام مواردنشان دادکه ایشان درعقیده ی خودش راسخ است وعلت مخالفتش بارضاشاه مسئله ی حمایت ازقاجاریه نبود حتی درنطقش هم گفته بودکه من هنوزدراین قاجاریه هم فردصالحی نمی بینم ولی آمدن رضاخان راهم بعنوان شاه صلاح ومصلحت مملکت نمیدانم . درهرحال من ایشان راازطریق مطبوعات میشناختم تابعدازشهریور ۲۰ که ایشان ازاحمدآباد به تهران آمدندمن درهمانموقع که دادستان ثبت کل بودم به زیارت ایشان درشمیران که منزل ایشان درباغ فردوس بود درآنجا به زیارت ایشان رفتم وبرای انتخابات ایشان

که البته احتیاجی به فعالیت فردی مثل من نداشت چون همه‌ی مردم به ایشان معتقدبودندولی هما نموقـــع هم من ومرحوم آقای ارسلان خلعتبری فعالیت میکردیـــم ازآنموقـــع من بها یشان آشنائی حضوری هم پیـــدا کردم غیرازاینکه ازطریق مطبوعات آشنا بودم . ومضافا" بها ینکه مـــن استادی داشتم مرحوم میرزا طاهرتنکابنـــی که بزرگترین فیلســـوف قرن اخیربود وسالها درتبعید وزندان درزمان رضاشاه اوعلاقه ی عجیبـــی به مرحوم آقای دکترمصدق داشت وهمیشه با احترام مصدق السلطنه اورا میگفت به مناسبت ایشان هم من مربوط بودم . تا ایشان وقتی نخست وزیربودنـــد روزی بنده را احضارفرمودندوگفتندکه توازاین تاریـــخ رئیس بازرســـی نخست وزیری هستی . ومـــن با ابلاغ ایشان وامـــرایشان رفتم بازرســـی نخست وزیررا تحویل گرفتم بودم تاسی امتیر ، قضایای سی امتیرکه بلـــی وقتی کەدکتـــرمصدق سقوط کرد وقوام السلطنه نخست وزیرشدمن ازنظرمملکتی نه ازنظرمقام خودم که اصلا" روی ایـــن عناوین معتقدنبودم و چیـــــزی نداشتم بقدری ناراحت بودم کەاصلا" خـــواب پریشان میدیدم‌که مملکـــت چه میشود . ولی خب همان ایام هم کەهیچ کس با ایشان ، یعنی کمترکســی با ایشـــان تماس داشت ، قبول نمیکردند . .من خدمت ایشان میرسیـــدم تا ایشان مجددا" درا ثرقیام ملـــــی وقیام مردم‌در سی تیر مجـــــددا" نخست وزیرشدندو مـــرا بعنـــوان شهردا را نتخاب کردند امرفرمودنـــــد . خب درآنموقع البته من علاوه براینکه شهردا ربودم تماسم دائما بـــــا ایشان بودومطالبی راکه شایدایشان به کس‌دیگری نمیگفتندبمن‌میگفتندوحتی یک روزایشان بەخندەوشوخی‌فرمودندکه‌تو Bureau de renseignements من هستی چون من اتفاقا" روی حافظه‌ای که دارم وعلـــم انســـاب رجالی که دارم واشخاص را میشناسم خیلی به محیط ایران آشنائی دارم و اشخاص‌را میشناسم وارتباطات‌نسب‌ها ... ایشان گاهی وقتها مطالبـــی

که میخواستند محرمانه ازمن میپرسیدند. حتی یادم هست که یک روزی ایشان فرمودندآقا من پنج تا آدم خوب میخواهم تومعرفی کن ، من عرض کردم برای چه کاری میخواهید؟ فرمودندکه نه نمیگویم.گفتم بنده هم عرض نمیکنم.گفتند چرا ؟ گفتم که شما پنج تا آدم خوب برای میرغضبی میخواهیدیا برای پیش نمازی؟اینها فرق میکنند.ایشان خندید گفت حق با تواست من برای فرمانداری میخواهم. بنده فوری پنج نفررا نوشتم که، بعدآنهم داستان درازی دارد بعدا" . درهرحال من باایشان بودم تا شهرداری را اداره میکردم .بعدا" من رئیس سازمان بیمه‌های اجتماعی شدم .

س- شما چندوقت درشهرداری بودیدآقای امینی ، یعنی بعنوان شهردار تهران ازچه تاریخی تاچه تاریخی ؟

ج - بنده ازهمان بعدازسی تیر بلا فاصله شهرداری را تحویل گرفتم که قبل از من آقای محمدمهران بودومن جای اورفتم بودم در۳۰ تیر ۱۳۳۰ تا تقریبا" حدودخیال میکنم خرداد یا تیربازدومرتبه سال بعدش ۳۲ بنده درشهرداری بودم بعدایشان فرمودندکه این سازمان بیمه‌های اجتماعی آنجاشنیدم خیلی نادرستی درآنجا شده‌است وجای خیلی عجیبی است ومن میل دارم که توبروی آنجا وبعدبرای توکاردیگری ومهمتری درنظرمیگیرم من البته چون مطیع اوامرایشان بودم رفتم به سازمان بیمه‌های اجتماعی رئیس هیئت مدیره سازمان بیمه‌های اجتماعی شدم که خیلی هم همانجورکه فرمودندخیلی وضع ناهنجاری‌داشت . درهمان حدودمرداد۳۲ که بعدقضایای ۲۸ مرداد پیش آمدو...

س- شما پس در۲۸ مرداددرسازمان بیمه‌های اجتماعی کارمیکردید.

ج - بنده درسازمان بیمه‌های اجتماعی بودم ولی خب داشما" ارتباطم با ایشان محفوظ بود وواقعا "این ۲۸ مرداداصلا" یک شوکی بودکه برمن واردشدوبرهرمردوطن خواهی هرفردی .

س- معذرت میخواهم که حرف شما را قطع میکنم

ج - استدعا میکنم ، خواهش میکنم.

س - چون میخواهم از نظر تاریخی برگردیم کاملا" بعقب که بعد بتدریج من بتوانم درباره جزئیات این مسئله با شما صحبت بکنم . شما راجع به تغییر رژیم صحبت کردیدکه منظورتان تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی ..

ج - از قاجاریه بله بله بله .

س- از نظر دکتر مصدق که مخالف بود اما یک مسئله ای را من میخواستم از شما سئوال کنم. اینکه درآن زمان یک زمزمه ی جمهوری هم بود میخواستم ببینم که شما اطلاع داریدکه نظر دکتر مصدق درباره ی جمهوری آنموقع چه بوده ؟

ج - من آن را درست نمیدانم چون نمیدانم چیست والان یادم نیست . عرض کنم من آن را درست نمیدانم و باید دوباره مراجعه کنم به آثار و نوشته های ایشان وآن را بدانم.ولی این که میدانم اصولا" باآمدن سردارسپه وقتی مجلس موءسسان تشکیل شد ایشان درمجلس موءسسان بودندواز افرادنادری که مخالفت کردندبا آن مجلس موءسسان وآن تغییر قانون اساسی مرحوم آقای دکترمحمدمصدق بودند.

س- با ایشان مرحوم مدرس هم بودکه مخالفت میکردبا سلطنت رضاشاه ؟

ج - بله بله . عده ای بودندکه بله .

س- پس ناچاریم که یک مقداری بیائیم جلوتر سئوالی که من دارم مربوط میشودبه روی کارآمدن رزم آرا واوائل زمزمه ی ملی شدن صنعت نفت

ج - بله درست است .

س - شما راجع به قتل رزم آرا میدانیدکه شایعات زیادی هست یک عده معتقدندکه خب ظاهرقضیه این بودکه فدائیان اسلام کشتندوقاتل هم خلیل طهماسبی بوده اما عده ای را عقیده براین است که قاتل اصلی

خلیل طهماسبی نبوده وشاد دراین جریان دست داشته آیا شما راجع به این موضوع اطلاعی دارید ؟

ج - بنده ... اره‌ای که اطلاع دارم اینستکه شاه ازاینکارمسلما " بدش نیامد وچ ... رزم آرا علی التحقیق برعلیه شاه قصدکودتا داشت واین مطلب مثل روز برای من روشن است . مردیکه الان اسم اوراشایددرست ندانم من درآنموقع درزمان رزم آرا با دکترمظفربقائی که بعدا " بکلی ازاو جداشدم وبریدم چون اومتاءسفانه برعلیه دکترمصدق اقداماتی کرد ومیکرد ومیکنند من بااوخیلی خیلی آنموقع نزدیک بودم حتی یادم هست که وقتیکه دکترمظفربقائی میخواست برعلیه رزم آرابیایدواقداماتی بکندوقتی رئیس ستادارتش بودبجای اینکه منزل خودش برودمنزل من وارد شده بود من شب که منزل آمدم دیدم چمدانی توی منزل هست گفتم کیست ؟ گفتندمال دکتربقائی .گفتند گفته‌که کسی نفهمدکه‌من اینجاآمدم . صبح به اتفاق ، بعدآمد گفتم چی ؟ گفت بله منزلم تحت نظراست ومن میخواهم برعلیه رزم آراکارهائی بکنم وصبح اتفاقا " به‌اتفاق رفتیم منزل سیدمحمدصادق دیدیم که آقای سیدمحمدصادق مشغول تدوین آئینامه‌ی مجلس موءسسان استکه فوری بقائی گفت‌که‌من آمدم بااین صحبت کنم حالامی بینم که نخیرایشان خودش دست اندرکار تدوین این قانون اساسی است.آنموقعی بودکه این تصمیم گرفته شده بود. وبقائی رفت ودرمجلس متحصن شد وشروع کردبه مبارزه برعلیه رزم آرا ومردی که ازنزدیکان رزم آرابود این روزی منزل دکتربقائی نقل کردکه سه شنبه رزم آرادرمنزلش معمولا" عصریک جلسه‌ای یابقول امروزی ها میتینگ خانوادگی داشت‌که ازبستگانش ونزدیکانش جمع میشدندوتصمیماتی میخواستندبگیرند آنجا میگرفتند والبته خیلی این جلسات محرمانه بود من چون خیلی بااین آدم نزدیک بودم سرزده واردشدم دیدم که اینهاصحبت است که

روزپنجشنبه عده‌ای ازجنوب شهر ازمیدان واینها بیایند درجلوی مجلس وآنها بعنوانی که نان نیست وگندم نیست وارزاق دردست مردم نیست تظاهراتی راه بیاندازند ویک عده‌ازکردها راهم که رزم آرا آورده بود درقسمت های ارتش نگهداری کرده بود. چون رزم آرا با عشایرخیلی مربوط ونزدیک بود واینجا ناچارم به یک پاراگراف چیزعرض کنم که یک آقائی یک روزی بمنزل من آمدگفت که وقتی که بعدازاینکه رزم آرا راکشتند گفت رزم آرا ایران راخوب میشناخت ولی تهران را نمیشناخت، گفتم آقا این حرف مال تونیست ازدهان توبزرگتراست مال کی هست؟ گفت بله مال دکترطاهری است، دکترطاهری گفته‌است اوخوب مردپهلوان سیاست درکارخودش بود . درهرحال این با عشایرخیلی مربوط بود عده‌ای ازاینها راآورده بودنگهداشته بودوقراربودآنها هم مسلحانه بیایندجلوی مجلس وبمجردی که سروصدا میشود فورا" بریزندتوی مجلس وعده‌ای ازوکلارابگیرند وبکشند منجمله بقائی را وسیم های ارتباطات شهرها راهم قطع کنند وژاندارمری هم چون گیلانشاه رئیس ژاندارمری بودوازبستگان نزدیک رزم آرا بود اینها همه‌اقداماتی بکنندوبعدهم شاه رابگیرند. این آدم میگفت که من تصمیم گرفتم وهرچی که یک کاری بکنم بلکه به دکتربقائی میگفت که من ترامطلع کنم دیدم که این خلاف مروت واخلاق است که من اسراری راکه میدانم فاش کنم بلاآخره به نظرخودم آمدکه بیایم روزچهارشنبه‌صبح که شده بودبیایم وتراتوی منزلت به بهانه‌ای که کارلازمی باتودارم و محرمانه ببرم توی خانه‌ی خودم وتوی خانه درب راقفل کنم توی یک اطاقی وترانگذارم بیرون بیائی تاپنجشنبه که این حادثه پنجشنبه‌تمام بشود بعدتوآزادبشوی یابیرون بیائی ازمنزل .همینجورکه پیاده آمدم بطرف منزل تو که ، منزل اودرکوی معاون سلطان بود،ازسرچشمه که ردشدم جلوی مسجدمیرزامحمودوزیر نرسیده به‌کوچه میرزامحمودوزیر یک مسجدی هست

آنجا مسجدمحمودیه منزل پدررزم آرا هم آقا میرزا محمدرزم آرا هم آن بغل بود . آنجاکه رسیدم دیدم‌روزنامه‌ها فریا دمیکنندقتل رزم آرا آن فوق العاده راگرفتم وازهمانجا برگشتم دیگرنرفتم دیدم رزم‌آرا کشته شده موضوع منتفی شده . ودرهرحال همانموقع هم صحبت بودکه علم میآیدبه شاه میگویدکه چون میگویدکه رزم آراهم‌کشته شدوچون شاه مشغول تنیس‌بازی بود شاه اصلا" هیچ مثل اینکه قضیه‌ای واقع نشده .

س- اینجا یک صحبتی هم هست یک شایعه‌ای که خودآقای علم‌آمدند ورزم‌آرا را بردندآنوقت .

س- این بله همانوقت‌که آن علم آمدورزم آرا را برداشت بردیک ختمی بودمال مرحوم فیض

ج- آیت‌الله فیض .

س- آیت‌الله فیض اگرحافظه‌ام درست .. ودرمسجدشاه آن روزکه آن البته ازنظر چیز اسمش مسجدسلطانی است‌اسم رسمی آن که حالاعوض‌کردند . واصرارمیکندا ورا برمیدارد ومیبرد آنجاکه بعدآن حادثه رخ داده بود. بنده خیال میکنم کارخلیل طهماسبی البته آنموقع هم معروف‌بودکه اینها بی ارتباط نبودند یکی دوبارملاقات نمیدانم خودنواب‌صفوی باشاه داشته است‌تا این حد من نمیدانم تاچه حددرست‌باشد چون باحدس وتقریب نباید به ضرس‌قاطع صحبت کرد، مگراینکه‌آدم علم داشته باشد .اینستکه بنده آن رانمیتوانم بگویم،ولی این شهرتهائی که بودواینها ... ولی مسلما" رزم آراچنین قصدی داشت . خب اوارتش همکه دستش بود شهربانی راخودش رئیس‌شهربانی انتخاب‌کرده بوددفتری راکرده بود رئیس‌شهربانی که ازعواملش بودوقدرت‌داشت‌اینکاررا میخواست‌بکند . شاه هم آنموقع معمولا" درمقابل قدرتها همیشه خاضع میشدزمان قوام السلطنه‌زمان آقای دکترمصدق ولی وقتی به مجردیکه آن فشاربرداشته میشدآنوقت

دومرتبه میگفت که بله من شیر بیشه مازندرانم .

س - یک صحبتی هست که میگفتند آقای رزم آرا علاوه برمسئله قصدکودتا واین حرفها یک توافقی هم درباره‌ی نفت با انگلیس‌ها انجام داده بود میگویند که میخواست آن قرارداد را بیاورد به مجلس .

ج - اینکه مسلم بود ، حتی وقتی که جنازه‌اش را گویا درهمان بیمارستانی که برده بودند آن چیزی راکه میخواست اعلام کند ازجیبش درآورده بودند که این ببه ۵۰ - ۵۰ معروف است که فیفتی فیفتی ایشان درجیبش بوده ومیخواسته بخیال خودش اینکار را تمام بکند . وبعدهم آن نطق عجیبی که کردکه خیلی به‌ضررش تمام شدکه ما یک لولهنگ هم نمیتوانیم بسازیم چطورمیتوانیم که نفت راخودمان اداره بکنیم. این مطلبی بودکه رزم آرا گفته‌بودوقرار را با انگلیسها تمام کرده بودکه ۵۰ - ۵۰ باشدکه دکترمصدق وجبهه ملی آنموقع بهیچوجه موافق با این امر نبودند .

س - من میخواستم ازحضورتان تقاضا بکنم که یک مطالبی راجع به چگونگی روی کارآمدن حکومت مصدق برای ما توضیح بدهید اگرشما خاطره‌ای ازآنموقع دارید پیشنهادمثلا" جمال امامی .

ج - جمال امامی بله بله مسلم است .

س - به نظر شما روی چه اصلی بوده که جمال امامی همچین پیشنهادی به آقای دکترمصدق کرده بود؟

ج - جمال امامی بدون‌تردید قصدا نشائی نداشته است . چون جمال امامی تکلیفش معلوم بودیک آدمی بود کثیف ونادرست وهیچوقت هم اونمیتوانست درخط وراء مرحوم دکترمصدق باشد .مسلما" شاه آنموقع اصرارداشت که سیدضیاء الدین رابیاورد وسیدضیاء هم شناخته‌شده بوددرهمان موقع هم که درکودتای ۱۲۹۹ آمدعده‌ای ازافرادرا گرفت وزندانی کرد وبستگی اوبه انگلستان دیگرهیچ جائی برای شک وشبهه‌ای

نیست . حتی اخیرا " یادم هست که درمجله آینده درتهران که بودم خاطراتی
ازاستادسیدمحمدعلی جمال زاده بودکه مطالبی که سیدضیاء درسوئیس به
اوگفته بود اینها راهمه رانوشته بود درمجله چاپ شد . اوباانگلیسها
کاملا" مربوط بودوانگلیسها به اوتکلیف کرده بودندواومد .
شاه اصرارداشت که بعدازرزم آراکه یادم هست که بعدازرزم آراموقتا "
فهیم الملک کفالت نخست وزیری رابعهده داشته باشدتاتکلیف معلوم
بشود آنموقع هم بازرسم این بودکه درمجلس راءی تمایل میگرفتند
برای انتخاب . .. البته بعدا "شاه اینکارراديگرازبین بردوخودش انتخاب
میکرد حتی نخست وزیرشایدهنوز خیال میکرد نخست وزیراست ولی نخست وزیری
دیگری رامعرفی میکردند تااین حدبی اعتنابه این مقررات واصول
بودکه هیچ خودش رامحتاج نمیدانست که نخست وزیریاوزراء استعفا
بدهندکه جایشان انتخاب بشوند .چه بساوزیری یادم هست که مجلسی
درمجلس داشت ازیک لایحه ای، دفاع میکردبعنوان وزیردادگستری یاکفیل
وزارت دادگستری دکترهدایتی رادرمجلس سنابعنوان وزیرمعرفی کردندو
آنجابود اینجااصلا" خبرنداشت . یامثلا" وزیردیگری که دروقتی
میرفت بمنزل ازرادیوشنیده که جای اووزیری انتخاب شده . اینکار
رابعدا " میکردندکه بی اعتنابه این مقررات باشند . که یعنی شاه همه
کاره باشد که بعدمعلوم شدکه هیچکاره است . بعد ازکشته شدن
رزم آرا البته یک حال عجیبی درمملکت بود واین قتل اووتروراوخیلی
اثرخوبی کرده بودوآنوقت هم مجلس موءسسان نبود مجلس ، معذرت میخواهم ،سنانبود
س - مجلس سنابود .
ج -مجلس سنابود . معذرت میخواهم. بله وآنجاکه صحبت سیدضیاء میشودخب بعضی ازاین
افرادفکرمیکنند سیدضیاء بیایدمیگیرند توقیف میکنند فلان میکنند
شروع میکنند انقلاب کردن جمال امامی بطورمسخره نه بطورقطعی
وجذبی که نسبت ... میگویدچه لزومی داردواو خب همین آقای دکترمصدق

که بعدوکلا دست میزننــــد واوهم قصدا نشاء نداشته رای اعتماد به دکتر مصدق میدهند. که هیچ خیالی نداشته که جمال امامی که مثلا" نسبت بـــه ایشان ارادتی داشته باذوبگوید. واین بودکه بعدسنا هم یادم هست کـــه سنا هم که بود سنا هم رای دادودکترمصدق آمدنخست وزیرشدهخیلی آنموقـــع مردم خوشحال شدند خیلی خیلی وایشان نخست وزیرشدند بعدچون فکرمیکردند که ، چون هنوزاگرخاطرتان باشد وقتیکه دکترمصدق به نخست وزیری انتخاب شد هنوزقانون ملی شدن صنعت نفت راشاه توشیح نکرده بود.

س- ولی تصویب شده بود .

ج - تصویب شده بود بله تصویب شده بوددربیست ونهم اسفند سال قبلشـــش تصویب شده بودولی شاه امضاء نکرده بود .واین بودکه دکترمصدق گفت کـــه شرط قبولی من اینستکه اول شاه این قانون راتوشیح کندتا من قبـــــول نخست وزیری بکنم. این بودکه شاه هم مجبورشدتوشیح کردوقانون این شد وبعدآقای دکترمصدق هم رفت درمجلس شورا آنجا متحصن شدماندتا افـــراد کابینهاش راانتخاب کنند رای اعتمادبگیرد وقتی رای اعتمادگـــرفت آنوقت مشغول بکارشد .

س- آیا فکرنمیکنیدکه این پیشنها درابه دکترمصدق کرده بودندبرای اینکه خب فکرمیکردندکه دکترمصدق میآیدوبرایش امکان ندارکه بتوانــــد باشرکت نفت مبارزه بکندودرنتیجه دراثراستیضاح یا عدم موفقیت به یـــک طریقی حکومتش ساقط میشود وازشرش درمجلس راحت میشوند ؟

ج - مسلما" این فکررا داشتند حتی درمواردیگری هم‌بنده میدانمکـــه تحریکات خیلی شدیدی بودکه دکترمصدق راازصحنه خارج کنند. بنده‌دومطلب راکه شایدکمترکسی الان ازاین معاصرین بدانــــد نقل میکنـــــم که تاءییداین سئوال شما است . یکی که شما میدانیدکه یکی ازافراد یکه‌خیلی درآن زمان موءثربود این اشرف بود خواهرتواءمان شاه . شبی درقصـــر اشرف عده‌ای ازوکلا جمع بودندواشرف یک طرحی راتهیه کرده بودبــــرای

ساقط کردن حکومت دکترمصدق ورای عدم اعتماد . عده‌ای ازوکلابودند.....

س- این گردهمآئی وکلای مجلس درمنزل اشرف پهلوی درچه سالی بوده آقای امینی؟

ج - الان به‌ضرس‌قاطع نمیدانم که عرض‌کنم اواخر۳۱ یااوایل ۳۲ ، درهر حال مسلم دراین موقع بوده. واشرف اصرارداشت، که این وکلا ، عده‌ای از وکلا امضاء میکننددراین موقع دکترطاهری واردمیشود این را بنده مثل روز ...

س- اسم کوچک آقای دکترطاهری چی بود آقای امینی ؟

ج - الان یادم نمیآید بله . دکترطاهری

س- ایشان چه کاره بودند ؟

ج - ایشان ازلیدرهای مجلس بودند. یزدی بود وچندنفری بودندکه مجلس گردان بودند . اتفاقا" اغلب هم یزدی بودند آن جلیلی مثلا"بودکه بااینکه اصلا" هیچ سوادی نداشت ولی خیلی ....

س - بخاطرمیآوریدکه آقای طاهری نماینده کجابودند ؟

ج - نماینده یزدبود . نماینده یزدبود بله

س- نماینده یزد ، اسم کوچک شان را بعدمیتوانیمپیداکنیم .

ج - دکترطاهری که واردمیشودآقایان وکلاعنوان میکنندکه حالاکه دکتر طاهری آمده‌است اول بایدایشان امضاء کنند .دکترطاهری باآن لهجه‌ی یزدی میگوید چی هست فلان فلان ، میگویندااین.میگوید حالا آقایان‌دیگرامضاء کنندو امضاء نمیکند. بعدخوداشرف پا میشود ورقه رامیآوردجلو ومیگوید آقای دکترمن ازتوخواهش میکنم که حتما" امضاء کنید ایشان میگویند حقیقتش اینستکه که کله‌ی من ازبوی باروت بدش میآیدوهمین حرف باعث مبشود همه‌میخندند واصلا" موضوع منتفی میشود . این مطلب رابعدمن بودم‌که کسی آمدوبه آقای دکترمصدق گفت همانموقع هم‌اتفاقا "ازآن تاریخ

آقای دکترمصدق به دکترطاهری علاقه‌ای پیداکردوبه‌اونزدیک شدند. واین یکی. یکی دیگر اینکه بازیادم‌هست‌که آقای دکترمهدی مجتهدی که مدتی‌دادستان تهران بود وصاحب‌تاءلیفاتی است‌راجع به آذربایجان یکی راجع به‌اسم رجال آذربایجان ویکی شرح حال تقی زاده ، روزی من منزل یکی ازدوستان مشترک مان بودیم آقای دکترمهدی مجتهدی ظهر آنجاآمدند وگفتندکه‌این دوست‌شما ، البته دوست‌که بایدمیگفت‌این مرادشما ، عجب‌شانسی دارد.گفتم کی ؟ گفت‌آقای دکترمصدق ،گفتم چطور ؟ گفت‌من امروزپهلوی تقی زاده بودم چون بااومیروم مصاحبه‌هائی انجام میدهم راجع به شرح حال اوکه دراین کتاب تاریخ رجال آذربایجان شرح حال اورامفصل تروصحیح تربنویسم . آنجابودم‌که دونفرآمدند البته آنموقع اواصرارداشت‌که اسم این دونفررانگویدولی چون هردونفر فوت‌کردندمن بعدا" ازمجتهدی پرسیدم یعنی وقتی که تصادفا" بهم برخوردیم گفت‌حالامن میتوانم بگویم‌که آن دونفرکی بودند ، جمال امامی بودواحمد فرامرزی اینهاآمدندپهلوی تقی زاده وگفتندآقامایک مطلب محرمانه‌ای باشماداریم. مجتهدی گفت من بلند شدم که ازاطاق خارج بشوم آقای تقی زاده گفتندبنشینیدوگفتندمن ازاین آدم هیچ چیزی پنهان ندارم وبگوئید . گفتندنه مانمیتوانیم درحضورایشان مطلب بقدری محرمانه‌است که بهیچوجه جایزنیست‌که درحضوردیگری گفته بشود . بازمجتهدی گفت من برخاستم بروم تقی زاده‌گفت‌که خب شماتشریف میبریددراطاق دیگربا پهلوی خانم من آنجامی نشینیدولی آقایان بدانیدکه‌من الان بشمااینجا میگویم که هرمطلبی که بمن بگوئید من بعدا" تمام وکمال برای این شخص‌خواهم گفت حالامیخواهیدبمن بگوئید میخواهیدنگوئید . آنهاگفتندحالاکه اینطوراست پس‌ایشان باشد چه لزومی داردکه خارج بشوند.من نشستم گفتندکه آقامابه‌این نتیجه

رسیدیم که درمجلس نمیتوانیم برعلیه دکترمصدق اقدامی بکنیم وعده‌ای را درخارج جمع کردیم‌که برعلیه ایشان جمعیتی تشکیل بدهیم واقداماتی بکنیم ودنبال یک زعیم ولیدرمیگردیم به اتفاق آراء گفته شدکه‌شما وآمدیم به شما تکلیف کنیم وپیشنهادکنیم . تقی‌زاده گفت نه من اینکاررا قبول نمیکنم . گفتندآقا دکترمصدق سنا را منحل کرد وتوراخانه نشین کرد ودرمجلس هم گفت مادردهسرخیانت پیشه تری ازتوندیده‌است . بنابراین خب شما بایداینکارراقبول کنید . ایشان گفتندمعهذا بازهم من قبول نمیکنم. گفتندآقا نگران نباشید ما عده وعُده هم داریم گفت نمی فهمم یعنی چه ؟ بیشترتوضیح بدهید. گفتندآقا شاه دراختیارماهم عده گذاشته هم‌عُده واوگفته‌است که ما بیائیم وبشما این را تکلیف‌کنیم . تقی زاده گفت صحیح است آقای دکترمصدق... البته همیشه تقی زاده نام دکترمصدق را بااحترام میبرد حتی درمجلس گفت که چرا به‌ایشان لعن میفرستید وگفت که،یادم هست درجواب همین جمال امامی این حرف رازدکه یک روزی گفت دکتر مصدق ملعون، لعن نفرستید ایشان خدماتی به مملکت کرده ،وقتی تقی زاده رئیس مجلس سنا بود . گفت‌که بله شاه‌گفته‌است ولی اذعان کنیدکه بعدازشهریور۲۰ هیچ دولت صالحی سرکارنیامدمگردولت‌حکیم الملک که مرددرست وشریفی بود . دربارباانگشت هژیر آن دولت راساقط کرد . الان تنهاکسی که درمقابل دربار وکشافتکاریهای دربار رایستاده‌است ومقاومت میکند شخص مصدق السلطنه‌است ومن بهیچوجه حاضرنیستم با این آدم مبارزه کنم وبرعلیه اوتشکیلاتی جمع کنم . من ازهمان مجلس ناهارکه خوردیم یک سررفتم خدمت آقای دکترمصدق واین جریان را عرض کردم ایشان فقط فرمودندبله تقی زاده مردعاقلی است ، مردعاقلی است باهمان لهجه که میفرمودند . اینستکه برعلیه ایشان مشغول بودند

ومرتبا" شاه دست از چیزهای خودش برنمیداشت حتی این که دیگر درکتاب این خاطرات این هست که چه اقداماتی میکردند بعد اشرف تعزیه گردان این کار بود آنجا همین سقوط دکترمصدق آن جریان سوئیس وشوارتسکف و آلن دالاس و جان فاستردالاس واین اقدامات با پسر روزولت که این کار ، کارهائی کردندکه دیگراینها درکتابهای اینجا منعکس است واحتیاج به گفتن بنده ندارد .

س - آقای امینی میخواستم ازحضورتان خواهش کنم که لطفاً" یک مقدار خاطراتتان. را راجع به تشکیل جبهه ملی اول درسال ۱۳۲۸ تحصن دکتر مصدق دردربار ، وگردآوری اشخاصی که دکترمصدق ازآنها استفاده کرد ویا ازهمکاری آنها استفاده کردبرای تشکیل جبهه ملی اول برای ما شرحی بفرمائید .

ج - جبهه ملی اول به آنصورتی که واقعا" بشودجبهه ملی حسابی نامید نمیشود اسمش راگذاشت ،چون افرادمختلف البته مختلف العقیده‌ای که مثلا" فقط برای منظورشخصی جمع‌شده‌بودند ، چون اگرخاطرتان باشد آقای دکترمصدق درآنموقع برای موضوع انتخابات رفت دردربار متحصن شد چون مجلسی هم‌نبود والادرمجلس متحصن میشد . رفت دردربار واگر خاطرم باشدهژیروزیردربار بود .

س - بله .

ج - که مردبسیارمرموز نادرست ناپاکی بود . ازعوامل مسلم انگلیسها وبسیارخطرناک بودوقبلا"هم معین کرده بودومیدانست که چه اشخاصی قراراست ازصندوق سردربیاورند . آقای دکترمصدق آنجا دردربارمتحصن شده بودوحتی یادم‌هست که یک روزی ایشان جلوی چادرآمدندوگفتند هیچکس حق نداردکه‌شعاربدهد ،چون اویقین داشت که عده‌ای ازماءمورین ازطرف دربارمیآیندیک شعاری برای شاه میدهندکه بعدشلوغ بشود

بریزند وبگیرند وچه بکنند.
س- منظورشما این چادر رأی گیری ؟
ج - نخیر نخیر چادررأی گیری که همانجاکه‌چادری که جلوی چیز زده بودند که برای همین کاری که بود .
س- برای تحصن ؟
ج - برای تحصن که رفتندکه توی دربار ولی بازچادردیگری هم بودکه آمدندبیرون که صحبت بکنند . بعدیکی فریادکردمرگ برشاه که دکتر مصدق گفت خفه‌اش کنید چون میدانست که این ازطرف خوددربار است که آمده‌این را میگویدنه اینکه واقعاً" مردملی است . که‌ساکت شدند وبعداین البته پایه‌ای شدوالاافرادی بودندکه بعداً "کاملاً" رویه شان با رویه‌ی دکترمصدق مخالف بود مثل آن احمدملکی مدیرروزنامه ستاره که خب آدم خوش‌نامی نبود ، مثل عمیدی نوری اینها خب شناخته شده بودند ، که حتی عمیدی نوری مدتی هم معاون زاهدی شد وافرادمختلفی که البته دکتربقائی این آقایان بودند. ولی بعداً " همین باعث همین باصطلاح منشاء این افکارشدکه عده‌ای ازافرادعلاقمند به آقای دکترمصدق وبه‌تمام‌معنا ملی اینها دورآقای دکترمصدق جمع شدند وفراکسیون جبهه ملی را درمجلس تشکیل دادندکه‌آنها دیگربودند جزدکتربقائی شان که جداشد .و آن هم داستان طولانی داردکه چرا جداشد همه اینها را بنده اتفاقاً " میدانم .
س- بله ماواردآن مبحث میشویم بنابراین درآن جبهه ملی اول یکی از احزاب اصلی که شرکت کردحزب ایران بود.
ج - بله حزب ایران بود بله مسلم حزب ایران بود.
س- من میخواستم‌ازحضورتان تقاضاکنم که شما اگراطلاعاتی راجع به حزب ایران دارید وفعالیت‌هایش بلاخص ازآن زمانی که حزب ایران مورد اتهام است که باپیشه وری پیمان همکاری‌بست یا ائتلاف کردند

این مسئله را برای ما توضیح بفرمائید ؟

ج - این به آن صورت همکاری وپیمان نبود . آنموقع الهیار صالح ، دکتر مهندس فریبور منهدس زنگنه دکتر سنجابی اینها ئی که درحزب ایران بودندبه این فکررسیده بودندکه افکار آزادیخواهانه را جمع کنندومطلقا با رویه‌ی وروال پیشه وری هم موافق نبودند . بنده آنموقع درحزب ایران نبودم ولی علاقمندبه آقای دکتر مصدق بودم واینها هیچ ائتلاف آنچنانی حتی این اتهاماتی که میزنند که آقای الهیار صالح به سلامتی پیشه وری باده نوشید بنده میتوانم بشما قول قطعی بدهم که نه اینکه حالابخواهم بنده جانماز آب بکشم وبخواهم حالا مثلا" مذهبی بشوم ولی آقای صالح درعمرش مشروب نخورده بود ومعتقدبودومقیدبود . درتمام مدتی هم که ماباهم درزندان هم بودیم ایشان نمازش را میخواندتااندازه‌ای که میتوانست ومزاجش اجازه میداد روزه هم میگرفت ومطلقا ایشان مشروب نخورد که حتی بگویندبسلامتی ایشان گیلاس بقول روزنامه‌های آنوقت بالا انداخت باصطلاح فلان کرده . واین یک چیزی بود وهیچوقت به این عنوان که با پیشه وری هم پیمانی کرده باشند حزب ایران نکرده است بنده این را بشما قول میدهم دربرابر آنوقت هم منعکس است . منتها جواب مخالفین همانموقع ازطرف حزب ایران به این جریان داده شد . وتازه بعدا زمدتها معلوم شد که پیشه وری هم آن پیشه وری که آنموقع خیال میکردند .... چون بعدا "میدانید اوبا این رویه وروالی که در این کتاب آقای دکترفریدون کشاورز نوشتندکه "من متهم میکنم "صریحا " ذکرشده است که پیشه وری را چه شکلی روسها کشتند درآن ماشینی که به اتفاق غلام یحیی دانشیان بود چون یکی ازرویه وکارهائی که روسها دارند این تصادف کردن است تصادف دستی چیزی که من اخیرا " که درایران بودم معروف بودکه این آقای ربانی

شیرازی که نماینده ی آقای خمینی درشیراز بودوبعدهم عضوشورای نگهبان بودوآدم بدی هم نبود تااندازه‌ای که من میدانستم اوچون راه افتاده بوددرشهرهای مختلف برعلیه حزب تـوده صحبت هائی میکرد اوراهم بین راه دلیجان وقم ماشین به‌اوزدند ووقتی که پیاده شد وفلان این افرادی که بودندگفتندنه‌آقا نخیرشما مریض هستید بروید مریضخانه و بعدگفتندکشته شده مرده‌است وپرونده‌هم چیزشد واین بدون تردیدباز کار همین حضرات بودکه حالاگرفتارشدند.

س- بله من الان میخواستم ازحضورتان تقاضاکنم راجع به مطلبی برای ما صحبت بفرمائیدکه من مطمئن هستم که شما صالح ترین شخصی هستیدودقیق ترین اطلاعات را راجع به این موضوع دارید وآن مسئله‌ی اینکه چگونه بین دکترمصدق وآیت الله سیدابوالقاسم کاشانی ارتباط برقرارشد؟

ج - ارتباط اینها کاشانی درهمانموقع اگرشما خاطرتان باشد واقعا" لیدر مذهبی بودومردم به‌او اعتقادداشتند چون اصولا" درخون او این مبارزه جوئی که درموقعی که درعراق بودبه اتفاق پدرش مرحوم آسیدمصطفی اینها برعلیه‌انگلیسها حتی جنگیدند. بنده آقای دکترا زسال ۱۳۲۰بعدازشهریور ۲۰ باآیت الله کاشانی درتماس بودم ویادم هست‌که جلساتی داشتیم آقای دکترسنجابی بودندوعده‌ای ازدوستان من که ازشاگردان مرحوم‌آقا میرزاتقیخان تنکابنی بودندوفارغ التحصیل دانشکده معقول ومنقول آنوقت مثل ابن یوسف شیرازی آقای امین ، آقاکمال نوربخش‌که بعداینها اغلب آن کمال نوری آقای امین عراقی بود ربانی بود محمدعلی ربانی ، که املشی البته غیرازاین ربانی املشی که بعدا" شدداستان کل کشور پسرعموی او . اینهاجلساتی باآقای کاشانی داشتیم وتشکیلات تقریبا" بعنوان یک جمعیت ، بصورت جمعیت سیاسی میخواستیم تشکیل بدهیم هرعده عده‌ای راجمع کند دورخودش ده نفررابعدده‌نفربایک نفرتماس وارتباط

داشته باشد کاشانی خیلی مبارز بودولی متاءسفانه
یک نقص بزرگ عیب نمیتوان گفت نقص بزرگ وآن این جاه طلبی اش بودوالی
از نظرفضل بسیارفاضل بودکاشانی بااغلب این علمای زمان
از نظرفضل قابل مقایسه نبود ولی خیلی تحت تاء ثیرمتاء سفانه بچه هایش
واقع بود وبچه هایش بچه های سالمی نبودند،آن بچه هائی که آن روزایشان
داشت این کوچکه راآنوقت هنوزبه چیزی نرسیده بودند آن آقا محمدش که
خب بقول خودشان آقا زاده میگفتنددرثبت اسناد یک سمتی درثبت شمیران
داشت که بعدا" نیمه کلاهی یک عمامه میگذاشت باکت وشلوار وبعدازشهریور۲۰ یک
عبائی هم رویش میانداخت.درسا وه ملکی داشت وکاری ، ولی خب دومیش
که خیلی موردعلاقه ایشان بودمرحوم مصطفی بودکه خب حالاخدا
رحمتش کندولی بسیارفاسدبود پول میگرفت دو سه بارمن به آقای
کاشانی گفتم آقااین ازمردم پول میگیرد واسطه میشود فلان میشود
ایشان گفتندحق الجعاله میگیرد چیزی نیست حق الجعاله میگیرد.
بعدهم دیگرخیلی آنموقع هم که نشان دادشدکه اینقدراین مشروب خورده
بودکه وهمان دراثرخوردن مشروب زیادفوت کردکه پزشک قانونی هم درگزارش
گفتند مقدارالکلی که درخون این بوده فلان مقداربوده . خیلی ازاین لحاظ
.... بعدازه۲۸ مرداد ازظالش وکیلش کردندکه کاشانی رابه این طریق
راضی کنند . ولی اصولا" کاشانی یک مردمبارزی بود وهیچ یادم نمیرود
که وقتیکه رزم آرا کشته شده بودمصاحبه ای باکاشانی کرده بودندکه
من این مصاحبه راحتی درایران دارم که ازاوپرسیده بودندکه خب شما
راجع به شاه نظرتان چیست اگراین بخواهدقدرت نمائی کند گفت اوراهم
به سرنوشت رزمآراء دچارمیکنیم این حرف راصریحا" با این طرزدرزمانی که
شاه هنوزسرکاربوداین را زدوخیلی آنموقع گفتن این حرف ...
وباآقای دکترمصدق هم خوب بودولی متاء سفانه بعدمیخواست درتمام
اموردخالت بکنند .

س- ایشان چه جوری با آقای دکتر مصدق آشنا شدند؟ آشنائی ایشان با شخص دکتر مصدق ونهضت ملی وآغاز این همکاری چگونه شد ؟ ازکجا شروع شد ؟

ج - آغاز این همکاری ، همانموقع عرض کردم این چون مردم میدانید اصولاً" مردم احتیاج داشتند به اینکه یک مرد مذهبی درکارها باشد واوچون واقعاً" مبارزه میکرد وبرخلاف اینکه شهرت داردایشان باانگلیس ها نه بهیچوجه ایشان مخالف بود البته بعداً" تحت تاءثیر واقع شدوعوا ملی رفتند ایشان را روی همین جاه طلبی خریدند نه بعنوانی که مثلاً" پول به اودادند فلان نه چیزکردندکه این دکتر مصدق اینکارها را میکند و اینهم شروع کرد.واصلاً" با دکتر مصدق ازقدیم مربوط بود ارتباط داشت ودراین امرنهضت هم اوخیلی اعلامیه هائی میدادبرای ملی شدن نفت برای کار کهالبته ملی شدن وجبهه ملی وشخص آقای دکتر مصدق علمدا ربودندا وهم ازکنار حمایت میکرد امامتاءسفانه وقتی که دکتر مصدق درراءس کارآمد ایشان شروع کردنددخالتهائی کردن وتوصیه هااولاً"برای ایشان توصیه خیلی عادی بودونه تنها خودش بلکه عده ای بودندکه امضاء وخط ایشان راجعل میکردند. حالا درمثل یک چیزی راخدمتتان عرض کنم یک روزی یادم هست که آقای مهندس نجم که رئیس اداره ی برق بودنددرشهرداری دردفتر من بودندراین موقع رئیس دفترآمدگفت آقای سلیمی باتوکاری دارند من مخصوصاً" برای خاطراینکه یک مسئله ای رانشان آقای مهندس نجم بدهم خواهش کردم کهآقای سلیمی بیایدتوی اطاق اجازه دادم کهایشان ... آمدند وقتی آمدنشست گفتم آقای سلیمی آقای مهندس نجم هستندکه رئیس برق هستند تودستوربده که یک شعله برقی بهیکی ازبستگان شمابدهند ایشان روی کاغذمارک،شهرداری برداشت کاغذی نوشت به آقای مهندس نجم ودر زیرش سیدابوالقاسم کاشانی

امضاء کرد. وقتی کاغذرا دادم به مهندس نجم یک دفعه تکان خورد گفت اه این کاغذرا شما کجا داشتید ؟ گفت من الان این را نوشتم روی کاغدمارک شهرداری است. بقدری این آدم شبیه خط کاشانی وشبیه امضای او امضاء میکردوشبیه خط اومینوشت که کمترکسی میتوانست تشخیص بدهدکه این خط کاشانی هست یا نیست ، یا خودآقا محمد پسربزرگ کاشانی. ودرتمام مدت هرکسی میرفت سراغ ایشان خب آن رویه ایکه این آقایان روحانیون داشتندنمیخواستندکسی رااز خودشان برنجانند این توصیه وسفارش ها را میکردند . وشروع مخالفت مرحوم کاشانی با آقای دکترمصدق ازاینجا شروع شدکه عرض کردم همین ایشان میخواست درتمام شئون دخالت بکنند واشخاصی را منصوب کنند اشخاصی را بردارد. یادم هست که وقتی ایشان رفته بودنددریک باغی درگردنه قوچک آنجا بودند مراخواستندکه پیغامی برای آقای دکترمصدق بدهند من آنوقت رئیس بازرسی نخست وزیری بودم. ورفتم وآقای کاشانی بنده رفتم به اتفاق خدارحمت کندمرحوم دکترطرفه که از بستگان مرحوم کاشانی بودورئیس بیمارستان وزارت راه بودکه بعدا " همان بیمارستان بنام دکترطرفه نامیده شد، پیش آقای کاشانی ما رفتیم درهمان دهی که ایشان بودنددرگردنه قوچک بالای اقدسیه وبین اقدسیه وگردنه قوچک آنجا آقای کاشانی با یک طرزعجیبی گفتندکه بله این فرماندارکی است که برای سبزه وار انتخاب کردند این خیلی آدم مزخرفی است فلان گفتم آقا این ازعوامل وازارادتمندان شما بوده است که انتخاب شده اتفاقا " اسم اورا من داده بودم . گفت نه این حالا با من بدشده ، گفتم که کسی میتواندبا شما بد باشد شما مقامی دارید وحالا منظورچیست فرماندار سبزه واركه اینقدرمهم نیست ، گفتند این بقول خودشان آقا معال میخواهدازآنجا وکیل بشود بایدوکیل بشود این ممکن است مخالفت کند .

منظورا زآقا معال آقای سیدابوالمعالی پسرایشان بودکه بعد ازمصطفی بود بعدا زآن آقا مصطفی بود یعنی کوچکترا زآقا مصطفی بود وسن اوهنوزا زبیست وخرده‌ای سال تجاوزنمیکرد که بتواند وکیل بشود من گفتم آقا اهالی سبزه‌وارکه ابوالمعالی راشمیشنا سند مضافا" با ینکه سن ایشان وافی نیست وکافی نیست .با رسمی که معمولا" این آقای کاشانی داشت ودرمحاوره رعایت ادب ونزاکت اخلاقی را نمیکرد فرمودند که خیلی من معذرت میخواهم ازاینکه این عبارت را من درمصاحبه میگویم "برین توسن بریــن توسن،این حرفها چیست . نخیراین بایدوکیل بشود ودرسبزه وارهم وکیل بشود . وبعدهم این خودالهیا رصالح آدم بدی نیست ولی این جاروئی که به دمش بسته وبه جای دیگرش بسته فلان این چیزبی ربطی است."گفتم منظور؟گفتند سرتیپ شیبانی این هم بی ربط است نبایدا ووکیل بشود باید مصطفی بشود وکیل دوم کاشان ؛ من گفتم آقا مردم بایدرای بدهند رئیس دولت که دراینکار دخالتی ندارد . گفت نه بایدشما با ایشان بگوئیدکه باید مصطفی ازکاشان وکیل بشود وابوالمعالی ازسبزه‌واربشودوآقا محمدهم بقول خودش آقازاده هم ازساوه . گفتم من تااندازه‌ای که میدانم مردم ساوه زیاد ازایشان دل خوشی ندارند وداشما " توی دادگستری عده‌ای با این دعوا دارند گفت نخیربایدایشان وکیل بشود . گفتم آقا جنابعالی با رویه‌ایکه دارید همه‌ی افرادملت وکیل شما هستند واحتیاج نیست که این آقا زاده ها تان وکیل بشوند.گفت نه من باید این بچه‌هایم درمجلس وکیل باشند واگرنشوندمن تنبان را ازچیزدکترمصدق، با آن‌عبارتی که معمول ایشان بود، میکشم . من آمدم وبه آقای دکترمصدق خب و ما علی الرسول الا البلاغ گفتم ایشان فرمودند که بروید‌به‌ایشان بگوئیدکه اگرمیل دارند من استعفا میدهم خودایشان

بیایند دولت تشکیل‌بدهندمن اینکارا نمیکنم، اصلا" من نمیتوانم دخالت بکنم الان شورای انتخابات تشکیل شده ، شورای انتخابات‌چون همانموقع شورای انتخاباتی بوداز عده‌ای ازقضات عالیمقام دیوان کشور ازقبیل جمال اخوی اگرخاطرم باشد جمال اخوی بود ، ویشکائی بود آقای مهدی اعتمادمقدم بود مستشاردیوان کشور آقای میرزاقوام الدین مجیدی نایب رئیس‌کانون وکلا وخودم‌که رئیس‌بازرسی‌نخست وزیری بودم وچندنفری که اینها دکتر سنگ بود دکترسنگ که مدتها وکیل مجلس‌بود وآن دکترعالمی که بعدوزیرکارشد اینها راهم ازدانشگاه انتخاب‌کرده بودند اینهاشورای انتخابات بودکه رسیدگی میکردندبه امرانتخابات . گفتندیک شورائی است اینکارا میکنند این اصلا" شاءن آقای دکترمصدق نیست‌که ایشان‌دخالت بکنند . ازاینجاها شروع شدبه مخالفت ودرصورتیکه تاسی ام تیربین آقای دکترمصدق وکاشانی اتفاق کامل بودوباهم خوب بودند ولی ازآن تاریخ شروع شد این اختلاف بالاگرفتن بعدازسی ام تیر ومخصوصا "اینکه دربار تحریک میکردکه درمقابل کاندیدهای ریاست مجلس‌ازطرف‌جبهه‌ملی که یکی آقای دکترعبداله معظمی بود یکی آقای دکترشایگان دربار‌بوسیله ایادی وحتی من میدانم که خدابیامرزدمرحوم‌آقاضیاء حاج سیدجوادی یکی ازاین عوامل دربارکه آقای سیدمهدی پیراسته باشد میآوردپهلوی ایشان که دربار حاضراست‌که به توده‌هزارتومان پول بدهد قرض‌ات‌رابدهدوخانه هم برایت‌بگیرد بشرط اینکه راءی فقط به کاشانی بدهی برای ریاست مجلس . اومیگوید راءی من دراختیارجبهه ملی است‌وهرکس‌راجبهه ملی بگوید من به‌اوراءی میدهم . این راصریحا "آقای حاج سیدجوادی بمن آنموقع گفت که فوت‌کرده ودربار مخصوصا " برای خاطراینکه

یکی از این افراد جبهه ملی رئیس نشود اول که قبل از سی ام تیر دکتر حسن امامی را رئیس مجلس کردند و اصولاً وکیل شدن او هم خیلی عجیب بود و یک مردی که امام جمعه‌ی تهران بود از مهاباد که یک ناحیه‌ی سنی نشین است این را تحمیل کردند که وکیل بشوند و بعد هم رئیس مجلس کردند. که بعد در سی تیر که اوچیز شد و بعد استعفا داد. و بعد کاشانی را رئیس مجلس کردند که کاشانی تا آخر بود. و کاشانی بعد شروع کرد بهمین طرز خرد خرد مخالف آقای دکتر مصدق شد. یادم هست یک روزی من منزل آقای کاشانی رفته بودم و دیدم که عده‌ای از این سردمداران مخالفین دکتر مصدق از قبیل آن فتح اله پورسرتیپ مرحوم صفائی که وکیل قزوین شده بود سید احمد صفائی اینها از منزل کاشانی بیرون آمدند و فتح اله پورسرتیپ روی آن سادگی لری که هست گفت بله خب حالا پس میخواهید شاه را از مملکت بیرون کنید؟ قبل از نهم اسفند بود که کسی نمیدانست که چنین صحبت هائی هست همانموقع این زمزمه بود که میخواهند مثلاً شاه را از مملکت، دکتر مصدق شاه را از مملکت بیرون کند و گفتند بله ما مبارزه میکنیم که تمام اینها و حتی این در خاطراتش نوشته است که حتماً " جنابعالی خواندید که ما میخواستیم که معذرت میخواهم هی حرف در حرف میآید و این ...

س- تمنا میکنم.

ج - که ما و دولت انگلس. ن تصمیم گرفته که بلاآخره در مقابل دکتر مصدق تسلیم بشود و یک میسیونی را از طریق بغداد مامور کردند که برود با دکتر مصدق صحبت کنند و در موضوع ملی شدن نفت تسلیم بشود. که سفیر ایران که از دوستان ما بود از دوستان قدیمی ما بود که البته در کتاب اسم را نبرده ولی خب همانموقع سهیلی بوده که معروف بود او به ملاقات من آمد و بمن گفت که این مطلب را به چرچیل که نخست وزیر بود عنوان کنید که شاه پیغام داده است که اگر شما این میسیون را بفرستید دیگر من نمیتوانم دکتر مصدق را ساقط کنم.

روایت‌کننده : آقای نصرت‌اله امینی

تاریخ : ۱۱ مه ۱۹۸۳

محل : شهرآناندل ـ ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوارشماره : ۲

بله صحبت مرحوم آیت‌الله کاشانی بودواینکه ایشان میل داشت‌که درتمام کارهادخالت‌کند وهمانطوری که عرض‌کردم روزی که من رفتم آنجاقبل ازنهم اسفندبود دیدم که پورسرتیپ وعده‌ای میراشرافی ، میراشرافی رافراموش‌کردم ، میراشرافی همان صفائی ودیگران بیرون میآیند شمس قنات‌آبادی ، شمس‌قنات‌آبادی هم بودکه آنموقع وکیل مجلس بودواز ایادی کاشانی بود آنوقت معمم بود وبعدا" کلاهی شد . پورسرتیپ بمن گفت‌بله میخواهیدشاه‌رااز مملکت‌بیرون کنیدکه آنموقع هنوزهیچکس این مطلب رانمیدانست‌که شاه قراراست‌کهازمملکت‌خارج بشودکه بعد آن قضایای نهم اسفندپیش‌آمد که حتما" آن قضایاراشماکاملا" شنیده‌اید ومیدانید وبهترین سندهم نطق مرحوم آقای دکترمصدق است درراديو درروز نهم‌اسفندکه خوشبختانه بنده اینجانوارش‌رادارم تمام آن نوارقضیه نهم‌اسفند رااینجادارم که ایشان صحبت‌کردند . یادم هست‌که روزی صبح‌زود بود که‌مرحوم آقای کاشانی بمن تلفن کرد باهمان رویه وروالی‌که داشت آن عبارت مخصوصی که خاص‌خودش بودکه بیسوادبیداری یاخواب ؟ نمازخواندی؟ گفت ماشین داری ؟ البته صبح خیلی زودبود هنوزآفتاب‌نزده بود گفتند من یک‌کاری باتودارم بیامنزل من . بنده تاکسی سوارشدم چون آنموقع هم لزوم نداشت‌بنده تلفن کنم به شهرداری وماشین شهرداری سراغ‌من بیاید ومرا ببرد باتاکسی منزل ایشان . رفتم دیدم که خانمی پهلوی ایشان هست گفتندکه این خانم که باچادرمشکی نشسته بود گفتنداین خانم دخترداشی من است‌خواهربقول خودشان آقارضای شریف . آقای رضای شریف

ازقضات خوب دادگستری بودکه بتمام معنا اسم با مسمائی بود ایشان دردادگاه استان مستشاربود. گفت این خواهر است مطلبی دارد بشنو ببین چه میگوید بنده گفتم خانم بفرمائید . گفتندکه درپشت خانه‌ی ما یک کارخانه‌ی قاشق درست کنی هست واین نه تنها روزکارمیکنند شب هم تا صبح عده‌ای هستندآنجا کارمیکنندوتق تق واصلا" آسایش ازما سلب شده است من گفتم بله حرفی است بسیارحسابی شکایت بسیاردرستی است من میفرستم اگرمطلب همینطورباشدکه شما میگوئیدومسلم است که خلاف نمیگوئیدهیئتی میفرستیم برونندوبعدمانع اینکاربشوند چون مقررات شهرداری اینشکلی بودکه باید جلوی اینکارها را گرفت . دراینموقع که این خانم با من این صحبت ها را میکرد ومن هم جواب میدادم درب بازشد مرحوم لطفی آمد . مرحوم لطفی چشمش درست نمیدید وباکاشانی هم ازنجف باهم هم طلبه بودندوباهم مربوط ورفیق .

س - آقای لطفی وزیردادگستری ؟

ج - لطفی وزیردادگستری بود . باآن لحن طنزی که داشت باشوخی وبازنندگی به کاشانی گفت که مگرمن قابله هستم یاتودردزایمانت گرفته‌که اینموقع مرا میخواهی ؟اینموقع معمولا" قابله را میخواهند بالای سرزاشو . چکارداشتی‌که‌حالاتلفن میکنی من بیایم اینجا ؟ بعدکه آمدنشست چشمش افتاددیدمن هم آنجا هستم گفت اه تواینجاچه‌کار میکنی ؟ گفتم مراهم همایشان خواستند کاری داشتند . بمن گفتند که‌صبحانه کوفت کردی ؟ گفتم نه هنوز. روکردبه کاشانی گفت بگویک زهرماری بیاورندما کوفت کنیم اینموقع که ما راخواستی که ما هنوزچیزی نخوردیم . اوهم آقا محمد آقا زاده راخواست ودستوردادکه‌صبحانه برای ما بیاورند. بعدآن خانم البته‌دیگر پاشد ورفت وبنده ماندم وآقای کاشانی و لطفی وآقا محمد. مرحوم‌کاشانی دفتری ازجیبش درآورد یاازبغل چیزیکه نشسته بودواسم اولی راخواند گفت چرا به‌این اشرف احمدی کارحسابی نمیدهی ؟ اشرف احمدی یکی

قضات دادگستری بودکه زیادخوش نام نبودودرآبادان هم که بودمعروف بود که باعوامل انگلیسی هاساخته است. آنجارئیس دادگستری بیـــود. بـه آن‌مناسبت کـــه اصلا" خودآنها هم پیشنهادکردندرئیس دادگستـری باشد، ولی درآنموقع‌دادستان استان اصفهان بود . کاشانی گفت.که چـــرا به‌این کارحسابی نمیدهید ؟لطفی گفت‌که‌این کاری هم که‌الان به‌اودادیـم زیادیش است واین آدمنادرستی است درمحکمه جنائی که بوده کثافتکاریهائی کرده و من ازآن کارهم برش‌خواهم داشت .نفردوم راگفت .گفت‌کـــه این آقارئیس‌دادگاه خلاف‌بوده‌است درشهربانی برای این رانندگـــان من دودرجه مقام به‌اوبالاتـــردادم مقامش‌رااضافه کردم ورئیس محکمه‌ی جنحه کردمش میگوید اللـه‌باللـه مـــرابرگردانید بگذاریدهمان رئیـــس دادگاه خلاف‌رانندگان باشم چون میخواهدبرود ازآنهاپول بگیردومن اینکار رانمیکنم . نـفـــر سوم راگفت، لطفی روکردبه من که تووقتـــــی بجنورد رفتی این آدم امین طـــح بـجـنـوردبودچطورشده‌است‌کـــه به‌اوپرخاش‌کردی وتلگراف‌کردی که فورا اورا ازکاربرکنارکنندوسلـــب صلاحیت قضائی ازاو بکنند به‌اوگفتم بله من کثافتکاری هائی ازاودیـــدم که توی کشویش پربود ازشناسنامه معلوم شدکه راه میافتاده دردهـــات که من آمدم اگرکسی بستگانش مرده‌باشدحکم حصروراثت بدهم وازهـــر خانواده‌ای ۵۰ تومان میگرفت وشناسنامه رامیگرفت حالاخوشبختانـــه شناسنامه‌ها آنجابودکه من دستوردادم همه رابرگردانند ودربجنـــورد این خیلی کثافتکاری کرد وبعدهم‌میرفت دراین دهات‌ِماشین داشت تریـــاک میگرفت‌وتریاک جمع میکردازاین کارهائی که درشـأن یک قاضی نبـــودو سلب صلاحیت قاضی ازاوشد معـــزول‌شد . یادم هست‌که‌لطفی این دفـــتر راازدست مرحوم کاشانی گرفت وبایک نگاهی که‌معمولا"کاغذرامی چســبانـد بـــه‌چشمش ونگاه میکرد چون خیلی چشمش ازاین لحاظ نابینابود. نگاه کرد و جلوی پنجره نشسته بود دفتررابست وازپنجره پرت‌کردپائین وگفت ایـــن که دفترالسارقین است هرچه دزداست اسمش‌توی اینجاهست وپرت‌کـــرد

که من خیلی ناراحت شدم که حالا کاشانی آنوقت هم رئیس مجلس بود ممکن بود عکس العملی نشان بدهد. خب اینها با هم خیلی رویشان باز بود . من برای اینکه اینجا التیامی داده باشم گفتم آقا چرا شما به این آقای رضائی شریف مقام بالاتری نمیدهید الان همین خانمی که اینجا بودخواهرا وبودواینها ازبستگان حضرت آیت الله کاشانی هستند پسردائی اش هستند . گفت که نه من محض خاطر او خیر ولی دیشب اتفاقا " ابلاغ اورا دادم اورا رئیس شعبه ی استیناف کردم وخیلی هم خوشحال بود ، نه برای خاطراینکه قوم وخویش ایشان است خودش آدم خوبی است اما عوضش یکی ازبستگان ایشان را سرش را خپ خپ بریدم .
مرحوم آقای کاشانی گفتندکی ؟ اسمی را بردکه بنده الان میدانم ولی خب ...
اسم داماد کاشانی یکی ازدامادهای کاشانی . وآقای کاشانی خیلی ناراحت شد وگفت این عائله مند است فلان گفت بله دزداست خرج عائله اش را تو بده. چرا من دامادیگرت راآقای مصطفوی راهرروزمقامش را بالاترمیبرم .
چون دامادیگرکاشانی مرحوم سیدعلی مصطفوی بودکه یکی ازبهترین وشریف ترین قضات دادگستری بودوزمان آقای دکترمصدق وزمان لطفی درداد گستری معاون بود بعدهم مستشاردیوان کشوربوددرشعبه۷. وقتی گلشائیان وزیردادگستری بود عده ای راازدادگستری کنارزد منجمله همین آقای مصطفوی راهم کنارگذاشت دعوت نکردکه او وتقاضای بازنشستگی کرد وهم بمناسبت اینکه معاون لطفی بوده است . وبعدهم حتی بعدازه ۲۸ مردادهم معاون وزارت دادگستری بود وقتی جمال اخوی وزیردادگستری بود .یک روزی مولوی که بعدا " رئیس سازمان امنیت تهران شد وسرتیپ شدآنوقت سرگردبود میآیدتوی اطاق این آقای مصطفوی ومیگویدکه جناب آقای نخست وزیربوسیله ی فرماندارنظامی گفته اندکه من به تو، بهمین عبارت ، به توابلاغ کنم که تو با دست خودت داری گورخودت را میکنی. ایشان

میگویندکه تکرارکن وهمین عبارت را تکرار میکنند تصادفاً " آنوقت وزیر دادگستری مریض بود توی منزلش بود آقای مصطفوی میرودمنزل جمال اخوی این مطلب را میگوید وازمعاونت استعفا میدهد. وبعدهم مستشارشعبه ۷ دیوان کشوربودکه گلشائیان اوراهم کنارگذاشت. بسیارمردشریفی بود . گفت بله اوراهم من حفظ میکنم وترقی میدهم ولیکن آن یکی دامادت ..منظور لطفی اینجوربودوکاشانی دخالت درکارها میکرد . وبعدهم خب متأسفانه کاشانی رااول زمان زاهدی که ایشان یک اعتراضاتی کرده بودندوبعد رئیس‌دفترنخست وزیری یک نامه‌ی بی‌ادبانه‌ای به کاشانی نوشت‌که آقای سیدابوالقاسم کاشانی نامه‌ی شما به نظرآقای نخست وزیررسید ایشان گفتنددراینگونه امورشما مداخله نکنید .بدون آنکه رعایت مقام معنوی ایشان ومقام حتی اداری وسیاسی ایشان هم شده باشد بااین ترتیب ...

س- این بعداز۲۸ مردادبود ؟

ج - بله بله بعداز۲۸مرداد

س- زمان زاهدی ؟

ج - بله زمان زاهدی . وبعدهم‌خب ایشانرا گرفتند وایشان رایکی دوبارزندان کردندوکاشانی درزندان بود ولی معهذا خوشش میآمد دیگراین اواخری نامه‌ای حتی یک وقتی آقای مصطفوی نامه‌ای ازایشان بمن نشان دادکه‌به‌مشهد رفته بودند به شاه که شمابهترین راه‌اینستکه دادگستری راتقویت‌کنید فلان گفتم آقا این من آن کاشانی راقبول دارم که وقتی بااودراسفند ۲۹ مصاحبه میکنندکه‌اگرشاه بخواهددیکتاتوری بکندچه میکنیم‌گفت اوراهم به سرنوشت رزم آرادچارمیکنیم وحالاکاغذ تضرع آمیز به اونوست شاه چه کاره‌است‌که ایشان کاغذبه شاه مینویسندکه شمادادگستری رااینکار رابکنید اینکارورا بکنید شاه مقام غیرمسئول است . ولی بعدهم داستان دیگری با مرحوم کاشانی داریم‌که حالا بعنوان وقت ...

س- مسئله‌ایکه میخواستم ازشما سئوال کنم اینستکه گذشته‌ازاین مسائل مربوط به جاه طلبی کاشانی ودخالت‌کردن درامورمملکت

فکرنمیکنیدکه یک زیربنای فکری هم برای این جریان بوده که یعنی اصولا" جناح روحانی زیاداز لائیک بودن حکومت خوشش نمیآمد وقصداین را داشت که تقریبا " حکومت اسلامی را ازآنموقع بنیانش را بگذارد چون آقای کاشانی هم صحبت ازتشکیل آن جامعهٔ اسلامی کرده بودواینطورکه من شنیدم مثل اینکه برای راه انداختن امورآن سازمان ازدولت یک وجهی هم میخواست .

ج - نخیر نخیر .

س - آیا این مسئله حقیقت دارد ؟

ج - نخیر نخیر مطلقا نخیر بنده یقین دارم که این مطلب حقیقت ندارد. آنموقع اصلا" چنین مطالبی نه تنها ازطرف ایشان بلکه ازطرف مرحوم آیت الله باصطلاح امروز چون این عناوین حالا باب شده ولی آنموقع که این عناوین نبودکه بگویندآیت الله العظمی‌فرقش با آیت الله‌چیست. ولی خب حالاکه دیگرمدشده بنده عرض میکنم . مرحوم آقای بروجردی آنوقت مرجع بلامنازع عالم تشیع بود مرحوم آقای بروجردی که‌درقم بودند.آنموقع حتی ایشان هم چنین توقعی نداشتندازدولت که بخواهند درمقابل دولت اینجوراصرارکنند که دولت مذهبی باشد نه بهیچوجه

س - صحبت ازحکومت اسلامی نبود ؟

ج - بهیچوجه نبود بهیچوجه من الوجوه نبود . بهیچوجه من‌الوجوه بله .

س - ولی‌آقای بروجردی هم مخالفت هائی با آقای دکترمصدق داشتند .

ج - بله بله ایشان داشتند وایشان خب با شاه بی ارتباط نبودندولی نه آن جوراولش علنی ، ایشان مثلا" میل داشتندکه‌دربروجردیا قم وکلائی که انتخاب میشودبا اینکه دولت دخالتی نمیکندمعهذ انظرایشان رعایت بشودویا دریک موردی خیلی شدید ایشان به‌دیوان کشورفشار میآوردند یک پرونده‌ای بودکه این پرونده مربوط ، پرونده خیلی معروفی بود ،به ابرقوبودکه سه نفربهائی متهم شده بودندکه

یک مسلمان را کشته اند ودرآنموقع طبق قوانین آن روز اگرسه نفــــــر باتفاق هم وبه شرکت هم کسی را میکشتند این هرسه نفررا نمیشدمحکوم بــه اعدام کرد اگریک نفر یک نفررا کشته بود این را متاء سفانه همین شعبـــه‌ی آقای اشرف احمدی هرسه نفررا محکوم به اعدام کرده بودبرای خاطـــــر خوش آمدمقامات روحانی . و این پرونده دردیوان کشوردرشعبه‌ی بدوی دیوان کشورکه رئیسش مرحوم آقای حائری شاه باغ بـــــــودکه یکی ازقوی ترین وفاضل ترین قضات دادگستری است دانشمندترین افراد، این پرونده مانده بود اینها نمیدانستندچه بکنندوآقای بروجردی مرتب فشارمیآوردکه این حکم ابلاغ بشود. و این سه نفرا عدام بشوندکه اینکارتاآنموقع که مـــــن یادم هست نشد . وبین آقای بـــــروجـــردی وآقای دکترمصدق هــــــــم اغلب مراوداتـــی بود کررا" من ازطرف آقای دکترمصدق وقتی که ایشان کارهائی داشتند باآقای بروجردی آقای دکترمصدق بمن امرمیفرمودنــــد که من میرفتم صحبت میکردم . وچون آنموقع آقای بروجردی ازآقای تولیت حمایت میکـــــردندوموقع انتخابات بود آقای تولیـــت جمعیتی برعلیـــه آقای دکترمصدق تشکیل میداد ولی بعدا" خیلـــی تولیـــت نسبت بـــــه آقای دکترمصدق ارادت پیداکردوحتی بعدازه۲۸ مرداد هم مدتها این مــــرد با ما درزندان بودوخیلی ازخودش بزرگواری ومکرمت وحتی سکینــــــه‌ای نشان دادکه کم نظیـــربودکه خدارحمتش کند این را خیلی خیلی خـــوب این اواخرعمرش ازآب درآمد ازامتحان وازاین کوره . وکررا" مطالبـــی که بودبین آقای بروجردی ولی خب هما نموقع هم آقای کاشانی نسبت بـــــه آقای بروجردی لحن بی ادبـــی وچیزداشت یادم هست که یک شبـــی درخدمت ایشان مارفتیم بــــه مسجدارک آنجا درآن مسجدارک دریک اطاقـــی اطاق دفترعکس آقای بروجردی بود آقای کاشانی بطرزطنـــزی گفتندکه مــــن باعث شدم که این مسجدساخته شـــده درصورتیکه حالاعکس این سیدلـــــر رازده اندبه اینجا . من گفتم آقا من که دراین جریان واردبودم من خودم

ترا " خدمت شما رسیدم وعرض کردم که برای این مسجدیک اقدامی بکنیدوشما هی به آقا محمدگفتیدولی بعدآقای بروجردی اقدام کردندکه دوراین مسجد را دیوارکشیده یک مسجدی بودبه اسم مسجدحرمخانه این را دورش را یک دیوار کشیده بودندوضمیمه ی بنای وزارت دادگستری میبایست بشود وبعدبروجردی اقدام کردوبلاآخره این مسجدمرحوم سیدمحمودکاشانی سرمایه داد واین مسجدساخته شد . ولی بعدهم درمقابل آقای بروجردی ایشان آمدند وآقای دکترآذر که آنموقع دکترشروین رئیس اوقاف بوددکترآذر را وادارکردندکه شخصی را باسم سیدمحمدمشکات بفرستندقم ورئیس اوقاف بشود البته من درست بخاطردارم که آقای دکترمصدق صریحا "دستور دادندبه آقای دکترآذر که اگرایشان آنجا میروند فقط رئیس اوقاف است درامرتولیت نبایددخالتی بکند چون آن وقف نامه ای است وباید طبق آن وقف نامه آن چیزها رفتاربشود .ولی دکترشروین درقم رفت ومشکات را برد وآنجا درجلوی حرم چهارپایه گذاشت ورفت گفت که برحسب امرحضرت آیت الله العظمی آقای کاشانی آقای مشکات برای تصدی حوزه ی علمیه قم وامورتولیت وموقوفات واداره اوقاف معین شدند . درصورتیکه این برخلاف نظردولت بودونمیخواست که برخلاف میل آقای بروجردی عملی انجام بگیردکه بعدهمین مطلب راآقای بروجردی بمن فرمودندکه من گفتم این سیدبیسواد فرمودندکاش این فقط بیسواد بودعقل یک بچه مکتبی راهم ندارد بمن کاغذمینویسدبرای خودش عنوان قائل میشود . که خیلی گله منداز این لحاظ بودند . این چیزهائی که اغلب پیش میآمدکه مثلا" یک روزی گفتندفرماندارانجا هست که این توده ایست واین را فوری آقای دکترمصدق اوراعوض کردند . وآقای دکتر مصدق به نظرات آقای بروجردی احترام میگذاشتند منتها آقای بروجردی بیشتر تمایل به طرفداری ازشاه داشتندکه بعدازبیست و هشت مرداد هم نشان دادند ایشان تلگراف کردندبه شاه و خلدالله مخصوصا" ذکر

کردند وهیچ اقدامی هم برای آقای دکترمصدق . یاحتی من میدانم علم دارم که مرحوم حاج آقارحیم ارباب که از علمای خیلی محترم اصفهان بودندکه البته معمم هم نبود وکلاهی بود اوکاغذی برای مرحوم آقای بروجردی نوشت که ایشان درامردکترفاطمی وساطتی بکنندوکاری بکنند این مردااعدام نشود آقای بروجردی اقدامی نکردند این راهم بنده تاآن اندازه میدانم .

س- روابط آقای سیدابوالقاسم کاشانی بافدائیان اسلام ونواب صفوی چگونه بود آیا شما هرگز بانواب صفوی ملاقات کرده بودید ؟ اوکی بود وچه میگفت ؟

ج- به شما عرض میشودکه من نواب صفوی راخب همینجور اسمش رادرروزنامه‌ها میخواندم وهروقتی یک اعلامیه‌ای میآمد.مدبه‌اسم هوالعزیز یااعلامیه‌هائی که جداگانه پخش میشد یادرروزنامه‌های خودشان میدانستم.ووقتی من رئیس دفتروزارت دادگستری بودم یک روزی اتفاقاً" سه نفرازهواخواهان درجه‌ی اول ایشان که شایدیکی ازآنها حتی عنوان معاونت نواب صفوی راداشت به اسم واحدی که بعداً" معروف بودکه بختیار اورادراطاق خودش کشته است بااطاق من آمده بودند که وزیردادگستری راملاقات کنند زیرانواب صفوی رادرساری که دستورداده بودکه بریزندمدرسه‌دخترانه راتصرف‌کنند وشیشه‌هارابشکنند اوراآنجاتوقیف‌کرده بودند. من تصادفاً" که اینها روبروی میزمن نشسته بودندمن احتیاجی پیداکردم حالاخیلی من سختم است این حرف رابزنم که فکرمیشودکه تظاهربه مثلاً"دبنداری این حرفهامیخواهم بکنم ولی خب عقیده من بوده‌است من انگشتری دردستم بود انگشترعقیقی که آیه‌ی ومن　　　　(　؟　)　　　　درویش نقش شده بودچون میخواستم به توالت بروم این انگشتررا درآوردم وگذاشتم سرمیزم بعدرفتم وقتی برگشتم مجدداً"انگشتری رابرداشتم وبوسیدم ودست

کردم غافل ازاینکه اینها توجه دارندبه این حرکت من . یک وقت دیدم همین واحدی پاشد وآمدبا من مصافحه کرد بعد معانقه کردکه آقاما دیدیم که توخواستی بروی تواالبتة این حرکات را کردی پس معلوم شدتواعتقادات مذهبی داری که اینکاررا میکنی ازیک آدم فوکلی وفلان ماندیده بودیم خیلی خوشحالیم ومابتوارادت داریم وماهم اقداماتی اینجا میخواستیم بکنیم شدیدولی به احترام توآن اقدامات را نمیکنیم وبعدهم رفتند با وزیردادگستری ملاقات کردند . بعداینها گاهی وقتهاکارهائی که داشتند مستقیما" میآمدندبمن مراجعه میکردندمن هم تااندازه ای که مقدوربودوبرخلاف چیزنبود انجام میدادم . یک روزی وقتی من رئیس بازرسی نخست وزیری شده بودم ازطرف آقای دکترمصدق اینها آمدند که آقای بقول خودشان آقا که من پرسیدم گفتند بله آقای نواب صفوی میل دارد توراببیند.منهم بی میل نبودم که ببینم که این چیست وکیست وعقایدش چه شکلی است.گفتم خیلی خوب من تافردا بشما خبرمیدهم من خدمت آقای دکترمصدق عرض کردم که آقااین آدم پیغام داده وبمن گفتند پس برو ولی مراقب باش که وقتی چیزی به تونزنند من با تفاق برادرم رفتم وبه برادرم جائی که آدرس داده بودند گفتم سرکوچه توبایست ومواظب باش ومن رفتم واین سیدرا دیدم.خیلی قیافه ی جذابی داشت خیلی درصحبت تحت تاءثیرقرارمیداد.بعلت همین بودکه عده ای هم ازقبیل عبدخدائی دیگران که بعد ضارب مرحوم دکترفاطمی بود عبدخدائی وحالاهم وکیل مجلس است ولی اینکه اینها ازکجا آب میخوردند چی بود من هنوزهم نفهمیدم چون خیلی مطالبی درروزنامه ها این ور آن ورگفته شده اما اینکه آدم بخواهددرست وحسابی محققانه برسد من هنوزبه اینجا نرسیدم که اینها چی بودند ولی خب یک عده بودند که واقعا" به تمام معنا جان درکف بودند وبدون تردید هم وکاشانی هم درهمان حالا صحبت فرمودید بی ارتباط باخلیل طهماسبی نبود .خلیل

طهماسبی وقتیکه اززندان بیرون آمدوآن لایحه را دادندتوی مجلس که رزم آرا ...

س- لایحه عفوخلیل طهماسبی .

ج - بله عفودادند بعنوان اینکه ایشان مهدورالدم بوده آقای دکتر مصدق دراینکارکوچکترین مداخله‌ای نداشت وحتی البته شایدحالا این ایرادی همین فعلاً" ازاوبگیرند این آقایانی که الان سرکارهستند ولی‌دخالت نداشت ،بعدهم یادم هست‌که حاضرنشدکه خلیل طهماسبی را بپذیرد ولی کاشانی عکسش هست‌که رفت ودست به سرش‌کشیدوخیلی به او استمالت‌کرد تاموقعی که بود بعدهم که درقضیه این پرونده‌ی هژیر ودیگران اووهمه‌راگرفتند وهمه متاٴسفانه‌اعدام شدند .

س- ولی آقای سیدابوالقاسم کاشانی ارتباطی بانواب صفوی داشته وبا توجه‌به‌آن مصاحبه‌ای که کرده که گفته اگرشاه هم چنین کاری بکند ما بااوعین آن کاررا میکنیم این معنی اش اینستکه یعنی‌ماهم درقتل رزم آرا دخالت داشتیم وازآنجائی که نواب صفوی وگروه اوهمیشه صحبت ازحکومت اسلامی میکردند بنابراین من به‌این علت بودکه فکر کردم که آیاچنین فکری درذهن آیت الله کاشانی هم بوده یا نه‌فقط وسیله‌ای بود ؟

ج - نبود . نخیروسیله‌ای نبود ولی اگربودکه‌این قوانینی که‌ایشان رئیس مجلس بود آن قوانینی که‌وضع شد اغلب‌آن قوانین زیادبامقررات اسلامی شایدتطبیق نمیکرد ومثلاً" من یک صورت مجلسی‌را برای شما نقل میکنم که بین این دو عقیده‌ببینیدکه یادم هست‌که دراواخرحکومت‌آقای دکترمصدق آقای خمینی که ما آنموقع البته حاج آقاروح‌اله‌خمینی میگفتیم‌چون عنوان امام ونایب امام آنموقع برای ایشان معین نشده بودیا ایشان هم چنین ادعائی نداشتند . ایشان با اینکه خب‌با من خیلی مربوط بودند ومنزل من آمده‌بودند شب‌خوابیده بودند صبح که پاشدیم بمن فرمودندکه به

آقای آقا مهدی حائری تلفن کن که من با ایشان کاری دارم .

س - آقای خمینی گفتند ؟

ج - بله بله . من میل دارم ایشان را ببینم . خب با آقای حائری ایشان علاوه براینکه آقای خمینی همیشه افتخار میکردکه شاگرد مرحوم حاج خلیل یزدی پدرآقای حائری بوده است خودآقای حائری هم شاگردآقای خمینی بوددرقسمت فلسفه وعرفان . من به آقای حائری تلفن کردم که آقای حاجی آقا روح الله اینجا تشریف دارندومیل دارندکه ترا ببینند. آقای حائری گفتندکه عجب منهم اتفاقاً" کارخیلی واجبی با ایشان دارم وگوشی را بدهیدکه ایشان با من صحبت کنند . ما روی زمین نشسته بودیم صبحانه میخوردیم من گوشی را دراز کردم وگفتم آقای حائری میخواهندبا شما صحبت کنند. آقای خمینی فرمودندکه ببینید چه کاردارند ؟ من تعجب کردم خودایشان گفتندکه تلفن کنیدایشان بیایند من کارشان دارم حالامیگویندکه ببینید که چه کاردارد. من دستم را توی دهنی تلفن گذاشتم وگفتم که شما خودتان میل نداریدبا ایشان صحبت بکنید؟ گفتندنه بعدعلتش را به تومیگویم . من رابط شدم وحرفهائی رارد وبدل کردم بعدقرارشد آقای حائری تشریف بیاورندمنزل ما وبا آقای خمینی آنجا ملاقات کنند . وقتی این صحبت تمام شد من گوشی راگذاشتم روی تلفن گفتم آقا شما چطورصحبت نفرمودید؟حالانفهمیدم . فرمودندکه یک هفته است که شرکت تلفن ملی شده است من شرعاً" جائزنمیدانم که با تلفنی که صاحبانش راضی نیستندصحبت بکنم . آنموقع شرکت تلفن یک شرکت خصوصی بودقبلاً" ومال آن یمین اسفندیاری ومشایخی وديگران عده‌ای بودند صاحبان سهام که قانونی ازمجلس گذشت لایحه‌ایکه این شرکت را ملی کرد وگفتندمن شرعاً" جائزنمیدانم با این تلفن صحبت کنم . من بخنده گفتم خب پس من‌چطور صحبت کنم؟ فرمودندشماکه ازمن تقلیدنمیکنید خودتان

میدانید . منظوراگرآنموقع آقای کاشانی هم چنین عقیده‌ای داشتند
خب همانموقع ایشان هم راجع به این موضوع تلفن واینطورقوانین
صحبت میکردند . وعلی التحقیق آقای کاشانی آنموقع این نظررانداشتندبهیچوجه . .
این عقیده بنده است تاآنموقع که میدانم .
س- آقای خمینی آن زمان که شما با ایشان آشنائی داشتید چه نظری
نسبت به دولت دکترمصدق وملی شدن صنعت نفت ونهضت ملی بطور
کلی داشتند ؟
ج - تاآنموقع که من میدانستم مطلقا ایشان هیچ اظهارمخالفتی نمیکردند،
هیچ .من یک بار از ایشان یک عبارت مخالفت آمیزی نشنیدم .
حتی اگراینطوربودبا من که مربوط بودندمیفرمودندکه مثلا" تو چرا توی‌دستگاه
کار میکنی، چه وقتی رئیس بازرسی نخست وزیر بودم چه موقعی
که شهرداربودم ایشان هیچوقت هیچ همچین چیزی بمن نفرمودند بله هیچوقت
س- ماحالاموضوع آقای خمینی را میگذاریم بعددوباره برمیگردیم به ایشان
دریک نشست دیگری . ولی امروز دلم میخواهدکه شما خاطراتی که ازملی
شدن صنعت نفت دارید وآن فعالیت هائی که آن زمان برای اجرای
قانون ملی شدن صنعت نفت میشد برای ما توضیح بفرمائید.
ج - این مطالب را بعقیده من جراشدروزکه‌کاملا" نوشته‌اندمضافا " کتابی
است‌که شما حتما " دیده‌اید به‌اسم تاریخ ملی شدن صنعت‌نفت تاریخ ملی
شدن صنعت نفت .
س- بله این کتاب را دیدیم .
ج - مال فواءدروحانی که تمام این کتاب درست است. دراینکه تمام تاریخ
این کتاب درست است مضافا " ...
س- من فکرکردم که شایدشما خاطراتی داشته باشیدکه درکتابها وجرائد ذکر
نشده اند .

ج - حالا عرض میکنم . بله خاطرات تا اندازه‌ای ....

س - فعلاً" آقای امینی موضوع نفت را میگذاریم بعدد وباره با این مسئله برمیگردیم من دلم میخواست که از شما تقاضا کنم که اگر شما خاطره‌ای از جریان ۳۰ تیر وهمچنین ۹ اسفند دارید برای اینکه آن دودر واقع مقدمه‌ای بوده اند برای ۲۸ مرداد .

ج - بله بله درست است .

س - این خاطرات در جراید ویا درکتابی جائی ثبت نشده آن را برای ما بفرمائید که درتاریخ ضبط بشود .

ج - بنده راجع به این موضوع چه راجع به نهم اسفند وسی تیر هردو دوچیز خدمتتان نقل میکنم که بقول شما در جرایدهم منعکس نشده یکی که چون قبلاً" گفتم که یک روزی درمنزل کاشانی پورسرتیپ بمن گفت که بله شاه را میخواهید دک کنید وما نمیگذاریم ، این عبارت او بود که معلوم شد که درهمانجا در آن منزل نقشه‌ای برای اینکار بوده‌است . ودر آن پرونده‌ای که من خدمتتان عرض کردم ودر اینجا هم منعکس گردید که پرونده‌ای که در دیوان کشور بود راجع به بهائی ها ، آقای حائری یک روزی بمن گفتند که آقای بروجردی مرا به قم احضار فرمودند یعنی آقای حائری را

س - این آقای حائری همین آقای حائری است که اینجا تشریف داشتند .

ج - بودند بله آقای مهدی حائری . گفتند مرا ومصطفوی را خواستند مصطفوی مردی تاجر اهل قم بود که خانواده ی محترمی درقم بودند باسم آقازاده که منزلی که آقای بروجردی سکونت داشت مال اینها بود معروف بود به آقازاده‌ی بلورفروش . گفتند ما دوتا را ایشان خواستند وگفتند میروید پهلوی آقای بهبهانی واز قول من میگوئید فشار بیاورد به دادگستری برای مختومه کردن این پرونده وابرام آن رأی محکمه‌ی جنائی یعنی بلا آخره اعدام آن سه بهائی . آقای حائری گفتند که ما درهمان اوایل اسفند سال ۳۱ من وآقای مصطفوی پهلوی آقای بهبهانی رفتیم

وبه بهبهانی پیغام آقای بروجردی را رساندیم وحتی من گفتم آقا آقای بروجردی بقدری راجع به این موضوع ناراحت بودندکه به پهنای صورتشان گریه کردند وازشما خواستندکه اینکاررا .... آقای بهبهانی گفتند که دراینکارعجله نکنید . مرحوم مصطفوی به ایشان عرض میکند که میگویند (؟) تاخیر آفات .آقای بهبهانی میگویند که این نه این ازآن تاءخیرها نیست که آفت داشته باشداین به نفع ماآخرتمام میشود . میپرسد آخرچطور ؟ آقای بهبهانی میگوید اینها میروند . آقای حاشری بمن فرمودند که من خیال کردم که منظور ازاینکه اینها میروند یعنی این اعضای شعبه‌ی ۲ دیوان کشورکه این پرونده آنجا مطرح هست ازقبیل آقای حاشری شاه‌باغ وآقای حسین معظمی ، آن آقای مصطفوی میگویدکه خب‌آقا برفرض که این اعضای شعبه بروند خب یک عده‌ای دیگرمیآیندمثل آنها . میگوید نه آخرمن که نمیتوانم همه‌ی‌حرفها رابزنم همشون میروند. خودمصدق میرود . اینها تعجب میکنندکه اصلا" هیچ باورشان نمیشدآقای حاشری بمن گفتند. خب‌آنموقع من هم بنظرم این حرف‌خیلی مسخره میآمدتابعدازاینکه قضایای نهم اسفندرو آمد وآقای دکترمصدق آن نطق کذائی راکردند وبهبهانی بطرف دربار رفت آنجا جلوی قصر ایستاد، بعدخیال داشتند که دکترمصدق که بیرون بیاید بگیرند وبکشند وحتی شعبان بی مخ باطناب آمده بود که ایشان راتوی خیابان بکشند که آقای دکترمصدق تصادفا " ازدردیگری میروند وبعدمیگویندمرغ ازقفس پرید،معلوم میشودکه آن حرف بهبهانی بی ارتباط با این جریان نهم‌اسفندنبود .که بعداینکارنگرفت وآقای دکترمصدق درفروردین آن سال درب رابه روی خودشان بستند نه کسی راپذیرفتند ونه به دربار سلام آمدند بهیچوجه.عنوان کرده بودندکه به احمدآبادرفته‌اند واستراحت میکنند .من برای یک کار واجبی رفتم کاغذی به‌ایشان نوشتم ایشان مراخواستندومن قضایائی

که میدانستم بهایشان گفتم وگفتم آقا مـــردم هم دلشـــان میخواســـت
که شما دراینموقع برویدوملاقاتی بکنید بعنوان تحبیـب همـــــه ی
نقارها ..... گفتندنه آقا اینها میخواستنــــــدمرا بکشنـــــــد
حالاهمین نقشه درکارهست وهمانموقــــع هم من بعدمجددا " همیـــــن
مطلبی که آقای حاثری بمن گفته بودندنقل کـــــردم وبهایشــــان
عرض کردم ، گفتندبله ماحالا فهمیدیم کهاین نقشه بودهاست وخیـــال
داشتند مـرا بکلی ازبین ببرند . شما اینـــــها راتمام توی ایـــــن
کتاب ایدن عرض کردم خیلی عجیب است که خاطرات ایدن که درفارســـــی
هم ترجمه شدهاست آن آقـــای کاوهدهقــــان ترجمـــــه کرده اســـت
وهمه را ذکرکردهکهایدن گفتندکه ما بلا آخـــــره من به چرچیـــل گفتـــم آن
کـــه قبلا" عرض کردم ، که شاه چنین پیغامـــی داده وما آن نماینـــده
رااحضارکردیـــم وبعدازمدتی دیدیم که کاشانــــی ازجبهه ملی وازآقای
دکترمصــــدق سواشد وفهمیدیمکهازداخــــل خودشان دارند...... کـــــه
شاه گفته بودمن ازداخـــل اینکاررا میکنم ودکترمصدق را ساقط میکنم .
متاءسفانـــــــه یکی ازرل هـــای شاه که خیلی هاراگول میزدایـــن
بودکه یکی یکی افرادرا میخواست وبهاینها وعده میـــداد که توچه چیـــزت
ازدکترمصدق کمتـــراست خودتومثل دکترمصدق هستی . اول مـــــرحـــوم
دکترفاطمی راخواسته بودبهاوگفتهبو دبهخیال اینکه خب اوهـــــــــم
جاه طلبی میکند کهبله بلا آخره آقای دکترمصدق پیرشده است بایـــــد
کنأربا شد وتوخودت بیاشـــی نخست وزیربشوی . دکتـــرفاطمی ایـــــن
شهامت راداشت کهآمـــداین رابه دکترمصدق گفت ودکترمصدق خودشان بمـــن
فرمودندکه من بهاوگفتمکهتوبه مسافرت بروواِلابمانـــــی این تــــــورا
میکشد ونمان ، که به مسافرت رفت .

س ـ یعنی دکترفاطمی به مسافرت برود ؟

ج ـ بله بله . آقای حسین مکی‌که اصلا" زبدی بودبقول اوران آمده بودرو.دست تصادف روزگاربود. ایشان خودشان دریکی ازنطق هایشان گفتندکه‌من درشاهی‌مهمان آقای دکترپرفسورعلی آبادی بودم آنجاشاه ردمیشدبعدتصادفا "توی خانه‌ی اوآمد و مرادید وبامن صحبت‌کرد . ایشانهم ازهمانهائی بودکه شاه به اووعده داده بود ، ایشانهم که به تمام معناجاه‌طلب وبااینکه اصلا" هیچ بود یک‌آدم بیسواد عامی حتی نوشته‌هائی که ازقول او نقل میشود اوخودش نمیتواندبخواند نسخه بردارگفته هاا ست . ایشان وقتی که آقای کاظمی ازطرف‌آقای دکترمصدق بعنوان نایب نخست وزیر لایحه اختیارات‌را آورد ازمجلس قهرکرد رفت بیرون وعده‌ای هم دنبال او وبعدشروع شد ، ازهمانوقت معلوم است‌که این نقشه بوده‌است .

س ـ ایشان بعدا "انتخاب شدندبه‌کمیسیون رسیدگی به‌اموربانکها درمجلس شورای ملی.

ج ـ نخیر . حالاعرض میکنم ، حالاعرض میکنم این را . مطابق قانون نشر اسکناس دونفرباید عضو نظارت براندوخته ی اسکناس مجلس انتخاب بکند . تاقبل ازاین جریان انتخاب مجدد آقای کهبد بودودیگری که حالامن اسم او یادم نیست ولی کهبدرایادم هست . آقای مکی خودش راکاندیدکرده بودکه عضوبشود . وخب آنموقع دولت ناگزیر بودبرای خاطرحقوق کارگران شرکت نفت واینکه صنعت نفت خوابیده بودواخلال میکردند دربار ونظامی ها ودولت‌هم احتیاج به پول داشت یک مقداری اسکناس منتشرشده بودواین خیلی محرمانه بود . البته همین دونفروکیل مجلس میدانستندومکی راکاندیدکردندکه برودکه بعد بیایدواین راعنوان بکند که‌اگرعنوان میکرد خب ازنظراقتصادی مملکت صدمه میخورد . واصولا" همین رفراندوم وانحلال مجلس یکی ازعلل

آن همین مسئله بود. وآقای مکی خودش راکاندیدای اینکارکرده بود ویادم هست که آقای دکترمصدق آن رفراندوم را کردومجلس را منحل کردکه بعدا" خیلی ها هم مخالف البته دکترمعظمی خیلی با اینکار مخالف بود ومیگفت آقا اینکار صلاح نیست برای اینکه الان مجلسی هست اگرشما مجلس را منحل کنید با یک فرمان شما را ساقط میکنند. آقای دکترمصدق گوش نکرد وسرهمین موضوع هم یک مقداری ازدکترمعظمی رنجید درصورتیکه معظمی واقعا" وطن خواه بود مردخیلی خیلی خیلی فهمیده ولایق ...

س - عبداله معظمی ؟

ج - دکترعبداله معظمی . تااین آخرسرمرحوم دکترمصدق ازاورنجش داشت وحتی میگفت که این رفته باماشین ریاست مجلس زاهدی راازمجلس که متحصن بود خب برداشت وباخودش ، چون ...

س - این موضوع حقیقت داشت ؟

ج - بله . چون زاهدی ، البته اومیگفت که من کاری بودکه من که نمیخواستم که کسی که اومتحصن شده حالا سراین بخورد مضافا" یک نسبتی هم داشتند . زاهدی با برادرمعظمی باجناق بود یعنی دوتاخواهرکه ازخانواده ی اتحادیه بودند یکی زن دکترولی اله معظمی بود یکی زن فضل اله زاهدی است که بعدازاهدی که جداشدزن دکترافشار شدکه رئیس دانشکده حقوق ووکیل مجلس بود . آقای دکتر مصدق گفتنداینکاررا کرده ودکترمعظمی باماشین مجلس اورابرده وبه منزلش رسانده . وخیال میکنم دیگرحالا این .....

س - راجع به رفراندوم ونظر مخالفین وموافقین .

ج - بله . خیلی ها مخالف با این موضوع رفراندوم بودند وحتی میگفتند نبایداین چادرهاجدا باشد برای اینکه وقتی که

قرار شد آزادی باشد نباید کسی بداند که من چه رأی میدهم ولی وقتی که چادرجدا باشد مردم مرعوب میشوند معلوم میشود که اینکه مقابل آن چادر مخالف است میخواهد رأی مخالف بدهد این حرفهائی بود که مردم آنموقع به حق میزدند .

س - آقای امینی بعد از سی تیر وجریان ۹ اسفند برای دکتر مصدق کاملا" روشن شده بود که با دربار کاملا" رو برو است ونمیشود که با شاه بهیچوجه کنار آمد واینطور که شایع است دیگر از آن تاریخ به بعد ایشان با شاه هیچ نوع ارتباط رسمی نداشتند ، با علم باین موضوع چطور شد که دکتر مصدق درروز ۲۸مرداد ووقایع ۲۵ مرداد که منجر به ۲۸ مرداد شد یک ایستادگی سرسختانه ای ازخودشان نشان ندادند و یا اینطور که آقای دکتر بختیار درکتاب اخیرشان بنام یک رنگی ترجمه شده ایشان نوشتند که دکتر مصدق به محبوبیت خودش ونام نیک خودش به مراتب بیشتر علاقمند بود تا اینکه بیاید و با قدرت بایستد ومبارزه بکند وپیروز بشود ، علت اینکه ایشان ایستادگی محکمی درآن جریان نکردند چه بود ؟

ج - علت این بود که متأسفانه این ماری که در آستین مملکت ما بود یعنی حزب توده آنموقع با کمک شورویها اسلحه هم داشت وبعدهم معلوم شد عده زیادی در ارتش هم ...

س - سازمان نظامی ؟

ج - سازمان نظامی دارند اینها آمدند پهلوی آقای دکتر مصدق که شما بما اسلحه بدهید ما درمقابل اینها ایستادگی میکنیم . آقای دکتر مصدق گفتند من فدا بشوم بهتر است تا مملکت فدا بشود ، این را کرارا" . شما میدانید که تنها کسی که غیر از بستگان مرحوم دکتر مصدق آقای دکتر مصدق را در احمدآباد زیارت میکرد وملاقات میکرد من بودم . این است که

به کرات ایشان این مطالب را گفتندکه بمن تکلیف کردندومن گفتم دست آن نخست وزیری بریده بادکه اسلحه ملت را بدست مخالفین ملت بدهد که بعد من برفرش فدا بشوم . چنانچه که شد خودش وخانه اش وزندگی اش ولی مملکت بلا آخره یک روزی بایدباقی بماند. من مملکت را دودستی تسلیم روسها نمیکنم واینکارا نمیکنم واین بودکه ایستادگی نکردبعدهم خب اطمینان به ارتش نداشت . چون تصفیه ای که درارتش شده بود واین حرف را آقای صدقی خیال میکنم بهترین چیزیش را خدا بیامرزد مرحوم دکترفاطمی درساعاتی که اعدام میشد گفت . درساعتی که ایشان را میخواستنداعدام کنند وافسرانی را برده بودنددرهمان لشکر ۲ زرهی نگهداشته بودند وساعت ۴ صبح میروند آن آزموده کلیدمیزنند بااینکه به دکترآمپول زده بودندکه بخوابد ومریض بوده وتب داشته ازخواب میپرد اومیگویدکه تو که ازمرگ نمیترسیدی پس چرا حالا متوحش شده ای ؟ میگوید متوحش نشدم من خوابیده بودم چراغ زدند بیدارشدم وهرکسی .... بعد وقتی که به او اعلام میکنند که تو اعدام خواهی شد واگرکاری داری بگو میگوید من بچه ام را ازروز ۲۸ مرداد تا امروزندیدم ومیل دارم اورا ببینم میگویند آن مقدورنیست میگوید خواهرم راندیدم بازمیگویندمقدورنیست بعدمیگوید دراینجا درهمین عمارت که آقای دکترمصدق هست مرا ببرید ویا با یشان اطلاع بدهیدکه من زیارتشان بکنم میگویدآن هم مقدورنیست بلا آخره دکترشایگان ومهندس رضوی راکه اطاق مجاوربودند آنها را ایشان میل دارند ملاقات کنند آنها را بیاورند اینها می بوسند . بعددکتر فاطمی دردقایق آخر میگوید که آقایان افسران این موقعی است که دیگرجائی برای عوام فریبی نیست چون بین مرگ وحیات من دقایقی بیش نیست . ما بیست وچند ماه دراین مملکت حکومت کردیم

وقصدمان این بـــود که مردم را روشن کنیـــم که نوکـــرخودشان باشنـــد ولی متاء سفانه دربـــا رنگذاشت . دکتـــرمصدق نمیخواست واقعا " آن جور که میشود؟ نمیدانم فلان با مـــردم آن جورمبارزه کنند وآیستادگی بکنـــد . خیال میکرد یعنی فکرهم میکردکه ارتش بازدراختیـــارشاه است واصولا" این روحیه ای که درآنموقع بود . دکترمصدق هم نظرش این بودهمانطورکه عرض کردم مملکت بماند بهتراز اینستکه ...چون فکرمیکرد بلا آخره این مـــــــوج برفرض هرطورهـــم باشدتمام میشود . واوبرفرض برود وشهیدهم بشـــود وهمیشه میگفت که من آرزو میکنـــم دراه مملکت ازبین بروم . وایـــن بود که مقاومتـــی نشان نداد .

س - آقای امینی حقیقت داشت که دکتـــرفاطمی را بعدازمردادسازمـــان نظامی حزب توده مخفی کرده بود وایشان قبل از ۲۸ مرداد هم باحـــزب توده ارتباط داشته ؟

ج - قبل ازآن کـــه من نمیدانم ولـــــــی اول که منزل کسی بوده است که آن شخص چون یک ارتباطی متاء سفانه بـــا سفارت اردن داشتـــه و چیزبوده اونگران میشود دکتـــر ازآنجا ومیآیـــدیک کسی اورا میآورد منزل که بعدمعلوم شدکه آن آدم عضـــوحـــزب توده بوده والان هم مثل این کـه اینجا باشد اورا می میتوانم اطلاعات دقیق تری چون وقتـــی گفتـــه بودمن یادم است ازآقائی که اینجا بود- من تمام داستان را نقل کـــرده یادداشت کنم وبعدبشما بگویم همین داستان مرحوم دکتـــرفاطمی را .

س - خیلی ممنون . حالا برمیگردیـــم به زمان بعدازمرداد ولیـــن سئوالی که من میخواهم ازشما بکنم راجع به وزارت داراشـــی آقـــای دکترعلی امینی وقرارداد کنسرسیوم است ؟

ج - بله قـــرارداد پیج ، قرارداد پیج بقول مرحوم کشاورزصـــدرساخته بودکه یادگار پدرت پیج امین الدولـــه است .چون دکترامینی پســـر

امین الدوله ونوه‌ی امین الدوله بزرگ بود .

یادگار پدرت پیچ امین‌الدوله‌است یادگار توقرار یست کدبستی با پیچ .

یادگار پدرت بود معطل لیکن ازتو جزگندوکثافت نبودباقی هیچ

آقای دکترامینی که حالا دعای وطن خواهی میکند ایشان وزیردارائی

زاهدی شد واین قرارداد کنسرسیوم را تهیه کرده وقبول کردکه‌تمام غرامات

را بدهد وبازنفت را بدهددراختیار هیئتی که سابقا " فقط یک انگلیس بود

شرکت های مختلف آمریکائی و هلندی انگلیسی وهمان کنسرسیوم با اصطلاح

که آن شرکت های مختلفی بود . وشهرتهائی هم آنموقع داشت که من تا

آن حدنمیدانم که یک وقتی درمجله‌ی نیشن چیزهائی

نوشته شد تاچه حدآنها درست باشد آنها را بنده پولهائی که ردوبدل شده بودحتی

برادردکترامینی وقتی ..

س- ابوالقاسم امینی ؟

ج - ابوالقاسم امینی نخیر ابوالقاسم خیر معذرت میخواهم . سرتیپ محمود

امینی ، سرتیپ محمودامینی یک نامه‌ای نوشته بودکه ایشان پولهائی که

گرفتند وآمدنددراینجا صحبت شد واواین مطالب را عنوان کرده بودکه یک

وقتی رئیس ژاندارمری بود . ومن راجع به قرارداد کنسرسیوم توضیح

بیشتری بشما بدهم وآن نامه‌ایست که حتما " شنیده‌اید که ما تهیه کردیم

وخدابیآمرزد مرحوم دکترمعظمی وآقای صالح نامه‌ای قرارشدتهیه بکنند

آقای مهندس بازرگان وبنده عده‌ای بودیم که این نامه‌تهیه شد وبعدبنده راه

افتادم معذرت میخواهم مهندس بازرگان این را به امضای عده‌ای

ازاستادان دانشگاه رساند وبعدمن هم این راآوردم سه صفحه بودوسه نسخه

به امضای علامه دهخدا بردم رساندم که ایشان امضاء کردند ومهندس حسن

شقاقی که یکی ازشریف ترین مردم روزگاربود پهلوی ایشان بردم امضاء

کرد وبعدکه‌امضاء کردندگفتندکه بهتراست که‌من این راازنویک دفعه

دیگربخوانم که اگرفردا آمدندازمن پرسیدند من بتوانم جواب بدهم بعدباهم خواندیم باهم بحث کردیم واتفاقا" بعدازمدتی همان مولوی که بعدرئیس سازمان امنیت تهران بود رفته بودگفته بودکه این راامضای شماراجعل کردند ایشان گفته بود نه من مخصوصا" بعدازاینکه امضاء کردم بالایش هم نوشتم مهندس‌حسن شقاقی که این افتخارنصیب خودم باشد نه به نام دیگری . بعدبردم به شاه عبدالعظیم درحوض خانه منزل مرحوم آسیدرضا فیروزآبادی ودادم ایشان هم بادقت خواندوامضاء کرد . اتفاقا" پهلوی یک آقای دیگری بردم که آن زمان آقای دکترمصدق مقامی داشت مقام اقتصادی داشت وخواندو گفت که آقا دراینجانوشته شده‌است کودتای خاشنانه نهم اسفند ۲۸ مرداد فکرنمیکنید فردا این امرباعث بشودکه ماراتعقیب جزائی بکنند؟توکه خودت قاضی بودی ؟ واگراین عبارت رااصلاح بشود من امضاء میکنم .من آمدم وبازباآقایان نشستیم دقایقی فکرکردیم این عبارت راعوض‌کردیم کردیم وقایع تاءسف‌آورنهم اسفند وبیست وهشتم مرداد وبعد بازبنده راه افتادم به امضای این آقایان رساندم وآقای بازرگان هم دادبه آن استادهاامضاءکردند وآقای صالح‌ومعظمی که قبلا" امضاء کرده بودند وبعدکه بردم پهلوی این آقا ایشان گفت آقابنده راندیده بگیرید. وبعدهمین آقا ... هان بعدوقتی که این نامه منتشرشدشاه دستوردادکه تمام ما را اگردرادارات‌هستیم ازخدمت برکنارکنند.وحتی به دانشگاه دستورداده شد که این ۱۲ استادی که این نامه راامضاءکردنداز دانشگاه اخراج بکنند.دکترسیاسی زیربارنرفت ولی جعفری که وزیرفرهنگ آن روزبودکه بعدتقسیم شدبه اسم فرهنگ وآموزش عالی وآموزش‌وپرورش او گفته بودکه چون انتصاب استادهابه امضای وزیرفرهنگ است پس عزل وانتظار خدمتشان به امضای من است من امضاء میکنم واین ۱۲ استادرامنتظرخدمت

کردکه اینها آمدند شرکتی درست کردند به اسم شرکت یباد که اغلب هم درمنزل من بود این مرکز اینکار و حتی همین آقای دکتر ابراهیم یزدی آنموقع شاگرد دانشکده‌ی داروسازی بود خب خیلی میدوید وفعالیت میکرد آن مرحوم رحیم عطائی بود مرحوم رادنیا بود آقایان دیگری بودند که حالا درست اسمشان شاید ... وهمین کم کم شالوده ی وپایه گذاری جبهه ملی دوم وقتی که درمنزل آقای صالح وقتی بنده پیشنهاد کردم این را بگذارید درروز سی ام تیر این را جبهه ملی دوم آقای دکتر سنجابی گفتند آقا .... جبهه ملی دوم بخط بنده تهیه شد ومنتشر شد این جبهه ملی که درمنزل آقای صالح تشکیل شد .

س - مطالبی هست راجع به جبهه ملی دوم آقای امینی واختلافی که جبهه ملی دوم با شخص دکتر مصدق داشته ومن میخواستم این موضوع را یک مقداری درجزئیاتش بحث بکنیم برای اینکه برای وقایعی که بعدا" اتفاق افتاد برای شناخت وقایعی که بعدا" اتفاق افتاد اهمیت شایانی دارد . از جمله مخالفت دکتر مصدق بود با اساسنامه‌ی جبهه ملی دوم .

ج - بله کررا" با مرحوم آقای دکتر مصدق که بنده دراحمدآباد صحبت میکردم ایشان میگفتند آقا من فعلا" دراین گوشه‌ی ده هستم وآن جور که بایدوشاید به اموروارد نیستم ولی متاءسفانه افرادی بودند که میرفتند ذهن ایشان را مشوب میکردند . درکنگره که تشکیل شد کنگره‌ای جبهه ملی دوم درمنزل آقای قاسمیه درتهران پارس وقتی که اساسنامه و هم اینکه بعدراءی گرفته شد برای انتخاب اعضاء بعضی اشخاص که علاقمند بودند که انتخاب بشوند انتخاب نشدند باکمال تاءسف من بایداسم ببرم که با اینکه الان من به او علاقمند هستم والان هم او درغربت بسر میبرد آقای هدایت اله متین دفتری اومیل داشت که عضو شورای جبهه ملی

بشود ، به عضویتش انتخاب بشود انتخاب نشد . آقای فروهر ومرحوم کشاورزصدر وآقای دکترشاپوربختیار هم کم رای آوردند؛ بعدوقتیکه شورا تشکیل شد وانتخاب خواستندبکنندبعنوان هیت اجرائی باز آقای کشاورزصدر وشاپوربختیار وفروهر به عضویت هیئت اجرائی انتخاب نشدند . مرحوم کاظمی هم رنجش هائی داشت چون ایشان سالها رئیس شورا بود ایشانهم رای برای ریاست شورا نیاوردندودکترآذررئیس شوراشد . این رنجش ها باعث شدکه اینها خودشان راکنارکشیدند وباکمک آقای هدایت اله متین دفتری پیغامهائی برای آقای دکترمصدق فرستادند وذهن آقای دکتررا مشوب کردند آقای دکترمصدق نامه ای نوشتند که من این شورا راقبول ندارم واین اساسنامه را قبول ندارم وباید ... بخاطرم هست که آن شب اتفاقا" درمنزل من این جلسه بود که آقای صالح بقدری ناراحت شد که تقریبا" نزدیک بودگریه کندوگفت من ازاین تاریخ بکلی ازتمام فعالیت سیاسی خودم راکنارمیکشم واستعفا میدهم . آقایان اصرارکردیم که آقا استعفا ندهید بهتراست که بگذاریدکه یک نامه ای نوشته بشودوبه آقای دکترمصدق ومطالب را روشن کنیم . همان شب نامه تهیه شد ومن آن نامه را برداشتم روزجمعه خدمت آقای دکترمصدق بردم وباایشان مفصل صحبت کردیم . این را هم عرض کنم که نامه ایکه آقای دکترمصدق نوشته بودند نامه این بودکه نامه ای بعنوان دانشجویان طرفدار جبهه ملی اروپا وآمریکا به ایشان نوشته بودندوراجع به این اساسنامه جبهه ملی واعضاء انتقاداتی کرده بودند،آقای دکترمصدق جوابی داده بودندوهمان روزیکه ایشان جوابی به آن دانشجویان جبهه ملی آمریکا واروپا داده بودند آن راهمان شب آقای داریوش فروهروآقایان رفقای دیگرشان فتوکپی ازاین گرفتند وتمام درب خانه های دوستان وآشنایان واعضای جبهه ملی وحتی به قراری که

شنیده شد به دست شاه هم این نامه رسیدکه تعجب کردم . وقتیکه من رفتم احمدآباد وبه آقای دکترمصدق عرض کردم وگفتم این خیلی اثر بدخواهدکرد. اینها افرادی بودندکه همه درزندان بودندگفت ،"خیلی ها درزندان هم بودندولی خب ازما بهتران هم" ،بهمین عبارت ،" توی شما هست ،" گفتم آقا آن ازما بهتران کی ها هستند شما بگوئید لااقل ما تحقیق کنیم وهمین جور بیخودی ....

س- این اصطلاح راایشان درنامه هم بکاربردند.

ج - بله گفتند ازما بهتران هستند . وایشان آخرسرقانع شدندکه نامه ای به آقای صالح بنویسند .. هان ایشان قانع شدندکه اصولا" نامه راپس بگیرند . بعدازظهربودکه من دراطاق پائین آمده بودم همین جاکه الان مدفن دکترمصدق است آنجاآمده بودم که نمازی بخوانم دیدم که ماشینی آمد دیدم هدایت اله خان متین دفتری است ورفت خدمت پدربزرگشان .

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : ۱۱ مه ۱۹۸۳
محل : شهر آناندل ـ ویرجینا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۳

هرکسی پشت‌کارتشان شرحی مرقوم بفرمائیدکه آیا اجازه میدهیدکه من راجع‌به مطالبی که‌رفتیم با طرف مقابل هم ، دسته‌ی مقابل هم صحبت بکنم؟ بنده‌پیغام دادم‌بوسیله‌ی آقای مهندس مصدق شما صاحب اختیارهستید وهر تصمیمی داریدمیتوانیداتخاذ بفرمائید . بعدرفتیم بالا زیرکرسی نشستیم واین عکس‌هایمان موجود است الان عکس‌های بنده هست با ایشان که ، بنده عنوان کردم که آقا این کاغذی که شما مرقوم فرمودیددرجواب نامه‌ای است آن نامه کجاهست بنده‌ببینم . فرمودند که من رسمم نیست‌که کاغذها رانگهدارم چون که مبادا بدست مأموریت بیافتد روزی بریزندتوی اینجا کاغذراپاره کردم . گفتم خب شما یک کاغذی امروزبرایتان نوشتند باسم دانشجویان اروپا وآمریکا شما بلافاصله امروزجواب دادید ورسم اینستکه این کاغذبدست‌طرف برسد طرفین راضی باشندتا منتشربشود اما این کاغذهنوزازتهران بیرون نیامده‌شب فتوکپی شده است‌ولی کپی وبه تمام جاهاهم منتشرشده ،من درنامه ی اصلیش‌تردیددارم واین جزاینکه بگویم خدای نکرده جعل باشد یک عده‌ای .... که بعدبین من وآقای هدایت متین دفتری آن روزتعارضی شد.و فقط اینکه آقای دکترمصدق کاغذی نوشتندبه آقای صالح که شما یک مردسیاسی نبایدقهربکنندمن ازشما خواهش میکنم یک هفته‌ای من اجازه میگیرم فلان شما بیائید اینجاو بنشینید باهم صحبت بکنیم . ولی بازمتاء سفانه نگذاشتند اینکاربشود وقضیه بین آقای دکتر ...وآقای صالح هم

استعفا داد از جبهه ملی دوم خودش را دیگر از کار کنار کشید .

س- آنطورکه من از آن نامه ی دکتر مصدق بیاد میآورم چیزیکه مورد اعتراض دکتر مصدق بود مسئله اساسنامه جبهه ملی بود و اینکه چرا جبهه ملی اعضاء را موظف میکنند که سوابق خودشان و مدارک خودشان را به دبیرخانه جبهه ملی ارائه بدهند و ایشان میگفتندکه اینکار کار درستی نیست وگذشته از آن قبول یک سازمان جدید و یا حزب جدید را موکول میکنندبه تشکیل کنگره که میبایستی شایدمثلا" هردوسال یک بار تشکیل بشودوایشان میگفتندکه جبهه ملی احتیاج به نمایندگان احزاب وسندیکاها دارد وراه دادن اشخاص منفردبه شورای عالی جبهه ملی مثل مجلسی میماند که از وکیلان بی موکل تشکیل شده باشد. درواقع این اعتراض را به جبهه ملی داشتند .

س- درمورد اشکال اول که چرا باید اینها اساسنامه شان و اسامی افرادشان را به دبیرخانه بدهند اتفاقا" آنموقع دبیربنده بودم ودبیرخانه تحت نظربنده بود. ما عنوان میکردیم که آقا ما بایدبدانیم که آخر اینها چندنفرندو کی ها هستند، این جمعیتی که عنوان میکنند . مخصوصا "همین بیشتر مثلا" دارودسته ی آقای مهندس بازرگان آقایان بودندکه جمعیتی درست کرده بودند میگفتندآقا این صورت شما بگوئیدکه این افراد کی ها هستند و اساسنامه تان چیست ؟ آقای دکتر مصدق گفتندنه آقا شما بایست قبول کنید وقتیکه یک جمعیتی گفتندما هواخواه آزادی هستیم واستقلال.گفتم آقا من به ایشان عرض کردم هیچ جمعیتی اگر چه قصدش قصد شیطنت وخرابکاری باشد نمیآیددراساسنامه بنویسدمن قصدم قصدشیطنت هست قصدم اینستکه این مملکت را بدهم به دیگری .اگر وثوق الدوله هم زنده بود ومیخواست با زجمعیت درست کندبرای عقد قرارداد مینوشت برای مملکت خواهی وفلان . ما بایدبدانیم .گفتم

خب اگرآقای دکتربقائی الان بیاید جمعیت زحمتکشانش را باز، چون میدانستم ایشان حساسیت دارند، از نو درست کند . گفت نه آقا نباید ایشان را راه بدهید. گفتم خب چه فرق میکند وقتی نوشتند اساسنامه ای خب مابایدبدانیم کی ها هستند وچی هستندآن هیئت موسس وهیئت مدیره جبهه جدیدکی ها هستند . اینجا تقریبا" ایشان قانع شدند. قانع شدند این بودکه بعدفکرکردندکه نامه راپس بگیرند واصلاح بکنند . راجع به موضوع افرادهمانطوریکه میدانید بعضی افرادهستند که خب موجه هستند ولی جزو جمعیتی نیستند چنانکه خودهمان جبهه ملی اول هم که خودتان تشکیل دادید اینها مربوط به جمعیت هائی نبودند یک عده ای همینجوری جدا جدا جدا مدیر روزنامه بود چه بود آمده بودندواینها شدندجبهه ملی ولی حالا اینها اشخاصی هستندکه موجه هستنددربین مردم وجامعه اینها میآیند وتابعدجمعیت هائی تشکیل بشود . ایشان قانع نشدند .

س- یکی دیگراز اعتراضات ایشان هماین خواست جبهه ملی دوم بودکه تمام سازمانها واحزاب خودشان رادرجبهه ملی دوم منحل بکنندوآقای دکترمصدق نظرشان این بودکه این دیگرجبهه نخواهدبودوحزب خواهدبود.

ج - درست است کاملا" صحیح است واین در تمام جبهه ملی هم خودش قانع شدکه این درست نیست فقط یک دسته آمدندو اعلام انحلال کردندوآن هم دسته ی آقای دکترخنجی بودکه گفت ازاین تاریخ چون جبهه ملی هست ما انحلال خودمان را اعلام میکنیم وتمام افرادمان وسرمایه مان ودفترمان رادراختیارجبهه ملی میگذاریم ولی بقیه اینکاررانکردند نیروی سوم نکرد که آن دارودسته یعنی حزب ملت ایران معذرت میخواهم که مال داریوش فروهربود. ودستجات دیگرهم اینکاررانکردند بعدهم درکنگره هم حتی خب آقای مهندس بازرگان ودکترسحابی با اینکه نهضت آزادی تشکیل داده بودند

بعنوان چیز شرکت کردند.

س- آقای امینی بعدازآن نامه‌ی دکترمصدق جبهه ملی تصمیم گرفت که سیاست صبر وانتظار را درپیش بگیرد.آیا فکرنمیکنیدکه اجرای سیاست صبر وانتظار باعث شدکه میدان مبارزه ی ضددیکتاتوری خالی بماندوراه برای گروه جانیون یا ملایان بازبشود ؟

ج - گروه ملایان همیشه دربین مردم ومخصوصا" قشرپائین نفوذ داشته است . مخصوصا" درماه محرم وصفر وماه رمضان مجالس عبادت ، نماز ، ومخصوصا" شب های احیاء روزهای عاشورا تاسوعا این ایام همیشه بوده است ومردم توجه به امورمذهبی داشته اند . ولی هیچوقت اینها جراءت نمیکردندکه مطلبی خیلی صریح برعلیه دستگاه بگویند یا اغلب اینها متاءسفانه خریداری شده بودندبوسیله‌ی سازمان اوقاف و سازمان امنیت . حتی یادم هست که یک وقتی این آقا سرهنگ نشاط که ماءموربود ضمن تعریف وتجلیلی که ازآقای طالقانی میکرد میگفت ما همه اینها را رفتیم ودیدیم باآنها برخوردکردیم مثلا" پول دادیم وتنها کسی که ما دیدیم توی این جمعیت آقای طالقانی است که چیزی نگرفته است . حتی یادم هست که یکی ازفرزندان آقای پسندیده برادربزرگ آقای خمینی فوت کرده بود میخواستندفلسفی را دعوت بکنند آقای طالقانی گفت که ایشان بشرطی دراین مجلس بیایندوصحبت بکنندکه اسم آقای خمینی را ببرندوتجلیل بکنند . فلسفی حاضرنشد ونیامد . فلسفی با دستگاه بود وفلسفی با دستگاه لاس میزد وکارهائی که داشت انجام میداد پول میگرفت خیلی هم وضعش خوب بود .تنها موقعی که فلسفی یک دفعه اسم آقای خمینی راآورد وگل کرد که معلوم نشدچه شکلی بوده است درمجلس ختم حاج میرزا عبداله تهرانی سعید معروف به حاج میرزا عبداله چهل ستونی بود .یک هفته قبلش دولت مجلسی تشکیل داده بوددرمسجدی سید عزیزالله یعنی مسجدمرکز بازار که آقای خوانساری نماز

میخوانند آنجا برای معاودین بقول خودشان اینهائی که ازعراق ردشان کردند یا آنهائیکه درعراق کشته شدند، وفلسفی آنجا خیلی خوب صحبت کرده بود وخیلی صحبتش گل کرده بود . بعددرمجلس حاج میرزا عبداله چهل ستونی هم آنجا منبر رفت وآنجا برای اولین بار ایشان تجلیل کردنداز آقای خمینی وحمله کردندبه آن دوسناتوری که درمجلس ازایشان بدطوری نام برده بودندیعنی علامه‌ی وحیدی وپرفسور اعلم که مردم وقتی اسم خمینی برده شد همه صلوات فرستادند وآقای فلسفی گفت اینست رفراندوم آقای هویدا . وبعدهم شاه پیغام داده بود برای اوبوسیله‌ی رئیس کلانتری بازار که تومنبعد اگرپشت گوشت را دیدی منبررا هم می بینی . که اولین بار فلسفی والا هیچکدام اینها . بعد دیگرکم کم شروع شد این نهضت . ولی جبهه‌ملی آقای دکترچاره‌ای نداشت بعدازاینکه آقای دکترمصدق آن نامه رانوشته بوددیگر نمیتوانست که بقول آقای صالح که گفت من یک عمرپای علم دکتر مصدق سینه زدم حالاکه نمیتوانم بیایم بایستم درمقابل ایشان عرض اندام کنم و .... سکوت میکنم تاخودایشان متوجه بشوند مناینکاررا نمیکنم . آنوقت بعدیک دسته‌ای بخیال خودشان جبهه ملی سوم راخواستندتشکیل بدهندکه جنابعالی هم میدانیدکه نگرفت کار بله .

س- بله من ازاین نظراین سئوال راکردم برای اینکه آنموقع درسال ۱۳۴۲ اگردرست خاطرم باشد جریان ۱۵ خرداداتفاق افتاد بنابراین این اولین بار بود که نیروهای مذهبی بصورت دستجمعی درمیدان سیاسی ظاهرشدند . ودرآنموقع بودکه دانشجویان جبهه ملی شعار "اصلاح ارضی آری ولی دیکتاتوری شاه‌نه" را میدادند ودرعین حال این قضیه مصادف شد باسیاست صبر وانتظارجبهه ملی .

ج- نه نخیر .

س - من از این نظربودکه این سئوال راکردم .
ج - نخیر نخیر قربان نخیر این شما چون یک قدری تاریخ گذشته است فراموش فرمودید درآنموقع جبهه ملی بود قدرت هم داشت وهنوز هم آقای دکترمصدق آن نامه رانننوشته بود.
س - در۱۵ خرداد ؟
ج - بله بله بله بله . ما درزندان بودیم . ما درزندان بودیم
س - آیا جبهه ملی باجریان ۱۵ خرداد موافقتی داشت ؟
ج - حالا اجازه بفرمائید . بنده اساسا" ۱۵ خرداد را برای شما روشن کنم ۱۵ خرداد را فقط بشما عرض کنم سازمان امنیت راه انداخت . این یک مسئله‌ای است که بایدگفته بشود ونوشته بشود وبعدپرده ازروی این کاربرداشته بشود .
س - من این را تاکنون ازهیچکس نشنیدم .
ج - این را مطمئن باشیدکه ۱۵ خرداد ساخته وپرداخته ی دست ساواک بوده است وروحانیت واین را درست کردندبرای اینکه بتوانندآیت الله خمینی را بگیرند تبعیدکنند . و۱۵ خرداد را مردم قیام نکردند .ما زندان بودیم داستان خیلی جالبی است که من بشما عرض میکنم .
س - راجع به ۱۵ خرداد صحبت میکردید .
ج - بله ها ن ما درهمانجوری که قبلا" خدمتتان عرض کردم درششم بهمن به زندان رفتیم . وزندان بودیم تا ۱۴ خرداد. ۱۵ خرداد پیش آمد . بنابراین ما چون یادم هست که یک روزی یکی ازآقایان اینجا دریک جلسه‌ای به جبهه ملی ایرادگرفت که چرا جبهه ملی در۱۵ خرداد هیچ عکس العملی نشان نداد گفتم درمقابل برای خاطر حمایت ازروحانیت . گفتم اول شما بگوئید که چطورشدکه دربعدازه ۲۸ مرداد روحانیت هیچ عکس العملی درمقابل کودتای شاه نشان ندادوحتی تاءییدکرد آقای بروجردی ودیگران . یاسکوت کردند یا تاءییدکردند . ولی ۱۵ خرداد تمام سران جبهه ملی درزندان

بودند درزندان هم کسی نمیتوانداقدامی بکند وکاری بکند . ماصبح ۱۵ خرداددیدیم که مراقبت ازهرروزی بیشترشده ودربها رابسته اند روزنامه هم نمیآورند وآهسته بیا آهسته بروکه گربه شاخت نزند . بعدپاسبانی که معمولاً" برای ماروزنامه میآورد من یواشکی ازاوپرسیدم که آقا مطلب ازچه قراراست ؟ گفت آقاشلوغ است شهر شلوغ است ، ازجلوی بازار ودانشگاه وفلان ویک اسمی هم میبردندبه اسم خمینی ونمیدانیم روزنامه هم نیاوردیم . بعدآن روزیا فردای آن روزخاطرم هست که مصاحبه ای اول با علم کردند بعدهم با پاکروان ویک سئوال کردندکه آیا درایــن جریانات جبهه ملی هم دخالتی داشته است اوگفت نه آنها دراینکارمطلقا دخالتی نداشتند . حالا ایرادبراین است که اگرمداخله ای نداشتند پس چراعکس العمل نشان ندادند بقول جنابعالی ؟ بنده مثل روزبرایم روشن است ومیدانم بااطلاعات دقیقی که دارم که ۱۵ خردادراتمام تظاهراتش راسازمان امنیت ترتیب داد لباس سیاه دربازارازروزهای پیش سفارش داد حاج میرزا عباسعلی اسلامی که یکی ازگردانندگان بازاربود رئیس صنف عطار و سقط فروش ومورد عنایت آقای خوانساری ومراجع دیگر ، ایشان بمن گفت من دیدم که توی بازار ، چون من واودرکارمرحوم شمشیری دخالت داشتیم واوصی بود بنده ناظرمرحوم شمشیری . گفت که دیدیم که لباس سفارش میدهند . گفتم بله این برای یک جادستگاه دولتی سفارش دادند بعدگفت همان روز۱۵ خرداد من ازمنزل بیرون آمدم . منزل اوسرچشمه بود دیدم که جمعیتی ازجنوب شهرطرف میدان داردمیآیدبطرف دانشگاه خب منهم که یک مردمذهبی،معمولاً" اودراینکار همیشه بوده است دراین عزاداری هااوشرکت میکند . آن ایام ایام عاشورا بود اگربخاطرتان باشد. وقتی که حاج میرزاعباسعلی میآیدبرودجلو یکی ازافراد باباشمل هائی

که جلوبوده تعزیه گردان بوده میشناسد حاجی را ، میگویدکه حاجی بروکنار بروکنار این از آن دسته هائی نیست که شما تویش دخالت کنید ودهانش بوی مشروب میداده . این را حاجی عباسعلی اسلامی که مردبسیار موردا عتمادی است بمن گفت . جوانی که کارمندساواک بودواین قبلا" کاره دیگری بودبعد آقای مدیرچاپخانه اوفست این را معرفی کرده بودبه یکی ازبستگانش واوبرده بودمامورساواک شد همان روزکه آن آقا میرود صندوق پستش را درپست مرکزی بازکند می بیند که این جزو دسته دارد .... صدایش میکندبه فحش که آخرمرتیکه من ترا نجات دادم فلان کردم حالادیگر بازدومرتبه چطورفعالیت میکنی ؟میگوید که آقابمن ماموریت دادند این جزو کارمن است من دارم این ماموریت راانجام میدهم . سرهنگ مجللی که بعدا" رئیس شهربانی شد نقل کردکه من رسیدم جلوی اداره ی بهداری ارتش ودیدم که یک آمبولانس ارتشی که میخواهدبرودآنجا ریختندمیخواهندآن راآتش بزنندمن درلباس سرهنگی بودم رفتم جلومانع بشوم یک آقائی مرا کنارکشید گفت جناب سرهنگ بفرمائید کنار اززیر پشت کتش نشان دادکه من گروهبان ارتش هستم ماموریت ماداریم اینکارزا بکنیم شمابروید کنار ماماموریت داریم . قضیه ی ۱۵خردادصددرصد کارسازمان امنیت بود ولی مردم هم بعدافتادند درآن.من که عرض نمیکنم که مردم ، مردم که دیدند عکس آقای خمینی هست اسم آقای خمینی هست آن هم به عشق اینکار افتادند درجریان بدون اینکه بدانندکه قصد قصددیگری است .قصددیگری است یعنی میخواهندکه این بهانه ای باشدکه بروند آقای خمینی راازقم بگیرند وتبعیدکنند به بورسا. که البته اول صحبت هائی دیگربود بلاآخره صحبت این شد که بگیرندوببرنددربورسا که میدانیداول ایشان را بردند در بورسای ترکیه آنجاخانه ای برایشان گرفتند وتحت نظرنگهداشتند.

س- آقای خمینی دوبار گرفتارشدند دفعه اول زندانی شدند ......

ج - دفعه اول زندانی شدند آقای خمینی وآقای شیخ بهاءالدین محلاتی وآقای حاجی آقاحسن قمی که الان درمشهدهستند. اینها رابا هم گرفتند باهم زندانی کردند بعداینها رانیمچه آزادکردند یعنی آقای خمینی رادرسرقنات دروس منزلی که قبلا" مال آقای علی اصغر تمدن بود بعد روغنی نامی اصفهانی خریده بود آن خانه راساواک گرفت وآقای خمینی درآنجاتحت نظرزندگی میکردند کسی ملاقاتشان نمیکرد جزیکی دونفرازافرادنزدیکشان. آقای شیخ بهاءالدین محلاتی راهم دراول خیابان دولت قلهک منزل جم که باغی بود وحالاخراب شده است توی آنجانگهداشتند وآقای قمی هم درهمان قلهک منزل برادرش . بعد آنوقت این آقایان راآزادکردند آقای خمینی تشریف بردندبه قم وحتی وقتیکه میخواستند به قم بروند مولوی میخواسته‌که بیاید سوارماشین بشود ایشان اجازه ندادندکه اگراین سواربشود من نمیروم.رفتند قم بعدمجددا" ایشان نطقی کردند سرآن موضوع کاپیتولاسیون وبه‌قانون شدیدحمله کردند ومردم گریه کردند بعد ۱۵ خرداد همانطوررفتندایشان راگرفتند وبه بورسا بردند .

س - این صحبتی هست‌که آقای شریعتمداری نقشی بازی کرده درنجات دادن جان آقای خمینی ، برای اینکه آقای خمینی رامیخواستند اعدام بکنند ؟

ج - این جریان اینستکه آقای خمینی آنموقع هنوزرساله‌ی عملیه نداشتند این اصطلاحی بین فقها است‌که مجتهدمرجع رساله‌ی عملیه دارد . البته ایشان درحواشی بعضی رساله ها رسالاتی نوشته بودند ولی رساله‌ی مدون جداگانه‌ایکه همین توضیح المسائل که الان دارند این توضیح المسائل این نبود . این توضیح المسائل که میدانید توضیح المسائل مربوط به‌ایشان تنها نیست هرمجتهدی این مسائل راازقبل همیشه داشته‌حواشی مینویسند وبعد تطبیق میکنند .

ایشان درنجف این توضیح المسائل به نظرشان رسید تاءییدکردند وبعدهم دربیروت چاپ شد وازآنجاهم یادم هست که یک مقداری صدتائی برای بنده اینجا فرستادندکه من اینجا توزیع کردم دادم که به همین ناهیدیان ودکتریزدی ازمن گرفتندکه داشتند . واینستکه آنموقع اینجورکه در افواه شایع است که آقایان علماء برداشتندصریحا " نوشتندکه ایشان جزو مراجع هستند .

س- به شاه نوشتند ؟

ج - نمیدانم . این به ضرس قاطع که به کجانوشتند.نوشتندکه بله ایشان جزو مراجع هستند.

س- پس این داستان درواقع به همین جاختم میشود قضیه بهاین شکل نبود که آقای شریعتمداری وساطت کرده باشندبه شاه برای نجات جان آقای خمینی .

ج - بله بله . نخیر .

س- آقای امینی شما ازاین تماسهائی که آقای علم وآقای صنعتی زاده با رهبران جبهه ملی میگرفتند برای اینکه اینها راتشویق بکنندبرای همکاری با رژیم به یک نوعی یاحتی قبول حکومت اطلاعی دارید ؟

س- بله مفصل . آقای همایون صنعتی زاده که الان زندان است .ایشان راالان گرفته‌اند.

س- ایشان همان رئیس موءسسه فرانکلین هستند ؟

ج - بله بله والان زندان است.بله . خودش وخانمش زندان بودندکه خانمش آزادشده‌است وخودش زندان است . ایشان باپاکروان مربوط بود باعلم هم بی ارتباط نبود ویکی ازعلل این بودکه ایشان یک کاربسیار مفیدی که درآنموقع کرده بود این بودکه دستگاه چاپ افغانستان راتحت نظرگرفته بود ویک عده متخصص ازایران برد ویک عده‌ازآنجا

آورد اینجاکه تربیت بکند وچون عجیب است که افغانها تا قبل از این جریانات کتابهائی راکه چاپ میکردند به فرم لاتین یعنی اگر میخواستند بنویسند مثلا" امینی بجای اینکه " ا " " م " "ی" " ن " "ی " بنویسند اول "ی " را مینوشتند "ی "و "ی " بعد"ی" " ن " باز "ی" باز " م " " أ " ازچپ به راست آن حروف را میگذاشتند ، حروف چینی میکردند چون عادت به همین چپ . وصنعتی زاده واقعا " صنعت چاپ آنجا را عوض کرد ومیرفت وکتاب هم میآورددرایران چاپ میکرد وخیلی اثرخوبی بود . این به این مناسبت با دربار ارتباط ومضافا "به اینکه اصولا" کتابهای درسی با اشرف اینها بی ارتباط نبود. واین ارتباط داشتن اوباعث شدکه درزندان میآمد دیدن ما که میآمد ، آنموقع دیدن ما تقریبا " آزادبود . وبعدیکی دوبار آنجا به آقای مهندس حقشناس ودیگران که آقا اجازه میدهید ....

ایشان با اینها مربوط بود وپیغام داد میآمدا غلب با آقایان ملاقات میکرد بعدگفت که اینجا مقدورنیست که من درست وحسابی صحبت کنم بهتراست که یک عده ازآقایان منتقل بشوندبه زندان قزل قلعه چون دراختیارسازمان امنیت است من بیشترمیتوانم تماس بگیرم . این بودکه آقای صالح وبعدهم آقای دکترسنجابی خیال میکنم شاپوربختیار هم خیال میکنم یانه حقشناس ، حقشناس اینها منتقل شدند بهقزل قلعه . آقای کاظمی هم چون مریض بود بردنداصولا" بهباشگاه نخست وزیری واو در آنجا تماس میگرفت ولی بعدآنوقت صحبت شدکهافرادجبهه ملیوعدهای رابه قزل قلعه منتقل کنند که توی آنجا صنعتی زاده بیشتربتواندتماس بگیرد صحبت بکند . که یک جلساتی داشته باشند . یادم هست درجلساتی که داشتیم آقایان ..... اتفاقا " من چون پدرم سرطان داشت پسرم هم فلج بود مریض شد ومریض بود عدهای

که آزادشدند جــــزوآن عده‌ای که آزادشدند یکی هم من بودم که آزادشدم ولی من تماس با آقایان باز میرفتـــــم زندان ومیآمدم . آقایان دراین جریان گفتندکه آقاصنعتی زاده میآیدواین صحبت را میکند درآن عمارتــــی که‌این آقایان زندانی بودند سران جبهه ملی . آقای صالح با زمریض شـد بردند دربیمارستان مهر برای چیزکلیه‌اش ومعنی نداردکه ما درزنـــــدان بخواهیم توافقــــــی بکنیم . مسئله توافق هم این بودکه جبهه ملــــی انتقادی دیگرازشاه نکند البته آقایان قبول نکردنـــد گفتندماازهــــر عمل بدی انتقادمیکنیم . وشاه هم اعلان بکندکه ، ظاهرا" یکیش ایـــن بودکه این جبهه ملــــی همین اصلاحـــات ارضی اینها را تاء ییدبکنند . ایـن بودکه این اصلاحات ارضی واین‌چیزها راکه‌تهیه‌شده‌برای انقلاب سفیدتاء ییـد بکنند وشاه هم نسبت‌به جبهه ملی اعلان بکندکه‌اینها مردمان وطن پرستــــی هستند من چیزی ندارم ودیگرهم راجع به مرحوم آقای دکترمصدق‌شاه حرفی نزند بعدانتخابات رأآزادبگذارد وجبهه ملی درانتخابات شرکت‌کنـــــد . البته عنوانش‌این بودکه ۱۵ وکیل ازجبهه ملی درمجلس‌بیاید ولــــــی جبهه ملی گفتند این ازحالا گفته‌اند ۱۵ وکیل ازجبهه ملی بیایـــــد پس‌بنابراین یعنی دولت دخالت بکند . ما میگوئیم آزادباشد اگرمابردیم بردیم نبردیم هم که نبردیم . بعدهـــم گفتند این ما معنی ندارکـــــه درزندان که باشیم چیزی توافق کنیم یعنی مجبوربودیم . یادم هســــــت که بازهمان رابط میگفت‌که آقا پادشاه مراکش‌هم که پدراین حســــــن بن یوسف اسمش‌اگرخاطرم باشد بن یوسف است‌اوهم درزندان وتبعیـــــــد بودکه بافرانسه توافق کرد ومال الجزائر هم همینجور اغلب‌سرانشـــان ودیگـــــــران درزندان بودندکه توافق کردند این مانعی نداردکه توافقی باشد . وبازیادم هست‌که وقتیکه من مرخص‌شده بودم یکی ازبستگان مـن که این مستوفی‌کمره‌ای باجناق مـــــن که پسرخاله‌ی آقای خمینی هـــــــم

هستند ایشان به منزل ما تلفن میکنندکه فلانکس قرار است آزادبشود. خانم من میگوید ازکجا میدانید ؟ میگوید من حالانمیتوانم بگویم فردا میآیم میگویم . ظاهرا" میگویدکه من برای امرنان پیراسته وزیر کشورازمن خواسته بود چون ایشان تخصصی درامورنان داشت سالها مدیر کل نان بوده رئیس اداره نان بوده ودرغله ازمن دعوت کرده بودند درنخست وزیری وقتی که من رفتم دیدم که جلسه‌ای است وافرادرا هم رانمیشناختم بعددراطاق علم که نخست وزیربود دیدم که یکی آمد معلوم شد نصیری است گفتند یکی دیگرپاکروان بود وباتفاق آقای همین صنعتی زاده. وبعدپاکروان پاشدتلفن کردکه این افرادجبهه‌ملی راهمینجور که دستورداد م ببرید به قزل قلعه ازقصر . بعدآقای نصیری شروع کرد حمله کردن که این صنعتی زاده ، حالا بااینکه صنعتی زاده نشسته بود، این یک مرتیکه‌بی سروپا ئی است . صنعتی زاده درموردخالت میکنند این کی است این بچه مناسبت اینکارا رامیکند من این جبهه ملی ها رااول درزندان که ملاقاتشان آزادبود ملاقاتشان راممنوع‌کردم بعدهم‌گفتم پشت میله‌ها اینها باید‌ملاقات کنند. اینجا که گراندهتل نیست که اینها بخواهند چیزبشوند. نخیر من به اینها سخت‌گیری رابحداعلا میرسانم بعدطوری کردکه پاکروان پاشدتلفن کردکه آقاآن دستوری که داده شده ملغی است . بعدعلم بازافتادوسط ودخالت کرد وقرارشد این آقایان راببرند به قزل قلعه ، بعددیگرصنعتی زاده دخالت میکرد بعدخود خرد آقایان .... دیگر جبهه ملی نرسید که سازشی برقرار بشود.

س - پس این دعوت به حکومت درواقع به آن معنا صحت نداشته ؟

ج - نخیر نخیر .

س - فقط به‌این عنوان بودکه جبهه ملی راواردرژیم وبخشی ازآن بکنند؟

ج - بله همین بله تااین حدبود .

س- آقای امینی شما در این جبهه ملی ای که در اواخر دوران رژیم شاه که مجدداً" تشکیل شد درآنجا هم شرکت وفعالیت داشتید ؟

ج - بنده نبودم اینجا بودم . بنده در اینجا بودم .

س- پس شما لااقل ازکم وکیف آن اطلاع دارید ؟

ج - بله ازکم وکیف آن همان است که آقایان که نشستند وبازدو مرتبه تصمیم گرفتند نامه ای روی مبارک جبهه ملی نوشته بشود شاه ومخصوصاً" مقید بودند که عنوان آریا مهردرآن ذکرنشود وتاریخ هم تاریخ شمسی هجری باشد نه تاریخ شاهنشاهی ....

وتاریخ هم تاریخ شاهنشاهی ذکرنشود .اینجا یک جمله ی معترضه ای عرض بکنم که من درتمام مدتی که این تاریخ شاهنشاهی جریان داشت یک بار نشدکه من این تاریخ را استعمال بکنم ودرنامه هایم بنویسم وحتی اینجا در همین سفارت این آقای فرزانه که الان شاهداست که آنوقت متصدی کارکنسولی بود . من نامه هائی که مینوشتم وراجع به کارهائی که داشتم تا تصدیق بشود مینوشتم هزاروسیصدو مثلاً" پنجاه وشش غیرشاهنشاهی وهم قیدمیکردم غیرشاهنشاهی که این باشد .

البته عده ای اعتراض میکنندکه چرانامه رابه شاه نوشتندوبه ملت ننوشتند اعلامیه ندادند . درصورتیکه آن نامه به نظرمن نامه بسیار خوبی بودوآن جورکه من بعدشنیدم قراربود آقای مهندس بازرگان هم در این نامه چون در این جلسه شرکت داشته یک امضاء بکنند منتها بعدایشان گفته بودند که این نامه را من به این شرط امضاء میکنم که آقای مهندس صباغیان ودوستان دیگر من هم در این امضاء شرکت داشته باشند ومن ببرم آنها هم ببینند.آقایان قبول نکردند گفتند که یا باید امضاء بشود یا اینکه بعدبروید ممکن است تویش دستی ببرند فلان بشود ما قبول نمیکنیم آن نامه با این طرزمنتشرشد .

س- ولی من یک سئوال دیگری که دارم این راجع به ۱۵ خردادهست بازهم

۱۵ خرداد اینجورکه شما فرمودید یک توطئه ساواک بوده وتاآنجا که من خاطرم هست جبهه ملی دوم هم ازآن پشتیبانی نکرده بود ولی چطورشدکه این جبهه ملی که بعدا" تشکیل شد ودرصفحه‌ی اول اساسنامه‌اش جبهه‌ملی اعلامیه‌ای دادو۱۵ خرداد راقیام ملت ایران ذکرکرد به زعامت آقای آیت الله خمینی .این تغییرعقیده بچه علت بوده ازآن زمان تاکنون ؟

ج - نمیدانم . من این رانمیدانم .

س - پس شماآن اعلامیه را ..

ج - نخیر نه ندیدم .

س - یک مسئله دیگری که من میخواستم ازشماسئوال بکنم راجع به موضعی بودش‌که این جبهه‌ملی آخر ، من نمیدانم جبهه ملی سوم صدایش یکنم یا چهارم. میدانیدکه منظورم کدام یکی است ،

ج - بله بله .

س - درمقابل روحانیون گرفتند بلاخص درمقابل شخص آقای خمینی وچیزی که برای خیلی ها باعث تعجب است اینستکه چگونه این رهبران ملی ازنوشته‌ها ومطالب آقای خمینی که‌صراحتا" درکتاب ولایت فقیه ذکرشده بود اطلاعی نداشتند واین رابه‌اطلاع مردم ایران نرساندند؟

ج - من همان جورکه عرض‌کردم خدمتتان درآنموقع درایران نبودم .ولی این راهم عرض‌کنم که‌وقتیکه آقای دکترسنجابی آمدنددرپاریس که قصدشان هم البته‌این بود که بیایندبه کانادا دراین جمعیت سوسیالیستها شرکت بکنند ایشان وقتیکه آمدندپاریس ودرنوفل لوشاتو خدمت آقای خمینی رسیدند اتفاقا" من هم بودم رفتم . آنجاآن اعلامیه‌ای که‌تهیه شد عنوانش‌این بودکه ملت اعلام ، مااعلام جمهوری میکنیم ودرحضور آقای خمینی این نامه خوانده شد و ایشان تاءییدفرمودند...

س - شما درآن جلسه حضورداشتید ؟

ج - بله بله بنده درآن جلسه حضورداشتم بله . وحتی آقای دکتر سنجابی پرسیدندکه ما میخواهیم ازآقا استعلام بکنیم که آیا این راچه وقت منتشرکنیم . دراینجا منتشرکنیم ؟ درایران منتشرکنیم؟ ایشان فرمودند که ازهمین الان بیرون بروید توی هتل تان بروید توی فرودگاه بروید هرکجا بروید این را منتشرکنید . بعدکه خوانده شد وقتی درپائین آن گفته شدکه اعلام جمهوری آقای دکتریزدی گفتند آقای دکترسنجابی توجه داشته باشید که این جمهوری جمهوری اسلامی است، آقای دکترسنجابی گفتندکه آنچه ما درحضورآقا الان صحبت کردیم ومورد توافق ایشان قرارگرفت جمهوری است بقیه‌اش را ملت باید تصمیم بگیرد وبعنوان جمهوری هم منتشرشد این را بنده عرض کنم که ....

س - ولی درآن سه ماده‌ای که با همدیگرتوافق کردند درماده ی دوم ذکر شده وراجع به دمکراسی اسلام صحبت شده آیا درتمام تاریخ اسلام یک زمانی وجودداشته که اسلام بخاطر باصطلاح اثبات حقانیت خودش به آراء عمومی متوسل شده باشد ؟ آیا دمکراسی واسلام با همدیگرتوافقی دارندکه آقای سنجابی یک همچین ماده‌ای را می پذیرند اصلاً ؟

ج - من یادم نیست چنین چیزی حالا من باید آن را ببینم که بعدبگویم . ویادم نیست حالا .

س - بله . عرض بکنم شما ازدعوت شاه ازآقای دکترصدیقی برای نخست وزیری اطلاعی دارید آقای امینی ؟

ج - بنده همانموقع بله شنیدم . من اینجا بودم که شنیدم وخودشاه هم که درکتابش نوشته است .

س - بله بله .

ج - خودشاه هم درکتابش نوشته است وآن راهم بنده میدانم که صدیقی گفته بوده است که شاه بایدبماند وبنده‌ها لاازجمله معترضه‌ای پیشنا

عرض کنم آقای دکترصدیقی یک بسته‌ای داشتند ، قوم وخویشی داشتند بەاسم یوسف بلور منتظم صدیقی این آدم یک قدری خل بود وهروقتی که یک دولتی استعفا میداد یا ساقط میشد این توی یک روزنامه اعلام میکردکه بنده مهیای قبول نخست وزیری هستم. عبایش را میانداخت کولش این ور وآن ور میرفت عضو اداره‌ی بهداری وزارت کشاورزی بود منتها یک قدری چیز بود واغلب هم وزرایش را خودش معرفی میکرد توی روزنامه مینوشت که بنده خوب یادم هست میرزا هادی خان اشطری مهندس بازرگان اینها هم جزو وزرایش همیشه ذکرمیکرد واین یک قدری خل بود . یک وقتی هم یک پرونده‌ای پیدا کرددردادسرای تهران وبعدبه محکمه جنحه رسید بعدبیکارش کرده بودند ازخدمت معلقش کرده بودند بعنوان توهین به علاء ، کاغذ خیلی توهین آمیزی به علاء نوشته بود وبعدوکیلش هم داریوش فروهربود یعنی وکیل تسخیری اش که کمک بکند. این همیشه همیشه داشم معروف بود به خلی باین عنوان که حتی یادم هست که داریوش فروهر توی آن محکمه‌ای که آن روزکه من هم بودم بەاوگفت آقا شما بهتراست که ،بەرئیس محکمه چیز کرد،شما اعلام حجر ایشان را بکنیدکه ایشان ازمجازات معاف بشود . گفت آقا یعنی چی من میخواهم نخست وزیربشوم من اعلام حجر بکنم من میخواهم نخست وزیربشوم . ومن همانموقع آقای خدای بیامرزد مرحوم کریم آبادی که خیلی نزدیک بود به آقای دکترصدیقی وهمسایه دیوار به دیوار ازبچگی بزرگ شده بوددردامن دکترصدیقی وارتباط داشت من بەاوتلفن کردم که وقتی شنیدم آقای دکترصدیقی قراراست نخست وزیربشود تلفن کردم به آقای کریم آباد دراستانفورد که آقا بلاآخره آقای یوسف بلورمنتظمی صدیقی به آرزو وآمالش رسید ونخست وزیرشد. گفت فلانی یعنی چه اوکه فوت کرده مرده، گفتم خب عموزاده‌اش آقای دکترصدیقی گفت یعنی چه ؟

گفتم بله گفت نه آقا. گفتم عکسش هم توی روزنامه ها انداختند که ایشان میخواهد نخست وزیر بشود. خیلی ناراحت شد ورفت تهران به این عنوان که به آقای دکترصدیقی بگوید آقا این خوب نیست وقبول نکنید. درهرحال این صحبت بوده وشاه رفته بود بعدهم به شاه هم گفته بودکه نخیرباید شما بمانید.

س- دلیل اینکه آقای دکترصدیقی ازشاه خواسته بودند بماند چه بود به نظرشما ؟

ج- این را باید ازخود ایشان پرسید نمیدانم.

س- ایشان درمصاحبه ای که کردند من یادم هست که درمجله امیدایران هم چاپ شده ایشان گفته بودند من ازاین نظرمیخواستم که شاه ایران بماند برای اینکه درایران بهترمیشد شاه راکنترل کردکه اگرمیرفت خارج دستش بازمیماند برای توطئه کردن علیه حکومت ملی، من به این علت بوده که میخواستم اودرایران بماند.

ج- حالاعرض کنم که یک شوخی اینجا بکنم، دوستی دارم اصفهانی خیلی خوش چیزاست وایشان راگرفته بودند دراین قسمت خلخالی بعدآن داستان که رضوانی نامی بود به او میگویدکه من شنیدم که شما ازمرگ شاه متاثرشدید ایشان میگوید بله من متاثرشدم. اینهم خیلی خوشحال میشودکه این اقراری کرده حالاپدرش رادربیاورد. بعدمیگویدکه خب چرامتاثرشدید؟ میگویدمن آرزوداشتم که اوراباورند ایران اینجا محاکمه اش کنند همین جا مجازات بشود چرا مرد ؟ حالا حدیث آقای دکترصدیقی هم شایدنهایت نظرش این بوده که دست ایران بماند نمیدانم تاچه نظرایشان را بایدازخود ایشان پرسید.

س- بله. آقای دکتربختیار وقتیکه نخست وزیری راپذیرفتند آیا ایشان باجبهه ملی باهمان رفقا ودوستانی که آنجابودندچون شماکه آنموقع ایران

تشریف نداشتیدهخواستم ببینم که شما اطلاعی دارید ایشان مذاکراتـــــی
در این موردکرده اند ؟
ج - مطلقا مطلقا .گله آقایان هم اینستکه همانموقع من بعدکه ایـــران
رفتم . من بلا فاصله رفتمایران ، وقتی رفتم ایران تحقیق کـــــردم و
گفتند آقای دکتربختیارمطلقا مذاکرهای نکرده بودتاآن شب آخـــــر
که قراربود یا همان دقایق آخرکهگویاقراربوده برود ومعرفی بشـــود
به آقای حقشناس وآقایان میگویدکه آقـــامن قراراستکه نخست وزیـــر
بشوم شمانظرتان چیست ؟ میگویند آقاشما میبایستکه قبلا" بامــــــا
صحبتکرده باشید ومطلقا . حتی اگرشما این کتاب شاه را خوانده باشید
پاسخ به تاریخ نوشتهاستکه من با دکتربختیاردرزمان آموزگارهم بــــی
ارتباط نبودم ولی افرادجبهه ملی کوچکترین خبری نداشتند.
س- بله خب دلیلی که آقـــای بختیارمیآورد اینستکههیچکس درجبهه ملـــی
حاضرنبودکه حکومت را بپذیرد وسدی درمقابل هجوم ملایان ایجادبکنــــد .
بهاین علت بوده که من فداکاری کردم وآن را پذیرفتم . باآشنائـــی
که شما نسبت به روحیات رهبران جبهه ملی داریدآیا آنها هیچ نـــــوع
احساس خطری ازاین قبضهکردن حکومت بوسیله ملایان میکردند؟ یـــــا
آمادگیاین راداشتندکه سدی درمقابل آنها بگذارند ؟
ج - نه . نخیر . شما ببینید آقای دکتربختیاردرآن اعلامیهایکه هرســـه
نفرامضاءکردندآقای سنجابی وفروهروایشان صریحا"نوشتهاندکه ایـــن
دورهی ۲۵ سالهی شاه راقبول ندارند انتخابات انتخابات غیرقانونی
است این وکلا وکلای ملت نیستند افرادیکه درمقامات بالا بوده همـــه
غیرقانونی وغاصب هستنــــد . آنوقت ایشان تعجب استکهوقتی بهشـون
تکلیف میشود ومشورت هم نمیکنند اصرارداردراءی تمایل همان نمایندگان
راچه درشورا وچه درسنا بگیرد بعدهم راءی اعتمادبگیرد . آقای دکتـر

شماکه امضاء کردیدکه اینها غیرقانونـــی هستند ونماینده ملت نیستنــد
چطورمیخواهیـــد راءی تمایل بگیرید وراءی اعتمادبگیرید ؟ ایـــن
ایرادبه ایشان اینست .

روایت کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : ۱۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل ـ ویرجینیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۴

س ـ آقای امینی فکرمیکنم که شما تنها شخصی هستیدکه با دکتر مصدق درتمام سیزده سال تبعیدش دراحمدآباد تماس داشتید .میخواهم ازشما خواهش بکنم که مطالبی را که درارتباط با این قضیه هستندبرای ما توضیح بدهید ، اول اینکه میخواستم ببینم که شما درچه سمتی با ایشان درارتباط بودید؟

ج ـ عرض میشودکه من وکیل امورحقوقی ایشان بودم یعنی بعدازاینکه ایشان ازمدت سه سال محکومیت شان درزندان لشکر۲ زرهی به سرآمدوبه احمدآباد رفتند کارهای حقوقی بیمارستان نجمیه وموقوفات بیمارستان نجمیه وخانه‌ای مثلاً" مربوط به دخترمحجورشان خدیجه مصدق که الان در سوئیس هست ومریض است اینها رابمن محول میفرمودند.

س ـ ایشان هنوزدرقیدحیات هستند ؟

ج ـ بله بله آن خانم هنوزدرقیدحیات است وضع بدی هم داردبرای اینکه برای ایشان پول نمیگذارندبفرستندو میگویندکه مرض ایشان طوری است که قابل علاج نیست بنابراین بیایدبه ایران واوهم اصلاً"نمیتوانند برای اینکه اصلاً" دراین محیط معلوم نیست چه کسی نگهداریش کند چه وضعی باشد چون آنجادریک بیمارستانی هست که سالیان درازآن دختر بیچاره درآنجا بوده‌است . ازتاریخی که آقای دکترمصدق رابه خراسان تبعیدکردندبردند ازآن تاریخ این دخترحالش بدشد وهمین جوراین ادامه داشت بردندبخارج به قصداینکه معالجه بشودولی متاٌسفانه معالجه نشد ومحجوراست .هنوزهم فکرمیکندکه پدرش ومادرش حیات

دارند این خبرندارد که هردوی اینها فوت کردند.

س- این جریان را میتوانید لطف کنید برای ما توضیح بدهید که این اتفاق چه جوری افتاد که ایشان این بیماری را پیدا کردند؟

ج- اینجور که من شنیدم و از خود آقای دکتر مصدق و از آقای مهندس احمد مصدق دکتر غلامحسین خان مصدق که پسر دوم دکتر مصدق است، ایشان همانموقع وقتیکه پدر را میگیرند چون بلا آخره بچه بوده تحت تاء ثیر بوده ومعمولا" هم بچه های کوچک بیشتر علاقمندند به والدینشان ووالدین هم به آنها علاقمندند وقتیکه میآیند که پدر را بگیرند و ببرند به بجنورد حال این دختر بد میشود و از همان آن دیگر رو نمی آید وخوب نمیشود که بعد میفرستند به سوئیس ...

س- این زمان رضاشاه بوده آقای امینی ؟

ج- زمان رضاشاه بله بله . زمان رضاشاه بود که دکتر مصدق را بردند ومدتها در آنجا بود وحتی وقتیکه ایشان را بردند آشپز ایشان هم که الان هم هست ومنزل مهندس احمد مصدق به اسم جوادخان او التماس میکند که مرا هم با ایشان زندانی کنید. واین آشپز را هم میبرند زندانی میکنند مدتی درزندان بعد خانه ای میگیرند بودند مدتی در آنجا تا ظاهرا" شخصی که همکلاس این محمدرضاشاه بوده است به اسم پرون او کاری داشته است ومریض بوده است وتصادف کرده بود با آقای دکتر غلامحسین خان وقتیکه دکتر غلامحسین خان به او میگوید او میرود و از ولیعهد وقت خواهش میکند آقای دکتر مصدق را بلا آخره از آنجا از همان محل بقول عربها منفی یا منفا میبرند به احمدآباد در احمدآباد تبعید میکنند و ایشان تا شهریور ۲۰ در احمدآباد بودند . که بعد از شهریور ۲۰ به تهران آمدند که من قبلا" عرض کردم که من بعد از شهریور ۲۰ ایشان را در منزلشان در شمیران زیارت کردم وملاقات کردم . ومن به مناسبت همین کارهای ایشان خدمت ایشان

میرسیدم ودعاوی که بود وکارهائی داشتند مخصوصا" مال بیمارستان نجمیه که یکی ازجالب ترین موضوعات مریضخانه ی نجمیه یک موقوفه ای داشت در بلوک غار نزدیک شاه عبدالعظیم یعنی پشت شاه عبدالعظیم راهش ازطرف رباط کریم آنجا بود به اسم رستم آباد وعباس آباد. واینجا قبلا" دراجاره ی کسی بود این ملک موقوفه خیلی عایدات کمی میداد . بعدکه مدت اجاره ی اوسرآمد حسب المعمول اعلان مزایده ای اداره ی اوقاف گذاشت بایاری آقای دکتر مصدق با نظارت اداره اوقاف برای اجاره اینجا ، یک روزی که من رفتم خدمتشان فرمودندکه آقا دونفر ازاین افرادجبهه ملی بخیال اینکه ازقبیل این بمن استفاده ای برسد آمدند یک مبلغ معتنا بهی پیشنها دکردندکه اگرتمام درختهای اینجا هم فروخته بشود وبکنند وبفروشند من یقین دارم که این عایدات درست درنمیآید ومن نمیدانم چرا اینکارا راکردند.آن مبلغ خیلی زیاد است بنابراین من ناچارم که یک جوری اینها را چون مسلما" وقتیکه اداره اوقاف ومن هردوقبول کنیم آنها نمیتوانندازعهده اجاره بربیایند ومیخواهند مثلا" پول جمع کنند فلان کنند بخیال اینکه ازاین پول بدست من میرسد درصورتیکه من یک دینارازآن عوایدموقوفه حتی حق التولیه هم چیزی برنمیدارم همه را میدهم بخرج بیمارستان نجمیه . بنابراین حالابه نظرم یک راهی میرسد وچون دراعلان ذکرشده است که اینها بایدضامن معتبریا وثیقه ی ملکی بسپارند من میگویم آقا وثیقه ملکی بایدبسپارید چونا گربگویم ضامن میآیند یخه یکی ازشما را میگیرند میگویند آقا شما بیائید ضامن بشویدوشما هم ناچارهستیدقبول بکنید. اما وقتی وثیقه ملکی کسی نیست که این مبلغ داشته باشد بنابراین ردمیشود و آن وقت وقتی که ردشد مطابق مقررات یک جریمه به آنها تعلق میگیرد.من آن جریمه را می بخشم ، آن جریمه را می بخشم که اینها کنا ربروند.وهمین کار را ایشان کردند . نفردوم یک سرهنگی بودبه اسم

منتظمی . او برداشت یک شرحی نوشت به اداره‌ی اوقاف که من همان قانون آقای دکتر مصدق را قبول دارم اگر نفر اول کنار برود من اینجا همان مبلغ بمن بدهید درصورتیکه چنین قانونی اصلاً وجودنداشت معمولاً دراینطورمواقع نفردوم هرچه گفته باشد . این خیلی کمتر از آن مبلغ گفته بود . آن پیشنهاددهندگان اول گفته بودند سالی ۱۲۰ هزار تومان و این پنج ساله هم بود. بعد خب روی آن رویه‌ای که بود آقای دکتر مصدق دستوردادندکه وثیقه ملکی وایشان آمدند سرلشکر حالاعرض میکنم اسمش را یادم میآید . اورا معرفی کردند. ملک اوراگفتند که ایشان ملکی حاضرند که البته ملک هم به اسم خانم ایشان بود خانم وثیقی ، وثیق یا وثیقی . وما رفتیم با زحمتی بنده چون اتفاقاً " آن زمینی که ایشان داشت یک گاراژ خیلی مفصلی درخیابان شاهرضای آن روزبود که بعدشد آیزنهاور بعدحالا آزادی شد این رابنده رفتم توی ثبت اسناد اصلاً آثاری نبود برای اینکه همین این اسناد ازبین رفته بود مال یک محضری بودکه آتش گرفته بود بالاخره همه راپیدا کردیم مایکی یکی تابالاخره رساندیم به دورانی که به این سرلشکر وخانمش مربوط میشد ثبت کردیم ملک به وثیقه موقوفه‌ی بیمارستان نجمیه درآمد ووثیقه این شش پنج سال که میشود ۶۰۰ هزار تومان. سال اول ایشان ضررکرد این سرهنگ برای اینکه اینکاره نبودواصلاً زارع نبود میرفت طبق همان رویه‌ی ارتش ونظامی آن روززارعین را بخط میکرد ببیند اینها ریش شان راتراشیدند اینکارا رانکردند که اصلاً . هیچ ارتباطی به کارزراعت نداشت وآن سال ضررکرد . آقای دکتر مصدق ناچار شدنداز خودشان مقدارزیادی دادند گندم وبذر خریدندکه ببرند آنجا واین رابکارند . ولی رعایای آنجا بقدری وضعشان بدبودکه مقدارزیادی ازاین گندم راخودشان چون هیچی نداشتند بردند وخوردند. بازاز نو ایشان دادند بوسیله‌ی مباشرخودشان ببرندبکارند . سال دوم هم این شخص ضررکرد.

آقای دکترمصدق کاغذی بمن مرقوم داشتندکه این کاغذخیال میکنم الان همین جا موجودباشد نوشتندکه آقا این کاغذ خیلی محرمانه است . من اسم آن سرلشکرهم الان بخاطرم آمد، سرلشکرمقبلی .

س - مقبلی ؟

ج - مقبلی بله مقبلی . مدتی هم دررشت شما بود وآذربایجان بود بعد هم آن آخرین سمتش استاندارکرمانشاه بود . نوشتندبمن که آقا اگر شما یک ، که البته ازاین جریان مستحضرهستیدکه حالابدنیست که من عین عبارت خوداین نامه‌ی آقای دکترمصدق رابرایتان بخوانم .

س - باکمال میل .

ج - بله خیال میکنم خیلی بله جالب باشد . بله ایشان ،"محرمانه احمدآباد ۱۶ دیماه ۱۳۳۸ ، جناب آقای امینی وکیل محترم دادگستری ، خاطرعالی ازقطعه زمینی که خانم سرلشکرمقبلی وثیقه پرداخت مال الاجاره ی املاک موقوفه قرارداده‌اند مستحضراست واحتیاج به تفصیل نیست چندماه قبل آقای سرلشکر نامه‌ای به دکترغلامحسین مصدق به این مضمون نوشته بودندکه بنده جوانمردی کنم وثیقه راآزاد و مال الاجاره راازخودمستاءجر مطالبه نمایم ، به ایشان جواب داده شد این جوانمردی نیست وخیانت است به موقوفه که هرگزمن مرتکب چنین کاری نمیشوم وبرای اینکه تصورنکنند ازروی عنادی با این پیشنهادموافقت نشده خوداینجانب"، آن موضوع عنادرامن توضیح بدهم که این آقای سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه آقای دکترمصدق بود درداگاه نظامی دادگاههائی که تشکیل دادندبرای محاکمه‌ی آقای دکترمصدق رئیس دادگاه بود . رئیس دادگاه بدوی بود ، رئیس دادگاه بدوی بود واین رابه این مناسبت ، "وبرای اینکه تصورنشود ازروی عنادی با آن پیشنهادموافقت نشده خود اینجانب پیشنهاددنمودم ازدوسال مال الاجاره هرچه باقی است بدهند مستاءجرهم فسخ کنند وضررپرداخت بقیه مال الاجاره سال ۵ - ۴ - ۳ را جلوگیری فرمایندکه جوابی ندادند . والبته اینطورتصورمیکنندکه هیچکس

قادرنیست ملک خانم ایشان را برای ضمانتی که نموده اند در معرض حراج درآورد وشاید همینطورباشد وخوب تصورکرده اند . بنده بازمیخواهم با ایشان مذاکراتی بشود شاید ازاین خیال که هیچکس قادرنیست کسر مال الاجاره راازفروش ملک جبران کند خارج شوند بااین فرق که اکنون کسرمال الاجاره سال سوم راهم بایدبدهند . آقای مستاء جرقابل اینکارنیست واطرافیانش ازاومیبرندومیخورند واین بیچاره غیراز خستگی وزحمت بهره ونفعی ندارد ازقرارکه میگویند هشتادخرواربذر داده نصف آن رامباشر وزارع سرقت کرده اند که بنده ازراه ترحم ۲۰ خروارگندم بعنوان مساعده فرستادم که حامل نظارت کردکه کاشتند ومراجعت کرد . چنانچه یک وقت زائدی دارید وصلاح میدانیدیک جلسه هم جنابعالی باایشان مذاکره فرمائیدکه بدانندبنده هیچوقت نمیخواهم ازفروش ملک دیگری وجهی برسدوصرف کاربیمارستان بشود ولی برخلاف وظیفه وقانون هم نمیتوانم کاری بکنم . وثیقه برای این گرفته شده که اگرمستاء جرمال الاجاره رانپرداخت ازآن محل وصول شود حتی درموقع تنظیم بودجه ی سال ۱۳۳۸ اداره ی اوقاف دستوردادکه چون وثیقه است تمام مال الاجاره بایددرحساب جمع شود که درحساب سال ۱۳۳۷ که به اداره ی اوقاف داده شد همینطورعمل شده است بنابراین بنده نمیتوانم به این عنوان که مال الاجاره نرسیده است اجاره را فسخ کنم وتاسال آخراجاره بایدصبرکنم وبعدازفروش ملک هرچه باقی باشدوصول نمایم . وثیقه دهنده اگرمیخواهدبیش ازاین ضرر نکند مال الاجاره سال سوم راهرچه باقی باشد بدهدوچون مستاء جر هیچ محلی برای ارتزاق ندارد وتصورمیکنم که ازخویشان مالک وثیقه باشد برای دوسال آخرماهی ۱۰۰۰ تومان بهاوبدهندکه اجاره رافسخ کند . من هم ازاول سال ۱۳۳۹ اعلان مزایده ی ملک رامنتشرکنم که هر

کس بیشتر پیشنهاددادبه او اجاره داده شود . حال بسته به این است که با پیشنهاد جنابعالی موافقت بکنند یا نکنند وباشد روزی که اگر موافقت ننمودند ازکرده پشیمان شوند . چنانچه نمیخواهند اینکار را بکنند خوبست همانطور که ازاول میخواستندشرکت کنند با زشرکت نمایند وازکارهای بی اساسی که میشودجلوگیری نمایند برای اینکه مستاء جر فایده ببرد ودراین دوسال به شهادت خودجنابعالی کارقنات باکمال جدیت تعقیب شده واکنون درآن حدودهیچملکی نیست که ۱۸ سنگ آب داشته باشد . "تاالی آخر . حالا اینها را دیگربنده . بهرحال بنده تلفنی به این آقای سرلشکرمقبلی کردم وگفتم آقا بنده وکیل جناب آقای دکترمصدق هستم واین راجع به جناب هم بازیک توضیح اضافه بدهم که ایشان کاغذی بمن نوشتندکه من خواهش میکنم که درمکاتباتتان با من ازذکرعنوان جناب که همیشه ازآن متنفربودم خودداری فرمائید .

"اوراقی که برای ملاحظه ی بنده ارسال فرموده اید مال تاریخ احمدآباد ۲۹ آبان ۱۳۳۸ ، مرقوم محترم عزوصول ارزانی بخشیده است توجهاتی که نسبت به کارقنات موقوفه ی رستم آبادفرمودید" عمین اتفاقا " قناتی که درآن نامه که قبلا" گفتم وخواندم ذکر شده "فرموده اید نهایت تشکرحاصل گردید امیدوارم بطوریکه وعده داده اید درظرف این دو روزه رفع مزاحمت ازطرف بشود واینکاربه لطف جنابعالی جریان خودرا طی کند اوراقی که برای ملاحظه بنده ارسال فرموده اید عودت داده میشود درخاتمه خواهانم که درنوشتجات بنده راازعنوان جنابی ، توی گیومه ، که همیشه ازآن متنفربودم محروم فرمائید باتجدید مراسم ارادت دکترمحمدمصدق" درهرحال بنده به آقای مقبلی تلفن کردم وگفتم من وکیل جناب آقای دکترمصدق هستم وراجع به نامه ایکه شما نوشته بودیدبه آقای دکترغلامحسین خان ایشان به بنده

ماٌموریت دادندکه با شما مذاکره کنم حالا ، ایشان گفتندکی وچه وقت ؟ کجا وچه وقت ؟ گفتم کجاکه مسلما" دفترمن ، ووقتش هم معین کردم ایشان آمدند . آمدندومذاکره کردیم همه‌ی حرفها را بنده زدم وایشان گفتندنه من بهیچوجه تقبل وتعهدی نمیکنم ونسبت به گذشته هم چیزی نمی پردازم باید فسخ کنند . گفتم خیلی خوب ما هم اقدام میکنیم . گذشت ایشان سال همان جوری که آقای دکترمصدق نوشتند سال سوم وچهارم وپنجم گذشت بدهی شد ۶۰۰ هزارتومان ، بنده اجرائیه صادرکردم ، اجرائیه صادرکردم اجرائیه ابلاغ شد ایشان عرض حال دادند وجلوی عملیات اجرائی را خواستندبگیرند فایده نکرد .بعد شکایت به شاه بردند که آقای دکترمصدق میخواهدهمانطورکه آقای دکترمصدق هم قبلا" درنامه‌نوشته بودند میخواهدازمن انتقام بگیرد چون من رئیس دادگاه بودم . وبعدا ینکاررجوع شدبه وزیروقت دادگستری اوهم رسیدگی کرد وگزارش دادکه نه این یک امرخیلی عادی است وهیچ کاری نمیشود کرد باید ...

س - وزیردادگستری وقت کی بود آقای امینی ؟

ج - ظاهرا" دکترعاملی بود یعنی ظاهرا" خیر باطنا" دکترعاملی بود . درصورتیکه حکمی دردادگاه صادرشده بود راهی نبودو کاری نمیشد بکنیم هیچ کاری نمیشدکرد . ومادنبال کردیم ، ایشان دیگر خیلی اقداماتی کرد به‌وسائلی به‌امیداینکه خب این راحالاشاید شاه ازمحلی که خودش میداند کمک کندبدهد و چه که اینکارراهم نکردند بلا آخره ملک به بیمارستان نجمیه منتقل شد . یادم‌هست که یک روزی درخیابان تخت جمشید آن روز برخوردم به‌همین‌آقای سرلشکر قبلی که به اتفاق آن سرتیپ یعنی خسروداد پدراین خسرودادی که تیربارا ن کردند ویک کس دیگری که یک وقتی رئیس ثبت کرمانشاه بود برخوردیم وقتی آنها ایستادند

با من صحبت کردند ایشان با یک جوری گفت بله ایشان وکیل آقای مصدق هستند که ملک مرا بردند برای مریضخانه نجمیه ، ملک من شش میلیون تومان میارزید درمقابل ششصد هزارتومان فلان . گفتم آقا ملک شما میارزد شش میلیون ؟ گفتند بله. گفتم شما ششصدهزارتومان را بروید بدهید ملک شما را بنده فوری برمیگردانم . گفت محال است. گفتم بنده قول میدهم. آقای دکترمصدق کسی نیست که بخواهد ملک مردم را بگیرد. گفت آقا به آن دونفر گفت شما شاهدباشید گفتم که خدا بالاتر است که شاهدباشد شما اینکارا بکنید . آقای سرلشکر رفتند پول را تهیه کردند آوردند بنده اینجا کارش را کردیم وبلا فاصله ما ملک را برگرداندیم به این سرلشکرمقبلی . والبته این سرلشکرمقبلی تا حیات داشت همیشه تشکرمیکرد ازاین موضوع . حتی بازاین را هم عرض کنم که یک خانه ای خدیجه مصدق همین دخترمحجوربنام اوبود درکوچه ی بیهقی روبروی باشگاه افسران بازنشسته که این را باشگاه افسران بازنشسته میل داشتند این خانه را بخرند . خانه هم مستاءجری داشت عرض حال دادم وتخلیه کرده بودم وبعدآن خانه مخروبه شده بود وخیال داشتیم بفروشیم . ازهمین باشگاه عنوان شدکه رئیس باشگاه امان الله جهانبانی بودکه هم سناتوربود ولی ازطرف اوشین آقای مقبلی آنجا را اداره میکرد . روزی بمن اطلاع دادند من رفتم میزی بود همه امرای بازنشسته نشسته بودند وایشان خیلی ادب کرد مقبلی اشهدبالله خیلی ادب کرد .بعدگفت که آقا ایشان هرچیزشان را برای ملت گذاشته اند اینجا هم کارملت است مال مردم واینها . گفتم آقا ملک مربوط به ایشان نیست مال دخترمحجورش است که درآنجا است ومریض است وایشان نمیتوانندخلاف رفتارکنند درست است ایشان ولایت دارند ولایت شرعی دارندازنظر قانونی چون دخترمحجوراست حجرش هم

منتسب به زمان صغره است ونمیتوانم عملی انجام بدهم. بعدگفتیم گفتیم یک وقتی دیدیم که یک سرتیپی که سرتیپ راستی گفت کی با یک لهجه‌ی ترکی گفت که هان حالافهمیدمکد ... ملک مال دکترمصدق است وشروع کرد فحش دادن که آن مرتیکه ... سوخته نمیدانم فلان . بنده گفتمکه ببخشید تیمسارمن اجازه ندارم که ازطرف ایشان بگویم پدرسوخته خودت هستی ولیکن شما حق ندارید که نسبت به موکل من توهین کنید اگرمیخواهیدتوهین کنید بنده‌ازاین جلسه خارج میشوم . البته تقریبا " جواب را دادم ولی درلفافه . آقای سرلشکرمقبلی باکمال صراحت گفتندکه من هم اجازه نمیدهم چنین صحبتی بشود وبعدهم عرض میکنم که ایشان مردبسیارشریفی هستند آقای دکترمصدق وحتی من صریحا " اقرارمیکنم که کاری راکه اعلیحضرت نکردوملک من اینجورشده اینجور شد ایشان باکمال جوانمردی برگرداندند درصورتیکه میتوانستندبرنگرداندند . وبعدیک سرلشکردیگری که حالا اسم اوراهم بنده دارم . آمدیواشی پهلوی من ، اوسپهبدبازنشسته بود که آقاافسوسکه ایشان درجریان پیش نبرد والا همین هااین غلط هانمیتوانستند خیلی باعبارت زننده‌ی دیگر یواشکی بمن گفت . درهرحال این مختصری بود . بنده درهرحال مرتبا " احمدآبادمیرفتم ویک روزهم دیدم که آقای دکترمصدق خیلی باعجله‌بوسیله نوکرشان کاغذی برای من فرستادندکه‌آقابمن اینجا اطلاع رسیده‌است که اگرشمابیائیداینجا شمارامیگیرند توقیف میکنند.ولی خب من باشما چون کاردارم وچیزدارم اینستکه شماخوبست یک اقداماتی خودتان بکنیدکه‌این محظورمرتفع بشود . من تلفن کردم این ور وآن وربه آقای سرتیپ آنوقت سرتیپ بودمقدم که آقااین کاریست و گفتند نخیربیخودکردند وشما میتوانیدبروید . بنده مرتب خدمت ایشان میرفتم . بازازمطالبی که ازنظرحقوقی وازنظرسیاسی قابل ذکراست اینستکه

درمجاورت ملک احمدآباد یک ملکی بودبه اسم ظفرآباد . که البته این غیراز آن ظفرآباد بزرگی است که مرحوم حاجی میرزا عبدالرحیم مقدم آنجا کارخانه‌ای داشتند . این مال خالصه بود. اداره کل خالصه ووزارت کشاورزی این را بعنوان مزارعه داده بودندبه شخصی به اسم ناصر نجمی وتبانی کرده بودندکه به این عنوان آنها بیایندیک مقداری ازملک دکترمصدق ، ملک احمدآباد راکه بیخود گفتم ملک دکترمصدق چون احمدآباد مال دکترمصدق نبود حالا این را عرض میکنم ، این را تصرف بکنند . عنوان هم این بودکه اینجا یک ملکی هست بین ملک آن ظفر آباد واحمدآباد به اسم شیرآباد واین را اینها راهمه را مزارعه داده بودندبه آن آقا اوهم شب تراکتورفرستاده بود مقدارزیادی اززمین ها راشخم زده بود . آقای دکترمصدق بنده‌رااحضار فرمودند گفتندآقا شما میدانیداین ملک مال من نیست مال بچه ها است واصلا" بنام آنها است ، این ملک اول اسمش قارپوزآباد بوده است احمدآباد اسمش قارپوزآباد بود ولی وقتی که دکترمصدق اینجا را بنام بچه‌هایش خرید بنام پسربزرگش احمدمصدق احمدآباد کرد والا اسم دراسنادقبلی همه قارپوزآباد بوده‌است وبنام همین بچه‌ها همه را متساوی تقسیم کرده بود . وگفتندمن چندین بار به این احمدگفتم کوتاه آمدند تاکم کم دارداینکارمیشود میآینداین ملک را میبرند. من گفتم آقا باید اینجا عرض‌حال فوری بدهیم . ایشان فرمودندکه من خیال میکنم ازراه جزائی بهتربتوانیدکاری بکنید . گفتم من به نظرم راه جزائی نمیآید ، گفتند آقای دکترمتین دفتری به خانمش گفته‌است که این راه جزائی دارد ازطریق جزائی خیلی بهترمیشودانجام داد وشما یک ملاقاتی با ایشان بکنید . چون میدانیدکه دکترمتین دفتری هم نوه‌ی برادردکترمصدق بود وهم دختردکترمصدق عیال ایشان بود خانم

نسرین خانم ،من رفتم پهلوی آقای متین دفتری . البته حقیقتش زیاد هم ازایشان خوشم نمیآمد ولی روی امر ایشان رفتم وگفتم آقا شما اینجور فرمودید بفرمائیدکه آن ماده ایکه به نظرشما میآید شما خودتان استاد حقوق جزا بودیدومیدانید ازچه طریقی من اقدام کنم . ماده ای را پیدا کردند وگفتندکه هرکسی که حدودملک دیگری را تخریب بکنددرقانون جزا هست . گفتم البته منظورازحدودملک ذکرشده اینستکه مثلا" نهری باشد درختی باشد سنگی باشد یاآن پایه هائی که میگذاشتنددرآنموقع علائمی که میگذاشتند علائم حدودملکی . گفتم آقا دراین سندمالکیت ذکر شده استکه حدشرقی خط مستقیم مفروض یعنی فرضی اصلا" چیزی نیست خط فرضی راکه .. گفت که همین است گفتم که اینکه به نظر من راهی ندارد.یا زماده دیگری پیداکردندکه هرگاه عده ای بروند با عنف وجبر ملک دیگری راتصرف کنند . گفتم اینهم نیست عنف وجبرنبوده شب تراکتورفرستادند رفتند زمین راآنجا شخم زده اند. بعدهمان روزازهمانجا منزل آقای دکترمتین دفتری رفتم احمدآبادوبه ایشان عرض کردم که آقا من رفتم با ایشان صحبت کردم وایشان این دوتا ماده راگفتند ماده اول راکه بنده خواندم وگفتم که من جواب دادم که آخراین درسندمالکیت ذکرشده که حدشرقی اش خط مستقیم مفروض است آقای دکتر مصدق فرمودند آقا خط فرضی که قابل خراب کردن نیست وجودندارد که بگویند.گفتم بنده هم همین را عرض کردم .چیزی دیگر وماده ی دیگری که ایشان گفته بودند گفتم به عنف فلان ایشان گفتند آخر یک خون ازدماغ کسی اینجا ریخته نشده چه به عنف.عنف آخریک کسی بریزند وبگیرند واین کار نشده وحق با شما است . بعدا قدامات دیگری کردم و

ثبت اسناد ، رئیس ثبت کرج که آنوقت یک شخصی بودبنام شیخ الاسلامی صریحا" به اداره خالصه نوشت که اصلا" درتمام حدود ساوجبلاغ چون این ملک درساوجبلاغ ملک احمدآباد یا آنوقت هم جزو کرج بود محلی بنام شیرآباد وجودندارد وآن دفترجزو (؟) آن هم دفتر ناصری هم نمیتواندملاک عمل باشد واین ملک سالیان دراز بنام بچه های آقای دکترمصدق به ثبت رسیده وهیچکس هم اعتراضی نکرده است وحدودش هم معین است بنابراین شیرآبادی اصلا" وجودندارد . بعدا قدامات دیگری هم البته درخارج شد آن شخص کناررفت فقط چیزی ماند زمین های آن احمدآباد وچون آن زمین را اتفاقا" اوشخم زده بود آب نداشتخوشمزه استآن شخص آمده بودوالتماس میکرد ازچاه احمدآباد استفاده کند آب اجاره کنند که نداندند،بلا آخره موضوع منتفی شد . وازاینطورچیزها ما داشتیم . یا مثلا" یادم هست که آقائی بودبهاسم زرکش ، ملکی داشت بازمجاور اوقنات میزد ، آقای دکترمصدق به بنده کاغذی نوشتند بازاینجا الان پهلوی بنده موجوداست که آقا این آمده داردبنکارمیکندومسلما" بااین عملی که میکند آب اینجاخشک خواهدشد . چون آب هم خب آنجابه زحمت چون مقداری اززمین های آنجا شوره‌زاربود وتایک حدی میشد آب رااگرپائین تر ازآن حد رفت اصلا"آب شورمیآمدکه بدردزراعت نمیخورد . بنده عرض حال دادم ، عرض حال فوری به دادگستری دادم ، عرض حال فوری دادم وبعد کارشناس معین شد آن آقای مهندس ابراهیمی کارشناس شد دراینطور مواقع هم وقتی عرض حال فوری داده میشود لازم نیست که بطرف ابلاغ شود کارشناس میرود می بیند ولی چون موضوع مربوط به آقای دکترمصدق وممکن بود این تفسوه بشودکه باا عمال نفوذ اخلاقی شده است وآن قضات تحت تاءثیر شخصیت آقای دکترمصدق واقع شده‌اند . من خودآن مهندس هم بمن گفت آقا من روزپنجشنبه‌به محل میروم ولی خب شما خوب است که به این

آقای زرکش خبربدهید . من به این آقای زرکش تلفن کردم که آقا من وکیل آقای مصدق هستم ومن عرض حالی دادم برعلیه شما برای این قنات آقای مهندس ابراهیمی روزپنجشنبه به محل میروند وشما میتوانیددرسر محل باشیدوتوضیح بدهید.......

آقای زرکش درآن روزمعین درمحل رفته بوده وکارشناس هم آقای مهندس ابراهیمی، خدای بیامرزدش مردبسیارشریفی بود وفوت کرد سرطان گرفت وفوت کرد ، اوهم وسائلی میخواهدکه برودتوی چاه نبود و بلاآخره آن آقای زرکش برایش تهیه میکند هفته دیگرا ومیرود وایشان گزارش دادند ونوشتندکه تاحالا این اقداماتی که این آقای زرکش کرده است ضرری نیست ولی اگر ۵۰۰ متر ، ۶۰۰ متردیگر جلوبرود مجددا " باید کارشناسی یا من یا دیگری محل را معاینه کندببیندکه ضرری هست یا نه . ولی هنوز طولی نکشیده بودکه این آقای زرکش بمن تلفن کردکه آقاشما گفتم بله بنده فلانکس هستم وگفتندمن به احترام جناب آقای دکترمحمدمصدق وبرای آن ژانتی یسی که شما بخرج دادید وبمن تلفن کردید ومن رفتم من دستوردادم که آنکرخه ها راازچاه ها بردارندومقنی راهم مرخص کردیم ودیگرکارنمیکنند به ایشان شما بروید بگوئید وخیال شان راحت باشد . گفتم آقای زرکش من تا ! مروزشما را ملاقات نکردم فقط با تلفن با هم صحبت کردیم حالا بالاغیرتا " بفرمائید برای احترام جناب آقای دکترمصدق است وآنژانتی یس بنده یا برای اقدامات آقای دکترارسنجانی وزیرکشاورزی که شروع کرده بود بکار اصلاحات ارضی آن زمان . گفت نه آقا همین که شما میگوئید مگر من دیوانه ام بیایم چاه بزنم زحمت بکشم پول بدهم مقنی بیاورم بعد فرداخودمرا توی ده راه ندهند این چه کاری است که نخیر نخیرهمین

است که شما گفتید دومی است . و این بودکه مقنی ها را مرخص کردوبعدهم بنده اتفاقا" با او آشنا شدم . خب من خاطرات زیادی از ایشان یکی کارهای حقوقی بود اغلب وبه کرات راجع به همین اوضاع ، یک روزاتفاقا" خاطرم هست که روز ۲۸ مردادی بودکه من با زبرای کاری رفتم خدمت ایشان دیدم توی ایوان نشسته اند این سربازهائی که آنجا ازطرف دستگاه گذاشته بودندکه ایشان فرارنکنند یا که میگویندکه مثلا" اشخاص دیگری به ملاقات ایشان نروند اقداماتی نشود سربازها رادیوگرفتندبا صدای بلند تمام این چیزهائی که مربوط به ۲۸ مرداداست میگذارند و فریادمیکنند من ناراحت شدم چون خودم معمولا" روزهای ۲۸ مردادا صلا" رادیونمیگرفتم ناراحت میشدم . به آقای دکترمصدق عرض کردم که آقا قربان شما چراتوی ایوان نشسته اید بفرمائیدتوی اطاق آخراین صداها شما را اذیت میکند.گفتند نه آقا نه آقا من بسیارممنونم وخیلی خوشم میآید لااقل خوبست که سالی یک روز این دستگاه مردم را بیاد مرا بیاد نه .. عبارتشان را میخواهم درست بگویم درهرحال کاری خواهدکردکه مردم یادمن میکنند مردم. اسم مرا میآورند به این عنوان بالاآخره بقول ؟ط اصفهانی البته ایشان نگفتند من حالاعرض میکنم که :

طاعت ازدست نیایدگنهی باید کرد　　　　دردل دوست بهرحیله رهی باید کرد

که نام مرا میآورند ومردم بازیادی ازمن میکنند نه من ازاین لحاظ خوشحالم . وخیلی با بی اعتنائی گوش میکردندوخب کرارا" اینگونه امور با ایشان صحبت میشد چون معمولا" من صبح آنجا میرفتم وتاعصرمیماندم وبازآن جریاناتی که بشما عرض کردم راجع به جبهه ملی که قبلا" ....

اتفاقا" روزی من رفتم ودیدم که ایشان اظهارناراحتی راجع سخ دهانشان میکنند .ما اراکی ها این چیزبالای دهان را میگوئیم سخ نمیدانم حالا این

عبارت چیزشی است . گفتندتاول زده ونا راحتم میکنند ، ظاهرا " دکتری را
آن دکترمنتخب بودکه اورا برده بودندودیده بود بعدا زیکی دوسه ماه
دیگر بازمن گفتم آقا راسنی دهان شما گفتند آقا این دکتره خیلی
خراست برای اینکه بازدومرتبه آمده مرا نگاه میکند میگویدتوچیز
داغ خوردی . آخرمگرمن بچه ام که چیزداغ بخورم سق دهانم تاول بزند .
این چیزدیگری است . بعدخب اقداماتی شد دکتردیگری بردند دکتری
متخصص فک ودهان بود بردند اوگفت باید حتما " عکس گرفته بشود
باید این دستگاه دکترفرهاد برود. با زحمتی اجازه اش از سازمان امنیت
گرفته شد دستگاه وعکس گرفتند وتشخیص سرطان دادند . تشخیص
سرطان دادند خب خیلی ما از این لحاظ ناراحت شدیم بنده بلافاصله
تلفن کردم به مرحوم ناصرمقدم که آنموقع ظاهرا " سرتیپ بودومدیر
کل این امور بود کارهای ما هم به اومحول میشد کارهای مال
جبهه ملی وگرفتاریهایشان ، بعدش هم وقتی که ما زندان بودیم
بازپرس ما بود. بازرس ویژه شده بود بنده تلفن کردم وقت گرفتم
ورفتم گفتم آقا شاعری که من حدس میزنم صائب باشد ونمیدانم
کیست میگوید که به دامنش نرسد البته اوخطاب به معشوقش میگویدبه
دامنت نرسد دست کس ولی من این را اضافه کردم واینجوری گفتم
به دامنش نرسددست کس که جلوه ی ناز ورا به بام فلک بردونردبان برداشت
شما حالاهرکاری میخواهید بکنیدراجع به آقای دکترمصدق اسمش را حذف
کنید فلان کنید لاروس Larousse را بگوئیدا گر اسم دکترمصدق هست ذکر
شده چرا اینکارراکردند . اجازه ندادندردر ایران بیایدکه آن اسم را حذف کردند .
ولی دنیا اورا میشناسد واورا قهرمان ملی شدن صنعت نفت میداندوتمام
این حرکات وچیزهائی که درشهرشده است همه اوبودکه آتش زنه بوددراینکارها .
ایشان مبتلا به سرطان شده اند اگراین آدم به مرض سرطان درده خودش بمیرد

سیگویندکه اورا شماکشتید.زیرا این مردی است که ازخودش مریضخانه دارد مریضخانه نجمیه مال مادرش است خودش هم هرچه داشت ضمیمه کرده وقف کرده برای آنجا . ولی اگربیاید توی مریضخانه ی خودش آنجا باشد خب میگویندکه این اطباء آمدنددیدند واین اگردرآنجا بمیرد این ننگ ابدی برای دستگاه شما همیشه باقی میماند . بیشترمنظوربودکه تحریک کنم که بلکه اجازه بدهندکه ایشان رابیاورند وبرای اینکه اطباء بتوانندبرسند . گفت من بەشرفم دنبال اینکارمیروم ودوروزبعد بمن تلفن کردکه آقا من رفتم وکسب اجازەکردم ایشان مجازندبدون هیچگونه مانعی وراد عی تشریف بیاورنددرشهر ودربیمارستان بستری بشوند.
من به آقای مهندس مصدق گفتم وآقای دکترغلامحسین خان را رفتند ایشان را . ایشان گفتندنه من به این شرط میروم که ماء مورین باشند که بعدنگویندکه من ... ماء مورین سازمان امنیت لااقل دونفر بودندکەکشیک داشتند ویکیش به اسم شهیدی بود یکی هم وثوق خانی .
آقای دکترمصدق به شهرمنتقل شدندودرمریضخانه نجمیه آنجا اطباء معاینه میکردند ومیدیدندوگفتندبایدایشان روزها بروندبه مریضخانه ی مهر آنجاچون آن ظاهرا" تنها جائی که آن دستگاه برق راداشت برای سرطان آنجابود ایشان را مرتب میبردندبه آنجا بعدهم مدتی ازمریضخانه آمدند درمنزل دکترغلامحسین خان آنجا بودند.

س - درتهران ؟

ج - بله بله ،درتهران درهمان خیابان حشمت الدوله سابق ، چون منزل دکترغلامحسین خان که قبلا" بود غارت شده بودومنزل دیگری که ساخته بود آنجا بودند . ومن باخانمم اغلب خدمت ایشان میرسیدیم تقریبا" هر روز . یک روزی که من آنجا رفتم خدمت شان نشسته بودم دیدم که پیشخدمت آمدویک پاکتی داد گفت این را ماء مورساواک داده است . آقای دکتر مصدق گفتندکەپاکت را بده بەفلانکس یعنی بمن ، من بازکردم دیدم که

آن آقای شهیدی نوشته است که آقا اجازه بدهید من چند دقیقه ای خدمتتان شرفیاب بشوم . آقای دکتر مصدق گفتند آقا ایشان از جان من چه میخواهد برای چی میخواهد بیاید ؟ من گفتم آقا این یک آدمی است که خواهش کرده تقاضا کرده این را خودتان میدانید که اینها اینقدر چیز هستند که میتوانند بدون اجازه درب را باز کنند و بیایند حالا که کاغذ نوشته ادب کرده شأن شما هم نیست که این ادب را جواب ردبدهید اجازه بدهید بیاید خب ببینید چه میگوید .گفت خب بگوئید بیاید . رفتند وگفتند آمد تو . آمد تو تقریبا" خودش را میخواست بیاندازد روی پای دکتر مصدق که آقا ترا بخدا شما از اینجا بروید به احمدآباد ،در احمدآباد برای خودتان آنجا روزها توی آن باغ راه میرفتید گردش میکردید ودیشب من تا صبح از ناله شما نخوابیدم و این آدم شروع کرد به گریه کردن که این ناله شما مرا ناراحت کرد . دکتر هم فوری به او استمالت کرد به او محبت کرد گفتند چائی برای او آوردند. منظور رفتار ایشان طوری بود که هر آدم دشمنی را هم تحت تاثیر خودش قرار میداد. حتی یادم هست درهمان احمدآباد که ایشان بودند یک روزی که من وآقای مهندس مصدق بطرف شهر میآمدیم نرسیده یک وقت دیدیم که به آبیک هنوز نرسیده آقای مهندس مصدق از توی شیشه ی آئینه گفتند آقا این ماشین مورساواک دارد با جیپش با سرعت دنبال ما میآید .چون در احمدآباد ماشین دیگری نبود. ومثل اینکه مثلا" میخواهد نسبت به تو اقدامی بکنند وخوب است که ما بزنیم به بیراهه وبرویم گفتم نه آقا نه شأن من است نه شأن شما است .خب بلا آخره هرکجا باشد نگهداریم اصلا" ببینیم که چه معرکه است اگر بخواهند مرا بگیرند که از همین جا چیز کنند من کسی نیستم تحاشی بکنم .نگهداشتند آمد . آمد اتفاقا" باز همین شهیدی بود . گفت آقا ، آقا فرمودند یک مسئله ای را من فراموش کردم بشما بگویم برگردید .وما برگشتیم .منظور این است که ملاحظه فرمائید که همان ماشین مورساواک هم که آنجا بود وقتی میدید رفتار آن مرد چقدر بزرگوارانه است این اقدام را میکرد که بیاید مثل یک

گماشته ازطرف ایشان بیایددنبال ما بگویدکه ایشان فرمودند. خب
مثلا" یادم هست که یک دفعه مرحوم شمشیری خیال میکنم یک جعبه
پرتقال برای ایشان فرستاد توی احمدآباد. ایشان گفتندآقامن
جعبه پرتقال برایم خوب نیست این را فوری ببرید بدهیدبه سربازها
بخورند سربازها احتیاج دارند.یااگرچیزی آنجا بود میگفتندببرید توی ده
بین رعایا تقسیم کنید همیشه جنبه‌ی اینکه خودش را ازمردم جدا نداند
تافته‌ی جدا بافته‌ای نداند این مطلب را همیشه ایشان رعایت میکرد وهمیشه
رعایت میکردند. دردوره‌ی مثلا" نخست وزیرشان روی رویه خانوادگی
ایشان داشت اگرکسی هدیه‌ای برای ایشان میآورد ردنمیکردند شاید
این را بعضی حمل براین کنندکه آقا مثلا"ایشان ...ولی اینطوربودکه
هرکس که میآمدازمسافرت یک جائی مثلا" چیزی برای ایشان میآورد ایشان
فوری میگرفتندولی آن هدیه دهنده‌را نگهمیداشتند توی اطاق ویواشی
یک یادداشتی مینوشتندبه آن شرافتیان پیشکارشان که یک چیزی که
معادل دوبرابرقیمت آن هدیه ارزش داشته باشد بروندبگیرندبیاورند
قلم خودنویسی قالیچه‌ای چیزی بعدهنوزازاطاق بیرون نرفته میگفتند
آقااین راهم ازطرف من قبول کنید.بعدهم آن هدیه رااگرارزش نداشت
ارزش خیلی زیادی نداشت به‌اولین کسی که بعدازآن شخص خارج میشد
ومیآمدتوی اطاق میدادند . این راآن بچه‌هائی که آنجابودندمیدانستند.
یااگرارزشی داشت مثلا" ساعت قیمتی بود این رافوری به موزه میفرستادند؛
برای خودشان هیچ چیزی نگه نمیداشتند ونگه نداشتند.

س- خیلی ممنونم . درضمن میخواستم که لطف کنید نظرایشان را
راجع به‌بعضی ازرویدادهای سیاسی ایران برای ما شرح بفرمائید
مثلا" وقتی که‌قراردادکنسرسیوم تنظیم شد نظرایشان راجع به‌این
جریان چه بودوچه‌عکس العملی نشان دادند ؟

ج - خب ایشان فرمودند آن کاریکه من زیربار نرفتم ونکردم این را بر مردم ایران تحمیل کردند وتحمیل کردند واین بضرر ایران تمام خواهد شد واین حرفی بودکه همیشه ایشان میزدند.

س- در ضمن لطف بفرمائید مثلاً" راجع به اصلاحات ارضی رابطه ایشان عرض کنم با رعایائی که در احمدآباد بودند، این را توضیح فرمودیدکه چگونه بود ، ولی صحبت هائی هست که میگفتند ایشان قبلاً" خودشان ملک را بین رعایا تقسیم کرده بودند واصلاحات ارضی شامل آنجا نمیشد .

ج - نخیر نخیر نه خلاف گفتند ایشان اتفاقاً " بعضی ها همینجور که فرمودید میگفتندبله آقا قبلاً" مقامات میبایست به ایشان گفته بودند که توجه بکن فلان ایشان اینکار کرده بودند فروخته بودند درصورتیکه بهیچوجه چنین چیزی نبود. اگرخاطرتان باشد در این قانون اصلاحات ارضی ذکرشده بودکه ملک را از مالک به نسبت مالیاتی که داده است مالیاتی که داده است این بودکه بعضی از مالکین که نفوذی داشتند قدرتی داشتند اینها میرفتند مالیات خیلی کم میدادند ولی درعوض مثلاً" میرفتند از بانک کشاورزی برای آن ملک مبالغ هنگفتی پول قرض میکردندکه وقتی قرار شد اصلاحات ارضی بشود آن پولی که دولت میخواست بدهدتکافو نمیکرد. به آن بدهی که بایدبه بانک کشاورزی بدهند . یک روزی رئیس دارائی کرج که دربچگی با من همکلاس بود خیال میکنم قائم‌مقامی بودداراکی هم بود آمد پهلوی من که آقادستم به دامنتان. گفتم‌چه شده ؟ گفت که ما فرستادیم که ملک های این اطراف را ساوجبلاغ وجالیزه و اینها را قیمت بکنیم ارزیابی بکنیم برای مالیات ومال احمدآباد را هم معین کردیم یک مقدار کمی وآقای دکترمصدق یک نامه‌ی تندی نوشتندکه نخیر این صورت شما غلط است ومالیات اینجا

بمراتب بیش از این مبلغی است که شما نوشته اید. وبرویدبه ایشان عرض کنیدکه آقا آنوقت این برای ما اسباب زحمت میشود چون وقتی که باشد باید ملک پهلوئی ، ملک پهلوئی ، ملک پهلوئی همینجور ما به همان حساب بکنیم دلیل دارد خب ماکه آمدیم ملک ایشان را مالیاتش را معین کردیم ایشان چه اصراری دارندزیادی بدهند. رفتم به ایشان عرض کردم فرمودند آقا اولا" شما میدانیداین ملک بمن مربوط نیست مال بچه ها است ولی بخودبچه ها جز خدیجه که من ولی اوهستم گفتم که آقا اگرشما میخواهیدمالیات کم بدهید من دیگر برکارشما دخالت نمیکنم چون آنموقع ایشان درکارملک دخالت میکردند ونظارت میکردند ، وچون من درعمرم نخواستم اجحافی بشود بایدمالیات راآنطوریکه واقع است داده بشود وبنابراین ایشان زیربارنرفتند وهرکاری که کردند حتی مالکین مجاورهم به بنده یک کسی دیگری بودکه حمامهم داشت یک ملکی بودبه اسم مسی آنجا مجاورداشت آنها آمدندبه بنده گفتند ایشان گفتندنه این ملک بچه ها این مقدارعایدات داردواین مقداربایدمالیات داده بشود . بنابراین مالیات ایشان زیادبودووقتی مالیات زیاد شد روزیکه اصلاحات ارضی خواستندبه ماءخذ مالیات قیمت ملک بالا بود وقیمت ملک را دادند . وبعدهم دولت آن رابین رعایا تقسیم کرد فقط همان باغی که منزل ایشان بود الان هم مقبره ایشان است این برای ایشان باقی ماندوقنات . یعنی آن چاه آبی که آنجا هست . نخیر ملک راخودایشان تقسیم نکردند. آنوقت ازبابت مثلا" این مال دخترشان خدیجه خانم که پولی که باقی مانده بودایشان قبلا" یک ملکی درسوئیس برای این دخترخریده شده بودولی ایشان گفتندنه اگراین ملک درسوئیس باشد بعدازاینکه این دختربمیرد این ملک راممکن است مثلا" ورثه بگیرد بعدبه درد چیز نخورد ،درصورتیکه من میل دارم که بعدازمرگ خدیجه دارائی او به مریضخانه ی نجمیه تعلق بگیرد . این بود

که آن را فروختند با همین پول باقی که از ملک مانده بوددرچهارراه کالج یک ساختمانی بودکه آن ساختمان سرگی بود آن را خریدند که سندآن را هم بنده تنظیم کردم که عایدات این تا زمان حیات به خدیجه متعلق باشد ولی بعدازمرگ او عوایدش واعیان موقوفه‌ی بیمارستان نجمیه باشدومتعلق به بیمارستان که این الان موجوداست ولی الان متاء سفانه عایداتش هم عایدات آن ملک خدیجه خانم را هم دادسرای انقلاب توقیف کرده که بایدخودا وبیایدکه خودا ونمیتواندبیاید،اینستکه این رانه به خدیجه میدهند ازمستاء جر میگیرنددرهمان دادسرای انقلاب نگهداری میکنند تا اوخودش بیاید تا تکلیفش معین بشود بعد. درهرحال نظرایشان همیشه به مریضخانه نجمیه خیلی خیلی هم علاقمند بودبه این مریضخانه حتی این را هم من ضمن چیزعرض کنم آقای دکتر مصدق چون مریضخانه خیلی دیگرقدیمی شده بودواحتیاج به وضع جدیدی داشت شروع کردند آنجا خرج هائی کردند،پول نداشتندازمرحوم شمشیری مقداری قرض میکردند. بعدمرحوم شمشیری گفتندآقا ایشان چرا قرض میکنند من اصلا" هدیه میکنم می بخشم وشمشیری شروع کردمقداری ازآن وجوهی که داشت دادن که بعدآ زمونه ایشان را احضارکرده بود،آنوقت داستان ارتش نبود،که شما این پول تان را ازبانک برمیدارید میروید میدهید به دکترمصدق برای چیست ؟ گفت مردم میروند دفن میکنند من میدهم مریضخانه برای مردم بسازند،گفت خب چراآنجا میسازی ؟ گفت که آنجا برای اینکه بدردمردم میخورد اگرمحلی‌دیگری باشد بایدعایدات چیزی ضمیمه‌اش باشد موقوفه فلان اینجا که موقوفه‌اش هست وهمه هم میدانندکه دکترمصدق کسی نیست که ازاین عایدات سوء استفاده کند. وبنابراین من به آنجا میدهم . بعدهم شمشیری وصیتنامه‌ای تنظیم کرد حتی که من ثلث دارائی ام رادراختیارآقای دکترمصدق میگذارم

برای هرمصــــرفی ومخصوصا " برای تکمیل مریضخانه نجمیه که همینطـــور هم شد . مریضخانه‌ی نجمیه‌که آقای دکتـــرمصدق هم یک لوحه‌ی یادگـــاری نوشتند وتهیه کردند وگذاشتند . ویادم هست‌که بعدا زاین وصیتی کــــه تنظیم کرده بود چون خودشمشیری پولها را داده بود بعضی ازورا ث شمشیری ،شمشیری که ورثه‌ای نداشت جـــز زنش وخواهرش وبرادرش چون اولاد نداشت . آن برادرش بمن گفت آقــا ! این برادرم که دیگراین کارخودش راکـــــرد دیگر بنابراین آن وصیتنامه ملغی است . روزیکه ما میخواستیـــــم آن قسمت را افتتاح کنیم شمشیری حیات داشت بمن گفت آقا مخصو صـــا " توامروزکه صحبت میکنی بگوکـــه آن وصیتنامه به قوت خودش باقـــی است . آن محمودشمشیری برادرشمشیری هم بود . من گفتم که ایشـــان اینجورفرمودندکه من بگویم که با اینکه ایشان این مقدارخرج کردنــــد بازآن وصیتنامه به قوت خودش باقی است .بعدازمرگ آقـــای شمشیـــری هم ما ثلث راآمدیم بازدراختیارآقای دکترمصدق گذاشتیم برای تکمیـــل مریضخانه نجمیه . این مطالبی که بله .....

س- آقای امینی شما هرگزازآقای دکترمصدق شنیده‌ایــــدکه نظری داده باشد راجع به جریانات اصلاحات ارضـــی ؟ قانون اصلاحات ارضـــی وانقلاب سفید ؟

ج - ایشان همانموقع هم موافق نبودند . چون درزمان حکومتشان هم کـه خیلی فشارمیآوردندا گرخاطرتان باشدایشان میگفتنـــداین مالکیــــن بایدعوایدشان کم بشودوبعدخرج ملک کنند . چنانچه که قانونی وضـــع کردندکه ۲۰ درصدازبهره‌ی مالکانه کســـربشود ۱۰ درصدبه‌نفع زارع ۱۰ در صدهم توی ده کاربشود . ایشان عقیده‌شان این بودکـــه این ممکن نیســـت بشود این املاک ایران را چون آب ندارد بـــذرندارد بایدیک کســـی باشد اداره کنـــد مگرمثـــل این کئوپراتیـــوکه نشدبهمین دلیـــل

تا امروزهم اینکار نگرفته و عمل نشده است .

س - ایشان بعد از ۱۵ خرداد هم در قید حیات بودند آیا شما هرگز از ایشان نظری درباره ۱۵ خرداد و وقایع آن روز شنیدید ؟

ج - نخیر هیچ چیزی ایشان . ایشان تا ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در قید حیات بودند بنده هم مرتب خدمت ایشان چه در احمد آباد چه در منزل دکتر غلامحسین خان چه در بیمارستان میرسیدم و ایشان چیزی اظهار نکردند وچیزی نفرمودند.

س - من مطمئن هستم که شما در روزهای آخر حیات ایشان هم با ایشان دائماً درتماس بودید وحتماً" درروز اگر تشییع جنازه‌ی مختصری چیزی برگزار شده شما خاطراتی که از آن لحظات دارید برای ما شرح بدهید .

ج - ایشان آن روزهای آخر بازحالشان طوری شدکه از منزل دکتر غلامحسین خان آوردندشان به مریضخانه ودرمریضخانه حالشان شروع کرد رفت روبه وخامت خونریزی معده کردند. واینجا بعضی ها میگفتند دراثر همان کوبالت که گذاشتند این اصلا" بنده صلاحیتی ندارم که راجع به این موضوع چیزی عرض کنم ولی اینجور میگفتند دراثرآن کوبالت . این اثرگذاشته روی معده خونریزی معده داد بعدایشان درحال اغماء افتادند کوما وهمان صبح روز ۱۴ اسفند بله .. شما میدانیدکه ایشان وصیتی کرده بودندکه ایشان را درقبرستان شهدای سی تیر دفن کنند وعبارت این است که بله اگر اینجا وصیتنامه را داشته باشم دارم وشایددرآن چیزباشد بعله ایشان وصیتی کردند که مرا حتماً درقبرستان شهدای ۳۰ تیردفن کنند وفقط بستگانم شرکت داشته باشند . ایشان درتاریخ ۲۰ آذر ۱۳۴۴ وصیتنامه اصلی شان را تنظیم کردند: وصیتنامه‌ی دکتر محمدمصدق بخط خودشان این عبارت هم عبارت خودشان است . وصیتنامه دکترمحمدمصدق : ماده‌ی اولش"وصیت میکنم که فقط فرزندان وخویشان نزدیکم از جنازه‌ی من تشییع کنندو مرا درمحلی که شهدای

۳۰ تیر مدفون هستند دفن نمایند. ۲ - بدون سند رسمی یا نوشته بخط وامضای خود به کسی مدیون نیستم. ۳ - نظر باینکه طبق اسناد رسمی ثبت شده در دفتر اسناد رسمی شماره ۳۹ تهران منافع دو سال از خانه‌ها و مستقلاتی که به فرزندان خود بخشیدم پس از مرگ تعلق به اینجانب دارد به شرح ذیل: الف - منافع خانه واقع درکوچه اظهری ملک خانم ضیاء اشرف بیات مصدق سند شماره فلان، منافع چهار دانگ از خانه هائی که در آن سکونت داشتم، ملک آقای مهندس احمد مصدق، منافع خانه‌ی مسکونی همسر عزیزم، ملک آقای دکتر غلامحسین مصدق، حق العرض عمارت دو اشکوبه توی گاراژ، ملک آقای دکتر غلامحسین مصدق، مستقلات و بعد فلان، فلان، مستغلات واقع درخیابان ناصرخسرو ملک بانو منصوره متین دفتری از بابت منافع سال اول مبلغی که درصورت جداگانه بخط اینجانب تنظیم شده به اشخاص مفصله در آن صورت بپردازند و هرچه باقی ماند برای نماز وروزه وحج اینجانب بکار ببرند." اینهم که این جواب آنهائی که میگویند دکتر اعتقاد مذهبی نداشت." هرچه باقی ماند برای نماز و روزه وحج اینجانب بکار ببرند" که بنده پول حج ایشان را به مرحوم آقای آسید محمود طالقانی دادم از طرف آقای مهندس احمد مصدق که ایشان انجام بدهند." وازعوایدسال دوم قطعه زمینی برای باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران مناسب باشد با نظر نماینده‌ی آقایان مزبور خریداری شود و چنانچه که آقایان دانشجویان قطعه زمینی دراختیار داشته باشند مبلغ مزبور را به نماینده‌ی یا نمایندگان قانونی آقایان دانشجویان تحویل فرمایند که آنها خود مبلغ مزبور را صرف تعمیر یا ساختمان جدید آن بنمایند. چنانچه وصیتنامه‌ی دیگری جزو نوشتجات غارت شده ویا درخانه ونزد دیگران بدست آید از درجه‌ی اعتبار ساقط است. احمدآباد ۲۰ اسفند ۱۳۴۴ هجری شمسی دکتر محمد مصدق." بعد البته مطالبی دیگری در ۱۴ اسفند ۱۳۴۴ درست یک سال قبل از مرگشان اضافه کردند. بله این وصیتنامه ایشان است با زیک چیزی اضافه کردند در ۲۰ آذر

نخیرآن همان صورت جداگانه مال آن است ، معذرت میخواهم ، آن مال صورت قبلی است وایشان وقتیکه فوت کردند نظرما این بودکه درهمان قبرستان شهدای ۳۰ تیر دفن بشوند . یادم هست که یک روزی که من با زبه اتفاق خانم خدمت ایشان درمنزل آقای دکترغلامحسین بودیم که روزهای تقریبا " آخرحیات ایشان قبل ازاینکه بحال اغماء بیافتند به مریضخانه منتقل بشوند .فرمودند که آقا من به شما گفتم که، این کلیدرا نشان دادندگردنشان؛ این کلید قفسه ای است که بالای سرمن است وصیتنامه من آنجا هست توی این قفسه هست باز میکنیدو مرا همینطوریکه دروصیتنامه ذکرکردم درآب انبارقاسم خان آنجا دفن میکنید . آب انبارقاسم خان ازآن قبرستان های سابق تهران است ایشان دیگرحالکم کم نمیان. ممکن بودبه ایشان دست بدهد .من گفتم آقا بقول آن شاعرکه :

عمرت درازباد نگویم چوروزگار چندان بمان که چشم من ازخواب پرکنی

....

روایت کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : ۱۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهر آناندل - ویرجینیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوار شماره : ۵

چندان بمانکه جسم مرا زتن مرا درخواب پرکنی وبخاکم بیافکنی
شما قبلا" دراحمدآباد بمن فرموده بودید که درآن قبرستان شهدای ۳۰ تیر
حالا میفرمائید آب آنبار قاسم خان . گفتند همانجائی که یک عده ای محض
خاطر من کشته شدند. گفتم آنجا قبرستان شهدای ۳۰ تیر است ودر ابن بابویه
گفتند همانجا همانجا پس من اشتباه کردم . ونظر من این بود. حتی
من به اتفاق خدا رحمت کند مرحوم ابراهیم کریم آبادی همان روزهای
آخر حیات ایشان رفتیم در ابن بابویه پهلوی آن آقائی که مسئول
ابن بابویه بود به اسم جلوه با او صحبت کردیم که آقا اینجا
میخواهیم یک قبری فلان درضمن پهلوی قبرستان شهدای سی تیر بگیریم
وایشان حالا فهمید یا نه من به اسم خودم اینکارهایش را کردم وبعد رفتیم
سراغ آقای مفیدکه آنجا یک محلی داشت وگرفته بود مهیا کردیم
که آقای دکتر مصدق را همانجوری که خودشان گفتند بدون سروصدا بیاوریم
آنجا دفن کنیم . ولی آقای دکتر غلامحسین خان یک اشتباهی کرد یا حالا اشتباه
درست بود یا اشتباه نبود ایشان تلفن کردند به هویدا که پدرم فوت کرده
وچنین وصیتی کرده است وما میخواهیم ببریم به ابن بابویه . بعد ایشان
گفتند که گفته بوده آن نخست وزیر که من یک ربع دیگر به شما خبر میدهم
یک ربع دیگر تلفن کرد معلوم شد که خواسته است اجازه بگیرد گفتند نخیر
ایشان را درهمان احمدآباد دفن کنید وصلاح نیست جای دیگری ببرید.
بنابراین همان ۱۴ اسفند آقای مهذب الدوله کاظمی آقایان رفقای

دیگرهمه بودندکه آمدندآنجا وجنازه را حرکت دادیم آقای آیت الله زنجانی تشریف داشتند دکترسحابی مخصوصا" یادم هست که دراین امر که تمام اعمال را بیشتردکترسحابی انجام داد . درآنجا بعا مانت گذاشتند دراحمدآباد،ولی مرحوم آقای آیت اله طالقانی ایشان همیشه معتقدبودند که اصلا" امانت چنین چیزی دراسلام نیست همانجاکه دفن شده دفن شده این انتقال دادن استخوان واین حرفها اصلا" درست نیست شرعا" بنابراین بهتراست اصلا" درهمان احمدآباد دکواینکه برخلاف وصیتنامه ایشان است ولی آنجا بلاآخره یک جائی شده است که خب در۱۴ اسفند۵۷ تمام شایدمثلا" حدودیک میلیون جمعیت به آنجا رفت وتظاهراتی کردندمراسم را برگزارکردند . الان آنجا مردم اغلب برای خواندن فاتحه دیدن قبر ایشان وزندگی ایشان میروند . آن خانه آنها همان جور وبه همان وضع باقی است .

س - الان رفت وآمدبرای عموم آزاداست ؟

ج - بله بله میروند . بله الان میروند . مزاحمتی ایجادنمیکنند.

س - من الان اینجاروی دیواریک عکسی می بینم که شما هستید باآقای دکترمصدق آقای دهخدا هم آنجا حضوردارند ، میخواستم که لطف بفرمائید ازرابطه دهخداوآشنائی ایشان باآقای دکترمصدق وآن روزبخصوص برای ما خاطراتتان رابفرمائید .

ج - آقای مرحوم علامه‌ی‌دهخدا علاقه‌ی بسیار بسیار زیادی به آقای دکتر مصدق داشتند، وایشان یک روزی به بنده چون من همیشه خدمت مرحوم دهخدا میرفتم ، گفتندآقا من میخواهم که آقای دکترمصدق راببینم دکترمصدق هم خیلی اظهاراشتیاق کرد بنده خودم رفتم وآقای دهخدا رابرداشتم وبردم خدمت آقای دکترمصدق درهمانموقعی که نخست وزیر بودند . برخلاف این شهرت عجیبی که هست که به ایشان گفته شدرئیس جمهورباشید فلان ، بهیچوجه آنوقت این حرفها نبود. وبنده ایشان رابردم

درهمین عکس هم که ملاحظه میفرمائید مدتی درمذاکرات ایشان بودم وآن عشق وعلاقه ایکه هردوبهم داشتند وبقدری مرحوم دهخدا به آقای دکتر مصدق علاقمندبودکه حتی میدانیدکه دروصیتنامه اش هم ذکرکردند که بعدازمرگ من این لغتنامه تحت نظر آقای دکترمحمدمصدق انجام پذیرد واگرایشان برایشان مقدورنبودآقای دکترمعین که شاگردایشان بود خدای بیامرزد یکی ازبهترین اردتمندان دانشمندان زمان بود ومخصوصا" درکارلغت وادب فارسی اگرآقای دکترمصدق برایشان محظوری هست آقای معین انجام بدهد. اغلب ایشان درامور سیاسی اظهارنظرمیکرد آقای دهخدا وخیلی وقتی که آقای دکتر مصدق یادم هست که ایشان یک کاغذی مثلا"به نمازی نوشته بودکه آقا شماکه حالادرآمریکا هستید الان دولت ایران احتیاج داردبه پول به چیز شماکمک کنیدشما میتوانیدقرض کنید فلان کنید که این صادرات الان نفت دچارنقصان شده ازشما .... خیلی ازاین لحاظ همیشه دراین فکر وذکر بود همیشه به یاد مردیکه تاآخرین دقیقه‌ی حیاتش. حالا این درآخرین دقیقه حیات گفتم با زمن متاءسفانه شایدحرفهایم منظم نیست این عیب من است .

س - آقای امینی ایرادی ندارد . این مصاحبه شفاهی همیشه این جوری میشود .

ج - بله . یادم هست که یک روزیکه من درمریضخانه نجمیه درهمین ساختمانی که مرحوم شمشیری میکرد چون ازطرف ایشان افتخاری نظارت میکردم آنجابودم دیدم اتفاقا" آقای الهیارخان صالح راآورده بودم که ایشان این ساختمان شمشیری راببینند . باایشان داشتیم میگشتیم روی ساختمان دکترغلامحسین خان باعجله آمدکه آقا بفرمائید زودبرویم ازمنزل دهخدا یک پرستارخواستندوحال ایشان بداست برای آمپول واین

حرفها . آقای صالح وبنده سوارشدیم آقای دکترغلامحسین خان یک پرستارهم برداشتند باعجله خودش پشت رل نشست وبه منزل علامه دهخدا رفتیم. وقتی رفتیم دیدیم که بله حال ایشان باصطلاح درحال سکرات هستند درحال احتضار ولی هنوزهوش وحواسی داشتند.مرحوم آقای دکترمعین که خدا بیش رحمت کند ایشان راروبه قبله گذاشته بودند تقریبا" نشانده بودند مثلا" ولی آن سینه ....ومرحوم دهخدا همیشه هم ازتنفس رنج میبرد یک آسم خیلی شدیدی داشت . وآقای دکترمعین گفتندکه آقا ... بآقای الهیارصالح جناب آقای دکترغلامحسین مصدق ونصرت اله امینی به عیادت شما آمدند . ایشان توانائی اینکه خیلی حرف بزنند نداشتند گفتند"من مخلص دکترمصدق ام" باهمان طرز"من مخلص دکترمصدق ام که میرس ، که میرس" . این چندبار این میرس را تکرار کرد. آقای معین گفتندآقا منظورتان ازکه میرس غزل حافظ است ؟ گفت آره . گفت میخواهیدبیاورم بخوانم ، رفت ودیوان حافظ راآوردند آن غزل معروف حافظ راشروع کردندخواندن تارسیدن به این بیت که ؛ کشته ام درجهان وآخرکار بله ... عجیب حافظه من دیگرکم دارد سن که میرود بالا ...

گشته ام درجهان وآخرکار   دلبری برگزیده ام که میرس

گفتندوتمام شد ومردند.بااین شعرمرحوم دکترشایگان درآن مرثیه ای که برای ایشان ساخته است گفته :

اندربیا رخودغزل خوان رفت . این غزل خوان رابه این مناسبت دکتر شایگان ساخته است . بنزیادم هست که یک روزی آقای سرهنگ بزرگمهر که وکیل آقای دکترمصدق بودند درآن محکمه ی نظامی میل کردندکه علامه ی دهخدا راببینند .من به اتفاق ایشان به منزل دهخدا رفتیم . رفتیم منزل مرحوم دهخدا اطاق ایشان طوری بودکه اطاق آفتاب روئی بودتاپاشین پنجره داشت اول آدم ازجلوی پنجره ردمیشد

بعدمیرفت به درب ورودی ، معمولا" اشخاصی که میخواستندبیایندایشان میدیدند. آقای دهخدا وخانمش ونادختریش که زن آقای ستارآل بویه قاضی دادگستری بود وآن بچه کوچکی نشسته بودند معمول دهخداهم این بود همیشه روی زمین می نشست روی آن تشکی که داشت آن شیشه ها بغل دستش بود . وقتی که دیدند سرهنگی بااتفاق من داردمیآید فکرکردند که این سرهنگ ازحکومت نظامی است مرا گرفته حالامیخواهندبیایندایشان راهم بگیرند . چون مدتی قبل به خانه ایشان ریخته بودند بالا وپائین... وبعدوقتیکه من واردشدم ، چون معمولا" من کفش هایم را میکندم ومیرفتم پهلوی ایشان روی زمین می نشستم آقای بزرگمهرهم شروع کرد بند،گفش هایش بند داشت ،کفش هایش را بازکند همینطورکه دولا شده بودداشت بندکفشش را باز میکرد من رفتم جلو ودیدم اینها خیلی بهت زده وناراحت هستند گفتم که جناب آقای دهخدا که "دوستان خداممکن انددرا وباش" این آقای سرهنگ آقای بزرگمهرهستندکه وکیل جناب آقای دکترمحمدمصدق اند . آقای دهخداکه روی زمین دوزانونشسته بود مثل فرقی ازجای خودش پرید هنوزدست بزرگمهر به بندکفشش بودکه دهخدا دولا شد دست بزرگمهرراگرفت وبوسید وگفت این دستی است که به دست مرادومولای من دکترمحمدمصدق میخورد . اینطوراین مردعلاقمندبود. بازدراین عکس که الان اینجا بالای سرمن هست که شما ملاحظه میفرمائید ، این عکس مال همان زمان بودکه زمان نخست وزیری آقای دکترمصدق بود اتفاقا" من بعدازهمان کودتای ۲۸ مرداد وسقوط آقای دکترمصدق اتفاقا" این عکس را روزی برداشتم وبردم خدمت آقای دهخدا وازایشان خواهش کردم که ایشان امضاء بکنند . آقای دهخدا قلمش راگذاشت بالا که الان جایش را نشان شما میدهم اینجا یک نقطه ای گذاشت بالا وبعدیک دفعه قلم را برداشت گفت نه من باید پائین پای دکترمصدق امضاء کنم وامضایشان را پائین پای دکترمصدق کرد. که من بعدبردم به احمدآباد واین رادادم

به آقای دکترمصدق وایشان هم همانجا بغل امضای دهخدا برای بنده امضاء کردندکه این عکس هردوامضاء رادارد. آن روزیکه به اتفاق آقای بزرگمهر خدمتشان بودیم فرمودندکه بله "میدانیدکه مرا چند روزقبل"، البته من خبرداشتم ،" آزموده احضارکردوازصبح دردادرسی ارتش برد وروی صندلی چوبی که من عادت نداشتم که بنشینم ازصبح شروع کردند ازمن تحقیق کردن ، تحقیق کردن ، تحقیق کردن تحقیق کردن که تو میخواستی رئیس جمهوربشوی وبلا آخره شب مرا تشنه وگرسنه وفلان آوردند وانداختند توی جوی درب خانه که بگویند مثلا" من بیرون آمدم خودم تصادفا" ومن افتادم اصلا" بدون اینکه حالی داشته باشم . تصادفا" رفتگرمحل ردمیشودو مرا می بیند ." خب معمولا" دهخدا بااینها خیلی کمک میکرد اصولا" مردعجیبی بود حالا آن راهم بنده عرض میکنم که چیزها ازایشان دارم . نگاه میکنند می بینندایشان افتاده توی جوی فورا" درب خانه رادرمیزنند صدا میکنند آقا افتاده اند میروندبغل میکنند میبرند . خب طبیب خبر میکنند حالش جامیآید . صبح ایشان یک قطعه ای ساخته بودندکه :

یقین کردمی مرگ اگرنیستی ست　　　ازاین ورطه‌خودرارهانیدمی

بدان عرصه‌ی پهن بپازدحام　　　پروبال خودراکشانیدمی

به‌جسم‌وبجان هردووان مردنی　　　زگیتی رسن بگسلانیدمی

من این معدن خاروخس رابجای　　　بدین خوش علف گله مانیدمی

که این رابه آقای بزرگمهر دادوبزرگمهرهم به آقای دکترمصدق دادند وآقای دکترمصدق این رادرمحکمه خواندند،وبعدهم اشاره کردندبه همین نظامیانی که آنجا بودندبه این خوش‌علف گله مانیدمی،باز اینکه خدمتتان عرض کردم این آدم این مردبزرگوارپولی نداشت دارائی نداشت میرفت قرض میکرد ومیرفت درب خانه‌ی اشخاصی که نداشتند به آنها کمک میکرد، که منجمله یک روزی بخودمن پیغام دادندکه‌من باتوکارلازمی دارم . من

خدمت شان رفتم دیدم دراطاق چندنفری هستند وآنجا نشستند گفتند توامروزکاری نداری ؟ گفتم نخیر. گفتندکه پس ناهاررپهلوی من باش گفتم باکمال افتخار . بعددیگروقتی که آنها رفتند وخواستیم که سرناهاربرویم گفتندراستی یادت باشداین بسته‌ای که بغل تشک من هست این مال تواست بردار ببر. من خیال کردم فیشی چیزی جمع کرده‌اندکه مثلا" من اینها را یک نگاهی بکنم فلان بکنم ، ازفیش این لغت نامه گاهی وقت اینکارراميکردند. چیزی نپرسیدم رفتیم ناهارخوردیم برگشتیم که خانمش مخصوصا" قهوه‌ی خیلی خوبی درست میکرد آوردند گفت آقا آن یادت نرود آن چیز ، گفتم آقا این چیست ؟ گفتندبرمیداری میبری توی خانه ومی بینی چیست . گفتم نه من یک سوء ظنی پیدا کردم گفتم خواهش میکنم بفرمائید. فرمودندکه این من معمولم هست که درآخرسال به حساب زندگیم میرسم ببینم که چی دارم چی ندارم امسال الحمدالله یک مقداری دارم ویک چهارهزارتومان برای توگذاشتم باقیش برای خودم وچون میدانم وضعت خوب نیست دوتا مریض توی مریضخانه داری وهفته پیش مقداری قالیچه فروختی یک چیزهائی که داشتی مثلا" نقره ای که درخانه مال زنت داشتی فروختی . گفتم آقا کی اینها را بشما گفته بسیارکاربدی کرده است ولی خب اگرگفته اند درست است من آنها را فروختم والان پول دارم واحتیاجی ندارم بنابراین...

من یقین داشتم که این مردرفته قرض کرده بابهره ، بابهره رفته قرض کرده وگذاشته است که من ببرم .من هرچه کردم خواستم بتوانم دست ایشان را ببوسم قبول نکردند وقبول نکردند رفتم . ایشان گفتندمن میل دارم الهیارصالح را ببینم من فردا الهیارصالح را برداشتم الهیارخان صالح را وبردم خدمت ایشان . ایشان روی صندلی نشسته بودندمن پائین نشسته بودم بعددیدم که همچین دارندباصالح حرف میزندوضمنا" جواب ایشان ایشان بازیک یادداشتی به بنده نوشتند بمن دادندکه عبارتش اینستکه :

" آنچه راکه دیشب عرض کرده‌ام شما لابدقرض های کوچکی کرده‌اید آن‌مختصر

را میتوانید برای آن کار مصرف فرمائید . "من همین یادداشت فیش را گرفتم و روی همان کاغذهای فیش ایشان برداشتم وبوسیدم این را توی جیبم گذاشتم گفتم این برای من از آن ارزشش بیشتر است که الان هم با خودم درهمین جادارم ونگهداشتم . بعدهم یک قطعه‌ای که ساخته بودند به استقبال قطعه رودکی :

پوپک دیدم به‌حوالی سرخس   بانگک بربرده به ابر اندرا

چادرکی دیدم‌رنگین درا و   رنگ بسی گونه برآن چادرا

این را هم با زبخط خودشان نوشتندکه مال خودشان :

لیسک را بین زبر لاله‌در   یار زآن هرسوکه صفا سرا

که این را به بنده لطف فرمودندکه من اینجا باخودم دارم . بله اینهم ازخاطرات ... با زیک عکسی نشان شما بدهم اینجا یادم افتاد .

س- بله بله .

ج - درهرحال مثنوی هفتادمن کاغذشوداگربخواهیم با زعرایضی ....

س- بله من میخواستم یک سئوالی هم ازشما بکنم که ...معذرت میخواهم یک چیزی میخواهیدبفرمائید ؟

ج - استدعا میکنم . بله بله چون حیفم میآیدکه‌این مسئله را من عرض نکنم

س- بفرمائید آن سئوال رابعدمیکنم .

ج - یک روزی رفتم خدمت علامه‌ی دهخدا دیدم که‌ایشان خیلی ناراحت است وگفتم آقا امروزچرا شما اینقدر .. گفتندبله امروزازوزارت معارف بقول خودشان معارف کاغذی برای من آمده‌است که این منزل راتخلیه کنید وازاینجا بروید . این منزل راایشان هدیه‌کرده بودبه.. این خانه‌ی ایشان که درخیابان ایرانشهرواقع بود که وقتی که من شهردارتهران بودم آن خیابان رابه نام خیابان دهخداکردم وحتی پستخانه آنجاهم دادم مهر رادرست‌کردکه خیابان دهخدا ، این منزل راایشان به وزارت معارف

داده بود وچون آقای دهخدا اولادی نداشتند. آقای جعفری وزیرمعارف وزیرفرهنگ کاغذی نوشته بودشما خانه را خالی کنید . خیلی این امر ایشان را متاء ثرکرده بود درحاشیه کاغذنوشته بودکه بمن درسرسیاه زمستان میگویندازخانه ی خودت که به معارف هدیه کرده ای بروگمشو بروبمیربرای اینکه عقیده داری به .... یعنی دکترمحمدمصدق البته این عنادبه این مناسبت بود . بقدری ازاین موضوع من متاءثر شدم که هرچه فکرکردم چه بکنم ، آمدم ظهر باآقای ، خدابیامرزد، مرحوم دکترمعظمی باهم بودیم ، من رفتم به دکترمعظمی گفتم ...

س - عبداله معظمی ؟

ج - بله بله . آقای دکترعبداله معظمی فورا "...من این جریان رابه مرحوم دکترعبداله معظمی گفتم ایشان خیلی ناراحت شدندوگفتند اتفاقا " وقتی من نایب رئیس مجلس بودم قانونی رابه تصویب مجلس رساندم که لغت نامه دهخدادراختیارمجلس باشدوتقبل خرجش راهم مجلس بکند بنابراین الان من به رئیس مجلس تلفن میکنم که مانع اینکار بشوند ، به سردارفاخرتلفن کرد و خیلی خوب ویابعدرفت ملاقات ، سردارفاخرنامه خیلی تندی به جعفری نوشت که این منزل مرکز لغت نامه دهخدااست وشماحق دخالت دراینکارنداریدواین بایدتازمانیکه دهخداحیات دارد واین لغت نامه میخواهدتدوین بشود درهمین محل باشد ، ومانع اینکارشد . ودهخداهم درهمان منزل فوت کردوبعدا " آنجامدرسه شد . والان لغت نامه ی دهخداچون ضمیمه دانشگاه شده درشمیران نزدیک باغ فردوس وزعفرانیه منزلی راکه دکترمحمودافشاروقف کرده است وبه دانشگاه اهداء کرده مرکزلغت نامه دهخدادرآنجاهست . و روزیکه دهخدافوت کرده بود خب ماجاهای مختلفی که میخواستیم ایشان راببریم بهرکجامتوسل شدیم ، نظرمن اول این بودکه چون علامه‌قزوینی هم درسرقبرش ، شیخ ابوالفتوح رازای همانجائی که قائم‌مقام هم

مدفون هست آنجا دفن کنیم . متولی حضرت عبدالعظیم که خودش استاد دانشگاه بود غیبش زد وجاهای دیگر بلا آخره خدابیامرزد مرحوم شمشیری گفت آقا نگرانی شما چیست ؟ گفتیم چنین چیزی ، گفت " این خودش کس بودمیخواهدچه کند؟" به همان لغت عامیانه "این خودش کس بود ، میخواهدچه کند پهلوی کس دیگربرودبخوابد؟یک جای دیگر بگیریم جائی بگیریم که دیگران را اینجا بیاوریم." ومحلی تهیه شدودهخدا را درآنجا دفن کردند. وبایداین را هم اضافه کنم که خب دانشجویان خیال داشتنددرتشییع جنازه اش شرکت کنند ولی رئیس دانشسرای عالی آقای دکتربیانی درب دانشسرا را قفل کردکه شاگردان نتوانندبیرون بیایندوبروند درتشیع جنازه . روزختم هم جمعیت عجیب آمد ومرحوم حاج سیدجوادی هم منبر عجیبی رفت وبماندا ینها دیگر مربوط به جریان دیگری است .

س- درارابطه بابیماری دکترمصدق شایع هست که دکترمصدق را میخواستند ببرندخارج ازایران برای معالجه وشاه اجازه نداده ، این موضوع حقیقت دارد آقای امینی ؟

ج - نخیر نخیر هیچ نه ایشان خودشان راضی بودند ، حتی ایشان فرمودند که من هم مثل سایرافرادهستم دراین مملکت وهیچ احتیاجی نیست ، من ، من هم راضی نیستم خودایشان هم راضی نبود نخیربهیچوجه چنین چیزی صحبت نشد .

س- آقای امینی میتوانم بگویم که شما یکی ازاشخاص نادری هستیدکه باآقای خمینی ازسالهای قبل درارتباط مستقیم بودید. البته نادراز این نظر میگویم که ممکن است درایران دیگران هم باشند ولی دراینجا. فکرمیکنم که ما به تنها کسی که دسترسی داریم شما هستید.میتوانیدلطف کنید وبرای ما یک مقدارمطالبی راجع به شخصیت آقای خمینی راجع به افکارآقای خمینی واینکه چگونه ایشان واردکارهای سیاسی شدند بفرمائید .

س- آقای خمینی ، من ایشان راازسالیان دراز یعنی شایدازحدودسال ۱۳۱۴ که سفراولم به خمین بودکه رفتم ، من باایشان وخانواده ی ایشان

آقای پسندیده برادربزرگ ایشان،آقای مرتضی پسندیده ، آقای سید نورالدین هندی برادردیگرایشان که فوت کردندووکیل دادگستری ومرد بسیارنظربلندی دربخانه‌بازی بود.بنده بااین خانواده آشنا بودم . در تهران هم بنده اصولا"به آخوندبازمعروف بودم ، بااینکه خانواده من همه‌ازخوانین بودند چه بودندولی ارتباطم باآقایان روحانیون زیادبود خودمن هم علاقه‌ی مذهبی داشتم . وباایشان خیلی مربوط ومأنوس بودم . واغلب درمجالس صحبت هم که‌می نشستیم ایشان خیلی اهل ذوق وشعروادب بودند . گاهی وقتها خودشان شعرمیساختند ومیخواندند گاهی وقت‌ها بنده به مناسبت شعرشعرائی راکه آنوقت بود مخصوصا" ملک‌الشعرای بهارکه ایشان خیلی خوششان میآمد ، یا مثنوی ایشان میخواندند وخیلی به مثنوی واردبودند . مسائلی راکه گاهی وقتها من نمیدانستم میپرسیدم . درسال ۱۳۲۲ یادم هست‌که من ازطرف دیوان کیفر وبازرسی کل کشوریک مأموریتی درخوزستان داشتم . روزیکه من از محلی که بودم آمدم بروم به دادگستری دیدم کنارشط کارون ، نهر کارون عبائی روی زمین افتاده ودونفرآنجا هستند خوب نگاه کردم دیدم که آقای حاجی آقاروح اله هستند . آنوقت ما به‌ایشان آقای حاج آقا روح اله میگفتیم . رفتم جلو وسلام کردم دیدم ایشان هستند باآقای آقاشیخ محمدعلی ادیب تهرانی که یکی ازادباء بودومعروف بودکه استادادب ایشان هستند باهم خیلی مأنوس بودند . ماهم معانقه‌ای کردیم ، آقا اینجاچی ؟ گفتند بله من دیشب ازعتبات آمدم باچیز هم آمدیم اینجا هیچ کجاجاگیرنیامد. وهمین جاخوابیدیم. بعد بنده‌ایشان رابردم دراطاقی که بودیم نشستیم ،گفتند اولین سئوال این بودکه شعرتازه چی داری ؟ ملک‌الشعرای بهار دوقصیده ساخته بودیکی گویندحکمیان که پس ازمرگ بقا نیست

ورهست بقا فکرت واندیشه بجا نیست

من نیزبرآنم که سعادت بودآندم

کاویخته زین قبه قنادیل طلانیست

تاالی آخرکه ، ویک قصیده دیگری بودکه :

ای خوش آن ساعت که آیدپیک جانان بی خبر

گویدم بشتاب سوی عالم جان بی خبر

ای خوشا آن ساعت که جا مبیخودی ازدست دوست

گیرم و گردم زخواهش های دوران بی خبر

تاخبرشدجانم ازاصرارپنهان وجود

گشتم ازقیل ومقال کفروایمان بی خبر

تاآخرش .، این راایشان خیلی خوششان آمدا صرارکردکه برای من بنویس . من این دوقصیده را بخط مرحوم ملک داشتم . من گفتم شما همین جا تشریف دارید اینها رابنویسید من بایدبرویم سری به دادگستری کاری دارم وباز برمیگردم . بله ایشان راگذاشتم . منظورایشان خیلی اهل ذوق وادب بودند ،وخب همیشه خیلی متین بودندخیلی دررفتارشان یک سکینه و وقاروتمامأ نینه ای بود. وبعدخب ایشان ، اتفاقا " آن سفرازعتبات هم همان جورکه خودشان فرموده بودند آمدند. بعدهم ارتباط ما محفوظ بود تااتفاقا " ۱۳۲۴ که بازاتفاقا " من اغلب به همین خمین میرفتم ومیآمدم البته ایشان که درقم مقیم بودند . ولی تابستان بودواول اردیبهشت درعیدبودکه تصادفا " ایشان ....

س- شما بخاطردارید ایشان چه سالی از خمین به قم آمدند؟

ج - ایشان اول ازخمین بعدازاینکه پدرایشان راکشتند ، مرحوم حاجی آقا مصطفی را ، که بین راه اراک وخمین کشتندوایشان طفلی بودند ایشان مدتها دراراک بودند . البته درخمین بودندولی بعدبرای تحصیل ، آنوقت هنوزقم مرکزعلمی نشده بود . ایشان اولش مدتی اصفهان بودند آنجا

خودآقای مرتضی پسندیده هم ، که نام خانوادگی ایشان همهندی بود آقای پسندیدههمنام خانوادگی پسندیده نداشت همه خانواده نام خانوادگی هندی را داشتند آقای پسندیده،ولی بعدکه صدرالاشراف وزیردادگستری بودوخواست آن حدود دفترا سنادرسمی دائر کندوبهترین شخص راآقای آقامرتضی رادرنظر گرفت وبرای ایشان ابلاغی تهیه کرد ...

س ـ آقامرتضی فرمودید ؟

ج ـ وآقا مرتضی ...

س ـ آقامرتضی پسندیده ؟

ج ـ پسندیده بله . البته مخصوصا "گفتم آقامرتضی وعنوان نام خانوادگی نگفتم چون آنوقت ایشان آقامرتضی هندی بودند . وقتی که ابلاغشان تهیهشد اتفاقا " صدرالاشراف ازوزارت افتاد ومتین دفتری وزیرشد .

....

دکترمتین دفتری با مرحوم صدرالاشراف بدبود بااینکهمعاونش بود وقتی وزیرشده بود میخواست تمام اقدامات اوراهم خنثی کندوأذیت بکندوبرای اوپروندهای بسازد ، ومنجمله وقتی همین آقای آقامرتضی رفتند ابلاغشان رابگیرند ایشان گفتندکه من به هندی دفترنمیدهم . آقامرتضی گفتند آقانام خانوادگی من هندی است من درخمین به دنیاآمدم پدرم در خمین به دنیاآمدهاست ویکی هست نام خانوادگیش مکی است یکی مدنی یک نجفی ، یکی حائری اینها دلیل نشدکه گفتندنه بایدعوض کنی . وباآن غروری که دکترمتین دفتری داشت فشارآوردند وبلاآخره خودایشان این نام خانوادگی پسندیده را ، یعنی خودمتین دفتری انتخاب کردوبه اداره آمار وثبت واحوال تلفن کرد که نام خانوادگی ایشان راعوض کنند وایشان شدندپسندیده والا تاآنموقع ایشان همهندی بودند آقامرتضی هندی بودند. بنده درخمین یک ماء موریتی ازطرف یعنی خمین ، گلپایگان ، خوانسار ، اراک اینهایک ماء موریتی ازطرف

بازرسی کل کشور ودیوان کیفرداشتم ورفته بودم آنجا . ودوست بسیار بسیارعزیزی داشتم آقای دکترآقاحسین عطائی که درخمین رئیس بهداری بود.درخمین که میآمدم منزل اووارد میشدم .واین دوستی وایشان هم مستاءجرآقای حاج آقاروح اله خمینی بودند. آقای خمینی منزلی داشتند چون خودشان نبودند خانه رااجاره داده بودند. ومن باخانم فعلی‌ام که خانم من ، یعنی خانم فعلی که خانم همیشگی‌ام که دختر همان آقای دکترعطائی بود میخواستم وصلت کنم وازدواج کنم ، وهمین آقای پسندیده دردفترشان ثبت کرده بودند . کهاخیرا" درقم کهپارسال خدمتشان بودم گفت یادت میآید اینجور وفلان ، چون باایشان بنده خیلی مربوط وماءنوس هستم بااین آقای پسندیده . ارتباط من اتفاقا" بعد دختردیگر مرحوم دکترعطائی خانم آقای میرزاحسن خان مستوفی کمره‌ای بودکه اوهم پسرخاله ی آقای خمینی وآقای پسندیده بود. ولی ارتباط من باایشان هیچ ارتباطی به این نسبت باجناق بودن باپسر خاله ایشان نداشت برای اینکه من قبلا" باایشان قبل ازاینکه این وصلت رابکنم وقوم وخوش بشوم باجناق بشوم باآقای مستوفی باایشان مربوط بودم . ایشان به بنده خیلی زیادلطف داشتند محبت داشتند هروقتی تهران میآمدند منزل من واردمیشدند. پریروزعرض کردم خدمتتان مثل اینکه دریکی ازمصاحبات راجع بهموضوع تلفن مثل اینکه چیزشد اینجا ضبط کردیم . وبعدازﺍ۲۸مرداد هم بازایشان مریض شدند تهران آمدند مثل اینکه من عرض کردم که درچیز کهمن برای استخاره هم رفتم پهلوی ایشان گفتم مثل اینکه ظاهرا" ...

س- من یادم نمیآید .

ج - من خیال میکنم گفته باشم . من بعدازﺍ۲۸ مردادکه آقای دکتر مصدق سقوط کرده بود وایشان رازندانی کرده بودندمن دیگربه هیچوجه حاضرنبودم که بادستگاه دولتی کاربکنم بااینکه خبجای دیگری ممر

معاشی نداشتم ، قبلاً قاضی دادگستری بودم وقاعدتاً بایدهمان دردادگستری به‌ادامه شغل مشغول بشوم ، ولی میل نداشتم چون دست ودلم بکارنمیرفت . تنهاکاری که من میتوانستم بکنم اگرمثلاً پینه دوزی کرده بودم میرفتم کفاشی بازمیکردم،خب من یک عمرتوی دادگستری بودم‌فقط تنهاکاری که میتوانستم بکنم این بود وکالت بکنم . ولی خب وکالت هم لازمه‌اش این بودکه من قبلاً بایکی جائی بندوبست بکنم فلان مشاور قضائی رابگیرم مشاورت قضائی هیچ . این بودکه بایک حال خوف و رجائی رفتم قم ومنزل آقای خمینی ، رفتم خدمت ایشان‌و معمولاً که بنده خدمت ایشان میرفتم آقای آقا مرتضی حائری هم پسرمرحوم آقا شیخ هادی حائری یزدی که بعداً دختر ایشان عروس آقای خمینی شد ایشان هم میآمدند،یا بالعکس من منزل آقای حائری که میرفتم آقای خمینی تشریف میآوردند . آنجا بعداً زموقع نمازمن ازایشان خواهش کردم یک استخاره‌ای بکنند،نظرمن این بود برای همین کار وکالت ، ایشان با قرآن استخاره‌ای کردند گفتندخوب است ولی زحمت ومشقت ومرارت هم دارد . خب من یک قدری دل چرکین شدم . فکرکردم‌خب حالایک استخاره دیگربکنم بروم همان دنبال کارم رادردادگستری بگیرم وادامه بدهم آنوقت‌ها اعتقادی داشتم‌هنوزدارم ، بازخواهش‌کردم که استخاره دیگری بکنند بدون اینکه مطلب رابگویم که ایشان استخاره دوم راکردند گفتند بسیاربداست . من‌خندیدم گفتم خب‌آقاراحت‌شدم چون راه بازگشت مرا خراب‌کردید،گفتند چی بود ؟ اولش این بودکه دنبال کارآزاد کار وکالت‌بروم ، دومی اش این بودکه من بروم همان دنبال دادگستری وادامه بدهم به خدمت‌که این دومی بدآمد . گفتندآن اولی سوره یوسف‌بود وغنیمت هم دارد درست است زحمت ومشقت داردغنیمت‌هم دارد . وبعدآمدم وتقاضای جوازوکالت‌کردم . البته خیلی هم اولش واقعاً "

سختی دچـــارشدم چون خب طول داشت تا مردم بشناسند وکاروکالتی بمـــن رجوع بکنند . تا اول بارکه من برای خاطرکارم ناچارشدم یک ماشیـــن بخرم ، رفتم یک ماشین نوئی خریدم .تصادفا " آقای خمینی تهران تشریـف آوردند منزل من بودندومیخواستندبه دکتـرمراجعه کنند وقتی کـه سوارماشین شدند به اتفاق آقای آقامرتضی حائری ، ماشین من .گفتنـد این ماشین مال کیسـت ؟ گفتم مال خودم است من که کاردولتی وچیـزی ندارم که ماشین یا .... گفتند اه عجب پس این ازهمـان غنیمت هائی است که من گفتم دراستخاره یادشان بود که گفتند غنیمت ، ماارتباط مان محفوظ بود وایشان هروقت تشریف میآوردند تهران منزل من بودندیا اگراحیانا " میخواستندزیادتربمانند جائی را میگرفتند مخصوصا "بیشتر درحدودپامنار نزدیـک منزل پدرخانمشان آقای ثقفـی باشد آنجـا منزل میگرفتند میماندند .من خدمتشان خیلی نزدیک مربوط بودم . چـه قبل از۲۸ مرداد زمان آقای دکترمصدق که من کارداشتم شهردارتهـران بودم یا اینکه بعدادامه داشت . ویادم هست که ایشان یک سفری کـه به تهـران تشریف آوردند کابینه علـم بود ایشان آمدندبمـن فرمودندکه من میل دارم راجع به دونفرازتوبپرسم وتحقیق کنم چـون به تواطمینان دارم . یکی مهندس روحانی است که وزیرنیروشده است . البته بعدا " وزیرکشاورزی شد ویکی دکترغلامحسین خوشبین . گفتندکه اینهـا بهائی هستند . گفتم من راجع به هردوی اینها یک صورت مجلسی نقـل میکنم نظرخودجنابعالی صائب است . گفتم من وقتی که شهردارتهـران بودم آقای مهندس بازرگان را رئیس سازمان آب تهران کردم باتصویبنامـه هئیت وزیران ومقررات اینها . بعدازمدتی آقای مهندس بازرگان ابلاغـی پهلوی من فرستادکه من امضاء کنم آقای مهندس منصورروحانی را بـرای معاونت ایشان . من هم همچنین الان جنابعالی چیزی شنیدید من هم شنیـده بودم که یک اتهامی نسبت به مهندس روحانی ، اتهـام بهائـی بودن وبقول کسروی بهائی گری . طبق فرمول اداری این حرفها یک کاغـذی

روی این ابلاغ گذاشتم که جناب آقای مهندس بازرگان مذاکره فرمائید واین را برگرداندم . فردا آقای مهندس بازرگان گفت بله این ابلاغ آمدومن میدانم برای چی این را فرستادی من خودصاحب علـه را میفرستم وبیا یدبشما توضیح بدهد. خب من به مهندس بازرگان هم اعتماد داشتم که ایشان مردمذهبی است . بعدازیکی دوساعت دیدم که رئیس دفترآمدکه آقای مهندس روحانی ، گفتم بیاید ، آمدتوی اطاق بنده وازجیبش قرآنی درآورد وگفت که آقامن به این قرآن بهائی نیستم. میدانم شما برای چی ابلاغ رابرگرداندید ، پدرم بهائی است زنم بهائی است وما درمن خواهررا غب کفاش است که با توهم آشنا است توی خیابان لاله زارمغازه دارد.ما درمن بعدازاینکه فهمید پدرم بهائی است گفت بودن من درخانه‌ی توشرعا ؟ جایزنیست وجدا شد . وحال هرکجا که میگوئید من اعلام کنم وبنویسم برای اینکه مگر احمق هستم دراین عصروزمان بیایم مذهب انتخاب کنم مذهب بهائی راانتخاب کنم؟نخیر .میخواهیدا علام کنم . من این راخدمت آقای خمینی عرض کردم ایشان فرمودندکه برای من کافی است . قرآن میفرماید (؟)

کافی است برای من کافی است . اتفاقا "همین مهندس روحانی درمواقعی که من هم بیکاربودم نیمه شعبان برای اینکه نشان بدهدکه چیز نیستم میآمدمنزل ما تبریک عیدبگوید . حالابعدالبته کشته شد. وراجع به دکترخوشبین هم گفتم که ایشان پدرش حاج ندیم باشی یک وقتی بهاتفاق آقائی بهاسم شهاب فرودس که آنموقع درمعارف در فرهنگ بود غیرازشهابفردوس دادگستری برادربزرگ او ، آمده بودند درخمین برای تبلیغ بهائیت.اتفاقا " چون درخمین مهمانخانه ومسافرخانه نبود هرکسی آنجامیآمد منزل آقای هندی وارد میشد . منزل ایشان اصلا" مهمانخانه‌ی مجانی وعمومی بود برای هرکسی بدون اینکه بدانند کی میآمدند وواردمیشدند وپذیرائی‌میشدند.چه خودآقای هندی بود

چه نبود . یادم هست که مثلاً" کوهی کرمانی یک سفری تهران آمدوگفت آقا من رفتم خمین سه ماه تمام منزل مردی بودم شب شام میخوردم تریاک را میکشیدم رختخوابم آنجا سرپشت بام افتاده بود میخوابیدم صبح پا شدم بازهمینجور تریاکم صبحانه فلان میرفتم چوب میگرفتم این فورکلوروس راجمع کنم درهرحال ظهرهم همینجورناهار . ولی دراین سه ماه ماصاحب این خانه راندیدیم که این آقای هندی کیست ولی درب خانه بازبود وازما پذیرائی میکردند. واقعاً" ازاین لحاظ مرد عجیبی است خیلی خانواده . خودآقای حاجی آقا روح اله هم خیلی ازنظرمالی وازنظرتقوا تاآنجاکه من ایشان را میشناختم خیلی ازآنموقع متقی بودند وبرخلاف بعضی دیگران که مثلاً" هی صیغه‌ای زنی فلان ایشان جزبا همین خانمشان هیچ با زن دیگری نبودندونگرفتند. گفتند بهرحال اینها منزل آقای هندی واردشدندوآقای هندی چون وکیل دادگستری بود وارتباط با دادگستری داشت میگویندیک خوشبینی شما خوشبین هستید یک خوشبین هم دردادگستری هست باشما ، میگوید بله اوپسرمن است ولی ارتباطی با این کارمن ندارد . علت این بود که دکترخوشبین درکابینه علم وزیردادگستری شده بودوروحانی وزیر نیرو بعدمن ...

س - کابینه اول آقای علم بود ؟

ج - بله کابینه اول علم بله . بعدازامینی ، بعدازاینکه اورفت.

س - آقای دکترباهری توی این کابینه وزیردادگستری نبود؟

ج - نخیر . بعدشد ، بعدشد نخیر .ومن راجع به گفتم خوشبین هم چون این شهرت راداشت .گفتم اتفاقاً" بنده یک سفری به اتفاق ایشان برای بازرسی به خراسان میرفتیم ، به اتفاق دکترغلامحسین خوشبین

ووقتی ازهواپیما به زمین نشستیم آمدیم پائین بیرون آمدیم که عده‌ای به استقبال آمده بودند من ازایشان پرسیدم که حالا کجا میرویم ومنزل کی میرویم ؟ گفت‌که‌منزل جدم . من خیال کردم که چون خوشبین اصلاً" اهل خراسان است واینجا یک منزل اجدادی دارد دیدم نخیر ما مشرف شدیم به حرم وبعدهم ازجیبش قرآنی درآورد درهرحال بنده به آقای خمینی عرض‌کردم که ایشان قرآن توی جیبش بود وقت برگشتن هم باز قرآن راخواست وایشان فرمودندبرای من کافی است . درهرحال ایشان ازهمانموقع من حس کردم درجریانی است‌که میخواهدخودش رادرامورسیاسی بیشترمداخله بدهد . چون خب قبلاً" هم ایشان درقم هم که بودندباآقای بروجردی اولش خیلی نزدیک بودند البته بعدیک قدری کناره جوئی کردندوبعداً " شروع کردند آن نامه‌هارانوشتن به شاه وراجع به علم این موضوع اصلاحات ارضی پیش‌آمد . اصلاحات ارضی که درکابینه‌ی امینی بودکه ایشان مخالفت‌کردندواصلاحات ارضی شاه . بعدهم نامه‌هائی راجع به انتخاب نمایندگان مجلس ویاانجمن ولایتی بود یادم هست که ایشان اصولاً" مخالف‌دخالت‌خانمها بودندکه نامه‌هائی ، بله نامه‌ها چاپ شده است هست در ..

س- بله بله .

ج - بله هست درهمه جا . که بعدمنجرشد به آن قضایای توقیف ایشان مرحوم آقای آقاشیخ بهاء الدین محلاتی وآقای حاجی آقاحسین قمی که اینها رادرتهران زندانی کردند وبعدازمدتی هم که من درجلسه ی قبل مثل اینکه گفتم بعداً " هرکدام رادرهرجای دیگری بردند نگهداشتند وبعد هم تاقضایای۱۵ خرداد وبعدبردن آقای خمینی به بورسا در بورسا بودند . خب بازبعضی ها باایشان تماس داشتند البته خیلی کم .

وتا انتخابات ترکیه شد وسروصدا درترکیه شد مگرما اینجا ژاندارم ایران هستیم که مراجع را اینجا نگهداری کنیم تحت الحفظ باشند مراقبت ایشان را آنجا آزادکردند وآقای خمینی خب ایران تشریف نیاوردند ورفتند به نجف دیگردرنجف مقیم بودند آنجا شروع کردند شدیدا" صریحا" اعلامیه دادن ونوارفرستادن این اقداماتی بودکه دیگر همهمستحضر ومطلع شدند . رادیوبود رادیوعراق بودکه بیانات ایشان را منتشر میکردهمین آقایدعائی که الان روزنامه اطلاعات رااداره میکندوبعد ازانقلاب سفیرایران درعراق شد ایشان آن دستگاه رادیوی فارسی رادررادیو بغداد ازطرف آقای خمینی اداره میکرد ومطالب ونظرات ایشان را ونظرات دیگری راپخش میکردند تاموقعیکه شاه رفت به الجزائر وباهمین صدام آشتی کردند وقرارشدکه ایران به کردها کمکی نکنندوازحمایت بارزانی دست بردارد وآنها هم محدودیتهائی برای آقای خمینی قائل بشوند . که همانطورشد وخانهی ایشان رامحاصره کردندکه من ازاینجا تماس تلفنی گرفتم وپرسیدم . بعدازمدتی که بازمجددا" تلفنی کردم منزل مرحوم آقامصطفی خانم ایشان معصومه خانم دخترآقای آقامرتضی حائری وحسین آقانوهی آقای خمینیونوهی آقای حائری گفتندکه ایشان تشریف بردندبه کویتکه معلوم شد کویت هم اجازه نداده بود کهایشان آنجا واردبشوند،این داستانهائی که دیگرمعروف است وتوی روزنامهها نوشته شده که ازآنجابلاآخره ایشان تماس گرفتند وبعد بلاآخره آنجا یکشب اجازه ندادندحتی بهفرودگاه کویت بروند بصرههم نمیگذاشتندبروند بلاآخره برگشتندبه کاظمین وسامره آنجا تماس تلفنی ظاهرا" با بنی صدرگرفتندوآقای یزدی تماس گرفت وقرارشد ایشان به پاریس بروندتابعد یکجائی که آنجا بیشتر البته علاقمندبودندایشان

دریک مملکت اسلامی رحل اقامت بیافکنندتا اینکه بتوانندفعالیت ...تا مه‌ایکه ایشان
وقتی بنده اتفاقا" ازاینجا رفتم پاریس خدمتشان معلوم شد آقای
آقا مهدی حائری دوست بسیارعزیزبنده اینجا استادبودندومقام علمی
خیلی ارزنده‌ای داشتند معلوم شدتلگرافی کردندبرای آقای خمینی
واین تلگراف بی جواب مانده بودبعدمن که به ایشان عرض کردم فرمودند
که من اتفاقا" این آدرس ایشان راگم کردم ونداشتم ونامه‌ای به
ایشان نوشتند من خیال میکنم کپی آن نامه‌راا اینجاداشته باشم ...
بله مفادنامه‌ی ایشان که حالابعدپیدا میکنم ومیخوانم اینستکه تلگراف
شما رسید ومن دراین اسباب کشی وجابجاشدن چون کاغذ وتلگراف وقتی
رسید ایشان درشهرپاریس بودند ولی وقتی که رفتندبه نوفل لوشاتو
دراثراین جابجا شدن بقول خودشان تلگراف گم شد وآدرس‌شان هم معلوم نبود
ونوشتند حالاکه آقای نصرت الهامینی آمده‌اند ونامه‌شان جواب داده شد.
آنوقت وقتی نوشتندامینی ولی من فکرکردم مباداکه باآن امینی دیگر
اشتباه شود ابرو زدم بالا یک نصرت اله هم اضافه کردند وجواب میدهم
ومن امیدوارم همین روزها بتوانم به یکی ازممالک اسلامی بروم وآنجا
چون هرکجا میخواهم بروم مانع میشوند . ولی بعدبلا آخره همان درپاریس
ماندند ومن چندروزآنجا بودم وبعدبرگشتم به تهران که اتفاقا" همانموقع
آقای دکترسنجابی هم بودند آقای مانیان بودند آقای مهدیون
بودند وآمده بودند . عده دیگری ازآقایان میآمدندومیرفتند دکترصادقی
دیگران که میآمدند شب‌ها ووقت‌هائی که‌ایشان نمازمیخواندند بعدازنماز
هم معمولا" یک نیمساعتی صحبت میکردندکه نوارشان ضبط میشد. وحتی دریکی
ازنوارها بنده یادم هست‌که ایشان راجع به این که شاه گفته بودکه آقای
خمینی با من نظرشخصی دارد گفتندمن چه نظرشخصی با ایشان میتوانم داشته
باشم من درقم بودم دریک خانه‌ی محقری ایشان مرا تحویل گرفتند وبردند

درزندان آنجا درزندان هم اطاق بسیارخوبی بود یک اطاق پاکیزه‌ای بود این سربازهای بیچاره بمن خدمت میکردند ومحبت به من وآقایان محلاتی وقمی وبعدازآنجاهم بردنددریک منزلی خیلی منزل مجللی که ازمنزل خودمن خیلی خیلی بهتربود . ومن باایشان عداوتی‌وعنادی ندارم. من اصول کلی راصحبت میکنم بعدهم که آمدم قم وبعدهم بازترکیه فرستادندوتبعیدکردند. ولی اصولا" بعدازشهریور ۲۰ میشدکه کلک این خاندان کنده بشودکه متاء سفانه رجال قوم نکردند رجال آنموقع . اولش درهمانموقع درشهریور۲۰ حق بودکه اینهاحل بکنند ردبکنند که نکردند بعدهم دوسه باردیگر دردست دولتها فرصت هائی بدست آمد ازقبیل‌زمان قوام السلطنه‌وحتی مخصوصا" زمان آقای دکترمصدق ، خیلی بااحترام هم نام بردند گفتندکه آقای دکترمصدق که قصدخدمت به‌مملکت داشت ، این را مخصوصا" آنموقع فرمودند ،قصدخدمت به‌مملکت داشت میتوانست که گلوی این رافشاربدهدوازمملکت خارج کندکه نکردند . این ایراد ایشان بود . تنها ایرادی که داشتند .

س- آقای امینی من میخواستم ازشما بپرسم که ازکی آقای خمینی آیت الله شد واصلا" ترتیب آیت الله شدن چگونه‌است ؟ من میدانم که شما بااطلاعاتی که دارید میتوانیدبهترازهرکسی این رابرای ما توضیح بدهید .

س- اصولا" درمذهب شیعه علما عنوانی ندارند که این مثلا" این عناوینی که اخیرا" مدشده که آیت الله ،آیت الله العظمی ، حجت الاسلام ، در مکاتباتی که ردوبدل میشد بسته به وضع آن شخص ، مثلا" فلان روحانی که خانه‌اش مردم مراجعه‌میکردند وکارهائی درده وشهرانجام میدادند به این میگفتند ملاذالعمل ، ملاذ بود مردم میرفتند یا یک قدری مثلا"عنوان علمی بیشترداشت به اودرکاغذ ثقة‌الاسلام مینوشتند . عنوان حجت الاسلام مافقط چه برای اهل

تشیع چه تسنن چندنفررا یکی حجت الاسلام غزالی ، امام غزالی ، اینها اسمشان درتاریخ بنام حجت الاسلام والا اصلاً" مثلاً" صاحب کفایه که یکی ازبزرگترین مجتهدین بود میگفتند آخوند ملامحمدکاظم هیچ عنوان یا تیتری برایشان قائل بشوند وبگویند آیت الله ، آیت الله العظمی وفلان اصلاً" . یا مثلاً" یادم هست که وقتیکه این آقایان ازنجف به تهران آمده بودندبرای جریانی ، حجج اسلام میگفتند رادیوکه نبود درروزنامه‌ها مینوشتند یا مردم درمنابر گفته میشد حجج اسلام به ایران آمدند . واصلاً" عنوانی هم ، شمادرهمین اواخرهم آخوندملاعلی کنی هیچ به عنوان ، یاآقای نائینی ، هیچ اصلاً"آیت الله نائینی هیچوقت گفته نمیشد ،یا آقاسیدمحمدکاظم خراسانی که این آن روزازبزرگترین مراجع بودصاحب (؟) . واین عناوین اخیراً" خیلی مدشد مثلاً" کاشانی ودیگران که آیت الله ، آیت الله العظمی ، اینها هیچ عنوان شرعی وباصطلاح مدونی اینکارندارد که این فلانکس آیت الله است یاآیت الله العظمی یاحجت الاسلام اینها هیچ . چه زمان مرحوم آقا آقا سید ابوالحسن چه مرحوم آقاسید شیخ عبدالحسین یزدی ،

س ــ آقاسیدابوالحسن (؟) رامیفرمائید ؟

ج ــ بله ؟

س ــ آقاسیدابوالحسن ..؟

ج ــ نخیر آقای حاجی آقاحسین بروجردی ،آقاسید ابوالحسن که اصفهانی بود . آقای آقاسید ابوالحسن اصفهانی ، این اواخریکی ازبزرگترین مراجع مرحوم آقاسید ابوالحسن اصفهانی بودکه درنجف مقیم بودند ورساله‌های ایشان که اتفاقاً" الان بنده همینجاهم دارم که یک دوره‌ی فقه کاملی است به اسم وسیلة النجات ، بنده اینجادارم وازآن استفاده هم میکنم.

کتاب فقهی است . وهیچ عنوان ایشان هم هیچوقت چیز ... بعدکه همین جریان سیاسی پیش آمد وسروصداها آنوقت دیگرمردم این عناوین را قائل شدند وگفتند .

س- آقای امینی شما هم عفوشورای مرکزی جبهه ملی بودیدوهم اینکه درزمان ملاقات آقای سنجابی وخمینی درآن جلسه حضورداشتید ، ممکن است لطف بفرمائید وما رادرجریان آن مذاکرات بگذاریدکه منجربه امضای آن توافقنامه‌ی سه ماده‌ای شد ؟

ج - بنده‌درآنموقعی که‌آقای سنجابی قصدعزیمت به‌پاریس داشتندکه درایران نبودم که ببینم چه ماٴموریتی به ایشان محول شده وایشان برای چه منظور آمد . ولی تااندازه‌ای که شنیدیم بعدا" هم درایران آقای دکترسنجابی قراربودکه بیایند وبروندبه کانادابرای انجمن جمعیت سوسیالیست ، کنگره‌ی سوسیالیستها که بعدوقتی به پاریس آمدند چون وزیرخارجه انگلیس‌هم که به این عنوان شرکت میکرد برعلیه ایران مطالبی گفته بود آقای سنجابی گفتندکه من درجلسه‌ای که وزیرخارجه‌انگلستان هست‌که آن مطالب راکه گفته شرکت نمیکنم وکسی دیگرازطرف خودشان معین کردند وایشان درپاریس ماندند . بنده که به پاریس رفتم به اتفاق ایشان چندبارخدمت‌آقای خمینی رفتیم وهمین مقدمات تهیه این چیز فراهم شد آن‌اعلامیه‌ی چندماده‌ای که من آن روزهم عرض‌کردم که شب بازدرجلسه‌ای فردا صبح که باآقای سنجابی آنجا رفتیم درمنزل .. چون آقای خمینی دردومنزل بودند یکی معمولا" میآمدنددرروز استراحت میکردند بیتوته میکردند غذا میخوردند باصطلاح منزلی بود یکی هم روبروی آنجا ، حالامن یادم هست یکی ازاین منازل مال آقای دکترعسکری بودکه عضو جاما بود عضوآن جمعیت‌آقای که الان هم

هستند نمیدانم‌درتشکیلات ،آقای دکتر سامی که این جمعیت را اداره میکرد این دکترعسکری مشهدی هم بود خراسانی بود منزل مال اوبودکه آقای خمینی درآنجا وارد شد . آنوقت دومنزل یکی بودکه همین منزل عسکری بود یکی هم منزل دیگری بود حالا این را نمیدانم کدامیک مال عسکری بودکدامیک مال دیگری ، روبروی این گرفته بودندکه آنجا هم دریکی ازآنها نماز میخواندندکه هوا هم‌سردبودوچادرزده‌بودندونماز میخواندندبرای نماز وملاقاتهای عمومی دراین یکی منزل میآمدند بعدهم میرفتند درمنزل که بیتوته میکردند . اتفاقا" آن روزآخرما درآنجا برخوردکردیم که ایشان آنجا تشریف داشتند ووقتی که آقای دکترسنجابی گفتندآقا این شرح را ما تهیه کردیم وحالامیخواهیم ببینیم که این را درکجا منتشربشودآیا من بروم درایران بروم منتشرکنم یا درپاریس . وقتی که خوانده شد ایشان فرمودندکه نخیرازهمین حالا ازهمین‌جاکه میروید بیرون اصلا" همین جاوتوی هتل تان توی هرکجا منتشرکنید اشکالی ندارد . بعدآن عبارت آخرش این بودکه جمهوری بایداعلام بشودکه آقای دکتریزدی گفتند آقای دکترسنجابی توجه داشته باشید این جمهوری جمهوری اسلامی است .

س- درحضورآقای خمینی ؟

ج - بله بله .وبعدآقای دکترسنجابی گفتند آقای دکتریزدی آن که اینجا توافق شده وقبلا" صحبت شده والان هم ما اینجا امضاء میکنیم جمهوری است بقیه‌اش را ملت ایران بایدمعین کنند واسلامی در .. بعدهم بیرون آمدیم آنجا یک قدری مورد . چون آقای قطب زاده درآن جلسه نبودند بیرون بودند یک قدری اوشروع کرد حرفهائی زدن که آقای آقاشهاب اشراقی داماد ایشان درمقابلش بود گفت آقا این حرفها را نزنید مخصوصا" راجع به من که آقا ما ارتباط مان با فلانکس این است من رفتم‌به‌آمریکامنزل فلانکس واردشدیم باخانمم که دخترآقای خمینی باشد . بله وضع این بودالبته

بعضی ها ایرادگرفتند لحن آنرا علامیه راخواستندبعضی ازآقایان طرفدارملیون عوض بکنندکه چراابن ذکرشده . بعددیگرآقای سنجابی به ایران رفتند وبنده‌هم به آمریکاآمدم . بنده دیگردرآمریکابودم...

س- نظرخودآقای خمینی آنموقع راجع به جمهوری چه‌بود؟ ایشان هم اصرارداشتندکه جمهوری حتما" باید اسلامی باشد ؟

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : ۱۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل - ویرجینیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوارشماره : ۶

س - صحبت دیگری هم راجع به همان زمان هست و آن اینکه‌شایع است‌که آقای خمینی قول داده بودندبه رهبران سیاسی که ایشان وقتیکه برگشتند به‌ایران میروند قم ومثل سابق یک طلبه میشوندوبه‌آنجا قناعت میکنندودرکارسیاسی دخالت نمیکنند .

ج - این بازبااین طرز که بله بله . نوارها هست‌ایشان فرمودندکه من میروم به قم وسیاست‌رابه سیاستمداران واگذارمیکنم آنجا ، البته خب این حرفی بودکه زدند منتها خب با مطالبی که ایشان قبلا" درکتابهایشان دردرس هایشان گفته بودند ، چون دردرس‌هایشان هم ایشان همیشه صریحا" وآن درسهائی که بعدبصورت‌کتاب چاپ شد ..

س - ولایت فقیه .

ج - بصورت ولایت‌فقیه همه راذکرکرده بودند ونظرشان معلوم بود.

س- آقای امینی چه جورشدکه رهبران جبهه ملی آن کتاب ولایت فقیه راخیلی جدی نگرفتند .یعنی منظورم اینستکه دراوایل کاراین رامطالعه نکردندکه بدانند افکارآقای خمینی یک سابقه‌ای هم درنهضت مشروطه داشته واین باآن موضع جبهه ملی که طرفدارحاکمیت ملی وحکومت مردم است جوردرنمیآید ؟

ج - خب خودآقای خمینی هم درهمانموقع درپاریس هم میفرمودند ....
خیلی راجع به آزادی ، حتی درمصاحبه‌ای که کردند باروزنامه‌ی لوموند

که من به آزادی معتقدهستم حتی کمونیست ها هم میتوانندآزادباشند منتها با آنها میشودبحث کرد صحبت کردکه همیشه صحبت این بحث بود صحبت چیز نبود واین نظرات ایشان ، آنوقت حالا شمامیتوانیداگربیشتر میل داشته باشید آقای دکترسنجابی درهمین آمریکا هستند وبا ایشان مذاکره کنیدوببینیدچه نظری ایشان ..بنده ...

س- من کوشش میکنم که با ایشان مصاحبه بکنم . ولی موضوعی که مورد نظرمن هست این نیست که فقط آدم وعده آزادی بدهد چیزیکه منظورنظر من هست اینستکه درکتاب ولایت فقیه آقای خمینی رسما" تفکیک قوای سه‌گانه را منکرشدند وحکومت را ازآن فقها دانستندواینها اصولا" با مواضع کسانیکه خودشان را دنبال روی نهضت مشروطه ونهضت ملی ایران میدانند کاملا" درتضادبود.

ج- خب این راحتی درقانون اساسی هم که به توشیح ایشان رسیده‌است ورفراندوم گذاشت درآنجا هم تفکیک قوا ذکرشده برای اینکه درهمان قانون اساسی که الان اینجا موجوداست بنده اشاره میکنم ذکرشده وحتی بنده یک پیش نویس قانون اساسی که قبلا" درپاریس تهیه شده بود وبعدا" درتهران هم که یک قدری درآن دست برده شدومنقح شدوخدمت ایشان فرستادند . ایشان درخیلی موارد مخصوصا" یادم هست خط ایشان را بنده دارم که راجع به رئیس جمهوری مینویسندرئیس جمهور، که البته قبلا" ذکرشده بود معذرت میخواهم ،نوشته شده بود رئیس جمهوربایدمسلمان و تبعه ایران وایرانی الاصل وشیعه اثنی‌عشری باشد ایشان بخط خودشان که بنده متنش را دارم دست بردند.واضافه‌کردندکه‌انحرافات چپ وراست نداشته باشد وملی باشد . این لغت ملی را ایشان درخیلی مواردبا دست خودشان دراین قانون اساسی درپیش نویس قانون اساسی

اصلاح کردند . ولی خب وقتیکه مجلس خبرگان تشکیل شد آنها اصلا" بکلی آن قانون اساسی که دولت داده بود آن طرح قانون اساسی را کنار گذاشتند و خودشان یک چیز دیگر تهیه کردند. معهذا درهمان هم تفکیک قوا ذکر شده است .

س - آقای امینی شما بعد از سقوط رژیم شاه وروی کار آمدن دولت موقت آقای مهندس بازرگان پست استانداری فارس را داشتید . لطفا" خاطراتی که از آن زمان دارید برای ما شرح بدهید . و. همینطور بدانیم که شما چه مدتی درآن مقام بودید ودلیل استعفای شما چه بود ؟

ج - عرض میشودکه وقتیکه این انقلاب به ثمررسید ، البته خیلی بنده یادم هست که آن شبی که رادیو اعلام کرد بنده اینجا جشنی گرفتم فریاد زدم همه را توی خانه بیدار کردم ، چون بنده یک رادیوی قوی داشتم که داشما " میگرفتم ، صبح اینجا نقل ونبات گذاشتیم جشن گرفتیم وبعد بنده منتظر شدم تا کابینه‌ی آقای بازرگان تمام اعضاء را انتخاب کرد ، یعنی تصورنشود من چون خب با آقای بازرگان مربوط بودم وخود من او را اصلا" رئیس سازمان آب تهران کردم درمنزل من با آقای خمینی آشنا شدند حالا قصد قبول پست مثلا" وزارتی یا چیزی دارم. تاءمل کردم تا ایشان همه‌ی آن وزارتخانه هایش را انتخاب کرد مخصوصا " وزارت دادگستری راکه بعدا زوزارتخانه‌های دیگر آقای مبشری را انتخاب کرد بنده رفتم ایران . وخب من قصدم این بودکه آنجا بروم خدمتی بکنم اگرا زدستم بربیاید حتی به کوچکترین کارکه توی مملکت کاری کرده باشم . بعد بمن تکلیف کردند چون با علاقه‌ای که من به فارسی ها داشتم وشیرازی ها داشتم گفتندکه بنده به استانداری ، خیلی ها هم بمن شماتت کردندکه آقا اینکار را قبول نکن برای اینکه مثلا" شاءن تو نیست از این حرفهائی که معمولا" میزنند، افرادی که درموقعی که تومتصدی کار

بودی‌کارمندخیلی کوچکی بودند وحالاتومیخواهی بروی واینکارراقبول کنی . گفتم من قصدم خدمت است هرکجا باشد حتی بگویندبخشدارفلانجا بشو من بتوانم ببینم که میتوانم کاربکنم قبول میکنم . اتفاقا" یاد دارم که این آقای مهندس بازرگان پیغامی دادندکه من فرداقراراست‌که آقایان قشقائی هاراخدمت امام ببرم وتویک ربع زودتربیادرمدرسه‌ی علوی ، مدرسه رفاه که ماازآقاخواهش‌کنیم که وقتی که قشقائی ها خدمتشان میآیند یک توصیه‌ای ازتوبه‌قشقائی هابکنند . گفتم بهیچوجه بنده حاضرنیستم اینکاررابکنم برای اینکه نه شاءن من است‌که شما بخواهیدبنده رامعرفی کنید ونه‌اینکه ایشان بمن توصیه‌ای بکنند چه توصیه‌ای ؟ آنوقت اگربشودخودم باید قدرت خودم رانشان بدهم .

س - خب قشقائی هاشما رااززمان مصدق میشناختند .

ج - میشناختند بله بله . خب اینها ...

س - شماهم آنهارامیشناختید .

ج - بله بله . حالامن جلوتربروم حالاکه شمااینطورفرمودید . من وقتی درنوفل لوشاتو خدمت آقای خمینی رسیدم ضمن این صحبت هاگفتم آقای ناصرخان هم خدمت شماسلام عرض‌کردند . چون ناصرخان اینجادرآمریکا بود واعلامیه‌هائی‌که میخواست برعلیه دستگاه برعلیه شاه تهیه‌کنند من تهیه میکردم وشدیدحمایت ازآقای خمینی‌وحتی مخصوصا" تجلیل ازعلمای شیراز آقای آقاشیخ هادی محلاتی آقای دستغیب ، اینهاراهمه رامن تهیه میکردم اینجاماشین داشتم ماشین میکردم بعدمیفرستادم ناصرخان امضاء میکرد وبعدتوزیع میشد . بعدایشان خیلی میل کرده بودندکه خدمت ایشان برسند. من به آقای خمینی عرض‌کردم که آقای ناصرخان هم سلام عرض‌کردند وخیلی میل دارند که خدمتتان شرفیاب بشوند ایشان فرمودندکه بله خسروهم اینجاآمد ولی به دیدارمن موفق نشد . چون خب عده‌ای بودندآنجا

بودنداطرافیان واطراف ایشان که نمیگذاشتند نمیخواستندکه خسروخان خدمت ایشان برسد . آن روزمن بخاطر مرسیدکه به ایشان عرض‌کردم گفتم که شماکه حافظ مثنوی هستید بهترمیدانیدکه‌مولوی درمثنوی میگوید :

گفت پیغمبرکه رحم آریدبر   حال من کان

این عبارت حدیث نبوی است‌که حال من کان

گفت پیغمبرکه براین سه گروه   رحم آرید

آنکه اوبعدازعزیزی خوارشد   وآنکه‌بود با مال وبی دینارشد

زآنکه ازعزت به خواری آمدن   همچو قطع عضوباشدازبدن

این را بنده خدمت ایشان . ایشان فوری فرمودندکه بگوئیدبیایند من حتما " میپذیرم ، حتما " میپذیرم . هان گفتم که اینهاهمه عزیز بودند خوارشدند وهم مالداربودند بیمال‌شدندوحالابدردشما هم درجنوب میخور ند فرمودندبگوئیدبیایندمن حتما " میپذیرم . که وقتی‌من به آمریکا برگشتم به ناصرخان تلفن کردم وایشان فوری رفت‌وحتی خسرو راهم برداشت وباهم رفتند . وقتی به اینجا برگشت ناصرخان گفت ایشان فرمودندخداحفظ کندفلانکس رایعنی بنده راکه باعث‌شدکه شماپهلوی من بیائید . برای این سابقه بود. وقتی که آقای بازرگان به آقای خمینی میگویندمن ازفلانکس‌خواهش‌کردیم برای فارس یاآقای صدر حاج سیدجوادی ایشان وزیرکشوربود . شب چون آقای صدربه منزل من آمدندوگفتند که امروزچنین صحبتی شدکه قشقائی هامیآیندوشماتوصیه‌ای بکنید ایشان فرمودندمن توصیه امینی رابه قشقائی بکنم؟واحده کل القوا این عبارتی است که حاجی ملاهادی سبزواری در

آقایان گفتنددرباره‌ی هیچکس‌چنین چیزی نگفته بودند .

ومن رفتم فارس وحتی روزچهاردهم اسفنددراجمدآبادسرخاک مرحوم آقای دکترمصدق که آقای بازرگان ازمن پرسید آقا پس‌شماکی میروید ؟ گفتم‌که

من فردا . ولی به فارس گفته بودم من پس فردا میآیم به رئیس دفترم برای اینکه بنده از استقبال واین حرفها بیزار بودم چون معتقد بودم آدم باید خوب کار بکند اگروقتی میخواهد از آن کار برداشته بشود و برگردد آنوقت بدرقه خوبی از او بکنند والا به استقبال حاکم جاری همه میکنند حاکم معزول را باید احترام گذاشت نه این. اتفاقاً " فردا صبح خیلی عادی آنجا رفتم سوار شدم رفتم استانداری آنجا فوری خودم را معرفی کردم وگفتم که ، البته من چون اعتقادی داشتم به همان آن رویه‌ای که داشتم وفلان ، چون خوب میدانستم درهرمحلی افرادی جمع شده اندوکمیته‌ای تشکیل دادندکه معلوم نیست اینها صلاحیتشان چی باشد بنده ازهمان روزطبق اعلامیه‌ای که دادم کمیته‌ها را منحل کردم وداگستری را تقویت کردم . شهربانی وژاندارمری را ازمحل بودجه های محرمانه‌ای که دراختیار استاندار بوددراختیارشان گذاشتم ومیتوانم ادعا بکنم که فارس را آرام کردم آنموقع بطوریکه اشخاص مختلفی که رفتندومیآمدند میگفتندکه درجاهای مختلف رفتند مخصوصاً " ایام عید دیدندکه فارس کاملا" درآسایش وامنیت است ولی بعدمتوجه شدم باز درجاهائی جسته وگریخته عده‌ای هستندپاسدارهائی که اینها را من نمیشناختم که چه وضعی دارند هنوزهم قانون اساسی تصویب نشده بودکه نهاد باصطلاح پاسدارهای اسلامی رسمیت پیدا کند. من بازمسائل دیگری چون داشتم آمدم به‌تهران که بروم به قم خدمت ایشان ، چون میدانستم عده‌ای هم رفتندازمن سعایتی کردند وایشان فرمودندکه شما طول داردتا فلانکس را بشناسید بهتر است که تسلیم به ایشان بشویدوگوش بکنید . بعددرهرحال بنده به‌تهران آمدم ، وقتی تهران آمدم آقای بازرگان فهمیدند من آمدم بوسیله آقای دکترسحابی پیغام فرستادندکه شما قبل ازاینکه برویدقم اول بیائید مرا ببینید

چون آن مقداری که توورویت به ایشان بازاست ما بازنیست یک مقدار مطالبی داریم که توببری . من به نخست وزیری رفتم وایشان نامه‌هائی نوشتند راجع به‌اینکه این دادگاهها روءسای ادارات را قبل از اینکه بخواهند بگیرند بما خبربدهند واخلال درکارها نشود ، مطالب دیگری یادم هست راجع به گوشت که آنوقت ایشان اعلامیه‌ای داده بودندکه گوشت یخ زده حرام است واین خیلی به ضرردولت تمام شده بود . بنده رفتم قم البته‌عصری به آقای پسندیده تلفن کردم که من میخواهم خدمت ایشان بیایم بعد ازنیمساعتی آقای پسندیده تلفن کردندکه من تماس گرفتم گفتندهر وقت میخواهدبیاید . گفتم الان بنده بیایم؟ گفت حالاش بعدازظهراست بیائی هم خودت خسته هستی‌وهم ایشان ، صبح زود . بنده صبح زودرفتم اول رفتم خدمت آقای پسندیده تلفن کردند بعددیدم نخیرمنتظرهستند ازاشخاصی که آنجا هستند . رفتم خدمت ایشان یکی دوساعت هم بودم وحرفهایم رازدم ومنجمله‌گفتم آقا بنده‌اینجورکارکردم و موردعنایت حضرت عالی هم بودم وبایداین پاسدارها دراختیار استاندار باشند یا استاندار نفرستید به محل یا اگرمیفرستید قدرت به اوبدهیدواین قدرتش هم همین پاسدارهاستند . من نمیدانم اینهاکی ها هستند ،مسلما" عده‌ای افرادصالح توی اینها هست ولی ممکن است که توی اینها اشخاص بدی هم، کسانی بعدمعلوم شد، باشند .

س- شما اینها را به آقای خمینی گفتید ؟

ج - بله بله بنده به‌ایشان گفتم . وگفتندهمان داستانی که یک وقتی مرحوم مدرس گفته‌بود من اتفاقا "گفتم که بله ایشان دریکی ازنطق هایشان باز ، که مرحوم مدرس گفت که کسی دیدکه گاوه داردمیآیدجلو رفت کنار گفت چرا میترسی ؟ گفت که‌این هم عقلش کم است هم زورش زیاد است . گفتم که اینها اغلبشان ممکن است‌که عقلشان کم باشد زورشان هم اسلحه شان است که‌دردستشان هست ،وبهتراست که اینها تحت یک ضابطه ی

باشند وبعد اینها تعلیم داده بشوند حقوق به آنها داده بشودکه اینهـــا بدانندکه ازآن ..وخیلی من با ایشان راجع به کارخانجات صحبت کـــردم گفتم این کارخانجاتی که الان صاحبانـشان بخارج فرارکردند رفتنـــد اینها راامربفرمائیدکه تاء مینی به آنها بدهندبرگردنـــد فرمودنـــد کهاینها اغلب دزدهستند وجوهات شرعـــی ندادند من به ایشان بـــاز (؟) گفتم خب اینها راقرآن هم میفرماید (؟) گذشته ها راباید عفوکرد . اگرازحالابه بعد ، همان اعلامیه ای که بعدخود ایشان بعدا" دادند . چون این کارخانجاتی است که بدردمملکت میخـــورد واینها میدانندکه کارخانه ازکجا گرفتند موادولیه راازکجا بایدبیـــاورند وسائل یدکیش رابیاورند بعداینها راچطورتبدیل کنند ومثل هاشـــی زدم خدمتشان عرض کردم . بعدهمانموقع که نشسته بودم اتفاقا" دیدم ازآن کسی که پای تلفن بود نمیدانم آقائی که آنجـــا بود ، خیـــال میکنـــم آقای توسلی بود ظاهـــرا" خیال میکنم،آمـــدکه آقاالان از (؟) تلفن میکنند ...شلوغ است شماآنجاژاندارم نمی فرستید،من گفتـــم چرا آقا ... ایشان عرض کردم آقامن برای (؟) حتـــی آنجا یک سروان معمولا" بایدبفرستیم هیچکس گیـــرنمیآوریم ستوان خواستـــم بفرستم گیـــرنیاوردم ، یک گروهبان ، استوار ، حتـــی به ژاندارم میگفتیم توبیا رئیس پاسگاه آنجابشو قبـــول نکردند میترسنـــد چون الان این نامه ای است که نشانتان میدهم . اتفاقا" پهلوی من بـــود که فرماندارآنجا وبخشـــدار وهمینجوری نوشته بودندمحکوم بـــه اعدام . گفتم اینها است آن گرفتاری ما اینجا ، اگراینها را ایـــن پاسدارها رادراختیارمن میگذارید امرمیفرمائیـــددراختیارمن باشنـد که من بتوانم اگرمن خلافـــی کردم من مجازات بشوم ، ایشان فرمودنـد میکنم . من چندروزی ماندم دیدم خبری نشد خب دیگرهم مورد نداشت کـه من برای ایشان مزاحمتی فراهم کنم بنده هم استعفادادم،علت همیـــن

بود .

س - ایشان هیچ عکس العملی درمقابل استعفای شما نشان ندادند شما بعداز استعفا بازهم با ایشان صحبت کردید ؟

ج - نخیر نخیر ، نه دیگرملاقاتی نکردم .

س - ازآن تاریخ تا الان دیگرهیچوقت باآقای خمینی ملاقات نکردید ؟

ج - هیچوقت ، نه نه نخیر نخیر بنده نداشتم هیچوقت . ولی با اخوی شان داشتم باآقای پسندیده کرارا" برخورد داشتم .

س - شما درزمان استانداری فارس باجبهه ملی هم درارتباط بودید ؟

ج - نخیر .

س - مثلا" بافعالیت هائی که آقای دکترسنجابی وآقای دکترآذرمیکردند ؟

ج - نخیر نه . چون وقتی بنده استاندار بودم معتقدبودم که باید استاندار یا اصولا" او خودش رابکلی بی طرف ازجریانات نشان بدهد . بنده آنوقت میبایست برای من فرق نمیکرد که حزب جمهوری اسلامی که البته هنوز پایه ریزی نشده بود یاهرچیز نه آنجابکلی بنده خودم راخنثی ، البته نسبت به مرحوم آقای دکتر مصدق ارادت داشتم معتقدبودم درجشن ۲۹ اسفندی که برای خاطرملی شدن نفت درشرکت نفت آنجا بود شرکت کردم امااینکه به عنوان جبهه ملی من بخواهم اینکاررانکردم نخیر .

س - شما دیگرازآن به بعدبه عنوان جبهه ملی فعالیتی نداشتیدیعنی بااین گروه ...

ج - چرا بعدکه برگشتم تهران بودم . یک مدتی بودم والبته خیلی کم . بعدهم که آقای دکترسنجابی استعفا دادند . ولی بعدازیک چندماهی من خودم رابکلی کنارکشیدم وبعللی برای اینکه خیلی اختلافات شدیدتوی آنجا شده بودوازیک طرف دارودسته ی آقای دکترصدیقی یاآقای دکتر سنجابی بنده هم دیگربااین طرز بنده خودم رابکلی کنارکشیدم

چندین بارهم آمدند قبول نکردم ودیگرآمدم آمریکا دیگربرگشتم حتی وقتی که همان اعلامیه‌ای صادرشده‌ازطرف ، که روزنامه جبهه‌ملی بود مال پیام جبهه ملی بنده دیگرشرکت نمیکردم .

س- بین آقای دکترصدیقی وآقای دکترسنجابی هم درآن جبهه ملی اختلاف بود ؟

ج - خیلی شدید بله .

س- ممکن است که لطف بفرمائید واین رابرای ماتوضیح بدهید چون خودم شخصا" هیچ اطلاعی ندارم حالادیگران رانمیدانم ؟

ج - بله آقای دکترصدیقی معتقدبه رهبری جمعی بودندکه عده‌ای باشند واصولا" ایشان متاء سفانه یک مقداری یک چیزجاه طلبی شخصی ازپیش هم‌داشتند .بنده باایشان مربوط بودم، باآقای دکترصدیقی آشنا بودم ، من باآقای دکترصدیقی حتی زودترازاینکه باآقای دکترسنجابی مربوط ...گرچه ببخشید نخیر این رااشتباه کردم چون آقای دکترسنجابی درمدرسه حقوق معلم مابودند. باآقای دکترصدیقی بنده وقتی که خدمت نظام انجام میدادم در۱۳۱۷ دریک چادرمابودیم ، بنده وآقای دکتر صدیقی ودکتر مهدوی. بنده باایشان مربوط بودم خیلی خیلی هم زیاد . ولی خوب یک جاه طلبی ایشان اینستکه عده‌ای دور ایشان باشند وایشان را ... وآنجا اصراردا شتندومیخواستندتقریبا " منحصر بخودشان واعوان وانصارخودشان بکنند .

س- یعنی سازمان جبهه ملی را ؟

ج - بله . حتی ایشان باآقای دکترآذرهم یک وقتی شدید، درهمان شورای جبهه ملی،درافتادند . وعده‌ای ازحواریون یااشخاصی اطراف ایشان بودندکه تسلیم اراده‌ی ایشان بودند . حتی خدابیامرزد مرحوم کریم‌آبادی میگفت من چه بکنم یک عمرباایشان همسایه بودم ومطیع بودم ولی خب

ناچارم‌چون دستوری است‌که ایشان میدهند . بعداین بودکه بنده دیگر کنارکشیدم . وبعددسته‌ای ایشان درست‌کردندکه آن دسته هم نگرفت . حالاهم ایشان درکرج هستند وبکلی ازکارسیاست‌کنارکشیدند اینطورکه شنیدم دراین سفرکه بنده رفتم ایران .

س- این مسئله‌ی لائیک بودن حکومت یا لائیک نبودن حکومت در اختلاف آقای دکترصدیقی وآقای دکترسنجابی نقشی داشته است ؟

ج - نخیر آن نبوده‌است . نخیر مسلم است . آن لائیک بودن اختلافی بودکه بین دارودسته‌ی یعنی دسته‌ی آقای مهندس بازرگان قبلاً" درآنموقع جبهه ملی دوم آن بود که این کاربا عث جداشدن آقایان شد وبعدنهضت آزادی را تشکیل دادند .

س- من یادم هست‌که بعدازاستعفای آقای دکترسنجابی ازپست وزارت خارجه ، جبهه ملی یک موضع تقریبا" مخالف آشکاری گرفت با دولت جمهوری اسلامی با عقاید شخص‌آقای خمینی وهمچنین با گنجاندن ولایت فقیه درقانون اساسی بعدازآن لایحه قصاص ومخالفت‌هائی ازاین نوع که درواقع جبهه ملی شروع کردبه ایستادگی کردن ومخالفت کردن ، نظرشما درآنموقع راجع به این موضع گیری جبهه ملی چه بود؟ واکنون چیست ؟ آقای امینی .

ج - آنوقت من درآنجا نبودم ،ولی فقط موقعی که درایران بودم یادم‌هست که اعلامیه‌ای دادندوصحبت شدکه تظاهراتی بشود راجع به‌این بود که آقای خمینی صریحا" آمدندوگفتندکه اینها مرتدند که البته آنوقت بنده نمیرفتم وشرکت نمیکردم . وهمانتظاهرات درمیدان فردوسی ظاهرا" شده بود بعدایشان خیلی شدید قبلاً" کوبیده بودندکه آقای بازرگان هم که قبلاً" میل داشت ، دارودسته‌ی بازرگان هم شرکت‌کنند

اعلام کردندکه ما خبرنداریم وشرکت نمیکنیم وازهمان تاریخ دیگر جبهه ملی بکلی رفتند وآن محل جبهه ملی راهم گرفتند که ظاهرا" هنوز هم دردست آقایان هست نمیدانم تاچه وضعی باشد درآن .

س- بله . این مسئله‌ی مرتدا علام کردن جبهه ملی وبعدفقهائی که ازطرفداران آقای خمینی هستنداین معنای ارتدادراازنظرفقهی وشرعی توضیح دادند آیا این درواقع دراسلام سنتی دارد ؟ومرتد اعلام کردن یک گروه یایک شخصی ...

ج - بنده یادم هست که وقتیکه آقای آقامرتضی حائری درمریضخانه‌ی ساسان بیمارستان آمریکائی سابق بستری بودند آقای خوانساری ......

بحث سرموضوع ارتدادبود ، عرض کردم که یادم هست که درروزی که حضرت آقای آقامرتضی حائری فرزندمرحوم آقاشیخ هادی حائری یزدی که الان میتوان اوراازبزرگترین فقهای عالم تشیع ومخصوصا" ایران دانست درمریضخانه بستری بودندمن خدمت ایشان رسیدم تصادفا" آقای سیداحمدخوانساری (؟) که ازاعاظم علماء ودانشمندان اسلامی هستندوالان موردتوجه کامل بازاری‌ها ومتدینین واقعی هستند ایشان هم به عیادت ایشان تشریف آوردند . آنجاآقای آقامرتضی خب که خودشان تازه یک فقیهی هستند راجع به ارتدادازایشان سئوال کردندکه آقا شما مرتدکی را میدانید ؟ خدا میداندکه ایشان چه بحث وافی وشافی راجع به این موضوع کردندوحتی صریحا" گفتند اینهائی راکه این دستگاه مرتدمیداند من مرتدنمیدانم ، مرتدهم امرخیلی شدیدی است . خب اینگونه ارتدادادن .

س - درباره ارتدادجبهه ملی ؟

ج - اصولا" کلی را ، کلی ، آن روزاسمی ازجبهه ملی برده نشد . واین یک امربسیارمشکلی است به همین آسانی نمیتوان کسی را مرتددانست

وبعداً حکم قتلش را داد. چون اصولاً کشتن آدم دراسلام خیلی خیلی کار مشکلی استبقول ناصرخسرو که :

خلق همه یکسره نهال خداینـد   هیچ نه بفکن از این نهال ونه بشکن

خیلی کارمشکلی است اینجورحکم دادن خیلی بایدرعایت همه‌ی جوانب راکرد تاحکم ارتدادوحکم مهدورالدم بودن داد. اینستکه خیلی بجاستکه اگرواقعاً یک وقتی من به ایران رفتم بازخدمت ایشان بنویسم وازایشان بپرسم واین موضوع ارتدادرابرایتان بفرستم . اینستکه من الان خودم راصالح نمیدانم .

س- خیلی ممنون خواهیم بود.

ج - بله این خیلی .

س- آقای امینی شما موقع گروگانگیری سفارت آمریکا درایران بودید آیا شما فکرمیکنیدکه این دانشجویان مسلمان پیروخط امام مستقلاً دست به اینکارزدند یااینهم ازبرنامه‌هائی بود که قبلاً بوسیله آقای خمینی تدارک دیده شده بود ؟

ج - بنده خیال میکنم ، این خیال نزدیک به یقین استکه شخص آقای خمینی ازاین جریان اطلاعی نداشتند . وقصدهم قصدگروگانگیری بااین فرم نبود چنانچه بعداً معلوم شدوثابت شد .تااندازه‌ای که من یادم میآید روزعیدقربان که مردم درخزانه که درجنوب ، کاملاً جنوب تهران هست ، بین تهران استوشاه عبدالعظیم آنجااقامه‌ی نمازعیدمیکردند به امامت آقای منتظری ، اعلام شدکه مردم پس ازادای نمازمیآیند بطرف سفارت آمریکا . فرداصبحی که همان روزی که عیدقربان بوددفعتاً رادیواعلام کردکه چون راه طولانی استومردم خسته میشوند این راه پیمائی به روزدیگری موکول میشود وبهم میخورد ومردم تامیدان شوش بیایندومتفرق بشوند. چندروزبعدش ۱۶ آذربود ، عده‌ای دردانشگاه

اجتماع کرده بودندبا زبرای تظاهـرات ازآنجـا راه افتادندبطرف سفارت . عده‌ای هم ازافرادیکه من میشناختم که جوانانی بودند آنوقت مربوط بـه جبهه‌ملی بودند واینها هم چیزی شنیده بودند دنبال اینها راه افتاده بودند وقتی به جلوی سفارت میرسـند می بینند عده‌ای قبلا" آنجاآمدند وایستادند مسلح وکارت مطالبه میکنند ، اشخاصی راکه کارت داشتند راه میدادنـد اشخاصی‌راکه‌کارت نداشتندراه نمیدادند . بنابراین اشخاصی که رفتنـد با داشتن کارت ونقشه قبلی واینکه نه . وبعدا " معلوم شدکه عده‌ای از عناصر بسیارتندچپ ضمیمه اینها هستند وحتی مطالبی درجرایددر فـلان ... ودرخارج همه جا راجع به این آقای خوئینی هاگفته شد . چون این آقـای خوئینی هاراخب درست وحسابی مردم نمیشناختند و آدم نمیدانمدکه ازکجا یکدفعه ... حتی من ازاغلب این آقـایان پرسیدم ایشان طلبه‌ای بودنددر قم بودند ؟ درست وحسابی نمیدانستند . وگویا قـرارهم این بوده‌است که دو سه رززبیشترا ینکارادامه پیدانکند بعدمنتفی بشـود،بعدکـم کم این موضوع بیخ پیداکرد. آقائی که الان اینجا مریض است وبستـری است وکسالت قلبی دارد آقای دکترفرهنگی که قبلا" قاضی دادگستـری بود . ایشان گفتندکه من وقتیکه درایران بودم ومریض بودم وهمیـن کسالت قلبی راداشتم سه نفرازهم‌شهریهای من ازآذربایجانی هابـه دیدن من آمدند ، یکیشان دکترنظری بود . یکی دیگررایادم نیست حالاممکن است بپرسم وبرایتان عرض‌کنم ونفرسوم هم ایشان اسمش رایادش‌نبود وگفتند قبلا" قاضی دادگستری بوده ولی ازعناصرچپ بود من گفتم دکتررضوانـی نبود ؟ گفتند چرا ایشان دکتررضوانی بود درست است . یک وقتی هـم روزنامه سوگندراادا ره میکرد وقاضی دادگستری بود بعدهم یک مدتـی مدیرمدرسه اندیشه بود . گفت اینها آنجا پهلوی من بودند وساعـت

چها ربعدا زظهرپا شدند . هرچه اصرا رکردم که آقا بمانید من دلم میخوا هد که با شما بیشترحرف بزنم . گفتندبلا آخره با هم پیش وبیش کردند

گفتم کجا میخوا هیدبروید ؟ گفتندما ماء موریت دا ریم، امروزقرا را ست قطب زا ده ازطرف دولت وا زطرف شورا ی انقلاب بیا ید، وا لبته آن موقع دولت را هما ن شورا ی انقلاب ادا ره میکرد ... وگروگا نها را تحویل بگیرد ولی ما ا زطرف حزب توده ماء موریت دا ریم برویم ونگذا ریم اینکا ر بشود . این بسیا رجا لب است . وحضرا ت رفتندوشب هما نجا خوا بیدندونگذا شتندا ینکا ر بشود . سا بقا " من را ننده‌ای دا شتم که این را ننده یکی ا زبستگا نش پا سدا ربود توی همین ، اوگفت‌که این قوم وخویش من آمده وگفته آقا من دیگرآنجا نمیروم . گفتم چرا ؟ گفت برای اینکه این آقا یانی که الان آنجا هستندبه‌ا سم دا نشجویا ن خط امام روزها خب برای تظا هر به مردم میآیندجلو ونما زمیخوا نندوبعدشب ها ما ندیدیم اینها نما زی بخوا نند ....

شب ها ندیدم که اینها نما زبخوا نند . آقای مدنی درهما نموقع که دررا ٔس کا ربود روزی بمن گفت که‌فلانی این آجودا ن من که من فرما نده نیروی دریا ئی هستم آمد به دیدن من ، معذرت میخوا هم،آجودا ن من پهلوی من آمدوگفت که شخصی به اسمی که البته‌ا ومیدا نست و گفت آمده وشما را میخوا هدببیند .گفتم این آدم‌که آلما ن شرقی است اینجا نیست گفت نمیدا نم یک آدمی است ریش دا ردوگفته که من ا زدوستا ن ایشا ن هستم .گفتم بیا ید ، نگا ه کردم دیدم خودش است پا شدم ما چ وبوسه آقا تواینجا نبودی آلما ن شرقی بودی چطورآمدی ؟ گفت بله من مدتی است اینجا هستم ، گفتم کجا هستی ؟ گفت توی دا نشجویا ن خط امام . گفتم یک وقتی میشنا سند می بینند فلان گفت نه غصه نخورا غلبشا ن مثل من‌هستند این مطا لبی بودکه آنوقت ما میدا نستیم ومعروف بود

که میگفتند . وبعدهم نتیجه اش هم که متاع سفانه دیدیم چیزی زیـــــــادبه نفع مملکت تمام نشد.مدتها اسم مادرخارج بود وبعدهـــم پولهای مـــــا بلوکـــــه شد اقتصادما اینطورشد بعدا "هم همه را دادنــــدوازنظــــر اقتصادی هم ماطرفـــی نبستیم وضررهـــم کردیم ازنظراجتماعـــــی هم که معلوم استکه دیگرنتیجه اش چی بود .

س- آقای امینی این مسائل به اطلاع آقای خمینی نرسید ؟

ج - مدتی میگفت من بعرض ایشان رساندم این مطلب را . حالاتاچــــه حدچیزباشدبنده نمیدانم .

س- ولی خب گویا ایشان طلاح دیدندکه ازاین جریان برای مقاصد خودشـــان بهره برداری بکنند .

ج - نمیدانم ،بله نمیدانم . نمیدانم .

س- آقای امینی شماآقای آیت الله بهشتی را میشناختید ؟ باایشـــان آشنائی داشتید ؟

ج - بنده آقای دکتـــرحسینی بهشتی را دکترسیدمحمدحسینی بهشتی ایشان هستند.ایشـــان راازسالهای پیش من میشناختم بله . آقای دکتربهشتـــی لیسانسیه دانشکده‌ی زبان دانشگاه تهران بودند ،قسمت زبان انگلیســـی وبعدایشان بعنوان دبیرزبان انگلیسی ماءمورقــم شدنددرقــم آنجـــا یک مدرسه‌ای هم بودکه بهاتفاق پســرآقای آقامرتضی حائـــــــری آقای آقامحمدحسین حائری اداره میکردند . ومدتهادرقم بودنــــــد وسمت ، وخب البته جنبه طلبه‌گی هم داشتند ومیرفتند. مـــــردبسیـــار باهوشی بود . تاموقعی که شما میدانیدکه بـــــنـــــــه‌دستــــــور آقای بروجردی ، مرحوم آقای بروجردی درهامبورک مسجدی درست شـــد وآقای دکترمحقق یامحققی ایشان مسئول امورادارهٔ آنجـــا بود آمد ومریض شد درتهران وفوت کرد وبعدقرارشد کسی راآنجابفرستند . باآقـــای

آقا سیدهادی میلانی که آنموقع در مشهد بودند و آقایان دیگر صحبت میشود میگویند خب همین آقائی که زبان میداند و انگلیسی میداند خوب است که ایشان ... آقای بهشتی را بهاو تکلیف میکنند که به آنجا برود. آقای بهشتی راگذرنامه به ایشان نمیدهند . عرض کنم که آقای میلانی ، آقای خوانساری و آقایان اقدام کردند برای رفتن ایشان به هامبورک و لی ظاهرا " اشکالی برخورده بود برای گذرنامه ایشان ، اقداماتی آقای خوانساری کرده بودند و دیگران به وسیله شریف امامی ، بلاآخره این جریان منعکس شده همه جاکه شریف امامی کاغذی نوشت به آقای خوانساری که من اجازه ی ایشان را گرفتم و ایشان میتوانند برونند . رفتند مدتی درهامبورک درآنجا بودند ولی نمیدانم چی شد که ایشان زیاد آنجا نتوانستند مقاومت کنند و از ایشان راضی نبودند برگشتند به ایران و درسازمان کتابهای درسی که آنوقت درخیابان کشاورز فعلی چون آنموقع بلوار نهرکرج بود کوچه ای بود اسمش کوچه سعید ، ایشان اطاقی درآن اداره داشتند من اغلب آنجا میرفتم .

س - این بخشی از آموزش وپرورش بود ؟

ج - بله بخشی از آموزش وپرورش بود . سازمان کتابهای درسی . که مدتی آقای بزرگ نیا رئیس بود که برادرهمان بزرگ نیائی بودکه درحادثه ی دانشگاه شانزده آذرکشته شد. معذرت میخواهم برادرزاده ی او بود اینکه آنجا بود عموی آن بزرگ نیائی بودکه کشته شد. ومدتی هم رئیس آنجا آقای شمس آوری بود . مدتی هم نوائی بود که من اغلب آنجاها میرفتم پهلوی این آقایان ومضافا " براینکه خواهرمن رئیس یکی ازبخش های آنجا بود من میرفتم توی اطاق او ، خواهرم اغلب به آقای دکتربهشتی تلفن میکردکه داداش اینجا هست وایشان هم میآمدند پائین حال توی اطاقی که

خانه‌ها نشسته بودند ، خانمها هم معمولاً آنجا دیگرمحجب و محجوب نبودند درآن زمان همه حتی اغلب آنجا من دیدم پای بی جوراب وفلان آقای بهشتی هم می نشستند با اینها حرف میزدند دست میدادند چائی میخوردند ومن هیچ ازایشان این چیزکه بعداً شدندیدم .

س- آنموقع هم معمم بودند؟

ج- آنموقع معمم بودند بله . وخیلی خوش قیافه معمم باهوش خیلی خیلی ومن هیچ بخاطرندارم که آقای دکتربهشتی درتمام جریاناتی که ما درزندان بودیم بهاتفاق اغلب آقایان مثلاً عرض کنم آقایان معممینی که ما باآنها درزندان بودیم آقای طالقانی بودندکه خب ایشان یک عمر مبارزه میکردند وزندان بودند زمان رضاشاه حتی باآن محسن جهانسوزی یا وقتی ما درقزل قلعه بودیم آقای شجونی که حالاوکیل مجلس ازکرج است ، آقای واعظ طبسی که الان تولیت آستان قدس رضوی رادارد . عده‌ای ازاین آقایان که با ما درزندان بودند بودند خب همیشه این آقایان. ولی هیچوقت مانشنیدیم که آقای بهشتی در زندان باشد یا یک روزحقوقش قطع بشود وازکاربرکناربشود . بعدازانقلاب مادیدیم آقای بهشتی پیداشدندوهمه‌کاره ، همه کاره ی مملکت . حتی ازاول هم خودشان علاقمندبودنددررأس قوه‌ی قضائیه قراربگیرند . وآن چیزرا راه انداختند وآقای سجادی هم که رئیس دیوان کشوربود یک عده‌ای ازاین آقایان حزب الهی رفتند اوراگرفتنددرمستراح حبس کردند دادستان راگرفتند وبعدخب ایشان آمدند شدندرئیس دیوان کشور وهمه‌ی کاره مملکت ، وهمه کاره هم تحت نظرایشان ، وخیلی باهوش خیلی مدیردرامور . حزب جمهوری اسلامی راهم ایشان درست کرد تااینکه آن حادثه رخ داد ایشان و عده‌ای فوت کردند .

س- ایشان معروف بودکه بامقامات خارجی واین حرفها هم درتماس هستند شماآیا اطلاعی ازاین جریان دارید ؟

ج - ندیدم . نمیدانم .

س- آقای امینی شما رویهمرفته چندبار دستگیر وزندانی شدید ومن میخواهم ازشما خواهش کنم که شرح دستگیری هربار وخاطراتی راکه اززندان داریدبرای مابفرمائید .

ج - خب این باز مثل آندفعه که عرض کردم مثنوی .کرارا" من چه مستقلا" وتنها بنده بودم چه به اتفاق آقایان زندان بودیم چه حتی مثلا" رفتیم درمجلس سنا به اتفاق عده‌ای ازآقایان ظاهرا" ۱۶ نفر خیال میکنم بودند ، رفتیم درسنا درانتخابات زمستانی شریف امامی که شریف امامی نخست وزیربود ما اعتراض به انتخابات کردیم وعده‌ای ازآقایان سران جبهه ملی درسنا رفتیم متحصن بشویم ، آنجا ما رازندانی کردند. یک چندروزی ما متحصن بودیم به پای خودمان وملاقات میآمدند غذا برایمان میآوردند ولی بعدزندانی آنجا شدیم . آقای کاظمی بودند مهذب الدوله . سالها وزیر خارجه بودند، مردبسیاروطن خواه مسلمان باتقوا خیلی خیلی ، آقای مهندس بازرگان بود. نمیدانم این اسامی راکه من میدانم حالا تقریبا" عرض کنم آقای دکترصدیقی بود ، آقای علی اشرف منوچهری که مستشاردیوان کشوربود مدیرکل ثبت والان هم درآمریکا هستند .آقای منوچهری آقای عبدالحسین. اردلان که استاندارکرمانشاه بود ، آقای اقبال کرمانشاهی وکیل مجلس ازکرمانشاه بود این آقای ادیب برومند ، اصغرپارسا عضو محبوب جبهه ملی وآقای مهندس عبدالحسین خلیلی که سالها رئیس دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بود ، آقای دکترسنجابی معذرت میخواهم آقای مهندس حسیبی ، حسیبی هم بود وآقای دکترسنجابی وشاپوربختیار رابط بین این آقایان متحصنین وخارج بودند ولی این به آنها گفته شدکه آقایا شما بایدخارج باشید یا اگرمتحصن هستید دیگر متحصن نمیتوانند خارج بشود بایدبمانید. هما نموقع بودکه میخواستندکه دیگرما راآنجا

زندانی کنند آقایان هم گفتندخب ما میمانیم وماندند زندانی شدند آن آقای غنی زاده بود واینهاکه الان من حافظه‌ام یاری میکندبا ما بودند ومدت زیادی ما آنجا ماه رمضان هم بود پا میشدیم سحر سحری میخوردیم . خدا بیامرزد مرحوم کشاورزصدربود ، کشاورزصدر یادم رفت ، کشاورزصدراینها بودندکه مادرآنجا متحصن میشدیم وبعدخیال داشتندخیلی عمل شدیدی هم‌نسبت بما انجام بدهند ما رااز‌همانجا ببرندزندان ، اما اشهدبالله باید اذعان کردکه صدرالاشراف که رئیس مجلس سنا بودخیلی دراین امرمقاومت کرد .واز اشخاصی که به ملاقات ما درآنجا میآمدندفقط آقای تقی زاده‌را میتوانم بگویم که چندین بارآمدندبعدآقایان اعتراضات خودشان راگفتندوگفتند آقا این مطالب ما را عنوان کنید ودرمجلس به آقای صدرالاشراف گفتند ایشان‌گفتندآقا من چه بگویم؟من جلسه خصوصی تشکیل دادم دشتی دیگرچیزی باقی نگذاشته اهانت‌کردبه شماها . وما بودیم تا ماشین دکتراقبال راکه دردانشگاه آتش زدند آنوقت بعدازچندروزی ما راآزادکردند دیگرما هم متحصن بودیم وزندانی شده بودیم وبعدهم آزادکردندکه رفتیم خانه‌های خودمان وبلاآخره حرفهای ما هم بجائی نرسید . توی یک اطاقی بودکه مشرف به کتابخانه مجلس سنا بود بعدآقایان متصدیان کتابخانه که آقای دکترزریاب خوئی ودکترزرین‌کوب بود ردمیشدندخب ما با آنها حرف میزدیم کتاب برای ما میآوردند آنها راهم گرفتندزندانی کردندکه شما چرا با این آقایان حرف‌زدید . بعدبازمن مدتی هم درقزل قلعه بودم توی یک سلول انفرادی تنها بودم . بعدبازدفعه دیگرکه همه‌ی سران جبهه‌ملی را درششم بهمن گرفتند بنده‌اعلام جرمی کردم ویکی ازجاهائی که من اعلام جرم کردم ودادم به آقای علی آبادی دادستان کل کشوربودکه همین آقائی که خودش زمان آقای دکترمصدق عضوهیئت مدیره‌ی شرکت نفت به‌اتفاق آقای بازرگان بود ولی خب هرروزمیتوانست نقش عوض کندآمده‌بود

دادستان کل کشورشده بود. وقتی من رفتم شکایتم را دادم اول به رئیس دفتر ایشان دادم بردوثبت کرد ، اتفاقا" هم اسم شما جود اسم آقای صدقی داشت ووقتی به علی آبادی داده بود واودیده بودکه مهر ورودزده اند عصبانی شده بودکه این راچرا قبلا" واردکرده اید اگروا ردنکرده بودند پاره میکردومیریخت دور. اوگفته بود آقا فلانکس آمده وقبلا" بر من ریاست داشت ، من دادم واردکردند بایدوا ردبکنیم . گفته بودنه بیخودکردید ، بعدفرستادبا زرسی کل کشور وبعدهم شب هم آمدندبنده راگرفتند من مدتی درقزل قلعه به اتفاق همین آقای طالقانی بودم ، اولش هم دریک سلول انفرادی بودیم به اسم داروخانه ، که خیلی سرد وبد خیلی خیلی ، بعدازمدتها خیلی بعدازاینکه من اقداماتی کردم ما را منتقل کردندبه قسمتی که آقای طالقانی و آقای شجونی همین آقایان طبسی ودیگران بودند . بعدازمدتی بعضی ازاین آقایان را مرخص کردند وبعضی ازآنها را منتقل کردندبه داخل قلعه بنده بازتنها ماندم . بازاصرارکردیم وبنده رابردندکه تو که خدابیامرزد مرحوم قاسمیه که فوت کرد ، آقای علی اردلان که درکابینه‌ی آقای بازرگان که وزیردارائی بود باما بودند آقایان رفقای دیگر ، وبعدهم بعدازمدتی داریوش فروهررادرهمان قزل قلعه درسلولی آوردند. بعدازمدتی عده‌ای راازجنوب آوردند ، مثل حیات داودی ، آقای درموضوع حادثه درجنوب ، محمدحسین قشقائی ، وآقای سرهنگ مجللی که درانقلاب بعدا" رئیس شهربانی شد . ما راآوردند بازهم درقلعه بودیم وبعدازمدتی خیال میکنم اواسط اسفند ۴۱ من وآقای اردلان ویک آقای دیگری رابه زندان قصر منتقل کردندکه آقایان دیگر آنجا بودند، آقای صالح ، آقای کاظمی ، آقای دکترصدیقی ، شاپور بختیار ، کریم آبادی وعده‌زیادی ازدانشجویان وکارگران درآنجا مادرزندان قصربودیم که آن حادثه ۱۵ خرداد

آنوقت ما درزندان قصربودیم . بعداز مدتی باز قرار شد عده ای از آقایان به زندان قزل قلعه منتقل بشوند که من در آن صورتجلسات قبلی داستان صنعتی زاده اینها که شد بشما عرض کردم وبعداً بنده مرخص شدم . واینست حادثه

س- رفتار رژیم با رهبران ملی که آنموقع زندانی بودند درزندان چگونه بود آقای امینی ؟

ج - اولش رفتار خوب بود ، یعنی اولش معذرت میخواهم کافی است که من چندمسئله را مطرح کنم ، مثلاً آقای صالح را که شب گرفتند ، آقای صالح را بردنددرباشگاه سازمان امنیت ، که بقول خودشان همیشه وقتی اینها نمیخواستند اسم سازمان امنیت را ببرند آنموقع میگفتند نخست وزیری فلان آقا را ازاو می پرسیدند توچرا کاره هستی ؟ میگفت کارمندنخست وزیری معلوم میشدکه کارمندسازمان امنیت است اما خجالت میکشد خودش بگوید کارمندسازمان امنیت ساواک است میگفت نخست وزیری . باشگاهی هم درداودیه بود این را باشگاه نخست وزیری میگفتند که مال سازمان امنیت بود . آقای صالح را آنجا برده بودند ، بعدظهرکه شده بود آمده بودند به ایشان گفته بودندآقا بفرمائید سرناهار ، رفته بود دیده بودبله میزی چیده اند وغذائی بعدگفته بود پس آقایان دیگرکجا هستند آقای کاظمی ، صدیقی ، سنجابی ؟ گفته بودندآنها درزندان قصرهستند گفته بود اه ، عجب پس بنده را درهتل آوردید آنها را درزندان بردید من غذا نمیخورم . وایشان غذا نخوردند ، گویا بعدبه شاه گفتند چه کردند هرچه کرده بودند ایشان بلاآخره گفته بودند یا باید آنها را اینجا بیاورید یا مرا ببرید . آقای صالح را بعددرزندان قصر آوردند. درروزهای اول آقایانی که درزندان قصر بودند ، البته من

درزندان قزل قلعه بودم بعدا "بمن گفتند ، اجازه آوردن غذا به آنها نمیدادند این آقای نصیری که رئیس شهربانی بود شدت عمل بخرج میداد گفته بودنخیر اینها ازهمان غذای زندانی ها بخورند . آقایان هم غذای زندان را نمیخوردند ، وتخم مرغی جیزی میگرفتند نان خشکی ، نان خالی . تابلا آخره اجازه داده شدکه برای آنها ازخانه هایشان غذا بیاورند . برای من درزندان قزل قلعه غذا میآوردند . وغذای زندان قزل قلعه اصولا" بهتربود اگرهم غذا نبود آنجا چیزی که درست میکردند منزه تر وپاکیزه تر وبهتربود. بعدحتی این را به شما عرض کنم که وقتیکه من درزندان قزل قلعه بودم خانم من وقتی میخواست مطلبی را من بفهمم یک سالادی درست میکردکه این سالاد سفیدی بود توی این سالاد سفیدایشان مطالبی که داشت روی کاغذتازک ریز مینوشت بعدبه این نوارچسب ها آن را می چسباندومیانداخت توی سالاد که ما وقتی که آن سالاد را میخواستیم بخوریم ازدهانمان درمیآوردیم وبازش میکردیم میخواندیم ومیدیدم مطلب را . این آقای طالقانی شوخی میکرد چون گاه وقت ها آن رئیس زندان بمن اصرارمیکردکه غذا را ببرم باا وبخورم افطار وفلان میگفت آقاتکلیف این نوارها چی میشود میگفتم خوب آن نوارها خورده میشود . ووقتی ما آمدیم به زندان قصر دیدیم که بعله برنامه ای آقایان معین کردند وهرروزی دیدیم یکی ازاین آقایان زعمای جبهه ملی آنجا را اداره میکنند اتفاقا " درآن زندان عده ای ازندانیان جنائی هم حتی اشخاصی بودندکه دوتا آدم کشته بودند یا محکوم به حبس ابدبودند یا چاقوکش بودند اینها هم بودند منتها چنان اینها تحت تاءثیرآقایان واقع شده بودند که اصلا" تمام رویه ورفتارشان را عوض کرده بودند. چون آنجا روزها آقایان

کلاس دایرکرده بودند ، مثلا" یک ساعت آقای دکتر آذر زبان ترکی درس میداد . که یادم هست که آقای بازرگان اتفاقا" با اینکه پدرش رئیس بازرگانان آذربایجانی بود وخب ترکها زبان ترکی نمیدانست میآمد پهلوی آذر وپهلوی اصغرپارسا ترکی یادمیگرفت . یا مثلا" شاپور بختیار فرانسه درس میداد یا آقای دیگری انگلیسی درس میداد . وبعد روزی یک بار مطالب علمی کنفرانس داشتیم مثلا" دکتر آذرمیآمد مسئله طبی را صحبت میکرد ، مثلا" بنده گاهی وقتها صحبت های حقوقی یا ادبی میکردم ، آقای مهندس زیرک زاده همینجور ، حقشناس آلمانی درس میداد وصحبت های دیگری میکرد . وبقول آقای تولیت که یک وقتی با رئیس شهربانی رفته بودملاقات کند گفته بود مثل آن مدرسه ای که را بیندرانات تاگور زیردرختها ودرجنگل درست کرده اینجاهم حالا این آقایان اینکارراکرده اند . وملاقات ما هم تا موقعیکه درزندان قصربودیم تقریبا" هرچندروزیک دفعه سه نفر اززندانی ها خانواده هایشان میآمد وتوی یک اطاقی ملاقات میکردیم ولی از ۱۵ فروردین ۴۲ رئیس شهربانی دستورداده بودکه نخیر دیگرملاقات آقایان بایددرپشت این میله ها باشد که ما تا موقعی که درزندان بودیم قبول نکردیم . بعدکه منتقل به قزل قلعه شدیم دیگر اصلا" آنجا ملاقات طوردیگری بود . ولی آقایان نهضتی ها باصطلاح درقصرماندند تا بعدمحاکمه شدند بعد بردندبه جزیره ... مدتی درآنجا بودند بعدوقتی قرارشد آقایان را به برازجان ببرند آمدند دستبندزدند که البته به آقای بازرگان وسحابی بعلت کهولت سن دستبندنزدند ولی آقایان قبول نکردند گفتندیا بایددستبندهمه بازبشود یا بما هم دستبندزده بشود ودستبندزدند بردند مدتی

دربرازجان بودند . بعدمن اقداماتی کردم ، آن آقای سرتیپ کوه رنگی رئیس زندان بود خیلی اقدامات .... آنوقت آقایان را ما به تهران منتقل کردیم . وبعدهم برای آزادی آقای بازرگان وآقای طالقانی من خیلی اقدام کردم بوسیله آقای خوانساری که نامه نوشتند به شریف امامی وکارهای دیگری که ماکردیم که بلا آخره آقایان آزادشدند بله .

ولی رفتار اصولا" رفتار رفتارچیزی نبود که مثلا" اهانت کنندوفحش بدهند یا ضربی وشتمی مطلقا چنین چیزی نبود بهیچوجه .

س - شما را هیچوقت محاکمه نکردند آقای امینی ؟

ج - بازرسی مرتب کردند ولی محاکمه نکردند. بعضی آقایان را محاکمه کردند ازقبیل شاپوربختیار یکی دوبار درحکومت اینها را محاکمه ...... ولی چیزنکردند نخیر . آن شیخ مصطفی رهنما را یکی دوبارمحاکمه کردند ومحکوم کردند ولی ما ها را هیچوقت محاکمه نکردند.

س - بله . ~~بازجو~~ بازپرسهای شما که آدم های معروفی نبودند مثل مثلا" تمیسار مقدم نمیدانم ...

ج - چرا ،چرا . یکی دوبارکه درآن زندان قزل قلعه کیه بازجوی بنده یک اشخاص عادی بودکه اسم اوراحالایادم نیست . اولا" بازجو غیرازبازپرس هم بود اول یک بازجوئی میآمد وتحقیقاتی میکرد ولی بعد بازپرس درزندان درهمان جریان بهمن که ما راگرفتند یک بازپرس ویژه ای برای ما معین کردندکه همان شخص ناصرمقدم بودکه بعد مدیرکل سازمان امنیت شد . بازپرس اولیه بهزادی بودکه بازپرس رسمی دادرسی ارتش بود ولی برای این پرونده آقایان جبهه ملی یک بازپرس ویژه ای درست کردندکه آقای مقدم بود بهاسم بازپرس ویژه ، که اومیآمد وتحقیقاتی میکرد ،ولی به همین همراهی بهزادی که بعدا" دادستان ارتش شد .

س- شما خاطرات خاصی از این آقایان دارید ؟ از تیمسار مقدم پاکروان ونعمت اله نصیری من از این نظر این سئول را میکنم که نظریات آقایان مختلفی که من با آنها مصاحبه کردم نسبت به این آدم ها تفاوت داشت مثلاً" بین پاکروان ونصیری فرقی میگذارند . میخواستم ببینم نظرجنابعالی چیست .

ج - بدون تردید همینطور هست که میفرمائید . .

نصیری یک آدم بسیار رذلی بود وبا اینکه خانواده‌ی محترمی بود دکتر نصیری برادراو که معاون وزارت ....

س- سرهنگ ؟

ج - درزمان آقای دکتر مصدق سرهنگ بود وبعدهم سرپرست محصلین شد . اصولاً" مردی اهل علم بود. چون یادم هست که وقتی ما شاگرد دبیرستان بودیم کتابهائی درمدارس درالفنون درس داده میشد به اسم مجموعه‌ی امیر راجع به فیزیک وشیمی وعلم الاشیاء که آنوقت بود این مجموعه‌ی امیر که سه نفر مؤلف این مجموعه امیربود یکی احمد آرام بودکه خوشبختانه هنوزدرقیدحیات است وازافتخارات علمی مملکت است خدا به او طول عمر بدهد وآقای احمدآرام و ن - نصیری وف - فصیح ن - نصیری همین آقای برادر ارتشبد نصیری بودکه ف- فصیحی هم قبلاً" مرده بود . ولی این نعمت اله نصیری نه اوچیز بسیار بی ربطی بود واین همان سرهنگی بودکه فرمان عزل دکتر مصدق راآورده بود وبهمین مناسبت بعدسرتیپ شد آجودان شاه ....

س- رئیس

ج - بعدرئیس شهربانی شد بعدرئیس ساواک وبعدهم مال ومنال اندوخت. زمین وفلان اینور وآنور. وعلی التحقیق آدم خوبی نبود . هم نادرست بود وهم آدم .. ولی پاکروان علی التحقیق آدم فهمیده‌ای بود آدم درستی

بود ، آدم وطن خواهی بودودلش هم ازدستگاه خون بود . حتی من یک بار اورا ملاقات کردم اززندان بردند دیدم که وقتی من شروع کردم گفتم که ما چه میدانیم . اوبیشترازمن داردمیگوید ولی‌میگویدچه بکنم این حرفها فایده ندارد . بعقیده من آدم بسیارشریفی بود. آقای مقدم تااندازه‌ای که‌من میشناختم خیلی حسن نیت داشت هروقت من ، الان اوکشته شده ورفته ومرده‌است وحساب اوباکرام الکاتبین است ، کاری راجع به‌اشخاص به‌او رجوع کردم باکمال گشاده‌روئی انجام داد ویا راهنمائی کرد من هیچ عمل چیزی از.... الی هروقت هم صحبت آقای خمینی شد بااحترام نام میبرد ، من به خودآقای پسندیده چندی قبل درتهران گفتم که ایشان میخواستندمرا ملاقات کنند حتی من گفتم که گفتند من حاضرم‌به منزل شما بیایم. خیلی رفتارش ، حتی رفتار تاآن حدبودکه بعدازانقلاب آقای بازرگان گفتندکه من نامه‌ای به دادگاه انقلاب نوشتم که روزمحاکمه اومرا بخواهیدتا توضیح بدهم که‌اگراونبود عده‌زیادی ازافرادمملکت کشته شده بود. من هیچ چیزی ازاو چیزبدی ندیدم گفت که‌درظاهرش عیب نمیدیدم ولی ازباطنش غیب . ولی آنها حالاالان رفته‌اند همه شان هرسه نفری که رفته‌اند ولی خدائی هست وبایدحقایق راگفت اینستکه من ....

س- آقای امینی شما ازدوران تصدی شهرداری تهران چه خاطراتی دارید برای اینکه آن زمان یک زمان بسیارمهمی بوده‌و دوران نهضت ملی بوده اگرلطف کنیدآنها رابرای ما توضیح بدهید ؟

ج - بنده خیلی ازدوران خدمت شهرداری خودم راضی هستم خیلی خیلی وروزیکه مرحوم آقای دکترمصدق بنده را مامورتصدی شهرداری کردند خب بلاآخره هرکسی که درتهران سالها سکونت داشته به‌امورشهری آشنا هست معهذا من به‌اتفاق مدیرکل امورشهرماشین راسوارشدم‌ورفتم شهررا بگردم

ورفتم وقتی به جنوب شهررسیدم بسیارمتاءثرشدم دیدم که این مردم بدبختی دربیغوله‌ها زندگی میکنند وهمان روزدیدم که ، اگرخاطرتان باشد درآنموقع تهران آب لوله کشی نداشت ویک منجلابی به جنوب شهر میرفت وآب خوردنی تهران به وسیله‌ی این بشکه هائی که بشکه دارها میآوردند .

س - آب شاه معروف بود . .

ج - آب شاه . واین آب را برمیداشتند ودرب خانه‌ها سطلی میفروختند وهرکس توی خانه اش منبعی داشت ومیریخت توی آن منبع وآب راآن شکل میدادند . یا عده‌ی دیگری ازآب انبارهای معمولی ، اما درجنوب اصلا" آب انبار قابلی نبودبرای اینکه نمیشد . وروزیکه من رفتم دیدم که یکی ازهمین بشکه دارها با تفرعن غروری آنجا ایستاده و این بیچاره مردم فقیر ومفلوک میآیند حتی خدا میداند کوزه نداشتند کوزه شکسته میآوردندویک پول به آن یارومیدادند اجازه میگرفتندکه بروند شیررا بازکنندو آن کوزه شکسته شان نیمه‌کوزه شان آب بریزند . من بقدری متاءثر شدم که بمجردبرگشتن به شهرداری دستوردادم که هرروزچندتانکرآب بروند آب پربکنندوبرودآنجا بایستدوباین اشخاص مجانا " آب بدهدکه آب نخرند ودستوردادم به سازمان آب تهران ، اداره‌ی آب لوله کشی آبکه اول بار آنجا چاه‌بزنند ولوله بگذارندوآب اهالی آنجارا اول آب آنجارا تاءمین کنند . آنجا خیابانهای درستی هم نداشت ، یعنی ازمیدان شوش بطرف دروازه‌ی غارخیابانی نبود وازدروازه ی غارهم به توی شهر چیزی نداشتیم ، یعنی خیابان جلیل آبادآن روزکه بعدخیام شد این امتدادپیدا نمیکرد تایک جائی بسته میشد .بنده اول کاری که کردم آمدم نقشه‌ای دادم کشیدندکه این خیابان درست بشود یعنی

با صطلاح خط کمربندی آن وقت تهران بهم متصل بشود . وبه‌نظرخودم آمـــد که خب ما بودجه هم که نداشتیم ، چون وقتی بنده درشهرداری رفتم شهرداری تهـــران‌مقروض بود ، من درمرداد که رفتم حقوق خرداد رفتگـــرها را هنوزنداده بودند .

روایت‌کننده : آقای نصرت‌الله امینی
تاریخ : ۱۴ مه ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل - ویرجینیا
مصاحبه‌کننده : ضیاءالله صدقی
نوارشماره : ۷

حقوق خردادماه رفتگران را نداده‌بودند. من اولاً" که لیستی خواستم از تمام کارمندان شهرداری ویک عده‌ای که بیجا حقوقهای گزاف میگرفتندوکل برشهرداری بودندومدیرکل بودندومعاون بودندفقط ، اینها را همه‌را یک اختیار را زآقای دکتر مصدق گرفتم ، اختیارقانونی،اینها را با زنشسته‌کردم که‌البته‌اینها دشمن من شدندوبعدهم‌میخواستندیک دفعه مرا بکشند. ومن با با زنشسته کردن اینها توانستم بودجه‌شهرداری را متعادل کنم وبتوانم کارهای عمرانی که‌میشودانجام داد . بعد، عرض‌کردم دراثرنداشتن بودجه‌به‌این فکرافتادم که‌یک مقداری از کارهای شهرداری را میتوانیم به‌کمک سایردستگاهها مخصوصا" دستگاه ارتش و وزارت‌راه‌بکنیم. چون من قبلا" رئیس‌بازرسی نخست‌وزیری بودم یک شرحی به‌مرحوم آقای دکترمصدق نوشتم که‌آقا وضع این شکلی است‌شما اجازه بدهیدکه ما بتوانیم‌از این تریلرها وجاده‌ساختمانهای وزارت‌راه استفاده‌کنیم، روغن وبنزینش را ما بدهیم وفوق العاده‌هم‌بگیرند‌اینها بیایند این خیابانها را درست بکنند. مثلا" همین جنوب را که‌خاک بریزندوچه‌بکنند. چون اینجا اغلبشان گودالهائی بودکه خاکش را برداشته‌بودند برای خاطرآجر ازآنجا برداشتندوببرندآجردرشمال شهربسازند و اینجا گودبودوآب وکثافت. ومضافا" به‌اینکه‌این سربازهائی که‌توی سربازخانه هستندوکاری ندارندفعلا" ، اینها را هم شما اجازه بدهیدآن قسمت مهندسی ارتش‌این‌سربازها را بیاورندوروزها آنجاکاربکنندکه‌بیکارهم نباشد. بنده‌این را نوشتم و آقای دکتر... میدانستم ایشان موافقت خواهدکردقبلا" روی کاغذهای مارک نخست‌وزیری که‌خودم‌داشتم نامه‌ای ازطرف‌آقای دکترمصدق تهیه‌کرده‌بودم بعنوان وزارت‌راه، یکی هم بعنوان اداره‌مهندسی ارتش‌ویکی هم به‌ستادارتش‌به‌همین

مطالب من، این را دادم وایشان امضاء کردند. گفتند آقا این کار را بکنید. گفتم آقا حاضرکن. گفت بله این شدکار حسابی. ایشان امضاء کردند وبنده رفتم پهلوی آقایان وراه افتادکار واین خیابان الحمدالله الان ایجادشده، حتی همانموقع اصرارداشتند مثلا" یکی ازخیابانها را به اسم بنده بگذارند که من به هیچ وجه قبول نکردم. یک بیغوله ای دروسط شهربودکه این را همان میدان سنگلج بودکه این را زمان رضاشاه خریده بودندکه بورس بکنند چه بکنند. من دیدم این بیجا همین جورافتاده وبااتکار شخص خودم آمدم، چون آقای دکترمصدق قانونی وضع کرده بودندکه ازهرلیتربنزین یک عباسی بگیرندبه شهرها بدهند برای این فقرا را شبها درگرمخانه نگهداری کنند، من گفتم اینها که میخواهیدگرمخانه بیجا من گدا درست نکنم. گفتم بهتان پول هم میدهم، جاهم بهتان میدهم بشرطی که بیایید توی این پارک کارکنید. چندمهندس ازوزارت کشاورزی قرض کردم ویک مهندس هم دوست داشتم که آنهم هیچ چیزنگرفت، نقشه دادیم ودرخت هم خریدیم ازکرج وجاهای دیگر. این پارک شهرراکه الان می بینید من درست کردم با این مشخصات که هرهفته یادم هست که خانم رئیس آنجا جلساتی داشت برای شیروخورشید میگفت آقا هردفعه من میآیم می بینم عوض شده با هفته قبل فرق دارد. بازازکارهای خیلی جالبی که من کردم وخیلی خوشحالم درآنموقع این دارودسته قصابها به تحریک عباس مسعودی که البته آنموقع ازعوامل دربار بودمیخواستندبرعلیه دولت اقداماتی بکنند، یکروزمن خبرشدم که قصابها کشتارنکردند چون میخواستندقصابها گوشت را ازبیست ودوریال کیلوئی، که البته حالابسلامتی کیلوئی ۱۲۵ - ۱۲۰ تومان است، بکنند بیست وچهارریال، من زیربارنرفتم واینها کشتارنکردند چون قصابخانه دست چهار پنج نفربود. بقیه ازاین دکانها همه شاگردهای آنها بودندکه قصابی معمولی رااداره میکردند، پنج نفربیشترمالک تمام قصابی تهران نبودند، آقا میرزاجوادوکدخدا حسین وکدخدا اسماعیل واین میرمحمد صادقی یک چندنفری بودند، همایونی و... پنج نفرازآنها. بنده کاری کردم - یکروزخبر

شدم که اینها خیال دارند فردا کشتار نکنند. فوری به آقای دکتر مصدق تلفن کردم وگفتم آقا چنین چیزی است و فردا میخواهند اینها کاری بکنند که شهر شلوغ بشود و... گفت خب بنظر شما چکار بکنیم؟ گفتم الان دستور بدهید به رئیس شیلات که آنچه ماهی صید شده در اختیار من بگذارند و فوراً " دادم ماشینهای حمل زباله وماشینهای شهرداری را پاکیزه کردند و فرستادم بندر پهلوی. فرستادم و ایشان دستور داده بودند عجیب است که آنسال هم شانس من ماهی زیاد صید شده بود. چندین کامیون ماهی آوردیم تهران وبنده مأمورینی گذاشتم در رأس اینها توی تمام میادین شهر و ماهی را دانه ای یک تومان فروختیم. ماهی ای که الان دانه ای ششصد هفتصد تومان است مسلما "

س- من یادم هست.

ج- بله. ماهی را دانه ای یک تومان فروختیم، بطوریکه از اصفهان وسبزوار و قم وجاهای دیگر هی تلگراف میکردند التماس میکردند بما که آقا برای ما هی بفرستید وما این ماهی را، تازه بطوریکه دیگه قصابها چیز کردند و همین شاگردهای قصابی میرفتند ده تا پانزده تا ماهی میخریدند میآوردند جلو دکان دانه ای یا زده زار می- فروختند بجای یک تومان که لااقل چیزی در بیاورند. وبا این طرز بنده آنها را... بعد مجدداً " بقول قصابها درسیاه بهاری بازدومرتبه اینها وقتی موقعی بود که ماهی نبود بازدومرتبه کشتار نکردند. بنده فوری رئیس کشتارگاه که بمن خبر نداده بود و مدیرکل خواربار را اینها را منتظر خدمت کردم و توقیف کردم. بعد به معاونم گفتم هرچه پول هست در صندوق بردارید با تفاق رئیس انتظامات و رئیس حسابداری بروید گوسفند بخرید. درهرحال، ما گوسفند خریدیم وتوی قصابخانه فرستادیم توی پاچال و اینها قصابها سلاخها را برده بودند. من آن عبدالله خان کرمیت (؟) را اخدا بیامرزد که از هواخواهان ما بود، او را خواستم و یک عده شاگرد قصابها را جمع کرد و برد آنجا وکشتار کردند و باز کامیون بازدومرتبه بنده توی شهر لاشه گوسفندرا راه انداختم واین گوسفند هم حیوانی است که از پوستش تا مدفوعش، معذرت میخواهم، بدرد میخورد و - استفاده میکنند. روده اش را، پوستش را همه چیزش را می خرند، منجمله خونش را برای کود باغ دارها می خریدند. این قصابها دیدند اگر این کار پیشرفت کند خب ما دیگر

اصلاً" احتیاجی به آنها نداریم. افتادند به التماس و آمدند منزل من قرآن قسم خوردند که تا تو شهردار هستی ما دیگر از این کارها نمی کنیم و نکردند. این کارهائی بود که خب بنده خیلی از کارخودم راضی بودم.

س ـ آقای امینی راجع به علل شکست نهضت ملی ایران در بیست و هشت مرداد صحبت های بسیاری شده است و من میخواهم از شما خواهش بکنم که به اختصار درباره عللی که بنظر شما منجر به سقوط حکومت دکتر مصدق شد صحبت بفرمائید.

ج ـ خیال میکنم من آنروز در جلسه قبل هم به شما عرض کردم که اصولاً" صرفنظر از تمام تحریکاتی که در درجه اول انگلستان و شاه و آمریکا و هندرسن و همه اینها میکردند و اشرف و دیگران، خب وضع اقتصادی مملکت هم بد شده بود برای اینکه ما نفت مان صادر نمیشد البته بهترین دوران اقتصاد مملکت دوران آقای دکتر مصدق بود که صادرات بر واردات غلبه داشت و این حرف را حتی ارسنجانی وقتی سفیر ایران در رم بود ضمن مقالاتی که در روزنامه داریا یا ایران ما می نوشت این مطلب را عنوان کرد که منصور برده بود نشان شاه داده بود که این دلیل محکومیت شما است یعنی فقط این دوره دوره درخشانی مملکت بوده است که آنرا برکنار کردند از کار. معهذا خب با اینکه آقای دکتر مصدق محرمانه عرض کردم آنروز یک مقداری اسکناس چاپ میکرد تحریک کرده بودند که مکی بشود عضو اندوخته اسکناس و بیاید اعلام کند و بعد تورم ایجاد بشود و سروصدا بشود. و بعد این بود که آقای دکتر مصدق رفراندوم را پیش کشیدند که ظاهراً" درستی نبود و بعد هم شاه فرمان داد و آقای دکتر مصدق هم. بعد هم من یکروز اینجا در همین دوران بعد از سقوط آقای با زرگان به یکی از این آقایان بقول خودشان دولت من آنوقت گفتم که کی مملکت را اداره میکند که هر روزی به بهانه ای مردم را می آورند در صحنه. آنموقع خب ما این کار را نمیکردیم بلد نبودیم باید اذعان کرد. الان خوب است مردم را مشغول میدارند، آنموقع مردم را مشغول نمی داشتند، خب مردم هم بیکار که ماندند ناراحت میشوند دلشان میخواهد یک چیزی باشد و این بود که نهضت شکست خورد و خب البته آن دست ها هم یک مدتی نظامی هائی را که آقای دکتر مصدق از ارتش پاکسازی

کرده‌بود، بیرون کرده‌بود اینها جلساتی داشتند. بردن افشارطوس وکشتن او، رئیس شهربانی اینها همه‌شوخی نبود آن کارهائی که میکردند. بعدقضیه بختیاری آن عبدالقاسم خان بختیار آنجا رفت قیام کردکه‌بعدمتأسفانه آقای تیموربختیار مأمورشدبرودبرای دستگیری او.

س - آن داستانش چی بودآقای امینی ؟ این را لطف‌کنیدبرای ما بگویید.

ج - ابوالقاسم بختیارخب یک آدمی بودکه‌پولکی وآدم تریاکی وفلان رفته‌بود آنجا شلوغ کرده‌بودوبعدآقای سرتیپ ریاحی هم چون خودشان ...

س - کجا بود؟

ج - درچهارمحال بختیاری بود. آقای سرتیپ ریاحی هم چون خودش اصلاً" اهل بختیاری بودوبا تیمورهم رفیق بودمردبسیارشریفی بودولی بدردستادارتش نمیخورد تحصیل کرده‌وپلی تکنیسین بود چون ما درایران، چون شش‌نفرفقط پلی تکنیسین داریم .... ایشان نمی توانست اداره‌کندوچیز کند مثل یک سربازو یک قزاق به‌اصطلاح. چون گاهی وقتها قزاق لازم است، زیادعلم بدردنمی خورد. ایشان هم تیموربختیاررا که‌حتی من یکروزبهش اعتراض‌کردم که‌آقا شماآخراین تیمور را گفت بله‌ایشان فرشته‌است. گفتم آقا اگرفرشته‌است که‌نمی رودعمویش را بگیرد وبکشد. آخه‌عمویش هرچه‌باشد، ارادت خانوادگی. اگراین رفت وباز واسطه که بازشما مگرآدم دیگری نداشتید. ورفتندوبعدبالاخره آن قضیه‌بختیاری تمام‌شد. ولی خب‌ازجاهای مختلف، همه‌تحریکات شاه‌بود، برادران شاه‌بودوما درشاه واشرف وآن میراشرافی ودیگران همه‌اینها بودند.

س - آقای امینی من میخواستم همچنین دلیل عدم موفقیت جبهه‌ملی دوم را ازشما بپرسم به‌این دلیل که‌درسال ۱۳۳۹ یعنی هفت سال بعدازکودتا که‌جبهه‌ملی تشکیل شدخیلی من تا آنجائی که‌یادم هست موردا ستقبال قرارگرفت.

ج - بله درست است.

س - ازطرف تمام مردم ایران وواقعاً" یک قدرت ونیروی عظیمی را دراختیارگرفت

من دلیل عدم موفقیتش را از شما سئوال میکنم برای اینکه شما عضو شورای مرکزی اش بودید و میخواهم که این را فقط از نظر داخل و ساخت خود جبهه ملی برای ما بفرمائید، من میدانم که جبهه ملی تحت فشار بوده است از نظر رژیم و اینها. میخواهم بدانم چه عوامل از داخل باعث این عدم موفقیت شد.

ج - از داخل یک مقداری همین، خیلی سر سری عرض کنم، همین دار و دسته آقای بازرگان که خیلی متعصب بودند و خیلی خرافی بودند و مخصوصاً " تویشان اشخاصی بودند که خیلی کوچک فکر بودند مثل خدا بیامرز مرحوم رحیم عطائی و آقای عباس شیبانی که اینها همین جورنا خودآگاه برعلیه، همانموقع که ما کنگره داشتیم در جبهه ملی بجای اینکه اتفاق نظر باشد عباس شیبانی توی زیرزمین دارد یک چیزی تایپ میکند فحش برعلیه آقایان برعلیه دکتر سنجابی، کاظمی، صدیقی. که آمدم به بازرگان گفتم آقا این دیگه که تف سربالا است. بقول ملک الشعرای بهار میگوید که :

شادی دشمن و آزار دل دوست مخواه زآنکه چون گریه کند دوست بخندد دشمن

اینها کاری میکردند، دشمن شادی میکردند. چون همانموقع ما میدانستیم که پشت آن دیوارهای منزل قاسمیه دستگاه قوی سازمان امنیت، دستگاه ضبط صوت قوی ضبط میکند مطالب را و آقا این درست نیست. وهمین حرکات و این جاه طلبی ها باعث متأسفانه. وبعدهم فشار شدید دستگاه. چون اگر خاطرتان باشد بازاین لازم است گفته بشود که وقتی که جبهه ملی خیلی خوب کار میکرد و حتی صحبت بود که قدرت را در دست بگیرد قرار بود که یک متینگی در جلالیه برگزار بشود و آن میتینگ یکی از بهترین و بعد با یدگفت یکی از بدترین، هم بهترین وهم بدترین بود. زیرا شب در شورای جبهه ملی برای برنامه میتینگ جلسه ای تشکیل شد که چه چیزهائی گفته بشود و چه اشخاصی صحبت بکنند. قرار شد اشخاصی که صحبت میکنند اول آقای کاظمی باشد بعد دکتر صدیقی باشد و بعد آقای شاپوربختیار از طرف هیئت اجرائیه بیاید و بعدهم آن قطعنامه بوسیله آقای فروهر خوانده شود. آقایان هرکدام مطالبی که داشتند آوردند خواندند. شاپوربختیار گفت که من معمولم نیست چیز بنویسم و بیاورم بخوانم اگرهم بنویسم

وقتی خواستم بخوانم ازدستم درمیرود، بنابراین من نمی نویسم . آنجا صحبت بود که حالافعلا" راجع به دوموضوع ماصحبتی نکنیم. یکی راجع به سنتوویکی راجع به کنسرسیوم. این دوتا مسکوت بماند که اگردولتی آمدسرکاربعدا قدام بکنیم الان مقتضی نیست که خودمان رابه طرفمان معرفی بکنیم.

س - این تصمیم مستقلا" ازطرف شورای مرکزی جبهه ملی گرفته شدیا اینکه بمناسبت با اطلاع توافقهائی که با امینی یا با اشخاص دیگری ...

ج - نخیر، نخیر. این چیز بود وآنها خوشحال شدند. امینی خوشحال شد. خوشحال شدکه این قطعنامه به این شکل نوشته نشد. یعنی قطعنامه نوشته شد ولی مطالبی که باید گفته بشود. وقتیکه آقای کاظمی صحبت کردوبعدهم صدیقی صحبت کرد، آقای شاپوربختیارکه آمدصحبت کردوسط صحبت یکدفعه گفت ما باید ول کاری که بکنیم قراردادکنسرسیوم راپاره کنیم . وهمه چپی ها که درمیدان بودند دست زدندوبعد هم ازپیمان سنتوخارج بشویم. میتینگ تمام شد وماآمدیم دیدیم که ریختندوجلوی چیزرادیگربستند ، جبهه ملی راپلیس تصرف کرد. هرچه هم من رفتم اقدام قضائی کردم ودادسراوفلان هیچ کجا حرف مرا نشنیدند. مرحوم دکترمعظمی میگفت که درنیویورک بودم ازهتلم آمدم پائین دیدم توی نیویورک تایمزنوشته شکاف درجبهه ملی وانحلال جبهه ملی . وهمین کارها باعث شد متأسفانه... علم سیاست غیرازعلم احساس است . یکوقتی ناگزیرازنظرسیاسی آدم بایدپاروی احساسش هم بگذارد.

س - چون این مسئله راديگران هم خوان کردندکه آن سخنرانی آقای شاپوربختیار در میدان جلالیه باعث ترساندن آمریکائیها شد.

ج - بله درست است ، جبهه رابهم میزند

س - و باعث شد که جلوی حبهه ملی رابگیرند.

ج - بله درست است .

س - آقای امینی شما باهیچ یک ازنخست وزیران سابق ایران آشنائی نزدیک داشتید؟

ج - من با مرحوم صدرالاشراف بله آشنائی داشتم ، نزدیک بودم . دیگربا آقای بیات ماهمشهری بودیم ، مدت کمی نخست وزیربود. آشنائی داشتم. دیگریادم نمی آید

آنهای دیگررا . نخست وزیربعدی را شریف امامی بود چون شوهرخواهردکترمعظمی بود، بعدهم با آقای مهندس مصـــدق مربوط می شناختم.

س - میتوانم ازشما تقاضا کنم که خاطرات خودتان را یا اطلاعاتی را که شما نسبت بـه این اشخاص دارید، راجع به افکارشان ، طرزحکومتشان برای ما شرح بفرمائید.

ج - متأسفانه طرزحکومت همه اینهائی که من می شناختم تابع زمان بودوشـــاه و شریف امامی که یک نوکرحلقه بگوشی بودومتأسفانه آدم کثیفی هم بود، آدمنادرستی بود. مشاغل مختلفی را بعهده داشت ازقبیل بنیادپهلوی وچیزهای دیگر. بازیگـر بود. معذرت میخواهم من بازیکی ازآنهائی که من تصادفاً " باهاش بمناسبتـــی برخوردکردم رزم آرا بودکه یک قانون وضع شده بودبه اسم قانون تصفیه کارمنـــدان دولت ، بندج وبندالف . من رئیس دفترآنجا بودم واین داستان طولانی است . .

س - رئیس دفترکجا ؟

ج - رئیس دفترآن هیئت تصفیه بندها . بندج بهاصطلاح . . .

س - این هیئت مال کدام وزارتخانه بود؟

ج - مال تمام ، مال مملکت . قانون مخصوصی وضع شدکه معروف است به قانون بنـد

ج . بعدبهمین مناسبت ما برخوردیم به رزم آرا . خیلی مردجدی وخیلی خیلی انرژیک بتمام معنا واختیارش هم، منهای حالا اینکه خارجش را بنده نمیدانم ،دست خودش بود. غیراز این بودکه مثل آنهای دیگرهرچیزرا ازشاه اجازه بگیرد. مثل هژیریا مثل . . .

بازانخست وزیرهائی که قطعاً " درست بودولی خیلی بی عرضه بودحکیم الملک بـــود، که بدون تردیدهیچ گونه لکه مالی یا چیزدیگری به اوچسبیده نمی شدولی خیلی ضعیـــف بود. خیلی خیلی خیلی ضعیف بودولی وزراء خوبی ازقبیل نجم الملک ، سروری و اینها داشت.که الان سروری درهمین جا است ، اوهم درآمریکا است . نجم الملک که یکی ازلایقترین وشایسته ترین افرادمملک بوددرکاروزارت دارائی ، درکارهای مختلفـــی داشته اســـت . بله اینهائی که من دیدم این بود.

س - راجع به رابطه آقای مهندس شریف امامی با روحانیون چه اطلاعی دارید آقای امینی ؟

ج - رابطه‌شریف امامی ، پدرشریف امامی جزوعمله اکره‌مرحوم امام جمعه‌تهران بود . پدربزرگ دکترحسن امامی . به این مناسبت امامی ، شریف امامی ونظام امامی‌که اینها عموزاده‌بودند ، ارتباط این ... فقط که با باش آخوندبوده والا ارتباط. خودش هم لاس میزد . مثلا" خدمت آقا ... انساری میرفت ، کاغذ آقای خوانساری بهش مینوشتندادب میکرد . بازیگربود . وخب دکترمعظمی هم بهش علاقمندبودچون دکترمعظمی برادرزنش هم بودا وهم باعث میشد رابط میشد . من یادم هست‌که بعدازبیست وهشتم مرداددریک محلی که‌تصادفا" ماشب بودیم منزل آقای عباسعلیخان صالح ، شریف امامی آمدومن بهش دست ندادم . گفتم نخست وزیری که‌بعدازکودتا میآیدمن بهش معتقدنیستم . بعدبه‌دکترمعظمی گفته‌بود . دکترمعظمی تلفن کرد گله‌کردازمن وگفت حالا اگرایشان به‌لایحه‌کنسرسیوم ... معذرت میخواهم آنوقت سناتوربود گفتندبیایدسناتوربشود . گفت اگربه‌دولت زاهدی رأی اعتماددندهد توبهش اعتقادپیدا میکنی ؟ گفتم خب این را بهش میگویندبرای اینکه‌معلوم بشود یکدانه‌هم رأی مخالف بوده . چون هم به‌دولت زاهدی رأی ندادوهم به‌کنسرسیوم رأی نداد . ازاین کارهاکرد .

س - شریف امامی به‌کنسرسیوم رأی نداد ؟

ج - نخیررأی نداد . نخیربه‌این دوتا رأی نداد . اینهاکه‌من میدانستم ازاو . منتهی بعدخب خیلی بادستگاه ، رئیس بنیادبود ، رئیس هیئت مدیره‌بانک توسعه و صنایع بود . ازهفت هشت ده‌جاحقوق و الان هم درنیویورک است وزندگیش هم خیلی خوب است .

س - باآیت اله‌خوانساری شما آشنائی داشتیدآقای امینی؟

ج - خیلی خیلی زیادبله . الان هستندایشان والحمداللـه‌درقیدحیات هستند . والان موجه‌ترین مردروحانی توی ایران هستند . درسفری که‌من به‌مشهدمشرف بودم درچندین سال قبل ، خیال میکنم همان درزمان مرحوم آقای دکترمصدق بودکه من به‌مشهدمشرف بودم‌به‌اتفاق آقای مهدی حائری ، رفته‌بودیم آقای خوانساری آنجا

تشریف داشتند. آقای حائری خواستندبروندبه زیارتشان و مرا هم بردند. وقتی بنده را معرفی کرد گفتندبله من با پدربزرگ ایشان در اراک که بودم، درسلطان - آباد، چون اراک اول اسمش سلطان آباد بود، آنجا با ایشان مربوط بودم. ومن اغلب بازارمیروم پشت سرایشان نماز میخوانم. خیلی مردموجهی هستندوخیلی مردمتدین وفاضل بتمام معنا.

س- شایع بودکه ایشان خیلی موردعلاقه محمدرضا شاه هم بوده.

ج- محمدرضا شاه خیلی به آقای خوانساری احترام میگذاشت.

س- ولی مثل اینکه آقای آیت اله خوانساری آنچنان به مطالب سیاسی و...

ج- نه اصولاً" کنارهست هیچوقت ندارد. هیچوقت نداشته.

۰خالتی درکاری بکند، فلان بکند هیچوقت. ولی خب من خودم رفتم با آقای حائری پهلوی ایشان که کاغذی بنویسم برای آقای طالقانی وآقای بازرگان. ایشان نوشتند منتهی به شریف امامی می نوشت که اقدام کنند.

س- شما من مطمئن هستم که با آیت اله شریعتمداری هم روابط نزدیکی داشتید. ممکن است که یک مقدار اطلاعاتی راکه شما راجع به ایشان دارید وشناختی را که نسبت به ایشان داریدبرای ما شرح بدهید.

ج- بنده با آقای شریتعمداری ازسالها قبل خب مربوط بودم. حتی درسال ۱۳۴۵ که من به مکه مشرف شدم، همان سالی که آقای دکترمصدق فوت کردند فردای آن روز چهاردهم اسفندایشان فوت کرده بودند پانزدهم اسفندرفتم به مکه ایشان با قافله شربت اوغلی آمده بودند، من باتفاق آقای صدربلاغی که رفتیم مجلسی داشتندکه میخواستند (؟) نمازبخوانندبه مجرداینکه از دورما را دیدندصدا کردندپهلوی خودشان نشاندندویک دفعه هم که آقای طالقانی ازتبعید وزندان برگشته بودندومنزل من بودند باتفاق رفتیم قم. رفتیم قم و این شوهر خواهریعنی دامادآقای آقا شیخ‌عبدالحسین‌یزدی آقای داماد همین که الان پسرشان رئیس بازرسی کل کشوراست محمدمیرداماد فوت کرده بود، آن پدرفوت کرده بود

ما باتفاق آقای طالقانی که رفتیم بعدرفتیم منزل آقای شریعتمداری ایشان خیلی خوشحال شدندونهار ما را نگهداشتندوبعدما شب رفتیم خدمت آقای آقا مرتضی حائری. آخرین باری که بنده ایشان را دیدم وقتی بودکه از فارس آمدم از پهلوی آقای خمینی که بیرون آمدم آقای پسندیده قبل از اینکه بروم منزل آقای آقا مرتضی حائری رفتم سری به منزل آقای شریعتمداری و آنوقت خب ایشان دورشان جمع بودند. خیلی موجه بوداز نظرتبریزی ها ولی خب متأسفانه الان دیگر آن وجهه را ایشان ندارند. مطلقا.

س- آقای شریعتمداری چطورشدکه وجهه اش را میان مردم ازدست داد. بخاطر این اعترافی که آمدند از ایشان گذاشتندپشت تلویزیون؟ این موضوع حقیقت دارد؟ که ایشان خودشان شخصا" آمدندپشت تلویزیون و اعتراف کردندمثل بقیه آدمهاکه الان می‌آیند.

ج- خب اینها را مردم که دیدندبعدهم آن نامه ای که خودشان بخط خودشان نوشته بودند خط خودشان بود چاپ شده بودبخاطرداماد شان عباسی. بله اینها را دیدند.

س- اختلاف آیت الله پسندیده با آقای خمینی سرچه مسئله ای است آقای امینی؟

ج- الان اختلاف مطلقا نیست، الان دیگرهیچ نیست.

س- ولی سابقا" بوده؟

ج- یک مدت کمی بود. بله مدت کمی بودخب ایشان حرفهائی می زدند، بعضی هـا اخلال میکردندحتی یک بار درنماز جمعه ای، خب راجع به خودمن وقتی گفته بودندکه ایشان منزل آقای پسندیده هم زیاد آمدوشدمیکنند. بعداتفاقا" وقتی که مادرمن فوت کرده بودوآقای پسندیده تقریبا" سه ماه پیش به منزل من آمدند به اتفاق عروسشان و دخترشان واینها وپسرشان، داماد که فوت کرد مهندس کشاورز. گفتم آقا میدانیدکه منزل شما هم جزوجاهائیست که میگویندکه چرا اشخاص میروند. گفت بله مگرندیدیدکه درنماز جمعه هم آقای رفسنجانی گفتندکه ماردپای مخالفین را درمنزل برادرامام می بینیم. بله ایشان این حرف را زدند.

س- بله من دقیقا" بهمین علت بودکه سئوال کرده بودم ببینم که چه

ج- ولـــی سه روزبعدما دیدیم درروزنامه عنوان کردندکه از طرف دفترامام کـــه

آقای آیت اللــــه پسندیده نماینده‌تام الاختیار ایشان برای تصدی حــوزه علمیه به‌قم‌رفتند. بعدمن اتفاقاً " کاری داشتم به‌پسرشان تلفن کردم گفت بله‌میخواستند با توهم صحبت کنندکه‌هرچی تلفن کردندتونبودی. اتفاقاً " من روزپنجشنبــــه‌ای که دوشنبه‌اش حرکت کردم رفتم قم خدمت ایشان رسیدم وبودم خدمت ایشان ودیده‌شان.

س - شما با آقای دکترمطهری هم آشنائی داشتید؟

ج - خیلی کم. درمجالسی ایشان را، آنوقتی که‌من خیلی با بازرگان آشنا بـــودم و دکترخیر، آقای مطهری ـ عنوان دکتری من نشنیده‌بودم برای ایشان.

س - بله ولی خب حالا میگویند، خطاب میکنند دکترمطهری. من یک موضوع دیگــری که میخواستم ازحضورتان سئوال بکنم مربوط به‌جریان سفارت ایران درواشنگتن بــود و مأموریت آقای مهدی حائری یزدی که‌سفارت را بعهده‌بگیرد. شمــــا اطـــــلاع داشتیــد ازبرخوردایشان با افرادی که‌سفارت رااشغال کرده‌بودندوآیا ایشان مأموریتی ازطرف آقای خمینی داشتندکه‌این کاررا بکندیا نه؟

ج - بنده‌وقتی درفارس بودم آقای دکترسنجابی که‌وزیرخارجه‌بودندبه‌وسیله‌ای تلفــن کردندازمن پرسیدندکه‌آقا توکه‌مدتها درآمریکا بودی من الان با این وضعی که‌پیش آمــده چه‌بکنم. چون شما میدانیدآنموقع یکعده‌ای ازعوا ملــی بودندکه‌دخالتهائی میکردنـــد مثل آقای شهریاررو‌حانی، آقای ناهیدیان یا آقای ...

س - سجادی

ج - سجادی که‌کوچکتربود. سجادی خب شوهرخواهرناهیدیان بود...

س - علی آگاه

ج - وعلی آگاه‌بله‌اینها بودند. آقای دکترضرابی بودکه‌ظاهرا " ازتکزاس آمده بود. به‌ایشــان گفتم بهترین فردی که‌الان میتواندآنجا درمقابل اینها چیزبکندآقای حائری است‌که‌هم موردعلاقه‌آقای خمینی است‌وهم تحصیل کرده‌است‌لااقل میشوددرش آورد. آقای سنجابی تلگرافی کردندبه‌آقای حائری. آقای حائري میگویندنه‌من با ایــن طرزقبول نمیکنم مگراینکه‌آقای خمینی امرکنند. آقای دکترگفتندبه‌من واشخــاص

دیگری که اطراف ایشان بودندکه ایشان به قم تلفن میکنندوقتی آقای خمینی درقم بودند به آقا احمدکه حضورآقا عرض کنیدکه من چنین تصمیمی دارم . آیا ایشان موافقت میفرمایندکه آقای حائری آنجا را اداره کند؟ آقا احمدجواب میدهدکه عجب این فکرشیطانی راکی به شما یادداده ، خیلی فکرخوبی است درمقابل این دارودسته که آنجا را اداره میکنند. بعدبه عرض ایشان میرسانند. آقای خمینی تلگرامی به وزارت خارجه میکندکه این تلگرام را من درایران توی میزم بودوداشتم، که وزارت امورخارجه درموردتقاضای مأموریت حضرت آقای مهدی حائری که شما نظرتان دیدایشان اموروا شنگتن را اداره کنندمن تصمیم داشتم ازایشان ومعلومات بسیارزیادایشان برای حوزه علمیه قم استفاده بشود. اکنون که شما تصورمیکنیدحضورایشان برای آنجا لازم است توفیق ایشان را ازخداوندمتعال مسئلت مینماید. این را تلکس کردندبه.. یا تلگرام کردندبه وزارت خارجه ووزارت خارجه عینا" همینطوربه آقای حائری ، و - آقای حائری رفتندولی متأسفانه همان ایادی که اینجا بودندوخب اتومبیل لیموزین شان را سوار نیشدند ، آقای حائری که اهل این حرفها نبود شروع کردنداخلال کردن و حتی آقای دکترسنجابی گفتندبه من که من اتاق بازرگان بودم دیدم ازآمریکا تلفن شد خانمی که حالا میگویندخانم دفتر آقای دکتریزدی بوده است ، تلفن کرده بودکه آقا ایشان یعنی آقای حائری نماز نمی خواندومشروب میخورند. درصورتیکه آقای حائری درمجلسی که مشروب با شدحتی مال آمریکائیها هم شرکت نمیکند. اگردعوتشان میکردند میگفتندمن به این شرط شرکت میکنم که سرمیزمشروب نباشد وایشان هم مردمتقی ، من یقین دارم درتمام عمرایشان نمازوروزه شان ، شایدروزه را مثلا" درافسرکسالت گاهی وقتها چون سردردخیلی شدیدی داشتند نمی توانستندوشرعا" نمی بایستی بگیرند ولی نمازشان مسلم است . که نماز نمی خوانند ومشروب میخورندبرای اینکه ایشان را خراب بکنند. بعدهم خب ایشان دیدندکه فایده ندارد و ول کردند.

س- بله من این حرفهای شما راکاملا" قبول دارم برای اینکه خودم هم ایشان را - می شناختم و آشنائی نزدیکی با ایشان داشتم.

ج ـ بله . حتی ایشان را بنده ، بالاتربه‌شما بگویم که من یکوقتی این صحبت بود که‌ایشان متأهل نبودندزنی بگیریم برایشان . خانمی بودکه‌با ما ارتباط داشت و این خیلی ثروت داشت ودوبچه‌صغیرداشت . این را من دعوت‌کردم منزلم ، مادرم وخانمم دعوت‌کردند و اورا با آقای حائری آشنا کردیم . خب اوهم خیلی خوشحال شدکه‌عروس مرحوم شیخ عبدالکریم یزدی بشود . بعدیکروزی ما با آقای حائری یک شبی رفتیم منزل این خانم . بعدوقتی رفتیم آقای حائری بمن گفت خب وضع چیست ؟ گفتم که‌بله‌ایشان دوبچه‌صغیردارد ولی شوهرشان وصیت‌کرد ، این خانه‌و زندگی همه‌مال این خانم است ولی وصیت‌کرده‌که‌تا موقعی که‌این بچه‌ها به‌سن کبر می ـ رسند این خانم دراین خانه‌سکونت کند . ایشان گفتندپس من این ازدواج را نخواهم کرد چون من نمی خواهم که‌زندگی من با زندگی صغیرمخلوط بشود . هرچه‌هم احتیاط بکنم‌ممکن است یکوقتی خدای نا کرده رعایت غبطه نشود وآن آیه ولاتقربو امال الیتیم الابالتی هی احسن رعایت نشودوا ینکا ررا نکردم . وبازمن خبردارم که یعنی خبردارم که‌منزل من بودندآقای حائری ، حالا ایشان رااین دستگاه متهم کردند که‌نامه‌به‌شاه‌نوشته‌است وبا شاه‌چیزداشته‌است . یکی ازچیزهائی که‌به‌ایشان میگویند . ایشان منزل من بودندبعداز بیست وهشت مرداد یکروزی تلفن زنگ زدوگوشی را من بر داشتم وموقعی بودکه‌ایشان خانه‌اش را فروخته‌بودودنبال خانه‌بود ولی خب منزل من بیتوته میکر . تلفن کردندآقای حائری آنجا است ؟ گفتم بله‌تشریف دارند . من گوشی را دادم ومعلوم شداز... پرسیدندحال شما چطوراست ؟ گفت الحمدلله . بعدمعلوم شددربار است . وایشان راازدربار میخواهندکه‌اعلیحضرت میل دارند الان شما را ملاقات‌کنند . آقای حائری بمن گفتندا گرمی دانستم که‌آنجا است تمارض میکردم وگفت چه‌بکنم . بالاخره‌آمدندسراغ ایشان وایشان را بردند . من گفتم‌آقا پس من منتظرم تا ببینم چه‌میشود . رفتندووقتی برگشتندگفتندبله‌شاه‌خیلی بمن ادب‌کرد و خیلی محبت ونشاندبالای دست خودش وبعدگفت بله‌من کرارا " سپرده‌بودم شما هروقتی اینجا میآئیدبدون گرفتن وقت قبلی وحتی اگرجلسه‌ای داشته‌باشم خبرکنندشما بیائید

پهلوی من والان مدتی استنیامده اید. گفتم که من گرفتار تدریس در دانشگاه هستم ووقتم مصروف کارهای علمی است. گفتندخب حالامن ازشما میخواهم یک مطلبی را وآن اینکه موضوع انتخابات قم برای دولت یک مسئله ای شده. آقا یعنی آقای بروجردی نظربه کسی دارندکه دولت با او موافق نیست یعنی نولیست. دولت نظربه کسی داردکه آقا با او موافق نیستند دکترمدرسی که داماد سیدمحمدصادق طباطبائی بود. با من صحبت کردند، من گفتم بهترین فردی که میتوانداجامع هر دو نظرباشد آقای حائری هستندکه هم موردعلاقه آقای بروجردی هست وهم موردعلاقه من. بنابراین شما تشریف ببریددرقم وخودتان راکاندیدکنید که اینکارتمام میشود. گفتندمن گفتم همان که خدمتتان عرض کردم. من دردوجا درس دارم. یکی دانشکده معقول ومنقول حالا اسمش شده الهیات ویکی درمدرسه سپهسالارقدیم که طلبه های خیلی قوی ای آنجا هستند من بایدتمام شب تا صبح را مطالعه کنم وروزهم زحمت دارم ومیروم به اینها درس بدهم. بنابراین وقتی برای من باقی نمی ماند. گفتندشاه گفتندکه آقا دردوره قبل شما راکاندیدیزدکردندهیچ مخالفتی نکردید یعنی دوره آقای دکترمصدق. گفت گفتم یک چیزی را من به شما بگویم خیالتان را راحت کنم. دردوره قبل مردم یزدبه احترام پدرم مرحوم آقا شیخ عبدالحسین یزدی میخواستندمرا وکیل یزدبکنند من سکوت کردم. حالا شما میخواهیدبنده را به مردم قم تحمیل بفرمائیدمن قبول نمی کنم. گفت دیگرشاه اصلا" هیچ حرفی نزدومنهم پاشدم. خب این شرافت را ایشان داشتندکه اینجوردرمقابل شاه بایستد. بازیکدفعه دیگرسپهبدکمال را فرستاده بودند که توبیا بروبه واشنگتن ودرمقابل دسته احمدی واین ناصر، ما پول میدهیم آنجا تشکیلات بده. گفت بهیچ قیمت من حاضرنیستم این کاررا بکنم.

س ـ دسته احمدی کدام است؟

ج ـ یک دسته احمدی هستنداینجا مسجدی دارند. احمدی ها، قادیانی ها، هندی ها هستنداینجا مسجددارندومسجداحمدی ها. قادیانی ها.

س ـ البته من یک شایعه ای شنیدم نمیدانم این حقیقت داردیانه وبهمین علت است که

ازشما می پرسم . وآن اینست که من شنیدم بعدازجریان بیست ویک آذر، مربوط به آذربایجان ، آقای آیت الله شریعتمداری وهمچنین آقای خمینی با شاه ملاقات کردندیانامه ای نوشتندبهش تبریک گفتند، شما ازاین جریان اطلاعی دارید؟

ج ـ نخیر، نخیر.

س ـ آقای امینی یک مقداری زیادی صحبت هست راجع به نفوذبهائی ها دررژیم قبلی این موضوع تاچه اندازه حقیقت دارد. من حتی شنیدم که گفته اندکه شش وزیربهائی اوا خردرکابینه بودند آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج ـ نخیر. نفوذ مثلا" به آن شکلی که میگفتندنفوذ بهائی ، طبیب شخصی شاه بهائی بودسپهبدایادی . خب مال هم میاندوخت ودخالت درکارها میکردوخیلی هم قدرت داشت مخصوصا " درکارهای ارتش وکارهای به اصطلاح دوا وچیزهائی که ارتش احتیاج داشت حتی دوای عمومی که میخواستندا و رئیس این هیئت بودوخیلی هم نفوذ داشت . هرچه هم به شاه میگفتند میگفت که اینهم طبیبشان یهودی بوده است . این ضعف رانشان میداد نسبت به بهائی ها . اما وزیرخب مثلا" یکی ازهمان وزرائی که معروف بودبه بهائی روحانی بودکه من مطلبش را گفتم. ولی وزیربهائی که بودتا مدتی درکابینه ودردستگاه بعدرفت ، این صنیعی بود که مدتی وزیردفاع بود. بعد یکوقتی وزیرنمیدانم خواربارشدچی شد. حالا اسم اداره اش چیزبودکه هم موادغذائی را تهیه میکردند که اوهم.... اما افراددیگر. مثلا" خودهویدا را. هویدا مسلما " پدرش بهائی بودعین الملک ولی مادرش بهائی نبود. خودا وهم تربیت بهائی نداشت تربیتی که اوداشت دربیروت با مادرش وا ین خانواده هائی که بودند خیال نمیکنم تعصب بهائی ... حالا اوهم کشته شدورفت ولی نخیر.

س ـ من شنیدم که ایشان ازلی بودند.

ج ـ نه ازلی هم نبود. نمیدانم درهرحال اینها نخیرچیزنبود. اون چون مادرش مسلمان بودا صلا" نکذاشته بودکه آلوده بشودبه این حرفها نمیدانم دیگر.نخیر. ازازلی‌ها دیگرچیزی اصلا" اینقدرباقی نماندنددرایران . آن پیروان صبح ازل .

س ـ آقای امینی من شما را واقعاً " خسته کردم
ج ـ استدعا میکنم ، خواهش میکنم.
س ـ من فقط میخواستم یک سئوال دیگر از شما بکنم وجلسه مان را خاتمه بدهیم چون میدانم واقعاً " شما خسته شدید. وآن اینست که میدانیدمن با افرادملی واینها کم و بیش معاشرتی دارم ودرمیان اینها یک سئوالی مطرح است مخصوصاً " راجع به شما که رفت وآمدمیکنیدودرآن رژیم هم میکردیدبین ایران وآمریکا ویا خارج ازکشور. ومسئله به این ترتیب برایشان مطرح است که آن رژیم درواقع یک رژیم آزادی کش بودو این رژیم هم یک رژیم آزادی کش است. وشما یکی ازشخصیت های آزادیخواه ایران بودید وطبعاً " هم هستید. درزمانی که همه آزادیخواهان ، رهبران آزادیخواه مثل آقای دکتر آذرمثل دکترسنجابی ودیگران همه یا فراری هستندیا یک عده شان کشته شدندیا زندانی هستند شما براحتی میتوانیدکه مسافرت بکنیدبین ایران وآمریکا. هم درآن رژیم وهم دراین رژیم . این چگونه است که شما میتوانیدکه ترتیب یک همچین کاری را بدهید؟
ج ـ بنده خیلی متشکرم که این سئوال را فرمودیدومن هیچ باکی ندارم. آدم باید پهلوی خودش ونفس خودش وخدای خودش شرمنده نباشدوگردن فرازباشد. کراراً " درآن دوره بنده شنیدم ازاشخاص که بنده مأمورساواک هستم البته درغیاب من . هیچ بنده، یعنی من بخودم که دیگراعتمادداشتم که لاقل خب آنموقع من میرفتم دنبال کارآقایان با کمال صراحت با کمال شجاعت وشما میدانیددراسلام یک عده ای بودندکه بهشان میگفتند ملامتی که یکی ازآنها حافظ بود.حاضربودندهرملامتی را بکشند، بشنوندولی کارخودشان را بکنند. بنده هم ازآن ملامتی ها بودم که خوشم میآمد. بگذاربگویندهرچی میخواهند بگویند من پهلوی خودم که باید گردنم... حتی موقعی که آقایان را گرفته بودندومن را نگرفته بودند. گفتندآقا دیدیدکه این فلانکس را نگرفتند درهمان زمان شاه که در...
بنده درهمانموقع زمان شاه که با زحمتی اولاً" من اجازه گرفتم که بخارج بیایم ، نمی ـ دادنداجازه. اول به اسم کسالت چشم یک سفری به مکه مشرف شدم وبعدهم به اسم کسالت چشم گذرنامه گرفتم که نداد ندوبعدباید بروم اینوروآنورتا گرفتیم. آمدیم. آمدم من

برای خاطر اینکه این بچه‌ها مخصوصا " محمدپسر ولم که میل داشتم تحصیلاتش را تمام کند. خیلی ذوق به‌تحصیل داشت ومتأسفانه اتفاق دردکوران سیاستی که من میل نداشتم صریح عرض میکنم. بعدخب گفتم بیایم اینجا سرپرستی اینها را بکنم‌بقول آقای حق شناس نوشته بودکه‌آقا تو‌بیخودرفتی آنجا، مجالس ما را بی سخنگوگذاشتی. اگرتوتصورمیکنی که میروی آنجا ونفس تودرآنها گیراست مگرنخوانده‌ای داستان سعدی را که‌گفت که: کسی را فرستادندبرای راهنمائی کردن ملاحـــــده رفت وآمدوگفت که‌حجت من قرآن است وآنها قرآن را منکر. حالاحجت توهم هرچه‌باشداینها آن مطالب تورا قبول ندارند. بنده آنموقع‌آمدم‌وبرخلاف اینکـــه آنوقت میگفتندهردفعه‌ای که‌بنده میرفتم ایران ازهمان توی فرودگاه‌اسباب زحمت بنده‌را فراهم میکردند. تا اسم بنده‌را درلیست میدیدنـــد فوری مامورساواک را خبرمیکردندومیریختندوتمام اسباب واثاثیه‌بنده‌را زیرورومی‌ـ کردند که‌حتی یکروزی به‌یکیشان گفتم آقا من اینقدرا حمق نیستم که‌چیزی بیاورم کـه بدردشما بخورد. اونی راکه‌آوردم مغزم است، آنرا شما کاری نمیتوانیدبکنید آن مغزم است. نواردا شتم مثلا" چیزهای خانواده‌بود بردندنگه‌داشتند، صفحه‌ای بودکه‌بازنشده بوداصلا"، یک‌کاغذسفیدبودخیال میکردندحالا این دوا رویش بریزند مطالبی فـــاش میشود. این یکدفعه‌اش بود. یکدفعه‌دیگرکه‌بازدومرتبه‌اولش نشان دادندبه اون‌ـ افسون خانمی که‌پشت دستگاه‌های چیـــــز بودنگاه‌کردورفت وافسری راآورد. افسر نگاه‌کردوگفت نه‌بابا این مال پیش بودول کن بروودو بعد مهـــر زدوماآمدیم بیرون. وقتی خواستیم اسباب را ببریم دیدیم که‌همان خانمی که‌افسرپلیس بودودیدکه‌آقـــا ببخشیدگذرنامه‌شما یک‌تشابه‌است. به‌ایشان گفتم نخیرتشابه‌نیست خودبنده هستـــم. بازما را بردندتوی اطاق دیگرومعطل کردند. حتی گرم بودگفتم آقا یک‌لیوان آب به‌ما بدهید، آخه‌اگریک کسی را هم که‌بخواهندبکشندیک لیوان آب میدهندبهش. که‌ندادند آخرسرگفتم که‌بقول حافظ:

رندان تشنه‌لب راآبی نمیدهدکس　　　　گویا ولی‌شناسان رفتندازین ولایت

گذرنامه مـرا گرفتند. دوربین‌ها که‌بودبردندوبه‌این نشانی که‌یکسال ودوماه‌وده‌روز

گذرنامه‌بنده‌را توقیف کردندکه‌آن چیزبنده‌ازبین برود. که‌با زبزحمتی بنده‌گرفتم وآمدم. وبعددیگه‌موقع انقلاب بنده‌رفتم ایران. حتی درآنموقع هم که‌بودم یکروزی یادم هست که‌رفته‌بودم بروم مسجداین آقای ناهیدیان باتفاق اومیرفتیم من مخصوصا " چون شنیده‌بودم که‌چندنفرازاین آقایان رفقای اوگفتندکه‌بنده‌مأمور ساواک هستم . آهان تلفن کردم به‌منزلم آنها گفتندکه‌فلان آقا میخواهدبیاید. گفت دهه‌مگراومنزلش ... گفتم بله برخلاف نظردوستان شما که‌میگویندبنده‌مأمورساواک هستم اومنزل من هست . گفت شما ازکجا فهمیدید؟ گفتم من میدانم. خیلی ناراحت شدگریه‌کرد. تلفن کردبه آن آقای سوری که‌آقا توچنین چیزی گفتی ؟ آقا چرا میگوئی گفت نگفتم. گفت به‌خودمن گفتی . بعداتفاقا " ماسفری باتفاق همین ناهیدیان مکه‌مشرف شدیم‌ازاین جا . آنجا توی راه‌بازدرآن شبها ئی‌که‌باهم حالی داشتیم هی میگفت آقا مرا ببخش ما میخواستیم تورا برای فلان مسجددعوت کنیم فلان اینجورگفته‌بودند. گفتم باشدمهم نیست . حالاهم درهمین جریان هم‌بنده‌همین ایرادها همین مطالب را — شنیده‌ام . درصورتیکه‌خب من خودم میدانم درتهران چه‌وضعی دارم . حتی در چه مظانی هستم. واین سفرهم هیچ امیدی نداشتم که‌بگذارندمن بیایم . مادرم فوت کرده‌بود. من اصلا" رفتم ایران که‌برنگردم خیال آمدن نداشتم . گفتم این خانه را ...منتهی رفتم وکالت بدهم برای فروش‌این خانه‌که این را با قرض‌وقوله گرفته بودیم برای بچه‌ها یمان . آن وکالت را یکماهه دادآن دفترحفاظت منافع آمریکا در ایران مال سوئیس . بعداتفاقا " مادرم که‌فوت کرددراسفندمن دیدم که‌شب عید را نمیتوانم‌توی‌آن خانه تنها بمانم. گفتم بااینکه‌گذشته‌بودرفتیم اقدام کردیم و وزارتخارجه‌هم اجازه‌داد. وقتی من آمدم اینجادیدم . گوشه‌وکنار. هی گوشه که‌آقا شما بحمدالله خوب میروید،میآیید.واین ملت قربان تا یک آدمی سرش‌بالای دار نرود، خدا بیامرزدمرحوم دکترفاطمی را ،مایک خرده‌راه‌دوررفتیم،که‌آقای دکترمصدق فرمودندکه‌من درتمام دوران خدمت این مردخلاف مروتی ازاوندیدم . ولی الان هم بنشینید به‌یک عده‌ازاین بدمیگویند بله آقا این مامورفلان بودآمداین کار را کرد.

س ـ بله من خودم این را بارها شنیدم که دکترفاطمی نوکرانگلیسها بود .

ج ـ درهرحال بنده هم هیچ باکی ازاین حرفها ندارم . من پهلوی خدای خودم شب ونصف شب که میگذارم سرم راتوی رختخواب بایدراحت باشم والحمدالله آسایش و آرامش وسکینه دارم . هرچه میخواهندبگویند بگویند .

س ـ خیلی متشکرم آقای امینی که مخصوصاً " به این سئوال من جواب دادید . برای اینکه من مطمئن هستم با این شایعاتی که الان هست این سئوال درآینده هم مطرح خواهدشد .

ج ـ بله . بنده مثلاً " الان با این دستگاه من چکارمیتوانستم بکنم . من یک آدمی بودم مثلاً " روحانی بودم ، من یک آدمی بودم که با آقای خمینی مربوط بودم ، یقین داشتم هرکاری اگرمیخواستم ایشان مثلاً " مضایقه نمیکردند امارفتم آنجا ویکماه بیشترنماندم و ول کردم . نه گول اتومبیل رولز رویس ، عرض کنم درشیراز استاندار دوتا اتومبیل عجیب داشت . یکی رولز رویس ویکی بنز ششصدکه بنده سوارنشدم . چون اعتنا به این عناوین ومقام ... گفت :

بردل مردم نشین کین کشور بی مدعی ساحتش پرنعمت وگنجینه اش پرگوهراست

س ـ خیلی متشکرهستم ازلطفتان وباشما خداحافظی میکنم .

ج ـ خداحافظ .

روایت کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : سوم ژوئن ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل ـ ویرجینیا
مصاحبه‌کننده : ضیاءاله صدقی
نوارشماره : ۸

س ـ مصاحبه با آقای نصرت اله امینی درشهرآناندل ـ ویرجینیا . روزسیزده‌خرداد ۱۳۶۲ برابربا سوم ژوئن ۱۹۸۳ ، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی.

آقای امینی این قسمت اول صحبت های امروزما مربوط میشودبه کابینه دکترمصدق وچگونگی انتخاب وزراء شان . اگرامکان دارد لطف بفرمائیدوبرای ما توضیح بدهید که دکترمصدق وزراء کابینه‌اش را چه‌جوری انتخاب میکردوبرای انتخاب وزراء چه نوع خصایصی را درافراددر مدنظرداشت ؟

ج ـ ایشان معمولا" برای انتخاب وزراء ازاشخاصی که‌بهشان اعتماددا شت واطمینان میخواست که‌یک صورتی بدهند ، ازاشخاص مختلف البته . بعداین صورتها را باهم تطبیق میکردوسبک سنگین میکردودقت کامل میکردوبازهم مشورت میکرد. مثلا" اگر بنظرش میآمدکسی صورتی ، اسمی را برده‌است بازبادیگری هم صحبت میکرد آقا این آدم چه‌طوراست ؟ اگرخودش می شناخت قبلا" که‌خب ، اگرنمی شناخت بیشتردقت میکرد وروی آن دقتی که‌کرده‌بودانتخاب میکرد. طرف مشورتش بیشترآقای مرحوم دکتر شایگان بود. باا وخیلی مشورت میکرد. تازمانی دکترمعظمی بودکه‌بعدا " یکقدری نسبت به‌ایشان بعدازاینکه‌ایشان ازعده‌ای راازمجلس باماشین ریاست مجلس خارج کرده بود یکقدری ایشان ازاودل نگران شدند ، ناراحت بودندکه‌تاآخرهم مرتبا " می ـ گفتند. بااینکه‌دکترمعظمی هیچ دلتنگی ازاین مطلب نشان نداد ولی آقای دکتر ـ مصدق ازاین لحاظ که‌حالا بعدا " ممکن است عرض کنم .

کرارا" ازمن می پرسیدبرای اشخاصی . یادم هست که درآن مواقع درموردوزیر دادگستری ازمن پرسیدندکه چه شخصی بنظرت میآید. من مرحوم نقوی را مثلا" پیشنهادکردم چون بهاوواقعا" معتقدبودم بسیارمردحسابی وشریفی بود. یا بازیادم هست کهایشان قانونی وضع کرده بودبرای دادگاه عالی انتظامی ارتش وخودشان مرحوم عرفان را درنظرگرفته بودندبعنوان ریاست ، محمود عرفان و قراربودکه چندنفرازامراهم دراین دادگاه عالی انتظامی باشند. من به ایشان عرض کردم که این نظامی ها یک تعصبی دارندوآن اینکه عرفان راکوچکترازخودشان میدانند. یا مثلا" سرتیپ یا سپهبدی حاضرنیست که زیردست آقای عرفان باشد. گفتندکی بنظرت ؟ با زنقوی راگفتم. گفتم چون سناتوراست ، عنوانی دارد ، مقامی دارد، معاون وزارت دادگستری بوده ، رئیس شعبه دیوان کشوربوده . گفتند بسیارخوب پس الان برویدوبا ایشان صحبت کنید. من رفتم صحبت کردم ونقوی گفت نه . من وجودم درسنا بیشتربدردمیخوردوبه دردولت خواهدخورد. ازاینکار هم خوشش نمیآید. من برگشتم بهایشان عرض کردم. دکترسجادی راپیشنهاد کردم. گفتم بالاخره دکترسجادی اززمان رضاشاه وزیرراه بوده است ، عنوانی داشته واینها ، تمکین میکنند. گفتندپس برویدصحبت کنید. من رفتم صحبت کردم دکترسجادی فوری قبول کردوبود. تابیست وهشت مرداد رئیس دادگاه انتظامی ارتش بود. یا یادم هست که یکوقتی ایشان تصمیم داشتندکه دادستان کل کشور را عوض کنند. با زازمن پرسیدندبنظرتوکی میآید؟ من با زنقوی را گفتم. ووقتی که به من مأموریت دادندکه بروم با نقوی صحبت کنم، من رفتم صحبت کردم. مرحوم نقوی گفتندکه نه من خودم میروم با ایشان صحبت میکنم که صلاح نیست الان - دادستان دیوان کشورکه آنوقت حشمت قضائی بودعوض بشود. من رفتم وایشان آمدندوصحبت کردندوخیلی دکترمصدق احترام میگذاشت به نظرات نقوی . درهرحال منظوربنده ازاین مطالب اینست که ..... یا یادم هست که همانجورکه عرض کردم برای وزارت دادگستری وقتی که با من صحبت کردند که نقوی قبول نکرد، من گفتم

دکترسجادی چون اتفاقا "دکترسجادی درآنموقع که وزیردادگستری بودخوب کارمیکرد. گفتندنه آقا وفعلا" استانداری آذربایجان است وآنجا را خوب اداره کرده. من به این نتیجه رسیدم که اگریک کسی درجائی هست واداره میکنددلیلی ندارد که اورا بردارم وجای دیگربگذارم چون ممکنست آنجا را هم نتواندادره کندوآن جای قبلی هم خراب شود بنابراین آنجا باشدبهتراست، درهمان استانداری آذربایجان وبعد عوض شد. این وزرا را اغلب صحبت میکرد با اشخاص مختلف. با اینکه آقای مهندس مصدق پسربزرگ ایشان خیلی میل داشت کناره گیری کندازاینگونه مورودخالتها و واقعا" هم میکردمعهذادربعضی مواردبا ایشان راجع به مثلا" وزارت راه با ایشان صحبت میکرد که آقاوزیرراه ... چون سالها درزمان رضاشاه هم مدیرکل راه بودوخیلی هم موردتوجه کارکنان وزارت راه بودبا او صحبت میکرد. آقای مهندس حق شناس را ایشان معرفی کردند برای وزارت راه تا آنجائی که من میدانم. خب خیلی هم خوب بود. بعضی اوقات افرادی ازحزب ایران هم اظهارنظرها ومیخواهم بگویم یک اعمال نفوذهائی میکردندولی زیاددکترمصدق تحت تأثیرواقع نمیشد. ولی خب افرادی که خوب بودبنظرشان انتخاب میکردند. یادم هست که برای بانک ساختمان که ممکن است بعدا" من توضیح مفصلی بدهم که اصلا" چرا بانک ساختمان تأسیس شدو چه شدوچه شد، ایشان یک مهندس کورس را درنظرگرفته بودند. بعدوقتی که کورس قبول نکرد چون درقانون هم ذکرشده بودکه حتما" باید مهندس آرشیتکت باشد، آن آقایان حزب ایرانی ها مهندس بیانی را پیشنهادکردند. [illegible] مهندس بیانی مهندس آرشیتکت نبود. ناگزیرایشان آن قانون را اصلاح کردندفقط نوشتندمهندس واین را حزب ایرانی ها معرفی کردندوانتخاب شدبه بانک ساختمان و بودتا بعدازبیست وهشتم مرداد. منظوروزرا را اینجور تحقیق میکرد. درکابینه اول ایشان خیلی با عجله وزرا را انتخاب کرد، یک مقدارهم برای خاطراینکه موردتأیید مجلس هم باشدو رأی اعتمادازمجلس هم داشته باشند، افرادی که بعدا" خیلی ایشان بدشان آمد مثلا" امیرهمایون بوشهری بودکه اورا بعنوان وزیر راه انتخاب کرده بود، سوابقی

داشتندوآشنائی داشتند. ولی بعدا " این جوربه‌ایشان القاء شد، حالا یا حقیقت یا غیرحقیقی کداسرا رجلسه هیئت وزیران را مخصوصا " راجع به‌بستن کنسولگری های انگلیس ایشان به‌دربا روسفارت انگلیس اطلاع داده‌است. این بودکه‌درکابینه بعدی ایشان را دعوت نکرد. یا قبل ازمثلا" سی امتیر، وزیرآموزش وپرورش راکه البته‌آنوقت اسمش فرهنگ بودچون همه‌اینها با هم یعنی وزارت فرهنگ بعدا " سه قسمت شد. وزارت آموزش عالی شد، آموزش وپرورش شد و وزارت فرهنگ وهنر برای اینکه‌پستی برای آقای پهلبدبعدا " درست بکنندا ین وزارت را درست کردند. آنموقع حتی، معذرت میخواهم، اداره‌اوقاف هم ضمیمه‌بود. اداره‌اوقاف را هم...سابقا " وزارت فرهنگ را میگفتندوزارت معارف واوقاف وصنایع مستظرفه، اینها همه‌که بود اوقاف هم ضمیمه‌وزارت فرهنگ بود. آقای دکترحسابی که‌خودشان را انشتاین میدانستند ایشان انتخاب شدند. مردخب باسوادی بودولی کارا داری نکرده بود، کارسیاسی نکرده‌بود. ایشان یکروزی تصمیم میگیرند عده‌ای ازرؤسای وزارت فرهنگ را عوض بکنند. منجمله‌بطوریکه‌خاطرم هست رئیس دبیرستان البرزرا..

س- دکترمجتهدی.

ج- دکترمجتهدی را عوض کردندوشخصی به‌اسم محسن حدادرئیس بازرسی بود، اوشیطنت میکردبرای اینکه‌خودش نظرداشت که‌وقتی بیاید. البته‌آنموقع ایشان آدم خوشنامی را به‌اسم دکتراسفندیاری کرده‌بودرئیس دبیرستان البرزولی شاگردها واولیای شاگردها بسیارازدکترمجتهدی راضی بودندچون خیلی خوب اداره‌کرده‌بود. اعتصاب کردند. بنده‌تازه‌شده‌بودم رئیس بازرسی نخست وزیری. آقای دکترمصدق صبحی بود بنده‌را احضارکردندوفرمودندکه‌شنیده‌ام که‌دبیرستان شاگردها اعتصاب کردندوسرکلاس ها نمی روندشما برویدرسیدگی کنیدوببینید مطلب چیست. اتفاقا " آنروز من آقای دکتر مصدق را، ازروزهای استثنائی بود، که‌با لباس وکراوات دیدم. دم دراطاق ایستاده بودوتعجب کردم. معلوم شدکه‌منتظردیدارسفیرفرانسه‌است. معمول ایشان بودکه این سفرا راکه‌میآیندبه ایران برای دفعه اول ایشان با لباس میدیدندولی بعدکه‌میگویندکه

من مریض هستم ونمی توانم همیشه لباس بپوشم وعذرخواهی میکردبرای دفعات بعد اگرمیخواهیدمرا ملاقات کنیدمن با لباس استراحت و راحت هستم دررختخواب تا من بعدرفتم ورسیدگی کردم وپرونده های مختلف را دیدم ازوزارت فرهنگ ، یک مقدارچیزهائی دردادگستری بودودراداره آگاهی ، راجع بدکترمجتهدی راجع به دیگران . اینهاهمه را رسیدگی کردم وخوددکترحسابی پنهان شده بودازترس اینکه مبادا اذیتش بکنند. من با معاونین وزارت فرهنگ آنروزمرحوم دکترنصیری بود که بسیارمردخوبی بودبرخلاف برادرش ارتشبدنصیری . برادراو بودکه معاون بود. آدم خیلی خوبی بود، نصرت اله نصیری. ودکترفرشادبود، این دوتا معاون بودند. اینها را بنده ملاقات کردم وپرونده ها را گرفتم ورفتم وگزارش مستدلی تهیه کردم ازوقتیکه دبیرستان البرز ازاختیارآمریکائیها ، یعنی کالج آمریکائی ازوقتیکه جوردن رفته بودومرحوم وحیدتنکابنی رئیس شده بودبعداً " دکترمورتگروکی وفلان . بنده همه را توضیح داده بودم وتا به اینجا رسیده بودکه دکترمجتهدی راکه من تا آنروز هم ندیده بودم هیچ ، البته بعداً " ایشان آمدبه ملاقات من ، که من ایشان را ندیدم ولی قطعاً " مدرسه را خیلی خوب اداره میکرده ، یکی ازبهترین دبیرستانهای ایران بوددبیرستان البرزکه منظم ومرتب . هیچگونه نقصی نمیشدبه آن مدرسه گرفت وایرادی گرفت . ودرآنجا نوشته بودم که من مقام علمی آقای دکترحسابی سرتعظیم فرودمی آورم ولی ایشان مسلماً " مردداری وسیاسی نیستندزیرا وسط سال تحصیلی هیچوزیری رئیس دبیرستان را عوض نمیکندآنهم .... میگذاردتا بستان وقتی تعطیل شدعوض میکند . این را بنده گزارش را دادم. البته گزارش خیلی مفصل بود. آقای دکترمصدق شب این را میدهنددرهیئت وزیران که یکی ازآقایان ظاهراً " آقای دکترصدیقی خیلی این گزارش بنده را با آب وتاب میخوانند. بعدآقای دکترمصدق به آقای دکترحسابی میگویندکه آقا نظرشما چیست . ایشان میگویندکه نظرمن همان تصمیمی است که گرفتم وازنظرخودم عدول نمیکنم. ایشان رومیکنندبه وزرا وهمه وزرا می -گویند که گزارش فلانکس درست است واینکارصحیح نبوده است . بازدکترحسابی،

درعقیده‌خودش پافشاری میکند. آقای دکترمصدق میفرمایندکه‌آقا این یک Question D'etat ونمیشودبصرف اینکه‌شما تصمیم گرفتیدا کتفا کرد. من این را الان به‌نظر هیئت‌وزیران می سپارم وهیئت‌وزیران هرتصمیمی گرفت‌آن‌را اجرا میکنم. هیئت وزیران تصمیم تا مه‌طا درمیکنند. این لغتی بودکه‌اولین بار شایدهم فقط منحصرا " دراین مورد ما درشد که‌تصویب نامه‌نبودوتصمیم نامه‌طا درکردندکه‌دکترمجتهدی برگرددبه‌دبیرستان البرزودکترمجتهدی برگشت. بعدکه‌آقای دکترمصدق مجلس رسمیت پیدا کردونا گزیرمیبایستی استعفا بدهند بعدخب قضایای سی تیروآن قضایاکه پیش آمدمن یادم هست درهیئت وزیران بودم آقای دکترحسابی آنجا بودندومن به‌ایشان گفتم آقا شما میدانیدکه، ما دیگرمیدانستیم که‌وزراکدام میروندودیگربرنمیگردند کدام برمیگردند، خب میدانستیم مثلا" دکترصدیقی وزیرپست وتلگراف بود برمیگرددومیشودوزیرکشور. بنده‌به‌آقای دکترحسابی گفتم‌آقا شماکه‌میدانیدکه‌دیگر برنمیگردیددرکابینه، حالا راجع به‌آن گزارش من نظرتان چیست؟ گفت‌نخیر گزارش شما درست نبود. گفتم من درآن گزارش‌نوشته‌بودم شما تحت‌تأثیر آقای محسن حداد واقع شده‌بودیدوآنموقع شما تعریف‌کردیدولی بعدشنیدم خودتان اورا منتظرخدمت کردید. گفت بله آدم بدی بود. گفتم پس‌چطورشد؟ گفت این یک قسمتش درست بود. گفتم خب اگرمیماندیدمی دیدیدبقیه‌اش هم درست است. خب بعدالبته‌دیگر ایشان انتخاب نشدند بعدسناتورشدندوسناتور انتصابی است. منظورایشان در وزرا دقت میکردولی خب بالاخره می بایست ازتوی همین مردم انتخاب بشود. یا مثلا" آقای رام راایشان.. موقعی که‌انتخابات همین دوره هفدهم بودمرحوم شیخ‌علی‌مدرس‌را بعنوان رئیس انجمن نظارت انتخاب‌کرد. مردبسیارخوش‌نامی هم بود. ازعلمای خیلی خوشنام بودخیلی خیلی خوشنام بودکه‌حتی به‌شما عرض‌کنم که‌اینقدراین خوشنام بودکه‌دردوره‌های قبل هم معروف است که‌بیشترین رأی که‌مردم‌تهران دادندبه‌مدرس رأی مال ایشان بود. بعدایشان گفتندنخیرسیدحسن مدرس انتخاب بشود. خیلی‌مردموجه‌ای بود آقا شیخ‌علی مدرس.

این رئیس انجمن نظارت شده‌بود خب کارادریش را نایب‌الرئیس انجمن که آقای رام بود انجام میداد. آنموقع پهلوی آقای دکتر مصدق میآمدومیرفت ، جلب توجه‌شان را کرده‌بود. وقتیکه ایشان خواستندوزیرکشوررا انتخاب کنندآقای رام راانتخاب کردند. ولی بعدا یشان متوجه‌شدندکه نخیرآقای رام زیادآنجورکه‌تصورمیکردند آدم صاف ومنظم‌ومرتبی نیستند. مثلا" ازقضایائی که من بخاطردارم یکروزی آقای دکتر مصدق مرااحضارفرمودند ، من خیال میکنم این مطلب راگفته‌باشم به‌شما نمیدانم گفتم‌درپیش یانگفتم.

س ـ یادم نیست الان چه‌مطلبی درنظرتان هست.

ج ـ بله. گفتندآقا من پنج تاآدم خوب میخواهم.

س ـ بله این رافرمودید.

ج ـ بله. درهرحال بعدازاین جریانهاایشان ... پس‌گفتم دیگرتکرارنمیکنم. به آقای رام گفتندآقاشما ..

س ـ شما سئوال کردیدازایشان که‌برای‌چه کاری میخواهیدبرای پیش‌نمازی یامیرغضبی؟

ج ـ بله.

س ـ بله ، آنرافرمودید.

ج ـ اینطور. گاهی وقتها ذهن ایشان خیلی نسبت به‌اشخاص یک سوء ظنی پیدا میکردو مشبوب میشد. مثلا" ازافرادیکه‌بعقیده‌من خیلی آدم خوبی بودوخیلی خیلی منظم بودمرحوم دکترحسن سمیعی بودکه‌مدتی کفیل وزارت‌دادگستری بود. بسیار آدم درستی بود. علی التحقیق خوب همدادگستری رااداره‌کرده‌بود،خیلی خوب اداره‌کرده بود. منتهی آقای دکترمصدق گویابه‌ایشان القا شده‌بودکه‌ایشان باعلا وبادربارمربوط است وبعدایشان راکردندداستاندارتهران. استاندارتهران یعنی چرخ پنجم ، اصلا" هیچ ، هیچ کاره که‌بعدا" کسالتی پیداکردوفوت کردند. این بودکه‌هما نطورکه عرض کردم وزرا رابااین طرزدقت میکرد منتهی گاهی وقتها دیگردقت ازدست درمیرفت. چون شوخی نبودآقای دکترصدقی درآن زمان ، دستجات مختلف که‌منافعشان درخطر بود خوددربار ، درباریها ، متنفذین وپیوستگان به‌سیاست دولت انگلستان اینها اخلال

میکردنددرکارها وادا ره‌کردن مملکت کارمشکلی بودوازطرف دیگرهم توده‌ای ها هم و روسها هم تا میتوانستندچه‌قبل ازآمدن آقای دکترمصدق وملی کردن صنعت نفت که آنها تحت تأثیر سیاست دولت شوروی اصرار داشتندکه‌صنعت نفت فقط درجنوب ملی بشـــود واصلا" تمام مملکت نباشد. بعدهم اخلال هائی که‌میکردند، تحریکاتی که‌میکردنـــد اعتصاباتی که‌راه‌می انداختند. یادم هست که‌من که‌درشهرداری بودم یکعده‌ای ازایـــن رفتگرهائی که‌عضوحزب توده‌شده‌بودندجمع می شدندوازبنده ماسک میخواستندوشیـــــر پاستوریزه‌و چکمـــــــه که‌اصلا" شیرپاستوریزه‌درآنموقع درایران نبود ولی یـــک چیزی به‌آنها گفته‌بودندکه‌اصلا" شایدنمی دانستنداین شیرپاستوریزه‌یعنی چه. ماسک هم اصلا" یک چیزی نبودکه‌رسم باشدکه‌رفتگرماسک به....هنوزهم نیست. اینهـــــا میخواستند... تحریکاتی بودکه‌توده‌ای ها میکردندوروسها میکردند. بعدهمـــــان آدم را دیدم یکروزی، مثلا"رئیسشان بود،دیـدم با حال خیلی ... گفتم چطوری ؟ حکومت نظامی گرفته‌بودهمه‌را انداخته‌بودتوی سوراخ، آن یاروکزکرده‌جلوی اطــــاق شده‌پیشخدمت. بله‌این چیزهائی بودکه‌بنده میخواستم عرض‌کنم خدمتتان.

س ـ یک بخش ازسئوالمان این بودکه‌وقتی که‌دکترمصدق میخواست افرادی را بـــــرای وزارت انتخاب بکندچه‌خصائصی را مـــدنظرش قرارمیداددرافراد. چه‌جنبه‌های اخلاقی وشخصی افرادبرایش مهم بود؟

ج ـ دردرجه‌اول درستی وخوشنام بودن. شما میدانیدکه‌بین آقای دکترمصدق ومرحوم تقی زاده‌زیادخوب نبود، درآن جلسات قبل هم عرض‌کردم.

س ـ ایشان چون آقای تقی زاده راآلت فعل واینها ..

ج ـ بله ولی خب من نسبت به‌او احترام خاصی قائل هستم. یکی ازمردمان وطن پرست وخیلی مثبت میدانم. مرده‌است ورفته‌من چیزهائی راجع به‌تقی زاده میدانم کـــــه همیشه‌ایشان نسبت به‌آقای دکترمصدق ،همیشه‌نهایت احترام را تادقیقه‌آخرحیاتـــــش داشت. من بعنوان شهردار انتخاب شده‌بودم، بعنوان شهردارتهران بعدآقای سروری که‌الان هـــم درآمریکـــا هستندازخارج آمده‌بودوبنده به‌دیدن ایشان رفته‌بودم. وقتـی

رفتم آقای نجم الملک وآقای تقی زاده آنجا تشریف داشتند. نجم الملک هم از مردمان بسیارشریف است. آقای تقی زاده گفتندبه آقای سروری که بله شما درآلمان به من گفتیدکه فلانکس شهردار تهران است. من آنموقع تحقیقی نکردم ولی اشهدبالله با یداذعان کردکه هرکسی راکه مصدق السلطنه، ایشان همیشه میگفتند مصدق السلطنه، دعوت میکندبرای کاری سعی میکندکه آدم درست وبا تقوا وبا شرف باشد. این حتی آقای تقی زاده درمورددکترمصدق وانتخاباتش. سعی میکرد آقای دکترمصدق اینجور انتخاب بکند. حالا ازدست درمیرفت دیگر...خب دربار آرا نمی ماند. درباررودربا ریها اشخاص را می خریدند. یادم هست مثلا" آقای دکترمصدق سرتیپ شیبانی راکردرئیس شهربانی. خب این بعدا" با دربار ساخته بودوبا دارودسته .... یا سپهبدکمال رارئیس شهربانی کرد، البته سپهبد آنوقت نبود سرتیپ کمال بود. سرتیپ کمال فرماندارنطامی آبادان بود، اورا رئیس شهربانی کرد. بعدا" متوجه شدندخیرزیرجلکی ارتباطاتی دارد. با اینکه با من هم دوست است ولی حقیقت را با لاترازدوستی میدانم. این بودکه ازکاربرکنارش کرد. وآوردن افشارطوس با اینکه وازلحاظی حسن شهرتی نداشت یعنی معروف بودکه درقضایای املاک شاه خیلی با مردم بدرفتاری و سختگیری کرده بود. ولی همه راجع بدرستی اووجدی بودنش اذعان داشتند. بهمین دلیل هم شهربانی راخوب اداره کردوبهمین دلیل هم آنها رفتند خواستند بخرندش که نشد وبردندآ مپول بهش زدندوبردنددرپلور آن دارودسته ای که میروند...

س - بله. ایشان رابطه فامیلی هم با دکترمصدق داشتند؟

ج - بله . ایشان زن افشارطوس دخترشیخ العراقین بیات بود. یعنی برادر سهام السلطان که اینها خواهرزاده های دکترمصدق بودند. بله این نسبت ازاین لحاظ است. نسبت افشارطوس با دکترمصدق .

س - آقای امینی وقتیکه به دکترمصدق فکرمیکنیدبعنوان یک انسان اورا درنظر میگیریدنه بعنوان یک دولتمرد یا یک رهبرسیاسی ، چه چیزی بیش ازهمه بخاطرتان مانده؟ چه چیزی را بیش ازهمه بیاد میآورید؟

ج - بیش از همه، همانطورکه فرمودید انسان بودن او وصحیح العمل بودن او بحدوسواس،بحد وسواس و عفت مالی اش، عفت از هرلحاظ - آن که دیگر. وطن خواهیش بعنوان اصلاً" بی نظیر از این لحاظ وبی نظربودنش، متواضع بودنش با اینکه خب از یک خانواده با لاخره اشرافی بود و مادرش نجم السلطنه خواهرفرمانفرما، پدرش وزیر دفتربوده هدایت اله وزیر دفتر بقول روزنامه های آنموقع یک کسی بود که گهواره اش نمیدانم ازچی بوده، نمیدانم قنداقش..

س - توی ترمه بزرگ شده بود.

ج - بله توی ترمه بزرگ شده بود.معهذا این خیلی اصرارداشت که بکلی خودش را کنار از این جریانات بگیرد. لباسش خیلی لباس عادی بود.چه دردوره ... که سعی کند مثل بعضی ها، نه اصرارداشت که بهساده ترین...

ممکن نبودکه مثلاً" کسی به ایشان کاغذی بنویسدوایشان شخصاً" جواب ندهد. روی همان سیره خانوادگی اگرکسی به ایشان هدیه میداد مثلاً" بگویدنخیرنخیرقبول نمیکنم. از اول وقتی هم که والی فارس بودمن درفارس از خیلی ها شنیدم قبول میکرد ولی، آندفعه هم عرض کردم خدمتتان، قبل از اینکه آن هدیه دهنده از پهلویش برودبیرون دستور میداد به پیشکارش که یک چیزی که خیلی ارزنده تراز آن باشد بیآوردو این را میداد به آن شخص. قالی، قلم خودنویس چیزهای مختلف. خیلی از این لحاظ بلندنظربود.

بنده عرض کردم ازنظرمالی که واقعاً" دیگربی نظیر، درتمام دوران نخست وزیری حقوق نگرفت ، درمسافرتها خرج سفررا خودش داد. کوچکترین ایرادی از این لحاظ نمیشداز این مردگرفت.

س - آقای امینی بارزترین جلوه های شخصیت مصدق درچی بود؟ کدام ها بودند؟

ج - وطن پرستیش بتمام معنا.

س - درچه مسائلی ایشان با قدرت عمل میکرد؟ به اصطلاح آن نکات قدرت مصدق بنظرشما درچی بود؟ وهمچنین نقاط ضعفش، اگربنظرشما نقاط ضعفی هم داشت.

ج - یک نقطه ضعف ایشان متأسفانه یک مقداری لجبازی که این خب عیب است، نقص است

عیب اگرنباشد لااقل نقص است برای یک مردسیاسی چون دراینطورمواقع بایدآن چیزی را که فرنگی ها بهش Tolerance میگویندفرانسوی ، داشته باشد. دکترمصدق ازاین لحاظ نداشت . وقتیکه ازیکی می رنجید شدیددیگرمی رنجید. وخیلی طول میکشیدکه بشودالتیام کردوگفت ویک جوری جبران کرد. آن توی قلب ایشان آن - کینه توزی باقی میماند .مثلا" راجع به همین موضوع آقای دکترمعظمی با اینکه کسرا را " بنده چه احمدآباد گفتم آقا ایشان اینکارا میکنند اینکارا میکنند. الان در این جلسات میآیند، چندین بار زندانی شدند، ایشان را بردند. معهذا قلبش پاک نمیشد این نقصی بودکه برای یک مردمخصوصا " سیاستمدار. باید این گذشت ها را داشته باشد. آقای دکترمصدق ازاین لحاظ بی گذشت بود ، این نقص را داشت . ولی بازصفات بارز اوهمانطوریکه عرض کردم بازوطن پرستی ودرستی وتقوای سیاسی بود.

س - چه مواردی بودکه دکترمصدق واقعا " درآنجا ها با قدرت عمل میکرد؟ نقاط قدرت مصدق درچی بود؟

ج - حفظ استقلال مملکت واینکه تحت تأثیرواقع نشود بود. خیلی خوب ایشان دراین موردواینکه شاه باید سلطنت بکندنه حکومت ، دراین موردخیلی سخت پافشاری میکرد چون بالاخره زندگی خودش را ، نخست وزیری را روی همین کاردادورفت .

س - چرا مصدق همیشه باپیژامه یا دررختخواب ظاهرمیشدآقای امینی ؟

ج - این یک مقداری واقعا " از لحاظ وضع جسمانی وسلامت ایشان بود. مضافا " باینکه یک مقدارش هم سیاست بود. زیرا اگرایشان میخواست که با لباس باشد بایدهرروزی مثلا" برودشرفیاب میشد. برای اینکه ازاین معاف بشود این را بهانه میآورد. البته واقعا " هم این شکلی بودکه راحت باشد. دلش میخواست که ...چون وقتی آن لباس را می پوشیدناراحت میشدا صلا" . چون سالها بودایشان درحبس بود، تبعیدبود، عادت کرده بود وبعدهم خب برای اینکه ازاین موضوعات راحت باشدکه هی هرروزنخواهدبرود. چون اگرخاطرتان باشد تاقبل ازحکومت آقای دکترمصدق جلسات هیئت وزیران هفته ای یک یا دوباردرحضورشاه تشکیل میشد. آقای دکترمصدق برای اینکه این موضوع راازبین

ببرد لباس نمی پوشید و میگفت لزومی ندارد اینکار. جلسات هیئت وزیران را او اغلب در تختخواب در حالیکه نخست وزیری وبعدهم درمنزلش تشکیل میداد.

س ـ ترس از سوء قصد هم نقشی در این جریان داشت؟ بوسیله فدائیان اسلام؟

ج ـ مسلم است. بله آنهم مسلماً" داشت. برای اینکه بعداً" حتی آن قسمت خانه خودش را که درچوبی بود تبدیل به درآهنی کرد. بعداً یوانی که می نشستند شبها تابستان بود، آن ایوان را دیوار بلند کشیدند که چیز نشود. گرما خیلی اذیت میکرد آنموقع، اینقدر کولر معمول نبود، کولر نبود و اینکارها را میکردند.

س ـ آیا غش کردن های دکتر مصدق واقعی بود یا ساختگی بود و فقط برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران بود که اینکار را میکرد؟

ج ـ واقعاً" از لحاظ احساس این کسالت چیزی داشت. خب مثلاً" درجریان همان قضایای قبل از سی ام تیر که بین او و شاه سر موضوع وزارت دفاع خیلی شدید شد حالش بهم خورد. حالا آیا چیز بود بنده دیگر آن را ... ما در احمدآباد در این مدتی که بنده میرفتم هیچوقت ندیدم که ایشان غش بکند، در احمدآباد برای اینکه من اغلب اوقات میرفتم خب آنجا چیز بود، بنده ندیده بودم که غش بکند.

س ـ از نحوه زندگی آقای دکتر مصدق چی بیاد میآورید؟ آیا زندگی پرتجمل را دوست داشت یا بزندگانی ساده علاقمند بود؟

ج ـ بسیار به زندگانی ساده علاقمند بود، خیلی خیلی. زندگی ایشان و خانم ضیاء السلطنه که خانمشان باشد و دختر مرحوم امام جمعه. او با خودش زندگی جدائی داشت و با عده ای معاشرت و مربوط و همان زندگی متعیناً نه. ولی آقای دکتر مصدق نخیر یک زندگی بسیار ساده ای داشت. هم از لحاظ لباس پوشیدنش یا پذیرائی، خیلی خیلی چیز پذیرائی ـ شان گز بود و نقل. بخواهد زیاد تفرعن و ... یا غذائی که داده میشد گاهی وقتها. خیلی خیلی غذای ساده توی آنجا ...

س ـ خربزه کدخدا حسینی و ...

ج ـ بله. خب هندوانه های خود احمدآباد ... چون احمدآباد همانطور که عرض کردم

اصلاً" اسم احمدآباد قـــــارپوز آباد بود یعنی مرکزهندوانه. خیلی زندگـــی ساده بتمام معنا زندگی ساده ای میکرد.

س ـ آقای امینی جلسات هیئت وزیران را دکترمصدق چگونه اداره میکرد؟

ج ـ جلسات هیئت وزیران را اوایل دکترمصدق اداره میکردولی بعدا" که کارزیـــاد شدواختیارایشان .... دوبار اختیارات را گرفتند معمولا" درحضورایشان تشکیـــل نمیشد. ایشان دراطاق خودشان بودند ویک اطاق بزرگتری نزدیک اطاق ایشان بـــود که جلسات هیئت وزیران درآنجا تشکیل میشدبه ریاست نایب نخست وزیر که مدتهـــا آقای مهذب الدوله کاظمی بودندکه نایب نخست وزیربودند. بعدا" که ایشان بـــه سفارت ایران درپاریس مأمورشدندآقای دکترصدیقی بودندوجلسات را اداره میکردند. مطالبی که لازم وضروری بودمیرفتندبا ایشان مشورت میکردند، یا ایشان تشریـــف میآوردنددرهیئت وزیران. معمولا" چون کارهای مختلفی هم بود، مخصوصا" درهمان اوایل، آن شورای نخست وزیری وشورای انتخابات. چون ایشان برای اینکـــه چیزهائی که میآیددرهیئت وزیران روی آن قبلا" بحث بشود ... یک مقرراتی وضع کردندکه کلیه تصمیماتی که میخواهدگرفته بشود، مگراینکه آنی وفوری وفوتی بود، اینها را قبلا" یک شورائی درست کرده بودند بهاسم شورای نخست وزیری که از معاونین وزارتخانه ها تشکیل میشدبه ریاست آقای جمال اخوی که دادستان کل کشور بود. کـــه اولش ایشان خیلی موردا عتمادآقای دکترمصدق بودند، حتی چندبن باربه ایشان تکلیف وزارت های مختلف کردند. ولی بعدا" درقضایای سی تیراوامتحان بسیاربدی داد که تلگراف کردبه شاه که معذرت میخواهم اشتباه کردم.

س ـ به قوام السلطنه

ج ـ تلگراف کردبه قوام السلطنه تبریک گفت به جناب اشرف بقول خودش وعنوان کردکه امیدوارم باآمدن جناب اشرف اوضاع بی سروبی سامان گذشته جبران شود. درصورتیکه درتمام امور، دراغلب امورواکثریت امورآقای جمال اخوی موردمشورت آقای دکترمصدق واقع میشد. وازاین لحاظ خیلی واقعا" ناجوانمردی بخرج داد واین بودکـــه از

دادستانی کل کشورایشان کنار رفتندویادم هست که درروزاول آذر ۱۳۳۱ که من به اتفاق شاه به بازدیدکارهای شهرداری میرفتیم، مخصوصاً " چاهی که بنده زده بودم درخارج شهرومعروف بودبه چاه شایان ، شاه پشت رل بودومن بغل دستش خیلی آنوقت هم او تفرعن و تکبراین اواخررا پیدا نکرده بود ، خیلی ساده صحبت میکردوبنده هم کاملاً" رسمم بود که اهل مداهنه نبودم . همه دربار بایان میگفتندما خوشمان میآید درسلامها وحتی صحبتهائی که میکنی برخلاف شهرداران قبلی هیچ تملق نمیگوئی و خیلی ساده صحبت میکنی . ازمن شاه پرسیدکه توقاضی دادگستری بودی وفلان وفلان چرا دردادگستری این مقدارافرادچپ هستند. گفتم که اولاً" داشتن افکارچپ لازمه سنینی است که یکی ازعلمای علم الاجتماع میگویدکه اگرجوانی ازهیجده سال تا بیست وپنج سال تا حتی مثلاً" این حدودافکارچپ نداشته باشدمریض است واگرازبیست وپنج سال ببعدهم افکارچپ داشته باشدمریض است . خب یک عده ازجوانان هستنددردادگستری اینجورفکرمیکنند ولی بعداً " ...

بله عرض کردم که این یک مقدارهم مأمورین انتظامی هستندکه میخواهندقضات رابدجلوه بدهند. زیرا هرجا مابین یک نظامی ومأمورانتظامی مثل شهربانی یاژاندارمری اینست که آنها عادت کرده اندکه درآئین نامه انضباطی شان دائم توی مغزشان رفته است اطاعت کورکورانه وهرچی بهشان دستورمیدهندباید دستشان را بزنندبالابگویندبا طاعت میشود وحتی سئوال نکنند. امایک قاضی دادگستری همش بایدبگویدچرا ؟ به چه دلیل ؟ به اصطلاح دادگستری دلایل محکمه پسندداشته باشد . یک کسی را شهربانی میگیردیا ژاندارمری و میفرستد دادگستری . بدون اینکه تحقیقات کافی کرده باشد. خب یک بازپرس وقتی این را آوردند به پرونده نگاه میکند. اگردلایل قانع کننده نباشد این راآزادمیکند. یا باقیدالتزام مختصری . مأمورین انتظامی گزارش میدادند که حتی خودمن این گزارش را وقتی دیدم وخدا بیامرزدمرحوم دکترسمیعی جواب بسیار بسیارتندوخوبی دادبه دربار وقتی راجع به این موضوع.اینستکه اینجور وانمودمیکنند. پروندهٔ یک بازپرس میرودزیردست دادیار، زیرمحکمه جنحه وجنائی یا دادگاه انتظامی بالاخره باید دلائل محکمه پسندداشته باشد. شاه ازمن پرسیدکه نظرتو

با این اصلاحات وتصفیه‌ای که دردادگستری شده است چیست ؟ گفتم که اینها لازم بود ولی کافی نبود. با زتوی عدلیه افرادنا سالمی هستندولی اینهائی که کنار گذاشته شدندقطعاً" افرادنا سالمی بودند. گفت مثلاً" دیوان کشورتویش افراد نا صالحی بود ؟ گفتم که بله. گفتندکه با این انحلال دیوان کشورتونظرت چیست ؟ عقیده توراجع به این چیست ؟ گفتم اتفاقاً" این خیلی بحث شده است و اول مرحوم لطفی نظرنداشت که دیوان کشوررا منحل کندولی چون نمیخواست که دیوان کشورافرادنا صالحی هستندآنها را مشمول تصفیه قرار بدهد آمد به این فکر که منحل کندوبعدبلافاصله روزبعدتشکیل بدهدو افرادی که بنظرمیآید یک قدری غیرصالح هستندآنها را کنارگذاشتند. ایشان پرسیدنداز من که مثلاً" جمال اخوی ناصالح بود؟ گفتم که اگرآقای دکترمصدق خدمت یا خیانتی کرده باشددرتمام اینها آقای جمال اخوی شریک وسهیم بودندوایشان مثل اینهائی که توی روزنامه‌ها اطلاعات وکیهان اعلان ختم ونمیدانم تسلیت وتبریک میگویندایشان هم به قوام السلطنه بمجرداینکه مدهنوزمرکب فرمان خشک نشده بودتلگرافی کردکه امیدوارم با آمدن جناب اشرف اوضاع نابسامان جبران بشودوخب بنابراین اگربوده است ایشان مضافاً" به اینکه قبل ازایشان یکی ازلایق ترین وتواناترین وفاضل ترین قضات دادگستری دادستان کل کشوربود. یعنی آقای سیدعلی حائری شاه باغ. شاه بمن گفت که ضمناً" بگوئیدکه یکی ازوقیحترین. گفتم بله متأسفانه این عیب را هم ایشان داشتندکه خیلی درصحبتها یشان وقاحت بخرج میدادندورعایت ادب وعفت بیان را نمیکردند. بعدایشان داستانهائی بمن درباره شاه گفت ودرهرحال گفتم ایشان را که فقط بنده میدانم ومرحوم دکترسمیعی که فوت کرده است حالا، آنموقع هنوزظاهراً" فوت نکرده بود، که برحسب اشاره اعلیحضرت چون یک اقدامی کرده بودبنفع همین نواب صفوی ، اورا ازدادستانی دیوان کشوربر داشتندوبا اینکه قضاتی بودند حق واولی ازآقای جمال اخوی ، ازقبیل خودهمین لطفی ، آقای دکترمصدق آقای جمال اخوی راکردنددادستان کل کشور. واین آدم اینکارراکرد. بعداً" هم آقای دکترمصدق بقدری به او اختیارات داده بود. شورای

انتخابات را دربست دراختیارشان گذاشته بود. شورای نخست وزیر را دربست دراختیارشان گذاشته بود. هرتصویبنامه ای که برای ایشان تهیه میشد که از طرف دولت میرفت و ایشان میگفتند درست نیست آقای دکترمصدق ردمیکردند. یا درمورد انتخابات هرکجا ایشان میگفتندکه انتخابات درست نیست ایشان قبول میکردند. با اینحال یک چنین عملی جمال اخوی انجام داد.

س - این جلسات هیئت دولت برحسب یک برنامه منظم تشکیل میشد؟

ج - بله. جلسات هیئت دولت ازسابق همیشه هفته ای سه روزبوده است. روزهای شنبه دوشنبه، چهارشنبه. این رویه وسنتی بوده است که ازپیش بوده است. یادم هست که یک وقتی دکتراقبال نخست وزیرشده بود یک مصاحبه ای کردیا اعلامیه ای دادکه ازاین پس ما جلسات هیئت وزیران را هرچندیکدفعه دریکی ازاستانها تشکیل میدهیم تا آنجا آباد بشود ودفعه اول هم دربلوچستان. وکسی که معمولا" ازاین کاغذها مینوشت، آن سرهنگ عزیزالله میررحیمی که خوشمزه هم چیزمینوشت که سه سال رهم گرفتندزندانیش کردند، کاغذنوشته بودکه آقا اگرجلسات هیئت وزیران باعث آبادی میشود سالها است که جلسات هیئت وزیران هفته ای سه روزدرتهران تشکیل میشودوتهران هم آباد نشده است. بهرحال این رویه ای بود.... مگریک کارفوق العاده ای پیش می آمدتلفن میکردند و وزرا را میخواستندکه درجلسه فوق العاده. ولی معمولا" جلسات هیئت وزیران شنبه ودوشنبه وچهارشنبه شب درنخست وزیری تشکیل میشدوزمانی هم که رضا شاه بودهفته ای یکروز درقصرخودشاه، درزمان این شاه هم همین جور، یکبار یا دوبار باحضورشاه تشکیل میشد. ولی معمولا" شنبه ودوشنبه وچهارشنبه بود.

س - این جلسات هیئت وزیران دکترمصدق درزمان نخست وزیری دکترمصدق درکدام محل، درنخست وزیری برگزارمیشد؟

ج - نخیر، منزل خوددکترمصدق.

س - چرا درمنزل آقای دکترمصدق؟

ج - برای اینکه مطالبی اگرلازم شدبروندبا ایشان صحبت کنند. چون ایشان که ازمنزل بیرون نمیرفت. علت این بودکه اول که ایشان نخست وزیرشدند، میدانیدکه اول

درمجلس بودند، ایشان درمجلس که متحصن بودند همانجا هم هیئت وزیران را تشکیل میدادندکه یک سری تصمیمات را میگرفتندتا موقعی که رأی اعتماد میگرفتند. بعدچندروزی آمدنددرعمارت نخست وزیری، کاخ گلستان است، ولی بعدکه صحبت بودکه ایشان را ممکنست ترورکنندفدائیان اسلام، ایشان دیگردرمنزلشان ماندند وجلسات هیئت وزیران هم ... اصلا" منزل ایشان شده بودمرکزکار. دردستگاه نخست وزیری درهمان عمارت کاخ گلستان بود، خودبنده که رئیس بازرسی نخست وزیری بودم، محلکارم آنجا بود. معاونین درآنجا بودندوکارهای اداری آنجا انجام میشد ولی کارهای مربوط به خودنخست وزیر، دفترخاصی داشتند، این دفتردرخودهمانجا بود. درمنزل خودایشان قسمت بیرونی تمام منحصراً دراختیارکارهای نخست وزیری بود.

س - غیراز این جلسات رسمی هیئت دولت که تشکیل میشد، جلسات محدودتری هم ازبعضی ازوزرا تشکیل میشد؟

ج - بله. کرارا". برای بعضی امورایشان برای کارهائی که لازم بود... مثلا" یادم هست که یک موردی که وقتی ایشان یک قانونی بتصویب رساندندخودشان که ازبهره مالکانه بیست درصدکم بشود، ده درصدبنفع رعایا، ده درصدهم بنفع ده جاده سازی واین طورکارها بشود. واین سروصدائی تولیدکرده بودبین مالکین که چرا نسبت به اشخاصی که مستغلات دارندبنها نیایدازآنها تخفیفی گرفته بشودو عوایدآنها کم نشودولی عواید مالکین زراعی کسربشود. این سروصدا شده بودوآقای دکترمصدق یک شرحی نوشته بودند وعده ای را دعوت کرده بودند منجمله سه تا ازوکلای مجلس بودندوسه تا ازاستادان دانشگاه بودند، چندنفرازبازاریها بودند، بنده هم بمناسبت سمتم شهرداری وآقای - کی استوان هم که پیشکارداری تهران بودایشان هم بعنوان مدیرکل مالیاتی. نوشته بودیم درنامه که چنین مسئله ای ومطلبی است. حالامیخواهیم ببینیم کسه چه کاری میشودکردکه این تعادل بشودکه مالکین نگویندکه مردم میروندملک را میفروشند ومیروندمستغلات میخرندودیگرازشر اینگونه تخفیفات راحت هستند. این جلسه معین کرده بودند مارفتیم. یادم هست که آقای مهندس حق شناس هم آنموقع رئیس شرکت بیمه بودند، درجلسه بودند. آن دکترمیژن استادانشگاه بود، مرحوم حاج سید - جوادی وکیل مجلس بود، یکی ازبازاریها بودند. اول این بودکه درحضورخود

آقای دکتر مصدق جلسه تشکیل بشود و این آقای حق شناس گفتند آقا بهتر است اول ما برویم حرفهایمان را بزنیم وقتی به نتیجه رسیدیم برویم با ایشان صحبت بکنیم. آقای کسی استوار پیشنهاد کرد که آقا ده درصد مالیات اضافه بشود بر مستغلات که جبران بشود. نه، حتی ایشان گفت بیست درصد چون آنجا هم بیست درصد بود اینجا هم بیست درصد. بنده گفتم آقا این بیست درصدی که شما میگوئید تحمیل خواهد شد بر مستأجر. آن کسی که ملکش را اجاره میدهد به ماهی صد تومان میگوید آقا من بعد بنده میدهم صد و بیست تومان میخواهی بگیر میخواهی نگیر. گفتم همآنجا که آقا اگر قانونی هست که مالیات بهره را باید داین بدهد. یعنی آن کسی که استفاده میکند. ولی عملاً این را مدیون میدهد توی همان محضر که سند تنظیم میشود اول آن مالیات بهره را کسر میکنند بعد پول را میدهد به آن مدیون. چون احتیاج دارد. در اینجا هم این کار خواهد شد. یکی از آقایان گفتند که از میزان اجاره کسر میکنیم، میگوئیم بیست درصد به نفع مستأجر باشد. باز بنده آنرا عنوان کردم که آقا این از زمانی که میلسپو آمد قانون روابط مالک و مستأجر را آئین نامه اش را وضع کرد با آن اختیاراتی که داشت مرتب دعوا ست بین مالک و مستأجر و آن صفا برقرار نمیشود ممکن است خانه های فراوانی باشد که خالی باشد و اجاره ندهند و این کار درست نیست و باید فکر دیگری کرد. در هر حال به نتیجه نرسیدیم و رفتیم خدمت دکتر مصدق. وقتی عنوان شد ایشان نظر مرا پسندیدند مخصوصاً" در قسمت مالیات. گفتند آقا مالیات اگر اصلاً" الان هم بگوئیم یکهو قیمتها را میبرد بالا. مالیات باید عادلانه باشد تا مردم به میل و رغبت بدهند. در مورد آن مسئله دیگر هم که کسر بکنند بالاخره من گفتم آقا راهش این است که اینهمه زمین دولت دارد، این زمینها را بگیرید و اینها را بدهید به مردم خانه بسازند که این شالوده با نک ساختمانی آنجا ریخته شد و تهیه شد که اینکار بشود.

در جلسات، اغلب جلسه ای لازم میشد برای مطالب خاصی لزومی نداردکه همه وزرا شرکت بکنند. اگر لازم نبود که تصویب نامه ای صادر بشود وزرای خاصی میآمدند یا خودشان مستقیماً" میرفتند پیش آقای دکتر مصدق یا چند نفری میآمدند راجع به مطالبی

صحبت میکردند .

س ــ ولی افراد خاصی نبودندکه‌فقط توی این جلسات محدودشرکت میکردند .

ج ــ نخیر .

س ــ بستگی به‌این داشت که‌چه‌مسئله‌ای باشد .

ج ــ بله چه‌مسئله‌ای مطرح باشد .

س ــ درمیان همکاران مصدق چه‌کسانی بیش‌ازهمه‌موردا عتمادش بودند؟ بعنوان مثال وقتی سرهنگ نعمت‌اله‌نصیری آنزمان فرمان عزل مصدق را دربیست وپنج مرداد ۱۳۳۲ به درمنزل مصدق برد ، مصدق این رویدادرا باکدام شخص ویاکدام اشخاص موردا عتمادش درمیان گذاشت ؟

ج ــ عرض میشودکه آن شب‌کذائی که آبستن حوادث بود قبل ازهمه شخصی بنام اعظام الدوله‌آشتیانی که‌خانه‌اش دربلوارنهرکرج بود اوبه‌مصدق تلفن کرد ، چون معمولا" شب دکترمصدق نمیخوابید، که‌آقا اینجا تانک وتوپ هائی هست ، و ــ خبرهائی هست ، مثل اینکه‌نقشه‌ای هست . دکترمصدق سپردبه‌مأمورین محافظ بیشترمراقبت کنندودونفراز افسرانی که‌موردا عتمادکامل ایشان بودندوفرمانده بااطلاع پادگان تهران بودند ، سرهنگ ممتازوسرهنگ .... خیال میکنم‌سرتیپ شده‌بودآنموقع ، پارسا خواهرزاده‌مرحوم دکترشایگان ، این دوتارا هم خواستندودستور دادندکاملا" مراقب باشند . مستحفظین منزل آقای دکترمصدق هم که‌یکیش‌سرگرد داورپناه‌بودویکی سروان فشارکی‌آنروزکه‌حالا اخیرا" تغییرنام خانوادگی داده‌است وکرده‌است مهران ، دامادآقای عباسعلی خان صالح ، این دوتا هم افسری بودندکه مراقب منزل بودنداینها هم مراقب بودندو وقتی که‌نصیری آمدوآن ابلاغ را دادآقای پارسا وممتازاورا توقیف کردند . آقای نصیری را آنها توقیف کردند . که‌قضایا به‌آن صورتی که میدانید . . .

س ــ مصدق بااعضای کابینه‌اش چه‌رفتاری داشت آقای امینی ؟ یعنی تاچه‌اندازه‌به آنها قدرت تصمیم‌گیری وقدرت اجرائی میداد؟

ج ـ بسته به اینکه چه نوع بودند. خب مثلاً اشخاصیکه مثل آقای کاظمی تا موقعیکه وزیربودوسالیان دراز خودش درووزارت خارجه بوده است، چه موقعی که وزیرخارجه بود، چه موقعی که بعدشدوزیردارائی که بعداً زورارت دارائی شدندسفیرایران درپاریس. یا مرحوم لطفی وزیردادگستری بود. اینها اختیاراتی داشتند. ممکن بوددربعضی اموربیایندباآقای دکترمصدق مشورت کنندولیکن درکارخودشان استقلال داشتند وکارشان را میکردندواینجورنبود، درهرکاری دکترمصدق درکارجزئی تحمیل بکندو به آنها القا بکند. راهنمائیها ئی میکردند، میآمدندمیپرسیدند. حالا مثلاً بنده عرض کنم خدمتتان قانونی ایشان وضع کردندبرای هیئت منصفه. مطابق آن قانون دراستانها هیئتی که معین میکردند، انتخاب میکردندهیئت منصفه را عبارت بودنداز: استاندار وضمنا " فرماندار . رئیس دادگستری ... فرماندار ، رئیس دادگستری ...

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی

تاریخ : ۳ ژوئن ۱۹۸۳

محل : شهرآناندل - ویرجینیا

مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی

نوارشماره : ۹

رئیس فرهنگ وشهردارشهرستان . درتهران این هیئت که میبایست اعضای هیئت منصفه راانتخاب کند مطابق قانون عبارت بودازفرماندار تهران ، شهردارتهران ، رئیس فرهنگ تهران که درآنموقع ازطرف فرهنگ آقای حبیب یغمائی که ازشعراء ودانشمندان ونویسندگان بسیارمبرز است که خدا طول عمرشان بدهدکه الان درقیدحیات هستند. ورئیس کل استیناف ، دادگاه استان که آقای ممتازبودکه بعدا" هم شدندوزیردادگستری دربعدازه۲۸ مرداد. ماهرکدام مان ازآن عده‌ای که میبایستی انتخاب بشوند دستجات مختلف صورتهائی تهیه کرده بودیم ورفتیم ونشستیم واین صورت هارایکی یکی عرضه کردیم سبک وسنگین کردیم . چون ازمالکین وکشاورزان عده‌ای بودند ازسردفتران ووکلای دادگستری ازبازاریان ازافرادمختلف دستجات مختلف بودند ، کارگران اینهاراخب من خودم صورت تهیه کرده بودم وآقای یغمائی خیلی بی نظرانه دخالت میکرد ، آقای ممتازصدرصد نظرش مغرضانه بود افرادی راکه صورت‌آورده بودمعلوم شدهمه نشسته‌اند درجلساتی وافرادی رادرنظرگرفته‌اند ،افرادی بودندکه به دستجات باصطلاح آن روزشاهی بیشترسوق داده میشد . اینهارامیبایست ماازهردسته‌ای انتخاب کنیم وبعدقرعه بکشیم آخرسرازبین اینهاچندعده‌ای انتخاب بشوندکه درروزنامه اعلام بشود ، اول به آنهاابلاغ بشود اگرقبول کردند بعددرروزنامه ها اعلام بشود. بنده‌اینجادیدم که‌ممکن است بعدا" مورد ایراد آقای دکترمصدق واقع بشوم به بهانه‌ای آمدم بیرون ورفتم مرحوم‌دکتر

سمیعی استاندارتهران راکه دراطاق مجاور اطاقش بود همان اطاق فرماندار .
گفتـــــــم آقا یک چنین چیزی است واــــروزاینکار ممکن است بـــه رای
گذاشته بشود بعددیگرمانتوانیم عوض بکنیم ، شما بهتراست به یک بهانه ای
فرماندارتان رابخواهیدویک ماءموریتی به اوبدهیدکه این را من لااقـــل
با آقای دکترمصدق صحبت بکنم . ایشان هم پسندیدند وفرماندار راکـــــه
آقای صوفی نیا بودخواستندوگفتندیک قضیه الان دردماوندرخ داده تلفـن
کردند فلان کردند شما بایدفوری آنجا بروید . چون فرماندارتهــــــران
معمولا" معاون استانداری هم بود . بهـــرحال این جلسه راآن روزمـــا
بهم زدیم که فردا مجددا تشکیل بدهیم ورای وتصمیم نهائی مان رااتخاذ
کنیم . من ازهمانجا یک سرخدمت آقای دکترمصدق رفتم . وبه ایشــــــان
عرض کردم که آقا اینکارهیئت منصفه است مااینکار راکردیم این افرادرا ..
ایشان گفتندبخوانید من خواندم ، بازگرفتند نگاه کردند گفتند آقـــــا
بعضی ازآنها آدمهای خوبی نیستند" گفتم آقا این نشد بعضی ازآنها آدمهـای
خوبی نیستند این راشما بایدمعیـن کنیدکه به نظرتان کی خوب نیست ، بعضی
ازآنها همه اش میشود . راجع به چندنفری ایشان نظردادند گفتند بلـــــه
اینها مغرض هستند ۰ خیلی خوب ، راجع به بقیه اش چیزی نگفتند . یادم هســت
راجع به یکیش بجای اومرحوم نقوی راگذاشتیـــم ویکی هم همــــــــــان
ضیاء الملک فرمند ، دکتریحیـــی مهدوی اینها راانتخاب کردیم . درهــــــر
حال بنده آمدم فـــردادرجلسه رسما " گفتم که آقامن حقیقتش چون ایـــــن
جلسه بهم خوردوکاری با آقای دکترمصدق داشتم به ایشان عرض کردم وآقــــای
دکترنسبت به این چندنفرنظرمنفی دادند . خوب آنها هم که ناگزیرتسلیـــــم
شدند آن چندنفری راکه بیشترنظرممتازبود کنارگذاشتند وهمین عده راجایـــش
نقوی بود دکترمهدوی اینها گذاشتند وقرارشدبه یکی یکی ابلاغ بشـــــــود
یعنی ابلاغ اینها بشود . دیگراین وظیفه رئیس دادگاه استان بودکه اینکار
رابکنند که چون هیئت منصفه مربوط به محکمه جنائی بود درمحاکمـــــات

سیاسی ومطبوعاتـــــــی . یک روزی دیدم آقای دکترمصدق بنده را احضار فرمودند رفتم خدمت ایشان ودیدم اوضاع دگرگون است ، خب بنده دیگـــر قیافه ایشان را میشناختم که گاهی وقتها که دستی زیرسرشان بود وسقف را نگاه میکردندوخوابیده بودند اوضاع بداست وقتی نشسته بود ومیخندید وگــــز تعارف میکرد . دیدم نخیرازآن اوضاع قمردرعقرب اســـت من هـــــم خب چون خیلی بخودم همیشه اعتماددا شتم واطمینان داشتـــم با خیلـــــی سادگی گفتم آقا بازا مروزچی شده است ؟ گفتند "آقا شما میآئید ایـــــن هیئت منصفه چیست که شما انتخاب کرده اید ؟ هرچه آدم بی ربط وفلان بوده است " گفتم که آقا بنده اینها راآوردم خودشما این صورت را دیدید . خوشبختـــانه آن روزآن اسامی توی کیف من بود ، اسامی قبلی وبعدآن .. اینها رادرآوردم دادم دست ایشان گرفتند خواندند گفتم من آمدم باجنابعالی صحبـــت کردم فرمودید بعضی ها بدهستند ، گفتند "نه من یادم نمیآید" درصورتیکه یقین دارم که تجاهـــــل العـــــارف بودایشان یادشان هم میآمد چهی چیزکردند بلاآخره گفتم آقا ، گفتندهان اعیان واشراف اینجا هستندآن صورت اعیان واشراف لیستش کی است گفتم قربان قانونی که خودتان تصحیـــح کردید بااختیارات اصلاً" لغت اعیان واشراف را حذف کردیدکه درقانـــون سابق بوده گذاشتید مالکین وزارعین واگرافرادی باشند درهیئت منصفه این همان مالکین وزارعین هستندکه بجای فلان آدم فلان آدم آنها را مـــن دادم . آقای نقوی وآقای ضیاء الملک فرمندرا هم گذاشتم اینها دیگرمالکین هستند ، زارعین افرادی که من مینویسم، بلاآخره آخرش هم گفتم قربـــان بفرمائید آن کسیکه شما نظرتان هست کیست من جواب بدهم . گفتنـــــد "آقا من دستوردادم که این جاسوس ابن جاسوس ابن جاسوس راازدربـــــار کناربگذارند آنوقت شما ایشان را جزوهیئت منصفه کرده اید"

س - منظورش کی بود ؟

ج - منظورش اسداله علم بود . یاآن فرخ را شماجزوهیئت منصفه کرده اید .

من مثل این چیزهائی که من حالااسم آن یادم رفته که توی این میدانها بساط پهن میکردند مثل مارگیر ودندیا فلان بود .

س ـ معرکه گیر؟

ج ـ معرکه‌گیر احسنت احسنت قربان شماکه این لغت راگفتید.

این معرکه‌گیر که آخرسرکه میخواستندکه چراغله‌اش راجمع کنند این بساط شان راکه‌جمع میکردند من هم مثل این معرکه گیرها فوری بساطم را جمع کردم وگذاشتم توی کیفم ازسرمیزشان که‌ولوکرده بودم جمع کردم وبعدتوی کیف‌گذاشتم وپایم راانداختم روی پایم نشستم خیلی ...

گفتم آقاراحتم کردید گفتم باتلفن هم میپرسیدیدبنده جواب میدادم لازم نبودبنده رااینجو رناراحت‌کنید . گفت "چی شده‌آقا؟"گفتم دیشب شما این رادرروزنامه خواندیدکه من هم خواندم این که اسم فرخ تویش هست وآقای علم هم هست که‌بمحکمه جنائی دعوت کرده این مال هیئت منصفه‌ایست‌که الان هست هیئت منصفه‌ایکه ماانتخاب کردیم ازسال دیگرشروع میشود والان ماه بهمن است این بایداعلام بشودوچه بشودوفلان بشود ازسال دیگراست این مال سال قبل است‌که به بنده مربوط نیست . ایشان گفتند"بله آقا بله حق باشماست شما با من هم مشورت‌کردید وبرویدبه آقای وزیرخارجه بگوئیدبه دکتر فاطمی که چرابیخودمیآئی سعایت میکنی بمن وحق باتواست حق باتواست"چنددفعه پشت سرهم" اوبمن گفته‌است ." خب دو وسه بعدازظهر بود وبنده‌هم پاشدم دیگرخب ناراحت بودیم خیلی ازاین چیزی که کرده بودند . آمدم به منزل وتلفن کردم به وزارت‌خارجه هرکجاتلفن کردم خدابیامرزدمرحوم دکترفاطمی راپیدانکردم فرداصبح زودبه وزارت‌خارجه رفتم ، رفتم وزارت‌خارجه وتوی اطاقش‌رفتم ، رفتم وآنجاهم وارشدم دکترفاطمی خندیدوگفت"بله دیشب آقای دکترمصدق بمن فرمودند رفع اشکال شد . ولی فلانی من ازشماگله‌ای دارم" گفتم بفرمائید ،گفتند "خب شماکه میخواهیدهیئت منصفه انتخاب بکنید فلان نمیآئیدبامن مشورت‌کنید " گفتم اه دخلین وار . این چه ارتباطی به وزارت‌خارجه

دارد؟ اگـــر وزیری حق دارد از من گله بکند وزیـــرکشور است بلا آخـره قاعدتا " شهرداری تهران الان که انجمن شهر نیست تحت نظر او است .

س- جزووزارت کشور .

ج - جزووزارت کشور ، چون قائم مقام انجمن شهر وزارت کشور اســـت او حق دارد از من گله بکند که من با ایشان مشورت نکردم ولی من وقتـــی با آقای دکترمصدق صحبت میکنم چون که صد آیـــد نود هم...

ایشان حرفی میزدند که البته حرف آقای دکترفاطمی درست بود خدا رحمتـــش کند گفت "آقا این حرفها چیست ما یک تیمی هستیم که با هم آمدیم من بلا آخره مطبوعاتچی هستم کار من کار مطبوعات است و از طریق مطبوعات هم آمدم پشت این میز ریاست . کار من اصلا" کار اطلیم از این نظـــر میگویم چون مــــن درکار مطبوعات بیشتر وارد هم تا آقای دکترصدیقی یا آقای دکترمصدق ، از این نظر میگویم و الا نه اینکه بگویم که شما بمن باید شرح بدهید نه مـــــا یک تیمی هستیم با هم و بعدهم موضوع منتفی است دیگر." منظور آقـــــای دکترمصدق در اینگونه موارد خب کار شهرداری تهران ولی خب با ایشان لازم بودمن صحبت میکردم یا لازم بود ایشان به بنده دستوراتی میدادنـــــد یا وزرای دیگر کارهائی که داشتند خصوصی با ایشان میرفتند مشورت میکردند صحبت میکردند. مثلا" من بعد از اینکه آقای دکترمصدق از لاهه برگشتنـــد من تصمیم گرفتم که یکی از خیابانهای تهران را خدمتتان آن دفعه هـــم عرض کردم به اسم پرفسور رولـــــن بکنند .

س- نخیر این را نفرمودید.

ج - بله بله . پرفسوررولــن کسی بود که از حقوق ایران از منافع ایـران دفاع کرد.

س- دردادگاه بین المللی لاهه .

ج - دردادگاه لاهه بله . وخیلی آقای دکترمصدق از او راضی بودند Maître Rolin همیشه میفرمودند. Maître Rolin چون در اروپا به وکیـــل

خیلی ها به آنها Maître میگویند من آمدم به ایشان عرض کردم که آقا اجازه بدهیدکه ما یکی ازخیابانهای تهران را بنام این پرفسوررولن بکنیم ، گفتند" بسیار فکرخوبی است بسیار کجا بنظرتان میآید ؟" گفتم من نمیخواهم خیلی چشمگیرباشدبرای این یک خیابان کوچکی هست که عمارت شرکت نفت درآن واقع است عمارت سابق شرکت نفت حالاشده جزو وزارت خارجه یعنی جزوباغ ملی سابق بین باغ ملی عمارتی بودکه اصلا" شرکت نفت انگلیس آنجا ساخته شده بودکه بعدا " آن واگذارشدبه وزارت خارجه‌وقت ، گفتند "بسیارخوب" بنده فوری طرح آن راتهیه کردم وفرستادیم به وزارت‌کشور ، چون معمولا" بایدانجمن شهرتصویب کند قائم مقام انجمن شهرهم وزارت‌کشور بود . وآمدیم یک سنگ مرمربسیارزیبائی هم تهیه کردیم دو تا ، یکی به همان عمارت شرکت نفت باحضوراعضای هیئت مدیره شرکت نفت یادم هست آقای بیات بود وآقایان دیگرپائین آمدندایستادند وآن رانصب کردیم که الان هم خوشبختانه هنوز هنوزهم هست یک بار دختر پرفسور رولن کاغذی به آقای مهندس مصدق نوشته بود که من شنیدم اسم پدرم رابرداشتند چون رولن فوت‌کرد . ولی من رفتم به همان دوره‌ی قبل از انقلاب آنجا با اینکه مشکل هم بودعکس برداری ، عکسی گرفتیم وفرستادیم که نخیراین هست ، الان هم خوشبختانه هنوزدستگاه نفهمیده که این رابهم بزنند .یک سنگ مرمررا آنجا نصب‌کردیم یکی هم به بغل عمارت موزه چون این خیابان یک طرفش موزه است یک طرفش همین عمارت پستخانه است این چیزها وعمارت شرکت نفت وبعدش هم پستخانه . رئیس موزه اعتراض کرده بودکه آقا اینجا این خیابان اسمش خیابان موزه بود خب مردم خیابان میدانندموزه کجا است اما این نام میخواهیم باشد هنوزهم هست‌خوشبختانه . منظوراین رابنده باآقای دکترمصدق میرفتم مشورت میکردم بعدهم تلگراف کردیم‌به‌رولن وگفتیم این کارشده‌است واوهم‌تشکرکرد .

س - تا چه اندازه وزرای مصدق در تصمیمات هیئت دولت شرکت داشتند آقای امینی ؟
ج - در تمام کارشان دیگر وقتی تصمیمی لازم بود ..
س - یعنی منظوراین سئوال اینستکه قضیه اینطوری نبودکه درواقع حرف آخرمتعلق به دکترمصدق باشد ووزراء نقش شان درتصمیم‌گیری فقط یک. ظهارنظر وگذشتن ازآن باشد احیانا " ؟
ج - درمواردمهم چرا حرف دکترمصدق آخربود . یا شایدبعضی چیزها رااصلا" دکترمصدق مشورت نمیکرد بی رو دربایستی ، مثلا" وقتیکه ایشان میخواست با زاختیارات را ازمجلس بگیرد ، معمولا" بایدهرلایحه ای که اصولا" تهیه میشود این لایحه را دولت ببیند ، آقای دکتر مصدق یک پاکتی به آقای کاظمی که نایب نخست وزیربود میدهند که این پاکت راتوی راه هم بازنکنید . به آقای کاظمی که نایب نخست وزیر فرموده بودند این پاکت را پشت تریبون مجلس بازکن وبخوان. دیگر تا این حد که میخواستندهیچکس این مطلب را ، که بعدتوی مجلس وقتی خواندندآقای مکی باشد واعتراض‌کرد قهرکرد وازجلسه خارج شد که داستان آن درروزنامه‌های آنموقع منعکس است . گاهی وقتها این تصمیمات هم این شکلی میگرفتند . یا مثلا" لوایحی که‌بعنوان قانون تهیه میکردند اختیاراتی که داشتند اغلب خودشان تصمیم میگرفتندکه گاهی وقتها وزراء متوجه میشدند وایرادمیگرفتند آنوقت اصلاح میکردند ودرست میکردند اینها هم بود .
س - ولی ایشان قبل ازوضع قوانین جدیدباوزرایش مشورت میکرد وتاء یید آنها را هم میگرفت ؟
ج - اغلب بله اغلب .
س - ولی نه همیشه ؟
ج - ولی نه همیشه . چون گاهی وقتها صلاح نمیدانست اینکاربشود .
س - من اینطورشنیدم که ایشان مسئله‌ی نفت را بخصوص چندان درهیئت دولت مطرح نمیکردند وخودشان مستقلا" با مشاورین خاص خودشان ....

ج - باعده‌ای که لازم بوددعوت میکردند تصمیم میگرفتند بله‌این مسلـــــم است بله .

س - این از ایـــــن نظربودکه شاید بعضی ازوزراء درکارنفت واردنبودند؟

ج - نـــــه بعضی ها ممکن بودبگویند نمیگویم سوء نیت داشتند دها.نشان شل باشد یک تصمیمی که هست بیایننددرجائی منعکس کنندقبل ازاینکه این تصمیـــم قطعی بشود .

س - آیا رفتارمصدق درواقع باوزرایش یک رفتاری دمـوکـــــراتیک بود یعنـــی اصول دمکراسی را واقعا" ایشان رعایت میکرد

ج - به تمام معنا .

س - یانه اوهم مثل دیگران نشانه‌هائی ازخودکامگـــــی داشت ؟

ج - نه نه نخیر هیچ به تمام معنابله بله . اگرچیزی بودبعدالبته خب مثلا" اگروزیری بود نمیتوانستندباهم کناربیایند بهاواصرارمیکردکه استعفا بدهد والا معمولا" رفتار رفتار اینطورنبودکه‌خیلی ... بهمین دلیل هم به اووفادار بودند وخوب بودند تاآخرهم بودند .

س - آقای امینی شمادرمقام بازرسی نخست وزیری چه وظائفی رابرعهـــده داشتید؟

ج - بنده شکایاتی که اشخاص میکردند یک افرادی داشتیم ازهروزارتخانه‌ای یک نفر دونفر اینها رابنده به ایشان ارجاع میکردم میرفتندرسیدگـــــی میکردند یا مطالبی بودازطرف خودآقای دکتر مصـــدق ارجاع میشد . مثـــــلا" یادم هست یکی ازمهمترین کارهائی که به بنده ارجاع شد رسیدگی کنـــم موضوع معامله تریاک باآمریکا بود که این راقبـــــلا" برنده کسی شــــده بود خیال میکنم وهاب زاده نامی بود خیال میکنم همچین چیزی بـــــود بعد کس‌دیگری پیشنهادکرده بود یک معاملـــه باادار‌ه تریـــــــاک انجام داده بود . آقای دکترمصدق بنده راماءمورکردند من هم دونفـــــر

از اعضای وارد با زرسی نخست وزیری یکی آقای ملک نیا بود که بعد من اورا بعنوان معاون انتخاب کرده بودم بعدا " هم وقتی که من شهردار تهران شدم اورا پیشنهاد کردم شد رئیس با زرسی نخست وزیری. این آقای معزی بود . اینها را با اتفاق بنده وآنها رفتیم ورسیدگی دقیق کردیم ویک گزارش مستدلی دادیم که هیچ این عمل ...چون چون مجلس راجع به این موضوع سروصدا شده بود که اینجا برخلاف اصول رفتار شد بعد بنده ثابت کردم نخیر این به نفع مملکت بوده ومعامله کاملا" درست بوده که بعد از شهریور ۲۰ هم معذرت میخواهم بعد از ۲۸ مرداد من همیشه این دوتا ریخ را .. بعد از ۲۸ مرداد هم باز در مجلس سنا وقتی ظاهرا " فرخ این موضوع را مطرح کرد که عمل خلافی انجام شد که دکتر امینی بعنوان وزیر دارائی جواب داده بود که این مطلب را قبلا" هیئتی تحت نظر نصرت اله امینی که رئیس با زرسی نخست وزیری بود رسیدگی کردند وعنهم بعدا " به این موضوع شخصا " چون در امری بود که خودم هم صلاحیت داشتم چون در کار تریاک وارد بودم رسیدگی کردم وصد در صد اینکار درست انجام گرفته . این کارها را ما میکردیم . یا همان موضوع دبیرستان البرزی که بنده عرض کردم وکارهای دیگری را راجع به انتخابات مخصوصا " بعدا " ، بعدا " که موضوع انتخابات پیش آمد شورائی تشکیل شده بود , شورای انتخابات که بنده هم بعنوان رئیس با زرسی نخست وزیری در آن شرکت داشتم برای فرستادن به ولایات افرادی را در نظر میگرفتیم برای انتخابات وبا زرسی نخست وزیری این افراد را در نظر میگرفت بعد در آن شورا مطرح میکرد رای میگرفتند اغلب البته با قرعه درهرکجا اشخاصی انتخاب میکردیم ومیفرستادند گزارش میآمد که بنده مطرح میکردم . بنده بودم تا وقتی که ۲۰ شهریور معذرت میخواهم ۲۸ مرداد شد ، معذرت میخواهم باز نخیر اینجا باز سی ام

تیر ، سی ام تیر آقای دکترمصدق قبلا" به بنده‌فرمودندکه شما مجلس ختمی برای این شهدای ۳۰ تیر ترتیب بدهید ،بعدهم‌بنده شهردار تهران شدم .

س - حالابرمیگردیم به مسئله‌ی دکترمصدق وروابط اش بادربار وشاه ، روابط دکترمصدق باشخص شاه چگونه بود آقای امینی ؟

ج - اصولا" ایشان رفتارش رفتارخیلی مؤدبانه‌ای بود . حتی وقتی ایشان نخست وزیرشده بودند یادم هست‌که هما نوقت هم درجرایدهم منعکس شده وقتی که شاه درسعدآباد درنیاوران ، درنیاوران بودآقای دکترمصدق رفته بودند فاصله‌ی آنجائی که ماشین هارا نگهمیدارند تا محل شاه خیلی فاصله بود ، دکترمصدق آنجاپیاده شده بودماءمورین گارد آمده بودندکه نخیرکه اعلیحضرت دستورداده‌اندا توموبیل شما استثنائا " بایدتادم درب برود ، ایشان گفته بود"نخیراین مقام سلطنت محترم است من ازاینجاباید‌پیاده بروم " خیلی احترام میگذاشت روی آن رویه‌ای که داشت منتهی ایشان درعین حال احترام میگذاشت ولی میگفت‌که شاه بایدسلطنت‌کند . ونفوذ این‌برادروخواهرها راکم بکنند . ازپول املاک شاه که اینها خب قبلا" مال مردم بودبعدهم که بعدازشهریور۲۰ هم که دیگر تاریخ رابنده درست میگویم . شهریور۲۰ است . رضاشاه که تمام دارائی اش رابه‌پسرش واگذارکرده بود واوهم به‌ملت واگذارکرد . بعدازمدتی دببه‌درآوردنداین راباز‌گرفتند یک اداره املاک درست‌کردند ازپول آنجاخیلی سوء استفاده‌هائی میشد وبه اشخاصی که لازم بودمیدادندبرای تحریکاتی وبرای خرج عطینه‌ای دربار . آقای دکترمصدق گفتند آقا این پول مال ملت است بایداین املاک برگردد. حتی آقای گلشائیان که وزیردارائی شده بودوقتی که قرارشدکه‌این املاک که زمان قبل ازآقای دکترمصدق برگردانده دربار

یک مقداری املاک دیگرخالصه را هم ضمیمه‌کرد مثل املاک جیرفت کرمان راکه یک هندوستانی است این را هم ضمیمه‌کرده بود وداده بودبه دربار. آقای دکترمصدق گفته بودکه اینها باید برگردد یا مثلا" آستانه قدس رضوی باید حسابش رسیدگی بشود اینها یک مقداری موقوفاتی که معین المصرف است واینها متولی دارند . درباره کاری کرده بود که تمام املاکی‌که وقف شده بود برای آستان قدس رضوی همه را نایب التولیه آنجا میگرفت اداره میکرد وآن پولهایش را هم هرجورکه شاه دلش میخواست مصرف میکرد . میگفتنداینها باید تحت نظراوقاف باشد تحت نظردولت باشد اوقاف باشد نظارت اوقاف باشد . یا متولی ها ، یا مثلا" همین خب قم راکه آقای .... ازجائی هست‌که حالالازم است‌که بازبرگردیم به حرفهای سابق مان که وزیرمعارف یعنی فرهنگ آقای دکترآذربود آقای دکتر شرویی هم مدیرکل اوقاف بود ،تولیت. رفتاری که میکرد آنموقع مورداحترام آقای دکترمصدق نبود بعدرئیس اوقاف معین کردند سیدمحمدمشکات را ، آقای دکترمصدق مخصوصا " گفتند ، یادم‌هست من توی آن نخست وزیری بودم‌که به‌دکترآذرگفتندکه به این آقای شروین بگوئید که این آقای مشکات‌که میآید فقط اوقاف آنجا رانظارت‌کند کاری به آستانه‌نداریم آن آستانه رابنده حسابش راجداگانه میرسم ومی بینم که ... ولی اورفته بودونطقی کرده بودکه حسب الامر حضرت آیت اله العظماآقای کاشانی برای تصدی حوزه‌ی علمیه ی قم آقای مشکات آمدند وچه‌میکنند آستانه وآن موزه‌علمیه که خیلی برخورده‌بودبه‌آقای بروجردی که درآن جلسه قبل بنده خیال میکنم‌خدمتتان عرض‌کردم یادداشت فرمودید‌منعکس شد . ووضع آقای دکترمصدق نظرش این بودکه به شاه کاملا" احترام میگذاشت . حتی بعدازبیست وپنجم مردادهم که شاه‌ازایران رفته بود خواهرشاه شمس به‌وسیله‌ی،خیال میکنم این راباز‌منعکس‌کرده

بودم ، دونفـــــر یکی آقای دکترعباس نفیسی که دبیرشیروخورشیدسرخ خیال میکنم بود . ویکی دکترخطیبـــی که بعدا" مدیرعامل شیروخورشیـــد سرخ شد وآنموقع آقای دکترمعظمی اورا بما معرفی کرده بود وآنموقـــع رئیس دفتر نخست وزیری بود . آخرین رئیس دفترنخست وزیری همیـــن آقای حسین خطیبی بود . تلگراف کرده بودندکه تکلیف من چی میشـــود اصلا" ، آقای دکترمصدق باکمال ادب جواب داده بودندکه اعلیحضـــرت بمیل خودشان برای مدت موقتی رفته‌اند خارج برای استراحت ومراجعـــت خواهندفرمود . همیشه احترام را ، حتی درمحاکمه‌ی ایشان بمن میگفتنـــد که "آقا من رویم رامیکردم‌به مجسمه‌ی رضاشاه وشاه تعظیم میکردم ولـــی بعدحرفم را میزدم . "بی‌ادبی هیچوقت ایشان در شاء نش نبودکه همیشـــه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایشان درنوشته‌جاتشان درگفتارشان حتـــی درمحاکمات . اما عقیده شان بودپادشاه سلطنت کنندنه حکومت وایـــن عقیده‌ی ایشان بود . من داستان آن نطق ناصرالملک را درآن جلسات قبـــل گفتم یانگفتم به شما ؟

س- من فکرنمیکنم آقای امینی .

ج - یادم هست که درموقع محاکمات ایشـــان شخصی آقای یمین نامی که یکی ازقدما بود پیرمردها بود به اتفاق آقای میرزااحمدخان راد شبی پهلـــوی من آمدندوگفتند آقا من دوتاکتاب دارم دوجزوه که ممکن است ایـــــن به دردآقای دکترمصدق بخوردواین نطق ناصرالملک نایب السلطنه اســـت که درحضوراعیان ورجال ویکیش راهم در مجلس عنوان کرده . خیلی هـــم این را باطرزخیلی خوب چاپ کرده بود باصطلاح باکلیل بقول آنوقت ، با آب طلا . وعنوان این بودکه شماها ازمـــن ازناصرالملک که نایب السلطنه بود قره‌گوزلو توقع زیادی دارید من وقتی که قانون اساسی ایران رامقایسه میکنم باقانون اساسی انگلستان وممالک دیگر می بینم که مخصوصـــا "

درممالک دیگر شاه اختیاراتی دارد که درقانون اساسی ایران برای شاه آن اختیارات منظورنشده است ، مثلا" درقانون اساسی انگلستان شاه حق وتوقوانین ... من اولین باری هم که لغت وتو رادراین یک "و" "تو" وتو ، وتوقوانین راداردکه درایران ندارد. که البته بعدا "در قانون اساسی که تحمیل کردند ودرست کردنداین راگذاشتند. ودرقانون اساسی انگلستان شاه حق عفو وتخفیف مجرمین رادارد ولی درایران ندارد که بعدا " طبق قوانین عادی این رادرست کردندگذاشته بودند درقانون اساسی نبوده است . تنها موردی که درقانون اساسی ایران ذکرشده برای مقام سلطنت اینستکه که وزراء به موجب فرمان شاه منصوب میشوند .....

که وزراء به موجب فرمان شاه منصوب میشوندواین جزیک امر تشریفاتی چیزدیگری نمیتواندباشد زیرا وقتی که همه ی اختیارات واقتدارات ازملت ناشی میشود ونمایندگان ملت هم نمایندگان مجلس هستند چطورمیشودفکرکردکه وزراء راشاه انتخاب کنند ، وزراء باید تحت نظر مجلس باشد آنها در... ومن این راهمان شبانه بادقتی خواندم زیر این موادی که ومطالبی که به نظرم میآمدلازم باشد خط کشیدم ویک تکه کاغذهم جداگانه نوشتم به آقای سرهنگ بزرگمهرکه وکیل آقای دکتر مصدق بود تلفن کردم وایشان راخواستم گفتم آقا این راحتما " به نظرایشان برسانید . گفت"ای آقا کجا میشود ." گفتم آقا درهر حال این راتو بده وضررندارد." فرداشب که روزنامه آمددیدم عجب اصلا" بکلی لحن دفاع عوض شده وهمش راجع به این موضوع آقای دکتر مصدق عنوان کرد بعدآقای بزرگمهرآمد گفت"بله من این رابه ایشان دادم گفتم فلانکس داده ویک چیزی هم تویش نوشته وآقای دکترمصدق

این راگذاشتند توی آن کیفشان وآمدیم به محکمه ، آمدیم به دادگاه بعد ایشان مطالبشان رادردادگاه گفتند وقتی تنفس داده شد آنوقت ایشان یک دفعه این کاغذراکه ازکتابچه درآوردازبغلش یک دفعه برق زد تمام یادداشت هایش راکنارگذاشت شروع کرد تند تندازروی اینها نوشتن مخبرین دورمن جمع شدندکه آقا این چی بودایشان درآوردند؟گفتم من نمیدانم دیدیدکه من که خبرندارم ایشان... وتمام مطالب ازآن به بعد راجع به همین موضوع اختیارات مقام سلطنت بود ، ناصرالملک چی گفته است وتاءییدشده ." منظورنظرایشان همیشه این بودکه شاه باید سلطنت بکند نه حکومت . این بودکه آنهیئتی راکه معلوم کرد هیئت هشت نفری که بنشینند واختیارات سلطنت رامعین کنند .

س - هیئت حل اختلافات ؟

ج - نخیر هیئت همین هشت نفر اختیارات مقام سلطنت .که بعدبجائی نرسید و۲۸ مردادشد .

س - این وزرای دکترمصدق بطورانفرادی یاخصوصی هم باشاه ملاقات میکردند که ازاواحیانا " اظهارنظربخواهند ویادستوراتی بگیرند مثل مثلا" وزیرامورخارجه یا وزیرجنگ یارئیس ستادارتش ؟

ج - تااندازه‌ای که من میدانم خیر . ولی راجع به نظام اطلاعات دقیقی ندارم چون زیر جلکی شاه بااینهاکارمیکرد .

س - یعنی با رئیس ستادارتش ؟

ج - رئیس ستادخیر . رئیس ستادچون آدم خیلی ساده‌ای بودواصلا"نظامی نبود بایدعرض کنم الان بااینکه من برای ایشان نهایت احترام راقائل هستم

س - رئیس ستادکی بود ؟

ج - آقای سرتیپ ریاحی بود . ایشان یک پلی‌تکنیسین بودند شما میدانید مدرسه پلی تکنیک درفرانسه یکی ازمشکل ترین مدارس استکه خیلی

شاگردهایش درس بایدخوب بخوانند ، خیلی دیسیپلین شدیدی آنجا اجرا میشد . ما درایران هفت نفرداشتیم که اینها پلی تکنیسین بودند تا اندازه‌ای که من بخاطرم میآید همین آقای سرتیپ ریاحی بود، آقای مهندس حسیبی بود ، مهندس زنگنه بود معذرت میخواهم مهندس زنگنه خیر اشتباه گفتم مهندس زیرک زاده ، زیرک زاده بود ، مهندس مجیداعلم ، دکترحسین پیرنیا ومهندس صفی اصفیا واین آخر سرهم ابوالعلای سودآور ، یک جوانی بودکه تازه برگشته بود پسر مرحوم سودآور ونوه‌ی جاج حسین آقا ملک. اینها این انگشت شمار پلی تکنیسین بودند . سرتیپ ریاحی هم ازآنهائی بودکه پلی تکنیسین بود استاددانشکده فنی درایران بودبعدا " هم امور شرکت نفت به اوواگذارشده بود امورفنی ، خیلی خوب آنجا را اداره میکرد . وبعدآقای دکترمصدق بعداز سی ام تیرایشان را رئیس ستاد ارتش کردند که وقتی رفته بودپهلوی شاه خودش را معرفی کند شاه گفته بود"بله روزبه هم درکتابش ازتو تعریف کرده" ...

س- خسروروزبه ؟

ج - خسرو بله بله . خسروروزبه بله به طعنه البته گفته بود. وایشان منتها مردجنگی ومردنظامی نبود الحق . من یک خاطره‌ای نقل کنم ازاینکه شاه محرمانه درکارارتش دست داشت . مرحوم ملک الشعرای بهار دامادی داشت به‌اسم یزدانبخش قهرمان که شاعربسیارتوانائی هم هست مخصوصا " درفکاهیات وهزل الان خیلی استاداست . یک وقت خانم ایشان پهلوی من آمدکه ،ودوست دیگری داریم که آقای ابوالقاسم انجوی که با اوخیلی مربوط بود، آقااین راگرفتند وزندان هست چون رفته بودبا ابوالقاسم بختیار رفیق بود گویاپای منقل اوداشته تریاک میکشیده . بنده صبح خیلی زودی منزل آقای دکترمصدق رفتم ، خیلی زودبود ، وقتی رفتم آقای ریاحی هم آنجادراطاق انتظاربود ، وقتی مرا دیدگفت

"مگربرای حلیم صبحانه بهاینجاآمدهای ؟ صبحی چهخبراست ؟" گفتم که توبرای چی آمدهای ؟ گفت "خب من کارم " گفتم من هم اینجاآمدم‌یکی از داماد‌های‌ملک الشعرای بهارزندانی است ازبختیاری برمیگشته اوراگرفتند گفت "آقا بیخودنرو پرونده او اینجا پهلوی من است وایشان محکوم میشود وبیخودهم نرو وآبرویت را نریز" گفتم آخرآقا این کاری نبود . آقای ریاحی گفتند که "نه بلا آخره ما بایدزهرچشمی‌بگیریم فلان " گفتم آقا زهرچشم راشما این ابوالقاسم خان بختیاررفته آنجا وسربه شورش برداشته شما دیگرآدم قحط بود براد‌رزاده‌اش تیموربختیار را ماءمور میکنید آنجا برود ، گفت "این تیمورما‌ه است‌خیلی خوب است " گفتم که بعقیده بنده نیست ، این اگربرودبرعلیه عمویش اقدام کندکه اصولا" آدم بدی است‌که عمویش را بگیرد مثلا" بکشد یا فلان ، اگرهم برودبا آنها بسازدبازبداست، اصلا" شما یک‌آدم دیگری ، اینهمه کس‌دیگر توی نظام بود ، گفت "نه‌شما نمیدانیدچقدرخوب است ". ومن خیلی ناراحت‌شدم وآمدم به‌اینهاگفتم که آقا وضع یزدانبخش قهرمان بداست من هم کاری نتوانستم بکنم . خب بعدازیک هفته من دیدم یزدانبخش قهرمان آزادشد ، من البته خیلی خوشحال شدم . ولی بعد۲۸ مردادشد ودیگرمجالی نشدکه من اینقدرگرفتاری وناراحتی‌بودکه تاوقتی همین آقای انجوی تبعیدش‌کرده بودندبه ، درجزیره خارک زندانیش کرده بودند وبعدازمدتی که ازخارک‌که برگشته بود من دیدن اورفتم تاهم رفتم دست انداخت‌گردن من بوسید وچی کرد ازمن تشکرکرد گفت"آقا این یزادنبخش‌قهرمان را ما ازتوداریم" گفتم یعنی چه ؟ من هیچ کاری برای اونکردم . گفت‌نه دیگران همه رفتند ودروغ گفتندکه آقا درست میکنیم وتویکی آمدی بما راستش راگفتی که وضعش خیلی‌خطرناک است . من به سلیمان بهبودی تلفن

کردم که آقا من میخواهم ترا فوری ببینم وپای منقل اورفتم بها وگفتم آقا دستم به دامنت یک چنین چیزی ازتو میخواهم وتوکه با ملک الشعراء رفیق بودی ویزدانبخش را میشناسی گفت این لازمش اینستکه توشخصا" سیائی با شاه ملاقات کنی ، گفتندمن دراین روزنامه آتشبار شرق دیگرچیزی برای شاه وخانواده سلطنتی نگذاشته م حالاچطوربروم ؟ گفت نه همین که به تومیگویم ، همانجا حضورا" جلوی من به شاه تلفن کرد قرارشد من بروم ، گفتم آقا با این لباس ریش وفلان ، گفت که همینجوری برویم بهتراست و مرا برداشت آنجا برد . خب رفتم من خواهش کردم وبلافاصله ایشان دستوردادیزدانبخش قهرمان آزادشد .بعد ای آقا پس معلوم شدکه شاه درعین حال که ما خیال میکردیم قدرتی درارتش ندارد اینقدرقدرت داردکه این دستورمیدهد آقای ریاحی بمن میگفت آنجا محکوم میشود اوآزادمیشود . درهرحال ارتباط داشتند اما مرحوم دکترفاطمی یک وقتی به آقای دکترمصدق گفته بودشاه مرا خواسته وآنجا رفتم خیلی محبت وفلان بعدگفت آقاچه چیزتو ازدکترمصدق کمتراست ایشان دیگرپیرشدندوفلان شدند وایشان خوب است رهبرباشد ودرآن بالاها باشد وتوخودت بیا من تورا نخست وزیرت میکنم ، خودتوبرای نخست وزیری خیلی خوب هستی واین راآمدبه آقای دکترمصدق آمد وگفت . این کاری بودکه شاه قاعدتا" با دکتربقائی کرده بود ، با مکی کرده بود ودکترفاطمی زیربارنرفت ودکترمصدق بها وگفت "آقا این تورا خواهدکشت ویک مسافرتی به خارج بکن ". که خارج رفت . منظوراین ارتباطات گاهی وقتها بود . درسلام هم خب ، یا مثلا" یادم هست دردانشکده افسری که اغلب تشریفاتی بود وفلان بود شاه دیگربا وزراء خیلی رفتارش ، رفتارش خیلی صمیمانه هیچ عنوان بعدی که اینجورتکبر وتفرعن بخرج نمیداد می نشست با آنها ، با خود بنده همنشسته بودند چائی میآوردند وچائی میخوردیم هیچچیزی نبود

که یادم هست که روز سوم آبان که شروع کردند "مرگ برشاه ، مرگ برشاه" شاه نشسته بود وثریا هم بغل دستش ...

س - چهارم آبان ، روزتولدش .

ج - چهارم آبان تولدش بله بله درامجدیه . بعدحالااینکه آیا وزراء میرفتند فقط وزراء برای معرفی مثلا" استانداری اگرلازم بود یا معاونین چیزی که لازم بود یا وزیری یادم هست که مثلا" دکترصدیقی این آقای دکترملکی را برداشت برد بعنوان وزیربهداری معرفی کند . اینطورچیزها میرفتند ولی ...

س - ولی به این شکل نبودکه مثل این اواخرشخصا" آنجا بروندوگزارش بدهند .

ج - نخیر نخیر ، نه نه نه مطلقا نخیر . چون این راسابقا" این شکلی بود ، جنابعالی میدانیدکه سابقا" شاه مستقیما" ، ولی هروقتیکه یک نخست وزیرمقتدری بود شاه توی سوراخ میرفت . قوام السلطنه وقتی نخست وزیرشده بود یکی ازوزراء راایشان درکاخ سلطنتی دیده بود گفته بود اینجا شماچه کارمیکنید ؟ گفته بود من آمدم گزارش بدهم گفته بودتوگزارش رابایدبمن بدهی بفرما پاشو بروبیرون پاشوبروسراغ کارت . قوام السلطنه تابود که خب قدرت نشان میداد . یا رزم آرا قدرت نشان میداد . ولی نخست وزیرهای دیگرخیر خودشاه دخالت میکردو خودشاه حتی معاون انتخاب میکرد ، خودوزیرنشسته بود یک دفعه کسی راشاه گفته است که ایشان معاون فلان وزارتخانه است ، خودش دراینگونه اموردخالت شدیدمیکرد . ولی تااینکه یک نخست وزیرمقتدر میداشت توی سوراخ میرفت ودیگردخالت نمیکرد .

س - درتمام دوران نخست وزیری دکترمصدق تیمسارسرتیپ ریاحی رئیس ستادارتش بود ؟

ج - نخیر نخیر ، دردوران آقای دکترمصدق روءسای ستادارتش تااندازه ای که من میدانم یکی بهارمست بود ، بهارمست ، نه آنکه کتاب برای

فردوسی نوشته است برادربزرگش، وافراددیگری بودند. ولی تا این روز آخر سرتیپ ریاحی بود که با آقای دکترمصدق هم محاکمه شد.

س- من فقط این سئوال را از این نظر کردم به بینم که آیا آنها هم تا حدودزیادی تحت نفوذ شاه ودربار بودندو با شاه ارتباط داشتند.

ج- بله آنها بودند. بله آنها کاملا" ، بله کاملا" داشتند.

س- نقشی که شما درشورای انتخابات داشتید چه بود آقای امینی؟

ج- شورای انتخابات را آقای دکترمصدق یک هیئتی را معین کردبرای اینکه نظارت بکندبرانتخابات مملکتی. وآن دفعه خدمتتان عرض کردم واسامی افرادراهم گفتم مثل اینکه یادداشت کردید خیال میکنم یعنی درصحبت هایم گفتم حالا خیال میکنم. افرادی [illegible] رشورای انتخابات آقای دکترمصدق انتخاب کرده بودند. معذرت میخواهم قبل ازاینکه من رئیس بازرسی نخست وزیری بشوم من رئیس دفتروزارت دادگستری بودم واین رئیس دفتروزارت دادگستری که بودم این هیئت که عبارت بودنداز هیئت شو[illegible] انتخابات آقای جمال اخوی بود که رئیس هیئت بود، رئیس [illegible] عنوان دادستان کل کشورهم بود، وآقای مهدی اعتمادمقدم مستشارديوان کشور، آقای ویشکائی بازمستشار دیوان کشور، دکترسنگ که یک وقتی سالها وکیل مجلس بود دکترسنگه قوام الدین مجیدی نایب رئیس کانون وکلا، پدرهمان مجیدی که بعد رئیس سازمان برنامه شد، دکترعالمی که بعدوزیرکار شد، آقای دادبان بازرئیس شعبه دیوان کشوربود، اینها عضوشورای نخست وزیری و رئیس بازرسی نخست وزیری که قبل ازبنده آقای سراج حجازی بود. اینگونه امور دفتری را این ابلاغ ها را من تهیه میکردم که رئیس دفتروزارت دادگستری بودم ومیبردیم آقای دکترمصدق امضاء میکردبرای بازرس های دیگر بعدآقای دکترمصدق یک روزبنده را احضارفرمودندگفتند "آقا شما ازاین تاریخ رئیس بازرسی نخست وزیری هستید چون این آقای رئیس بازرسی

سراج حجازی بوده من درروزنامه دیدم که ایشان خودشان را بهاتفاق آقای خاکباز کاندیدای اراک کردند آقا اگر ایشان رئیس بازرسی من هستند که دیگرنبایدخودشان راکاندیدای انتخابات بکنند باید بی نظرباشند" بعدمن رئیس بازرسی نخست وزیری شدم ولی بالطبع به مناسبت سمتم هم درهمین شورا دخالت میکردم وبودم افرادی رادرنظرمیگیریم مثلا" طبق مقرراتی که آنوقت معین شده بود میبایست تمام روءسای ادارات موءثر ازقبیل رئیس شهرباتی ، استاندار ، رئیس ژاندارمری رئیس دارائی اینگونه افرادتحت نظرشورای انتخابات باقرعه انتخاب بشوند . وبعدهم بازرس هائی که برای انتخابات معین میکردیم . آنوقت نظراتی که میآمد آنجا مطرح میکردند اگرمثلا" به نظرمیآمد که اینجا شورای انتخابات ، هیئت نظارت انتخابات ازقانون تخطی کردند فلان آن انتخابات را میگفتندباطل است یا ملغی بماند . این جریان بود تاآقای صالح وزیرکشورشدند ، آقای صالح که وزیرکشورشدند گفتندآقا این شورای انتخابات چه‌صیغه‌ای است چنین چیزی درقانون نداریم بنابراین هرکجاکه انتخابات شده‌است وزارت‌کشور نظارت میکند. دیگر ...... شورای انتخابات راایشان منحل کردند زیربارشورای انتخابات آقای الهیارخان صالح نرفتند. واین بودکه دیگرشورای انتخابات بهم خورد.

س- نظردکترمصدق راجع به انتخابات دوره‌ی هفدهم چی بود ؟

ج - نظرآقای دکترمصدق این بودکه‌دربارشدیددخالت میکند. یادم‌هست که مخصوصا" وقتیکه ...درچندجاکه شدیددربار عجیب ..یکی انتخاب اردبیل بود خیال میکنم که‌میراشرافی رادربارآنجا ازصندوق درآورد، یاازهمه ......

س- مشکین شهرنبود ؟

ج - مشکین شهر ، همان شهرمشکین شهربود. یامثلا" جائی که خیلی

ازهمه عجیب تربود وخیلی هم ... دکتـــــرمصــــــدق میگفت آقـــا آخراین شـــدیک محـــل سنی نشین هیچ آدم نداشت امام جمعه تهران شیعه رااز مهاآباد دکترحسن امامـــی انتخاب شده بود . خودش هم صریحـــا " میگفت."همیشـــه امام جمعه‌ها تابـــع دربار بودند ،برای اینکـــه فرمان امام جمعه‌ای بنده راشاه داده‌است بنابراین من باید ازاو اطاعت کنم"وبعدهم اورا رئیس مجلس کردند. وخب دربار دخالت شدیدمیکرد خیلـــی خیلی . یا مثلا" بالاتر ازهمه به شما عرض کنم برای انتخابات زابـــل بازرسی ازتهران رفت علینقی کوشـــر ، این علینقی کوشـروقتیکه میخواهد برودبه زابــــل درتربت حیدریـــه یکی ازهمکلاس هایش که باهـــم مدرسه حقوق بودند به او میگویـد آقا بیخودنرو وقت خودت را تلف نکـــن وعمرخودت راسراینکار نگذار برای اینکه من دراطاق آقای سیدجلال تهرانی که استاندار ونایب التولیه خراســان بود بودم که رفتم گفتم مـــن میخواهم خودم راکاندیدای تربت حیدریه کنم ، گفت آقا نخیـــــــــر بیخود این حرفهای دکترمصدق پوچ اســـت ازتربت حیدریه بایـــــد عمادتربتی دربیاید وازز ابل هـــم خزیمـــــه اعلـــم ، وهرکسی دیگر که بخواهدبیخوداست واینستکه اورادرمیآورند ، این علینقی کوشـــر بیچاره آنجا رفت ورفتن آنجا همانا ریختند تکه تکه‌اش کردندواوراکشتندو آقای خزیمـــــه اعلـــم را درآوردنـــــــــد . مـــــن یک هیئت بازرسی تحت ریاست آقای باقرشهیدی فرستادم رفت گزارش مفصلـــی نوشت وانتخابات آنجا بهم خورد این هم یادم افتادکه اینکاری کـــــه من کردم . واینستکه نخیر شاه دخالت میکرد ، دخالت میکرد دربـــار وایادی دربار ونظامی ها شدیددخالت میکردنـــد ونمیگذاشتنـــــد انتخابات وآن جوری که مردم .... یک بازرسی مافرستاده بودیم بـــرای باز همین حدودبلوچستان این وقتی برگشته بودمیگفت اصـــلا" مـــــردم نمی فهمیدندانتخابات چیست اصلا" دولت چیست ، پول رایج شان پـــول

پاکستان بود ، اصلاً" واقعاً " نمیدانستند که چی هست اینجا . بله منتها دیگر نگذاشتند . از طرق مختلف در باردخالت میکرد .

س- بهمین علت هم بودکه دکترمصدق انتخابات را ناتمام گذاشت .

ج - بله انتخابات را ناتمام گذاشت برای اینکه آنموقع گفتند موقع همین موضوع نفت است تا این موضوع حل بشود وایشان که به لاهه رفتند انتخابات متوقف ماند تا برگردند وبعدهم که .....

س- آیا این مسئله‌ی انتخابات مجلس هفدهم را دکترمصدق درهیئت وزراء هم به موردبحث گذاشت ؟

ج - نمیدانم . چون بنده که درهیئت وزیران نبودم .

س- گویا یک موردی بوده که سرهمین جریان انتخاب میراشرافی بین مصدق والهیارخان صالح یک گفتگوئی شده بود ، شماآن را بخاطردارید ؟

ج - آن راهمین که آقای دکترمصدق میگفتند آقا که مثلاً" شما باید این انتخابات را باطل بکنید وآقای صالح میگفتندکه من صلاحیت ندارم واینکار با مجلس است ، من اینکار ... مطابق قانون من صلاحیت ندارم که لغوکنم بایدمجلس اینکاررابکند . این چیزی بودکه بود هست بله .

س- روابط دکترمصدق با نمایندگان مجلس شورای ملی چگونه بود ؟

ج - خیلی خوب بود . یعنی آنها ئیکه جزو باصطلاح جبهه ملی بودندکه حسابشان جدا بود مثل مرحوم آقای ضیاء حاج سیدجوادی که معمم هم بود با اینکه آنموقع ...خیلی خب دکترمصدق نسبت به او ... خیلی هم دستگاه دربار را صرارداشت اورا بخرد چنانکه خریدآن آقای صفائی راکه باهم وکیل شده بودند اوهم معمم بودهازقزوین اورا دربار ، ریدبه وسائلی که میتوانست ولی‌حاجسیدجوادی رانتوانست . واینها میآمدند با دکترمصدق ملاقات میکردند ودرهمان موقع هم که انتخاب شدند

توی منزل آقای دکتر مصدق چادری زدند این آقایان وکلا آمدند . حتی یادم هست که از طوالش و طالش با صطلاح که طوالش مینویسند وطالش میخوانندند .اینجا دونفر ادعا میکردندکه ما وکیل آنجا شدیم یکی هلاکو رامبدبود ویکی قاشمقامی بود ،قاشمقام رفیع . وبا اینکه یک وکیل آنجا بیشترنداشت هردوآمدند ، هردوآمدندآقای دکتر مصدق میگفت بایدمجلس معین کندکه اینهاکدامشان وکیل واقعی هستند . که خیال میکنم بلاآخره همان قاشمقام شد که رامبدنشد.

س ـ این نقشی که قوه‌ی مقننه ومجلس ، یعنی منظورم‌مجلس شورای‌ملی است ، داشت دربین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دراین ۱۲ سال واقعا " چگونه بود ، منظورمن اینستکه بحث هائی که درمجلس شورای ملی میشد ویا مطالبی که موردبحث قرارمیگرفت آیا این بحث‌ها واقعا " حقیقی بوده واساس‌وپایه‌ای داشته یانه فقط بخاطر سرگرم کردن مردم بود ؟

ج ـ نه اساس‌وپایه داشت‌آقای دکتر.بازبرمیگردیم به آن حرفی که بنده زدم وقتیکه یک دولت مقتدری بود نوک اینها را می چید مثل مثلا" قوام السلطنه یا مثلا" همان رزم آراکه‌بود ولی وقتیکه‌دولتهای ضعیفی بودند وکلا خیلی زبان درازی میکردند دخالت میکردند البته اغلب شان مغرض بودند دخالت میکردنددرکار جواز درچیزهای دیگر درانتخابات درانتصابات ، درکارهای حوزه‌های خودشان حتی بالاتر ازحوزه‌های خودشان ، یک عده‌ای تعزیه گردان درمجلس بودند . درمجلس ملک مدنی ، یاآن آقای جلیلی یا دکترطاهری اینهاکه سردمدار مجلس بودند واداره کننده‌ی مجلس بودند هرکدامشان اعمال نفوذ میکردند ودخالتهائی میکردند ولی خب کارهائی که میشد اگرازخارج هم میخواست القاء بشود بوسیله این چند نفر ... ولی خب اگردولتی مقتدربود میرفت وحرف خودش را به‌کرسی می نشاند. یا مثلا" شما میدانید

تا یک مدتی اصلا" رای وزراء ونخست وزیران که انتخاب میشدند اینهـا میرفتنددرمجلس رای .. ولی بعدآمدندوقتیکه چیزبود ، نخست وزیر ضعیف میشد میآمدند رای تمایل بخواهندکه ببینندرای تمایل بدهند ندهند ، برای اینکه بعدا هانت نشود که یک نخست وزیری را شاه انتخاب بکند برودبه مجلس ، مجلس ردبکند . اول میگفتند رای تمایل بدهند. ولی اغلب شان این شکل نبودند مثلا" نخست وزیرهائی که من یادم هست که مثلا" درمجلس زیادباآنها چیزنکردند مثلا" صدرالاشراف نخست وزیرشده بود آقای دکترمصدق وادارکردندکه وکلا وبسترا کسیون کردند ودرتمام دوره ای که آقای صدر الاشراف نخست وزیربود مجلس اکثریت پیدا نمیکرد واونا چاربودجه را یک دوازدهم ، یک دوازدهم خودهیئت وزیران تهیه میکرد تا موقعیکه دکترمصدق رفت ، معذرت میخواهم ,صدرالاشراف اصلا" استعفا دادورفت . واغلب نخست وزیرهائی که میآمدنددراین خلال بسته به اینکه چه وضعی داشتند وضع مقتدری داشتند یا نداشتند ، قوام السلطنه که میآمد چون خب مشغول .. .او جوازمیداد جوازمیآورد حزب درست میکرد آدم نادرستی بود و وکلا را میخرید وخودش هم انتخاب میکرد .آقای حسین مکی را ایشان ازولایت بنده اراک انتخاب کردند ; چیزی نبودکه مثلا" یک یزدی .. وکه بعدهم اوبرگشت . وبسته باینکه دولت چه دولت مقتدری بود ولی اصولا" مجلس درگفتارش آزادی بیان داشت .

س ـ من میخواستم ببینم که تاآنجائی که شما بخاطرمیآورید من حیث المجموع قوه ی مقننه ی مملکت یک استقلالی ازخودش نشان میداده یا نه ؟

ج ـ استقلال نشان میداده است . مسلما " بله .

س ـ مصدق این تقاضائی راکه میکردبرای گرفتن اختیارات به چه شکلی این راتوجیه میکرد آقای امینی ؟

ج ـ میگفت اگرمن اینکاررانکنم ناچارمقداری چیزهائی است راجع به آن ... بیشترکارا و راجع به موضوع همین انتخابات بودوراجع به نفت بود که اگر

من این اختیارات را نداشته باشم وبخواهم بعهده‌ی مجلس بگذارم قبل ازاینکه مطلب عنوان بشود آن اخلالاتی که میبایست بشود میشود. بنابراین من این اختیارات را میخواهم که بتوانم اینکارها را انجام بدهم. وواقعاً هم کرد مال نفت را مخصوصاً کارهائی که لازم بودبرای نفت.

س ـ مسئله‌ی رفراندوم آیا درهیئت وزیران به موردبحث گذاشته شد ویا راجع به این مسئله باافرادخاصی مشورت شد ؟

ج ـ باافرادخاصی مشورت شد واغلب آنهائی که صاحب عقیده‌ای بودند مخالفت میکردند. یادم هست یکی ازاشخاصی که شدیدمخالف بود مرحوم نقوی بود ، آقای دکترمعظمی شدیدمخالفت کرد میگفت آقا اینکار را نکنید برای اینکه اگرشما اینکار را بکنیدشاه بایک فرمان شما را عزل میکند میتوانند دیگردرمقابلش کسی نیست ولی آقای دکترمصدق هم نه روی همان مسئله ایکه آن دفعه به شما عرض کردم درجلسات قبل سر موضوع نشراسکناس وآن کارهائی که حسین مکی شروع کرده بودودیگران او خیلی مصردراینکار بود وبه نفع مملکت هم اینکارنشد بعقیده‌ی بنده.

س ـ موافقین این جریان کی ها بودند آقای امینی ؟ موافقین رفراندوم ؟

ج ـ نمیدانم .

س ـ چرا درروزرفراندوم محل آراء منفی دادن وآراء مثبت دادن ، محل راءی گیری این دورا ازهم دیگرجداکرده بودند ،برای اینکه این واقعاً" نشان میداد،که دیگران جراءت نمیکردند بروند .

ج ـ بله این اصولاً" برخلاف اصل انتخابات هم بودکه بایدانتخابات محرمانه باشد وبایداین راءی محرمانه باشد درصورتیکه وقتیکه این شکل باشد این راءی محرمانه نبود معلوم بودکه کی میخواهدمخالف بدهد این کاریست که به نظربنده کارصحیحی نبود.

س ـ درمقام شهردارتهران شما خودتان را پاسخگو به مجلس شورای ملی میدانستید ؟

ج - نخیر نخیر .... بــــــرای اینکه اصولا" شهردارتهران طبق قانون مسئول است درمقابل انجمن شهر.ودرتمام دوره ایکه بنده بودم انجمــــن شهری وجودنداشـــت . طبق قانون امورشهرداریها درغیاب انجمن شهـــر وزارت کشور قائم مقام انجمن شهربود . ومن قاعدتا" میبایســــــت مسئول باشم درمقابل وزارت کشور.ولی من نه تمام کارهایم رابـــــه شخص آقای دکترمصدق حل میکردم وباایشان صحبت میکردم . البتــــه دکترصدیقی هم ما باهم رفیق بودیم ، ازپیش ما از۱۳۱۷ بنده بادکتـــر صدیقی درنظام مازیریک چادربودیم باهم مربوط بودیم وهمیشــــــه هم رعایت نهایت احترام رابرای بنده قائل بود ومن بیشترکارهـــا راباخودآقـــای دکترمصدق انجام میدادم .

روا یت کننــده : آقا ی نصرت ا لـه ا مینی

تا ریـــــــخ : ســوم ژوئـن ۱۹۸۳

محـــــــــل : شهرآنا ندل ـ ویرجینیا

مصا حبه کننده : ضیاء ا لـه صدقـــی

نوا رشمـــا ره : ۱۰

جنا بعا لی میدا نیدکدا صولا" شهردا ری تهرا ن غیرا زمثلا" شهردا ری ا را ک ا ست یا ملایر یا فلان . شهردا رتهرا ن یک وضعی دا ردکدا ستثنائی‌ا ست ،خب درعدا دوزرا محسوب میشود ا ینست که‌خودش راپا ئین‌ترا زوزرا نمیدا نســت . که‌بخوا هدهرکا ریش را با نظـــــر وزا رت‌کشور، ا ین بودمستقیما " با نخست‌وزیر یعنی مخصوصا " وقتی آقا ی دکترمصدق بودندبنده‌کا رها ئی که‌لازم بودا نجا م میدا دم .

س ـ وقتی که‌شما شهردا رتهرا ن بودید ، آقا ی ا مینی ، نسبت به‌مطا لبی که‌روزنا مه‌ها را جع به‌شما مینوشتندحسا سیتی دا شتید؟

ج ـ بنده‌یک کا را ستثنا ئی آقا ی دکترصدقی کردم که‌ا ز خیلی خوشمزه‌بود ، کا رخوش ا زخودم بود . خب می دیدم‌هرروزآ ن رئیس دفترمیآ یدوروزنا مه‌ها را میآ ورد . بعضـــی روزنا مه‌ها تعریف میکنند ، بعضی روزنا مه‌تکذیب میکنند . بنده‌سپردم که‌آقا ا یـــــن قفسه‌ا ی درست کنیدوتما م‌ا ینها را بریزیدتوی‌آ نجا ، ا ینها خودشا ن توی روزنا مه‌ها با هم دعوا کنند . ا ما ا گروا قعا " مطلبی که‌ما زنده‌با شدهست ، چون ا دا ره‌ا ی بودکه‌ا ینهـــا را رسیدگی میکرد ، ا گرفحش هست برا ی بنده‌ا طلا" نیا ورید ، چه‌ا ثری دا رد فلان ، هرکسی توقع دا رد . وآ نها ئی که‌بنظررا هنما ئی وسا زندگی دا ردبیا ورید تـــا بنده‌رویش ا قـــدا م بکنم . شما میدا نیددرآ نموقع ا نجمن شهرهم نبود . یکی ا نجمنی بودبه‌ا سم شورا ی ا نجمنها ی محلی که‌ا ینها دلشا ن میخوا ست عنوا نی خودشا ن دا شته‌با شندوهفتــه‌ا ی یکروزمیآ مدنددرسا لـن شهردا ری می نشستندوبنده‌هم‌با خودم میرفتم با محا ونم را می ـ

فرستادم ونظرات آنها را اصغاء میکردیم. میدیدیم کاری که از ما ساخته بود انجام میدادیم والا نمیشدکه مثلاً" بنده پیشنهادی بکنم مثل انجمن شهربروندتصویب بکنندوبموردا جرا بگذاریم. آنها ایده میدادند، آنها را هنمائی میکردند. یا انتقادمیکردند. نخیرچیزی نبودکه..

س- بنظرشما رفتارمطبوعات درآنزمان چگونه بود ؟

ج - مطبوعات رفتارشان آقای دکتر، متأسفانه خوب نبود. برای اینکه یکعده روزنامه ها بودکه مال دربار بودمثل روزنامه آتش، یک روزنامه ای بودکه..

س- فرمان مال آقای عمیدی نوری.

ج - فرمان واینها که مال عمیدی نوری بود. یک مقدارروزنامه هائی هم مال، روزنامه جبهه بودخیال میکنم مال حزب ایران بود. غرض تویش بیشترازراهنمائی یا هدایت بود باکمال تأسف بله. روزنامه ای که نسبتاً" خوب بود باخترامروزبودکه انصافاً" روزنامه خوبی بود. اشهدباالله بایدگفت روزنامه خوبی بود. روزنامه اطلاعات خیلی مغرضانه وخیلی باکمال ارقه گی کارش را میکرد. یادم هست که یکروزی من آمدم به منزل آقای دکترمصدق، آنوقت رئیس بازرسی نخست وزیری بودم خیال میکنم، آمدم توی اطاق انتظارایشان باتفاق معاونم آقای ملک نیا که بعداً" رئیس بازرسی شد. وقتیکه من واردشدم خب عده ای پاشدنداحترام کردندونشستند. بعدآقائی روکردبه من که آقای فلان‌حال شما چطوراست ؟ گفتم بشما مربوط نیست. این معاون من گفت که، آقای ملک نیا که، ایشان کی بودتوباهاش اینجورحرف زدی ؟ گفتم عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات. گفت خب خیلی توخفیفش کردی گفتم که خیلی بدترازاین بایدبهش گفته باشم. اتفاقاً" همان موقع آقای دکترمصدق بنده رااحضارکردندمن رفتم وکارهائی که داشتم بنظرشان رساندم یاانجام شد. برگشتم دیدم اطاق خلوت شده فقط آقای ملک نیا وعباس مسعودی آنجا هستند. من به آقای ملک نیا گفتم آقا بیائید برویم. مسعودی مرا نگه داشت وکشید جلوگفت"آقا کجا برویم. پدرمرا درآوردی و آبروی مراجلوی اینها ریختی. این چه حرکتی بودبا من کردی ؟" گفتم که شما آبرویتان

را توی روزنامه تان میریزید. . دراینموقع که تمام افراد مملکت با یدهمه دست به دست هم بدهندبنفع آقای دکترمصدق شما میگردیدتوی روزنامه تان وبدترین خبرها را پیدا میکنید، چاپ میکنید وبعداً زتوی آنجا هم بدترین عبارتش را میکنیدتیتر روزنامه. مثلاً" اززوزنامه "آتش" ترکیه یک چیزی پیدا کردیدونوشتیدکه مصدق با دبادک هوا میکند، این را درشت چاپ کردید. این یکی .گفت " آقا من اتفاقاً " آمدم امروزبه ایشان عرض کنم که آقا من خدا میداندرکار روزنامه ام دخالتی ندارم و این روزنامه ایست که خب روی رویه ای که داردادارە میشود .آمدم به ایشان بگویم که آقا خودتان یکنفررا معین کنیدوبگذاریددررأس روزنامه ومن بروم خارج." واین بودکه روزنامه ها یا مثلاً" روزنامه کیهان، خدا بیامرزد مرحوم فرامرزی را، مردخیلی مغرضی بود و توانا بوددرنویسندگی . میتوانست درعین حال دریک روزدومقاله بنویسد یکی بنفع موضوع یکی بضررموضوع. ازاین کارها میکرد. ازاین کارها بدون امضاء میکرد. ووصبا حزاده روزنامه کیهان را اصلاً" سرمایه ولیش را دربارداده بودو راه انداخته بود. اینها روزنامه هائی بودندکه درآنموقع .... روزنامه های که واقعاً" آنموقع مردم خیلی مردم چیزبودند روزنامه باختر امروزبودکه خیلی مردم بهش توجه داشتند.

س- یعنی بنظرشما درواقع بقول معروف رکن چهارم مشروطیت آن وظیفه ای راکه داشت درست انجام نمیداد.

ج- نخیر، متأسفانه انجام نمیداد.

س- آیا بنظرشما باز هم همان مقدارآزادی که برای مطبوعات بودهرچندکه آنها ازاین سوء استفاده میکردندبهترازاین وضعی که بعداً " بودکه مطبوعات کاملاً" تحت سانسور...

ج- بله، خب مسلم است .آخرتا آن حدهم اینها اگربهشان آگهی میدادند، آخر یکی ازبدبختیهای دستگاههای دولتی هم این موضوع آگهی های دولتی است که اگرواقعاً" یکروزی بخواهیدبا یدبکلی این روزنامه ها راازآگهی دولتی ... که چشمشان به اینها نباشد. البته این اواخربدترمیکردندومیرفتندسراغ این شرکتها ومقاطعه کاران فلان

که بیائیدآگهی تبلیغاتی بدهید . میرفتندیک مصاحبه‌ای دورخودشان را ه‌میانداختند درست میکردندیک چیزعجیب وغریب . بعدهم یک لیست میگذاشت که‌اینقدرپول بدهید . اگرنمیدادیدبهت فحش میدادند . تا موقعی که‌روزنامه‌روی پای خودش نباشدوبخواهد اینجوراستفاده‌ها وسوءاستفاده‌ها را بکندهمین بساط هست .

س ـ آقای امینی نظرخصوصی دکترمصدق نسبت به‌ابرقدرتها بقول معروف چه‌بود ؟ مثلا" راجع به‌اتحادشوروی وانگلستان ویا لت متحده‌آمریکا .

ج ـ انگلستان راکه‌شما میدانیدآقای دکترمصدق درتمام دوره‌ای که‌بود، آقای دکتر مصدق ارتباطش را با دولت انگلستان قطع کرده‌بود . وما قطع رابطه‌با انگلستان کرده‌بودیم . نسبت به‌آمریکا ایشان خیال میکردکه‌آمریکا به‌ایران کمک میکند ، چنانکه میکردتازمان ترومن . بعدوقتی که‌آیزنها ورآمد بکلی وضع عوض شد . روسها هم که ازاول با ایران ، با آقای دکترمصدق بدبودندواخلال میکردند . این دیگرازبس گفته شده‌است دیگربنده‌خیال میکنم ... طلاهای ما را ندادند ، اختلافات مرزی ما را حل نکردند . تمام اینها راگذاشتندتا بعدازاینکه‌بیست وهشت مرداد شد طلاها را دودستی دادندبه‌آقای زاهدی واختلافات مرزی را هم حل کردندوهیئت هائی معین شدرفتند . نخیر آنها اخلال میکردند . حتی یک قطره‌نفت ازما نخریدند ، آن تجارتها تری هم که‌بودکه‌با تمام دنیا دکترمصدق راه‌انداخته‌بودندآنها هیچ زیربارنرفتندونکردند کاری . وهمش این بودکه‌مملکت ایران ...چون‌اصولا"با ملیت بدبودندونمی خواستند که‌این نضج بگیرد موضوع ناسیونالیته‌وملیت درایران . وبا دولت انگلستان هم که‌شما میدانیدقطع رابطه‌کردند . بعدازبیست وهشت مرداد ، با زخدا رحمت کند مرحوم نقوی،که‌من امروزخیلی اسم اورابردم ، یکروزاین نقوی برای من نقل کرد گفت که‌امروزیک جریان خیلی عجیبی شدوناماهای ! زنخست وزیری آمدبرای ما هاکه سناتوربودیم . البته‌سناتوری که‌زمان آقای دکترمصدق مجلس سنا منحل شده‌بودولی بعد ازبیست وهشت مرداین آقایان آمدندگفتندآن قانونیت نداشته‌بنابراین ماکماکان سناتورهستیم وجلساتشان را تشکیل میدادند . آقای نقوی گفتندکه‌نامه‌ای رسیدبرای

ما که برای مشورت درامری به عمارت باشگاه افسران که مقرنخست وزیری بودکه اتفاقا " عجیب است حالاهم همآنجا شده است مقرریاست جمهوری ، همان عمارت باشگاه افسران. چون این باشگاه افسران رازاهدی وقتی که سرتیپ بودساخته بود. او مأمورشد برای این ساختمان . بنابراین به آن عمارت یک علقه وعلاقه ای داشت . وقتی هم شدنخست وزیرمحل کارش را آنجا قرارداد. وآقای دکترمصدق هم ، حالاممکن است آنرا بعدبهتان عرض کنم ، وقتی که اول بار اورا توقیف کردند توی آن عمارت بردند. و آقای نقوی گفتندکاغذی آمدازنخست وزیری که برای مشورت درامری فلان ساعت به باشگاه افسران تشریف بیاورید. ما رفتیم. بقیه سناتورها هم بودند. نشسته بودیم زاهدی رفت پشت تریبون وپشت میزوگفت که"من خواستم بەاطلاع آقایان برسانم که رابطه ایران با انگلستان که قطع شده بودمن امروزاعلام کردم که رابطه مجددا" برقرارېشودواین راخواستم به اطلاع آقایان سناتورها برسانم. ایشان گفتند" فرخ معتصم السلطنه فوری پاشدوگفت که من به شما تبریک میگویم ازطرف خودم وعموم سناتورها . من زدم پشت میز. وپاشدم گفتم آقا شما میگوئیدازطرف خودتان وعموم سناتورها ، من که به شما چنین وکالتی نداده ام که این صحبت را ازطرف من بکنیدکه بگوئیدعموم سناتورها . لااقل بگوئیدکه عده خاصی وروکردم به مرحوم تقی زاده که آیا شما وکالت به ایشان داده اید؟ ایشان گفتندنخیربنده هم ایشان را فقط سرپله ها دیدم وسلام وعلیکی با هم کردیم من به ایشان نمایندگی نداده ام. بعدایشان گفتند من اجازه صحبت خواستم ورفتم وگفتم که نامه ای که بدست ما رسیده است این است که برای مشورت درامری شرکت کنیم. مشورت معمولا" همیشه قبل ازاتخاذ تصمیم است . ما آمدیم اینجا به خیال اینکه شما میخواهیدیک کاری بکنید، میخواهیدبا ما مشورت کنید. حالامی بینیم آنچیزی راکه شب درروزنامه میخواندیم شما اینجا به اطلاع ما میرسانید. لزومی نداشت که ما پاشویم وبیائیم اینجا ، این مشورت نیست . شما یک مطلبی را اعلام میکنید، شب هم توی روزنامه میخوانیم یا ازرادیومی شنیدیم. حالا که آمدیم اینجا بنده ناچارم این مطلب رابگویم که بین ایران ودول خارج چندین بارتاکنون

قطع رابطه‌شده‌است. درزمان رضاشاه‌دودفعه، درزمان ...

س- باچه‌دولی ؟

ج - بادول خارجه.

س- بله ولی‌کدام ...؟

ج - حالا عرض میکنم. "درزمان این شاه‌هم دوبار. درزمان رضاشاه‌یک باربا آمریکا قطع رابطه‌شدبمناسبت اینکه‌وزیرمختار مـــــــــا جلال غفارموردا هانت واقع شد وبردندتوقیفش کردند.ظاهرا"هم‌گفتند سیلی به‌گوش زدند ، رضاشاه‌عصبانی شدو رابطه‌را با دولت آمریکا قطع کرد. یکی هم با دولت فرانسه‌بودکه‌مقالاتی علیـــه رضاشاه‌درروزنامه‌ها منتشرمیشدکه‌کرم زمین خواری آمده‌است درایران وزمینهـــا را میخورد . رضاشاه‌رابطه‌اش را با فرانسه‌قطع کردودرهردوبار آن دول که‌با آنهـــا قطع رابطه‌شدعذرخواهی کردندوقول دادندکه‌آن اعمال انجام نشودورضاشاه رابطه را برقرارکرد. درزمان این شاه‌هم یکبار با عربستان سعودی بعلت کشتن ابوطالب یزدی درمکه‌که‌گردنش را زدندوگفتنداستفراغ کرده‌است وفلان دولت ایران با آنها قطع رابطه کردویکبارهم با دولت انگلستان. درتمام آن مواردغیرازاین موردا خیرکه‌با تأیید مجلس ونظرمجلس هم تأییدشده‌بود، آن دول که‌با آنها قطع رابطـــه‌شده‌بود عذرخواهی کردند وگفتنددیگـر این کارانجام نمیشودورابطه‌برقرارشد. دراین موردبخصوص با انگلستان هم عللـــــی باعث شده‌بودکه‌دولت قطع رابطه‌کردومجلس هم تأیید کرد. آیا آن علـل مرتفع شده، آن مانع مفقودشده، دیگردولت انگلستان قول میدهددرامورداخلی ایران دخالت نکندکه‌همانجورمیکرده که‌شمـــا رابطه‌را برقرارکردید؟ یا همین جوربیخـودی برقرارکردید؟" این صحبت آقای نقوی باعث شدکه‌ایشان دیگردرلیست سیاه‌قرارگرفتند حتی دیگرنگذاشتندایشان سناتوربشوندوبکلی کناربودتافوت کرد.

س- ماهیت روابط دکترمصدق با حزب توده‌چه‌بوده‌است آقای امینی ؟ وهمچنین نظـــر خصوصی ایشان راجع به‌حزب توده؟

ج - خب‌ایشان کرارا" همیشه‌میفرمودند توده‌نفتی ، توده‌نفتی . ایشان کـــرارا" درنطق هایش همه‌جا گفتندواین نسبت به‌حزب توده.... اصولا" چون ایشان یک اعتقاد

آزادی را داشت همیشه معتقدبودکه احزاب بایدآزادباشند. والا اینهمه فحش روزنامه‌های حزب توده، روزنامه‌بسوی آینده، روزنامه‌سوگند، روزنامه مردم اینهمدا هانت هائی که به آقای دکترمصدق کردند ایشان گفتندبکنند. نظـــر ایشان آزادی بود، اعمال آزادی بود. ولی خب متأسفانه‌نتیجه‌اش هم همان بود که‌دیدیم‌وایشان معتقدبودندکه‌توده‌ایها یک عده‌شان آلت بلا اراده‌انگلستان هستندکه‌توی آنجا ریشه‌کردند که‌من درآن دفعات راجع به‌شیراز مثل اینکه گفتم ومنعکس شد. وبقیه‌شان هم که‌نوکربدون قیدوشرط .

س - جیره‌ومواجب .

ج - نخیر، باجیره‌ومواجب. نوکرباجیره‌مواجب. بطوری که‌بعدا " بردنشان به‌آنطرف ونگهداری شان کردندوبعدهم آوردنشان وحال هم که‌معلوم شدکه‌دیگراینجور صریحا " آمدندا قرارکردندکه‌ما جاسوس اینها بودیم .

س - روابطی‌دکترمصدق رسما" باحزب توده‌نداشت ؟

ج - میآمدندملاقات میکردند، چرا. اینها میآمدند. یادم هست چندین بـــار این آقای خدابنده‌ولنکرانی وا ینها بنده‌میدیدم میآمدندمی نشستندوبحـــث میکردند. ولی خب، حتی اینددفعه‌آخریش که‌عرض‌کردم خدمتتان که‌اینها آمدنـــد به‌آقای دکترمصدق که‌شما اسلحه‌بدهیدکه‌ما بایستیم. وآقای دکترمصدق گفت دســت آن نخست وزیررا بایدقطع کردکه‌اسلحه‌بدهدبه‌دست عده‌ای که‌اینها راعوامل بیگانه میدانندوبرعلیه‌این مملکت اقدام میکنندوندا د.بعدهم‌معلوم‌شدعده‌زیادی افســـر اینها داشتندکه‌همه‌شان راگرفتندوعده‌زیادیشان راهم اعدام کردندازقبیـــــل عطارد ومبشری ، آنهائی که‌بودنداعدام شدند.

س - سیامک

ج - سیامک .

س - ولی اینطوری که‌دکترکیانوری بارهاتوی مصاحبه‌هایش وا ینها گفته‌گویا مرتب

تماس تلفنی با دکترمصدق داشته ، آیا شما هیچ چیزی دراین موردبیادمیآورید .
ج ـ خب تلفن آقای دکترمصدق را نمره اش را هرکسی میتوانست بگیرد . میگرفتندو ایشان مخصوصا " ازشب ببعدخودش گوشی را برم... وجواب میداد . اینطور صحبت ها را میکرد . برای اینکه اینقدرنزدیک ... ند ، حالا بعنوان اینکه زن ایشان دختردائی آقای دکترمصدق است . میدانیدکه مریم فیروزدخترفرمانفرما بودکه دائی مصدق بود . نه آنقدرارتباط نزدیک نداشت .
س ـ آقای دکترمصدق هیچ نوع نظری داشته راجع به توزیع ثروت وهمچنین مالکیت خصوصی . نظرشخصی دکترمصدق نسبت به این مسائل چه بوده است آقای امینی ؟
ج ـ با اصلاحات ارضی شاه که شدیدا " مخالف بود . میگفت که این رویه ای که در مملکت ما هست برای ملک باید همان که خودایشان هم کردند ، باید بهره مالکانه را کم کرد بنفع زارع ولی این وضع کشاورزی مملکت ما ایجاب میکندکه دراین دهات ، چون ما که کئوپراتیو وابنحرفها نداریم ، دررأس یک کسی باشدکه بتواند آن ملک را اداره کند . چون شما میدانیدکه دردهات ایران ، حالاشما چون گیلانی هستیدمثل ما اراکی ها نمیدانید یا مثلا" یزدی ها که این آب را با یدقطره قطره اززمین گدائی کردجمع کردورساند . دیروزاتفاقا " با کسی اینجا توی منزل من صحبت بودسراین استخرها که دردهات هست که گفتنداین استخرها ... گفتم نه آن استخرها که دردهات هست برای خاطراین نبوده که برونددشنا بکنند ، اینها آبی که بوده است اگر این آب همین جوربخواهدبرودبه زراعت این آب به اصطلاح پرتش زیادمیشد . تا بخواهدبرسدا صلا" ... این را ، این ذره ذره آب را دریک بقول خودشان استل جمع میکردندکه بماندبعدیک مخرجی داشت یک چیزی داشت میگفتندناژه که اوراکه بکشند آب با سرعت برودوآبیاری بکند . خب این را کی میکرد ، یک مالک ده . حالا ممکن بود یک مالک ده هم یک آدم بدی باشد ، استثمارگرباشد ، استثماربکندرعایا را ، ولی بعضی جاها هم بشودمثل آقای ضیاء الملک فرمنددرهمدان املاکی داشت وبقدری بارعایا خوب رفتارمیکرد ، بقدری اینها ازاوراضی بودند . مثلا" همانموقع که اغلب این

مالکین دهات سرموضوع قند، شکریا چیزهای دیگر یا انتخابات اینها میآمدندسوء-
استفاده‌کنندازسهمیه‌زارعین آقای ضیاءالملک خواهش میکردکه‌مأمور دولت خودش
بیایدواین چیزها را بیاوردبدهدوتوزیع بکندو خودش هم کمک میکردبه‌رعایا و
زارعین . مالک بنده‌می شناختم که‌اجازه‌نمیدادتوی دهاش ، حالامرده‌ورفته‌است
پی کارش آن آقای دکترمعاون در دهات بین همدان وکرمانشاه ، که‌توی دهاش-
مدرسه ساخته‌بودندرفته‌بودخراب کرده‌بودکه‌این دهاتی نبایدباسواد
باشداگرباسوادباشددیگرحاضرنیست که‌توی ده‌کاربکند. یا جاده‌را خراب میکردند
اما عده‌ای هم بودندکه‌توی ده‌شان مدرسه‌میساختند ، کمک میکردند . همان کسی که
مثلاً ، حالااسمش را به‌بدی بردم ازطرف آقای دکترمصدق ، این آقای امیرشوکت-
الملک علم انصافاً دردهات بیرجندمدرسه‌میساخت ، جاده‌درست میکرداینها بودند.
عده‌زیادی دیگراصلاً خیرات ومبراتی که‌درشیراز درجاهای دیگر، درفارس دراراک
اینها میکردندخیلی زیادبود. ودکترمصدق هم معتقدبودکه من خیال میکنم‌در آن
جلسات ان راجع به‌آن موضوع آن زرکش وآن قنات عرض‌کردم خدمتتان که یک
قناتی آنجا میساختندکه‌آقای دکترمصدق هم گفتندکه‌رفتم از...

س- بله.

ج- واینست که‌واقعاً اگریک مالکی نبودکه‌این قنات را حفرکند، تنقیه کند
مراقبت بکند دهاتیها خودشان اینکاررا نمیکردند. دهاتی ها نمیکردند. اینها
اغلب با هم اختلاف پیدا میکردندواین اختلاف ها میرسیدبه‌جاهائی که‌اغلب کشت وکشتار
میشد. دردهات.

س- اصولاً دکترمصدق راجع به‌تقسیم ثروت ومالکیت خصوصی چه‌نظری داشت؟

ج- نسبت به‌تقسیم ثروت هیچ عقیده‌ای نداشت ونسبت به‌مالکیت خصوصی خیلی احترام
میگذاشت ، خیلی هم زیاد.

س- یعنی اگرمثلاً ضروری هم بودبرای وضع مملکت ایشان حاضرنبودکه‌برنامه‌ای -
داشته‌باشدبرای توزیع ثروت ؟

ج ـ ایشان نخیر، بنده‌چنین چیزی ازایشان نشنیدم هیچوقت .

س ـ درسالهای آخرعمرشان ، آیا دکترمصدق هرگزاظهارپشیمانی کرده‌بودازبعضی اعمالی که‌انجام داده ؟

ج ـ از کجاش ؟

س ـ آن اوایل ...

ج ـ من اظهارپشیمانی ازایشان هیچوقت نشنیدم . یکبارفقط من به‌تقریب وکنایه که‌خیال میکنم درآن جلسات قبل هم عرض‌کردم و ضبط‌شد، بالای سرایشان من کتاب پنجاه‌سال صنعت‌نفت‌درایران مصطفی فاتح را دیدم وبه‌ایشان عرض‌کردم که"آقا این کتاب را خواندید؟" فرمودندکه" بله . بسیارکتاب جامعی است وخیلی خوب است." گفتم نظرتان . گفتند که"بله‌آدم بسیارواردومطلعی است این فاتح . اینکه آقای حسیبی نیست . " گفتم "متأسفانه دیرمتوجه شدید." البته‌این عبارت این بود که‌چون حسیبی دراین کارنفت‌خیلی اخلال کرد . باکمال تأسف بنده‌بایدبگویم که‌اگراین دخالتهای بیجای حسیبی نبودشایدکارنفت‌حل شده‌بود . واوباخودش مثلا" درآن کمیسیونهای هریمن وکمیسیونهای دیگرکه‌هی اخلال میکرد آخرسر یکجائی گفته‌بودمن خواب دیدم این کاردرست میشود . باخواب وباتصورات واهی یک‌آدم پلی تکنیسینی اینطورمتأسفانه فکرمیکرد . که‌حالاهم همین جور، ونگذاشت والا اگراین کارحل شده‌بود بنظرمن وضع مملکت ماخیلی خیلی بهترازاین بودکه مامیتوانستیم داشته‌باشیم . ونگذاشت اینکاررا . این رابه تعویق انداخت .

س ـ آیاهرگزشده‌بودکه‌درآن روزهای آخرحیاتش دکترمصدق وقتیکه‌درباره‌نخست وزیریش فکرمیکردبه‌اصطلاح اعتمادیاعدم اعتمادی راکه‌نسبت به‌بعضی هادرکارداشت مورد سئوال قراربدهد؟ موردتردیدقراربدهد؟

ج ـ نه . نه‌تنهاچیزبلکه‌خیلی عذرمیخواهم مخصوصا" راجع به‌مرحوم دکترفاطمی که‌خیلی ازافرادنسبت به‌اونظربدداشتند، بنده‌صریح بگویم . وحتی خسب اینجاواقعا"

نمی خواهم من چیزی بگویم راجع به... بعضی وقتها من از مرحوم دهخدا حتی من چیزی شنیدم که... اما آقای دکتر مصدق فرمودند که من در تمام دورانی که دکتر فاطمی با من کار میکرد خلاف مروتی هم از او ندیدم وحتی گریه کردند راجع به فاطمی. وخیلی احترام کردند به دکتر فاطمی. بعد هم که شما دیدید آن مرد، آن مرد بزرگوار جان خودش را روی این کار گذاشت دکتر فاطمی. در محاکمه اش هم نهایت مردانگی ومروت را بخرج داد. یادداشتهای ایشان در زندان، خیال میکنم در مصاحبه قبلی گفتم که آنهائی را که در زندان مینوشت وبخارج میفرستاد..

س- بله

ج- در آنجا یکدفعه پیغام داده بود بوسیله آقای آیت اله زنجانی که به آقای مهندس رضوی پیغام بدهید که ضعف نشان ندهد در محاکمه. چون سه نفر را با هم محاکمه میکردند دکتر فاطمی ودکتر شایگان ومهندس رضوی. وبه آن آقایان بگوئید چرا ضعف نشان میدهند، مرا خواهند کشت، این را خودش میدانست وخیلی هم مردانه محاکمه، خیلی شدید، خیلی مقتدرانه جواب میداد از خودش. آقای دکتر مصدق هم نهایت احترام را داشت. وحتی با مخصوصاً" آن رئیس دادگاه که سرتیپ مزین بود، او گفت چرا فریاد میکنید، اینجا سربازخانه نیست. میگفت من راجع به یک، معذرت میخواهم، یک فاحشه خانه ای دارم صحبت میکنم، منظورش دربار بود، ومن هم سرباز نیستم شما سرباز هستید. بعد در آن یادداشتهائی که برای آیت اله زنجانی بخارج محرمانه مینوشت پیغام داده بود که به آقایان هم زندانی های من که با من محاکمه میشوند یعنی آقای دکتر شایگان ومهندس رضوی پیغام بدهید که از خودتان ضعف نشان ندهند مرا خواهند کشت، شما ها را که نمی کشند. وبا اینحال خیلی خیلی شرافتمندانه رفتار کرد تا آخرین روز حیاتش.

س- حالا بر میگردیم به موضوع دادگاه دکتر مصدق. اگر لطف بفرمائید وبرای ما توصیف بکنید زندگانی دکتر مصدق را لحظه ای که دستگیر شد یعنی در مرداد ۱۳۳۲ تا لحظه ای که از زندان آزاد شد در واقع، قبل از رفتن به احمدآباد.

ج ـ بنده خیال میکنم که این کار پنج شش ساعت وقت میگیرد که نه من مجال دارم و نه شما حوصله اش را .

س ـ اگر شما مجال داشته باشید من حوصله اش را دارم .

ج ـ قدر مسلم اینست که در روز بیست و هشتم مرداد آقای دکتر مصدق و عده ای از آقایانی که در منزلشان بودند از دیوار شرقی خانه شان رفتند بالا و آمدند پائین و در خانه مجاور منزل آقای دکتر مصدق یعنی مجاور آن اصل چهار سابق ، که مال ایشان بود و اجاره به اصل چهار داده بودند ، آنجا منزل آقای حسین معظمی بود ، برادر دکتر معظمی بود ، که قبلا" این خانه مال مرحوم وجدانی بود که دادستان دیوان عالی کشور بود بعد حسین معظمی خریده بود . آقای دکتر مصدق و آقای دکتر شایگان و آقایان دیگری که با ایشان بودند آقای دکتر صدیقی اینها میروند در آن خانه وکسی نمیدانسته که آقای دکتر مصدق کجا هستند . شاید گفتم دکتر معظمی! شتباه کردم ، دکتر معظمی خیر، میروند منزل حسین معظمی سیف اله معظمی هم جزو این عده بود ، برادر دکتر معظمی که وزیر پست و تلگراف بود . اغلب آقایان وزرائی که با ایشان بودند . خواهر آقای سیف اله معظمی و دکتر معظمی و حسین معظمی ، عشرت خانم ، عیال آقای شریف امامی است . آقای سیف اله خان معظمی و خانمش که آنجا بودند ، خانم پریوش صالح دختر برادر اللهیار خان صالح تلفن میکنند به شریف امامی . چون شریف امامی از همان موقع با دستگاه مربوط بود و همکاری داشت . مضافا" به اینکه با رئیس وقت اصل چهار که در ایران بود خیلی نزدیک بود و رفیق بود . چون آقای دکتر مصدق خیلی اصرار داشته است که شخصا" خودشان را معرفی کنند ، قبل از اینکه بریزند و اهانتی کنند و بکشند خودشان را معرفی کنند . تلفن میکنند به شریف امامی این خانواده معظمی صحبت میکنند ولی نمیگویند ما کجا هستیم . شریف امامی جواب میدهد که شما یک نیمساعت دیگر به من تلفن کنید . نیمساعت دیگر اینها تلفن میکنند شریف امامی میگوید که از طرف دستگاه هیچ خطری متوجه آقای دکتر مصدق نخواهد شد و ایشان همانطور که نظر خودشان هست اگر خودشان را معرفی کنند خیلی بهتر است . ماشین میخواهند و سوار میشوند همه آقایان و میروند به عمارت باشگاه افسران

که مقرزاهدی بوده است . البته آنجا که از ماشین پیاده میشوند . یک مردبسیار رذلی سپهرخیلی بدنام هم بود نسنه مورخ الدوله البته لسان سپهر، اوتوهینی بسه آقای دکترمصدق میکندحتی میگویندکه شاید آب دهن به صورت ایشان می پاشدویا از این کارهائی که حالا گفتنش ... ولی زاهدی باکمال ادب از آقای دکترمصدق استقبال میکندوحتی میگویدکه خیلی متأسفم از این پیش آمدی که شده است . وآقای دکترمصدق را می برنددراطاقی آنجا تختخواب میدهندکه بماند . آقای دکترمصدق وآقای سیف اله خان معظمی ودکترشایگان واینها . بعدازچندروزی خودایشان اصرارمیکنندکه اینجا جای من نیست . دوباره آقای دکترمصدق وآقایان ر منتقل میکنندبه لشکردوزرهی آنجا زندانی بصورتی معین میکنند وآقای دکترمصدق را می برندآنجا . البتسه آنموقع آقای دکترغلامحسین خان هم درزندان شهربانی بودندکه بعدازمدتی مرخص میشوند . بعدازمدتی صحبت .. . آها ن چیزی راکه فراموش کردم بگویم اینستکسه حتما" شما ممکن است ازشریف امامی یا آقای لاجسوردی بپرسید . شریف امامسی میگویدکه ایشان نگران نباشند ازنظردستگاه ، ضاری به ایشان نخواهدشدوایشان سه سال درباغی نگه داشته میشوندوبعدتمام میشودکار . یعنی سه سال محکومیت را همان موقع گفته بودند . این سه سال را من همانوقت شنیدم ومیدانستم ، سه سال . ایشان را درلشکردوزرهی نگه میدارندووسائلی هم بعدازمنزل می برندبرایشان . پسرهایشان میآیند ت میکنند . آزموده مرتب میآیدبرای تحقیقات تا محاکمسه ایشان میخواهدشروع بشود . به ایشان تکلیف میکنندکه وکیل معرفی کنید .آقای دکتر مصدق سپهبدنقدی رابعنوان وکیل خودش معرفی میکند . سپهبدنقدی یکی ازخوش نامترین افسران ارتش بودکه موردعلاقه آقای دکترمصدق هم بود . ایشان رادرآن دادگاه انتظامی وارتش هم گذاشته بودند . آقای نقدی میگویدکه من بایدکسب تکلیف بکنم . آقای سرهنگ جلیل بزرگمهرکه خیلی معتقدبه آقای دکترمصدق بسود ودرزمان ایشان مدتی فرماندارنظامی آبادان بعدازکمال وبعدهم مدیرکل غلسه کشوربودوضمنا" خانم ایشان هم دختربرادرآقای الهیارصالح است وباجناق آقای سیف اله معظمی که وزیرپست وتلگراف بود . سیف اله معظمی وآن آقای سروان فشارکی که بعد

شدمهران ، مستحفظ منزل دکترمصدق این هرسه باهم باجناق بودند. ایشان به آقای نقدی مراجعه میکندو،بگویدکه شما آقا اینکا ررا قبول کنید اگراینکا ررا قبول کردید منهم پادوئی کارشما را میکنم چون من حقوق خواندم ولیسانسیه‌حقوقم پادوئی کارشما ررا میکنم برای اینکه‌کمکی کرده‌باشم. ولی شاه‌به‌نقدی اجازه نمیدهد بنابراین نقدی ردمیکند. وقتی نقدی ردمیکندآقای دکترمصدق هم دیگر وکیلی معرفی نمیکند ومیگویدمن دیگروکیل معرفی نمیکنم. خب اینجا دیگردادگاه بایدوکیل تسخیری معین کند. میآیندبا نقدی صحبت میکنندکه‌آقا بنظرتوکی را بکنیم وکیل تسخیری . میگویندخوب است همین بزرگمهرا که‌آمد بمن چنین پیشنهادی را کرد اوخوشش میآیدازاین کار. به‌آقای بزرگمهرتکلیف میکند. بزرگمهرالبته خیلی میل داشت ولی خانمش خیلی سختش بود. من به‌آن خانم گفتم ببینیدخانم شما دوتا شوهرخواهرتان الان درزندان هستند، یکی آقای سیف‌الـه‌خان معظمی ویکی سروان فشارکی . وتوجه‌چیزت ازآنها کمتراست که‌شوهرتان نبایدتوی اینکاربا شد برو. ی‌که‌زندانی بشود، اینکارافتخاری است . وقبول میکند. آقای سرهنگ بزرگمهرقبول کردوخیلی هم خوب ازعهده‌اینکاربرآمدومرتبا " میرفت‌توی زندان و کارهائی که‌ایشان دستوردادندانجام میدادوطبق مقررات ارتش هم وقتی یک محاکمه‌ای است ویک افسری وکیل میشودتا مادامیکه‌آن محاکمه‌درجریان است آن افسرازمشاغلی که‌دارد، شغلی که‌داردمعاف میشود، این حسن را هم دارد. بنابراین ایشان کارش همین بود. دردادگاه‌میگویندکه، دردادگاه‌بدوی که‌آقای دکترمصدق تریبون در - اختیارش افتاده‌ومرتبا " دارد‌مطالبی میگویدکه‌این خب به‌ضررشاه‌یدشاه‌ودستگاه‌واینها باشد. بطوریکه‌متین دفتری یکروزرفته‌بودبه‌شاه‌گفته‌بوده‌است که‌این محاکمه‌مصدق نیست این محاکمه‌دستگاه‌سلطنت است واینکارخیلی به‌ضررسلطنت دارد تمام میشود این محاکمه‌دکترمصدق . روزی بزرگمهررا دروزارت جنگ میخواهندومیگویندکه‌آقا این محاکمه‌خیلی داردبه‌درازا میکشد پس توچه‌کاره‌هستی . رئیس دادگاه سرلشکر مقبلی میگویدکه‌من فردا وقتی آقای دکترمصدق آمدنشست رومیکنم که‌خب بیانات

ومدافعات شما تمام شدوکیل پا شودودفاع کندوتوبلافاصله‌پا شووشروع کن به‌دفاع کردن که‌دیگردکترمصدق نتواندحرف بزند. بزرگمهراین مطلب را محرمانه‌به دکترمصدق میگوید. میگویدآقا من را خواستندوبمن تکلیف کردندکه‌ما به‌توا ین شکلی میگوئیم وتوپا شوودیگردفاع کن که‌مصدق حرف نزند. آقای دکترمصدق هم میشنودووقتیکه دادگاه تشکیل میشودسرلشکرمقبلی رومیکندبه‌بزرگمهرکه‌بیانات آقای دکترمصدق تمام شده‌است وشما پا شویدآقای وکیل صحبت بکنید. بزرگمهرهم خیلی یواش این کاغذها یش را دستش میگیردکه‌پا شودوصحبت بکندیکدفعه‌آقای دکتر مصدق می پردتمام اوراق بزرگمهررا ازدستش می گیردومیگذاردزیرنشیمنش، زیر خودش ورویش می نشیندومیگویدپدرسوخته‌باشی اگرحرف بزنی. این پدرسوخته باشی خب آنهم تبانی بوده‌است بین آنها ولی این اثررا کرده‌بودکه‌بعدکه‌بزرگمهر را با زنشسته‌کردندوازکاربرکنارکردند، چندین بارکه‌سپهبدیا رتشبدالبته‌هدایت که‌خیلی علاقمندبودبه‌بزرگمهر با شاه‌راجع به‌بزرگمهرصحبت میکند شاه میگوید که اونوکری مصدق را برشرافت سربازیش ترجیح داداین هما نموقع که‌مصدق گفت که‌پدرسوخته‌با شداگرحرف بزنی، این حقش بودبرگرددبزندتوی گوش مصدق ونزد و گرفت نشست. بهرحال بزرگمهرنشست ودکترمصدق پا شداددفاعاتش. رئیس دادگاه‌هم اشهدباالله هما نطورکه‌به شما هم‌قبلاً گفتم آدم رذلی نبود مقبلی با اینکه‌چیزها ئی پیش آمدکه‌به‌شما درجلسات قبل گفتم. اوهم دیگرناچار تسلیم میشود. خب ازخارج هم ما چیزها ئی که‌لازم بودبوسیله‌بزرگمهرمیرساندیم. بزرگمهرهم دیگرنهایت جدوجهدش را بکارمیبردتامحاکمه‌بدوی وبقول من که‌شوخی میکردم همیشه‌این دادگاه را میگفتم دادگاه‌بدوی. یک آقا ئی توی منزل من خیال میکردمن اشتباه‌میکنم‌ونمی فهمم. گفتم نخیر این دادگاههای چیزی بدوی است. ایشان را محکوم میکنندبه‌سه‌سال حبس که‌البته‌همین سه‌سالی بودکه قبلاً" هم‌درهمان روزاوایل بیست وهشت مرداد هم به‌ایشان گفته‌بودند. آقای دکترمصدق تقاضای تجدیدنظرمیکند. درا ینجا برای اینکه‌جبران کرده‌باشندآن پدرسوخته‌باشی را

که به بزرگمهرگفته بود جبران کرده باشند، شخصا " ایندفعه بزرگمهررا بعنوان وکیل تعیینی معرفی میکند. یعنی خودشان ایشان را بعنوان وکیل معرفی میکند. دفعه قبل تسخیری بود دادگاه معین کرده بود ایندفعه شخصا " خودشان معرفی میکنند بزرگمهررا. دادگاه تجدیدنظرهم که البته رئیسش آدم رذلی بودآقای جوادی و چقدردکترمصدق به این محبت کرده بود، چقدرمحبت کرده بود، اوبازمحاکمه میکند،وباز آقای دکترمصدق حرفهایش را میزنند. معذرت میخواهم اینجا یک مسئله را من فراموش کردم بگویم. این تشکیل دادگاه تجدیدنظردکترمصدق مدتی به درازا میکشد. بطوریکه ایشان اعتصاب غذا میکنند. ایشان درا سفندماه آنسال اعتصاب غذا میکنندواینکه تا تکلیف من معین نشودمن غذا نمی‌خورم تا این کار تجدید نظرمن ... دادگاه میخواسته بازی کندالبته. دادگاه میخواسته بازی کندچون خیلی تحت فشارهاشی بودند. شاه که رفته بوددرهندوستان نهروخیلی دراینموردصحبت کرده بودکه این برای شما خیلی ننگ آوراست که این مردکه این خدمات را کرده است حالا محاکمه میکنید. اوهم گفته بوده که کاررا زودترتمام بکنند بدون رای بدهند. این ولوله‌ای درارتش ایجادکرده بود مخصوصا " شب عیدکه تکلیف چیست وایشان اعتصاب غذا داردواگر حادثه‌ای رخ بدهدچه خواهدشد. معاونت وزارت جنگ داشت درآنموقع بنام مرتضی زاهدی که البته از این خانواده فضل الله زاهدی نیست، اصفهانی است او، بسیارمرد شریف با تقوی درست واقعا " این مرداز اولیاءالله است. زمان آقای دکترمصدق سرتیپ بودایشان ورئیس کارگزینی ارتش بود. بعدرئیس بازرسی مالی ارتش شده بودخیلی مردموراعتماد بود. بعدهم ایشان شدمعاون وزارت جنگ وسرلشکرشده بوددرآنموقع. تا سپهبدی هم ارتقاء مقام پیدا کرده بودوبازنشسته شده بود. الان درتهران است خوشبختانه حیات دارند. ایشان درآن جلساتی که بوده میگوید "آقا مرا مأمورکنیدمن میروم روز ۱۰ ایشان را می شکنم." وایشان باتفاق آزموده وبختیارمیروندبه زندان لشکر دوزرهی. خودآقای زاهدی برای من نقل کردکه "من رفتم توی اطاق ایشان وهمان ادب واحترامی را بجا آوردم که وقتی ایشان نخست وزیرووزیردفاع بودند

ومن رئیس کارگزینی ارتش بودم بجا میآوردم وبا همان طرزرفتم مثل سربازی ایستادم. ایشان بلافاصله مرا شناختندوفوری دست انداخت گردن من ومرا بوسیدندوتبریک درجهام راگفتند که من سرلشکرشدم وروی تخت شان مرا نشاندند. من گفتم که قربان من آمدم امروزازشما دست لاف بگیرم، اصطلاحی است که عیدی ازشما بگیرم پدر ولی همانموقع به آقای آزموده وبختیار محل سگ هم نگذاشتند. روکردند به من وگفتندکه چه میخواهی؟ گفتم که جناب عالی باید این روزه تان را بشکنید، این بهترین عیدی من است. گفتندآخه آقا این محاکمه مرا ترتیبش رانمیدهند تمام نمیکنند. گفتم من به شما قول میدهم که بعداز این اینکارا بکنند. گفتنداگر توقول میدهی من قبول دارم. گفتم نخیرمن قول میدهم. وفوری رفتم پشت در آنجا لیوان شیری حاضرکرده بودیم ولیوان شیررا آوردم ودادم وایشان ازدست من لیوان شیررا نوشیدند." بازازحوادث توی آن زندان ایشان وصیتنامه میخواستند تنظیم کنند، میخواستندکه با آقای عنایت، حسن عنایت که سردفتربودوهمیشه مورد اعتماد ایشان بود، با ایشان مشورت کنند. پیغام میدهند حسن عنایت به ارتشبد هدایت که با زیپا او دوست بودومربوط بود تلفن میکندآقا ایشان میخواهند وصیت نامه ای تنظیم کنندوبا من میخواهند مشورت کنند. هدایت میگوید من به شما خبر میدهم. تلفن میکندکه فردا سرگردی میآیدسراغ شما با ماشینش وشما را میبرند به زندان لشکردو زرهی که با ایشان ملاقات کنید. فردا صبح سرگردی میرودسراغ آقای عنایت ومیگویدمن سرگردناصرمقدم هستم، همان آدمی که بعداً" تا درجه سپهبدی ارتقاء پیدا کردورئیس ساواک شدوبعدهم کشته شد. ومن دیشب ازشوق نخوابیدم که امروزاین سعادت نصیب من میشودکه میتوانم رهبرملت ایران را زیارت بکنم. این را آقای عنایت شخصاً" به من گفت. وباتفاق ناصرمقدم میروند زندان وآقای دکتررا زیارت میکنند. محاکمه ایشان تجدیدنظرشدوباز همان رأی تأیید شدوایشان را درآنجا نگه داشتند. بعدا یشان گفتندآقا من محکوم به زندان مجرد که نشدم اینجا تنها هستم. آقای آزموده واینها یک آدم زندانی را، مثلاً" محکوم

شده است به‌حبس ابد باقل ومنقلش وسط برمیداردمیرودتوی اطاق ایشان که آقا شما گفتید که‌فلان پس بنابراین ایشان با شما هم زندانی هستند. ازاین اداها وازاین لوس — بازیها ئی که .... که‌بعدا لبته‌پس ازچندساعتی اورا ردش میکنند. درتمام مدتیکه آقای دکترمصدق درآن زندان بود دوسه‌بار به‌ایشان تکلیف کردندکه‌آقا مثلا" اگر حمام بخواهیدبرویدحمام . ایشان نخیرهمان یک گالری فیکس‌بودورسم بود گالری فیکس یک‌بخاری بودکه‌اتفاقا " من دادم‌برای ایشان بردند، این را آنجا آب رویش گرم میکردوهمانجا خودش را می شست ومیگفت من اگرازاینجا بیرون بیایم یک سربازی بعنوان اینکه‌احساسات ملیاش ، سلطنت‌خواهیش غلبه‌پیدا کند یک تیری میاندازدبعدهماین موضوع ... اینستکه‌ایشان ازتوی آن اطاق مطلقا بیرون نیامدند. البته‌پسرهایشان ،دخترشان میرفتندملاقاتشان .بتاتقاضای فرجام کردنددرهمانجا . اینجا سه‌وکیل برای‌خودشان انتخاب کردند. آقای حسن صدر، مرحوم مجدزاده‌صهبا که‌وکیل مجلس بودزمان ایشان کرمانی وبعدهم انتخارکردوآقای شهیدزاده ازوکلای میرزدادگستری وخیلی فاضل. این سه‌نفررا ایشان معین کردندکه‌لایحه‌فرجامی رابدهد. آنها هم با مشورت خودآقای دکترمصدق لایحه‌ای تهیه‌کردندودادندبه‌دیوان کشور. پرونده‌های دیوان کشورمعمولا" تقسیم میشدبه‌شعب‌جزائی . یکی ازشعب‌جزائی که‌خیلی خوب بودشعبه ۲ بودکه‌دررأسش آقای حائری‌شاه‌باغ بودندکه‌یکوقتی دادستان کل کشوربودند. وحسین معظمی هم مستشاربود. قاعدتا " میبایستی این پرونده‌را به‌این شعبه‌بدهند ولیکن‌چون حائری‌شاه‌باغ گفته‌بوداگرپرونده‌من میگویم که‌این محاکمه‌برخلاف اصول بوده‌است زیرا محاکمه‌ایشان محاکمه‌سیاسی است وبایددرحضورهیئت منصفه‌باشدو بنابراین بایددردادگستری باشد ، این را به‌آنجا ارجاع نکردند. شعبه۹ رئیسی نداشت ولی عضومقدم شخصی بودبنام فرهت‌که‌ازقبل هم معروف بودکه‌این نوکر دستگاه‌بوده‌است همیشه‌مطیع ومنقاددستگاه ، اورا به‌این شعبه‌رجوع میکنند. در صورتیکه‌درآنموقع این شعبه‌رئیسش درمرخصی بوده‌ومعمولا" پرونده‌زندانی داروانبایدبه‌شعبه‌ای رجوع کنندکه‌درحال تعلیق باشد . بایدمهیای کاربا شد. این را هم

آقای هیئت که رئیس دیوان کشور بود به این شعبه رجوع کرد برخلاف اصول . اعضای شعبه عبارت بودند از آقای فرهت عضو مقدم ، محمدحسین عقیلی وشجیعی خراسانی به دادیاری میرزا یحیی آقای انصاری ،مدتها پرونده در این شعبه بود و تصمیم اتخاذ نمیکردند . روزی آقای دکتر مبشری که رئیس اداره فنی بود و این آقای فرهت علاوه بر سمت کفالت شعبه و عضو اقدم شعبه مدیرکل حقوقی وزارت دادگستری بود آقای مبشری تلفن کرد که من یک کار لازمی با تو دارم . من رفتم . و آقای مبشری مرا توی اطاق فرهت برد و فرهت گفت آقا من میخواهم از شما که قاضی دادگستری بودید به حفظ حیثیت دادگستری علاقمند هستید یک خواهشی بکنم . و آن اینکه از آقای دکتر مصدق خواهش کنید که این تقاضای فرجامشان را پس بگیرد . گفتم برای چی ؟ گفت برای اینکه خب ما ناچاریم ، مجبوریم که این رأی را ابرام کنیم و نمیخواهیم اینکار بشود . ما مجبوریم . اگر بخواهیم نکنیم هرچه بنظرتان میآید که رأی قطعی ... گفت آخه اگر اینکار را نکنیم بعد آزموده میآید و را وزیر دادگستری میکنند . گفتم خب با زهم این میشود . گفتم خب بالاخره چه خواهد شد ؟ از این وضع که بهتر خواهد بود اگر آزموده بیاید . البته این را هم بگویم که آزموده روزها توی محکمه به آقای دکتر مصدق اهانت میکرد ولی شبها میرفت در زندان روی پای دکتر مصدق میافتاد که آقا مرا ببخشید ، من چه بکنم ، من مجبورم که توی محکمه این حرفهای اراجیف را بزنم . این خیلی واقعاً " مسخره بود . چون خیلی دکتر مصدق به این آزموده محبت کرده بود . یکوقتی ایشان را که در رشت یک آدم زیر گرفته بود ، این آقای دکتر مصدق به کشاورز صدر استاندار گیلان سپرد که این چون آدم درستی است شما آنچه از دستتان بیاید کمک بکنید ، ورثه را بخواهید جلب رضایت واینها را بکنید خیلی بهش محبت میکرد . حتی یکوقت بهش پیشنهاد کرده بود برای همین دادرسی ارتش او کاغذ نوشته بود که من صلاحیت اینکار را ندارم ، اطلاعاتی ندارم ولی بعد آمد در محاکمه ورذالتها را کرد .

س — سند این را مثل اینکه دکتر مصدق ارائه داده بود در دادگاه .

ج — بله . درهرحال بنده به آقای فرهت گفتم که آقا شما میدانید با کی طرف هستید ؟

دکترمصدق را مگرمیشودگول زد؟ دکترمصدق همه‌چیز ش را گذاشته برای حیثیت مملکت . شما آدمی هستیدکه ... آقای فرهت خوشنام نبودوقتی داستان تهران بودمعروف بودکه‌جزوابزارکارکن الدین مختاری بود، مگرشما همان نبودیدکه در کاخ گلستان وقتی که‌من ومیرزا علیخان اشتری با هم بودیم شما ردشدیدمن خیال کردم معرفی میکنم ، مرحوم مصطفوی هم بود. آقای اشتری گفتندایشان به‌دستور اون فلان . شروع کردفحش به‌وزیروقت دادگستری سابق دادن .

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریـــــخ : ۳ ژوئـــن
محـــــــل : شهرآنا ندل - ویرجینیا
مصاحبه‌کننده : ضیاء اله صدقی
نوارشماره : ۱۱

بدستورمتین دفتـــری میخواست برای من پرونده تشکیل بدهد، مثلا"اهانت کردم‌و مـــرا زندانی کنند . گفتم شما درهرحال نام خوشی نداشتید آقـــــای فرهـــــت بیا ئیداینجاکفـــاره‌ی گناهان گذشته تان رااینجاجبـــران کنید وبخودتان آبروبدهید . ونکرد . خدارحمت‌کند مرحوم وثیقی معاون وزارت دادگستری بود بسیارمردشریف وخوبی بوده میرزا غلامحسین خان وثیقـــــی. من با ایشان خیلی مربوط بودم ومنزلشان میرفتم ، یک روزتلفن کرد کــار لازمی دارم من منزل ایشان رفتم سرنمازبودند ، گفت "فلانی من میخواهـــم ازتوخواهش‌کنم که بروی خدمت‌آقای دکترمصدق درزندان ازایشان بخواهیـد که ازاینکار این .." گفتم آقا این حرف را فرهـــت‌هم بمن زده‌اســـت آخراینکار شما با بچه که طرف نیستید ، محال است‌که آقای دکترمصـــدق چنین کاری بکنند . دراینجا بودکه حالایادم هست‌که شاه به هندوستـــان رفته بودکه چون نهروبه‌اوفشارآورده‌بود اوتلگرافـ ـده بودکه هرطـــور شده اینکار را درديوان کشورتمام بکنید ، روزی آقای فرهت ، این راکه من عرض میکنم علم دارم که عـــرض میکنم . حالابعدعرض میکنـــــــم رای ای که اینها نوشته بودند سه صفحه رای بود ، سه صفحــــــــه رای داثر برابـــرام ، آقای فرهـــت‌این رای را برمیداردومیآورد دراطاق وزیروقت دادگستری یعنی جمال اخوی . جمال اخوی ازفرهـــت خوشش‌نمیآمد . وقتیکه اومیگوید من با شماکاردارم میخواهم بیایـــم اوازپشت میزش‌پا میشود بااین عنوان کـــه میخواهم بروم بیرون ،کـــه

وقتش را نگیرد ، فرهت به وزیردادگستری میگوید آقا ما این رای دکتر مصدق را نوشتیم میخواهیم شما هم ببینید ، اخوی اجمالا" نگاهی میکند میگوید"آقا سه صفحه رای ؟" میگوید"آقا اگررای را نقض میکردید احتیاج به استدلال داشت وقتی ابرام میکنید که احتیاج به استدلال ندارد " میگویدچه بکنیم ، اخوی دوسه کلمه عنوان میکند که آقای فرهت کاغذدم دستش نبود چون نزدیک میزنبود تقویم جیبی اش را درمیآورد توی تقویم مینویسد عبارتی که القاء میکندوامـلا" میکند آقای جمال اخوی که"نظریه خاصه ی مورد رای صادره ابرام میشود "که این باعث شدکه خیلی سروصداکرد اینمورد حتی جمال امامی درمجلس سنا گفت "آقا دیگرافتضاح است آخراین شد رای ؟که دیوان کشور برداشته نظرموردخاصه ی یا خاصه ی مورد که این معلوم میشودیعنی برای خاطردستور، درصورتیکه این یک اصطلاح حقوقی بود . وبعدکه گلشائیان وزیردادگستری شدودادیوان کشوررا منحل کرد وازنوتشکیل دادکه باصطلاح عده ای را تصفیه بکند ، منجمله همین فرهت وعقیلی واین اعضای شورا را بکار دعوت نکرد ، روزی آقای مصطفوی داماد کاشانی که مردبسیارشریفی بود که اوراهم به کاردعوت نکرده بودند ..

س- آیت اله کاشانی ؟

ج - بله داماداو بسیارمردخوبی بود خیلی خیلی فوت کرد. اوبه منزل فرهت میرود و میگویدکه "آقا حالامن میگفتم اینجوربودم فلان شما را آخرچرا ؟" میگوید مرا برای خاطر.. هان معذرت میخواهم ببخشید ببخشید او میگوید آقای فرهت به مصطفوی میگوید که خب شما حالادامادکاشانی بودید نمیدانم فلان یعنی دراعمال نفوذ مرا چرا ؟ اتفاقا" این آقای فرهت بخارج برای ترک تریاکش رفته بوده مرا چرا بیکار کردند ، میگوید "آقا شما را درمجلس گفتنداین رای ای که داده اید آن عبارت خاصه ی مورد ، میگوید " آقا این رای را من ندادم این رای راآقای جمال اخوی بمن املاء کرد ومن کاغذنداشتم روی تقویمم

نوشتم این راءی راا وگفته است : این را فرهت به مصطفوی عنوان میکنند.
بعدآقای دکترمصدق پس از انقراض سه سالی که درآنجا بودند که
البته سه سال طبق آراء دیوان کشور وقانون دادرسی جزائی که سال را
۳۶۰ روز میدانند نه ۳۶۵ ، سال ازنظرماه ۳۰ روزاست وسال ۳۶۰ . بنابر
این اگرکسی محکوم به سه سال بشود این لازم نیست که اگرمثلا"
دراول سال زندان رفته باشد آخرسال سوم ، نه ۱۵ روززودترمیشود.
ایشان راهم ۱۵ روززودتربا ماءمورین گروهان ، گروهان نمیتوانم
بگویم ظاهرا" یک دسته ای بود با عده ای سرباز از لشکر۲ زرهی به احمدآباد
بردند .سربازها اطاقی داشتند دوتا اطاق دم درب قلعه ایشان توی
قلعه بودند. که من افتخارزیارت مجددایشان رادراین عمارت دراین
مدت برای کارهای حقوقی ایشان وکارهائیکه مال مریضخانه نجمیه بود
داشتم ودیگررفتم واجازه گرفتم ومرتبا" خوشبختانه این سعادت نصیب
من شدکه باتفاق خانمم وبچه هایم که عکس هائی هم داریم که بچه های من
هم هستند دیگر ، اگرنمیرفتم که البته من خودم باشوق فراوان میرفتم
وایشان هم احضارمیکردندوخدمتشان میرفتم ومیماندم تاعصری وبرمیگشتم.
یک روزفقط ایشان پیغام برای من دادندکه آقاشما ، کاغذی نوشتند
اینجا بمن خبردادند که اگرشما اینجا بیائید شما را ممکن است بگیرند و
چون من احتیاج دارم به ملاقات شما وکارهائی که دارید شماخودتان
اقدام کنید ، بعدمن به آقای مقدم که آنوقت رئیس اداره ی ، رئیس
سوم بود که مربوط بود تلفن کردم وبعدایشان هم به مولوی که رئیس
ساواک تهران بودند گفتند من دیگربازتاآخرین روزحیات ایشان که البته
معذرت میخواهم تاآخرین روزکه ایشان دراحمدآباد بودندومریض شدند
ومبتلابه سرطان شدند فک یعنی همان سغ دهان باصطلاح
وایشان به مریضخانه نجمیه منتقل شدند وبازبنده هرروز به مریضخانه هم
میرفتم وبعدهم به منزل آقای دکترغلامحسین خان منتقل شدندبازبنده

تقریبا " هرروزمیرفتم .واینجا چون اسم بزرگمهر برده شده نمیدانم درآن جلسات قبل گفتم یا نه ،بزرگمهر یک روزبمن گفت "آقا من میل دارم که اگربشود آقای دکترمصدق را ببینم ."این راقبلا" نگفتم ؟

س- نخیر . من یادم نیست .

ج - ولی خیلی میل دارم چون من سالهاست که ایشان رازیارت نکردم . ماءمورین ساواک دونفربودندکه آنجا مراقبت میکردند . یکی یوسف خانی بودویکی شهیدی ، من با شهیدی خیلی مربوط بودم وآدم خوبی هم بود.من به آقای بزرگمهرگفتم من میروم هرروزی که نوبت یوسف خانی است که معلوم است فردا دیگرنوبت اونیست به توخبرمیدهم که فرداکه شهیدی هست توبیائی با هم خدمت ایشان برویم . روزی اینطورشدمیدانستم فردا نوبت شهیدی است وبه آقای بزرگمهرخبردادم وایشان دم درب مریضخانه نجمیه بودند ، یک قسمت این ساختمان مرحوم شمشیری بالا ساخته شده بود برای سرپرستاری که درمریضخانه زندگی میکرد که آنموقع هم فرانسوی بودو رفته بود .آقای دکترمصدق آنجا زندگی میکردند تخت شان آنجا بود. بنده این آقای بزرگمهررا برداشتم واز آسانسوررفتیم بالا وبه این ماءمور ساواک گفتم که این آقای دکتر راآقای دکترمصدق احضارکردندبرای کارهای معاینه شان ، بعنوان اینکه ایشان یک طبیب هستند ، وبه آقای دکترومن ، ایشان گفت استدعا دارم بفرمائید ، بمن نگفت که من ایشان راشناختم این .. من رفتم وآقای دکترمصدق تاکه چشمش به او افتاد بزرگمهررا نشناخت چون اودیگرلباس سویل تنش بود با اشاره بمن گفتند"ایشان کی هستند ؟" گفتم آقا ارادتمندجنابعالی سرهنگ بزرگمهر ، گفتند "ای آقا من مدتی بوددیگرایشان رادراین لباس ندیده بودم"دست انداختندوایشان راگرفتندبوسیدند گفتند"به احترام آقای بزرگمهرپس یک چائی هم بگوئیدبرای من هم بیاورندکه خودم هم چائی بخورم ."مدتی

دیگربزرگمهررا نگهداشتنددیگردردل های فراوان وخیلی خوشحال شدند
مخصوصا " که بزرگمهرکه خیلی به زورمیخواست دست آقای دکترمصدق راببوسد.
وقتی که بیرون آمدیم آقای شهیدی بایک ادبی بمن گفتندکه فلانکس
غیرازمن ماء مورین دیگرهم اینجا هستند ممکن است درپائین باشندوبعد
اسباب زحمت بشود شما ممکن است باآسانسوربروید جناب سرهنگ رابگوئید
ازپله بروند . گفتم"جناب سرهنگ کی هستند ؟"گفت " همین آقای دکتری
که شما گفتید جناب سرهنگ بزرگمهراست بنده میدانم آنوقت هم شناختم
ونخواستم بگویم ." وایشان بعدمنتقل شدند ، حال آقای دکترمصدق ..
هان ایشان روزها قرارشد چون سرطان چیزبود بروندبه مریضخانه مهرآنجا
برق کوبالت بگذارند . با همین ماء مورویا پرستار ازمریضخانه به مریضخانه
مهرمیرفتند وبرق میگذاشتند.بعد بلاآخره ایشان به منزل آقای دکتر
غلامحسین خان رفتند وازآنجاهم بازبه مریضخانه میرفتند . ولی همین
برق گذاشتن گویا اثربدی درمعده کرده وخونریزی وبردندمریضخانه ی
نجمیه ۱۴ اسفنددرمریضخانه ایشان به رحمت ایزدی پیوستند .

س- آن زمانی که ایشان زندانی بودند غیرازوکیل مدافعشان چه کسان
دیگری اجازه ملاقات با ایشان راداشتند ؟

ج - هیچکس . اینجا فقط بچه هایشان وبستگانشان ،خانمشان ، خانم ضیاء السلطنه
آقای مهندس احمدخان وآقای دکترغلامحسین خان مصدق،بچه هایشان را ملاقات میکردند.
دراحمدآباد آقای هدایت اله خان متین دفتری واینها هم میآمدند.

س- آقای امینی چرا دکترمصدق اینهمه رفتارش دردادگاه نمایشی بود
اگریادتان باشدکلیدکیفش را،بلنجاق قفلی میزدبه کتش یاروی نیمکت
درازمیکشید وتمام این جریاناتی که محققا " شما خوب بیاد
دارید ؟

ج - بله . خب ایشان میخواست مسخره کند ، برای اینکه اینجا داد......
مسخره کند . گاهی وقتها حتی گوشه هائی میزد اگرخاطرتان باشد مثلا"
میگفت "تیمسارخواجه نوری"بجای آزموده برای اینکه میدانست که درپشت

پرده مثلا" ابراهیم خواجه‌نوری به آزموده کمک میکندمیگفت "تیمسارخواجه نوری ". اینها همه‌چیزهاشی بودکه ایشان ...

س- آیا یک متن کاملی ازدفاع دکترمصدق موجودهست ؟

ج - بله بله .

س- ازاین ما میتوانیم یک نسخه‌ای داشته باشیم آقای امینی ؟یا چه جوری بایداین رابدست آورد ؟

ج - نخیر . این رادرتهران به چاپ‌شروع شد ولی بعداین دستگاه نگذاشت ولی اینکارخواهدشد ، من خیال میکنم که این راشما پیداخواهید کرد ومتن دفاع بدست شما خواهدرسید .

س- خیلی‌ممنون میشویم اگریک نسخه‌اش را برای ما بفرستید .

ج - بله حتما" حتما".

س - ممکن است‌آقای امینی شما لطف‌بفرمائید یک شرح احوال مختصری راجع به‌این اشخاصی که من اسم آنها راخواهم خواند ، چه اشخاصی که شما میشناختید یا هنوزهم میشناسید برای مابگوئید ویکی دوتا موضوع راکه یا باصطلاح موقعیتی‌راکه اینها درآن نقشی داشتند برای ما توضیح بدهید تا شخصیت این آدمها بهترروشن بشود . والان من شروع میکنم با کسانیکه اعضای کابینه‌ی اول دکترمصدق بودند ، مثلا" من شروع میکنم باآقای علی هیئت‌که وزیردادگستری بودند ،اگرلطف‌بفرمائید یک شرح حال مختصری راجع به زندگی ایشان بگوئید .

ج - علی هیئت ازقدیم ترین قضات دادگستری بود ، واهل آذربایجان بود. مدتها رئیس دادگستری غرب بود باصطلاح آن زمان که مرکزش درهمدان بود، ومستشاردیوان کشوربود ، رئیس شعبه‌ی دیوان کشوربود ، و نسبتا" آدم خوش نامی بود . ایشان دراولین کابینه‌ی آقای دکترمصدق وزیردادگستری شدند بجای‌آقای امیرعلائی که درکابینه‌ی علاء وزیردادگستری بودند. من درهمانموقع رئیس دفتروزارت دادگستری بودم . معمولا" اینستکه‌رئیس دفتر بایدخیلی موردا عتمادوزیرباشد واینستکه درقوانین سابق هم دوپست

باصطلاح میگفتند اورکسا دریعنی لازم نیست که کارمند باشد مثلا" مدیرکل وزارتخانه بایدحتما " کارمندآن وزارتخانه باشد یاسلسله مراتب طی کرده باشد رتبه‌اش به رتبه‌ی مدیرکلی رسیده باشد . ولی معاون ورئیس دفتررا میگفتندا ورکسا درزیرا میگفتندوزیر کسی را بایدبیاوردکه موردا عتما دخودش باشد . من چون قبلا"که رئیس دفتربودم وقتی آقای هیئت آمدرفتم که آقا بنده استعفا میدهم وشما هرکس راکه میخواهیدبیاوریدرئیس دفترتان کنید . گفتند"نخیر" گفتم آخرشما شایدبخواهیدافرادی باشندکه زبان آذربایجانی بدانند، چون معمولا" این آقایان آذربایجانی ها خیلی به‌این زبانشان تعصب دارند که ، گفتند " نه نه باهمان اختیاراتی که بودی باش . " بنده بودم . ویادم میآیدکه‌ایشان یک روزی وقتی که این هریمن به‌ایران آمده‌بودویک مهمانی به‌افتخاراوتشکیل شده بود من کارت دعوت را بردم به‌ایشان دادم ، آقای هیئت گفتندکه" این پاکتش پاکتش بیاور" چون آذربایجانی ها معمولا" درگفتارشان آن "را "راکه ما فارسی زبانها داریم نمیگویند ،"وپاکتش رابیاور" . گفتم آقا پاکتش را برای چه میخواهید ؟ گفت"برای اینکه روی کارت اسم من نیست ولی روی پاکت هست من میخواهم این پاکت رانگهدارم واین سند افتخاری است برای خانواده‌ی من که من وقتیکه درکابینه‌ی دکترمصدق وزیردادگستری بودم ووقتی که‌این جریانات نفت ایران اینها بوده‌است من درکابینه بودم هریمن...." ولی همین آقای هیئت بعدسناتور شد وبعدازمردادا ول دریک برهه‌ی مختصری اززمان یک ماء موریت فارس به او دادندکه با قشقائی ها کنار بیاید وبعدهم رئیس دیوان کشور شد . ومن به‌ایشان رفتم گفتم آقا مگرشما همان آدمی نبودید که آن پاکت هریمن را گفتید"پاکتش بیاور" که‌افتخارمیکردید ، حالا این پرونده ی آقای دکترمصدق زیردست شما هست شما رئیس دیوان کشورهستید .

ولی خب متاءسفانه علاقه ی به مقام وبه موقعیت همه این چیزها را از یاد برد . واصولا" مردنا درستی نبود ولی تابع این مقامها بود. وبعد که گلشائیان وزیرداگستری شد دیوان کشوررا منحل کردایشان رابرداشت وآقای سروری را رئیس دیوان کشورکرد. بله این اطلاعات بنده که از...

س- آقای باقرکاظمی وزیرامورخارجه ؟

ج - بله . ایشان آقای مهذب الدوله کاظمی بعقیده ی من ازشریف ترین ماءمورین دولت وازلایق ترین افراد ، ایشان ازفارغ التحصیلان دوره های اول مدرسه ی علوم سیاسی وبعدهم معلم آن مدرسه ، بعدوارد خدمت وزارت خارجه شد . باخط بسیار ، بسیارزیبائی که داشت اغلب قراردادهای آن زمان راایشان مینوشت وحتی این جریان شط العرب راایشان بقدری وارد بودکه دروقتی که مابه اتفاق ایشان ... حالاآن رابعدخدمتتان عرض میکنم . درهرحال خوشبختانه ایشان خاطراتشان راباقلم بسیارشیوا وزیبائی نوشته اندکه امیدوارم روزی منتشربشود. تاریخ پر مایه ی حیاتشان وپربرکت ، برای اینکه عمرخوبی داشتند وازدوره ی رضاشاه ایشان وزیرطرق بودند بعدوزیرخارجه سالها بودند . دراغلب ممالک سفیر بودند وزیرمختارایران درافغان بودند،دربغدادبودند ، درجاهای مختلف بودند ودردوره ی آقای دکترمصدق هم آمدندووزیرخارجه شدند. درزمان رضاشاه هم وزیرخارجه بود که بعدازکارافتادند .وبعددردوره ی آقای دکتر مصدق اول وزیرخارجه شدندوبعدهم وزیردارائی شدند ازوزارت دارائی سفیرایران درپاریس شدند. درپاریس بودندکه ۲۸ مرداد شد ایشان والهیار صالح وشمس الدین امیرعلائی که سفیرایران دربلژیک بود وحسین نواب اینها هرچهارنفرباهم با تلفن تماس گرفتند وهرچهارتا استعفادادندوگفتند ما دیگرحاضرنیستیم که با دستگاه بعدازدکترمصدق کاربکنیم . البته حسین نواب بعدا" یک ماءموریتی گرفت . ولی آقای کاظمی ازروزاول هم که دراین اجتماعاتی که ماداشتیم آمد ، اولش به اسم نهضت مقاومت

بعدجبهه ملی ایشان مرتب بودند. بعدشبی منزل شمیشری که بعدا زچهلم پدر این ابراهیم کریم آبادی مرحوم مشدا سماعیلی قهوه چی مجلسی آنجا داشتیم آقای کاظمی ودکترمعظمی و امیرعلائی را گرفتند آن صبح واین آقای کاظمی رادربوشهرزندانی کردند ، آقای امیرعلائی رادربرازجان وآقای دکترمعظمی رادرکازرون.بعد اقدامات خیلی شدیدی شد . مخصوصا " تقی زاده برای آقای کاظمی خیلی اقدام کرد وجلال بایارکه رئیس جمهور ترکیه بودبه ایران آمد باتبانی که باآقای دکترتقی زاده کرده بودند روزی به شاه میگویندکه زمانی که پدرتان به ترکیه آمد یکی ازاشخاص خیلی دانشمندوطن خواهی که همراه ایشان بود وزیرخارجه بود اوزنده است یا مرده ؟ میگویند کی ؟ میگوید" کاظمی " میگویدا واخلال کرده است وحالادر زندان است . میگوید "ای آقا اومرداخلال نیست ." وخیلی اقدام کرد تابلا آخره ایشان را ازآنجا به تربت حیدریه تبعید کردند . وبعدا زمدتی هم دکترمعظمی راهم به نیشابور وآقای امیرعلائی راهم به یزد وبعدهم آزادش کردندوتهران آمدند . بعدا زمدتی بازما باآقای کاظمی ، رفتیم در سنا متحصن بشویم درانتخابات شریف امامی ، آنجا ما را زندانی کردند درهمان عمارت سنا ، مدت زیادی درآنجا بودیم یعنی مدت زیادیکه... حدودیک ماه . بعدهم درسال ۱۳۴۱ هم که انقلاب شاه وفلان شد این اصطلاحیکه بود بازآقای کاظمی وما همه را زندانی کردند ایشان را اولش بردنددرزندان قصربودند . خیلی هم ایشان مریض بودند وناراحت بودند. خیلی حتی نمیتوانستند بخوابند میبایست بغلشان کنیم بخوابانیم . درزندان قصربودند بعدخیلی حالشان بدشد ایشان رابه باشگاه تخت وزیری بردند آنجا تحت نظربودند . یک دفعه ایشان توی حمام یک حال سکته به ایشان دست دادکه اطاق مجاو آن حمام سرلشکرفولادوند متوجه میشود توی آن حمام مشترکی که هست صدای خرخری میآید منتها درب بسته است وخبرمیدهند وآقای کاظمی .... بعدا زمدتی ایشان را ، خب همه ما ها راکه مرخص

کردندایشان راهم مرخص کردند. بعدازمدتی دیگرایشان بخارج رفتند درخارج بودندکه فوت کردند که جنازه‌شان رابرحسب وصیت شان درتهران آوردندودرتوی قبرمادرشان درشاه عبدالعظیم دفن کردند.

س- سرلشکرفضل اله زاهدی وزیرکشور ، درضمن لطف بفرمائید ویک مختصری توضیح بدهیدکه چطورشددکترمصدق ایشان راانتخاب کردند .

ج- آقای سرلشکر که آنوقت سرتیپ بود ، سرتیپ فضل اله زاهدی بصیر دیوان ، بصیر دیوان بله ظاهرا" . ایشان درزمانی که رئیس شهربانی بوددرجریان انتخابات خیلی بی نظری نشان داده بودوطوری کرده بود که مورداحترام جبهه ملی ودکترمصدق واقع شده بود.

س- انتخابات دوره‌ی شانزدهم ؟

ج- بله بله . وروی همین اصل وقتیکه آقای دکترمصدق نخست وزیرشدندایشان را روی همین حساب که آنموقع این خوش خدمتی راکرده بود کردندوزیرکشور. ولی اصولا" آدم خوش نامی نبود . مردنظربلندی بود ولی مسلم ناپاک بود

س- روی چه حسابی ایشان کمک کرده بودند به این جریان انتخاب نمایندگان جبهه ملی که به مجلس راه پیدا کنند هرچند آنموقع هنوزجبهه ملی نبود.

ج- جبهه ملی بله ، جبهه ملی به آن شکل نبود ولی خب کمک کرده بود ودستورداده بودمراقبت بشوددرحفظ صندوق ها وهمین باعث محبوبیت اوشده بود .

س- میتوانیدحدس بزنیدکه ایشان چطورشده بودکه یک همچین رویه‌ای راپیش گرفته بود ؟

ج- نه من باحدس هیچوقت نمیخواهم انشاء اله حرفی بزنم .

س- سپهبد نقدی وزیر جنگ راجع به‌ایشان چه بیاددارید ؟

ج- عرض کردم . من قبلا" بشماگفتم که آدم درستی بود وموردا عتمادآقای دکترمصدق بود وآدم خوش نامی بود بله.

س- محمدعلی وارسته وزیرکار

ج - خیلی آدم شریف درست خوب خوب ، خیلی خوب بود برخلاف عمه یش آقای منصور ، ایشان برادرزاده ی منصورالملک بود . ولی خودش خیلی آدم خوشنامی بود ، خیلی آدم درستی بود ، شوهرخواهرارسلان خلعتبری و مردخوب خیلی خیلی خوب هم رفتارمیکرد .

س - هیچ جریانی را به یادمیآورید ازفعالیت های ایشان درزمان کارشان ؟

ج - نه فعالیت زیادی نداشت . اصولا" "آهسته بیا آهسته بروکه گربه شاخت نزند"بود ولی آدم بدی نبود.

س- آقای دکترکریم سنجابی وزیرفرهنگ .

ج - ایشان خب سالیان درازاستادبنده بودند ، درمدرسه حقوق . سه نفربودندکه باهم مدرسه علوم سیاسی راتمام کردند. آقای دکترسنجابی ، دکترعبدالحمیداعظمی زنگنه ، آقای دکترسیدعلی شایگان اینها شاگردان مدرسه علوم سیاسیبودندباهمهم درس بودند باهم به فرنگستان رفتند باهم همانجادرس خواندند باهم برگشتندوبه تواتر آقای سنجابی نیابت ریاست مدرسه حقوق راداشتند وبعدهم زنگنه وبعدهم آقای دکترشایگان که بودندتاسالها معاون بودند ، معاون دانشکده ی حقوق ، یعنی معاونی که دهخدارئیس بود ولیکن هیچوقت دهخدا شرکت نمیکرد جزیک دوبارکه آمددر ... واینها باهم خیلی نزدیک بودند وسنجابی هم خیلی خوب درس خوانده بودواستادعلوم اداری بودوخیلی هم خوب وزارت آموزش وپرورش یعنی وزارت فرهنگ آن روزرااداره کردتاوکیل مجلس شد وبعددیگراستعفاداد .

س - جوادبوشهری وزیرراه ؟

ج - عرض کردم همان آقای امیرهمایون بوشهری است که بعدا" معلوم شدکه

ایشان با دستگاه و با انگلیسها ارتباط داشته است وبعدا " هم رئیس نمیدانم شورای مال جشن های دوهزاروپانصدساله این حرفها شد وبله ایشـــــان پسر امیرهمایون بزرگ بوشهری ودامادحاج امیــــــن ضرب بـــــود ولی آدم خیلی خوش نامی نبود ، بله آقای جوادبوشهری .

س- ایشان با این بوشهری شوهراشرف پهلوی

ج - عموی اوبود ، یکی ازشوهران اشرف پهلوی چیزبودکه پدرش آقـــــا رضای بوشهری بودومادرش هم فرانسوی بود . این برادر این آقـــــای جوادبوشهری برادررضای بوشهری بود .

س- دکترحسن ادهـــم وزیر بهداری .

ج - دکترحسن ادهم اینها سه برادربودنـــــد دکترلقمان الدوله ، دکتـــــر حکیم الملک حسن ادهم ، ودکترعباس ادهم اعلم الملک . اینها خانواده بیت طبیب بودند که البته بایدگفت که چهاربرادر ، چون روزی رضاشـــاه ازاینها می پرسدکه "شما چندبرادرید؟"میگویندما همین سه تا هستیم ، رضاشاه به مسخره میگوید "نخیر آن آدمه تان آن بودکه با اربابش رفت ." برادر اینها طبیب محمدحسن میرزای ولیعهدبودکه با هم رفتند ازایران خارج شدنـــد ودرفرانسه زندگی میکرد . وطبیــــــب خوبی بود خوش نام بود خیلی آدم خوبی بود .

س- یوسف مشار وزیرپست وتلگراف ؟

ج - وزیرپست وتلگراف ، بله همان بودکه بعددرمجلس هم نطق کرد وگفـــت "که بعضی مرعوب شدند بعضی مجذوب،"این مال همان است . آدم بدی نبـــود مسلما " آدم درستی بود . منتها بعدجدا شد توی مجلس هم یک وقتی مثل اینکه بین آقایان یک عده مجـــــــذوب شدند یک عده .... حالا هم دراروپـــا زندگی میکندبا وضع خیلی بدی .

س- علت اختلافش با مصدق چی بود آقای امینی ؟

ج - این را نمیدانم . نه نمیدانم .
س- آقای ضیاء الملک فرمند وزیرکشاورزی ؟
ج - آقای حسنعلی ضیاء الملک فرمند قره گوزلو ازخانواده‌ی قره‌گوزلو است یکی ازمتشخص ترین خانواده‌ها وخودش بسیار بسیار مردشریف ، عرض کردم وضمن مصاحبه‌ام گفتم که ایشان آقای فرمند ......
آقای فرمندبه‌تمام معنا یک مرد کشاورز علاقمندبه‌امورکشاورزی بود وارد واهل مطالعه وکتاب وتحصیلاتش هم خیلی خوب بود. درمجلس هم همیشه وقتی وکیل مجلس بودبه آن جهت آقای دکترمصدق ، واعتبارنامه‌ی سیدضیاء الدین که مطرح میشود ایشان هم جزوافرادی بودندکه برعلیه سیدضیاء صحبت میکنند که بعدکه نوبت آقای دکترمصدق میرسد دکترمصدق میگوید اگر حزب توده‌ای ها ، آن فراکسیون حزب توده ازچیزشان صرفنظرکنند من صحبت میکنم . ضیاء الملک هم ازآنها بودکه برعلیه سیدضیاء صحبت کردوخیلی هم به دکترمصدق علاقمندبود. ولی بعدا" چون ایشان خب قره گوزلو بود ونسبت نزدیک با علاء داشت ودرکابینه‌ی علاء هم ایشان وزیرکشاورزی بود . ایشان وزارت کشاورزی راادامه دادیعنی درکابینه‌ی بعدازرزم آرا ، بعدازرزم آراء وقتیکه علاء نخست وزیرشد آقای ضیاء الملک فرمندوزیرکشاورزی بود بعدآقای دکترمصدق هم ایشان رادرپست وزارت کشاورزی انتخاب کردند منتهی خودشان استعفادادند.
آدم بسیارشریفی ، بسیاردرست ، بسیار بسیاربا تقوا .
س - آقای محمدامیرابراهیم امیرتیمورکلالی .
ج - ایشان ازمردمان بسیارخوش نام خراسان که موردتقدیس واحترام آن ایل خودشان هستندکه حضرت سرداربه‌اومیگویند وآن آداب چیزی حتی دستش رامیبوسند که آقایانی راکه من دیدم ...... والانهم سنی ازاوگذشته شاید حدود۱۰۰ سال ، تاپارسال هم درهمین سانتیاگو

لاهویا بودند واخیرا" که من ایران بودم به ایران برگشتند . وخیلی آدم درست منتهی ضعیف بود ، خب یک قدری معتاد بود ، معتاد به تریاک بود. وخیلی آدم درست ...، خودش نمیتوانست وزارت کشوررا درست اداره بکند متاءسفانه این بودکه خودش هم کنارکشید . ولی همیشه عقیده اش جزو ملیون بوده است حالاهست . ودختر ایشان زن اولین رئیس جمهورپاکستان اسکندر میرزا ، دختر ایشان ناهیدزن او بود.

س- آقای صمصام الدین امیرعلائی وزیراقتصاد .

ج - آقای صمصام الدین امیرعلائی نداشتیم آقای شمس الدین امیر علائی .

س- شمس الدین من عذرمیخواهم .

ج - آقای شمس الدین امیرعلائی ازقضات قدیمی دادگستری است سالها دردادگستری بودند . هما نجوری که عرض کردم دادستان دیوان کیفر بودورئیس اداره ی فنی وزارت دادگستری بود . یک مدتی هم زمان داور به وزارت دارائی منتقل شد ، مجددا" به دادگستری برگشت زمانیکه متین دفتری آمد .ومن خاطرم نمیآید ایشان وزیراقتصاد ؟ نشنیده بودم نه ؟

س - بله اینطوری که اینجا نوشته اند ، درلیستی که الان جلوی من هست نوشته اقتصاد ملی .

ج - من تا خاطرم میآید ایشان .....

س- منهم یادم نمیآید که ایشان وزیراقتصاد شده باشند.

ج - من تا اندازه ای که یادم هست ایشان درکابینه ی علاء وزیر دادگستری شدند . درکابینه ی رزم آرا استاندارگیلان بود ، بعد درکابینه ی علاء وزیردادگستری شد درکابینه ی قوام السلطنه مدتی کفیل وزارت کشاورزی بود . بعددرزمان آقای دکترمصدق یک مدتی وزیر مشاور بود وزیرمشاوربود بعدوزیرکشورشد . مدتها وزیرکشوربود . باز

مجددا " وزیرمشاور ومعاون نخست وزیربود ، ووزیراقتصادیادم نمیآیـــد باشد .

س ـ شما درست میگوئیدا ینجا اشتباه شده الان لیستـــــی که دارم میخوانم مربوط میشود به لیست کابینه‌ی اول دکترمصدق که مطابق با ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ است .

ج ـ بله درست است .

س ـ اگرشما لطف بفرمائید ودلایل تغییربعضی ازاین وزراء راکه من اینجا این لیست اینها را میخوانم ، اسامی کسانیکه بعدا " به وزارت خوانـــده شده‌اند وبرای وزارت انتخاب شدند واسامی کسانی راکه کنارگذاشتـــه شده‌اند برای شما میخوانم واگرشما لطف بفرمائید دلیل کناره‌گیری هـــای این وزراء وهمچنین یک شرح احوال مختصری ازوزرای جدیدی کـــــه واردکابینه شدند بما بدهید متشـــــکرمیشویم . اولیش که زاهـــدی بودکه برکنارشد وبجای ایشان امیرعلائی وزیرکشور

ج ـ شمس‌الدین امیرعلائـــــی که عرض کردم .

س ـ دلیـــــل برکناری زاهدی چه بود آقای امینی ؟

ج ـ نمیدانم .

س ـ آقای وارسته برکنارشدندوآقای محمودنریمـــان وزیردارائی شدنـــد .

ج ـ برای اینکه ضعیف بود ، وآقای وارسته خودش نخواست وضعیف بـــود درمقابل چیز ونمیتوانست آنموقع وموضوع مهم نفت مطرح بود بایستـــی یک آدم قوی تری ، خب نریمان هم بسیارقوی بودودرست ، هردوشـــان درست بودند واین بودکه نریمان وزیردارائی شد .

س ـ بله . راجع به آقای محمودنریمان اگر بتوانیدشرح احوال مختـــصری بفرمائید ممنون میشویم .

ج ـ آقای نریمان ازخانواده‌ی سادات جزائری هستند مثل دکترجزائـــری سیدمحمدعلی شوشتری اینها ازجزائری ها هستنـــدوخیلی مرد . درســـت

یک دنده‌ی ، درکارش هم خیلی صحیح بود ، یک مدتی شهردار تهران بود خیلی خوب کارکرده بود ، بعدهم که وزیردارائی شدهمینجور ، وخیلی وضع مالیش هم بدبود خیلی ایشان منیع الطبع بود . کاری هم حاضرنبودبکند کارهائی به او تکلیف کردند زیربارنرفت . خانه‌ی خیلی محقری اجاره کرده‌بود که وقتیکه فوت کرد ما با مرحوم شمشیری رفتیم بقدری شمشیری متاءثرشدکه تمام هزینه‌ی دفن وکفن یک مقبره‌ی بسیار عالی شمشیری برای اودرست کرد وتشیع جنازه‌ی مفصلی هم جبهه ملی ازایشان کردند درقلهلک دریک قبرستان خیلی چیز.. آنجاساختمانی کرد ...

س - (؟)

ج - بله ایشان راآنجادفن کردند . بسیارمردخوش نام وشریفی بود.

س - آقای حسن ادهم که منتقل شد به‌پست دیگری به نام وزیرمشاور .

ج - بله وزیرمشاور ،

س - ودکترمحمدملکی رفتندوزیربهداری شدند .

ج - بله. دکترملکی خب علاقمندبه آقای دکترمصدق بود . آقای غلامحسین خان هم اوراخیلی خوب میشناخت چون با هم دردانشکده‌ی پزشکی استادبودند ایشان معرفی کردند وآقای دکترملکی مدتی وزیربهداری بودبازدومرتبه بعدازیک مدتی رفت ، این آخرسرهم بازدومرتبه آقای دکترمصدق ایشان راآوردندووزیربهداری شان کردند . ملکی شوهرخواهرداوربود.ملکی‌اصلا" یزدی بود .

س - در۱۰آذر۱۳۳۰ آقای هیئت کنارگذاشته شدندوآقای امیرعلائی وزیردادگستری شدند.

ج - آقای هیئت سناتورشد ، سناتور شد . آقای هیئت یکی ازسناتورها همان منصورالسلطنه عدل فوت کرد جای اوخالی شد منصورالسلطنه رفت .

عرض کردم من همانوقت رئیس دفتر بودم وایشان سناتورشدند وجایش امیرعلائی آمدوزیردادگستری شد .

س - بله . این دلیل تعویض آقای نقدی وجایگزین کردن ایشان باآقای یزدان پناه برای وزارت جنگ چه بود ؟

ج - نمیدانم .

س - وهمچنین آقای علی امینی که درآن کابینه وزیراقتصادشدند راجع به ایشان شماخاطره‌ای چیزی ندارید ؟

ج - چرامن گفتم درآن دفعه هم پرشد این نوار پرشد گفتم راجع به موضوع جوازاین حرفها بنده‌گفتم . اول ایشان راآقای دکترمصدق وزیرکرد این رامن گفتم این رامن نقل کردم واین راضبط کردید خیال میکنم درنوارتان باشد .

س - بله بله . آقای امیرتیمور ازوزارت کاربه وزارت کشورمنتقل شدند بله آقای سجابی هم وکیل مجلس شدند وآقای محمود حسابی ...

ج - دکترمحمودحسابی بله بله ..

س - که وزیرفرهنگ شده‌بودند .

ج - که من داستانش را نقل کردم بله بودند .

س - آقای مشار کنارگذاشته شدند وآقای دکترغلامحسین صدیقی ....

ج - صدیقی شدند . آقای صدیقی وزیرپست وتلگراف بودندتاسی ام تیر که سی ام تیرآقای صیف اله معظمی وزیر پست وتلگراف شدندوآقای صدیقی وزیرکشورشدند .

س - بله . بعدش آقای فرمندوآقای خلیل طالقانی وزیرکشاورزی شدند . راجع به آقای خلیل طالقانی اگریک شرح حال مختصری بفرمائید ممنون میشویم .

ج ـ بله آقای مهندس خلیل طالقانی در انگلستان تحصیل کرده بودوبیشتر تخصص اودرسدسازی بود وایشان درگلپایگان سدخاکی راکه میخواستند بسازند برای آبهای آنجا آقای دکترمعظمی با ایشان آشنا شدند وچون آقای دکتر معظمی خیلی علاقمندبه‌گلپایگان بود ومرتبا" سرکشی به سدمیکرد وبا ایشان مربوط بود وبعدهم با سیف اله معظمی اینها درانگلستان با هم تحصیل میکردند با هم مربوط شدند وقتیکه آقای ضیاء الملک خسته شدوگفت استعفا میدهم آقای دکترمصدق مشورت کردوآقای خلیل طالقانی را بعنوان وزیرمعرفی کرد . ایشان دروزارت‌کشاورزی بودند وحقوق هم نگرفتند مطلقا دیناری حقوق نگرفتند حقوقشان را بخشیدندبه شرحی چک نوشتندبه آقای دکترمصدق وآقای دکترمصدق همبا زبه‌ایشان گفتند بایدبگیری ، البته اینجا صحبت‌هائی است‌که ایشان چون منشی جلسات نفت‌هم بودند چون جوان ترین وزیر بودند بعدکه ایشان استعفادادند بعنوان ناخوشی وتمارض‌کردکه من مریض‌هستم فلان آقای دکترمصدق هم قبول کردند ولی بعدا" شهرت‌داشت‌که ایشان چون با آن وارن رئیس اصل چهاررفیق بوده اوبه‌ایشان گفته‌است‌که آقا اوضاع خراب است وتو استعفابده واین بودکه خلیل طالقانی قبل از۲۸ مرداد مدتی قبل از۲۸ مردادا ستعفاداد . اگرخاطرم باشد آقای مهندس عطائی کفیل وزارت‌کشاورزی شدکه خواهرزاده بازرگان باشد واستاددانشکده‌ی کشاورزی بود . وخلیل طالقانی مدتهاکناربود ، دنبال همین کارهای مقاطعه کاری بعدا' درکابینه‌ی زاهدی ایشان بازوزیرمشاورشدند ورئیس‌سازمان سدکرج وآن سدکرج رااوایجادکرد وحال هم درآمریکا هست .

س- درتاریخ ۵ دی ۱۳۳۰ آقای وارسته کنارگذاشته شد وآقای علی اصغر فروزان کفیل وزارت‌دارائی شدند اگرلطف بفرمائید یک شرح

حالی راجع به آقای اصغرفروزان بدهید ممنون میشویم .
ج - آقای فروزان ایشان هم ازماء مورین قدیمی وزارت دارائی بودند یک مدتی هم بازدرشهرداری کارمیکرد بعدا زآنجا آمددرشرکت تلفن، شرکت تلفن رااداره میکرد ، آنوقت شرکت مخابرات نبودش ولی شرکت تلفن بود . وچون مالیه‌چی بود آمد ودروزارت دارائی بودولی بعدا وهم نتوانست چندی بماند آقای کاظمی وزیردارائی شدند ، آقای مهذب الدوله کاظمی وزیردارائی شدند . با معاونت محسن قریب .
س - درکابینه از۴مرداد ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر دراین فاصله آقای امیرعلائی کنارگذاشته شدندوآقای عبدالعلی لطفی وزیردادگستری شدند. ایشان راا گرشرح حالی بفرمائید وخاطراتی ازایشان داریدبفرمائید خیلی ممنون خواهم شد .
ج - آقای لطفی ازقضات بسیار لایق دادگستری وکاری وهمیشه‌هم مهیای خدمت ، مثلا" معروف بودکه درتابستان گرم به‌ایشان میگفتندآقا درخوزستان فلان حادثه رخ داده شمابایدبروید ایشان فوری حرکت میکرد وبه خوزستان میرفت . دربعدازقضایای آذربایجان وآن ۲۱ آذر یک دنبال شخصیتی میگشتندوخیلی لایق ودرست وتوانا برای ریاست دادگستری آذربایجان مرحوم نقوی درهمان کابینه‌ی قوام السلطنه معاون وزارت دادگستری بود ایشان گفتندکه من به آقای لطفی تلفن کردم که‌من یک کارلازمی دارم وایشان تشریف آوردندتوی اطاق من وگفتم آقا وضع‌مملکت ایجاب میکندیک شخصیت لایق وتوانائی برود آذربایجان راالان اداره کند بعنوان رئیس تشکیلات دادگستری ، واین قرعه ی فال رامابه‌نام شمازدیم که‌همیشه برای خدمات حاضرید وایشان گفتندکه من حرفی ندارم ولی تاءمل کنیدتاآخربرج آقای نقوی گفت من گفتم چرا ؟ گفتند "چون من هنوززغال وهیزم خانه‌ام را تهیه نکردم که برای زنم وبچه‌هایم ومضافا" پالتوی کلفت‌هم برای آذربایجان رفتن ندارم ". آقای نقوی میگفت این مطلب بقدری مرا متاءثرکردفورا "

ازمحل بودجه‌ی محرمانه‌حواله‌ای دادم‌که‌به‌ایشان داده بشود گفتم محتاج نیست‌آخربرج من الان این مبلغ رابرای اینکارمیدهم وایشان گفتند "خیلی خوب من فرداحرکت میکنم ." وایشان رفتند بعدازآن قضایاوغائله آذربایجان دادگستری آذربایجان رابه نحو اتم واکمل اداره کردند وخیلی قاضی ورزیده‌ی،لایق ، ودرکارش بی گذشت بود . معروف است که یکی از وکلای مبرزدادگستری شیخ رضای ملکی یک روزی درمحکمه‌ی دیوان جزا که لطفی رئیس‌آنجابود کسی رامحاکمه میکردند اسم اوعلی قاچاق بود ،یادم هست‌کهاسمش علی قاچاق بود. لطفی به شوخی میگوید آقااینکه دیگراسمش معلوم است اسمش‌دیگرقاچاق است‌حالاهم که متهم به عمل قاچاق است. شیخ رضای ملکی میگویدکه آخراغلب اسامی بی مسما است همانجوریکه اسم شماهم لطفی است‌ولی هیچگونه‌لطفی ندارید اسم این هم قاچاق است‌بهمین مناسبت . وداستان کاشانی را درنوارم برایتان نقل کردم وگفتم که وقتی که‌لطفی وزیردادگستری بودند . درهرحال بسیار توانا بود وخیلی درست‌بود درآن موضوع بند "جیم " بند" ب " هم گفتم وحتی پسرش ، ایشان گفتند"پسرم هم بند"جیم" . دادگستری راخیلی خوب‌اداره کرد خیلی خیلی خوب . خیلی آدم ، بعدهم ازطرف‌شاه یک‌روزتوی خانه‌اش ریختندکه آن پیراسته ودیگران که‌چشمش راکورکردند چه کردندوبعدتوی همان خانه بودند تابعد مرد.

س- چشم آقای ....

ج - لطفی را بله بله ریختند . بعدتوی خانه‌اش ریختندکه بعداز۲۸ مرداد مدتها زندان بودوحتی درزندان اگرخاطرتان باشدوقتی که‌آقای دکتر مصدق رامحاکمه میکردند ایشان راهم آوردندبرای شهادت ووقتی که آزموده‌شروع کرد سئوالاتی کردن فلان ، ایشان گفت "آقا مرا

بعنوان متهم اینجا میآورید یا بعنوان شاهد ؟ اگرسئوالی است ، این رسم نیست ." وخیلی کوبید و این شهامت را توی آنجا بخرج داد. که بعد آقای دکترمصدق گفت " آقا این پیرمردراکه الان پایش روی گوراست این را دیگرولش کنید این را دیگرا ذیت نکنید ." مدتها بیچاره زندان بود و بعدمرد.

س- اتهامی هم درموردایشان بودکه با توده ای ها خیلی درارتباط نزدیک بودند

ج- آن نخیر . درآن کارکبوتر صلح و خانه صلح وآن حرفهاآمدنداز ایشان امضاء گرفتند.

س- امضاء گرفتند ؟

ج - بله . نخیر ایشان ...

س- آقای حسین نواب وزیرخارجه .

ج - وزیرخارجه بله . ایشان ازهمان خانواده های نواب هست وخیلی اولا" یک عمر دروزارت خارجه بوده است وآدمیک دنده ی عبوس وخب اهل فضل وازشاگردان مدرسه علوم سیاسی ومدتی بعدازه۲۸ مرداد هم مجددا " با اینکه یک مدتی استعفادادوخانه نشین شد ولی بازکارقبول کرد ودریکی ازچیزهای برزیل یاآرژانتین آنجا سفیربود وبعدازمدتی فوت کرد .

س- دلیل اختلاف آقای امیرتیمورکلالی با دکترمصدق چی بودکه ایشان راکنارگذاشتندودکترصدیقی را وزیرکشورکردند ؟

ج - خودآقای امیرتیمور هیچ اختلافی چیزی نبود . آقای امیرتیمور خیلی ضعیف بود اصلا" معتادبود سنی هم ازاوگذشته بود اصلا" نمیتوانست اصلا" کارا داری را نمیتوانست ، یک آدمی بود همیشه درپارلمان بود سالها بقول خودش چندسال پیش بمن میگفت که "من زمان احمدشاه

جزو هیئت رئیسه ی مجلس بودم ." حالاببینیدکه سن بایدچی باشد این جزو هیئت رئیسه مجلس بود . نخیر توانائی ، خیلی خوش باوربودوهرچه به او میگفتندقبول میکرد این بودکه یک آدم قوی تری برای وزارت کشور لازم بود .

س- البته خب با ایشان که صحبت شده بود ایشان یک نظری داشتندکه گویا دکترمصدق میخواسته که درانتخابات دخالت بکند وایشان مثل اینکه موافق نبودندبا این جریان .میخواستم ...

ج - نخیر . ایشان نخیر . زیادحقیقت نمی فرمایند . درجلسات هئیت وزیران که من اغلب بودم آقای امیرتیمورمتاء سفانه حالانمیخواستم که صریحا " .. آقای امیرتیمورخیلی ضعف نشان میدادوخیلی این اطرافیانش براومسلط بودند . بطوریکه حالا مثلا" من یک مثلی را میزنم که خودم بودم حاضر به مناسبت کارم . ایشان یک رئیس کارگزینی داشتندکه معروف بودآدم خوبی نیست برای فرمانداری جاهائی ، مثلا" صحبت بود رسم بودکه چهارنفر پنج نفر را وزارت کشورانتخاب میکرد صورت میداد بعدمیگفتند که اینها را میریختند قرعه میکشیدند ازتوی قرعه بیرون بیاورند . به آقای دکترمصدق گفتندکه این افرادرا این آقای رئیس کارگزینی حقه میزند وقتیکه درحضوراین وزیر ودولت میخواهد بنویسد بجای اینکه مثلا" اسم آقای صدقی امینی آقای لاجوردی کی کی چند نفر را بنویسد وقتی که اونظرش فقط به آقای صدقی است هر پنج تا را صدقی مینویسد بعدخب یکی درمیآید میشود صدقی میکند باقیش را پاره میکند . وقتیکه این را دریک موردی نوشت آقای دکترمصدق یک دفعه مشت کردوتمام آراء را برداشت بازکردددیدهمه اش یک نفر نوشته شده . اینطور چیزها باعث میشودکه بعد... بعدهم توی جلسات هم آقای امیرعلائی هم توهین میکردبه او مثلا" هرکاری که آقای امیرتیمور

پیشنها دکرده بود آقای امیرعلائی چون خودش دروزارت کشوراطلا" بودمیگفت که آقا توفلان این آدمی که میگوئی این آدم بدنامی است ومیدانم توپای منقلتحت تاء ثیرا وواقع شدی . ازاینکارها پیش میآمد بلاآخره کنار رفت .

س- آقای دکترحسابی بعدا" کنارگذاشته شدوآقای دکترآذروزیرفرهنگ شدند .

ج- بله . جریان دکترحسابی را من عرض کردم بنابراین به همان دلیل که چیزبودند ، بعدهم خب ایشان با دستگاه ساخت وسناتورشد بودتا این اواخرهم که باشاه نزدیک بود ، خودش را انشتاین عصرمیدانست وانشتاین ایران میدانست ونه خبری نبود .

س- راجع به آقای دکترمهدی آذر اگریک شرح حال مختصری بفرمائید اگرخاطراتی ازایشان دارید ؟

ج- ایشان طبیب بسیارعالیقدری بودند . ازاهل خراسان هستند بسیار فاضل ، پدرشان ازمعممین بودند وخیلی فاضل بود ، خودشان نقل میکردندکه وقتی من میخواستم بیایم تهران تحصیل بکنم آمد تادروازه ی تهران ما را سوارماشین کرد من تهران آمدم . تحصیل کردوبه اروپا رفت . ودکترآذرعربی خیلی خوب میدانست . بعدبرگشت اولین ماء موریت ایشان دررضائیه رئیس بهداری بود، ازرضائیه آنجا فرخ که استاندار بودوبا ایشان مربوط بود وقتی فرخ وزیرصنایع شد آقای دکترآذررا برد رئیس بهداری وزارت صنایع آنروزحالا اسمش، وزارت صنایع نبود وزارت اقتصاد که صنعت هم جزوش بود کرد با اومربوط بود . بعدا" هم رئیس قسمت دربیمارستان رازی که تاء سیس شده بودرئیس قسمت پزشکی داخلی بود آنجا زمانی که رزم آراء نخست وزیربود مریضی را میبرند چون جا نبوده مریض را نمی خواباننند پشت درب بیمارستان مریض میمیرد وآقای رزم آرا خب

میخواست درهمه‌ی اموردخالت بکند وقدرت نشان بدهد میرودمریضخانه وشروع میکندبا اطباء ... بلاآخره وقتی دکترآذرمیگوید جاندا ریم آنجا رزم آراء سیلی به گوش دکترآذرمیزند وهمین امرباعث شدکه اطباء دست ازکارکشیدندواطبای مریضخانه اعتراض کردند . چون بیمارستانها ضمیمه‌ی دانشکده‌ی پزشکی شده بوداززمان اویک مردفرانسوی ، حالااسمش را یادم نیست . واین امرباعث شدکه بلا آخره رزم آراء ناچارشد برود ازدکترآذررسما "، درجلسه‌ی عمومی که اطباء بودند، عذرخواهی بکند . دکترآذر اینجا اسمش روآمد کم کم معروف شد تابعدآقای دکترمصدق اورا وزیرفرهنگ کرد .

س- آقای بوشهری بعدا " کنارگذاشته شد وآقای داودرجبی وزیرراه شد .

ج - این رجبی عضوراه‌آهن بودزیردست آقای مهندس مصدق هم بودواین ازاول ازبچگی هم توی خانه‌ی آقای دکترمصدق ... چون نزدیک بودوهمسایه بودند ، رجب اوف ، این خانواده‌ی رجب اوف . وخودش هم کارخانه‌ی آهنگری داشت ایشان وزیرراه شد . ولی بعددرمحاکمه خیلی اهانت‌آمیز صحبت کرد وآقای دکتر مصدق که اینهاجیک و (؟) باهم‌بودوبافاطمی بود من نمیدانم خیلی خودش را ازاین لحاظ خراب کرد واصلا" بکلی هم دیگرکنارورفت هیچ ...

س- بعدا " آقای دکترملکی کنارگذاشته شد .

ج - ومجددا " بازبرگشت .

س- و آقای‌فرمانفرمائیان ....

ج - صبار میرزا فرمانفرمائیان که استاندارفارس هم شد وایشان پسر فرمانفرمااست ،یعنی پسردائی آقای دکترمصدق ودرکاربهداری وبهداشت خیلی وارد بطوریکه ایشان راسالیان درازدعوت کردندبرای ویتنام برای اموربهداشت جهانی درآنجا بود ودرقاهره واین اواخرهم رئیس بنگاه پاستور ، بنگاه پاستورایران شد وخیلی مردشریف درکارخودش‌هم مؤمن ومعتقدو

اصولـــی .

س- بعدا" آقای سیف اله معظمی وزیرپست وتلگراف وتلفن شد وشمــــــا مثل اینکه قبلا" راجع به‌ایشان صحبت‌کردید .

ج - بله عرض‌کردم . راجع به‌ایشان گفتم . بله بودند آقای سیف اله خان معظمی تا زندان هم باآقای دکترمصدق بودندوبعدهم شرکتی درست‌کردندباآقای مهنـــدس زنگنه که رئیس‌سازمان برنامه‌بود جزووزرائی که شماشایــــــد اسمشان مهندس‌زنگنه رئیس‌سازمان برنامه‌بود .

س- بعدآقای امینی کنارگذاشته شدندوآقای علی اکبرا خــــــــــــوی شدندوزیراقتصاد .....

ج - بله بله. آقای دکترا خوی وایشان‌سالیان دراز قاضی دادگستری‌بودنـد وبعدبه آمریکاآمد ومدتی درآمریکا هم تحصیل کرد . البته تحصیلاتش در فرانســـه بود . درآمریکا بکارتجارت مشغول بود بعدبه‌ایران آمـــــد آن دون باکستــــر رادرست‌کرد ازاین چیزهائی که‌ترزیق میکننـــــد مواد . .. وخیلی هم خوب وزارت‌کشاورزی را ... منتها یک‌قدری اخلاقــــش تندبود تجارا زا ونا راضـــی بودند. یادم هست‌که کاشانی اولین اختلافاتـی که باآقای دکترمصدق پیداکرد نامه‌ای نوشته بودایرادکرده‌بودکه چـــــرا دکترا خوی وزیراقتصادشده وامینی شهردارشده وسرتیپ‌وثوق معاون وزارت‌جنگ شده‌است . آقای دکترمصدق جواب‌خیلی تندی به‌ایشان داده بودکــــــه آقامن اگرنتوانم وزرایم راانتخاب‌کنم اینها همه شان ازبهتریـــــــــن افرادهستند ، آقای دکترا خوی تحصیلاتش اینست کارش‌اینست . وخیلـــــی هم خوب‌اداره کرد وزارت‌اقتصادملی را خیلی خوب‌اداره کرد. حـــــالا هم کارهای آزاددارد .

س- علت‌کنارگذاشتن آقای امینی چه‌بود ؟

ج - علت‌کنارگذاشتن آقای علی امینی ، عرض‌کردم خدمتتان که بمن‌ایشان

درقبل ازسی ام تیر که میخواستند استعفا بدهندخبردادندکه مقدارزیادی جواز صادرشده . واین راحتی به شما گفتم درآن جلسه‌ای که آقایانی که من بردم خدمت آقای دکترمصدق با آقای مقدم وفاطمی ودیگران گفتنددرزمان ایشان مقداری جوازصادرشده یا ایشان میدانستند یا نمیدانستند ..

س- جوازچی آقای امینی ؟

ج - جواز ، جوازمثلاً" برای برنج برای اینطورچیزهاکه معمولاً" اصطلاحی داشتند آنموقع هاجواز . وسراین بودکه ایشان راکنارگذاشتند.

س- مثل اینکه آقای امینی یک مصاحبه‌ای هم آنموقع کرده بوده وراجع به ملی شدن صنعت نفت واین حرفها درخارج بعداً" ...

ج - بعدکرد . بعداً" بله خیلی ازاین حرفهاکه....

س- که مورداعتراض دکترمصدق قرارگرفت .

ج - بله بله . آن رانمیدانم .

س- آقای دکترابراهیم عالمی وزیرکار .

ج - ایشان استاددانشگاه بودند وعضو آن شورای انتخابات بودندوآدم آرام ونجیبی بود ووزیرکارشد وزارت کارراهم اداره میکرد . ولی ایشان هم درمحاکمه یک قدری وقتی آوردندبرای تحقیقات یک قدری ضعف نشان دادولی بعدبیچاره آمد وگریه‌ها کردکه من نفهمیدیم چه کردم . گفتند تحت تاءثیرآن صفائی واقع شده . آدم بدی نبود ولی‌خب بعدبیچاره......

روایت‌کننده : آقای نصرت‌اله امینی
تاریخ : سوم ژوئن ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل - ویرجینیا
مصاحبه‌کننده : ضیاءاله‌صدقی
نوارشماره : ۱۲

خاطرم هست که‌وقتی آقای دکترعالمی شده‌بودندوزیرکار دردانشگاه‌تهران مجلس‌جشنی درست‌کرده‌بودندکه‌ایشان چون استاددانشگاه‌بودند. بنده‌با تفاق آقای جمال اخوی که‌آنوقت همان شورای انتخابات .... اعضای شورای انتخابات که‌آقای عالمی هم جزوآن بودند رفتیم‌به‌دانشگاه تهران . وقتی مامیرفتیم دکترمحمودحسابی برمیگشت ، مرا نمی شناخت . روکردبه‌جمال اخوی که‌آقا این نصرت اله‌امینی که‌قاضی دادگستری بوده‌وحالا رئیس‌بازرسی نخست‌وزیری شده‌کی است ؟ من اشاره‌کردم به‌آقایان که‌نگوئیدمن هستم. گفتندچطورمگر؟ گفت بله‌راجع به‌این کارمن ودبیرستان البرزیک گزارشی حسین مکی نوشته‌است باوداده‌وامضاء کرده‌وداده‌به‌آقای دکترمصدق. من گفتم که‌جناب‌آقای دکترحسابی ، من الان باتلفن با نصرت اله‌امینی تماس گرفتم . اوبمن گفت که‌اگر آن گزارشی راکه‌امضاء شده‌وبه‌دولت داده‌شده‌وبه‌آقای دکترمصدق داده‌شده ، آقای مکی خوانده‌بودند‌واین سه‌صفحه‌صدتا غلط نکردند درخواندن حرف شمادرست است . اگراین گزارش راایشان باکمتراز صدغلط آقای حسین مکی بخواندحرف شمادرست است . خب همه‌آقایان خندیدند. دکترحسابی فهمیدکه آن نصرت‌اله‌امینی منهستم . گفت که‌ای آقا من که‌به‌شما ارادت دارم . گفتم آقا بنده‌که‌به‌شما تلفن هم کردم ولی شمارا نتوانستم ملاقات کنم . آخه‌چه‌حرفی است میزنید . آقای مکی اصلا" جرأت داشت این گزارش راتهیه‌کند؟ واین خاطره‌را ازآقای دکترعالمی را . ولی بیچاره بعدپس ازآنکه‌آن چیزراکرد، درمحاکمه‌آن حرفها رازد، بعدآمدگریه‌هاکردمنزل آقای

زنجانی بعدهم ناراحت شدبیچاره. بعددیگرخب حالا کنار است دیگربیچاره.
س- دربیست وسه مرداد ۱۳۳۱ آقای دکترمحمدحسین علی آبادی معاون نخست وزیر شده بود. اگر لطف بفرمائید یک مختصری ازشرح حال زندگیشان وخاطراتی که ازایشان دارید...
ج- ایشان سالها قاضی دادگستری بودند. بعدازدادگستری رفتندبه دانشگاه استاددانشگاه شدند. زبان فرانسه را خیلی خوب میدانستند. شاعری است بسیار توانا. شعری دارد راجع به خاکستر خیلی معروف است، آن شعرخاکسترمحمدحسین علی آبادی. ودرسفری که آقای دکترمصدق به لاهه میخواستندبروندبرای اینکه کارهای فرانسه قدری چیزباشدایشان را با خودشان بردند. وقتی برگشتندبعنوان معاون. که این یکی ازمعاونین نخست وزیری ایشان راانتخاب کردند. وی عملا" کاری نداشت وبیشترکارهای سیاسی راآقای ملک اسماعیلی انجام میداد. کارهای اداری هم آن آقای ملکوتی وبعدهم اصلا" خودش راکنارکشیدوهیچوقت هم درجبهه ملی شرکت نکرد. ولی بسیارمردشریفی است، بسیارمردشریف، استاداست یعنی اصلا" اصولا" اهل مطالعه وکتاب، کاراداری نمی خواست بکند.
س- ایشان تااین اواخرهم رئیس دیوان کشوربودند.
ج- نخیر. آن دکترعبدالحسین علی آبادی است، برادرسروری دادستان دیوان کشوربود. نخیرواصلا" قابل مقایسه با هم نیستند. اوآدمی است که درآن موقعها آقای دکترمصدق بعنوان عضوهیئت مدیره شرکت نفت انتخاب کرد ولی خیلی بازیگر بود. آن موقع باآقای دکترمصدق بود بعدآ مدرئیس کمیسیون ارز شدبعدازبیست وهشتم مرداد. بعدا" شددادستان دیوان کشور. بعدمشاغل مختلف، بعد درشرکت بیمه عضوهیئت مدیره شد. این اواخرهم بازهمین بودتادادستان دیوان کشور. نخیرایشان وقتی بنده اعلام جرم هم کردم برعلیه آقایان راپسورت داد. نه اومال نیست، برادرآقای سروری است واصلا" مال نیست.
س- دکترملک اسماعیلی معاون نخست وزیرشد؟

ج ـ بله . دکترعزیزاله . ایشان سالها دردادگستری معاون دادسرای تهران بودند دردادسرای استان بودند ، مستشاردیوان کشوربود ، دامادین کوثرهااست . مرد خیلی اداری لایقی است وخیلی هم خوب کارکرددردوره آقای دکترمصدق . ودربیست و پنجم مردادهم ایشان مأمورشدبرود چیزهای کاخ سلطنی را مهروموم کند ، بگیرد و ببندد. رفت آنجا روی همین طرزهم بعدگرفتندا ذیتش کردند . مرداداری لایق و قاضی ودرامورجزائی بسیاروارد خیلی خوب درس میداددرمدرسه شهربانی درس میداد . امورجزائی را درس میداد . درکلاس قضائی درس میداد ، مقالات خیلی خوبی درمجله حقوقی وزارت دادگستری می نوشت . خیلی خوب مرحوم لطفی اورا معرفی کردوخوب هم کارمیکرد . یک مدتی معاون وزارت دادگستری بودوبعدهم آوردندمعاون نخست وزیرش کردند .

س ـ آقای حق شناس

ج ـ آقای مهندس جهانگیرحق شناس . بله ایشان تحصیلاتشان را درآلمان کردند و مهندس مکانیک است ومردخیلی فهمیده پخته لایقی است . وایشان اصلا" هم سالها دروزارت راه بود . بعد معاون وزیرراه شد . بعدا زوزارت راه مجددا " استعفا داد کنارکشید . بعدشدرئیس شرکت بیمه . شرکت بیمه را هم خیلی خوب اداره کرد . باز مجددا " وزیرمشاورشدندوبا ما هم کاررا "درزندان بودند . الان هم برای یک کسالت آمده است درانگستان . بعدیک مدتی هم مشاوربوددربانک توسعه صنعتی . خودش هم یک شرکتی با مهندس زیرک زاده چون با هم اصلا" بودند داشتندبرای کارهای .... اول شرکت ساختمانی بود شرکت ها بون ، چندشریک بودندبا هم . آقای دکترشاپوربختیار بودوحق شناس وزیرک زاده ویکی دیگرا زآقایان وبعدآنرا بهم زدند ویک شرکت شوسه ای درست کرد والان هم الحمدالله بسیارخوب است ، برای معالجه آمده است الان به انگلستان.

س ـ آقای فرمانفرمائیان بعدا " کنارگذاشته شد درهیجده تیر ۱۳۳۲ وآقای دکترملکی مجددا " ....

ج ـ ایشان شدند استاندار فارس آقای فرمانفرمائیان. آنموقع احتیاج داشت که استاندار فارس. ایشان چون پدرش هم سالها والی فارس بود، بقول خودشان فرمانفرما فارس. رفتند فارس و در فارس بودند و ملکی مجدداً شد وزیر بهداری.

س ـ آقای طالقانی بعداً کنار گذاشته شد و آقای عطائی شدند وزیر کشاورزی ......

ج ـ آقای طالقانی، عرض کردم خدمتتان، خودش چون به او گفتند چونکه قبلاً گفتم معروف است که وارن به او گفت که اوضاع خراب است و استعفا داد و آقای مهندس عطائی یکی از افرادی است که استاد دانشکده کشاورزی بود، رئیس دانشکده کشاورزی بود، خواهرزاده آقای مهندس بازرگان است.

س ـ اسم کوچک ایشان چیست آقای امینی؟ اگر به یاد بیاورید.

ج ـ یادم نمی‌آید الان.

س ـ بعد آقای کاظمی کنار گذاشته شد

ج ـ آقای کاظمی کنار گذاشته نشد.

س ـ آقای مبشر.

ج ـ آقای مبشر، کفیل شدند. آقای کاظمی کنار گذاشته نشد، آقای کاظمی شدند سفیر ایران در... این لغت کنار گذاشتن یک قدری ....

س ـ من عذر میخواهم که این لغت را بکار بردم.

ج ـ بله ایشان شدند سفیر ایران در پاریس، در فرانسه. رفتند آقای مبشر که خزانه‌دار بود کفیل وزارت دارائی شدند موقتاً تا کسی انتخاب بشود. که بعد دیگر نشد.

س ـ از این اشخاص که من اینجا اسم بردم که کدامشان درحال حاضر در قید حیات هستند. اینها را بسرعت میگویم اگر شما لطف کنید و به من بگوئید که ببینم اینها کجا تشریف دارند. آقای امیرعلائی

ج ـ امیرعلائی تهران هستند .

س ـ آقای نواب

ج ـ نواب فوت کرد .

س ـ آقای حسابی .

ج ـ حسابی هست بله دکترحسابی .

س ـ آقای بوشهری .

ج ـ فوت کرد .

س ـ داودرجبی .

ج ـ هست .

س ـ آقای حسابی تهران تشریف دارند ؟

ج ـ بله ، ظاهرا" .

س ـ آقای رجبی

ج ـ هست .تهران است ظاهرا" من نمیدانم .

س ـ آقای دکترملکی .

ج ـ تهران است که پزشک است و محکمه ای داردومتخصص امراض پوستی است .

س ـ آقای صبـــــار فرمانفرما .

ج ـ تهران هست .

س ـ آقای سیف اله معظمی .

ج ـ فوت کردند . چندسال است فوت کرده است .

س ـ آقای علی اکبراخوی .

ج ـ تهران است .

س ـ آقای ابراهیم عالمی .

ج ـ نمیدانم .

س ـ ایشان فوت کردند .

ج ـ نخیر .

س ـ آقای محمدحسین علی آبادی .

ج ـ هست .

س ـ ایشان هم‌تهران تشریف دارند؟

ج ـ بله .

س ـ آقای ملک اسماعیلی .

ج ـ هست ایشان .

س ـ آقای جهانگیرحق شناس .

ج ـ الان برای معالجه به لندن آمده‌اند ، اصولا" تهران هستندوبرای معالجه‌به لندن‌آمده‌اند الان.

س ـ آقای طالقانی .

ج ـ در وایومینگ آمریکا هستند.

س ـ آقای عطائی .

ج ـ عطائی تهران بود. تا آنجائی که‌من میدانم. ودرآن شرکت یادکه‌با زرگان بودند چون جزوامضاء کنندگان آن نامه‌اعتراض‌کنسرسیوم که‌بنده‌تهیه‌کرده‌بودم ایشان هم‌بودند که‌بعدهمین عطائی جزوآن یازده‌استاددانشگاه ، ی الف یاد که‌گفتم به‌شما ، ایشان جزو آنها بودند.

س ـ آقای مبشر.

ج ـ تهران هستند.

س ـ آقای امینی حالامیخواهم بپردازیم به‌جبهه‌ملی ومحققا" اینجا منظورجبهه‌ملی اول است که‌درسال ۱۳۲۸ تشکیل شد. آیا این جبهه‌ملی اول دارای یک شورای مرکزی بود؟

ج ـ نخیر اصلا" هیچ چیزنبود. برای اینکه‌این همین شکلی چون یک عده‌ای بودند که‌دردربارمتحصن شده‌بودندواعتراض‌به‌انتخابات کردند عنوان جبهه‌ملی گذاشتندولیکن خوش‌درخشید ولی دولت مستعجل بود. اصلا" چیزی نبود ، افرادخیلی بی تناسب باهم ... عمیدی نوری ، احمد ملکی ،

مدیــــــــــر روزنامه‌ستاره، اینها یک عده‌که همینجورجمع شده‌بودندومعلوم نبودبرای چه‌منظوری . غیراز آن جبهه‌ملی واقعی که‌آقای دکترمصدق بعداً" پایه‌گزاری کرد. آنها همه‌کنار رفتند.

س - آن جبهه‌ملی واقعی که‌میفرمائیدبعداً" پایه‌گزاری شد درچه‌سالی بود، کی بود؟

ج - آن همینجوری بتدریج . درمجلس اینها که‌بودنداز آقایان دورآقای دکترمصــدق که‌جمع شده‌بودند. غیراز آن اولش که‌گفتندکه‌جبهه‌ملی ازافرادمختلف- آن بکلی دیگر پاشیده‌شد. ولی بعداً" افرادیکه‌مثل همین آقای زیرک زاده، حسیبی ، حق شناس اینهائی که‌بودنداز همین رفقای ما که‌دورآقای دکترمصدق جمع شده‌بودند. ولــــی تشکیلات وچیزی نداشت . چون یک عده‌ازحزب ایرانیها بودندکه‌درحزب ایران بودنــد یک عده‌از جای دیگربودند. بعداً" وقتی که‌این جبهه‌ملی دوم تشکیل شدآنجا دیگربعداز آقای دکترمصدق . والاآنموقع حتی درمجلس اینها بودند ، عده‌زیادی از آقایــــان درمجلس بودندکه‌نماینده‌گان جبهه‌بودندامانشکیلات منظم چیزی نداشتندکه‌باهم هماهنگی داشته‌باشند.

س - پس این جبهه‌ملی درواقع درتمام‌دوران حکومت دکترمصدق دارای یک تشکیلات منسجم ویک دفترورهبران انتخابی وشورای مرکزی وروزنامه‌ارگان واین چیزهــا نبــــــود

ج - نخیر، حتی آقای دکترمصدق یکروزی به‌بنده‌فرمودندکه‌آقا ببینیداین آقایانــــی که‌ادعا میکنند جبهه‌ونمیدانم فلان ، اینها همه‌باهم اتفاق کلمه‌ندارندآنوقت متولی - باشی . منظورشان تولیــت بـــودکه‌البته‌بعداً" نسبت به‌او خیلی علاقمندشدنددکتــر مصدق چون خیلی خوب امتحان داد مرحوم تولیت . اینها می روندوبرعلیه‌دولـــــت تشکیلاتی میدهندوجمع میشوند. نخیر نداشتند. یک عده‌ازحزب ایرانیها بودندکه‌آنها صرفاً" کارهای خودشان را درنظرداشتندوبعضی افراددیــرکه‌درحزب ایران نبودندکنار بودند.

س - بعداز کودتای بیست وهشت مرداد محققاً" یک عده‌ازرهبران جبهه‌ملی خب زندانی بودند بعد که‌آزادشدنـــــد وقتی که‌سازمانی نبودچگونه‌باهمدیگرتماس میگرفتند؟

ج - چراسازمانی بود. برای اینکه‌همانوقت بعــــدازبیست وهشت مرداد ما شروع‌کردیم

تشکیلاتی دادن به‌اسم نهضت مقاومت ملی و این تشکیلات را ما ، که‌عده‌زیادشان اغلب اوقات هم درمنزل من بودند ، آقای مهندس‌بازرگان ، دکترسحابی بود آیت‌اله‌زنجانی بود ، آیت‌اله‌طالقانی بود ، دکترمعظمی عرض‌کردم که‌هما نموقع هم گفتم ، دکترمعظمی بود ، بنده‌بودم

س ــ دکترعبداله‌معظمی .

ج ــ بله . اینها تشکیلاتی میدادند . آقای کشاورز صدر بود . بعدیک عده هم ازکنار ، مرحوم رحیم عطائی بود ، مرحوم رادنیا ، آقای محمدتقی انوری ازتجار بازار که‌بسیار مردشریفی است . اینها ما نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادیم که‌همین نهضت مقاومت ملی ما اغلب جمع میشدیم دورهم وهمین کارهائی که‌لازم بودمثل اعلامیه‌نفت تهیه‌کردن ، کارهای دیگرکردن . روزنامه‌ای داشتیم وتظاهراتی که توی بازارکارهائی میکردیم.

س ــ تظاهرات برای انتخابات ، تظاهرات درمقابل دانشگاه .

ج ــ بله انتخابات . همه اینکارها را میکردیم که‌بعدا " همین روزی درمنزل آقای صالح که‌بودیم گفتیم اسم این را دیگربگذاریم جبهه‌ملی . که‌آقای دکتر سنجابی گفتندآقا این اسم جبهه‌ملی سرقفلی دارد که‌خب ما همه‌قبول داریم که‌وقتیکه دکترسنجابی رادردانشگاه‌زده‌بودند ، آمدپشت تریبون وگفت‌آقا اینرا هم من ازهمان سرقفلی استفاده‌کردم . بعددستک وچیز پیداکرد که‌من دبیربودم وهمین ها بود .

س ــ بنابراین این درواقع اولین اقـــدام برای تشکیل جبهه‌ملی‌بصورت یک سازمان متشکل بود .

ج ــ بله . اول همین تشکیلات بعداز ۲۸ مـــرداد‌ و این نهضت مقاومت ملی . که خدابیامرزد مرحوم دکترمعظمی خیلی دراین کار ، خیلی خیلی ــ دکترمعظمی وآقای زنجانی خیلی خیلی دراین کارمجاهدت شدیدکردند . این آقای طهماسبی که الان در همین آمریکا هستند که‌دیدیدوشما می شناسیدآقای طهماسبی را ...

س ــ بله

ج ـ ایشان جزو افرادی بودندکه خیلی فعالیت کردند درهمین نهضت مقاومت ملـــی.
همین آقای ابراهیم یزدی بود. البته هنوزشاگرددانشکده پزشکی بودودراین جلسات
ماهم میآمدوکمک میکرد، میدویدمیرفت. بعداً آمدآمریکا وکم‌کم شدآقای دکتریزدی.
س ـ دردوره‌دوم جبهه‌ملی، وقتیکه‌جبهه‌ملی درسال ۱۳۳۹ مجددا" تشکیل شدچـــه
کسانی عضویت شورای مرکزی جبهه‌ملی را داشتند؟ شورای مرکزی جبهه‌ملی چگونـــه
انتخاب شده‌بود چون اسم افرادش هست بهرحال.
ج ـ همینجوری انتخاب شده‌بودیعنی همین جورکه‌ما دورهم خرد خردنهضت مقاومت را
داشتیم بعدوقتی مثلا" ده‌نفراول تشکیل شده‌بودوقتیکه‌میخواستیم یکنفررا انتخاب
کنیم رأی میگرفتیم. ولی بعدکه‌جبهه‌ملی شد آنوقت قرارشدکه‌روی ضابطه‌ای قبلا"
تحقیق بشوداگرکسی‌مخالفت میکند مثلا"یکی دونفربودندپیشنهادکردندآقای دکترصدیقی
من صدایش‌کردم بیرون توی اطاق گفتم آقا این شخص‌اینست ، عیب‌این ...نگذارید
ماعلنا" بگوئیم . گفتم‌حالا فلان مقدارهـــم خواستـــه پول بدهدبیخودکرده. وبـا
این طرز، بادقت اعضاء انتخاب میشدند. یادم هست مثلا" همین خدابیامرزدمرحـوم
آقای نریمان را ما انتخاب‌کردیم، ایشان آمدند. امیرعلائی را انتخاب‌کردیم کـــه
نبودندچون امیرعلائی مدتی درخارج مانده‌بودکه‌بعدآمد. آقای کاظمی بودند. اینهـا
همه‌عضوجبهه‌ملی بودندکه‌افرادی راکه‌شما اسامیشان را داریـــد که... بنده‌ازاول تا
آخرش‌هم بودم. تاکنگره‌وبعدازآن .
بعدالبته‌دسته‌آقای بازرگان بمناسبتی کنارکشیدندورفتنددسته‌نهضت آزادی را درست
کردند. ولی درکنگره‌جبهـــه‌ملی شرکت کردند. درزندان همه‌باهم بودیم.
س ـ بنابراین این افرادشورا درواقع به‌وسیله‌آراء واینها انتخاب‌نشده‌بودندبلکه
باتبادل نظر آقایان طرازاول جبهه ملی .
ج ـ بله . وهمانجاهم رأی میگرفتند. همآنهاهم رأی میگرفتند.
س ـ آیا جبهه‌ملی دوم دارای یک دفترمرکزی بود؟
ج ـ بله . دفترمرکزی داشت .

س - کجا بود آقای امینی ؟

ج - بیشتر منزل بنده بود. دفتر نخیر جا نداشت . جا نداشت و متغیر بود .

س - اینطور نبود که محل خاصی داشته باشد ؟

ج - نخیر . ولی بنده مدتها دبیر بودم و آقای کریم آبادی و این دفترش منزل بنده بود .

خبر میدادیم ودعوت میکردیم .

س - از روی مدارکی که سازمان جبهه ملی نگه میداشت حدوداً " اعضاء رسمی جبهه ملی

چقدر بودند آقای امینی ؟

ج - هیچ نمیشد آن شکلی گفت . البته چون دستجات دیگری بودند که حاضر نبودند

که اسامیشان را بگویند . مثلاً" افرادی که مال آن دسته آقای فروهر بودند آنها بودند

س - حزب ملت ایران .

ج - حزب ملت ایران . آن نیروی سوم ...

س - جامعه سوسیالیست ها

ج - بله جامعه سوسیالیست ها ، خنجی که خب خیلی مرد معتقدا ست برخلافی که بعضی ها

نسبت به او آنجور بودند بسیار مرد شریف ، بعقیده من ، من نسبت به آقای خنجی ..

س - از حزب سوسیالیست ایشان داشتند . جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران مال

خلیل ملکی بود .

ج - بله خلیل ملکی . که او هیچوقت درجبهه ملی نیامد . درجبهه ملی دوم نیامد .

دسته خلیل ملکی .

س - بله ایشان ..

ج - بله معتقد نبودند .

س - ایشان تقاضای عضویت واینها کرده بودند ولی آن معلق مانده بود آنجا وتصویب نشد .

ج - بله نشد .

س - روزنامه ارگان جبهه ملی اسمش چه بود ؟

ج - روزنامه های مختلفی منتشر میشد ولی نه بعنوان رسمی وفلان ، شبنامه مانند . شبنامه

مانند بود ولی روزنامه ارگانی نداشت .

س ـ ولی یک روزنا مه منظمی ندا شت . کسی سردبیری با شد .

ج ـ نخیر . بله یک چیزها ئی بودکه همین آقا ی رحیم عطا ئی منتشرمیکردند . ولی چیزی مرتب منتشربشودنبود .

س ـ فعا لیتها ی عمده وبا صطلاح کا رها ی عمده ا ی کها ین جبهه ملی دوم ا نجا م دا دبنظر شما چه بودند ؟

ج ـ تا آنجا که من یا دم میآ ید ا زکا رها یکی همین موضوع ا عترا ض به قرا ردا دکنسرسیوم بود . بعدتظا هرا تی که ا غلب میشد . بستن با زا رها که با زا رچندین با ربعنوا ن ا عترا ض به ا نتخا با ت درا نتخا با ت مختلف بسته شد . رفتن ما درمجلس سنا ومتحصن شدن که ا شر کرد . بعدهم کنگره جبهه ملی . بعدهم آ ن میتینگ عظیم جلالیه . میتینگ عظیم جلالیه که ا گرخا طرتا ن با شدکه خیلی ...

س ـ بله .

ج ـ بله ا ین ها کا رها ئی بودکه جبهه ملی ا نجا م دا د . بعددیگرآنوقت جبهه ملی محل دا شت . درآنموقع با لاخره محلی را درخیا با نی که بیما رستا ن ورجا وند تهآ ن بود ، درآنجا محلی را که ... بی تصا دفا "... آنجا جبهه ملی محلی را ا جا ره کرد ، مرکز جبهه ملی ، وتا بلوزد . ... ین جا ئی را که تا بلوزد . معذرت میخوا هم حا لا کم کم یا دم میآ ید . ا ولین جا ئی که جبهه ملی رسما " محل میتینگ ها یش قرا ردا ددرخیا با ن فخرآبا دبود . یک محلی را شرکت یا دگرفته بودکه بعدسا ختما ن بکنندکه نشد . آنجا میتینگ ها ی جبهه ملی ومرکزدفترا ینها درخیا با ن فخرآبا دبود . بعدا زآنجا منتقل شد به خیا با ن ا بوا لعلا ا ست ا سم خیا با ن .... حا لا یا دم نمیآ ید . که توی آنجا جبهه ملی دا یرشدونزدیک دا نشگا ه . که بعدآ مدندتا بلورا بردا شتندودرآنجا هم مأ مورگذا شتند کسی را را ه نمیدا دند مدتها هم ما ا جا ره آنجا را میدا دیم .

س ـ ا ین زما ن نخست وزیری آقا ی ا مینی ا ست .

ج ـ بله .

س ـ ا ززما نیکه جبهه ملی دوم بعدا زآ ن ا ختلاف نظری که د ' دکترمصدق پیدا شده بودوپیشنها د

سیاست صبروانتظار مطرح شد و خودشان را منحل کردند در واقع ، تا موقع انقلاب درسال ۱۹۷۸ فعالیت های جبهه ملی چگونه بود؟ اصلاً فعالیتی داشت؟

ج ـ فعالیتها فقط فعالیت بقول خانم من فعالیت مجلس ختم . وقتی که کسی میمرد یک تظاهراتی . آقای کاظمی مرده مجلس تشکیل میدادیم اینطور . یا دور هم جمع شدنهای این شکل فقط . البته قبل از انقلاب . آن اعلامیه ای که آقای دکتر سنجابی وشاپور بختیار وفروهر امضاء کردند قبل از انقلاب بود . اولین نامه اعتراض آمیزی بودکه به شاه نوشته شد وصدا کرد .

س ـ لطف بفرمائید ویک توضیحی بدهیدکه این فعالیت مجدد جبهه ملی که با نوشتن آن نامه شروع شد چه افرادی در آن شرکت داشتند وملاقات در کجا بود ودر چه تاریخی بود وچه مطالبی را آنجا مورد بحث قرار دادند؟

ج ـ بنده آقای دکتر آنوقت در آمریکا بودم . در ایران نبودم ولی خب جسته وگریخته شنیدم که وقتی این تهیه شد بعداً " آقای بازرگان هم موافق بود منتهی میگفت من باید این را ببرم وبا رفقای دیگرم هم صحبت کنم وامضاء آقای صباغیان هم مثلاً" درذیل آن باشد . آقایان قبول نکردند . گفتند نه آقا این رأی را میخواهید همین جا . اینطور که بعد من شنیدم اینجا ، آقای مانیان ودیگران گفتند . من آنوقت در ایران نبودم .

س ـ یک عده اشخاص تاریخی هستند که نقشی بازی کردند در این سالها ومن میخواستم از شما خواهش کنم که اگر شما یک شرح حال مختصری راجع به اینها برای ما بگوئید واگر از اینها یک خاطراتی بیاد دارید آنها را برای ما توصیف بفرمائید . اولیش آقای دکتر مظفر بقائی کرمانی است .

ج ـ آقای دکتر مظفر بقائی کرمانی پسر مرحوم امیرشهاب کرمانی علی التحقیق مرد مبارزی است . این را از حق نباید گذشت که مرد مبارزی است وبرخلاف گفته معاندین وفلان . بنده البته عرض کنم خدمتتان الان با او میانه خوشی ندارم ولی با حقیقت میانه خوش تر دارم که بگویم . اینست که علی التحقیق مرد درستی است واین را برخلاف اینکه دیگران خیال میکنند که اینشان .... هیچ مطلقاً اهل سوء استفاده اهل چیزی نیست . منتها خب مثل اغلب اشخاص متأسفانه آن حس جاه طلبی را دارد . مثلاً" درمقام

مقایسه او و مکی اینها اصلاً قابل مقایسه نیستند. این آدمی بود تحصیلکرده فهمیده، اصیل، خانواده‌دار و بتمام معنا مبارز و نترس. آقای دکتربقائی که تحصیلاتش را درجامعه‌شناسی درفرانسه انجام میداد. بعداز اینکه رابطه ایران و فرانسه بهم خورد و رضاشاه اینها همه را احضار کرد اینها تحصیلاتشان ناتمام ماند. آقای دکترصدیقی، دکتریحیی مهدوی، مظفربقائی اینها بدون اخذ درجه دکترا از فرنگ برگشتند. بعد در ایران آنجا امتحانی دادند و تزی رد کردند و عنوان دکترا گرفتند. صدیقی تا این آخرسرهم هیچوقت برای خودش عنوان دکترا نمی نوشت و مینوشت غلامحسین صدیقی یا دکترمهدوی. آقای دکترمظفربقائی باید عرض کنم که ایشان بتمام معنا عاشق کرمان هم است. خیلی کرمان را دوست دارد. ایشان درعین حال که استاد دانشگاه بود ریاست فرهنگ کرمان را هم قبول کرده بود ورفت درکرمان. آنجا راخیلی خوب اداره میکرد و درآنجا شروع کرد به مبارزه کردن برعلیه رزم‌آرا. این را عرض کنم که آقای دکتربقائی باتفاق همان آقای دکترصدیقی و آقایان به فرنگ آمدند. دکترصدیقی در۱۳۱۷ به دانشکده افسری آمد و دکترمهدوی، دکتربقائی ۱۳۱۸ آمد که بنده افسروظیفه بودم و اغلب میرفتم یک سری بهش میزدم که برایش سیگار ببرم، حوله وصابون ببرم. آنجا بود و افسرشد و بعدهم خدمت وظیفه هم دوسال خدمت وظیفه انجام داد. بعد دیگرآمد و اردادانشگاه و فرهنگ کرمان شد. ضمن اینکه خیلی زندگی ساده‌ای داشت خودش و مادرش و خواهرهایش. پسر منحصر مرحوم آقا میرزاشهاب کرمانی بود. بعد درانتخابات کرمان وکیل شد و درهمانجا شروع کرد مبارزه برعلیه رزم‌آرا.

س - این زمان قوام السلطنه بود که ایشان ازکرمان وکیل شدند؟

ج - یادم نیست. بعد آمد تهران. من مثل اینکه درآن جلسه قبل عرض کردم که شبی من آمدم منزل و دیدم که چمدانی منزل من هست ...

س - بله فرمودید.

ج - بعد معلوم شد این مال بقائی است. صبح باتفاق رفتیم منزل سیدمحمد صادق

طباطبائی . ایشان میخواست اعتراض بکند برای انتخابات ، برای اینکار مجلس مؤسسان ، به او بگو ، چون خیلی به او معتقد بود که نشسته است و دارد آئین نامه مجلس مؤسسان را مینویسد .

بعد ایشان رفت در مجلس متحصن شد و شروع کرد بر علیه رزم آرا آن مبارزه را کردن . حتی برای اینکه یکقدری فارغ البال باشد چون متأهل شده بود بقائی و صاحب بچه ای به اسم شهاب شده بود . بچه مرد و زن را طلاق داد برای اینکه دیگر اصلا" بکلی ... مدتی در مجلس متحصن بود و روزها میرفت بیرون . کابینه ساعد بود خیال میکنم . کابینه ساعد بود خیلی شدید راجع به رزم آرا ، دخالتهائی که رزم آرا میکند و اقداماتی که میکند . او و مهندس رضوی هردو مخصوصا" ایشان . بعد در مجلس ما هم خیلی با هم مربوط و مأنوس بودیم . یادم هست که وقتی دکتر بقائی در خیابان نزدیک منوچهری درخیابان فردوسی یک زمینی بود . آنجا روزها میرفت و میتینگ میداد و صحبت میکرد ، گاهی وقتها همین آقای مکی، میآمد پشت سرا و را ه میرفت که مردم ببینند که این آقا هم هست . حالا مکی اصلا" هیچ ، نه شخصیتی داشت و نه چیزی بود . بقائی خب آدمی بود . بعد هم در انتخابات بعدی وکیل تهران شد . از دو جا وکیل شد در دوره هفدهم . در دوره هفدهم دکتر بقائی هم از کرمان وکیل شد و هم از تهران و میخواست هر دو را حفظ کند که البته این درست نبود . هم علاقه به کرمان داشت و هم علاقمند بود که وکیل تهران باشد . وکیل بعدی کرمان .هم آن دیگری شد منتهی تهران قبول نکرد . او آقای علی روحی بود حالا یادم نیست کدام روحی این را قبول کرد . ایشان وکیل بود و با آقای دکتر مصدق هم خیلی مربوط . تا یکروزی که ما با هم ، در آن جلسه قبل گفتم ، رفتیم منزل آقای دکتر مصدق ، من ظاهرا" رئیس بازرسی نخست وزیری بودم خیال میکنم ، با هم رفتیم پرسید که خدمت آقا کی هست ؟ گفتند که استاندار کرمان را معرفی کردند . آمدند و معرفی کردند . دکتر بقائی یکدفعه هاج و واج شد . گفت استاندار کرمان؟ ناراحت شد که بدون جلب نظر او ، چون علاقمند به کرمان است ، آنهم توی دستگاه و دستگاه ، گفتند کی را ؟ گفتند رکن الملک صدری . رکن الملک صدری رئیس شعبه دیوان

کشوربودوزیا دخوشنا م نبود، شعبه‌اش معروف‌بودبه شعبه‌نقض ولایت جا ه . پرونده را که میآوردندآنجا نقض میکردند که‌بلاا جرا بشودوخب خوشنـــــــام نبـــــود .
ایشان دخترش زن آقای واثق السلطنه‌نوری بودکه‌واثق السلطنه‌نوری خواهرش زن - آقای دکترغلامحسین مصدق بود . ظاهرا " بعلت همین نسبت یک کاغذی رکن الملـک صدری توی آرشیوخانه‌اش داشت که‌دخالتهای انگلیس را درامورنشان میداد . این را آورده‌بودندونشان آقای دکترمصدق داده‌بودند . دکترمصدق هم ازاین کاغذ خیلـی خوششان آمدکه‌استفاده‌بکنند . که‌خب روی همین داشتن این کاغذ وارائه‌این کاغذ دکتراین را کردا ستانداركرمان . سراین کارا ولین علت برخوردبقائی ومرحوم آقای دکترمصدق این انتخاب بود که‌دکتربقائی دیگررنجید . رنجیدورنجید . . دوتاآدم - لجبا ز ، بعدهم خب آن آقای مکی خودی انداخت جلووکیل اول تهران هم که دیگـــر شده‌بوددراثرآن نطقی که‌درمجلس تهیه‌میکردندآقای حسیبی ، زیرک زاده درخارج به‌اومیدادند ، خواند ، خواند تا مجلس نتوانست آن لایحه‌نفت را تصویب کندو روی همین چیزوکیل شد . بعددرکمیسیون نفت هم چون بودتقریبا " پهلوان میدان شد آنموقع بعد ازدکترمصدق . بروودشیرنفت را ببنددخوزستان . خوزستان دربست دراختیا رمکی بود . خب اینهم یکقدری باعث . .
س - سرباززفداکار .
ج - بله سربازفداکار .باعث حقدوکینه‌آقای دکتربقائی شده‌بود . حتی یکدفعه‌که‌دکتربقائی که رفته بود . . .درصورتیکه‌دکتربقائی‌سهمش خیلی بیشتربودبه عقیده‌بنده . اولیـن کسی که‌درمیدان بهارستان ملی کردن صنعت نفت را عنوان کرد دکتربقائی بـــود .
بنده‌آنجا بودم درآن بالاخانه‌مال روزنامه‌کشور .
س - دکتر لقمان‌ادهم‌طب داشت همان بالادرمیدان بهارستــــــــــان .
ج - بله . آنجا روزنامه‌کشوربودودفترسیـــــــــــــــدمحمدعلی حجازی بودوآن بالکنش مال روزنامه آقای جلالی بود روزنامه کشور . آنجا میآمدوخب ماهم . . .وآنجا اواصلا"گرماگرم دکتربقائی اداره‌میکردآنجا را . بعدبقائی گفت که‌اگراینها به‌ما پیشنهادصحبت از

پنجاه‌پنجاه است این را قبول نخواهیم کرد. پنجاه‌ویک درصد است قبول نمیکنیم. شصت درصد، چهل درصد ما قبول نمیکنیم، هفتاددرصد... بالاخره آخرا گرنودونه درصدهم مال ما ویک درصدمال دیگران ما میگوئیم صددرصدباید متعلق به ایران باشد که فریادهلهله مردم بلندشد. منهم آنوقت بنظرم آمدکه آیا این ... که بعدآقای دکتر مصدق هم درمجلس شروع کردکه این
س- بله من آنروزتوی آن میتینگ بودم.
ج- ولی همین متأسفانه لجبازی ها واین چیزها باعث شدکه آقای دکتربقائی خب دیگر نرفت سراغ آقای دکترمصدق، شروع کردکنارکشیدن وکنارکشیدن. یادم هست که سفری مکی آمده‌بودبه‌آمریکا، خب مکی اصلا" نه‌سوادداشت ونه‌شعور، این را بنده‌صریح عرض میکنم ودرآمریکا شروع کرده‌بوداین وروآنوربرودوهرکاری بکند. آقای دکتر مصدق اوراا حضارش کردکه‌بیایدبه‌ایران. وقتی خواست بیایدبه‌ایران، این دکتر بقائی تلفن کردبه‌من،که‌فلانی توماشین داری؟ گفتم‌برای چی؟ گفت برویم استقبال مکی. گفتم مکی چرا. گفت نه‌ایجاب میکندبرویم، بااینکه‌باهم خیلی بد بودندآنموقع. کمااینکه‌من نرفتم وبقائی رفت. بعدآنروزنیامده‌بودوروزدیگر رفت. کم‌کم دکتربقائی کنارکشیدوکشیدتاقضایای آن موضوع افشارطوس پیش‌آمد. که‌منزل حسین خطیبی وآن آمپول زدن دکترمنزه، باینروآن جریانات که‌معلوم است که‌افشارطوس را آنجا بیهوش کردندوبردنددرغارتلو. من آقای دکتر یکی ازتأسفاتم واقعا" خدامیداندانیکه‌یادم هست که‌دکتربقائی درمجلس متحصن شده‌بودباتفاق همین زاهدی اینها. وقتی که‌آقای دکترمصدق مجلس را منحل کردبعدازفرارندوم، در میدان بهارستان بازمیتینگ بود. وآنجا به‌مردم مژده‌دادندکه‌الان دکترمظفربقائی را ازمجلس بیرون آوردندوزندانی کردند. من تأثرم این بودکه‌خب چطوراوضاع برمیگرددکه‌یک آدمی که‌خودش تعزیه‌گردان این میدان واین بساط بوده‌حالا بایدمژده بدهدکه‌این را گرفتندوزندانیش کردند. چرابايد. خب اینها همه‌تحریکاتی بودکه شاه‌میکرد. ایدن هم درکتابش وخاطراتش نوشته‌است واتفاقا" چه‌خوب شدیادم آمدبه

شما بگویم. من شاه بدهم راجع به این خاطرات ایدن و این حرفها عرض کردم در آن جلسه‌ای که قرار بود کسی از انگلستان بیاید و کار نفت را حل بکند که ایدن نوشته است و ما هیئت وزیران تصمیم گرفتیم و بعد شاه پیغام داد به وسیله سهیلی خوشبختانه در یکی از روزنامه‌ها که اخیراً آمده بود برای من دیدم فوأد روحانی که خیلی در این کار وارد بود یک مقاله مفصلی راجع به این موضوع نوشته است که حالا ممکن است این مقاله را به شما بدهم که داشته باشید یا همین جا دارم کپی اش را بگیرید یا خودتان روزنامه‌اش را تهیه کنید. مقاله بسیار خوبی است. ضمیمه کتابش کردم ضمیمه کتاب فواد روحانی کردم که نوشته است این آدم میخواست بیاید و بعد در بغداد خبر داد آقای دکتر مصدق مرا فرستاد بروم بغداد صحبت با او صحبت بکنم. بعد او گفت که من می‌آیم ژنو و چی و بعد منصرف شد. که اگر آمده بود کار نفت تمام شده بود. داشت تمام میشد که باز دو مرتبه شاه نگذاشت. و همینطور شاه با اینها بازی میکرد. من خیال میکنم که جزو افرادی که گول شاه را خورد یکی همین دکتر بقائی بود. در صورتیکه همیشه دکتر بقائی به من میگفت که من از این آدم خبیث ترو ناپاک تر و دو به هم زن تر ندیدم چنانکه من هفته‌ای یکروز که میروم با هاش ناهار میخورم یکروز بهش گفتم .... گفت "آقا چه بکنیم برای مبارزه با فساد؟" گفتم قربان شما دروغ میگوئید، هرچه میگوئید دروغ میگوئید. آنوقت به شاه میشد از این حرفها زد. گفت من؟ گفتم بله. شما از یکطرف به من میگوئید مبارزه با فساد و نقشه بکشید و چه بکنید و از یکطرف داماد سپهبد جهانبانی که گویا گفتم در آن جلسات قبل، سپهبد جهانبانی که اینقدر دزدی کرده آقای امان پور، اینجور کرد اینجور کرد چه کثافتکاریها کرد، بعد بالاخره یک نحوه‌ای دادگستری رسیدگی کرد و گرفت و محکومش کرد و در دیوان کیفر به زندان، شما دستور دادید از زندان آزاد بشود. گفت من؟ فلان. زنگ زد و جم وزیر دربار را گفت که امان پور را آیا دستور دادید از زندان آزاد بشود؟ او گفت بله قربان داماد جهانبانی است، خودتان دستور فرمودید، فرمان را آوردند امضاء کردید. گفت عجب دکتر حالا میشود این را بهمه ... گفتم دیشب توی مهمانی دربار رقصیده اینجا در حضور اعلیحضرت، چه میفرمائید؟ گفت حالا میشود ما برگردیم.

گفتم آقا این حرفها چیست . گفتم یک آدمی است کدتوخودت گفتی که با صادق هدایت رفته بودی به سینما بعدسرودشاهنشاهی زدند زمان رزم آرا . صادق هدایت پا نشد وتوهم پا نشدی . چراغها را روشن کردند داد وقال وگرفتندهردو تا را .که بعد گفتی من دکترمظفربقائی نماینده مجلس وایشان را هم من نگذاشتم بلندبشودوبالاخره سینما بهم خوردوما آمدیم بیرون ورفتیم شمیران وبعدازمدتی که رادرفتیم من دیدم دارم خفه میشوم. فشارچکمه را به گردنم حس کردم . کراواتم را بیرون آوردم ودکمه‌ها یم را بازکردم که نفسی بکشم ولی دیدم بازهم دارم خفه می شوم. چطورشدآنموقع توا ین خفقان را حس میکردی اما حالا که برعلیه دکترمصدق داری اقدام میکنی حس نمیکنی که چه میشود. این را من درست روزدوم سوم بعدازبیست وهشت مرداد بهش گفتم که آقا بدان این شتردرخانه خودت هم میخوابد .

س ـ دکتربقائی .

ج ـ بله . ودیگرهم باهاش معاشرت نکردم . هروقت توی خیابان هرکجا رسید حتی پیغامها بوسیله اشخاص داده بودکه فلانی من با تنها کسی که با هم درعمرمان Tutoyer میکردیم فلانکس بودوحالا مرا می بیند سرش را برمیگرداند. گفتم خب را همان عوض شددیگر. آخرمن نمیتوانم . تومُردی . درهرحال این اشتباهی بودکه دکتربقائی کرد .وبعدهم لجبازی و ... حتی مثلاً" دراین جریان قانون نیمچه کاپیتالاسیونی که زمان شاه وضع شد ایشان یک اعلامیه داده بود. بعدحمله کرده بودبه آقای دکترمصدق که چطورشدایشانی که برای فوت یک قهوه چی اعلامیه میداد ومجلس ختم میگیرد در این موردحساس ...

س ـ منظورش آقای کریم آبادی بود؟

ج ـ منظورش نخیرشمشیری بود. حالا دراین موردحساس که خودایشان رساله روی این موضوع نوشته است ساکت است . بله چندرهای احمدآباد درابایدبفروشد. آخه این سبک...

اخیراً " هم بازدوم‌رتبه پارسال که من رفتم تهران دیدم که بله یک کسی یک چیزی آورده که چندتانواروکتاب واینها ـ وصیت نامه دکتربقائی است گفتم باشد. خودشان

میل بفرمایندبنده برایم دیگربس است .
درهرحال این بعقیده من حیف بودبقائی ، خراب شدوایکاش نشده بود .
س - حالا که صحبت دکتربقائی شـــد، سئوال بعدی که من میخواهم ازحضورتان بکنم مربوط به خلیل ملکی است وشما بیادمیآورید که هردواینها درحزب زحمتکشان ملت ایران بودند
ج - مثل اینکه معمولا" مالکی ...
س - عرض کنم خدمتتان که دکتر عیسی سپهبدی هم نمیدانم شما ایشان را میشناختید؟
ج - خیلی خوب میشناختم ، خوب خوب . رفیــق بقائی بودو...
س - ایشان هم خیلی نزدیک بودندبه بقائی .
ج - بله . اینها سه نفربا هم بودند ، زهری بودو..
س - علی زهری که مدیروصاحب امتیاز روزنامه شاهدبود...
ج - بله
س - بعدآقای دکترعیسی سپهبدی دربیست وشهم تیراز طرف آقای دکتربقائی رفته بوده به ملاقات آقای قوام السلطنه واین جریان درداخل حزب زحمتکشان مطرح شده بودوولیـــن برخوردبین طرفداران خلیل ملکی ودکترمظفربقائی درواقع درجلسه گویندگـــان حـــزب ســراین قضیـــه مطرح شد . خواستم که اگرشما اطلاعی ازاین جریان ملاقات ایشان دارید..
ج - نخیر . هیچ اطلاعی ندارم . البته خلیل ملکی رااز سالیان درازاز ، ازدوره طفولیتم میشناختم زیراآقای خلیل ملکی که لهجه ترکی داشت ایشان دراراک اصلا" بودند . الان حسین ملک هم درچیزهایش مینویسدمن دراراک .اینها آذربایجانی بودند .تاپـــدری خلیل ملکی که .... بعدهم آمدنددراراک ما ، حتی خانه ای بـــود ازخانه های داشـــی مـــن که اجاره کرده بودندودتابرادرهایشان جلیل آقاواینهـــا یک دوا خانه ای ازپدرمن اجاره کرده بودند ، دواخانه ملکی درمیدان شهربود ، وخیلی هم خوشنام بود . ملکی بعدرفت آلمان تحصیلات آنجاکرد . شیمی مثل اینکه ظاهبـــرا " خوانده بوداگرحافظه ام یاری بکند ، که آنجا هم بایک معلمی کتک کاری کرده بـــــود . اصولا" آدمی بودکه سازگارنبود ، خیلی ناسازگاری غلبه میکردبرسازگاری . ولی خب

مردصاحب عقیده‌ای بود، صاحب اراده‌ای بودبدون تردید. اول هم با دکترارانی با هم بودنددرجریانات پنجاه‌وسه‌نفر. بعدوضع زندگیش هم خوب نبود. خواهرمهندس گنجه‌ای با باشمل زنش بود، ثریاخانم. خودشان میگفتند..

س-صبیحه خانم.

ج - اینها ثریا را میگفتندثریه. درهرحال، زنش بودوزندگی خیلی،هیچ بریزوبپاش، چیزی نداشت که‌ثروتی داشته‌باشد. مردخیلی درستی بود، درکارسیاسی هم درست بود، درست میفهمیدبعقیده‌من. منتهی یکدنده‌بودوجدائی انداز، بطوریکه دیگرشوخی میکردندمیگفتنداین آقای خلیل ملکی بقدری اهل شقاق ونفاق است که یکروزبین خلیل وملکی همجدائی میاندازد. این ازجوکهائی بودکه‌درست میکردند راجع به‌او. مردخوشنا می بود. بنظر بنده‌خلیل اصلاً" با اینها قابل مقایسه نبود.

س- شما خودتان هیچ به‌اطلاح تماس شخصی یا کاری چیزی با ایشان داشتید؟ یک خاطره‌شخصی وخصوصی ازایشان دارید ازملکی ؟

ج - نخیر.

س- راجع به‌آقای حسین مکی چه‌اطلاعاتی دارید؟

ج - آقای حسین مکی متأسفانه خیلی اطلاعات دارم. آقای مکی یک گروهبانی بود درنظام که‌بازنشسته‌شده‌بودوطالب مجهول‌مطلق بودوخیلی میخواست سری توی سرها بیاوردوسوادحسابی هم نداشت. ولی خب این رو راداشت که‌هی اینور و آنوربرود وخودش را درمجامع داخل کند. میآمدمنزل ملک الشعرا بهار. من اول بار آنجا میدیدم حسین مکی را. میآمدمنزل ملک وخب منهم زیادمنزل ملک الشعرا میرفتم، منتهی خیلی ملک به‌من احترام میگذاشت ومراپهلوی دست خودش می نشاند. همین آقای امیرتیمورکلالی، مؤید ثابتی. میآمدند. ملک هم یک رسمی داشت که وقتی که‌میخواست بیک کسی مثلاً" فحش بدهدفلان کند اگرشأن خودش نبود مینوشت میدادبه‌اشخاص که‌آقاکرارا " من میدیدم که‌چیزمینوشت ومیدادبه‌مکی که‌آقا بگیر این را باسم خودت چاپ کن. ومکی با این طرزشروع کرداسمش را توی روزنامه‌ها انداختن وخدا میداندکه‌یکدفعه‌آمده‌بودپهلوی من و من داستان ثبت کل بودم که آقا

حتی رشوه لفظی بمن میدادکه جناب آقای دکترامینی انصاف است آدمی مثل من جوانی مثل من توی این شهربیکارباشد، یک فکری بحال من بکنید. یکروزی من با ملک الشعرا بهار بودم وایشان گفتند آقا پاشو میخواهیم راه برویم. راه رفتیم وازمنزلشان رفتیم رفتیم تاخیابان کاخ، درمنزلی بودکه این را، در جلسه قبل شاید گفتم، آنجا ایشان بمن گفتندکه بیا برویم تو. گفتم کجاست؟ گفت منزل قوام السلطنه است واین آدم میآیدعنقریب صدراعظم میشود. گفتم من ازاین آدم خوشم نمیآیدواین راخوشنام نمیدانم وهیچ میل ندارم که ببینم. گفت آقا اشتباه میکنید. من میخواستم تورا بیاورم اینجا وتورا معرفی کنم بعد تورا وکیل اراک کنم. گفتم که من اولاً" طالب این عناوین نیستم واگرهم باشم مردم بایدمرا وکیل کنند، مردم اراک نه اینکه یک آدمی بنده را تحمیل بکنند بنابراین. آقای ملک بقدری به من علاقمندبودکه حتی تکلیف میکردکه بیا تودامادمن بشو، یکی ازدخترهای مرا بگیرتا این حد. ملک رفت تو ومن برگشتم. دوسه روزبعدکه من رفتم منزل ملک الشعرا بهار، اتفاقاً" همین آقای مکی هم آنجا بود. ملک جلوی دیگران، جلوی همین آقای امیرتیمورشروع کردبه من چیزکردن که بله توآقا نیامدی چرا؟ شروع کردکه بله من این را بردم که با قوام السلطنه آشنا کنم منتهی این نیآمد. درصورتیکه اگرآمده بودمن این را قول میدادم که وقتی او نخست وزیربشود وصدراعظم بشود وکیل اراکش کنم. بازبنده همان حرفها را تکرار کردم. آقای مکی اصرارکردآقا مرا ببر. معلوم شد روزی با مکی میروندومکی را ملک الشعرا معرفی میکند. بعددیگرایشان جزواصحاب وعمله واکره قوام شد. قوام السلطنه اتفاقاً" دستوردادایشان رااززاراک وکیل کنند. همان شهری که مسقط الرأس بنده بودوایشان یزدی بودند. یکدفعه یادم هست من به اراک رفتم این مرا دیدوگفت ای آقا اینجا چکار میکنید؟ گفتم من اینجا چکارمیکنم؟ اینجا همین جا که جلوی پای تواست بشکاف قبراجدادمن اینجا خوابیده اند. ازروزی که شهراراک راساختند ما اینجا هستیم. تواینجا چکارمیکنی؟ ولی بعدهمین آدم -

واخرحکومت قوام السلطنه چون دیدکه دیگراوضاع قوام بداست ازحزب اوبیرون آمدوشروع کردبه ضدقوام رفتارکردن .

س - ایشان عضوحزب دمکرات هم بود؟

ج - بله . اگرنبودکه وکیلش نمیکردندا صلا" .بعد دیگردیداوضاع .... خودش را - چسباندبه این رفقا وآن نطق ها راکه تهیه میکردند این چون وقت گرفته بوداز مجلس صحبت بکندوآنوقت هم وقت محدودنبود ، آن نطق ها را دادندبه او واوخواندوخواند تاآن قرارداد گس -گلشائیان تصویب نشدومجلس تمام شد . وخب این حقی به گردن دارد . چون این چندین روزوساعت صحبت کرد . نطق هایش را دیگران مینوشتند . بعدوکیل شدوبه آقای دکترمصدق هم خیلی نزدیک . درکمیسیون نفت هم ایشان عضو شدندورفتندخوزستان ، شیرنفت را ببندند . آنجا دیگرخیلی گل کرد . ولی کم کم هوا برش داشت . البته هوا برش داشت که شاه اورا مثل اغلب افرادگول زده بوددرشاهی خانه ای بودمال آقای دکتر یا بقول خودشان پروفسورهادی علی آبادی ، ایشان همسایه بودنددرهمان منزلی که می نشیند . اورا دعوتش کرده بودوشاه بقول خودش که شاه ازآنجا ردمیشده است ومیبیندآنجا است ومیرودآنجا . درآنجا شاه میگویدکه آقا بیا توخودت مثل مصدق السلطنه هستی وتو خودت نخست وزیربشو . آقا پشت کردندبه دکترمصدق وخیال کردکسی است . یک داستانی مثنوی دارد ، من هروقت آن داستان را میخوانم بیادمکی میافتم که مثنوی میگویدکه :

پیش ازعثمان یکی نساخ بود کو به نسخ وحی جدی مینمود

شما میدانیدقبل ازعثمان کس دیگری نسخ قرآن میکردوقرآن مینوشت ولی کم کم امربخودش مشتبه میشودکه این الهامی که به پیغمبر میشده به من هم میشود چون پیغمبر گفت بنویس فتبارک اله این نوشت فتبارک اله احسن الخالقین پیغمبرگفت که بنویس احسن الخالقین . گفت نوشتم . گفت چطور؟ گفت من قبلا" فکرکردم همین است دیگر . خب مغرورشدوگفت خودمنهم پیغمبرم .

هم زنساخی بیفتادهم زدین شدعدوی مصطفی ودین به کین

مصطفی فرمودکی گبرعنود چون سیه گشتی اگرنوراز توبود

بعدمثنوی خیلی قشنگ آخرش میگویدکه سبزه ها میگویندما خودما ن سبزهستیم ولی وقتی که خزا ن میآیدمی ریزندوا زبین میروند. پس این سبزیها ل خودشا ن نیست . شاید دیوا ری که نوربهش تا بیده خیا ل میکندا ین تا بش ما ل خودش است ولی وقتی غروب میشود آن تا بش میرود پس ما ل خودش نیست . آقای مکی هم خیا ل کردخودش است درصورتیکه خودش نبود. یکروزی دریک مجلس ختمی ، یک کسی یک لنگه کفشی را دزدیده بود. بعد پیغا مدادبرا یش که آقا من یک لنگه ...برای اینکه اذیتت کنم والا دوتا کفشت را می ـ بردم. خب حالا هم آقـا کتاب مینویسد چون اول با رهم یک چیزی را جع به آقای دکترمصدق نوشته بود. معمولا" ایشا ن مطالب دیگرا ن را بقلم خودش مینویسد. نطق های دکترمصدق بقلم حسین مکی مثلا" . این را چا پ کرده بودیک مدتی .

س ـ پس این تا ریخ ها را کی نوشته آقای امینی ؟

ج ـ همین جمع میکند ، ازاینوروآنورجمع میکندمیدهدچا پ میکنند. ازچیزی که خودش نیست جمع کردن ازروزنا مه ها که هنری نشد. نخیرا یشا ن ما لی نیستند. بعدهم یا دتا ن هست که بعدا زبیست وهشت مردا دهم خیا ل کرده بودحالا آدمی ازآن دربندسر نا مه ای نوشته بودبه زاهدی . رئیس دفترزا هدی جواب دا ده بودکه استوا ربا زنشسته حسین مکی این نا مه ای که شما نوشتیدبعرض رسیدودیگرا زاین فضولیها نکنید. اینهم زا هدی بهش نوشته بود. آخر خیا ل کرده بودبلـقربا ن..آقای طا لقا نی فرمودید ؟

س ـ آقای آیت الـه محمودطا لقا نی ..

ج ـ بلـه ، رحمت الـه علیه .

س ـ اگرلطف بفرما ئیدویک شرح حا ل مختصری ازایشا ن بگوئید، وخا طراتی که ازایشا ن داریدونقشی که ایشا ن با زی کردنددرصحنه سیا سی .

ج ـ آقای طا لقا نی من سا لیا ن درازایشا ن را می شنا ختم . این مردی بودکه اززمـا ن رضا شاه درزندا ن رفت ، سیدمحمودعلائی طا لقا نی . علائی هم ایشا ن دا رد.

س ـ ایشا ن مثل اینکه آنموقع جزوه ای منتشرکرده بودندعلیه رضا شاه ؟

ج ـ بلـه. یک جزوه ای بودواصولا" چندنفری بودندکه خدا بیا مرزدیکی ازهمکلاسها وهـم ـ دوره های من بود کـــه کشتندوتیربا را نش کردند درنظا م که بود. آن محسن جها ن ـ سوزی . دسته ای وجمع بودندکه بعدطا لقا نی را هم گرفته بودند. که بعدا زشهریوربیست

اززندان آزادشد ولی مجالس خیلی ، اگرلغت روشنگرانه را ...... خیلی خوب قرآن را تفسیرمیکرد ، خیلی خوب جمع میشدند اول درخیابان سپه یک جائی بودوکم کم آمد و این مسجد هدایت را دراختیارش گذاشتند .درخیابان اسلامبول مسجدی است که این خانواده مخبرالسلطنه هدایت ، آنها این مسجدرا ساختندوقبرشان ... آنجارا اداره می‌کرد . خیلی مردمنزه ، مرتبی بود . بطوریکه حتی سازمان امنیت هم اذعان میکرد که ما خیلی ازآقایان را مثلا" توانستیم رفتیم خریدیم ، ایشان را بهیچوجه نتوانستیم . زندگی خیلی منظمی با اینکه دوتا زن داشت ، خیلی خوب اداره میکند . وبچه‌ها را خوب تربیت کرده بود . ولی قدرت بیان زیادونترس بتمام معنی - شهامت . ایشان کرارا " درهمین دوره محمدرضا شاه کرارا " زندان رفته بودچندین بار . بعدهم در نهضت مقاومت که بودندکاملا" . وتمام اعلامیه‌ها را ایشان امضاء میکردند .

روایت‌کننده : آقای نصرت اله امینی
تاریخ : ۵ ژوئن ۱۹۸۳
محل : شهرآناندل ـ ویرجینیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله صدقی
نوارشماره : ۱۳

حتی یاددارم که‌درمجالسی هم که ایشان را دعوت میکردندبه‌مناسباتی . مثلا" یکی ازآقایان ازاعضای جبهه ملی که فوت میکرد یا مثلا"درایام ماه محرم وصفر که مجالسی بود مخصوصا" خاطرم هست‌که دراتحادیه اصناف که‌مرحوم آقای کریم آبادی دوست بسیارعزیزمن مدیرآنجا بودوآنجارااداره میکرد . آقای طالقانی رادعوت میکرد ایشان منبرمیرفتند وشبهای ماه صفر وخیلی تندحمله میکردند خیلی خیلی تند بطوریکه واقعا" اشخاصی که آنجا می نشستندومی شنیدندمیترسیدندوایشان هیچ ترس وخوفی بخودش راه نمیداد. درجلسات جبهه ملی ایشان مرتب شرکت میکرد تاموقعیکه آقایان دوستان نهضتی ما ، نهضت‌آزادی جدا شدند ونهضت‌آزادی راباصطلاح ایجادکردند که آقای طالقانی هم درراءس . ولی همیشه نسبت به‌این آقایان جبهه‌ای ها محبت داشتند ولطف داشتند وتعصب بیجا مثلا بعضی آقایان دیگرنداشتند. بعدهم که‌کنگره ی جبهه ملی درمنزل قاسمیه تشکیل شد آقایان نهضتی هاهم قرارشدکه شرکت‌کنند وآقای طالقانی هم تشریف داشتند وچون روزمبعث هم بودرئیس سنی کنگره مرحوم حسین واعظ زاده اراکی خواهش‌کردندکه‌ایشان جلسه راافتتاح کنندوآقای طالقانی پشت تریبون رفتندوبه‌مناسبت روزمبعث آیه‌ای ازقرآن خواندندکه خیلی درحضارتاء ثیرعجیبی کرد گفتند " بسم اله‌الرحمن الرحیم یاایها (؟) ای پتوبخودپیچیده‌برخیز" این "پتوبخودپیچیده"ایماثی داشت به آقای دکترمصدق هم که آنموقع درقید

حیات بودند . خیلی اثرخوبی داشت   (؟   )   . بعداً زمدتی ایشان را گرفتند ، یعنی همه ما را که گرفتندکه ما با ایشان مدتی با هم درقزل قلعه بودیم ، درزندان قزل قلعه . بعدبه زندان قصرمنتقل کردند آنجا هم خیلی رفتارشان با زندانی ها با دانشجوها کارگرها همه خیلی گرم وصمیمانه ، یکی دوبار هم آمدندایشان را بردند پهلوی پاکروان وایشان همان حرفهائی که نسبت به شاه میزد همانجاهم میزد وایرادهائی که داشت میگرفت . بعداً " که افراد جبهه ملی مرخص شدندوآقایان نهضتی ها آنهم داستان مفصلی دارد به مناسبت یادداشتی که توی جوراب آقای دکتر سحابی بیرون آمدکه وقتی میخواست وضو بگیرد که آقای علی بابائی نوشته بود که قراربودا ینها مرخص بشود وآن یادداشت باعث شدکه اینها را نگهداشتند وبعدبه محاکمه کشید آقای طالقانی درمحاکمه نه وکیل انتخاب کرد ونه جواب داد ولی گفت " من مجتهدم وآنچه کرده ام عقیده ام است ." همین که عرض کردم برخلاف آن آقائی که الان صحبتش شد . وخیلی قرص ایستاد درمورد .. ولی خب محکومشان کردند . آقایان را محکوم کردند مدتها اینها درزندان قصربودند بعدقرارشد آقایان نهضتی ها را به برازجان ببرند باستثنای آقای طالقانی که درهمان زندان قصرماندند . البته اینجا خیلی بجا است من عرض کنم که وقتیکه آقایان را میخواستندبه برازجان ببرند به تمام آن افراددستبندزدند جزبه آقای مهندس بازرگان ودکترسحابی ولی آقایان دکترسحابی وبازرگان گفتند که یا باید دستبندآن آقایان هم بازبشود یا بما هم دستبندبزنید . بلاآخره به آنها هم به آن دونفرهم دستبندزدندوبردندمدتها دربرازجان بودندتا بعد بلاآخره به تهران منتقل شدند.وبعدآقای طالقانی درزندان مریض شدند خدا سلامت بدارد یک مردبسیار بسیاربا شرفی رئیس زندان قصربودکه آنموقع سرهنگ ۲ بود کوهرنگی که بعداً " تا درجه ی سرتیپی رسید معاون کل شهربانی هم دربعدازانقلاب شد بابنده دوست بود خیلی احترام هرموقع

که من میرفتم خدمت آقای طالقانی او هم میآمد دست ایشان را میبوسید با اینکه برایش پرونده ساخته بودند بهمین مناسبت ولی آن افسر معهذا اعتنا به این حرفها نمیکرد. او بمن گفت من مرحوم دکتر قریب را خبر کردم و ایشان هم یک دکتر نصیرزاده آنجا وسائل را فراهم کردند که بردند همانجا ، چون مشتبه بود به اینکه ایشان سرطان رکتوم دارند ولی معلوم شد که نه همین یک بواسیری است و عمل کردند در همانجا . بعد دیگر اقدامات خیلی زیادی بنده و آقای آقا مهدی حائری به وسائلی کردیم بوسیله آقای آیت اله آسید احمد خوانساری که ایشان نامه ای نوشتند بالاخره باعث شد که با آن اقدامات آقای طالقانی و آقای بازرگان آزاد شدند و دکتر سحابی مدت محکومیتش تمام شده بود قبلا" آزاد شده بود .ولی باز ایشان دست از فعالیت نمیکشیدند وحتی یک روز بمن گفتند آقا من از این آزادیم ناراضی ام برای اینکه وقتیکه درزندان بودم تکلیفی نداشتم حالا که بیرون آمدم باز تکلیف دارم و همین تکلیف اسباب زحمت میشود . باز ایشان را گرفتند روی اقداماتی که میکردند بردند در زاهدان و آنجا جاهای خیلی گرم و بدهوا مدتها آنجا بودند. بعد آوردند در تفت نمیدانم مال یزد است یا مال کرمان ، تفت مال کرمان است . آنجا ایشان مدتها بودند و بالاخره اقداماتی برای آزادیشان شد وقتی که به تهران میآمدند یادم هست که بمن تلفن کردند که آقا من دارم میآیم و میل ندارم که خانه ی خودم بروم ، چون خانه ی خودم بروم عده ای دیدن من میآیند و بعد دستگاه ها و مأمورین امنیتی میآیند واسباب زحمت من میشوند میآیم به منزل تو وارد میشوم که هرکس را بخواهم آنجا ببینم و تشریف آوردند به منزل من و لطف فرمودند منزل من بودند . بعد دیگر گاهی وقتها شبها هم درهمان شمیران منزل آن خانمشان که درشمیران بود یا درشهر و ولی آباد بود میرفتند . که بعد دیگر آفتابی شدند .و باز هم شروع به فعالیت کردند . من به آمریکا آمدم . ولی ارتباطم با ایشان برقرار بود و کاغذ مینوشتیم .

دریک سفری من ازمکه‌کاغذبه‌ایشان نوشتم که رفته‌بودم . تا وقتی که برگشتم دیدم که جلساتی هست ودوره‌ای دارندکه تصادفا " آن شبی که بنده را دعوت‌کردند منزل دریادارمدنی آنجا بودیم ، آقای طالقانی وآقایان بودند وآقای بازرگان وآقایان . این جلسات ماهی یک بار بود بعدکم کم یک عده‌ای اضافه شدند ازقبیل سرتیپ‌قرنی ودیگران من شبی درمنزل آقای علی بابائی به آقای طالقانی گفتم آقافکرنمیکنید که یک وقتی اسباب زحمی بشود ، گفتند"من هم به‌این فکرهستم حالا آقایان گفتندیک اسمی روی این بگذاریم " گفتم خب‌آخردستگاه که گول اسم را نمیخوردکه . اتفاقا " شب منزل آقای علی بابائی بودیم وایشان تشریف میبردندبه منزل ازهمانجا بازایشان راگرفتند ، گرفتندوبردند ودیگراین آخرین زندانی بودکه ایشان مدتها طول کشید ودرزندان اوین بودند دخترشان ، معذرت میخواهم قبلا" دختر ایشان اعظم طالقانی را گرفته بودند وایشان خیلی نگران بودندچون اعظم برای مجاهدین پول جمع میکرد .میگفتندمیترسم که وفکرمیکنم دراثر گرفتن اعظم پی ببرند به اقداماتی هم که من کردم . وهمینطورهم شد که‌ایشان راگرفتنداول مدتی که معلوم نبودکجاهستند بعدمعلوم شد که اول زندان کمیته‌هستند ازکمیته به‌اوین بردند . دیگرایشان درزندان بودندتاجریان قبل ازانقلاب که قراربودزندانی های سیاسی آزادبشوندایشان آزادشدند ودیگرفعالیت رابحداعلا شروع کردند تا منتهی به درگذشت ایشان شد . درهرحال خیلی واقعا " وجودمغتنمی بود ومرگ ایشان هم به تمام معنا ضایعه‌ای بود وازنظرروشن فکری وتوانائی وخیلی چیزهای دیگرکه‌بی اعتنا به‌امورد‌نیوی ومقامات هیچ به این عناوین ومقامات هم علاقمندنبودند این چیزی است‌که من ازایشان سراغ دارم گفتم .

س- آقای امینی اگرلطف بفرمائید و یک مقداری راجع به‌موضعی که آقای

سیدمحمـــــــــودطالقانـــــــــــــــی دردوران بعدازانقلاب داشت صحبت بفرمائیدممنون خواهم شد . چون این مسئله‌ای أست‌که برای خیلی ها مـورد سئوال است . بعضی ها آقای طالقانی رابعنوان دنبال روی مستقیم آقـای خمینی میشناسندوبعضی ها فکرمیکنندکه نه‌ایشان یک استقلال فکری داشـــت که آن استقلال فکری همآهنگ با موضع آقای خمینی نبوده ، کدامیـــــــک ازاین نظریات حقیقت دارد ؟

ج - ایشان خیلی به آقای خمینی معتقدبودند خیلی معتقدبودندومیگفتنــد اولا" ایشان محکم است وعزم وجزم ایشان باعث‌شده‌است . وخیلـــی معتقدبودند درنطق هایشان هم گفتند حتی درنمازجمعه که‌ایشان اداره میکردند همین عناوین را میگفتند.

س - خیلی متشکرم . میخواهم ازشما تقاضابکنم که اطلاعاتی که راجع بـــه آقای آیت اله زنجانی دارید برای ما توضیح بفرمائیـــد.

س - بنده سالها است‌که باآقای حاجی آقارضای فریدزنجانی آشنائی وارادت ، به‌تمـــــامعنا ارادت‌دارم وایشان رایک مردبتمامعنا باتقوای بـــــا شهامت‌شریفی میدانم . ایشان ازنزدیکترین افرادبه مرحوم حاج شیـــــخ عبدالکریم یزدی موءسس‌حوزه‌ی علمیه‌قم ، ایشان ازنزدیکترین افراد به‌آن مرحوم بودند . وحتی‌من میدانم‌که‌مرحوم‌حاج شیخ عبدالکریم بطوریکـــــه آقازادگان ایشان مثل آقای آقامرتضـــی حائـــری وآقای آقامهدی حائری دوست‌بسیاربسیارعزیزبنده میفرمودند،فرمودندکـه پدرم اولا" میـــــــل نداشت‌منزل کسی برود تنها منزلی که میرفت‌منزل آقای حاج آقارضـــــــا بودبامیل . طرف‌شورشان امورمالی شان همه چیز باآقای ... ایشـــانهـم یک مناعت‌طبعی ، اولا"ازوجوهات‌شرعیه هم آقای زنجانی درقم که بودند استفاده نمیکردند. ایشان درقم بودندتازمان بعدازفوت مرحوم حـــاج شیخ عبدالکریمیزدی دیگربه‌تهران میآمدندوبه زنجان میرفتندولی بیشتـــر درتهران بودند ومنزلشان واقعا " مرکزبودبرای افرادآزادیخواه وروشنفکرو

آنچه‌هم ازدستش برمیآمد انجام میداد. وخیلی هم نسبت به‌آقای دکترمصدق علاقمندبود بدون اینکه هیچگونه توقع مقامی یا مثل بعضی ازآقایان دیگر برای کسی توصیه‌بکنند.نه،ازروی اصول وروی عقاید. بعدازه۲۸ مردادهم شخص ایشان ومنزل ایشان مرکزی شدبرای مخالفین دستگاه وموافقین مرحوم آقای دکترمصدق . ایشان ازبنیانگذاران اولیه نهضت مقاومت ملی هستند ودرتمام امورایشان پیشقدم بودند موردشوربودند . اگر همان که مقدم بودندحتی با مرحوم آقای دکترمعظمی ، الهیارصالح ومرحوم‌حاج سیدجوادی یعنی مرحوم سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی ، مرحوم سیدمحمدباقرجلالی ،مرحوم آقای رضوی که دربازارنمازمیخواندند پدر (؟) ازعلمای قم درتهران بودند. وایشان بقدری فعالیت میکردندکه ایشان راگرفتند . چندین بار دستگاه به‌ایشان‌نصیحت کردند فلان کردندو ایشان اعتنانکردندو ایشان درزندان لشکر ۲ زرهی نزدیک همان زندانی که آقای دکترمصدق زندانی بودند ومرحوم دکترفاطمی آنجازندانی شدند. خیال میکنم درنوارهای قبلی راجع به داستان ارتباطی که‌ایشان بوسیله‌ی کاغذسیگاربامرحوم فاطمی پیداکردند ظاهرا" گفته باشم .

س- اشاره فرموده‌اید .

ج - بله اگراشاره کرده باشم کافی است والا خب مفصل تر درهمان یادداشت ها الان خیال میکنم موجودباشد ؛ین یادداشت هائی که بین ایشان ومرحوم دکترفاطمی ردوبدل شد . خیلی درزندان قرص ومحکم بدون اینکه هیچگونه توقعی ازدستگاه داشته‌باشند وتقاضای مثلا" آزادی بکنند نه همین که برای من مثل همیشه زندان که خانه همیشگی است . وچندین بارایشان درزندان مزاحمت هائی برای ایشان فراهم کردند ولی ایشان هیچ اعتنانمیکرد حتی میگفتندآقاملاقاتهایتان راکم بکنید هیچ اصلا وابدا . والانهم خداوندطول عمروسلامت به‌ایشان بدهد بازمنزلشان مرکزاست چه‌منزل

خودشان چه منزل برادربزرگوارشان آقای آقا سیدابوالفضل زنجانی که او هم بسیار مرد شریفی بسیار مرد بزرگوار و فاضل و از دانشمند ان عالم فقه هستند و عالم تشیع در امورفقه هستند.

س- آقای امینی من میخواستم از حضورتان خواهش کنم آشنائی که شما با آقای سیدحسن تقی زاده داشتید ومطالب وحوادثی راکه ایشان در آنها نقشی داشتندوشما بیادمیآورید اگرلطف بکنیدبرای ما یک مقداریش را توضیح بفرمائید.

ج - بنده از طریق روزنامه‌ها ومجلات با آقای تقی زاده آشنائی داشتم. یعنی درمرحله اول مجله‌ی کاوه که یکی ازبهترین مجلاتی بودکه خب بنده جوان بودم وحتی تازه شروع کرده بودم به این مطالب را خواندن ولی عاشق واصولا" علاقمندبه امورسیاسی بودم. میدانستم که تقی زاده درمجالس اولیه ازپیشقدمان آزادیخواهان ومشروطه طلبان بودند وحتی میدانستم که این محمدعلی شاه کرارا "گفته بودکه صدای توپ شرابنل برای من گوارا تراز شنیدن صدای سیدحسن تقی زاده است. وایشان ازتبریز به تهران آمده بودند بعدهم که از ایران خارج شدنددرخارج هم یک آن از فعالیت باز نایستادند ومجله‌ی یعنی روزنامه‌ی کاوه راحالا روزنامه یا مجله عنوان کنیم فرق نمیکند آن را دائرکردند. عده‌ای ازآزادیخواهان آنموقع محمدعلی‌تربیت، سیدمحمدعلی‌جمال زاده که افتخاربه شاگردی تقی زاده میکند همیشه درمکاتباتش درنوشتجاتش درمقالاتش مجله‌ی کاوه را راه انداختند. وبرخلاف نوشته‌ی بعضی ازاین افرادکه نمیدانم ایشان نوکرانگلیسها بودند من یقین دارم که تقی زاده‌جز نوکری ایران نوکری هیچ جائی را قبول نکرده بود. والبته‌درانگلیس‌ینان ناچاربوده‌است کاربکند ودریک کتابخانه‌ای مثل کتابدارکارمیکرده ویک حقوقی میگرفته خودش واین خانمی که داشت اوقبلا" منشی اش بوده خانم آلمانی، ادیت یاعطیه، اسمش را عطیه گذاشته بود. بعد

میدانیدکه درزمان رضاشاه هم اوچندین با روزیردارائی ووزیرطرق بود . در تمام دوره‌ی وزارتش هم دردرستی ومحکمی وموی رااز ماست کشیدن خیلی معروف ومشهوربود . وایشان وزیردارائی بودندتاآن قرارداد نفت پیش آمدکه این همین باعث اختلافات اوومرحوم آقای دکترمصدق همین موضوع قرارداد وبستن قرارداد مجددبا کمپانی دارسی بود . مجددا" ایشان بخارج رفتند . یک وقتی وزیرمختارایران درلندن بودند . بعدا" هم که سفیرشدند . بعدازشهریور ۲۰ ایشان به‌تهران آمدند ، به‌تهران آمدند ووکیل مجلس شدند درمجلس هم همیشه طرفدارآزادی واصول بودند ویک بارهم دراثرسئوال مرحوم آقای دکترمصدق راجع به‌نفت گفتند ایشان پاشدند وصریحا" گفتند "من اذعان میکنم که آلت فعل دراین جریان بودم ." وهمین اذعان ایشان باعث شدکه آقای دکتر مصدق درجاهای مختلف پیش بردند درآن ملی شدن نفت واقدامات ملی شدن نفت . ومردبسیاراصولی بود مردخیلی درستی بود هیچ چیز نداشت . من بمناسباتی با ایشان مربوط شدم .اولین بارکه بنده با ایشان ...یادم هست یک شبی دکترمحمودصناعی درمحلی کنفرانسی داشتند منهم روی ارادتی که به آقای دکترصناعی دارم رفته بردم ،آقای دکتر حسن علوی پهلوی من نشسته بودندوگفتندکه‌من آقای تقی زاده رابا ماشین خودم آوردم به‌این کنفرانس ، توی راه ازمن پرسیدکه‌این گرفتاری وکاری که تو درداد گستری داری کسی هست دنبال بکند ؟ من گفتم بله دوستی دارم به‌اسم نصرت اله امینی اوبمن کمک میکندوایشان خیلی ازتوتعریف کردند . درصورتیکه من تاآنوقت اصلا" تقی زاده را مواجهتا" ندیده‌بودم . عرض کردم مقالات ایشان راخوانده‌بودم مخصوصا" مجله‌ی تقدم وکاوه اینها راهمه راداشتم . مقالات مختلف دیگر مقاله‌ایکه راجع به فرهنگستان نوشته بود وبعدباعث توقیف مجله‌ی تعلیم وتربیت شد عزل علی اصغر حکمت ازوزارت معارف . وقتیکه کنفرانس تمام شده تنفس داده بودندبرای چای وقهوه من پهلوی آقای تقی زاده‌رفتم و

گفتم آقا بنده از حسن ظن جنابعالی خیلی متشکرم ، واوهم با یک لحن مخصوصی خب آن آقایان آذربایجانیها اصولاً یک قدری خشن وتندهستند . با یک طرزی گفت "آقا بنده شما را نمیشناسم . ... ن گفتم معذرت میخواهم آقای دکترعلوی گفتندکه شما از من صحبت ک... ید . گفت‌نخیر . گفت "اسم‌شما ؟"گفتم من نصرت اله هستم گفت "نه من راجع به یک نصرت اله امینی دیگری درداد گستری صحبت‌کردم " گفتم تا اندازه‌ای که من میدانم درداد گستری جزمن نصرت اله امینی کسی نیست .گفت که‌ای آقا این شما هستید با این سن کم نمیدانم فلان‌وصاحب این .. وایشان شروع کردنداز من تعریف هائی کردن که البته زائدبرآن چیزی بودکه من خودم راجع بخودم میدانستم وایشان گفتند"نه این کافی نیست ،ومن میل دارم ترابیشتربببینم ." ووقتی دادند ومن خدمت ایشان رفتم . اتفاقاً " میدانستم ایشان به مرحوم میرزا طاهر تنکابنی علامه‌ی معروف وحاکم الحکماء واستاد بنده بود ومن به‌او ارادت داشتم ومرادمن بود . ومن دردیماه ۱۳۲۰ مقاله‌ای راجع به‌ایشان نوشته بودم دراطلاعات هفتگی آنوقت‌که بعداً " چندسال پیش درراهنمای کتاب آن را نقل کرده بودند آن را بردم خدمت ایشان وهمین باعث‌شدکه من با ایشان خیلی مربوط شدم . بعد من رئیس اداره‌ی سرپرستی صغاردروزارت دادگستری بودم یک محجوری بود به‌اسم مهران ازهمین خانواده‌ی مهران که دکترمحمودمهران قیم بودبعدها دنبال یک‌آدم قوی میگشتیم برای سرپرستی او من همینجوربه آقای تقی زاده گفتم ایشان قبول کردند درصورتیکه فکرنمیکردم که یک آدمی که این مقام راداشته باشد وبیایدسرپرستی ، گفتند"من به‌این شرط قبول میکنم که مجانی باشد ." خب این قدما اینکارها را میکردند وباوربفرمائید آقای‌دکتر مثل یک‌آدم موظفی این آدم راجع به‌اینکاررسیدگی میکرد دقت میکرد ومرتباً " برودوبه‌این دکانها سربزند وبه بچه‌های این محجور خودش وزنش عجیب واقعاً " این مرداز این لحاظ

پهلوی من ... تا موقعیکه رئیس سنا شدنددیگرمجال نداشتندازمن خواهش کردند من کسی دیگری رابجای اومعین کردم . وخیال میکنم که من درجلسات قبل به شما گفتم خیال میکنم که درزمان مرحوم آقای دکترمصدق نمیدانم این را گفتم واگرگفته باشم تکرارمیکنم .

س - بفرمائید مانعی ندارد.

ج - بله . روزی من منزل یکی ازدوستانم آقای علی اشرف منوچهری که مدیرکل ثبت بود درآن موقع بودم آقای مهدی مجتهدی که بعدا" دادستان تهران شدندودادستان استان . ایشان ازارادتمندان تقی زاده بود-وکتاب راجع به تقی زاده مینوشت . یعنی اصولا" کتاب رجال آذربایجان راایشان نوشته بیشترمیخواست راجع به تقی زاده ازدهان خودایشان مطالبی بشنود میرفت پهلوی ایشان مصاحبه میکرد . ایشان باینده وآقای منوچهری دوست بودند آن روزمنزل آقای منوچهری آمدند چون باهم درهمدان هردوباهم قاضی بودند وبازپرس بودند. آمدگفت که امروزمن منزل آقای تقی زاده بودم وجریان عجیبی دیدم که دونفرآمدندکه آنموقع آقای مجتهدی اصرارکردندازمن نپرسیدکه این دونفرکی هستند چون اخلاقا" نخواهم گفت". ولی بعدا" که آن دونفرفوت کردندبمن گفتندآقا آن دونفری که آنوقت گفتم چون حالامرده اندمیگویم که یکیش جمال امامی بودویکی احمدفرامرزی . اینها پهلوی تقی زاده آمدند و گفتندکه آقا ما باتو یک مطلب محرمانه ای داریم من فورا" بلندشدم ،آقای تقی زاده به آن دونفرگفتند که من هیچچیزمحرمانه ای ازاین آقاندارم وهرمطلبی داریدبگوئید و مرا نشاندند وآنها گفتندکه نه آقا مطلب بقدری محرمانه استکه ما بهیچوجه نمیتوانیم که به دیگری بگوئیم . بازمن پاشدم آقای تقی زاده گفتندبسیارخوب ایشان تشریف میبرنددراطاق مجاورمی نشینند شما مطلب تان رابگوئید ولی بدانیدکه من تمام مطالبی راکه شمابمن گفته باشید وجوابی که من به شما داده باشم تابعا" نعل بالنعل

من بعدا " به ایشان خواهم گفت ، ازحالابشما میگویم که ازمن قول نگیرید
که نگو من به ایشان خواهم گفت . گفتندخب حالاکه این شکلی هست پس
ایشان بنشینند ودیگرلزومی ندارد که بروند. وگفتندکه آقا شما میدانید
که آقای دکترمصدق نطق کرددرمجلس وگفت که ما دردهرخیانت پیشه تری ازتقی زاده
نیآفریده است . آقای دکترمصدق مجلس سنا را منحل کردوشما را خانه نشین
کرد.حالاما عده‌ای هستیم درخارج جمع شدیم چون درمجلس قدرتی نمیتوانیم
داشته باشیم که ایشان را ساقط کنیم ،چون ایشان نفوذدرمجلس دارندو
اکثریت را دارند . درخارج جمع‌شدیم وعده‌ای هستیم ومشغول فعالیت
برعلیه ایشان،برای سقوط ایشان ، ودنبال لیدرمیگردیم.به اتفاق آراء
گفته شده است که شما بهترین فردهستیدکه زعامت ولیدری این کار
را قبول کنید . ایشان گفتندنه من اینکاررا قبول نمیکنم برفرض که دکتر
مصدق گفته باشدکه ما دردهرخیانت پیشه‌تری‌ازمن نیآفریده است ومرا
هم خانه نشین‌کرد من به‌هیچ‌قیمت حاضرنیستم برعلیه ایشان قدمی بردارم
وشما هم زورتان بجائی نمیرسد . گفتندآقارک بگوئیم که‌ما را شاه پهلوی
شما فرستاده‌است ما عده وعُده هم داریم پول هم داریم همه چیزهم
بما داده‌اند وشخص ایشان گفته که بیائیم ازشما بخواهیم تقی زاده
پوز خندی زدوگفت بله تنها دولتی که بعدازشهریور ۲۰ صالح بودوسرکار
آمددولت حکیم الملک بود دربار با انگشت هژیر آن دولت را ساقط کرد
تنها دولتی که درمقابل دربار ایستادگی کردودارد به نفع مملکت کار
میکند مصدق السلطنه است من بهیچ قیمت حاضرنیستم برعلیه این مرد
قدمی بردارم ......

واینها خیلی پکرشدندودمشان راگذاشتندروی کول ورفتند. وبازیادم هست
که روزی درمنزل آقای سروری که.. این را مخصوصا " گفته بودم وبازتکرار
میکنم وقتیکه ایشان ازسفرآمده بودندومن منزل سروری بودم به سروری

گفتندکه آقا یادت هست که درآلمان وقتی ما شنیدیم که نصرت اله امینی شهردار تهران شده است من اول تکبیرنکردم بعدکه توگفتی گفتم اشهدباالله آقای مصدق السلطنه هرکس را دعوت میکند وکاری میدهد سعی میکندازصحیح ترین وسالم ترین افرادباشدکه منجمله توباشی.
وقتی خبرشدم که مخبرنیویورک تایمز اگردراسم اشتباه نکنم مثل اینکه سالیزبوری اسمش بود اگرحافظه‌ام یاری بکند شایدهم ، درهمان درموردایران . وبااشخاص ورجالی ملاقات کرده ومصاحبه کرده بود من شنیدم که دربرخوردش باآقای تقی زاده جریاناتی پیش آمده است واین راکسی بمن گفته بودمن خودم شخصا " خدمت ایشان رفتم وگفتم آقا من میل دارم که شما این جریان ملاقات ومصاحبه‌ی با مخبرنیویورک تایمزرا بفرمائید گفت "ازکجا شنیدید؟" گفتم شنیدم اینطور ، گفت "بله روزی بمن تلفن کردکسی که من مخبرنیویورک تایمزهستم ومیخواهم باشما مصاحبه‌ای کنم ، وقتی دادم آمد کسی هم همراه اوبود البته من این شخصی که همراه او بود شناختم‌که مال دستگاه امنیتی است ولی خودم رابه آن راه نزدم وگفتم آقا من به‌اندازه کافی زبان خارجی میدانستم انگلیسی میدانم ، فرانسه میدانم آلمانی میدانم ، عربی میدانم احتیاج نبودکه دیگربه این آقا زحمت بدهید ولی آن آقا هم‌هیچ حرفی نزد که چه کاره است، بعدازمن سئوالاتی کرد من سئوالات راجواب دادم ، وقتی که تمام شد گفتم خب‌آقا سئوالات شما همین بود؟گفتم خب این را میتوانستیدبنویسید ومن جواب بدهم ازهمان آمریکا بنویسید لازم نبوداینجا بیائید شما اینجا باچه اشخاصی ملاقات‌کردید ؟ گفتندما نخست وزیررا دیدیم بعضی وزراء رادیدیم اشخاصی را ، گفتم نه آقا این کافی نیست یک خبرنگار اگرمیخواهدبه کنه قضایا واردبشود بایدتوی مردم برودتوی کوچه وبازاربرود امانه بااین آقا. بااین آقا برویدهیچکس بشما جوابی

نخواهدداد . مثلا" شما با این سران جبهه ملی ملاقات کرده اید ؟"گفت"نـــه"
گفتم"خب بروید اینها ازوطن پرست ترین افراد این مملکت هستندبرخــــلاف
این شهرتی که دستگاه داده است که اینها کمونیست هستند وطرفـــــدار
چپ هستند هیچوجه اینجورنیست اینـــها بسیا روطن پرستند آقا اگر واقعــا "
این دستگاه معتقداست که درایران کمونیست هست شما بایدبا آنهـــــــا
هم ملاقات کنید ببینیدآنها هم چه میگویند." وخیلی تجلیل ازجبهه ملـــی
ومرحوم دکترمصدق کرده بود . وبعدازمدتی ایشان گفتندکه نامه ای ازدربار
برای من رسیده ،که نامه راآوردندنشان من دادند بهامضای علاء بودکـــه
اطلاعیه ای به دربار رسیدکه جنابعالی مطالبی به مخبرین نیویورک تایمــز
گفتیدواعلیحضرت مــرا ماءمورکردندکه بپرسم که آیا این گزارشها درســـت
است یانه وآن اطلاعیه هم ضمیمه بود . آقای تقی زاده گفتند"مــــــن
جواب دادم آنچه آن ماءمور گفته است حرفهای من است بغیرازآنچه اوفراموش
کرده است وازیادش رفته است که من ازآن حرفها هم تندترزده بودم.". درهـر
حال آدمی بودبا این طرز وآقای صدقی با اینکه خب مرحوم آقای دکتـــــر
مصدق اینجوردربارهءی ایشان گفته بودند .من معذرت میخواهم مــــــن
همان روزی که آن جریان راشنیدم راجع به همان ملاقات جمال امــــامی
واحمدفرامرزی همان عصری خدمت آقای دکترمصدق رسیدم وبهایشــــــان
عرض کردم ، ایشان فقط فرمودند "بله تقی زاده مردعاقلی اســــــت"
باهمین طرزمخصوصا " این کشیدند مردعــــــاقلـــی است . وبازهروقـــت
من پهلوی آقای تقی زاده میرفتم کارهائی که داشتند ، کارهــــــای
حقوقی اگر، ولی کم یک خانه ای داشت تنها چیزی که داشت یک خانه ای داشت
که من نظارت کرده بودم دراجاره دادن آنجا ، بخانمش میگفت "ادیــــت
توهرکاری بعدازمن هست به فلانکس رجوع کن وبعدکسیکه مورداعتماد آقــای
دکترمصدق است این بایدمورداعتمادهمه باشد"ومیگفت "آقا میرویدخدمـــت
ایشان عرض سلام و اخلاص مــرا حضورایشان عرض کنید من بودم که بــــرای

یک پنی درب خانه‌ی این انگلیسها رفتم ودست ردبه سنیه‌ی ما زدندند ، ما
هرچه داریم ازدولت سرا واست ."وقتی که روزنامه را هم نگاه میکردوعایدات
نفت را میدید میگفت "هرچه داریم ازدولت سرا واست ." وحتی آقای دکتر
خدا میدا ندیک روزی بمن گفتند "آقا من یک چیزی بشما بگویم مصدق السلطنه
صدسال برای ما زودبود ." این حرفی بودکه تقی زاده نسبت به
آقای دکترمصدق میزد که دکترمصدق السلطنه صدسال برای ما زودبود .
وهمیشه نهایت احترام میکرد . بعدازمرگ دکترمصدق هم نامه‌ی خیلی
عالی برای خانواده ی دکترمصدق نوشت وتسلیت گفت همیشه احترام میکرد
همیشه نهایت احترام را به ایشان داشتند .حالامن یک مطلب
دیگری راجع به ایشان بگویم که سختم است که مبادا این توهین بشود.....
اصولا" آقایان اهالی آذربایجان یک مقداری صرفه جوومقتصدهستند
وبعدهم اشخاصی که اصولا" اولادندارندهم اینها نمیدانم بچه مناسبت
یک قدری ..... تقی زاده آذربایجانی
بود واولادهم‌نداشت ولی عجیب نظربلندبود . یادم هست که یک روزی مدیر
شرکت افست پهلوی ایشان آمده بود ، خب ایشان رئیس هیئت مدیره
افست بود گفت آقا ، ماه حقوق مرا ، حقه‌الزحمه‌ی‌مرا ، خانم .
نفهمد این را به این راننده‌ی سابق من که شنیدم‌وضع زندگیش خوب
نیست به‌اوبدهید رسیدهم نگیرید . وازاینکارها هم داشت ازاینکارهائی
که‌مثل مرحوم‌دهخدا کهاوکه ، اوکه دیگرعجیب بودا ومیرفت قرض میکرد
وبه فقرا میداد وبمردم میداد . قرض میکردبا منعفت مرحوم دهخدا .
این آن چیزیکه من ازآقای تقی زاده میدانم وخدایش بیامرزد خیلی
مردقرص خیلی عاشق ایران بود علاقمندبه‌ایران وبعدهم محقق بود واقعا "
به تمام معنا یک محقق مثل محققین اروپائی یک سطر نمینوشت
مگراینکه با دقت هرچه تمامترباشد مثل مرحوم علامه‌ی قزوینی که
آنجوروسواس درنوشته‌هایش داشت . وسعی داشت مثلا" درهمان مجلس

سنا هم که ایشان رئیس سنا شده بودند آنجا کتابخانه‌ای تاءسیس کرده بودو آقای دکتر زریاب خوئی ودکتر زرین کوب را برده بود آنها را مسئول کرد وتمام کتبی که راجع به ایران در دنیا تاءلیف شد دستور داده بودکه بگیرندودراین کتابخانه باشد .

س- ایشان عضو فراماسون هم بودند آقای امینی ؟

ج - اینجورکه درکتب هست بله عضو فراماسون بودند. منتها فراماسونی بودکه نمیدانم چطوربودکه این اواخر این داروودسته‌ی فراماسون اخیر قبولش نداشتند نمیدانم چرا ، چون آن دیگرجنبه ملی ، اگر این لغت کسروی را بتوانیم ملی گرائی داشت بطوریکه وقتیکه مردهیچیک ازفراماسونها درتشیع جنازه‌ی اونیآمده بودند. واین رابله. هیچ هم دیگرارتباطی با همین آقایان مثل شریف امامی ، چون (؟) عوض شدند شریف امامی بود ودکترلقمان ادهم ، دکتر سعیدمالک ، سعیدمالک درمدتی اورئیس کل لژ واین حرفها بود. وکنار بود . چندنفرازاینها بودندکه مثل اینکه قبلا" درفراماسون ، مثل ابوالحسن حکیمی ودیگران اینها کناربودند دیگربازیشان نمیگرفتند چرا ؟ بنده نمیدانم چون من درفراماسون نبودم .

س - ما. در صحبت هائی که باسایرآقایان کردیم ، یکی ازآقایان که من الان نمیخواهم اسم ببرم ،گفتندکه آقای تقی زاده وآقای محمدعلی فروغی وآقای دکترمصدق عضوفراماسون بودند .

س- علی التحقیق آقای دکترمصدق نبودند. بنده کرارا" من ازآقای دکتر مصدق پرسیدم وایشان عضوفراماسون نبودند . این راآقای رائین برای اینکه درباره اجازه بدهدکتابش چاپ بشود فلان برای اینکه باآنها هم بستگی داشت بی تردید جمعیتی بودبه‌اسم آدمیت ، جمعیت آدمیت که هیچ ارتباطی با فراماسونی نداشت . آن هم البته جمعیتی بودکه پهلوی .

خودشان می نشستندقسم بخورندفلان باشد وفلان باشدکه مرحوم عباسقلی آدمیت پدرآقای فریدون آدمیت وطهمورث آدمیت مؤسس بود. وشاهزاده عزیزالسلطان پسرمظفرالدینشاه که قوم وخویش آقای دکترمصدق بود یعنی خواهر دکترمصدق خانم دفترالملوک زنش بود اوآقای دکترمصدق را معرفی کرده بود درهمان چیزهم که درکتاب فراماسونی رائین چاپ شده اونوشته است که بله بنده ایشان را معرفی کردم . ایشان عضوجمعیت آدمیت بودند آنهم خیلی کم واین جمعیت آدمیت جزوفراماسونی نبود مسلم .

س - حالاکه اشاره فرمودیدبه جمعیت آدمیت تاآنجائیکه من اطلاع دارم ، چون اطلاعاتی درباره ی این جمعیت روی نوارهائی که ماداریم ثبت نیست اگرشما اطلاعاتی دارید لطف بفرمائیدوآن رابرای ما توضیح بدهید.

ج - نه آن رابنده اطلاعاتی زیادی ندارم وانشاء اله آقای طهمورث آدمیت میآید ایشان دیگربهترین ، یا میتوانیدبه تهران بنویسید وبه آقای فریدون آدمیت بخودطهمورث آنها برایتان توضیحات بیشتری بدهند.

س - آیا شما اطلاعاتی درباره ی آقای علی دشتی داریدویا با ایشان آشنائی داشتید ؟

ج - نه بنده زیادآشنائی نداشتم وایشان راآدم بسیاربدی میدانستم ومردصاحب قلمی بود ، خب قلمش خیلی خوب بود . موقعیکه درجوانیش اعتناد به نفس داشت آن روزنامه ی شفق رامینوشت خوب بود . بعدوکیل مجلس شد .بعدهم مدتی بیکاربرد ، زمان رضاشاه هم مدتی ایشان رارئیس اداره ی سانسورمطبوعات درشهربانی کردند .وبعدا " بازبیکاربود یک روز توی خیابان رضاشاه می بیندبیکاراست وکیلش میکنند . دونفرکه رضاشاه وبه دستوراوبیایندوکیل بشوند یکی سیدیعقوب انواربودیکی دشتی بودکه شروع کردندفحش دادن نمیدانم چمدانهای ایشان رابگردید فلان کنید . نه آدم بسیاربی ربطی بود.

س - ایشان سابقا " معمم بودند؟

ج ـ بله بله . عکس با عمامه اش همه جا هست . توی خانه‌ی خواهرزاده‌هایش که معمم هستند . وبعد این کتاب آخرکارش کتاب ۲۳ سالی بودکه علی التحقیق ایشان نوشتند باکمک کسیکه حالا بیچاره زندان هست من نمیخواهم اسم اورا ببرم ونا راحت بشود .

س ـ شما درباره‌ی آقای عباس مسعودی چه میدانید وچه اطلاعاتی راجع به ایشان دارید ؟

ج ـ آن اطلاعاتی که همه‌ی مردم راجع به او دارند اطلاعاتی است . نخیر .

س ـ ودرباره‌ی آقای حسنعلی منصور چی ؟

ج ـ حسنعلی منصور وپدرش هردودزدبودند کثیف بودندوبعدهم خودش هم اقرارکرده بودکه آن مستاءجری که داشته که ماءمور......

بله آقای حسن منصور بوسیله آن کسیکه مستاءجرش بوده آمریکاشی که اسم روسی هم داشت حالا اسمش یادم نیست اورا لانسه کرده بودند وآمدنخست وزیرشد هوچی بازی بعدهم قیمت بنزین را بعدوبرابر کرد که بعداعتصاب کردند اتوبوسها را شکستند وبلافاصله قیمت بنزین آمد همان قیمت سابق ومنتها قیمت ها بالارفت وبعدهم که کشته شد .

س ـ ایشان هیچوقت درکابینه‌ی دکترمصدق پستی داشتند رئیس دفتر آقای دکترمصدق بودند ؟

ج ـ مطلقا . آقای منصوردرکابینه‌ی علاء رئیس دفتربود یعنی درکابینه منصورالملک جوادصدررئیس دفتربود بعدازاورزم آرا نخست وزیرشد درزمان رزم آرا سرتیپ غضنفری که افسرنیروی هوائی بودرئیس دفتر نخست وزیربود . درکابینه‌ی علاء که بعدازرزم آرا شد آقای ..همین حسنعلی منصوررئیس دفتربود تا موقعیکه آقای دکترمصدق آمدندوآقای دکترمصدق تا موقعیکه درمجلس بودندکه راءی اعتمادبگیرند رئیس دفتری انتخاب نکردند ولی همانموقع که اعتمادگرفتندآقای سیدجمال ملکوتی

راکه قبلا" منشی آقای دکترشایگان بودندوعضووزارت آموزش وپرورش بود و یعنی وزارت فرهنگ آنوقت ایشان رارئیس دفترکردند. آقای ملکوتی رئیس دفتربودندتاسی ام تیر ، سی امتیرآقای دکترمصدق بعدازسی ام تیر ملکوتی راعنوان معاونت بهاودادند وملکوتی وملک اسماعیل ودکتر محمدحسن علی آبادی ، معذرت میخواهم قبل ازاین جریان هم آقای دکترعباس نفیسی معاون اموراداری بود . بعدازسی امتیرکه اینها معاون شدند آقای شیخ احمدبهاررئیس دفترآقای دکترمصدق شد کهدراثر یک جریاناتی که یک مقداری اوراق ویک نامههائی به شهربانی وبه اشخاصی نوشته شده بودجوازصادربشودبرای رفتن به کربلا ، آقای دکترمصدق ایرادگرفتندازشیخ احمدبهاروایشان گفتندکه اینهارا خانم ضیاءالسلطنه دستوردادند گفتند:"پس شمارئیس دفترمن هستید یارئیس دفترخانم ضیاء السلطنه پس برویدبهایشان خدمت کنید". بعدایشان را کنار زدندوآقای تویسرکانی دکترتویسرکانی نامی تویسرکان حالایادکتر نمیدانم ، ایشان برادرش مسلم دکتربود دکترقلب بود . تویسرکانی راآوردندرئیس دفترکردندکهاوهم نتوانست مدتی اداره کند، آخرین رئیس دفترآقای دکترمصدق آقای دکترحسین خطیبی بودکه درعین حال درشیروخورشیدبود اوراهم آقای دکترمعظمی معرفی کردهبودند ایشان بودند.

س - آقای امینی تاریخچهی این شورای نخست وزیری چیست ، درواقع درچه تاریخی تشکیل شده وطرزکارش چی بوده ؟ آیامن این عنوانش رادرست میگویم این شورای نخست وزیری بود ؟

ج - بله . آن شورای عالی نخست وزیری ، آقای دکترمصدق نظرشان این بودکه طرح تصویبنامههائی که به هیئت وزیران میآیدویاتصمیماتی که میخواهندبگیرندقبلا" بجای اینکه زیاددرآنجا دردولت وقت دولت را بگیرد قبلا" جلساتی باشدازمعاونین وزارتخانه هاکهاینهاتمام این

تصویبنامه‌هائی که لازم باشدقبلا" آنجا منقح بشود ازغربال ردبشود بعدبیایدبه ...، این بودکه بنده هم بودم به مناسبت سمتی که داشتم که مدیرکل دفتربازرسی نخست وزیری بودم آقای جمال اخوی بودندومعاونین وزارتخانه‌ها اگرخاطرم باشد عرض‌کردم آقای اخوی رئیس ...بله‌مسلم آقای جمال اخوی‌کسی‌بوددادستان کل کشوربود ایشان رئیس‌شورای نخست وزیری بودند ومعاونین وزارتخانه‌ها ، تصویبنامه‌ها میآمدوکرارا "هم تصویبنامه‌ها ردمیشد واینستکه دیگربه هیئت‌وزیران نمیرفت‌که وقت‌آنها رابگیرد یعنی چیزهائیکه ضرورنبود ، بودتامدتها این کارهای هیئت ، مقدمات کارهای هیئت‌وزیران راآنها انجام میدهند. وحتی من یادم هست‌که یک موضوعی مربوط به ارتش‌بودکه آوردند ونماینده وزارت‌جنگ شخصی بودبه‌اسم سرتیپ مجلسی من وقتی مخالفت‌کردم‌آن‌سرتیپ خیلی خوشش‌آمد ، گفت "آقا من خیلی خوشم آمدازشماکه این راردکردید بااینکه من بایددفاع کنم ولی میدانم این کارمزخرفی است‌ولی جراءت‌نمیکنم خودم حرفم بزنم." و اینکارمیشددرزمان آقای دکترمصدق کارهاقبلا" منقح میشد وتنقیح میشد .

س- آقای امینی این جریان بیست درصد سهم کشاورزان راکه‌باعث مخالفت مالکین باحکومت دکترمصدق شد اگرشماخاطراتی راجع به‌این موضوع داریدومطالبی هست‌که میتوانیدبرای ماتجزیه وتحلیل بکنیدکه چگونه شدکه این مسئله باعث مخالفت مالکین باحکومت دکترمصدق شد بفرمائید .

س- آقای دکتر یکی ازگرفتاری هائی که همیشه‌مراجع قضائی داشتند این موضوع‌بهره‌ی مالکان بود .یعنی هیچوقت درایران بصورت منظم ومرتبی این بهره‌ی مالکان تدوین نشده‌بود . دربعضی ازدهات سکوت بود یعنی دوتاارباب میبرد یکی رعیت ، یابلعکس بعضی جا پنج کوت‌بودچهار تا رعیت‌میبرد یکی ارباب . بسته‌به‌این بودکه درنقاط مختلف‌آب وزمین

چون معمولا" آب وزمین مال ارباب بود . گاهی بعضی جاها بودکه بذرهم ارباب میداد، اینجا همیشه موردا ختلاف بود ورل عمده را دراینجا ژاندارمری ها بازی میکردند وقتی اختلافات درده روی میداد آن مالک سراغ رئیس ژاندارمری میرفت ویک پولی میداد ویک کاری میکردوآنهم میآمدآن رعیت بیچاره را میگرفت حبسش میکرد تا اینکه ... واین همیشه دردهات اسباب زحمت بود وکشت وکشتار میشد سروصدا میشد .حتی زمان رضا شاه یادم هست که اراک ما بقدری اینکار باعث اختلاف شدکه صدرالاشراف که آنموقع دادستان کل کشوربودبرای رسیدگی آمدودونفر ازمالکین مهم راکه یکی آقای آقا مهدی پسروی پسرحاج آقا محسن بودویکی حبیب بدری اینها راگرفتندتبعیدکردندبه جاهای مختلف که این چیزبخوابد . کرارا "هم دردادگستری این مطلب مطرح بود که بنشینندیک طرحی بریزندبرای اینکارکه چقدر بگیرند اینکار میسر نشد . بعدآقای دکترمصدق بهاین فکرافتادکه برای کمک به زارعین بیست درصدازبهرهی مالکانه که هرجائی که هرچیزهست بیست درصد ازسهم مالک کسربشود ده درصدبه نفع رعیت ده درصدهم به نفع ده ،جاده سازی درده بکنند . که این سروصداشد ومالکین برعلیه ایشان اقدام کردند . حتی نامه هائی کرارا " بهایشان نوشتندکه آقا بله هرکسی که دهش را فروخت وآمددرشهر مستقل خریدا وباید این مالیات را ندهد این چیزرا ندهد ولیکن آن کسی که درده هست وزحمت میکشدباید اینگونه عوارض را بپردازد . این جریانی بودکه باعث مخالفت مالکین باایشان شدکه بعدا "هم که موضوع اصلاحات ارضی پیش آمد . یادم هست که من یک روزی معذرت میخواهم دربعدازه۲۸ مردادکه هنوزآن قضایای بقول خودشان اصلاحات ارضی نشده بود منزل یک کسی بودیم یکی ازوکلای مجلس ازمجلس آمدبعدآن دوست من پرسیدکه آقا امروزچه خبر بود ؟ گفت بله لایحه نفت راآوردند وما امروزتصویب کردیم گفت که چه بود ؟ گفت من چه میدانم چی بود من طرفدارشاه هستم دکتر مصدق میخواهدپدرما را دربیاورد ولی ما مالکین باید طرفدارشاه باشیم .

که بعدهم همان آدم بعداً جزومخالفین شد دیگرخواستند گرفتندوزندانیش کردندکه میخواست ملکش را ندهد.

س- اگرلطف بفرمائید اطلاعاتی که شمادارید درباره‌ی چگونگی تشکیل حزب ایران وتاریخچه‌ی حزب ایران تاآنجائیکه ممکن است صحبت بفرمائید ما ممنون میشویم .

س- من درست وحسابی اطلاعات زیادی راجع به این موضوع ندارم حقیقتش.

ج - راجع به قتل احمدکسروی اگرشما خاطراتی داریدبرای ما توضیح بفرمائیدچون این مسئله‌ای است که جائی به دقت ثبت نشده‌که بوسیله‌ی ناظری گفته شده باشد.

ج - این اولاً یک مقدمه‌ی خوشمزه‌ای دارد راجع به شخص من که البته جایش درنوارنیست ولی خب چون ارتباط داردبا آن روزبنده عرض میکنم.

من مدتی بودکسالتی داشتم شبها نمی‌خوابیدم دوستی داشتم خدا بیامرزد دکترنوربخش که من با اوخب خیلی رفیق بودیم .به اوگفتم گفت که تو صبح ها که میخواهی بروی سرکاربیا من یک آمپولی میزنم‌که این را مبخش باشد چی باشد فلان باشد . واین آقای دکترنوربخش خدا رحمتش کند ضمناً تریاکی ها را معالجه میکرد عده‌ی زیادی ازاین رجال مملکت میآمدند صبح یا عصرتوی محکمه گوش به گوش می‌نشستند وتریاک شان را ترک میدادند یعنی آمپولی میزدکه مرفین که کم بشود کم بشود تا .. بنده یک صبحی ازمنزلم که آنوقت سه راه امین حضوربود آمدم سرکوچه‌ی میرزا محمودوزیر محکمه‌ی آقای دکتررفتم به این دکترهم میگفتم "سگتر" شوخی میکردم که این آمپول را بمن بزند من دیدم که‌وقتیکه آمپول رازداین دوساژش به اندازه‌ی هرروزنیست گفتم سکتر این چطوراندازه‌اش امروزکم شد یک دفعه زدتوی سرش ای آقا من بتوامروزمرفین زدم . بجای آن دوا وآمپولی که میخواستم عوضی مال تریاکی ها رازدم .گفتم خب حالامن چه بکنم ؟ گفت که من نمیدانم چه خاکی بسرم بکنم چون اگریک چیزی خورده بودی من

الان توی مریضخانه می خوابانـدم ومعده‌ات را میشستم اما این الان رفتـــه داخل خون توشده وتوفقط کاری که بایدبکنی بایدسعی کنی نخوابـــــی خوشبختانه مقدارزیادنبوده ولی نباید ... خب بنده‌هـــم هیچگونـــه اعتیادی حتی سیگاربنده نمیکشیدم ونمیکشم این بودکه روی مـــــن اثرمیکرد . گفت‌که توبایدسعی کنی که نخوابی . خیلی خوب ماهـــم آمدیم هی گفتیم نخوابیم نخوابیم ولی خب آدم بیشتردراینطورمواقـــع وقتی بخودش تلقین میکند دلش میخواهدبخوابد . بنده به دادگستـــری آمدم . آنموقع بنده معاون اداره‌ی بازرسی وزارت دادگستری بودم کـــه رئیس نداشت تقریبا " بنده کفیل آن اداره بودم . چون رئیس قبلی اش آقای فولادوند برای انتخابات رفته بود وکیل بشود . عمارت دادگستری هم هنوزدراختیاردادگستری نبود فقط قسمت دادسراآنجاآمده بودوهمیـــن اداره‌ی بازرسی فقط .ولی بقیه وزارتخانه درعمارت سابق دادگستـــری بودکه حالا اداره‌ی تبلیغات شده .یعنی اداره رادیووآن حرفها شده . وبقیه محاکم هم درجاهای مختلف استیناف دراول توی باب همایـــون بود محاکم بدایـــت دراول لاله زاربودفقط همین دادسراآمده بود .کـــه مدتها هم رانندگان اتوبوس‌ها این شاگردشوفرهــــــا،وقتی میرسیدند به‌آن ایستگاه دادگستری، میگفتنـــد " دادسرا دادسرا ". بنـــــده همینجورکه توی اطاقم نشسته بودم که مشرف به حیات بودکه راهم‌منحصرا از همین خیابان خیـــام ، خیابان جلیل آبادسابق بود به دادگستری آن درب اصلی بازنشده بود دیدم صدای الله‌اکبری میآید وشلوغ شده،بنده پاشدم نگاه کردم شلوغ است به پیشخدمت گفتم بروببین چه خبرشده ،رفت برگشت گفت‌آقاکسرائی راکشتند . مایک بازپرسی داشتیم بازپرس شعبه‌ی یـــــک دادسرای تهران باسم کسرائی بنده خیلی ناراحت شدم دویدم آمدم‌پائیـــن که بروم ببینم چی شده رفتم توی آن قسمت دادسرا دیدم جلوی شعبـــــه‌ی هفت‌بازپرسی شلوغ است . خب بنده‌پرسیدم گفتند نخیرکسروی کشته شـــده

بنده وارد شدم آن پیشخدمت ها چون راه باز کردند بنده رفتم توی اطاق دیدم دم درب اطاق یک جوانی افتاده کارد خورده و مرده که معلوم شد بادی گارد سیداحمدکسروی است و وسط اطاق هم کسروی افتاده از شکمش مقدار زیادی روده اینطور چیزها بیرون آمده دندان مصنوعی اش افتاده بیرون وفوت کرده وزیرمیزهم آقای بلیغ بازپرس شعبه هفت غش کرده افتاده .بنده آقای بلیغ را با پیشخدمت ها کشیدیم بیرون وبردیم اطاق دیگر دادستان تهران آقای مجلسی بود آمدند بعدایشان تلفن کرد که خودبنده هم توی اطاق بودم تلفن کردیم به فرماندار نظامی چون جرمی واقع شده بود درصلاحیت فرماندار نظامی آنوقت ها بود . سرگردشجره ازدادسرای حکومت نظامی آمد . بنده کاری که کردم تلفن کردم به وزارتخانه وگفتم چنین وضعی شده گفتند شما اجازه بدهیدما امروز دادسرا را تعطیل کنیم یعنی کسی را دیگرراه ندهیم . بنده چندتا از این منشی ها را دم درب نشاندم که اخطاریه هائی که میآیندرویش بنویسندبه مناسبت حادثه ای که واقع شده دادسرا تعطیل است تجدیدبشودکه مثلا" اگراشخاصی راخواستند درظرف سه روزبیایند اگراحیانا " نمی نوشتندکه آمدند ممکن بودکه طبق مقررات جلبشان کنند برای اینکه اینکارنشود اینکارا من سپردم بکنند.بعدجلوی این راهروی شعبه ی هفترا هم بنده بستم پیشخدمت های دادگستری گذاشتم تاکسی نرود تا تکلیف جنازه ایشان معلوم بشود.
یک وقت دیدم یک جوانی آمد مشت زد صف را باز کرد رفتم گفتم آقا چه خبره گفت آقا کجاست پدرمن کجا افتاده است ؟ گفتم پدرشما کی هست گفت کسروی ، من البته سلام به ایشان کردم معلوم شد که آقای جلال کسروی است پسرکسروی تسلیت گفتم وخب اورا من بردم توی اطاق دید جنازه پدرش را . معلوم شدکه آن روزکسروی را برای ادای توضیحاتی برای توضیحات راجع به همین کتاب شیعه گری وظاهرا " اهانت هائی

که به امام جعفرصادق شده است یا .... بازپرس احضارکرد . البتـــه این احضارکردن اودرخارج منعکس شده بودوبنابراین دسته‌ی فدائیـــان اسلام میدانست که کسروی آن روزبه دادگستری خواهدآمد. یک روزهـــم همین آقایانی که آن روزآمدند وباعث قتل کسروی شدند امامی هـــا دردرشکه به کسروی حمله کرده بودنـــــد. ولی آن روزبطوریکـه خودبلیغ بعدا " بمن گفت ومن ازاوپرسیدم گفت که وقتیکه کسروی نشست و من شروع کردم که ازاوتحقیق بکنم وایقنـــا " دونفرواردشدنـــد یکی آمدبالای سرکسروی باکارد آختـه به‌گردن ایشان زدوویتـــی که کاردزد آن بادی گاردکسروی‌کـه دم درب نشسته بوداز این بقـــول ما میگفتیم"پیشتو" ازچیزهای روسی داشت بلندکردکه این ضارب رابزندولی برادراین امامی که دم درب بود اوباکاردزدبه دست آن حدادپـــور . اسمش هم حدادپور بود اگرحافظه‌ام یاری بکند که دست این تکـــان خوردبجای اینکه این گلوله بخوردبه ضارب‌کسروی خوردبه شکـــم کسروی ....

روایت کننده : آقای نصرت اله امینی

تاریخ : پنجم ژوئن ۱۹۸۳

محل : شهرآناندل - ویرجینیا

مصاحبه‌کننده : ضیاءالله صدقی

نوار شماره : ۱۴

وقتی که آن برادر غارب کسروی کارد میزند به دست حدادپور، دستش تکان میخورد و تیر بجای اینکه بخورد به ضارب میخورد به شکم کسروی و از توی شکم کسروی بیرون میآید و میخورد به رادیاتور شوفاژ و میخورد به سقف که پوکه‌اش توی اطاق بود. وظاهرا " درفرمانداری نظامی دادگاه هم همین بساط را درست کردند که باعث قتل کسروی آن گلوله‌ای است که منشی اش زده، آن کارد باعث قتلش نشده، باعث قتل آن گلوله شده بنابراین آنها را روی اعمال نفوذی که کردند دستگاههای که از فدائیان اسلام حمایت میکردند که آن ضاربین تبرئه شدند و مجازات نشدند. ما گرفتار شدیم آقای دکتر توی همین جریانات. برای اینکه این جنازه کسروی را هیچ مسجدی و هیچ قبرستانی حاضر نبود قبول بکند روی همین سروصدا. تا بالاخره چهار بعدازظهر با زحمتی آن آقای مهندس متین که آنوقت رئیس انتظامات دادگستری بود و بنده هم بودم و اقدام کردیم تا بالاخره این جنازه را از دادگستری بردند. وقتی من آمدم منزل دیدم که خیلی مادر و خانم من نگران هستند و میگویند که .... چون منهم آنوقت تلفن نداشتم ، از منزل مجاور که آقای سرتیپ زاهدی بودند گفتند چندین بار از مریضخانه فیروزآبادی دکتر مؤید تلفن کرده و حال تو را پرسیده. من فهمیدم قرار بوده من امروز بخوابم ، یادم رفته. با این پیشآمدها اصلا" فراموش کردم که به من آمپول مرفین زده شده .به این مناسبت من آن موضوع مرفین را گفتم، برای من یک حادثه و یک مسئله‌ای بود اینکار ، این اطلاعی بود که میخواستم بگویم.

س- در آنروز که این سوء قصد واقع شد آیا در اطاق بازپرسی غیر از آقای بلیغ و محافظ آقای کسروی و اینها کس دیگری بود؟

ج - هیچکس دیگر. نخیرمعمولا" دربازپرسی ها نبایدکسی باشدومطلقا کسی نبود. نمیتوانست کس دیگری باشد.

س - آقای امینی من الان میخواهم یک سئوالی ازشما بکنم که شامل یک دوران طولانی میشود. تقریبا" از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ واین ازنظرتاریخ ایران هم من فکرمیکنم که سئوال مهمی باشداین مربوط به استقلال دادگستری است وازآنجا که شما آشنائی زیادی با این سازمان داشتید میخواستم ازشما سئوال بکنم که آیا این استقلال قوه قضائی مملکت دراین دوره دوازده ساله از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ چگونه بوده؟ آیا چنین استقلالی وجودداشته؟

ج - بنده معتقدم بوده است. بنده معتقدبودم که همین دادگستری با همه نواقصش بازخیلی خوب بود. جلوی خیلی کارها گرفته میشدودادگستری اغلب قدرت نشان میداد. ممکن بود درمملکت،مثل همه جای دنیا باشد، افرادناصالح، افرادنادرست باشندولی بازدردادگستری خوبش بربدش غلبه داشت. وما درددادگستری قضات بسیار شریف وباشهامت وباتقوائی داشتیم مثل مرحوم آقاسیدمحمدقمی، آقاسیدمحمد فاطمی که یکی ازعلمای طرازاول بود. محکمه انتظامی آقای حاج شیخ محمدبروجردی یا درهمان خوددیوان کشوربازآقای آقاحسین رضوی، سیدحسن مشکان طبسی، درمحکمه انتظامی خودصدرالاشراف که مدتها بودوآقای آقا میرزا مهدی آشتیانی، آقا میرزافضل اله خان آشتیانی، مشکان طبسی درجاهای مختلف و قضات بسیارشریف باتقوای، درمحاکم بدایت درمحاکم دادگاه استان همیشه قضات... حتی تا همین اواخرمن به شما عرض کنم بعدازبیست وهشتم مرداد هم من به شما عرض کنم- بعدازبیست وهشت مرداد هم درست بیاددارم که وقتیکه... همین سرموضوع پرونده آقای دکترمصدق کشمکش بودخب خیلی قضات اظهارنظرراحتی میکردندکه این کاردرست نیست دردادرسی ارتش. در مقابل دادرسی ارتش دادگستری میایستاد. درمقابل این آرائی که کمیسیون امنیت اجتماعی صادرمیکرد.... اینجا بنده دلم میخواهدیک مسئله ای را عنوان کنم که بعضی ها به آقای دکترمصدق ایرادمیگرفتندهمیشه که آقا این سازمان امنیت درزمان آقای دکترمصدق این قانونش تصویب شده. این یک اشتباه لفظی است. آن چیزیکه

درزمان آقای دکترمصدق تصویب شدقانون امنیت اجتماعی بودنه‌سازمان امنیت . قانون امنیت اجتماعی این بودکه‌اگردردهات عده‌ای شلوغ میکنندیادرکارخانجات کمیسیونی متشکل ازرئیس دادگستری وداستان ورئیس شهربانی یارئیس ژاندارمری تصمیم میگیرندکه‌این شخص رایااشخاص رابیک نقاطی که‌حتما " آن نقطه‌خوش آب وهوا باشدوبدآب وهوانباشدبرای یک مدت محدودی که‌ازیک سال کمترباشدتبعیدکنندوتازه درآنجاذکرشده‌است که‌این تصمیم قابل شکایت است درمحکمه‌استیناف وبایدخارج ازنوبت رسیدگی بشودورأی دادگاه‌استیناف قطعی است‌وکراراً " برای اشخاصیکه مثـــــلا" حکم صادرمیشدباعث میشدکه‌کمیسیون استیناف رأی‌میداددرهمین موردهم کـــرارا " قضات دادگستری ایستادگی میکردند . مثل اعلایش درقم بودکه‌وقتیکه‌سازمان امنیت فشارمیآوردراجع بهاشخاص که‌بگیرندوتبعیدکنندرئیس دادگستری آنجاکـــــــه آقای هادوی که‌بعدا " درانقلاب هم شدداستان کل انقلاب مقاومت میکردوهمیــــن مقاومت اوباعث شدکه‌روزیکه‌ازمنزل میخواست بیایدبیرون مخصوصا " راجع به‌تبعیـد آقای خمینی ، رئیس‌سازمان امنیت درخانه‌اومی ایستدواوراهل میدهدتووهفت تیــر میگذاردروی سینه‌اش که‌یااستعفابده‌ازریاست دادگستری یاالان میزنم . اوهم استعفاداد . این مقاومت رادادگستری میکردواین رابنده‌میتوانم اذعان کنم‌که‌دادگستری، یادم هست که‌خدارحمت کندمرحوم دکتر سمیعــی که‌کفیــل وزارت دادگستری بودومنهم رئیس دفتروزارت دادگستری بودم ، روزی دراطاق ایشان یکی ازوکلای مجلس ، وکـــلای ذی نفوذ مجلس آمده‌بودوبه‌ایشان میگفت آقافلان پرونده‌که‌مربوط به‌مادرزن من است، درفلان شعبه‌است وشمایک توصیه‌ای بکنید . گفت یعنی چه‌آقا . من توصیه‌بکنم‌بنفع مادرزن شما . گفت نه توصیه‌بکنیدکه‌یکوقتی بنفع طرف اعمال نفوذ نشود . گفــت همین تلفن من باعث میشودکه‌فکربکنندکه‌من میخواهم بنفع شماتوصیه‌بکنم . نخیــر دادگاه‌اگررأی داد ، دادگاه‌بالاتری هست ، دراستیناف است . بازیادم هست کـه یکروزی ، یکی ازسردمداران مجلس ، مرحـــوم ملک مدنـــی آمده‌بودپهلوی دکتــــر سمیعی که‌شمافلان آدم رابکنیدداستان اراک .گفت بله این شماقبلا" گفتیدمن رسیدگی کردم ازاوقاضی ارشدوولائی درآن شهرهست . گفت آقااین حرفهارامانداریــــــم

چیزی راکه ما گفتیم باید بشود . گفت نه ،شما میتوانید درمجلس استیضاح کنید من اینکار را نمیکنم. این بود. درمورد دیگری من یادم هست ، حتی اینکه شما محدود کردید تا سال ۱۳۳۲، حتی بعد از ۳۲ ما یک بازپرس بسیار شریفی در دادگستری داشتیم که الان در واشنگتن هست و مریض است آقای فرهنگی ، پرونده آقای آقا سید ابوالقاسم کاشانی در آنجا مطرح بود. دادرسی ارتش اصرار داشت این پرونده را بهمین جریان موضوع اتهام مال خلیل طهماسبی ودیگران - حمایت از خلیل طهماسبی وقتل رزم آرا این پرونده را بکشند و ببرند دادرسی ارتش . این آقا شدیدا " ایستادگی کرد وگفت این درصلاحیت دادگستری است و من زیربار نمیروم. بعد جلسات مختلف با حضور آزموده آمدند دراطاق وزیر وقت دادگستری آقای جمال اخوی ، واینها هم با تمام قوا ایستادگی کردند وزیربار نرفتند. این دادگستری انصافا " این چیزها را داشت. حسنش از عیب ونقصش بیشتر بود و غلبه داشت مسلما " واستقلال داشتند بله مسلما ".

س - این استقلال تا چه زمانی بود آقای امینی ؟ چه زمانی بود که دادگستری واقعا " استقلالش را از دست داد و چرا ؟

ج - استقلالشان چیزنبود ملاحظه میفرمائید. یکبار اولا" به شما گفتم که زمان آقای دکتر مصدق دیوان کشور را منحل کردند. خب بعضی افراد چیز بودو هما نموقع تازه یک عده ای از قضات ایستادگی میکردند. بعد کلشائیان وزیر دادگستری بود و آمد روی فشار شاه عده ای از قضات صالح را دعوت نکرد ، بازنشسته کرد. روی اصل همین فشارهائی که سازمان امنیت میآورد. تا آن اندازه ای که من میدانستم همیشه دادگستری سعی میکرده این قضات که استقلال خودشان را حفظ بکنند و نه از تعصبی که خودم قاضی بودم ودر دادگستری بودم. این عقیده من هست عرض میکنم.

س - آقای امینی من اینجا میخواستم از شما تقاضا بکنم که راجع به جریان بانک ساختمانی که اصلا" چرا بانک ساختمانی تأسیس شد و چگونه تشکیل شد لطف بفرمائید و یکمقداری برای ما توضیح بدهید.

ج - اگر قرار باشد بنده درهرموضوعی بخواهم.. من خیال میکنم یک دوسه ماهی این مصاحبه های ما طول بکشد. بسا اینکه بنده میدانم شما بقول قدما میگویند:

(؟) هرحرفی که‌بنده‌حتی بعدودروسط نوارهایک اشاره‌ای میکنم شما فوری یادداشت میکنیدوهمان را میگیریدوبازمیگوئیدکه ... که‌من ناچارم که‌دیگر زبان دربندم.

عرض‌کردم خدمتتان درضمن محاوره‌یا بعدازمحاوره‌که‌بعدازاینکه‌این قانون بیست در صدرا آقای دکترمصدق تصویب کردندبرای کسرکردن ازبهره‌مالکانه، عده‌ای ازمالکین اعتراض‌کردندکه‌آقاچرا راجع به‌مستغلات شما چنین تخفیفی را قائل نشدیدوفقط این تحمیل را برمالکین املاک مزروعی کردید. آقای دکترمصدق عده‌ای را دعوت‌کردند من خیال میکنم این را به‌شماگفته‌باشم.

س- راجع به‌تأسیس بانک ساختمانی

ج- همین وقتیکه‌آن جلسه‌درحضورایشان ... اول درغیاب ایشان وبعددرحضورشان تشکیل.شد وصحبت شدکه‌آقا بهترین راه‌اینست‌که‌این زمینهای مواتی که‌دراین تهران هست ودرجاهای مختلف، اینها گرفته‌بشودویک بانکی درست بشود. این بودکه‌صحبت شدکه‌بانک ساختمانی وایشان قانون تصویب فرمودندودرآن قانون هم گفته‌شد مدیرعامل اینجا بایدمهندس آرشیتکت باشد. آقای کورس قبول نکردندومهندس آرشیتکت هم گیرنیامد. بعدناچاراوراعوض‌کردندوآقای دکتربیانی شدندمدیررئیس بانک ساختمانی .

س- من خیلی ممنونم وعذرمیخواهم . چون میدانیدکه‌جزونوارهای آخرمان من یک مقداری سئوالهای پراکنده‌دارم ازخدمتتان میکنم.

ج- بنده‌هم ناچارم آنوقت پراکنده گوئی میکنم .

س- این سئوالهای ماتماماش مربوط به‌همدیگرنیست دراینجا . مثلا" میخواهم حالا ازشما تقاضا بکنم که‌راجع به‌جریان بندجیم یکمقداری صحبت بفرمائیدواطلاعاتی که داريد. اصلا" این موضوع بندجیم چه‌بوده‌وچرا مطرح شده؟

ج- .حدودتاریخش یادم نمیآیدولیکن درکابینه‌ساعدبود. این علی التحقیق کابینه‌ساعدبود که‌میتوانیدحالامعین کنید. خیال میکنم حدود سال ۱۳۲۷ وآندوره‌ها بود. خیال میکنم ۱۳۲۷ بود. که‌ساعدمراغه‌ای نخست وزیربودقانونی ازمجلس گذشت که‌دولت نه‌نفرازاشخاص بصیروموردااعتمادراانتخاب میکندکه‌اینها درظرف یکسال دووظیفه‌راانجام بدهند. یکی تشکیلات وزارتخانه‌ها را ومؤسسات مربوط به‌دولت را

معین کنند. یعنی اینکه هروزارتخانه‌ای چقدرعضو، چه‌تشکیلاتی داشته‌باشدکه البته‌اینکارخیلی میبایست به‌درازا بکشدوطول بکشد ولی خب‌قانون بود. ویکی اینکه‌تمام کارمندان دولت راکه‌دررأس هستندالبته، اینها راتقسیم بندی کنند عده‌ای که‌ناصالح ودزدهستندوبدنام وخوشنام نیستندمشمول بند'جیم' کنندوازدستگاه طردکنند. ولی آنهائی که‌نه‌نادرست نیستندولی بیعرضه‌هستنداینها رامشمول بند 'ب' کنندواشخاص صالح رامشمول بندالف. که‌البته‌من عوضی گفتم. حقش بودکه اول بگویم اشخاص صالح مشمول بند'الف'واشخاص بیعرضه بند'ب'ونادرست ها هم بند 'جیم'. این هیئت رادولت دعوت کردبافرمان شاه. این عده‌تااندازه‌ایکه‌من حافظه‌م یاری میکندوشاید جای دیگرالان منعکس‌نباشد عبارت بودندازآقای اسداله‌ممقانی که‌رئیس شعبه‌دیوان کشوربود، آقای محمدسروری، آقای مختارالملک صبا، آقای شیخ عبدالعلی لطفی، آقای سیداحمدامامی، آقای باقرشاهرودی‌وآقای دکترتقی نصر. این هفت‌نفر، من هفت‌نفرگفته‌بودم یانه‌نفر؟ هفت‌نفر بله. درهرحال، من مثل اینکه‌اشتباها " گفتم نه‌نفررا. ولی‌علی‌التحقیق هفت‌نفر. هفت‌نفراشخاص بصیرراانتخاب کنند. بعدآقای ساعدوقتیکه‌این آقایان رادعوت میکنددرنخست‌وزیری، ابلاغی هم میدهدبه‌آقای ممقانی که‌شما بعنوان رئیس هیئت معین شده‌اید. آقایان بهشان برخورده‌بودکه‌اگرما هستیم‌که‌خودمان بایدبین خودمان رئیس معین کنیم، دولت نبایدبرای ما رئیس معین کند. وخودماحتی ممکنست خودمان آقای ممقانی رامعین کنیم ولی بهتراست‌که‌این اختیاربه‌خودمان داده‌بشودنه‌اینکه دولت بنویسد. یک شوخی هم آقای ساعدکرده‌بود. گفته‌بودکه‌بله شمابرای کاری انتخاب شده‌اید، من فکرمیکنم فردا کاری بکنم که‌زنهایتان هم دیگرشماراتوی خانه‌راه‌ندهند. بعداینها بعدازرفتن ساعدواین صحبتی که‌ک..دند رأی گرفتند وآقای سروری شدندرئیس‌این هیئت وآقای مختارالملک صبانایب رئیس وآقای شاهرودی منشی. روی‌علاقه‌وافری واعتمادی که‌آقای سروری به‌بنده‌داشتندازمن خواستندکه ریاست دفتراین هیئت راقبول بکنم. البته‌وزیردادگستری که‌آقای دکترسجادی بودخیلی مخالفت میکردبااینکار. من چون آنوقت رئیس اداره‌سرپرستی بودم که

اینکا رباعث میشدفلانکس نتواندوظیفه خودش راانجام بدهد. کاررسیده بودگویادرهیئت وزیران وحضورشاه هم صحبت شده بود وبالاخره با من صحبت شد. با من که آقای وزیروقت دادگستری صحبت کردند. گفتم نه من کارخودم راانجام میدهم . چون جلسات آنجا اغلب عصراست ومن انجام میدهم. یکمقدارهم مال این بودکه نمیخواستندکه اینکار مثلا" چوب لای چرخ اینکار بگذا. .دظاهرا". درهرحال بنده رفتم .ودفتر آنجا راداره کردم. این هیئت قرارشده بودکه یک نامه ای بنویسندبه وزارتخانه ها ودرهروزارتخانه ای سه نفررا معین کنندبا نظراین هیئت که این سه نفرقبلا" راجع به کارمندان ومخصوصا" کارمندان ارشدرسیدگی کنندونظربدهندوآن نظرشان بعدا" بیا بدداراین هیئت رسیدگی بشود. ضمنا" یک پرسشنامه هائی هم این هیئت تهیه کردودادیم چاپ کردند وفرستادیم به وزارتخانه هاکه تمام کارمندان اطلاعات خودشان را راجع به دارائی خودشان ، راجع به دارائی خانواده شان ، زنشان بچه هایشان ، وسوابق خدمتشان اینها همه را روشن کنندوبفرستند. واینها رافرستادند وآمد. اینجاناچارم من یک شوخی که پیش آمدبکنم. وآن شوخی اینستکه یکروزی یکی ازاین اعضاء مال وزارت کشورکه عضوهیئت سه نفری وزارت کشوربود، آقای دکتر هنجنی ، ایشان تلفن کردندوبمن گفتندشما یکوقتی ازآقای سروری بگیریدکه من میخواهم بیایم آنجا توضیح بپرسم . بنده هم گفتم وقت دادند آمدند. آمدومن معمولا" درجلسات هیئت شرکت میکردم ، رئیس دفتربودم وشرکت میکردم. می نشستم بدون اینکه حق رأی داشته باشم. آقای دکترهنجنی پرسیدندازآقای سروری که آقا شما دستوردادیدما راجع به کارمندان وزارت کشوربنویسیم ما به چه طرزاین را تهیه کنیم. سروری گفت یعنی چه آقا ، منظورتان چیست ؟ گفت آقا ببینیدشما هم وزیرکشوربودید هم وزیردادگستری . حالامیخواهیم ببینیم این کارهائی که اینجا میکنیدبا عینک وزارت کشوریتان رسیدگی میکنیدیا با عینک وزارت دادگستریتان . گفت یعنی چه آقا ؟ گفت معنی‌اش اینستکه ازلحاظ وزارت کشور بهترین ولایق ترین کارمندآنست که خوب بتواندصندوق عوض کند. ولی باید

وزارت دادگستری این جرم است باید تعقیب بشود. این بندجیم است. از نظر وزارت کشور این بند الف است، از نظر دادگستری بندجیم است. که همه خندیدند واین شوخی بودکه آن آقای هنجنی کردکه من هیچ یادم نمیرود. اینها آمدند ورسیدگی کردند. البته از کلهگندهها شروع کردند. مثلا" قوام السلطنه شدبندجیم ومنصورالملک شدسه بهسه خیال میکنم ،سه نفررأی دادندکه بندجیم. چیزیکه من فراموش کردم بگویم آقای دکترتقی نصرفقط یک جلسه دراین جلسات شرکت کرد دیگرشرکت نکرد. نکردکه نکرد. واینهم این بودکه این اعضای هیئت شش نفرشدند نبودکه اکثریت که فردباشد. وراجع به منصورسه به سه شد. راجع بهسردارفاخر حکمت تااندازهای که یادم هست اومشمول بند جیم شد. بله مسلم بند جیم شد. دکتراقبال بندجیم شدووقتی که موضوع منصور آمده بود یکی ازاعضاء هیئت این موضوع را با اینکه خیلی سعی میکردند مطالب محرمانه باشد وحتی من بقدری وسواس دراین کارداشتم ، آن دفتری که صورتجلسه میکردندوشاهرودی می نوشت با خط خوشش من این را می بردم منزلم وزیرتشکم میگذاشتم که هیچ کس به آن دسترسی پیدا نکند وبازفردا آن را با خودم بیاورم. که یک شبی درهیئت وزیران شاه می پرسدکه چطور خب منصورالملک سهبهسه شد؟ میفهمم که این مسئله درزپیدا کرده. آنوقت معروف بودکه بعضی ها میگفتندآقای شاهرودی چون رفیق آقای حکیم الملک است بهحکیم الملک گفته، آنوقت حکیم الملک وزیردربار بود، یا بعضی ها میگفتندکه بهمرحوم لطفی این را چون با منصور مربوط ورفیق است گفته. معلوم نشددرهرحال کهکی این را گفته. بطوریکه سروری سراین کارخیلی ناراحت شدوگفت اگراین شکل باشد من دیگرحاضرنیستم وتمارض کرد. دیگرجلسات خیلی با شلی به اصطلاح تشکیل میشد. سروری تمارض کردتااتفاقا" شاهکه به مسافرت رفته بوداینها ن یک شرحی نوشتندو استعفا دادندومن این را بردم بهدفترمخصوص، نخست وزیری دادم وا ردکردندوبعد ایشان همانروزهم که آمدندومن رسیدرادادم گفت حالاحال من خوب است وآمدبیرون. بعدعدهای هم دیگرنیامدندوچون تقی نصرهم کهنیامده بود، آقای مختارالملک صبا هم استعفا داد، دکترمحمدسجادی وگلشائیان وقبل ازاینکه اینها استعفا بدهند

معذرت میخواهم محسن قریب هم شدعضوهیئت بجای تقی نصر. ولی بعدا " بجای محسن قریب هم محمدمهدی شاهرخی که‌دادستان دیوان محاسبات بودیارئیس دیوان محاسبات بودا وانتخاب شد. بنابراین اعضاء هیئت شدنداین عده. بعدا " گلشائیان شدا ستاندار فارس ورفت. بجای او دکترهومن معین شد. دکترهومن که‌آمدروی چیزی که‌داشت یا منصورا لملک فشارآوردکه‌تکلیف منصورا لملک معین بشود. رأی گرفتندو اوچهاربه‌سه‌شدبنداالف. ازآن بندجیمی که‌بوددرآمد. واینها تاآخریکسال رأیشان را دادند. اینجا ناگزیرم یک مسئله‌ای را عرض‌کنم. مثل اینکه‌گفتم راجع به مرحوم لطفی، مثل اینکه‌گفتم به‌شما، این خیلی جالب است این مسئله‌راجع به‌این تقوای مرحوم لطفی. یکروزی مرحوم لطفی به‌من گفتندآقا تو‌هروقت دیدی که‌جوادلطفی پسرمن میخواهدموضوعش مطرح بشوددونفررا قبل ازاوکه‌رسیدبه‌من خبربده بواشکی. من وقتی که‌پرونده‌ها پهلویم بودیکی یکی میدادم ومطرح میکردم آن گزارش هیئت سه‌نفری را، وقتی دیدم که‌دونفرمانده‌است به‌جوادلطفی به‌مرحوم لطفی اشاره‌کردم‌ولطفی پاشد. لطفی پاشدوگفت من امروزیک کاری دارم ومیروم، ازجلسه‌خارج میشوه. بعددم درمرا صداکردوگفت بیا این رأی مرا بگیرولیکن با زنکن وقتی که‌موضوع جوادمطرح شد این رأی مرا هم بیاندازتوی آن سبدی که‌هست ورفت. بعدوقتی که‌جوادلطفی نوبتش رسید این آقایان همه‌هاج وواج شدندوگفتنداه عجب آقای لطفی هم که‌رفته‌است ماچه‌بکنیم. گفتم‌ایشان مخصوصا " رفتندوبه‌من قبلا" گفته‌بودندهروقت رسیدبه‌نوبت پسرمن - دونفر رسیدبه‌اوبه‌من بگوئیدکه‌من خارج بشوم. خب‌گزارش‌آن هیئت را ما خواندیم که‌بسیار بدبود. گفتندخب‌حالا ماجرا رأی بدهیم با این ترتیب، با شرم حضور وناراحتی. گفتند یک چیزی پچ پچ دم دربتوکرد چه بود؟ گفتم که‌ایشان رأیشان را دادند به‌من واین رأی پهلوی من هست وگفتندهم‌که‌نشان کسی ندهم ورأی را من فقط درسبد بیاندازم. بعدآقایان دیگررأی را که‌دادندوبازکردند. دیدندلطفی نوشته‌است پسر من رأیش‌بندجیم. خب‌آنها هم بالطبع دیگرآن شرم حضورشان ازبین رفت وآنها هم رأی دادندبه‌بندجیم واین بزرگواری لطفی را میرسانند.

بعداین صورت را وقتی که‌روزآخرشددیگرکابینه‌رزم‌آرا بود. بنده همه‌مال وزارتخانه‌های

مختلف راجــدا ویکی هم برای وزارتخانه هــــــــا همه را تهیه کردیم به امضاءآقای دکترسجادی که حالاشده بودرئیس سازمان برنامه ، بنده اینها را بردم به وزارتخانه های مخصوص دادم . یادم هست که اغلب وزارتخانه ها بلافاصله اجرا کردند . مثلا" دروزارت راه ورا ه آهن خسروهدایت بند جیم بود ، آن مسعودی نامی بندجیم بود ، عــــــده ای را همان بلافاصله ازخدمت برکنار کردند . دکترا قبال را برکنار کردند ولی بعدا تفاقا " بمناسبتی .... آها ن بنده دراین جریان توی دادگستری کتک خوردم . یعنی یـــــک آقائی که مشمول بند ب شده بودآمدتوی اطاق من وسیلی زدتوی گوش من وعینک مــــن افتادشکست . من به وزیردادگستری بــــــوذری شکایت کردم . بــــــوذری اینکار را رجوع کردبه معاونش . گفتم آقا شما خودتان بند ب شدیدوآن آقا هم که منــرا زده بند ب است ولی آن . که شما رجوع کردیدبهش بندجیم است بدتر . جشنی گرفتندا ینها بندجیمی هـــــا دردادگستری که آنروزبنده کتک خوردم . روکردندبه بازپرسی کــــه آقای صادق احمدی بعدهم وزیردادگستری شد . حالابماندا ین . بعدکارهمین حرکتی که نسبت به اینها کردندباعث شده بودکه سروری که سناتوربودوآقایانی که به بنـــــده علاقمندبودنددرمجلس سنا ، سئوال کردنداز دولت ویکروزی محمودهدایت که معـــاون رزم آرا بودتلفن کردکه آقا رزم آرا تورا میخواهد . بنده رفتم . رفتم وسوابــق آن ــ خلاصه پرونده خودم را وخلاصه پرونده آن آقائی که به بنده سیلی زده بودبردم . رفتیــم توی اطاق رزم آرا ، رزم آرا خیلی مردمؤدبی بوداصولا" . دم درپا شدآمدوگفت بلـــه ازشما من تعریف شنیدم . وقتی من آن سوابق خدمت خودم ومال آن آقا را دادم تلفـن کردوزیردادگستری که آقا شما یک آدمی که این شکل اســـت ازش استفاده نمیکنیــــدو اینجوربه اواهانت میشودو ... وبعدبه من گفت بله من خودم تصمیم داشتم راجع به اینها شدیدا " عمل بکنم به این بندجیمی ها ولی وقتی آدمی مثل گلشائیان تــــوی این هیئت است وخودش مشمول بندجیم نمیشودمن چطورمیتوانم راجع به دیگران ... چطورشدراجع به گلشائیان مطرح نشد . گفتم اتفاقا " راجع به گلشائیان هم اوراق ــ خیلی زیادی آمده بود . راجع به معامله پنبه ، راجع به معامله کتیرا وچیزدیگر اینها را هم من تهیه کردم . وقتی بردیم مطرح شدموضوع ایشان آقایان گفتندآقا درقانــون

گفته شده دولت هفت نفرا زاشخاص بصیرومورداعتما دراانتخاب بکنند، بنابراین برای ما مجلس رأی داده وانتخاب شدیم دیگرمعنی نداردراجع به خودمان اتخاذتصمیم بکنیم. این راگفتندکه ما صلاحیت نداریم ونکردند. واین ماندتا بالاخره درمجلس روی فشارسردارفاخرحکمت رأی دادکه تصمیمات این هیئت کان لم یکن است ولی این رادرسنا، که میبایستی آن سنا هم تصویب کند، سنا بردندوسنا رأی نداد وهمینجوری ماند. ماندکه ماندتا دیگراین بساط منحل شدوازبین رفت. این اوراق همینجورمانده است.

مرحوم فهیم الملک مردخیلی خوشمزه ای بود. گویا یک روزی شاه ازاومیپرسدکه خب آقای فهیم الملک تومشمول بندچی شدی؟ گفته بودبند "ت". گفتم ما بند"ت" که نداشتیم بندالف بود وب وجیم. میگویدنخیربند" ت." میگویدبند"ت"چه هست؟میگوید بند تنبان، ودررفتم من.

س ـ آقای امینی میخواستم ازحضورتان خواهش کنم که برگردیم به یک مقداررویدادهای زمان دکترمصدق. من اینها رانام میبرم وتاریخشان رامیگویم، شما اگرلطف بفرمائید تجاربی که خودتان شخصاً" داشتیدنسبت به این رویدادها برای ما توضیح بفرمائید. اولین مسئله موضوع اعتصاب آبادان وحکومت نظامی درآبادان است.

ج ـ معذرت میخواهم دنبال آن کارمال بند جیم بنده تا چارم یک مسئله کوچکی رااضافه بکنم.

س ـ تمنا میکنم.

ج ـ آن اینستکه یادم هست بعدازاینکه این صورت را ما به دولت دادیم ومن سعی کرده بودم هیچ جای دیگری درزنکندومنتشرنشودواین همیشه هم توی کیف من بود، یکروز دیدم این آقای دکترهومن تلفن کردبه من که آقا من یک کارخیلی واجبی با تودارم اگر فرصت داری یک سری بمن بزن. رفتم منزلش ازهمان راه اداره رفتم ودیدم احمدملکی آنجا هست. ایشان به من گفتندآقا آن صورتی که داریدبدهیدبه ما ببینیم. گفتم بنده آن صورت راصلاحیت ندارم بدهم. شما تلفن کنیدبه دکترسجادی که رئیس هیئت بود اگرایشان گفتندخودشان بدهندمن نخواهم داد. معلوم شددکترهومن وقتی دراین جلسات بوده خودش یک یادداشت هائی برمیداشته. بمن گفت که من خودم یادداشت هائی

دارم ومن این یادداشت ها را میخوانم. گفتم بخوانیدولی من چیزی به یادداشتهای شما اضافه نخواهم کرد. گفت که فقط پس اینکارا بکنید. اگر این بودبگوکه این ... اگرمثلا" یکی را من گفتم بندجیم است. گفتم بااین شرط که من میگویم که نیست اما مشمول بندچیست نخواهم گفت. اینها گفته شدوملکی هم یادداشت کرد. بعداین را فردا درروزنامه ستاره چاپ کردندوهمین باعث شهرت واشتها را این افرادشد. درصورتیکه آن صورت زیاددرست نبود. بعدخیال میکنم دولت ناچارشدآن اسامی را منتشرکنند.

س ـ حالابرمیگردیم به سئوال قبلی من درباره رویدادهای زمان نخست وزیری دکتر مصدق. اولیش موضوع اعتصاب کارگران آبادان وحکومت نظامی درشهرآبادان است.

ج ـ من درست یادم نیست.

س ـ آقای امینی اگرلطف بفرمائیددرباره رویدادسی ام تیرکه معروف است به قیام ملی سی امتیر، ازشروعش درواقع ازتاریخ بیست وپنجم تیرماه، برای ما توضیح بفرمائیدتاآنجائیکه امکان دارد، ساعت به ساعت. ازتجربیاتی که خودتان شخصا" داشتید.

ج ـ قضایای سی ام تیر، قبل ازاینکه سی اموبیست وپنجم تیرباشد بایدیکقدری جلوتر رفت وآن انتخابات مجلس است. وقتی که مجلس اکثریت وکلا رأی اعتمادگرفتند واعتبارنامه هایشان تصویب شد روی اصول پارلمانی دولت استعفا میدهد. چون در همانموقع هم رسم شده بودکه قبلا" رأی تمایل بگیرند این موکول شدبه رأی تمایل مجلس. مقدمتا" عرض کنم که یکروزی آقای دکترمصدق بنده را احضار فرمودندوگفتندکه من روی اصول پارلمانی بایداستعفا بدهم. استعفایم را هم نوشتم. ولی به من اطلاع رسیدکه دروزارت اقتصادکه وزیراقتصادآقای دکترعلی امینی بودمقداری جوازصادرشده است. شما همه کارهایتان را بگذاریدزمین وبرویدد نبال این کاروببینیدکه این جوازها چطورصادرشده، وتمام را شماپیداکنیدبیاوریدومن تصویبنامه ای صادرکنم واین را لغوکنم وبعداستعفا بدهم. بعدبه شوخی گفتند معمولا"

یک رئیس دولتی که میخواهد استعفا بدهدقبلاً" برای اطرافیانش وبستگانش یک کارهائی میکند. منهم بستگانم واطرافیانم ملت هستند، باید بنفع ملت کاری بکنم. درهرحال ایشان استعفا دادند.

استعفا دادندوبا رأی تمایل داده شدبرای نخست وزیری ایشان. معمول این بودکه رئیس دولت قبل ازاینکه وزرایش را معرفی بکندروی احترامی که میگذاشتند قبلاً" میرفتندوآن صورت رامی بردندپهلوی شاه که من این افرادرا برای وزارت انتخاب کردم تعاطی فکری میشدوبعدرسماً" معرفی میکردند. آقای دکترمصدق تشریف می برندپهلوی شاه ووزراء را میگویندتا به وزارت جنگ میرسد. ایشان میگویندکه اول اسم وزارت جنگ را من میخواهم عوض کنم، ما با کسی جنگ نداریم اسمش را میگذاریم وزارت دفاع ومضافاً" به اینکه من به این نتیجه رسیدم تا وزارت دفاع تحت نظررئیس دولت نباشدهمیشه اخلال هائی میشودبنام اعلیحضرت واگرشما به من اعتماد داریدبایدوزارت دفاع هم بعهده خودمن باشد. شاه قبول نمیکنند. بطوریکه آقای دکترمصدق اتفاقاً" هما نطورکه شما گفتید نطق هم کردندوکراراً" گفتند، در محاکماتشان هم گفتند، درمحضر محاکماتشان هم گفتند سه ساعت بین ایشان وشاه جروبحث میشود. بطوریکه دکترمصدق پا میشودمیآیدبرودبعنوان اعتراض وقهربیرون که حالش بهم میخوردومی افتدزمین. سپهبدیزدان پناه که بیرون دربوده، ژنرال آجودان شاه بوده فوری میآیدومی بینددکترمصدق حالش بهم خورده، آب میآوردوبه صورتش میریزدوبلاًآخره حالشان را جا میآورندوبالاخره بین ایشان و شاه این قرار گذاشته میشودکه اگردرظرف بیست وچهار ساعت شاه تلفن بکندوبگویدمن قبول کردم پیشنهادشما را، دکترمصدق بیایدودولتش را معرفی کندوالا ایشان دیگرکنارباشند ودولت دیگری معین بشود. آقای دکترمصدق بیرون میآیند. بعدازبیست وچهار ساعت خبری ازدربارنمیشود بنابراین مسلم میشودکه پس بنابراین پیشنهادشان را ردکردند. دکترمصدق هم اعلام میکندکه بنابراین من ازقبول نخست وزیری به این دلیل معاف هستم، معذرت میخواهم. مجلس تشکیل میشودورأی اعتماد می- دهندبه قوام السلطنه. وعجیب است که عده ای ازافرادی که متأسفانه همه آنها هم

به‌آقای دکترمصدق رأی داده‌بودند چون طرفدا ربودند، بعدروی اشا ردربا ررأی می ـ دهندبه‌قوام السلطنه. حالا قوام السلطنه‌ای که‌شا هنامه‌ای نوشته‌وبوسیله‌حکیم‌الملک چندی قبل وآنچه‌اهانت بودبه‌اوکرده‌بود وحتی عنوان جناب اشرفی را هم ازا وسلب کرده‌بود. یادم هست که، با اینکه‌این یکقدری مستهجن است ولی خب جزوتاریخ ایران می ماند، ابوالحسن ورزی شاعر منزل من بودوقتیکه‌این فرمان قوام‌السلطنه رادرروزنامه‌خواندمرتجلا" شعری ساخت :

کردبا (؟) کینه‌توزی وخشم	دستخط جناب اشـرف را
آنکه یک لحظه‌درتمامت عمر	بی جنابت ندیدا شرف را

اتفاقا " این جریان فرمان عزل عنوان جناب اشرفی واهانتهائی که... اگرخوداین نامه‌نباشد نامه‌ای که‌قوام السلطنه‌درجواب دربارداده‌است دراین کتاب خاطرات دکترغنی ، بنده‌خواندم، که‌البته‌منتشرنشد. قوام‌السلطنه‌نامه‌خیلی تندی وخیلی نامه‌جانانه‌ای نوشته‌است به‌شاه‌که‌من این کاررا کردم ، این کاررا کردم وتواینکاررا کردی ، اینکاررا کردی وحالا هم باید مزدش را اینجوری بدهی . موضوع آذربایجان بود ومطالب دیگر. وقوام‌السلطنه‌را که‌با اینکه‌آنموقع فرمانش را لغوکرده‌بودمجددا " با عنوان جناب اشرفی دعوت میکنند. واوهم میآیددررادیووآن نطق معروف را که‌میگویند حسن ارسنجانی برایش نوشته‌بودکه "کشتی بان را سیاستی دیگرآمد"آن را تهیه میکندو روزنامه‌ها را توقیف کردکه‌روزنامه‌نباید باشد وباشدت عملی شروع کردرفتارکردن . آقای دکترمصدق هم بااسم اینکه‌من احمدآباد درفتم دیگربکلی دررا بروی خودشان بستند. یادم هست که‌من تاآنموقع هنوزرئیس بازرسی نخست وزیری بودم. صبحی رفتم به نخست وزیری دیدم که‌جلوی نخست وزیری را ، جلوی بازرسی نخست وزیری را که‌درعمارتی بودمشرف به‌میدان ارک ، دررا بسته‌اندویک افسرشهربانی آنجا نشسته‌که‌کسی را راه‌ندهد. آمدم توی کاخ گلستان که‌معاون نخست وزیر و رئیس دفتروا ینها معمولا" آنجا بودند. رفتم آنجا ودیدم آنجا هم اطاقها را بسته‌اندوجلوی حوضی که‌جلوی اداره‌حسابداری بود وتاآنموقع هم آقائی به‌اسم نصررئیس حسابداری بودآنجا آقایان جمع شدند. من

گفتم آقایان چرا اینجا جمع شدید خب بروید خانه‌هایتان . وقتی شما را نمیخواهند بروید خانه‌تان دیگر ، اینجا ایستادن چه‌معنی دارد . وقتی با این اهانت با شما هبا رفتار میکنند . آقای نصرگفت که‌پس اجازه‌بدهید من تلفن کنم منزل آقا وکسب تکلیف کنم . بنده‌گفتم که‌من صبح خدمت آقا بودم وایشان فرمودندکه‌من درهیچ گونه‌اموری دیگردخالت نمیکنم ، چون من قبلا" ازمنزلم یکسررفتم‌خدمت جناب آقای دکترمصدق و ایشان را زیارت کردم وبعدآمدم . آقای نصرگفتندنه‌منظورمن آقای قوام السلطنه است . گفتم ایشان را جناب اشرف میتوانیدبگوئیدولی بعدازمستوفی الممالک هیچ کس عنوان آقائی دراین مملکت پیدا نکردجزدکترمصدق . آقا منحصرا " دکترمصدق است وآقای قوام السلطنه‌را بگوئیدجناب اشرف . این هم حرفی بودکه‌من با صراحت آنجا زدم‌وبعدهم آمدم خانه . بعدخب مردم که‌شروع کردندبه‌قیام ، شروع کردنداعتراض کردن وتوی خیابانها ریختن وجلوی مجلس ریختن وازتمام نواحی شهربطرف مجلس آمدند . اول عده‌ای اززنها می‌آمدندکه‌حمله‌کنندولی خودمن ناظربودم که‌عده‌ایشان ، وحتی از تانک پیاده‌شدندآمدندبطرف مردم یعنی به‌مردم پیوستند .عصرمنهم خب درکوران بودم درجریان بودم ، دائما " یا با تلفن تماس میگرفتم با این دوستان مجلسی مان تا بالاخره خودم آمدم‌توی مجلس .درمجلس بودم پهلوی‌مرحوم حاج سیدجوادی درهمان سرسرای پائین خبرمیآمد میرفت بالا ومیآمدپائین که خبراستعفای قوام السطنه‌را ما شنیدیم . مردم همه‌هلهله‌وشادی وآنشب هم ازشبهای ... آنجا خدا میدانددمن بودم که‌شخص شاه تلفن کردبا مرحوم مهندس رضوی نایب الرئیس مجلس صحبت کردکه‌تکلیف من چیست بمانم یا بروم؟ این با همین عنوان . آقای مهندس رضوی گفتندکه‌این مطلب را من نمی - توانم تصمیم بگیرم خودتان ... وچرا بروید؟ گفت آخه‌ممکن است خطرجانی متوجه‌من باشد . گفت من یقین دارم خطری .... آنشب با اینکه‌یک دانه‌پاسبان درشهرنماند ولی مردم شهررا اداره کردندویک قطره خون ازدماغ کسی نیامدویک پوش ازمغازه‌ای یا خانه کسی برده‌نشد . بعدفردا مجلس تشکیل شدورأی اعتماد به‌آقای دکترمصدق دادند . پس - فرداش سنا رأی داد به‌دکترمصدق وپنجشنبه‌فرمان ایشان صادرشد . اینجا ناچارم که

من یک داستانی را با اینکه زیاد میل ندارم ولی بقول شما از نظر اینکه در تاریخ بماند. صبح جمعه دوشنبه سی تیر بود، سه شنبه سی ویکم تیر بود، چهارشنبه اول مرداد و پنجشنبه دوم مرداد. سوم مرداد صبح زودی آقای دکتر مصدق بنده را احضار کردند. بنده رفتم خدمتشان. فرمودند ماشین دارید؟ آهان.. واززیر بالششان کاغذی درآوردند. دیدم که کاغذی است بخط آقای نادر باتمانقلیچ که رئیس اداره تسلیحات ارتش بود. ایشان کاغذی به آقای دکتر مصدق نوشتند با تضرع وزاری، وتعریف فراوان خیلی خیلی زیاد، تقدیس وبعد من یک مطلب محرمانه ای دارم که شما بهتر است که نزدیکترین افراد بفرستید که با من بیایند صحبت کنند. خب دادن این کاغذ بمن معنی اش این بود که تو برو. از من پرسیدند که ماشین داری؟ گفتم نخیر. راننده شخصی خودشان را خواستند وگفتند که در اختیار فلانکس برو. بنده آمدم واز این خیابان عباس آبادی که هنوز درست نشده بود، یک قسمتش در اختیار ارتشی ها بود ودا شت کم کم یک خیابان ایجاد میشد از اینجا جلوی ماشین من را می- گرفتند بعد من هم خودم را معرفی میکردم تا آمدم به سلطنت آباد. آنجا پیغام دادم به آقای باتمانقلیچ ورفتم پهلویشان. حالا اینجا را داشته باشید تا...
بعدا ز بیست وهشت مرداد موقعی که آقای دکتر مصدق را محاکمه میکردند، یکی از آشنایان من تلفن کرد که آقا امروز در خواندنیها مقاله ای نوشته شده بقلم آقای باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش واسمی از تو برده شده. من فوری فرستادم ومجله خواندنیها را آوردند. دیدم بله با لحن بسیار موهنی نوشته است که اولین وآخرین برخورد من با مصدق نوشته است که روزسی ام تیر در حالیکه من درهمان محلی که مصدق محاکمه میشود در حوضخانه سلطنت آباد بستری بودم، واعلاحضرت شاهپور علیرضا در حالیکه ماشین اشاجا مروا وباش خرد کرده بودند بدیدن من آمد. من بقدری متأثر شدم که فردا ش کاغذی، به مصدق نوشتم که تو نزدیکترین افراد را بفرسته عصر آنروز نصرت اله امینی بدیدن من آمد، من برای مصدق پیغام دادم که شما هر عقیده وایمانی دارید، شاه سمبل استقلال مملکت است باید از او اطاعت کنید، ارتش

حافظ حدودوثغوراست باید آنرا تقویت کنیدوکاشانی ازنظرمذهبی موردتقدیس و تکریم مردم است باید با اوهم اختلاف پیدا نکنید. وامینی رفت وجوابی برای من نیاورد. من بوسائلی که داشتم پیغام دادم به آقای باتمانقلیچ که آقا من معروف است که حافظه ام درحکم کامپیوتراست وتمام مطالب هم ، مطالبی که بین من وشما ردوبدل شده به ساعت وتاریخ میتوانم بگویم . شما چرا من که هنوززنده ام این مطلب را نوشتید . اگرمیل داریدمن آن مطلبی که بین شما ومن ردو بدل شده عنوان بکنم. دست پاچه شدوپیغامها دادبوسائلی ، شوهرخواهری داشت مرتضی بهروان برادرمسعودشاعر، وعقیلی مدیرکل شهرداری بودکه آقا توهرچه بخواهی من چه میکنم وفلان ومن بیخودکردم اینکاررا کردم. من پیغام داده بودم که آقا اولا". گفته آقای دکترمصدق مرا روزجمعه سوم مرداد پهلوی شما فرستادندوصبح زودهم من آمدم نه عصرروزسه شنبه سی ویکم تیر. چون هنوزفرمان ایشان صادرنشده بود. بعدهم بین شاه وکاشانی آنموقع اتفاق کلمه بودکه لازم نبودشما . . .

س ـ بین شاه وکاشانی ، معذرت میخواهم ، یا مصدق وکاشانی ؟

ج ـ بین مصدق وکاشانی ، معذرت میخواهم. اشتباه کردم. درهرحال بنده رفتم پهلوی آقای باتمانقلیچ. آدم بدبختی است . رفتم وایشان اول با من بازی کردکه آیا واقعا "این کاغذرا صحیح بدست من رسیده است . بلمن بازی کردتا بالاخره دیدند من آدمی هستم که درست. ازطرف آقای دکترمصدق آمدم. اولین حرفی که زد " آقا مرا شما با برادرم اشتباه نکنید، مقایسه نکنید. آن برادرمن آدم درستی نیست ."درصورتیکه بیچاره مردکاسبی مرد کاری ولایقی بود وروی پای خودش ایستاده حاج مهدی باتمانقلیچ." من هیچ چیزی ندارم برادرم چه هست وفلان و درهرحال به آقا عرض کنیدکه آقا ریشه فساددراین مملکت"با انگشت اشاره کردبه عکس شاه ." این مادرقحبه است ، مرا بکنیدرئیس ستادارتش درظرف یکهفته کلک اورا میکنم." خب من آمدم به آقای دکترمصدق گفتم . آقای دکترمصدق گفتندالان برگردیدوبه ایشان بگوئیدکه من چنین قصدی ندارم وبرای شما هم کارقحط نیست . حالا هم مریض هستیدوبرویدخارج معالجه بشوید ، برگشتیدکاربهتان میدهم . من برگشتم وبرخلاف ایشان که نوشته بود

که رفت وخبری نیاورد، برگشتم کسی پهلوی ایشان بود- سرتیپ سپهپور تا اینکه آمد دیدمن هستم گفت"آقا من با ایشان مطلبی محرمانه دارم".او رفت بیرون ومن آن پیغام را دادم. بعدکه ایشان رفت خارج وبرگشت . آقای دکترمصدق ایشان را کردندرئیس تربیت بدنی . بعددرقضایای نهم اسفندجزوافرادی که درخانه آقای دکترمصدق را شکستند همین خودآقای با تمانقلیچ بودند. این را محض خاطرجمله زائده عرض کردم. بهرحال ، بعدفرمان ایشان صادرشدوایشان با قدرت آمدند. دیگر خب اینجا شاه فهمیدکه اینندفعه ... دیگربکلی خودش راظاهرا" کنارکشیدولی أیادی او... وبعدهم قرارشدکه مادرش خارج برود وخواهرهایش درکارمملکت دخالت نکنند. املاکی که از مردم گرفته شده بود، البته مازندران واملاک دیگران ومخصوصا" آن قسمت جیرفت که درزمان وزارت گلشائیان جزوآنهائی که برگردانده بودندبه شاه جیرفت هم آقای گلشائیان مال خالصه را ضمیمه کرده بودبرگردانده بود، یعنی داده بودبه املاک پهلوی ، اینها راآقای دکترمصدق گفتندباید همه برگردد. چون میدانستندایدن پولهای این دربارراست ، این املاک است که خرج ... وبعدهم آخرسرتمام رسیدبه قضایای . البته شاه آرام نمی ماند. بعدقضایای نهم اسفندپیش آمد. همینطورمرتب حوادثی پیش آمدکه ایادی مختلف ، ایادی خارجی ونظامی ها وطرفداران شاه وآنهائی که میخواستندحقه بازی ولفت ولیس کنندومخصوصا" ایادی انگلیس وآمریکا . که دیگرهم آمریکا هم آن هندرسن که سفیربود چنانکه خودایدن میگوید درکتاب خاطراتش که این سفیرآمریکا نبود سفیرما هم بود، سفیرما بیشتربود. بعدهم قضایای نهم اسفند پیش آمدکه قضایای نهم اسفندراآقای دکترمصدق درنوارشان که من دارم موبموگفتند ساعتش وروزش را. چون یادم هست که یکروزی من منزل کاشانی میرفتم دیدم که چندنفراز این وکلا بیرون میآیند. پورسرتیپ وصفائی ومیراشرافی وشمس قنات آبادی وبعدپورسرتیپ چون لراست وخیلی ساده گفت بله شما میخواهیدشاه رااز مملکت بیرون کنید. گفت بله ما خبرداریم . هنوزاصلا"قضایا را کسی نمیدانست که بعدآنوقت معلوم شدکه اینها افرادی بودندکه مشغول توطئه بودندکه برعلیه دکترمصدق بلکه دکترمصدق را بکشند که خودایشان هم درنوارگفته است که بالاخره مرغ از قفس پرید. بهبهانی میدانست چون

من عرض کردم خدمتتان که وقتی آن پرونده بهائی ها در دیوان کشور مطرح بود، آقای بروجردی، آقای آقا سید احمد مصطفوی، آقای مهدی حائری را پهلوی آقای بهبهانی میفرستد که تو یک اقدامی بکن با این پرونده..

س- این پرونده را ممکن است لطف بفرمائید راجع به آن یک توضیحی بدهید.

ج- پرونده در ابرقوی یزد سه تا بهائی یک مسلمان را کشته بودند و این اتهامشان بود. در محکمه جنائی خب بازپرس رفت و رسیدگی کرد و چون این کار را حاله شد به تهران، چون معمولاً" باید این را در استان کرمان، دادگاه جنائی کرمان رسیدگی کند. ولی چون پرونده های مهم را که در محل نباشد دیوان کشور رأی میدهد حاله میکند به محل دیگر. این را احاله به تهران کرده بودند. در تهران محکمه جنائی بعد از اینکه بازپرس دیده بود، آمد به محکمه جنائی. در محکمه جنائی اشرف احمدی رئیس محکمه بود. این سه بهائی را محکوم به اعدام کرده بود درصورتیکه در آن موقع طبق قوانین آنوقت در مقابل کشته شدن یک نفر نمیشد بگویند سه نفر کشتند. چون اگر این سه نفر هستند پس بنابراین یا مشارکت داشتند یا معاون بودند. یکیشان مثلا" محکوم میشد به اعدام آن دو تا به حبس. تا اینکه اگر مثلا" طناب انداخته باشند و کشیده باشند دو نفر هستند، دو نفر محکوم به اعدام نمیشوند. این یک مسئله ای بود که در دیوان کشور، در شعبه دو دیوان کشور که آقای حائری شاهباغ رئیسش بود و حسین معظمی بود این پرونده مانده بود که نمیتوانستند. از طرف آقای بروجردی اصرار داشت که حتما " باید این سه بهائی محکوم به اعدام بشوند. از یکطرف هم خلاف اصول محاکمات آنموقع بود، محاکمات جزائی بود و نمیخواستند. آقای حائری یک روز به من گفتند که ما امروز رفتیم باتفاق آقای مصطفوی از طرف آقای بروجردی خدمت آقای بهبهانی و گفتیم آقا ایشان چنین چیزی گفتند و حتی گریه کردند. آقای بهبهانی فرمودند که نه عجله نکنید، درست میشود. بعد من گفتم آقا آخه میگویند رفع تاءخیر و آفات. گفت نه، این از آن تاءخیرها نیست که آفت داشته باشد این خوب است، این از آن تاءخیرها نیست. بعد مصطفوی گفت آقا یعنی چه؟ گفت اینها عوض میشوند. گفت ما خیال کردیم منظور از عوض شدن اینست

که این محکمه شعبه دودیوان کشور قضاتش عوض میشود. گفتم آقا برفرض که اینها عوض بشوند. گفت نه آقا چی میگوئید، خودلطفی میرود بالاترش میروند. خودمصدق میرود این را اوایل اسفندگفته بود. از اول این نقشه بوده است که این کار را بکنند. شاه به بهانه رفتن وبیاینده به آقای دکترمصدق بگویندهندرسن آمده پهلوی تووکار لازمی باتو دارم. بعدبرود آنجا بگوید که نخیرمن کاری نداشتم. که آقای دکترمصدق مفصل درنوارشان گفته اند که من این نوار را دارم، تمام را گفتندوحتما "شما هم آن را شنیدید.

س ـ آقای امینی، درروزسی ام تیرا ینطورصحبتش بودکه فراکسیون نهضت ملی که درمجلس بود با شاه ملاقات کرده بوده وبا شاه صحبت ومذاکره ای کرده بودراجع به اوضاع مملکت.

ج ـ فقط مذاکره تلفنی بود، ملاقات نکرده بود.

س ـ شما از این مذاکرات تلفنی اطلاعی دارید؟

ج ـ همین تلفن هائی بودکه تکلیف من چیست؟ من بمانم یا بروم؟ واین تا اندازه ای است که من میدانم.

س ـ این را کی پرسیده بوده که من بمانم یا بروم؟

ج ـ شاه، عرض کردم.

س ـ ازفراکسیون نهضت ملی؟

ج ـ بله، که مخصوصا "ازآقای مهندس رضوی که نایب الرئیس مجلس بودورئیس کمیسیون فراکسیون نهضت ملی بود.

س ـ این درروزسی تیر..

ج ـ درسی تیر بله.

س ـ من خیلی ممنونم ازوقتی که به ما دادیدومصاحبه را دراینجا دیگربه اتمام میرسانم. خیلی متشکرم.

مصاحبه با سپهبد صادق امیرعزیزی

فرمانده ژاندارمری کل کشور

وزیر کشور

استاندار خراسان و تولیت آستان قدس

روایت‌کننده : تیمسار سپهبد صادق امیرعزیزی

تاریخ مصاحبه : ۲۸ اکتبر ۱۹۸۵

محل مصاحبه : شهر پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۱

خاطرات تیمسار سپهبد صادق امیرعزیزی ، ۲۸ اکتبر ۱۹۸۵ در شهر پاریس . مصاحبه کننده حبیب لاجوردی .

س - تیمسار اگر اجازه بفرمائید در ابتدا میخواستم خواهش کنم که یک شرح مختصری در مورد سوابق خانوادگی پدری و مادری خودتان بفرمائید که بعد راجع به زندگی خودتان صحبت بکنید . اسم پدرتان چه بود؟

ج - عرض کنم اسم پدر بنده سیدعبدالرحیم کارمند دولت بودند ایشان . تا آخر خدمت در شهرداری بودند و در همانجا هم بازنشسته شدند. پدر من اصولا" اهل تفرش بودند.

س - بله .

ج - خانواده ما هم بطور کلی خانواده میرهادی لقب دارندکه ما از آنها انشعاب پیدا کردیم بنام پدر بزرگمان یعنی جدمان که اسمش حاج رضا عزیز بوده امیرعزیزی شدیم . مادرمان هم نسبت داشته با پدرم. معروف بوده است که پدرش منشی باشی و در زمان ناصرالدینشاه هنری داشته است در منشی باشی گری خودش .

س - بله .

ج - حتی کاغذ مختصری را که به او میگفتند انشاء بکند و بعد بنویسد از ته شروع میکرد به سر خاتمه میداده.

س - عجب .

ج - میگویند بنده ، نمیدانم. بنده خطش را دیدم البته . داشتیم به یادگار در تهران اگر آخوندها باقی گذاشته باشند، خط خوبی داشته است . اصولا" درخانواده ما خوش خط زیاد بوده و اهل تفرش همینطور که سابقه دارید بیشتر باسواد هستند.

س - بله .

ج - یعنی در تفرش کمتر باسواد (بی سواد) پیدا میشود . به این جهت اصولا" حتی مثلا" ، حالا که نیست معمول، خرکچی های آن موقع هم که بار میآوردند، اینها همه باسواد بودند . کمتر مردم بیسواد بودند . به این ترتیب خانواده ما یعنی پدران بزرگ ما در خدمت دولت بودند در عهد ناصرالدینشاه . و بعد از آن هم همینطور به ترتیب در خدمت دولت بودند . عرض کردم حضورتان خانواده ما از میرهادی نامی منشعب میشود که کاظمی ها ، میراشرافی ها ، امیرعزیزی ها و خود میرهادی ها

س - بله .

ج - شبکه این خانواده را تشکیل میدهند .

س - بله .

ج - دیگراز نقطه نظر خانواده چیزی ندارم بعرض جنابعالی برسانم .

س - بله . متشکرم

ج - بله .

س - و خود سرکار در کدام شهر و چه تاریخی متولد شدید ؟

ج - بنده در تهران در سال ۱۳۲۳ قمری ، بله ، که حالا تبدیلش کنند به هر چی ،

س - بله .

ج - نمیدانم چه سالی درمیآید ؟

س - آنرا میشود بعد از آن تبدیل کرد .

ج - تقریبا " حالا هشتادسالم میشود شاید هم بیشتر .

س - بله ، بله .

ج - در تهران متولد شدم و بهاصطلاح تحصیلاتم در مدرسه ابتدائی اقدسیه بوده است و در مدرسه متوسطه دارالفنون تحصیل کردم . رفتم به دانشگاه جنگ ، ببخشید ، دانشکده افسری که آنوقت مدرسه صاحب منصبی نامیده میشد ، بعد به خدمت ارتش رفتم . مدتی در گیلان خدمت میکردم . بعد آمدم به دانشگاه جنگ دوره دوساله دانشگاه را تمام کردم .

رفتم به ماموریت شیراز . از آنجا در موقع جنگ جهانی دوم تازه شروع شده بود، اعلیحضرت رضاشاه بفکر تقویت ارتش افتادند واحدهائی به ارتش افزودند بنام لشکرهای جدید.

س - بله.

ج - بنده را از شیراز به سمت رئیس ستاد لشکر اردبیل احضار کردند به تهران و رفتم به اردبیل .

س - بله.

ج - بعد از ترتیب مدت یک سال و نیم کمی بیشتر خدمت در اردبیل تصادفا " منتقل شدم به کرمان . و درموقعی که متفقین داخل ایران شدند و به اصطلاح جنگ با ایران شروع شد بنده در کرمان بودم .

س - بله.

ج - کرمان هم فرمانده ما سرتیپ سیاهپوش بود. طبعا " شروع جنگ یک اختلالاتی در کارها بوجود آورد. از جمله باید این اختلالات در وضع نظامی ها بیشتر باشد، درمردم و در جامعه بیشتر این اثر گذاشته بود. با اینکه کرمان یک نقطه‌ای بود که دور از همه این حوادث بود ولی دیده میشد دسته‌ای از تجار، کسبه گاری ، درشکه‌ای ، اسبی چیزی پیدا کردند و خانواده‌شان را به منطقه کوهستانی انتقال میدادند . و بنده رفتم از کسی سئوال کردم " آخر برای چه میروید شما ؟ اینجا که خبری نیست ." گفتند، " هواپیماست شاید آمد ... اینطوری که ما اطلاع داریم هواپیماهای امروزه بردشان آنقدر نیست که بتوانند به کرمان هم بیاید. " علی ایحال آن جریانات مصادف شد با مسافرت اعلیحضرت رضاشاه به کرمان و از آنجا به بندرعباس و عزیمت شان از ایران . موقعی که اعلیحضرت به کرمان تشریف فرما میشدند فرمانده لشکر برای سرکشی واحدهای خارج از مرکز لشکر بیرون بود. رئیس ستاد لشکر که درجه‌اش با من یکی بود رفته بود به استقبال اعلیحضرت با یک واحدی در یزد که از یزد همراه اعلیحضرت به کرمان بروند. بنده تنها افسر ارشدی بودم

که در مرکز لشکر با درجه سرهنگ دومی بودم . بهرحال ترتیبات ورود از نقطه نظر نظامی به عهده بنده واگذار میشد . واحد کوچکی از آموزشگاه گروهبانی لشکر برای تشریفات ورود اعلیحضرت در جائی که اعلیحضرت وارد میشدند منزل آقای هرندی یکی از تجار معروف و خیرخواه کرمان ، منزل ایشان نزول اجلال میکردند. علت هم این بود که عمارت استانداری بقدری مخروبه بود که نمیشد اعلیحضرت را در آنجا سکونت داد. آنوقت کرمان استاندار نداشت . فرماندار کرمان آقای مهدی شاهرخ بود، شخصیتی بود ایشان هم ، که با جمعی رفته بودند به چند فرسخی کرمان محلی معروف به باغین به استقبال اعلیحضرت . باغین از مسیر جاده یک قدری پرت افتاده. اینها متوجه نشدند که اعلیحضرت از جاده عبور کردند و درنتیجه مراسم استقبال را نتوانستند بجا بیاورند. اعلیحضرت مستقیما " آمدند به شهر و راهنمائی شدند به همانجائی که منزل هرندی بود. البته منزل منزل قدیمی بود که اخیرا " شنیدم یعنی قبل از این جریانات اخیر صاحبش همان آقای هرندی آن منزل خیلی بزرگی هم بود ها قدیمی ، وقف کرده است و موزه شده در حقیقت در کرمان . یک موزه‌ای در کرمان تشکیل داده. وارد منزل شدند بنده. طبعا " با آن واحدی که آنجا ایستاده بود همان واحد مراسم احترام نظامی خودش را بجا آورد. رفتم با اعلیحضرت داخل عمارت ، سئوال از فرمانده لشکر کردند که کجاست ؟ جواب داده شد برای سرکشی به خارج از ، میدانید که فاصله شروع جنگ و حرکت اعلیحضرت تا آمدن به کرمان فاصله زیادی بود.

س - بله.

ج - در این مدت هم کنسول انگلیس در کرمان فعالیت هائی شروع کرده بود. آن کنسولی که تا آن روز کسی حق نداشت در اطاقش هم نگاه بکند دروازه را باز کرده بود و هر طبقه و هر دسته‌ای حالا به هر مناسبتی که بنده نمیتوانم فکرش را بکنم میرفتند دیدن کنسول . و خوب، شاید فرمانده لشکر نمیخواست این عمل را انجام بدهد ،و اینطور تصور بنده است ، از کرمان خارج شده بود که ملاحظاتی کرده باشد. بهر حال

اعلیحضرت چند روزی در منزل هرندی متوقف بودند. اتفاقاً" آنجا بیمار هم بودند

س - عجب.

ج - سردردی پیدا کرده بودند و طبیب معالج شان هم سرهنگ دکتر جلوه بود. از قصه‌هائی که آنجا میگویند و بنده خودم نشنیدم اینستکه اعلیحضرت بایستی اسنادی را به ثبت میرساندند. برای این کار عکاسی لازم بوده است و رئیس ثبت اسناد لازم بوده است و یک محضردار.

س - بله.

ج - روزی که اینها وارد میشوند به منزل اعلیحضرت اینها هرسه لنگ بودند. نگاه اعلیحضرت به این سه نفر مرد لنگ که میافتد. البته آن عکاس هم عکاس منحصر بفرد کرمان در آن موقع بود. مثل درشکه منحصر بفرد کرمان که تا آن زمان فقط درشکه یک بوده و بس. بعد دیگر دوره دو هم پیدا نکرد. اظهار میکنند که، گویا به جم اظهار میکنند که همراهشان بوده است که " ببین وقتی کار آدم لنگ میشود سر کار آدم هم با لنگ‌ها پیدا میشود. حالا راست است یا

س - داستان جالبی است.

ج - بهرحال اعلیحضرت بعد از چند روز اقامت در کرمان رفتند به جنوب طرف بندر عباس، بنده دیگر نبودم. از بندرعباس خارج شدند و فرمانده لشکر برگشت. نظر به اختلالی که در امنیت منطقه تولید شده بود بنده با یک واحد نسبتاً" بزرگی مختلط از امنیه و جزو سوار و پیاده مأمور شدند در خط بندرعباس، خط کرمان بندرعباس جائی بنام حاجی آباد سبعه آنجا متمرکز بشوند و بهرحال تأمین عبور و مرور در راه کرمان - بندرعباس را با قلع و قمع این عناصر نامطلوبی که شروع به دزدی کرده بودند عهده‌دار باشم. مدتی آنجا ماندم، در همین دورانی که بنده آنجا بودم فرمانده لشکر هم عوض شد. فرمانده لشکر که آمدند آقای سرلشکر کیکاوسی. (؟) رفتم به فارس. مأموریت بنده هم بقول رفقا خاتمه پیدا کرد با حسن خاتمه. آمدم به کرمان، چون فارس خیلی مغشوش بود اوضاعش،

سیرجان منطقه‌ای بود بین کرمان و فارس بلحاظ اینکه آن اختلالات و مسائل در هم بر هم فارس رخنه پیدا نکند در کرمانی که خودش هم پراز آشوب بود، نه از نقطه نظر آشوبی مثل آشوب فارس که قشقائی فی المثل ایجاد کرده بود. این دزدها و دستجات کوچک دزد که در گوشه و کنار پیدا شده بودند بنده را از کرمان با واحدم منتقل کردند به سیرجان و مدتی بنده در آنجا بودم . بعد از مدت قریب یک سال برگشتم به کرمان .

س - بله .

ج - مدتی رئیس ستاد لشکر کرمان بودم بعداً " فرمانده تیپ زابل شدم رفتم به زابل . آنجا تغییراتی در کار پیدا شد. مرکز تیپ آمد به زاهدان مدتی در زاهدان بودم . وقتی از زابل فرمانده لشکر در آن مدتی که در زابل بودم برای کاری مرا احضار کرد به تهران ، من همراه همسرم که میرفتیم بطرف کرمان در بین راه در ده‌دوازده کیلومتری زاهدان با سارقین تصادف کردم و تیراندازی کردند به ما هفت هشت نفر سارق به اتومبیل تنهای ما و من زنم مجروح شد بطوریکه انگشت دست راستش را بریدند یکی از انگشت ها . چندین چارپاره روی شکمش خورد و برگشتیم به زاهدان و چند روزی در زاهدان بودیم و بعد یکی از رفقا رسید و مرحوم سپهبد رزم آراء برای معالجه اجازه دادند من مستقیماً " بروم به تهران . از طریق مشهد عازم تهران شدیم . مفصل میشود جزئیات این مسافرت .

س - (؟)

ج - بهرحال در مشهد ما خیلی ناراحت شدیم چون در اشغال همسایه شمالی بود، کمتر ما میتوانستیم دسترسی به بیمارستانی پیدا بکنیم . به هر صورتی یکی از پزشکان آنجا کمک کرد با ما ، چون زن مجروح بود و اصلاً" حالت جنون پیدا کرده بود. آمدیم به تهران ، در تهران پس از معالجاتی که دیگر مفید هم نبود از نقطه نظر انگشت از بین رفته آمدیم به تهران . و این حادثه در زندگی بنده خیلی اثر بد گذاشت .

س - بله .

ج - آمدیم به، ببخشید، مجددا" به زابل و زاهدان . بنده برحسب امر ستاد ارتش بعد از مدتی احضار شدم به تهران . تهران شنیدم که بنده را میخواهند بفرستند به کردستان به سمت فرمانده لشکر . درحالیکه درجه من سرهنگ بود و سرهنگ دو ساله ای هم بیشتر نبودم . رئیس ستاد ارتش سرلشکر ارفع بود. آنموقع وزیر جنگ بیشتر در امور دخالت میکرد تا رئیس ستاد ارتش . سرلشکر ارفع به من دستور دادند با وزیر جنگ ملاقات کنم. ملاقات من به این نتیجه رسید که چند روزی صبر کنم تا حضور اعلیحضرت شرفیاب بشوم . قبل از این کار اطلاع پیدا کردیم که مرحوم سپهبد جهانبانی که به مأموریتی در کردستان بوده صلاح ندیده فرمانده لشکر کردستان را در آن موقع عوض بکنند.هوشمند افشار بود فرمانده لشکر. چون تصمیم تعویض فرمانده لشکر کرمان گرفته بودند بنده را همانطور با همان درجه سرهنگی مأموریت دادند رفتم به لشکر کرمان . یک یک سالی در لشکر کرمان بودم سرلشکر ارفع از کار افتاد. قوام السلطنه حاکم شد. سپهبد احمدی وزیر جنگ شد . خواه ونا خواه تغییراتی در ارتش پیدا میشد. بنده را هم احضار کردند آوردند در تهران معاون لشکر اول تهران شدم . بعد از یک سال رفتم به آذربایجان . البته این رفتن بنده تقریبا" قضایای آذربایجان خاتمه پیدا کرده بود.

س - بله.

ج - ولی چون مسئله نفت و امتیازاتی که روس ها مطالبه میکردند و قوام السلطنه مذاکراتی کرده بود در پیش بود، بعنوان پیش بینی واحدهائی در مرز شمالی گمارده شده بودند که از جمله یکی از آنها واحدی بود که بنده فرمانده اش بودم و در محور تبریز - جلفا در ده دیز محلی بود آنجا ... قضایای نفت در مجلس تمام شد و قوام السلطنه هم رفت و یواش یواش آرامشی تقریبا" پیدا شده بود. بنده هم آنجا ترفیع رتبه پیدا کردم سرتیپ شده بودم . آمدم به تهران مرحوم رزم آراء دیگر نگذاشت بروم به ... چند روزی در لشکر اول خودمان خدمت میکردم شدم معاون دانشکده افسری . شاید یک سال کمتر در آنجا بودم که منتقل شدم به لرستان فرمانده لشکر لرستان بودم . اوائل سال ۱۳۳۰ دستوری از فارس آمد که در ظرف چهل و هشت ساعت به

تهران بروم و زود حرکت‌کنم به رضائیـــــه، من شدم فرماندە لشکر رضائیـــه.
آمدم به تهران شرفیاب‌حضور اعلیحضرت‌شدیم اوامری فرمودند که لشکر وضعش‌خیلی بـد
شده بروید. بهرحال بنده رفتم به رضائیه یک‌سال در رضائیه کمی بیشتر خدمت‌کردم.
از آنجا منتقل شدم به فارس. در آنموقع مرحوم مصدق‌السلطنه نخست‌وزیر بودند.

س ـ بله.

ج ـ رفتم به فارس، فارس‌شلوغ بود. اگر بنده اشتباه نکرده باشم غیر از کلیاتـی که به امنیت منطقه دخالت‌داشت مسئله خصوصی هم قشقائی ها بودند که با نزدیکـی با دکتر مصدق چون مخالفتی با طایفه دیگری که به ایل عرب‌مشهور بود و معمـــــولا" بزرگی و ایلخانی اش، آقای قوام بودند. آن اختلال منطقه بیشتر با خود قشقائی هـا بود. اینجا خاطره‌ای است‌برای این آبادی. در همین چند روزی نگذشته بـــــود استاندار را عوض‌کردند، نمیدانم بنده صحیح میگویم اسمش وارسته بود با وارستـه بود بله، بله.

س ـ بله.

ج ـ آقای وارسته استاندار بودند عوض‌کردند و مرحوم امیرموثق را فرستادند به سمت استانداری. روزی بنده در منزل رفته بودم برای ناهار. تلفن استاندار صدا کرد و " بیا منزل ما نهار. رفتم دیدم خسرو قشقائی نشسته آنجا. البته باید عرض‌کنم که روش‌بنده در آن مدت‌طوری بود که موافق نظر قشقائی ها نبود. خوششان هم نمیآمد از بنده.

س ـ بله.

ج ـ مرحوم امیرموثق گفتند که "خسرو مایل است که کریم پور شیرازی در اینجاسخنرانی بکند. شما را احضـار کردم. من اجازه دادم." نهار تمام شد و خسرو حرکت‌کـرد، رئیس‌شهربانی و فرمانده ژاندارمری که اینها اعضایش‌و کمیسیون امنیت‌منطقه بودنـد آنها آمدند باز دومرتبه‌همین مسئله مطرح شد. من سئوال کردم از امیرموثق که وقتـی شما اجازه دادید دیگر آخر کمیسیون برای چیست؟ اگر کمیسیون میبایستی بررســـی

میکرد این مطلب‌را و اجازه میداد دیگر حالا که گذشته. بهرحال منجر به این شد که ببینیم شهربانی چه کمکی میخواهد برای این کار. واحدی خواستند و واحد هم‌فرستادیم و نزدیک غروب‌بود بنده بیرون شهر بودم شب‌شد دیدم صدای تیراندازی می‌آید خلاصه شلوغ شد و شلوغی شهر تا فردا ظهر بجائی رسید که آمریکائی‌های اصل چهار مأمور اصل چهار در حقیقت ظاهرا" در خطر واقع شدند و قشقائی ها و عوامل و دوستانشان که‌این معرکه را بنظر من آنها اصلا" بپا کرده بودند و هدفشان هم بیرون کردن بنده و استاندار از فارس‌بود، انتقال پیدا بکنندبه باغ ارم و شلوغی به حدی میشود که نزدیک یک‌بعد از ظهر از مرکز دستور حکومت‌نظامی میدهند و شیراز میشود حکومت نظامی و آشوب‌هم مثل آبی که برآتش‌ریخته باشد یک‌مرتبه خاموش‌میشود. چند روزی نگذشت‌که هواپیما آمد و عوض‌بنده و عوض‌استاندار آمد و ما را عوض‌کردند به تهران. درتهران مرحوم مصدق ما را شبی احضار کردند و بعنوان که خیانت‌کردید. ولی چه خیانتی کردیم، اینطور به ایشان تفهیم کرده بودند که این بساط را ما بر علیه یعنی یک‌تشکیلاتی که ما هم در آن هستیم بر علیه آقای مصدق، بنده درعینی حالی که حالا باید بگویم، راضی نبودم از حکومت‌مصدق، و این را بعنوان شارلاتانی نمیتوانم بگویم، راضی نبودم اصلا" از آن حکومت. حالا عقیده‌ام این بود. ولی هیچ نوع همچین تشکیلاتی و جمعیتی وجود نداشت. بازی ای بود که خود قشقائی هادرآوردند. بهرحال قرار شد که بنده را ببرند زندان‌که نبردند به زندان. یعنی بنده یک‌قدری سرپیچی کردم و بعد مرحوم، ببخشید خدا عمر بیشتری به او بدهد، سرتیپ‌محمود امینی که مأمور دستگیری ابوالقاسم بختیار بود در آن موقع از مسافرت‌برگشته بود. ایشان مطلع شد از جریان و از بگو و مگوی بنده با رئیس‌ستاد وقت، که او هم با من دوستی داشت و متمایل به این زندانی شدن من نبود، سرتیپ‌تقی ریاحی، ایشان رفت منزل مصدق و هیاهو کرد که "آقا ما چهارتاپنج تا افسر داریم شما همه رابخواهید اینطوری بکنید." بهرحال رفاقتی با بنده کردند و عقیده‌ای با من داشتند و بنده هم خیلی به ایشان اعتقاد، آمدند و حکم حبس‌بنده را تبدیل به توقیف‌در منزل کردند.

بنده رفتم منزل و دیگر خبری از او نبود. بعد از چند روز هم ما را تحویل یک محکمه‌ای دادند که نفهمیدیم جرم ما چه بود. چون پرونده مقدماتی اش را اصلاً" نداشتیم. پرونده مقدماتی از آنجا شروع شد که بازپرس از ما پرسید، "چه خبر بود در فارس؟". علی ایـ... ، دنباله آن پرونده رسید به قضایای ۲۸ مرداد، عصر ۲۸ مرداد رئیس ستاد ارتش وقت سپهبد باتمانقلیچ بنده را احضار کردند گذاشتند معاون در ستاد ارتش. و دو روز یا سه روز بعد که خیال میکنم شنبه روزی بود یا یکشنبه اعلیحضرت از ایتالیا مراجعت کردند و خلاصه بنده احضار شدم زود بروم به تبریز و سرلشکر ریاحی را عوض کنند.

س ـ سرلشکر ریاحی در تبریز بودند ؟

ج ـ در تبریز فرمانده لشکر بودند.

س ـ آها، نه تقی ریاحی ؟

ج ـ نه تقی. اسمعیل ریاحی.

س ـ بله.

ج ـ که بعدا" به سمت وزارت کشاورزی هم رسید.

س ـ بله، بله.

ج ـ بنده یک چند مدتی قریب پنجاه روزی در تبریز بودم که احضارم کردند و اعلیحضرت فرمودند فورا" بروم به شیراز. مجددا" فرمانده لشکر شیراز بشوم. شیراز را قشقائی ها تهدیداتی کرده بودند، برادران قشقائی از تهران رفته بودند و ضمنا" آقای هیئت را هم مرحوم زاهدی فرستاده بودند به سمت استاندار با اینها مذاکراتی کرده بود مثل اینکه مذاکرات به نتیجه‌ای نرسیده بود یک خرده سختی نشان داده بودند قشقائی ها. بنده رفتم به شیراز به سمت فرمانده لشکر، فرمانده لشکر را عوض کردم. سرلشکر گرزن هم فرمانده ناحیه بود که طولی نکشید، استاندار هم بودند ضمن فرماندهی ناحیه، و ایشان عوض شدند و شدند وزیر راه. سرلشکر همت شدند استاندار فارس. بنده هم آمدم به تهران در یک کمیسیونی در حضور

اعلیحضرت برای همین قضیه قشقائی ها که البته سروصدائی دیگر نداشتند ولی خوب، مسلحانه در یک گوشه‌ای نشسته بودند. مذاکراتی شد و آنجا بنده معلوم شد فرمانده سپاه شدم. با همان سمت‌فرمانده سپه برگشتم به فارس و همین مسئله خلع سلاح قشقائی و این موضوعاتی که فراهم شده بود بررسی میکرد. این برادران قشقائی یکی یکی آمدند به تهران منهای خسرو که در فیروزآباد با یک عده‌ای مانده بود. و با ملاحظاتی هم که نخست‌وزیر وقت داشت از نقطه نظر مذاکراتی که درباره نفت کشور داشتند عملیاتی جدی شروع نمیشد جنبه حفاظتی بیشتر ما داشتیم. بالاخره خسرو با اینکه میانه خوبی با من نداشت، پیغامی داد به من در یک گوشه‌ای از صحراهای فارس با من یک ملاقاتی کرد و اظهار تسلیم و عبودیت‌کرد و منتهی تقاضاهائی داشت از جمله پولی میخواست برای رفتن به خارج. ولی البته بنده این ملاقات را باکسب‌اجازه از مرکز کرده بودم. جریان را گفتم موافقت‌کردند که من خسرو را بفرستم به تهران و بعد ترتیباتی دادند پولی برایش‌بانک کشاورزی در حدود سیصدهزارتومان حواله کردند که قرض‌هایش‌را بدهد، البته شاید قرض‌نداشت یک چیزهائی لازم داشت. و بعد دستور دادند من خودم با خسرو بیایم به تهران. بنده باخسرو میآمدم به تهران، باز خاطره‌ایست، اوائل شب‌سیل شدیدی در بین راه گرفت. ما ناچار در یک مسیلی میآمدیم نزدیک‌بود آب‌ببردمان همه مان را که نتوانستیم شبانه راه را ادامه بدهیم. در یک کاروانسرائی منزل کردیم که مردم ساکن کاروانسرا آنجا را تخلیه کرده بودند. مأمورین ژاندارم کمکی کردند و غذائی برای ما تهیه کردند شب‌را در آن کاروانسرا ماندیم بهر صورت. صبح حرکت‌کردیم به سمت‌اصفهان. نهار در اصفهان و آمدیم به تهران در تهران خسرو را منزل حمزه‌پور نامی که کاره‌ای بود از جمله وکیل عدلیه (؟) آجودان بنده هم همراهش‌بود. فردا صبح بردیمش‌به ستاد ارتش‌و وزارت جنگ‌و بنده خودم شرفیاب‌شدم حضور اعلیحضرت، دستور داده شد فوراً" از مملکت خارج بشود. و خود بنده مأمور شدم که در فرودگاه باشم. در فرودگاه با ایشان

خداحافظی کردیم ، دیگر رفیق هم شده بودیم و آن عداوت قدیمی هم مثل اینکه مرتفع شده بود و ایشان را سوار هواپیما کردیم و رفتند و بنده برگشتم فارس. و خلع سلاح قشقائی و غیره را شروع کردیم تا استاندار را عوض کردند ، آقای فرخ استاندار میشدند، ما را هم تشخیص دادند که مثل اینکه نباید باشیم . یعنی جور نیستیم با آن استاندار عوض شدم بنده آدم به تهران . تازه ستاد بزرگ تشکیل شده بود بنده به سمت رئیس بازرسی کل ستاد بزرگ در تهران ماندم . بعد از چندی مرحوم آریانا که در اروپا بود و به سمت رئیس ستاد ارتش بود که بعدها نیروی زمینی اسم گرفت ، شده بود اقدامی کرد بنده بروم به سپاه غرب در لرستان . مدتی در آنجا بودم و سپاه غرب انتقال پیدا کرد به آذربایجان و زنجان . بنده دیگر از آنجا نرفتم برحسب امر اعلیحضرت ،تعجب خواهید فرمود، بنده مأمور شدم به سازمان برنامه.

س - عجب .

ج - بله، رفتم در سازمان برنامه سازمانی تشکیل دادم بعنوان سازمان بازرسی سازمان برنامه . و کار ما با یک مشت افسر و یک مشت کارمندان سازمان برنامه رسیدگی به پیشرفت پروژه‌هائی که در دست عمل بود میبود.

س - این زمان کی بود قربان ؟

ج - ابتهاج .

س - بله.

ج - مرحوم ابتهاج .

س - حیات دارند.

ج - حیات دارند.

س - بله.

ج - پس آن مرحومش را زدید.

س - بله.

ج ـ بله، بنده خیال میکردم ، یک برادرشان مثل اینکه فوت کرده بوده.

س ـ بله.

ج ـ بله. عرض کنم به حضورتان ، بعد از یک سال خدمت درآنجا بنده ناراحت بودم تغییراتی در تشکیلات یعنی مستشار که خیر متخصصی برای سازمان برنامه آوردند که آن یک تشکیلاتی قائل شد بنده دیگر نتوانستم بمانم.

س ـ خارجی بود یعنی ؟

ج ـ خارجی بود آمریکائی بود.

س ـ بله.

ج ـ برگشتم به ارتش باز شدم رئیس بازرسی ارتش. مدتی خدمت کردم در بازرسی قرار شد بشوم معاون ستاد ارتش، هنوز این حکم ابلاغ نشده بنده را احضار کردند به دربار بدون اینکه اطلاع داشته باشم شدم فرمانده ژاندارمری.

س ـ بله. این چه سالی بود ؟

ج ـ سال ۱۳۳۷ .

س ـ بله، زمان دکتر اقبال بود.

ج ـ زمان دکتر اقبال. حالا خدمات بنده در ژاندارمری گویا مورد پسند واقع شده بود. قریب یک سال ونیم در ژاندارمری خدمت میکردم روزی که در بوشهر مشغول رسیدگی به کارهای واحدهای ژاندارمری بودم آقای شریف امامی بنده را پای تلفن احضار کردند گفتند " شما وزیر کشور هستید. و زود بیائید که باید با هیئت دولت معرفی بشوید. " گفتم ،" این زود که امکان ندارد من نمیرسم. بهرحال حرکت میکنم. " هیئت دولت معرفی شده بود دو روز بعد از آن بنده در تهران به مجلس معرفی شدم. کابینه آقای شریف امامی که بنده در آن بودم عمر زیادی نداشت. استحضار دارید که

س ـ بله.

ج ـ در اثر بگومگوهائی که در مجلس شروع شد ایشان استعفا کردند و آقای دکتر

امینی نخست‌وزیر شدند. درکابینه ایشان هم وزیرکشور بودم. ایشان هم بعد از یک سال تشریف بردند. بنده در کابینه آقای علم وزیر کشور بودم. بعد از مدت شاید دو دفعه کابینه ترمیم شد بودم. ولی حقیقتش این بود که حس میکردم آقای علم، شاید این احساس من صحیح هم‌نبود، خوشش نمیآید که من وزیر کشورش باشم، شرحی خصوصی البته نه طی نامه رسمی، نمیشود گفت‌خصوصی بنده نمیدانم چه اسمی برایش بگذارم، به حضور اعلیحضرت عرض‌کردم که مرا معاف بکنند. چون در همان اوان بنده قرار بود بروم به فیلیپین و ژاپن و هندوستان یک بار. اجازه فرمودند مسافرتم را بکنم بعد. درهمان طول مسافرت در فیلیپین متوجه شدم که بنده شدم وزیر مشاور.

س - بله.

ج - مسافرت‌را انجام دادیم حالا به هر صورت آمدیم به توکیو آمدیم به ایران. ایران وزیر مشاوری بودم که کاری نداشتم. تقریبا" اواخر اسفند سال ۴۱ بود، در سلام فروردین آقای علم و قبلا" هم آقای پیراسته به من گوشزد کرده بودند که باید سمت‌استانداری یا خوزستان یا خراسان را قبول بکنید. آقای علم در سلام صراحتا" به من گفتند،" باید بروی خراسان." بنده همچین تمایلی نداشتم به شغل غیرنظامی چون من حرفه‌ام نبود. بهرحال، شدیم نایب‌التولیه و استاندار خراسان در سال ۴۲ اواخر فروردین ۴۲ رفتیم به خراسان و مدتی در خراسان بودیم تا مهرماه سال ۱۳۴۴ که بازنشسته شدیم در ارتش و به خدمت‌من هم در خراسان خاتمه دادندو آمدیم به تهران.

س - بله.

ج - این وضع خدمتی بنده بود که به استحضارتان رسید. سرتان را هم درد آوردم خیلی زیاد هم بود.

س - خیر، خیر، بهیچوجه. آنوقت‌بعد از ۴۴ که سرکار بازنشسته شدید حتما" یک مشغله‌ای داشتید، یک‌کاری میکردید.

ج - هیچ کاری بنده نداشتم جز اینکه یک مدتی بر حسب‌تقاضای یکی از اقوامم همان

مرحوم میراشرافی،

س ـ بله.

ج ـ اداره کارخانه ایشان را بعهده داشتم که آن هم مطابق ذوقم نبود. از آنجا هم بعد از فوت همسرم که همین هم بهانه‌ای شد برای بنده،

س ـ بله.

ج ـ استعفا کردم و نرفتم دیگر در آنجا. تا اواخر این جریانی که عرض کردم مسئله اغتشاشات تهران، احضار شدم و شدم استاندار خراسان مجددا"

س ـ این زمان کی بود قربان؟

ج ـ زمان ازهاری.

س ـ بله.

ج ـ شدم استاندار خراسان. بیش از پنجاه و چند روز هم استاندار نبودم اوضاع خیلی درهم برهم بود. و قبل از رفتن به مسافرتم از حضور اعلیحضرت استدعا کرده بودم که به من اجازه بدهند بروم مطالعاتی بکنم نتیجه آن مطالعات را بیایم به عرضشان برسانم. ولی بقدری اوضاع شلوغ بود که طول کشید این کار یعنی با هفت هشت روز نشد. بعد هم درهم و برهمی و اعتصابات پشت سرهم دیگر با اینکه من ازه داشتم بیایم به تهران نتوانستم بیایم. و بالاخره زمزمه تغییر حکومت ازهاری شد. بنده با آن اجازه‌ای که داشتم شبانه از خراسان حرکت کردم آمدم شرفیاب شدم حضور اعلیحضرت، اولین سئوالی که از من کردند پرسیدند، "استعفا دادی یا نه؟ اگر استعفا ندادی استعفا بده." گفتم، "من یک استعفائی دادم و آمدم." بعد معلوم شد که آقای دکتر بختیار میخواهند سمت نخست وزیری را قبول کنند. شاید هم اعلیحضرت میل نداشتند ما در یعنی امثال بنده نظامی های قدیم باشند. این بود که بنده منزل نشستم و در دوران انقلاب هم یکی دو مرتبه بعنوانی که کی توی منزل شما جمع شده است و چه آمدند یکی دو ساعت مزاحمتی فراهم کردند. ولی بعدا" تلفنی از مرکز کمیته شد که با شما کاری نداریم و

ببخشید و خیلی فلان و

س - عجب .

ج - بنده چند ماهی در تهران ماندم . ولی چون نمیتوانستم جلوی رفت و آمد رفقایم را بگیرم که اغلب بدیدن ما میآمدند و همین این تولید دردسر برای من میکرد و هرروز چهارتا پاسداری بعنوانی میآمدند، بنده تصمیم گرفتم بیایم به خارج، البته با صورت قانونی آمدم .

س - بله .

ج - یعنی دادستان وقت موافقت کرد و نخست وزیری هم موافقت کردند و آمدم در مردادماه سال ۵۸، آخر مرداد، آمدم به پاریس و از آن تاریخ تا به حال هم اینجا هستم . و صراحتا" هم به جنابعالی بگویم که به هر علتی که بخواهند حساب کنند داخل در هیچ دسته‌ای از این دستجاتی که اپوزیسیون لقب دارند نبودم .

س - بله .

ج - ولی انکار نمیکنم که با دوستانم از جریان کار آنها بی اطلاع نبودم به بنده میگفتند .

س - بله

ج - در اینجا .

س - بله . حالا بنده همان جور که جنابعالی صحبت میفرمودید یک سری یادداشت کردم . اگر اجازه میفرمائید اول با آذربایجان شروع کنیم . یکی از مطالبی که در بعضی کتب نوشته شده اینستکه وقتی که پیشه‌وری و به اصطلاح، از ایران فرار کرد و حکومت مرکزی مستقر شد در آذربایجان ،

ج - بله .

س - عرض کنم که صحبت از این میکنند که میگویند در بعضی قسمت‌ها ارتش که رفته بوده آنجا با مردم رفتاری کرده که زیاد متین و خوب نبوده . آیا آنطور که جنابعالی مستحضر هستید یا شاهد بودید، صحتی در این حرف هست که

ج - نخیر.

س - ارتش بدرفتاری کرده با اهالی آذربایجان ؟

ج - بهیچوجه.

س - بله.

ج - این حرف صحت ندارد و بعکس،

س - بله.

ج - بنده خودم وقتی به آذربایجان میرفتم که تقریبا" باید بگویم قضایای پیشه‌وری خاتمه پیدا کرده بود ولی مسئله بارزانی هنوز مطرح بود، در شهر زنجان آنقدر مردم از واحدی که همراه من بود استقبال شایانی کردند که حقیقتا" گفتنی نبود.

س - بله.

ج - بقدری نقل پاشیدند سر این سربازها که ما، حقیقت میگویم، عبورمان یک قدری سخت شده بود.

س - بله.

ج - و بقدری گل به گردن اینها انداختند. و همینطور بنده بعد از آن قضایا یک سال در آذربایجان بودم آمدم در رضائیه خدمت کردم. بهیچوجه من الوجوه، بعکس رفتار ارتش خیلی خوب بوده با مردم و مردم هم خیلی راضی بودند. تا آن موقعی که عرض میکنم که بنده در آذربایجان در لشکر رضائیه بودم. یعنی تا سال ۱۳۳۱

س - بله.

ج - بنده در آذربایجان در سال ۱۳۳۱ باوجود اغتشاشاتی که در تهران بود، دررضائیه ندیدم تظاهراتی بصورت اغتشاش، مخالفت اصلا" وجود داشته باشد.

س - بله.

ج - خیلی امن و مرتب و منظم بود. سایر شهرها را خبر ندارم در آذربایجان. ولی مطلقا" بنده منکر این هستم که ارتش بعد از رفتن پیشه‌وری در آذربایجان اعمالی کرده باشد که ناراحتی مردم را فراهم کرده باشد. بعکس ارتش خیلی مورد احترا

استقبال و تشویق مردم بود.

س- بله. سئوال دوم در مورد دوره مصدق است. آیا جنابعالی از واقعه ۳۰ تیر یا ۹ اسفند خاطره‌ای دارید که قابل ذکر باشد؟ یا اتفاقی که

ج- در این دو مورد من در تهران نبودم هیچکدام.

س- بله. نخیر

ج- نخیر، من سی تیر در رضائیه بودم همانطوری که عرض‌کردم.

س- پس در آنجا چه خبر

ج- هیچ اتفاقی نیافتاد و هیچ خبری هم نبود. خیلی هم وضع خوب‌بود. و در، چندم اسفند فرمودید؟ نهم اسفند.

س- ۹ اسفند که اعلیحضرت میخواستند از ایران خارج بشوند و عده‌ای رفته بودند و بعد

ج- بنده آنوقت‌هم در شیراز بودم. بله.

س- در مورد ۲۸ مرداد چی؟ جنابعالی چه خاطره‌ای دارید که چه مساعداتی در آن دو سه روز کردید؟ آن روزی که فرمان عزل مصدق را آورده بودند و ایشان قبول نکرده بوده و بعد در شهر گویا تظاهراتی بوده است.

ج- عرض‌کنم که در مورد روزهای ۲۸، از فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد بنده اغلب‌روزها برای همان محاکمه‌ای که قبلا" بعرض‌رساندم،

س- بله.

ج- برایم ترتیب‌داده بودند بعد از مراجعت‌از فارس. میرفتم به باشگاه افسران و ستاد ارتش رفقایمان را هم میدیدیم.

س- بله.

ج- یک‌روز خبر کردند در دانشکده افسری. در دانشکده افسری رفقا مرا به زور بردند چون بنده کاره‌ای نبودم دیگر حالا، منتسب‌بودم بعد چه بودم، آنجا آقای سرتیپ‌ریاحی رئیس‌ستاد ارتش‌نطقی کردند که شاه رفته است و افسرها بایستی،

خلاصه باید آرام باشید. از شما سرو صدای شما تابع انضباطی هستید و مسائل خلاصه‌اش سیاسی است و به شما ارتباطی ندارد. یکی دیگر از افسران هم نطقی کردند نوبری. از آن جلسه که بیرون آمدیم زمزمه‌ای بین خیلی از افسرها بود دایر به مخالفت با این بیانات و صحبت‌ها.

س - بله.

ج - روز بعدش قرار بود برای قسمت دیگری از افسران صحبت بکنند. یکی دو سه نفر افسر که بنده یکی از آنها اسمش یزدان‌ستا است و خیال میکنم در آمریکاست، خیلی از آن طرفدارهای جدی سلطنت بود شاه‌پرست، آمد به منزل من در حالیکه اسلحه و آن رفیقش به کمرش، که ما الان میرویم و میگیریم ریاحی را میکشیم. بنده قدری با ایشان صحبت کردم تقریباً" منعشان میکردم که این صحیح نیست افسرکشی است و این حرفها. و ضمناً" خودم هم آنها را رد کردم خودم رفتم به ستاد ارتش که ریاحی را هم متوجه‌اش کنم خطری هست یا نه؟ حالا شاید حرف آنها هم حرف مفتی بود، ولی بهرحال.

س - بله.

ج - بنده رفتم وضع ستاد ارتش را خیلی بد دیدم. ریاحی در اطاقش نشسته بود مرتب تلفن هائی میشد و بنده حتی دروغ نمیگویم هرگز، شاید اگر بد نشنیده باشم صدای دکتر مصدق را میدیدم که دستور مقاومت جدی و زدن و این حرفها را میداد. ولی همان صبحی که من میرفتم بطرف ستاد ارتش دیدم شهربانی شهربانی وارفته‌ای است. مثل اینکه میل ندارد هیچ کاری بکند. و رئیس شهربانی که بایستی عوض میشد آن روز، مدبر بود، توی ایوانی ایستاده بود اعتنائی نداشت به این کار. پلیسی را هم دیدم در توی میدان سپه که از آن اداره راهنمائی و رانندگی بیرون آمده بود و چوب بلندی را سرش یک پتوئی زده بود و آتش زده بود پتو را، فریاد میزد "ملت پتویش آتش گرفته." این مقدمه‌ای بود که من در آنجا دیدم. بعد در ستاد ارتش که بودم با تقی ریاحی صحبت میکردیم ایشان را ناراحت دیدم خیلی. ریاحی انصافاً" به من

گفت که " من چه کنم ؟ من مخالف شاه نیستم. گیر رفقا افتادم . " این را بنده وکیل مدافعش هم که شهادتی از من خواست در همان موقع نوشتم برایش که اینطور گفت. و رویش را هم برگرداند به عکس اعلیحضرت قسم هم خورد . و من میدانم که در اطاقش هم عکس مصدق نبود و عکس هم برنداشته بود ، من میدانم ، یعنی تمثال اعلیحضرت بود .

س - برنداشته بود.

ج - نخیر ، اطاق او بود. سایر اطاقها را خبر ندارم . آمدم سروقت رفقایم در وزارت جنگ ، به من گفتند که از راه‌آهن شلوغ کردند مردم. تمثال شاه را برداشتند و فریاد زنده‌باد شاه راه افتادند. این که گفته شد بنده تا آمدم به میدان سپه دیدم جمعیت بطوری از طرف بازار میآید که راه عبور نیست . این را حقیقت به جنابعالی عرض‌کنم ، بنده نتوانستم تا ساعت‌دو بعد از ظهر تا اول لاله‌زار و بالاتر بپیچم چون منزلم آنوقت پشت مجلس بود. راهی پیدا کنم از وسط جمعیت ، چون جمعیت بنده را باخودش میبرد یعنی‌نمیگذاشت .

س - پیاده تشریف میبردید ؟

ج - بله پیاده شدم از ، تاکسی سوار بودم پیاده شدم از تاکسی

س - بله .

ج - جمعیت نمیگذاشت من ... و راه به جمعیت افزوده میشد . حالا عنوانی که بعضی ها میکنند خریده بودند ، نخریده بودند، اینها قضاوتش با دیگران است . بنده آن همه جمعیت خریدنش بنظر بنده مشکل بود. بله .

س - که آنوقت مرحله بعدی چه بود که

ج - مرحله بعدی بنده در منزلم بودم که صدای رادیو قطع شده بود. باید ساعت دو خبر میداد .

س - بله .

ج - بنده‌تازه رسیده بودم . خبری نبود. نگران بودم. پدر من آنوقت حیات داشت .

پدر من هم بعکس عموزاده‌هایش مرد شاه‌پرستی بود و طرفدار سلطنت. آمده بود که ببیند بر من چه گذشته توی این جریانات، آنجا پهلوی من نشسته بود و نگران که چرا صدای رادیو بلند نمیشود. چند دقیقه‌ای بیشتر، نیمساعتی شاید بیشتر طول نکشید که صدائی بلند شد از میراشرافی بود که رادیو را گرفتیم و به دروغ هم گفت، " دکتر فاطمی تکه تکه شده و نمیدانم چه ؟ "

س - بله.

ج - که بعدش بنده در بعدازظهر در جریان بودم چه اتفاق افتاد تا رفتند منزل مصدق راگرفتند. بنده هم فردا صبحش معاون ستاد ارتش بودم دیگر.

س - آها.

ج - بله.

روایت‌کننده : تیمسار سپهبد صادق امیرعزیزی

تاریخ مصاحبه : ۲۸ اکتبر ۱۹۸۵

محل مصاحبه : پاریس، فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲

س- جنابعالی آشنائی قبلی هم با تیمسار زاهدی یا باتمانقلیچ داشتید ؟ یا همین جور ابتدا به ساکن یک همچین سمتی را

ج- بنده با تیمسار باتمانقلیچ ، خوب ، نظامی بودیم هر دو

س- بله، بله.

ج- در دانشکده افسری ایشان کلاس پائین تر از ما بود.

س- عجب.

ج- بنده کلاس دوم بودم ایشان کلاس اول . و همین خوب موجب آشنائی ما بود در جریان خدمت هم با هم آشنا بودیم .

س- بله.

ج- بله. با مرحوم سپهبد زاهدی بنده آشنائی نداشتم. ولی اول خدمت افسریم در رشت در واحدی شروع شد که ایشان فرمانده بودند. ایشان مقام خیلی بالائی داشتند بنده خیلی کوچک ، نمیتوانم بگویم با ایشان آشنائی داشتم . شاید در مسئله خلع سلاح قشقائی

س- ایل ها

ج- اختلاف نظری هم بین بنده و ایشان یعنی اختلاف صحبتی در حضور اعلیحضرت پیدا شد که ایشان اعتقاد داشتند بایستی اقدامات مفصلی کرد و اینها مرتکب عملیاتی خواهند شد که به زحمت خواهیم افتاد. بنده مخالف بودم و میگفتم نه اینها اینقدر قدرتی ندارند و خود بنده با همین واحدهائی که دارم از عهده‌شان برمیآیم . هیچ لازم نیست واحد اضافه‌تر لازم نیست ایلاتی را مجهز کنیم . لازم نیست خواروباری در شهرها جمع

کنیم اینها قدرت این را ندارند که قطع ارتباط بکنند. یک همچین اختلاف کوچکی پیدا کردیم. چون سرلشکر همت با زاهدی ارتباط زیادی داشت و استاندار بود و همراه ما بود، زاهدی مطلع شد که من قبلاً" هم زیردستش بودم، در یک مهمانی نهاری که روز در وزارت خارجه خیال میکنم، به ما دادند تذکر دادند که " فلانی تو با ما بودی؟ " گفتم،" آره." گفت،" اختلاف؟ " گفتم،" بنده عقیده‌ای نداشتم شما رئیس هستید. قضیه‌ای ست باید انجام بشود. مأموریتی است به عهده من محول شده من وظیفه‌ای که باید انجام بدهم در آن بحث کردم و صحبت کردم با شما." و واقعاً" هم اختلافی نداشتیم. نخیر، آشنائی با آن تا همین حد بود.

س ـ بله.

ج ـ ولی البته بعداً" با پسرشان آقای اردشیرزاهدی آشنائی پیدا کردم و ایشان هم اگر قبول باشد، از دوستان خوب من هستند.

س ـ بله.

ج ـ بله، که من ارادت خیلی زیادی به ایشان دارم.

س ـ سرکار طی خدماتتان در ارتش روسای ستاد مختلفی را ناظر برکارها دیدید یا با آنها همکاری داشتید. الان که به عقب برمیگردید کدامها بیشتر در ذهنتان جلوه میکنند از نظر لیاقت و جدیت و اینها و سایر صفات مختلف. از کدام ها یک خاطره‌ای دارید که میدانید جالب است برای اینکه ثبت بشود.

ج ـ همه مردند و نمیشود پشت سرشان هم حرفی زد.

س ـ خوب، حرفهای خوبش را بزنید.

ج ـ اینها حرف بد ندارند بزنند چون حرف بد اصلاً" نمیشود.

س ـ البته

س ـ بنده تا یک قسمتی درجه‌ام خیلی کوچک بود که تماسی با اینها نداشتم و بررسی کلی نمیتوانستم از اینها داشته باشم.

س ـ بله.

ج - بنده بین روسای ستاد ارتش مرحوم رزم آراء را جدی تر و کاربردتر از همه دیدم.
س - بله.
ج - صرفنظر از عقایدی که میگویند داشته یا نظریاتی که داشته که آنها بنده بهیچوجه وارد نیستم، از همه جدی‌تر و ... و مرحوم سرلشکر ارفع راصمیمی‌تر.
س - ارفع ؟
ج - بله، صمیمی تر ، فوق العاده هم صمیمی
س - بله.
ج - و به خدمتش هم خیلی علاقمند و واقعا" دانشمند هم بود. اگر چه زبان فارسی را خوب بلد نبود ولی مرد دانشمندی بود بااطلاعات. و بعد از ایشان هم که دیگر مرحوم هدایت که مدتی رئیس ستاد بزرگ بودند ایشان هم شخصیت بزرگی بودند، دانشمند بودند از نقطه نظر نظامی
س - بله.
ج - و همینطور اطلاعات عمومی. بعقیده من مرد درستی بودند خیلی صحیح. بنده تماس داشتم با ایشان، بنده هیچکدام از روسای ستاد را نادرست ندیدم.
س - بله.
ج - همه مردمان درستی بودند. چون نادرستی بایست با ما ارتباط پیدا میکردند. واحدهائی ما داشتیم که باید با ما ... بنده همانطوری که عرض‌کردم رزم آراء را از نقطه نظر کاربری و پشتکار و کاردانی، ارفع از نقطه نظر صمیمیت، دانش و علم بیشتر. مرحوم هدایت را هم از نقطه نظر دانش و علم و واقعا" درستکاریش و کاربری و فهم و ادراکش، اینها را
س - اینها این سئوال را مطرح میکنند که تیمسار هدایت را چه شد که به آن ترتیب بازداشتش کردند و محاکمه‌اش کردند ؟
ج - این را بنده میخواهم شما به من جواب بدهید ؟ چون من
س - بنده که آن زمان اصلا" نبودم قربان.

ج - من جوابی نمیدانم . خاطر اعلیحضرت متغیر شد از ایشان یا نشد، معذرت میخواهم، بهرحال بنده باید عرض کنم آنموقع ایشان را که حبس کرده بودند بنده وساطت هم کردم . یعنی موقعیتم طوری بود در پیشگاه اعلیحضرت که میتوانستم از این حرف ها بزنم .

س - بله .

ج - شاید آن روز هم میشد از این حرفها زد، وساطت کردم ولی دفعه دوم به من متغییر شدند که اینها کارهای درستی نکردند. ولی بطور قطع بنده میدانم خصومت زیردستان و عدم رضایت بعضی ها از جهت اینکه شغلی را که داوطلب بودند یا خواستار بودند به آنها واگذار نشده بود، استفاده کردند از بیباکی و تهور مرحوم ارتشبد هدایت در صدور دستورات . و ایشان را برایشان پرونده‌سازی کردند. بنده اعتقادم این است .

س - ولی خوب باید یک کار مهمتری ایشان کرده باشد با همچین سمت و باسوابق ...

ج - آخر شما میدانید که محکومیتی که برای ایشان قائل شدند بعنوان این بوده‌است که مبلغی مثلاً" زیرورو شده است در جریان ریاست ایشان و دستوراتی که ایشان دادند شاید هم اتهامی به ایشان وارد است . و بعنوان دیگری محاکمه نکردند .

س - بله .

ج - بله .

س - حالا که صحبت از این نوع محاکمات است سرکار راجع به جریان تیمسار وثوق و دفتری چه خاطره‌ای چیزی دارید ، یا درجریان بودید اطلاعی دارید که آنها چه کار کرده بودند ؟

ج - بنده آشنائی با هیچکدام از این دو تا ندارم . تیمسار وثوق تاآنجائی که بنده با او آشنا بودم و هنوز وزیر جنگ نشده بود، مرد درستی بود. تصور هم نمیکنم آن اندازه‌ای که درباره ایشان گفتند و بعد عملی که با او کردند،به آن اندازه مستحق آن مجازات باشد. ولی در مورد دفتری من نمیتوانم حرفی بزنم چون ایشان بنده

آشنائی ندارم یعنی در کارها یش نبودم . ولی وجهه خوبی نداشتند . زیاد خوب نمیگویند درباره اش .

س - آن زمانی که جنابعالی در بازرسی ارتش بودید آن موقع این اتفاقات نیفتاده بود که شما

ج - نخیر ، موقعی که بنده در بازرسی ارتش بودم به مرحوم وثوق تذکر دادم که در بارربری ارتش ، خدمتتان عرض کردم ، مدت کمی بود بنده در دودفعه در بازرسی ، گفتم درباربری ارتش یک اختلالاتی وجود دارد که شما جلویش را بگیرید . ایشان هم ناراحت شدند و دستوری هم دادند ولی من عوض شدم و رفتم دیگر ندیدم چه کرد .

س - در مورد آن جریان تیمسار قرنی شما چه خاطره ای دارید ؟

ج - بنده رئیس دادگاه تجدید نظر تیمسار قرنی بر حسب تصادف شدم .

س - چه بود جریان ؟ از این ور میگویند ایشان میخواست کودتا بکند . از این ور میبینیم قرار بوده کودتا بکند پس چرا فقط سه سال حبسش کردند . یک همچین جرمی را بایستی

ج - عرض کنم که پرونده ای که بنده مطالعه کردم مرحوم قرنی موجب تشکیل این پرونده شده بود نشان میداد که ایشان با جمعی که بنده اسامی شان را فراموش کردم ، یکیشان ارسنجانی است یادم میآید ، یکی دوتا دیگرا ردوبادی مثلا" اینها ، شاید بعضی ها هم اصلا" توی آن جمع نبودند ، نشسته بودند در یک دوره ای که نخست وزیر خیال میکنم دکتر اقبال بودند ،

س - بله .

ج - یا کس دیگر ، اینها ،قبل از دکتر اقبال آقای علاء بودند؟

س - علاء .

ج - نخیر ، در دوره همان دکتر اقبال بود بنظرم بله . به فکر این افتاده بودند که دولتی تشکیل بدهند که این دولت برش بیشتر و فعالیت بیشتری داشته باشد . مذاکراتی کردند ، این پرونده اینطور حاکی بود و پرونده را سازمان امنیت درست

کرده بود.

س - بله.

ج - حالا اتهامش را به کیا میدادند و غیره و اینها، نه، پرونده‌ای که دست ما بود مال سازمان امنیت بود. البته عامل تشکیل یک همچین جلساتی خود مرحوم قرنی بوده.

س - بله.

ج - بعد از اینکه تصمیماتی میگیرند هیئت دولتی تعیین میکنند و فرمانده ژاندارمری و رئیس شهربانی، و آقای دکتر امینی را هم که خودش هم اطلاعی نداشته،

س - عجب.

ج - در آن پرونده روشن است که خودش هم اطلاعی نداشته، به سمت نخست وزیر. شخصی بنام بزرگمهر را مرحوم قرنی، این محتویات پرونده است عرض میکنم،

س - بله.

ج - با مبلغ پولی از ستاد ارتش بیرون میآمده آن پول مأمورمیکنند برود به ترکیه شخص خارجی آمریکائی که در ترکیه بوده و چه مناسبتی با قرنی داشته، بنده نمیدانم. در ایران هم سوابقی داشته یا نه؟ باز اطلاع ندارم، با او ملاقات کند و این جریان را به ایشان حالی کند که آن مرد موجب بشود از طرف خارج مثلاً فشار یا اشاره‌ای به اعلیحضرت در مورد تشکیل این دولت بشود. واین پرونده آن شخص یعنی بزرگمهر در مراجعت از ترکیه گیر میافتد. سازمان امنیت میگیردش و استنطاقش میکند و پرسش هائی میکند و بعد اشخاص هم میگیرند چند نفری را ولی آنها را بعد از شاید چهل و هشت ساعت دو روز آزاد میکنند. چون من از دهان مرحوم ارسنجانی شنیدم که من به اعلیحضرت پیغام دادم تا روزی که مخالفت میکردم با تو مرا حبس نکردی. روزی که نشستیم کاری نکردیم، دولتی تشکیل دادیم نه برعلیه شما برای کمک به شما. حالا مرا گرفتی حبس کردی. و آنها را آزاد کردند. مرحوم قرنی را بعنوان اینکه تو رئیس رکن دوم ستاد ارتش اقداماتی کردی چرا بی اجازه بوده؟ و چرا کتمان کردی پوشاندی؟ تو که همه چیز را گزارش میکردی بعرض اعلیحضرت

میرساندی ؟ دادگاه اولی یک سال حبس کرده بود که هم دادستان تجدید نظر کرده بود هم خود قرنی . . اعلیحضرت هم ناراضی بودند از این یک سال حبس . گفتند، " آدمی که اینقدر مورد محبت من بوده ، مورد اعتماد من بوده و همه جور نگهداری ازاو شده چرا باید بدون اطلاع من همچین کاری بکند، با خارجی ارتباط پیدا کند ، یک همچین کاری را به من اطلاع نداده ." و این کتمان حقیقت و پوشش کار جرم است . در ارتش جرم است .

س - بله .

ج - بهمین علت باید مجازات بشود . و ما با خود قرنی صحبت کردیم . آنچه در محکمه هم آنچه که میگفت دلیل بر انکار بر این امر نبود . ولی میگفت ، " من قصدم این بود که به اعلیحضرت اطلاع بدهم ولی هنوز شروع کرده بودم کار تمام نشده بود ." به همین جهت هم محکومیت پیدا کرد و حبس شد و بعد هم یک دفعه دیگر حبس شد . حبس شدن دومش

س - دفعه دوم چه کار کرده بود ؟

ج - دفعه دوم در سال ۴۲ قاطی آن جمعیتی که شلوغ پلوغ کرده بودند در بازار و آنجاها هیاهو ، در آن جمع افتاده بود رفته بود آخر جزو آن دسته نهضت میگویند نمیدانم چه ،

س - (؟)

ج - یا مقاومت میگویند ، چه میگویند ؟

س - با آقای بازرگان .

ج - نمیدانم با کی بوده آن موقع .

س - بله ،

ج - با آنها بوده است و آنجا شلوغ پلوغ میکند که میگیرندش و این دفعه هم میآورند مدت یکی دو سه سال حبس بوده است بعد آزاد میشود . این اطلاع بنده است راجع به ایشان .

س ـ بله، خوب آن دوره‌ای که سرکار برای اولین بار وزیر کشور شدید در کابینه شریف امامی هم، خوب، دوره پرتلاطم و جالبی بوده. جنابعالی چه خاطراتی از آن زمان دارید؟ یک انتخابات بود که منحل شد.

ج ـ عرض کنم که آن انتخابات منحل شده بود و انتخابات دیگری انجام شده بود بدست آقای شریف امامی. بنده که رفتم شاید بیست و پنج شش نقطه بیشتر باقی نمانده بود انتخاباتش. اعلیحضرت شاهنشاه مرا احضار کردند و به من فرمودند "این انتخابات را انجام میدهی بدون اینکه هیچ نظری ما داشته باشیم. فقط آدم صحیحی باشد هرکه میخواهد باشد. آدم صحیحی باشد از این عناصر کج رو و اینها نباشند. سابقه بد نداشته باشند هر که باشد من هیچ نظری ندارم." این واقعیتی است که عرض میکنم. بنده در وزارت کشور، مدیرکل های وزارت کشور را خواستم و رئیس کارگزینی شان را، چند نفر فرماندار خیلی سالم از آنها خواستم. پنج شش نفر را معرفی کردند و بعد موکول شد که بقیه را بعد. ما این پنج شش نفر را به پنج شش نقطه فرستادیم انتخابات را در پنج شش نقطه شروع کردند. ولی وکلایش همین قدر که تعیین شدند مجلس منحل شد به جائی نرسید دیگر. آن قضایائی که اطلاع دارید به علت اعتصاب فرهنگی ها و تجمع آنها و تظاهراتی که در جلوی مجلس شورا میکردند که منجر به کشتن خانعلی شد، موجب شد که دولت عوض شد. شاید آقای رحمت اله مقدم نطق شدیدی در، در آن جلسه من نبودم در مجلس، نطق شدیدی کرد که به آقای دکتر شریف امامی خیلی ناراحت شد و برخورد. ایشان آمدند، و استعفا دادند دولت عوض شد و دولت آقای امینی آمد. دولت آقای امینی که آمدند اولین جلسه‌ای که در حضور اعلیحضرت تشکیل شد مسئله انحلال مجلسین بود که درآنجا مطرح شد و فرمان هم نوشتند، منتهی بنده دیگر اجازه بدهید عرضی نکنم چون اینجا میشود خودنمائی،

س ـ (؟)

ج ـ من روی نفهمی سئوال کردم چون وظیفه وزیر کشور اینستکه بلافاصله بعد از این

انحلال مجلسین برای تشکیل مجلس مجدد حالا در چه فرصتی اقدام بکند.
س- سه ماه مثل اینکه.
ج- بله ... گفتند،" اینجا صحبت شده است که باید اصلاح قانون انتخابات بعمل بیاید. " گفتم،" کی باید بعمل بیاورد؟ این قانون را که بایستی مجلس بعمل بیاورد. " البته در این قضایا آقائی بودند وزیر صنایع بودند
س- غلامعلی فریور.
ج- فریور بله.
س- بله.
ج- فریور هم مثل اینکه بدش نیامده بود از حرفهای ما، و از آنجا که آمدیم بیرون به من گفت،" تو نظامی چطور؟" گفتم،" من حرف مخالفی نزدم. انحلال مجلسین در اختیار اعلیحضرت است، قانون به ایشان اختیار داده. ولی یک تکالیفی برای وزیر کشور معین کرده که من از آن بابت سئوالی کردم. " که بعرضتان رساندم.
س- بله. این خودش جالب است که با وجود اینکه سر آمدن دولت آقای امینی خیلی صحبت است که خود اعلیحضرت هم در کتابشان نوشتند که نمیدانم، خارجی هما آمریکائی ها به من فشار آوردند و ایشان را به من تحمیل کردند و اینها. فکر کنم اقلاً یکی دو تا از وزرا از جمله سرکار از کابینه قبلی در کابینه بعدی هم بودید
ج- بودیم بعله.
س- این برای کسی که به تاریخ عقب نگاه میکند و این برایش یک نقطه سئوالی هست یا اینستکه یعنی این توضیحش چه است؟ چطور است که به این ترتیب تغییر مهمی در نخست وزیر بوجود میآید ولی بعضی از سمت ها اینجور ثابت میمانند.
ج- اینهائی که ثابت ماندند اشخاصی بودند که شخص اعلیحضرت همیشه، یعنی وزرائی بودند که شخص اعلیحضرت در انتخابشان خودشان نظر داشتند.
س- بله.

ج - حالا اگر فشار آمریکائی بوده چون بنده که درجریان نبودم . ولی خوب شهرت دارد که آن جریان فرهنگی ها و آنها یک انگشتی از خارج در آن بوده است. ولی بهر حال سلب این اختیار از شاه نمیشده است که چند نفر وزیری را مطابق میل خودش در ... بنده بودم وزیر کشور . آقای سپهبد نقدی بود وزیر جنگ . آقای قدس نخعی بود وزیر خارجه . که این سه تا را خود اعلیحضرت میگفتند و مسلم بود.

س - بله.

ج - چون بنده با آقای امینی هیچ آشنائی نداشتم جز با عموی ایشان که سرتیپی بود و رفیق بودیم . ایشان هم مرا صدا زدند گفتند " آقای امینی با شما کاردارند." ولی قبل از اینکه ایشان به من این حرفها را زدند، اعلیحضرت به من فرمودند، " تو برو توی وزارت‌کشور کارت‌را بکن . " گفتم ،" نمیشود آقا بایست‌دولت مستعفی بنده فقط میتوانم بنشینم آنجا اگر آنها هم راهم بدهند." بهر صورت‌فشار بوده یا نبوده که من اطلاعی ندارم ، اعلیحضرت‌این اختیار را همیشه داشتند که یکی دو سه نفر از وزراء همیشه اشخاصی باشند که خودشان میل دارند.

س - خوب‌این تا یک‌حدی نشان میدهد که دکتر امینی آن مقداری که در ظاهر امر نشان میدهد قدرت را در دست‌نداشته . به خاطر اینکه ، خوب ، سه تا از ارکان اصلی، یعنی قدرت جدا از اعلیحضرت‌را عرض‌میکنم، که این سه تا از مهم ترین وزارتخانه‌ها چیزهائی بوده که به اصطلاح

س - آخر چرا اصلا" امینی قدرتی در دست‌داشته باشد خارج از نظارت‌اعلیحضرت ؟ بنده در تمام مدتی که آقای دکتر امینی نخست‌وزیر بودند ایشان را عنصر مخالف شاه ندیدم .

س - عجب.

ج - بله.

س - خوب‌این را باید بدانیم . چون در بعضی جاها غیر ازاین (؟) کرده

ج - من ندیدم . بعضی ها بگویند

س - این فرمایش‌جنابعالی

ج - ولی بنده ندیدم آقای دکتر امینی را عنصر مخالف شاه ندیدم . ایشان نمیخواستند نشان بدهند مثل بعضی ها هی چاکر و غلام و غلام و غلام .

س - آها .

ج - مخصوصا " کلمه غلام و اینها را بکار نمیبردند چاکر و خدمتگذار برای خودشان انتخاب میکردند . ولی در هیچ موردی نظری مخالف نظر اعلیحضرت بنده ندیدم از ایشان .

س - بله .

ج - و بلکه موافق هم دیدم و حتی جریانی پیش آمد که فکر میکردند آقای دکتر امینی را شاید اطلاعاتی به اینان داده شده بود که عواملی در صدد کودتا هستند که منجر به خارج شدن تیمور بختیار از ایران شد . در آن عوامل اول کسی که آقای امینی متوسل شدند شخص اعلیحضرت بود که در مسافرت بودند به ایشان تلگراف کردند و استدعا کردند که زودتر تشریف بیاورند . این را بنده میدانم .

س - بله ، بله .

ج - حالا عقاید و افکار آقای دکتر امینی ، روش کارش چیز دیگری بوده است ، ولی من مخالفت ندیدم هیچوقت از ایشان .

س - پس اختلاف سر چه بود؟ چرا نتوانستند این دو نفر با هم بهتر و نزدیکتر کار بکنند که شاید این مسائلی که بعدا " برای ایران پیش میآمد از آنموقع جلوگیری میشد و

ج - عرض کنم که این مسائل یک قدری باید گفت که برمیگردد به گذشته .

س - بله .

ج - اشخاص هم در این کار دخالت داشتند . اصولا" شاید ذهن شاه ، بنده فکر میکنم ، ذهن شاه را نسبت به امینی مشوب کرده بودند .

س - عجب .

ج - نه شاه با امینی مخالف باشد به نحوی که مثلا" از بین ببرد . دوست نداشت

خوش نداشته از ایشان، بنده این را فکر میکنم .
س- بله .
ج- حالا مسئله‌ای که اصولاً" به صورت باطن و ظاهر هردو جلوه کرد مسئله کسربودجه بود .
س- بله .
ج- که آن سال درآمد دولت خیلی کم بود . خرج هائی شده بود از اعتبارات سازمان برنامه . پولهائی خرج شده بود و اینها به اصطلاح اعتباراتی تصویب شده بود که اینها همه سررسیدش رسیده بود آن موقع و پولی هم نبود آنموقع بدهند. واقعاً " امینی از نقطه نظر تنظیم بودجه در وضع مشکلی قرار گرفته بود. عنوان رفتن امینی هم این بود که نتوانسته است از عهده تنظیم بودجه‌ای که کار مملکت را، چرخ مملکت را بگرداند بربیاید و استعفا داده است .
س- بله .
ج- حالا زیر کار چه بوده است ؟ آنها را ما ... ولی من هیچوقت نمیتوانم بگویم امینی را من شخص مخالف سلطنت دیدم ، هیچوقت .
س- بله، بله . خوب ، مسائل تا چه حدی در هیئت وزراء به بحث و مشورت گذاشته میشد؟ مسائل مهم مملکتی در دوره آقای امینی ؟ مثلاً" یک مشکلاتی بود راجع به بودجه و اینها ، این در هیئت وزراء هم مطرح شد ؟
ج- بله مسلماً ". همه مسائل در هیئت دولت مطرح میشد. چیز محرمانه‌ای که در هیئت دولت بحث شده باشد در جائی و یا عملی انجام شده باشد نبوده است .
س- نه منظور اینستکه آیا آنجا مجموع آقایان راه حلی پیدا نکردند که یک جوری به اصطلاح این مسئله به نحوی حل بشود که دولت بتواند سر کار بماند و به کارش ادامه بدهد بجای اینکه استعفا بدهد و کناره‌گیری بکند. یا واقعاً " به بن بست رسیده بود ؟
ج- واله ظاهراً " میگویند خشونت آقای دکتر جهانشاه صالح در وزارت ، آنوقت فرهنگ ،

آموزش و پرورش یا فرهنگ اسمش بود

س - بله .

ج - وزارت فرهنگ ، موجب عصبانیت معلمین شده و آن جریانات پیش آمد .

س - بله ، زمان شریف امامی .

ج - زمان شریف امامی . آقای دکتر امینی هم بایستی بهر حال سروصورتی به این کار میدادند .

س - بله .

ج - آقای درخشش را هم که آورده بودند بعنوان وزیر فرهنگ بهرحال بایستی تقویتش میکردند تا اندازه‌ای جلب رضایت معلمین شده باشد . و این نمیشد . ارتش یک بودجه‌ای لازم داشت خیلی هم نسبت به امروز خیلی کم بود ، شاید تفاوتی که میخواستند درحدود صد میلیون بود .

س - بله .

ج - و میسر نمیشد به ارتش بدهند . و وزیر جنگ جدا " ایستاده بود که این پـــول را احتیاج داریم ما . فرهنگ هم آن چهارصدمیلیون پول را احتیاج داشت برای اقلا" جلب رضایت معلمین چون حقوق آنها در آن موقع ، جنابعالی استحضار دارید ، خیلی کم بود .

س - بله .

ج - و اگر دویست تومان را میخواستند چهارصدتومان کنند بازهم باید بودجه دوبرابر میخواستند . سروته کار بهم نمیآمد بخصوص که آقای وزیر دارائی هم استعفا کـــرده بود و رفته بود در زمان آقای شریف امامی . و در زمان آقای امینی هم رفـــــت . دومرتبه در زمان آقای علم برگشت . اینها دوبرادر بودند بنده

س - آقای بهنیاء .

ج - بله ؟

س - بهنیاء

ج - آقای بهنیاء .

س - بله .

ج - مرد خوبی هم بود مرد درستی هم بود . حتی آقای بهنیاء هم رفتند نتوانستند مسئله را حل کنند .

روایت کننده : تیمسار سپهبد صادق امیرعزیزی

تاریخ مصاحبه : ۲۸ اکتبر ۱۹۸۵

محل مصاحبه : پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۳

س - بله؟

ج - عرض کردم همه اینها را با هم حساب کنید،

س - آها .

ج - شانس را حساب کنید، سوابقشان ، نزدیکی شان ، کارهائی که داشتند، مأموریت هائی که داشتند، نوع روش شان در انجام مأموریت ، رفتارشان با مردم، همه اینها دخالت داشته ،بعله .

س - این (؟) البته احتیاج به بررسی آماری دارد . ولی نمیدانم در آن زمانی که انقلاب اتفاق افتاد چند نفر در رده سپهبد در مملکت حضور داشتند؟ آیا میشود همین جور سرانگشتی حساب کرد که چند درصدشان مثل جنابعالی باآنها رفتار شد یا تقریبا " کاری مزاحمت بزرگی برایشان فراهم نکردند ، و چند درصدشان را ...

ج - نمیشود با یک آمار که نیست صحبت کرد .ولی آن درصدی که باآنها یعنی کمتر برایشان مشکل پیش آمده خیلی کم است .

س - آها ، بله .

ج - خیلی کم است . تعداد کمی هستند . واغلب را گرفتند و آزاد هم کردند ،

س - بله .

ج - ولی مدتی نگه داشتند و حالا در آنجا گفته میشود چون بنده تماسی نداشتم که صدمه زدند، شکنجه کردند، یا ناراحتشان کردند، اینها را نمیدانیم . ولی آزاد کردند. گرفتند و آزاد کردند . آنهائی که کمتر مزاحم بودند هیچ کاری باآنها

نداشتند تعدادشان خیلی کم است.

س- کسانی هستند که سرکار میشناختید؟

ج- بنده؟

س- خود شما.

ج- عرض‌کردم به شما که من سیزده چهارده سال از ارتش‌بیرون بودم.

س- بله. نه منظور اینستکه

ج- زیردستان سروان و سرگرد بنده سپهبد شده بودند آنموقعی که من کمترمیشناختم. ولی این چند تائی را که میشناسم ده پانزده‌نفری هستند که کارشان نداشتند.

س- آها.

ج- بله.

س- از آقای احمد نفیسی نام بردید، ایشان هم یکی از آن اشخاصی هستند که علت برکناریشان از شهرداری هیچوقت‌برای ما روشن نشده که ایشان علتش‌چه بوده؟ چه کار کرده بوده که به اصطلاح در اوج قدرتش‌که رئیس‌شهرداری بوده

ج- بهرحال که تبرئه شدند.

س- بله.

ج- بهرحال تبرئه شدند. ایشان درمدتی که من در وزارت‌کشور کار میکردم و با من کار داشتند، به عقیده شخص‌من مرد درستکار و صحیحی بودند.

س- بله.

ج- خیلی هم جدی و فعال.

س- بله.

ج- از سوابقشان هم بنده اطلاعی ندارم. ولی من آدم درستی دیدمش، آدم صحیحی، مرد پرکار و جدی ای. چه اختلافی پیدا کردند با آقای پیراسته، اعتقاد خودشان است.

س- بله.

ج - و بعد چه عملی موجب شد که اعلیحضرت همایونی از او نگرانی حاصل کردند ، گفته‌ها خیلی زیاد است . نمیشود به هیچکدامش اطمینان کرد چون صریحا " اعلیحضرت به هیچکس نگفتند . ولی بنده خودم وقتی ضمانت ایشان را میکردم در حضور اعلیحضرت ، آنوقت من استاندار خراسان بودم ، شفاعت میخواستم ، به من گفتند ،" این مرد بدیست حیف . صحبت نکن . من متأسفم از اینکه عکسم را امضاء کردم به ایشان دادم . "

س - بعنوان آخرین سئوال بود دیگر بیش از این وقتتان را نمیگیرم .کار مشکلی است آیا امکان اینکه سرکار بتوانید یک مقایسه‌ای از رضاشاه پهلوی و محمدرضا شاه‌پهلوی بعنوان دو تا پادشاه مملکت که در دوره سلطنت هر دویشان سرکار خدمت کردید ، آیا میتوانید بطور خلاصه این دو پادشاه را با هم مقایسه بکنید .

ج - بله ، هردو پادشاه وطن پرستی بودند . هردو هم به مملکت خدمت کردند . منتهی رضاشاه مرد با تجربه‌ای بود ، عمری برا و گذشته بود . زندگی ایشان از جائی شروع شده بود که با زندگی ایشان فرق داشت . به اینجهت بین این دو تا خیلی فرق بود .

س - بله .

ج - رضاشاه تجربیات زیادی داشت که ایشان نداشتند . اگر آن تجربیات را میداشتند ایشان با این سابقه که تحصیلات بیشتری داشتند و رضاشاه اصولا" تحصیلاتی هم نکرده بودند . ولی اینکه میگفتند بیسواد است بیخود میگویند اقلا" مینوشت و میخواند خوب .

س - بله .

ج - تجربیات ایشان بیشتر بود تجربیات ایشان کمتر بود . دوره هم فرق میکرد . شاید اگر رضاشاه هم در دوره دیگر یعنی بعد از جنگ پادشاه بودند گرفتاریهای بیشتری از اعلیحضرت محمدرضا شاه پیدا میکردند . ولی ایشان در موقعی بودند که دنیا از نقطه نظر وضعیت سیاسی صورت دیگری داشت . دولت روسیه خودش گرفتاریهائی داشت . آمریکائی در بین نبود ، انگلستان بود . بالاخره با یکی میشود بهر صورت راه آمد . عقیده من

س - بله .

ج - بله .

س - در مورد محمد رضاشاه خیلی ها صحبت از این میکنند که ایشان افراد خیلی قوی را بعللی در سمت های مهم نداشتند یا نگذاشتند و در صورتی که رضاشاه افراد قوی و اینها را ازشان هراس نداشتند و برای کمک خودشان داشتند. آیا این

ج - بنده را هم که از کار برداشتند، دلخور بودم . دلخوری هم یک حرفهائی میآید . گفته میشود دیگر. هر دلخوری صحبتی میکند نمیگوید که خدمت بنده تمام شده بود یا اصلاح امور ارتش یا بالا آمدن طبقات دیگر ضرورتی داشت که مرا بازنشسته کردند. اینها آدم را نمیخواهند آقا، اصلا" اشخاص کاری را نمیخواهند دوست ندارند . میگفتند.

س - بله .

ج - ولی یک اصل از نظر نباید فراموش بشود. مسلما" پادشاه همیشه احتیاط کار است مراقب خودش هست . یعنی این فکر را میکنند که شاید یا شاید هر ذیقدرتی این فکر را بکند و اینطور هم هست ، که مبادا یارو به اصطلاح، قدرتی پیدا کند دمبی بگیرد و اسباب زحمت بشود. میشود این . مخالفید جنابعالی با این قضیه؟

س - نخیر بنده فقط ...

ج - هرصاحب قدرتی یک همچین فکری دارد .

س - بله .

ج - همیشه یک ترسی دارد از اینکه مبادا کسی مانعش بشود و جلویش دربیاید .

س - بله . قربان بیش از این وقتتان را نمیگیرم .

ج - بنده وقت جنابعالی را گرفتم و امیدوارم که این صحبت های بنده برای جنابعالی قابل استفاده باشد. ولی بنده فکر میکنم

س - برای بنده خوب بوده و مطمئنم که کسانی که در سالهای آینده به این نوار گوش

بکنند و متن ماشین شده اش را مطالعه بکنند حتما" از تجربیات جنابعالی و اظهارات و مشاهدات

ج - یک اطلاعاتی بود بنده بعرضتان رساندم .

س - بله ، بهرحال خیلی ممنون

ج - بله ، متشکرم .